

صلی الله علیه وسلم

پیامبر و شیوه‌ی اصلاح خطاها

مؤلف:
دکتر محمد یوسف الشطی

مترجم:
ابراهیم زاهدی فر (فاروقی)

بسم الله الرحمن الرحيم

الشطی، محمدیوسف
المنهج‌النبوی فی تقویم‌الاخطاء .فارسی
پیامبر (ص) و شیوه‌ی اصلاح خطاها
مولف: محمدیوسف الشطی
مترجم: ابراهیم زاهدی‌فرد .
تهران: نشراحسان، ۱۳۹۵ .
۵۵۰ ص. شابک: ٤-٢١٣-٣٤٩-٦٠٠-٩٧٨
موضوع: محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- اخلاق -- احادیث- تقصیر -- جنبه های مذهبی - اسلام- تقصیر - احادیث- راه و رسم زندگی اسلام)
زاهدی‌فرد فاروقی، ابراهیم، ۱۳۴۲ -، مترجم
رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ٨٠٤١م٦ش/٤٦/BP٢٤
رده بندی دیویی: ۹۳/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۲۸۲۱۶

پیامبر ﷺ و شیوه‌ی اصلاح خطاها

مؤلف: دکتر محمد یوسف الشطی

استادیار دانشکده علوم تربیتی دانشگاه کویت

مترجم: ابراهیم زاهدی‌فرد (فاروقی)

نشر احسان

پیامبر ﷺ و شیوه‌ی اصلاح خطاها

مؤلف: دکتر محمد یوسف الشطی
مترجم: ابراهیم زاهدی‌فرد (فاروقی)
ناشر: نشراحسان
چاپخانه: چاپ مهارت
نوبت چاپ: اول- ۱۳۹۵
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۴۹-۲۱۳-٤

فهرست

مقدمه

نازنین خدای برتر از وصف و سپاسم! بر دیده و دلم نام و یادت! تو را سپاس که توفیقم بخشیدی تا در خیل بندگانت راه یابم. سپاست فراوان که مرا لیاقت آن بخشیدی که نامت را زمزمه نمایم.

ای از آفریده‌ها برتر و از هر قدرتی تواناتر! قوت و نیروی ایمانم بخش تا در تاریکی‌های فتنه‌های واپسین زمان نلغزم. بیشمارت می‌ستایم؛

زان پس بر مقبول بارگاهت؛ بنده‌ی والایت، قله‌ی رفیع بندگی‌ات، یعنی محمد صادق امینﷺ بیشمار درود می‌فرستم و بیکرانه احساس سرسپردگی‌ام را نثار آرمان و راهش می‌نمایم؛

برابر بوستان یاران باصفای باوفایش ادای ادب و احترام می‌کنم و به دیده‌ی تحسین، به خاطر تلاش خالص و دوری بی‌نظیرشان از کالای غرور «دنیا» بر دست‌شان عاشقانه بوسه می‌زنم؛

و چه پیام‌آور امینی و چه پیام‌رسانان و سربازان آماده به خدمت و سر بر کفی که دلیری و پاکی و تجرد را جامه پوشانیدند و به بشریت نشانش دادند؛

نازنین برتر از ذهن و زبانم خدای مهربانم؛

این اثر بی‌چیز را به دیده‌ی رحمت و لطف از من بپذیر و خواننده‌اش را سرشار لطف بیکرانت گردان و از سرچشمه‌ی این رهنمود پیامبر امین‌اتﷺ او را لبریز فهم دقیق و عمل خالص فرما و دقت ظریف و نگاه ژرف را عطایش کن؛ عزمش استوار، تلاشش برقرار، همتش پایدار، دعایش مقبول و گناهش مغفور و درگذر فرما.

همسرم را توفیق بندگی نصیب فرما که بخشی از زحمت کارم بر دوش او بود و او صبورانه به جای من کوشید تا من در این کار بکوشم؛ صمیمانه از او سپاسگزارم. آمرزگارا! پدر و مادرمان، آشنایان و تمام کسان‌مان را مشمول دعای خیر و آمرزش‌خواهی عَامه‌ی فرشتگان گردان. آمین

ابراهیم زاهدی فرد (فاروقی)

تهران، ۱۱/ ٤/ ۸۹

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش زیبنده‌ی خدا است. ما از او یاری و آمرزش می‌طلبیم و از شر (هوس‌های) نفسانی‌مان به خداوند پناه می‌بریم. هر که را خداوند، راه نماید، کسی گمراهش نکند و کسی را که او گمراه گرداند هیچ هدایتگری او را هدایت نکند.

گواهی می‌دهم که جز خداوند هیچ معبودی، لایق پرستش نیست و گواهی می‌دهم که محمدﷺ، بنده و پیامبر خداست؛

﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾

(آل‌عمران: ۱۰۲)

«ای مؤمنان! آن‌طور که زیبنده‌ی (شأن) خدا است از او بترسید! و نمیرید! مگر این‌که مسلمان باشید!»

﴿يا أَيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِی خَلَقَكم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّـهَ الَّذِی تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّـهَ كانَ عَلَيكمْ رَقِيبًا﴾ (نساء: ۱)

«ای مردمان! از پروردگارتان که شما را از یک جان (آدمؑ)، پدید آورد؛ وایه کنید، خدایی که از همان جان، جفتش (همسرش، حوا) را آفرید و از آن دو انسان (آدم و حوا) مردان و زنان بسیاری را (آفرید و در زمین) انتشار داد. از خدایی که به واسطه‌ی او و ارتباط خویشاوندی از یکدیگر (چیزها) می‌طلبید؛ وایه کنید. یقیناً خداوند، مراقب شما هست.»

﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يصْلِحْ لَكمْ أَعْمَالَكمْ وَيغْفِرْ لَكمْ ذُنُوبَكمْ وَمَن يطِعِ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾

(احزاب: ٧٠-٧١)

«ای مؤمنان! از خداوند بترسید و سخنان سنجیده بگویید. (تا او) کردارتان را اصلاح کند و گناهانتان را بیامرزد. کسی‌که از خدا و رسولش فرمانبرداری کند، به رستگاری بزرگی، دست یافته است.»

اما بعد:

بهترین سخنان، کلام خدا است و بهترین رهنمودها، رهنمود محمدﷺ است. بدترین کارها، (کارهای) نوظهور است و (عاقبت) هر بدعت، گمراهی است.[1]

برنامه‌ی بی‌نظیری که با محمدﷺ آمد، برنامه‌ای است که همه‌ی بشریت را سعادتمند می‌گرداند و آن‌ها را به کمال و رشدی می‌رساند که در این زندگی برای هر یک مقدر شده است.

این کتاب، اصول و مبانی برنامه‌ی دایمی زندگی انسان نوخواه تجددطلب را پایه‌ریزی می‌کند و شناخت جزئیات را به خودش می‌سپارد تا رابطه‌ی اجزای زندگی مترقی و نوینش را کشف و چگونگی اجرای آن را شناسایی کند و برابر شرایط و اوضاع زندگی و ابهامات آن، اقدام نماید، طوری که با اصول این برنامه‌ی دایمی، اصطکاک نداشته باشد.

---

١. روایت صحیح مسلم، کتاب الجمعه (٣)، باب تخفیف الصلاة و الخطبة ٤٦٤/٦، شماره حدیث ١٨٦٧؛ سنن نسائی (١)، کتاب صلاة العیدین، باب کیفیة الخطبة، ١٨٨/٣ و ١٨٩، شماره حدیث ١٥٧٨؛ متن حدیث چنین است: یقیناً، راست‌ترین سخن، کلام (و کتاب) خدا (قرآن) است و بهترین رهنمود، رهنمود محمد ﷺ است و بدترین کارها، (کارهای) نوپیدا (ونوظهور) است و هر نوپیدایی، بدعت است و هر بدعتی، گمراهی است و هر گمراهی، در آتش (جهنم) است. از حدیث جابر بن عبدالله ؓ.

تجربه‌های تربیتی تا این لحظه، اثبات کرده است، این برنامه تاکنون وجود داشته و هنوز قدم به قدم با عموم بشریت در حرکت است. (زندگی) انسان در سایه ی آن با تمام شرایط و روابطش قابل رشد و پیشرفت است. ارزش این برنامه در این است که (برنامه‌ای) متوازن و (با فطرت بشر) هماهنگ و سازگار است؛ چون جسم را نمی‌آزارد تا روح، رشد کند و روح را نادیده نمی‌گیرد، تا جسم به لذتش برسد. نیروهای فردی را در بند نمی‌کند تا مصلحت جماعت و دولت تحقق یابد و کشش‌ها و شهوت‌های افسارگسیخته و منحرف فردی را آزاد نمی‌گزارد، تا زندگی جامعه را به خطر اندازد.

خداوند فرمود:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّـهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ (آل‌عمران: ۱۵۹)

«در اثر رحمت خداوند، تو با آنان نرمی کردی و اگر درشتخو و سنگدل بودی، حتماً آنان از پیرامونت پراکنده می‌شدند.»

بنابراین دعوت رسول‌اللهﷺ، رحمت بود و اسلوبش در ***اصلاح خطاها*** نیز رحمت بود. به راستی چه رحمتی (بزرگتر از این!) که پشتیبانی و یاری جاودانه‌ی الهی، این دعوت را فرا گرفته است؛ لذا تعجبی ندارد که سیره (و روش زندگی او) هدایتگر و سخنش، فصل‌الخطاب و اخلاقش، قرآنی باشد. خداوند در شأن او فرمود:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾

(جمعه: ۲)

«همو است ذاتی که در میان ناخوانان، پیامبری از (جنس) خودشان گسیل داشت تا آیاتش را بر آنان باز خواند و آنان را (از زشتی، پاک و

به خوبی، آراسته و) تزکیه نماید و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت بیاموزد؛ اگرچه در گذشته در گمراهی آشکار بودند.»

آنچه را که رسول‌اللهﷺ بسوی آن دعوت می‌دهد، یقیناً دعوت به آراستن و پیراستن است؛ پیراستن وجدان و احساس، کردار و رفتار و پاک شدن زندگی زناشویی و زندگی اجتماعی. دعوت پیراسته‌ای که جان‌ها را از باورهای شرک‌آلود (پاک می‌گرداند و) به عقیده‌ی توحیدی، مزین می‌نماید و زشتیِ بی‌برنامگی و هرج و مرج اخلاقی را به پاکی و اخلاق ایمانی، مبدل و انسان را از آلودگی ربا و حرام‌خواری به کسب حلال، رهنمون می‌سازد. آری یقیناً این پاکی و آراستگی، عمومی بود و زندگی فرد و جامعه؛ درون و برون (و قضایای روزمره‌ی آنان) را در بر گرفت.

به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد تا پس از بیسوادی و نادانی، صاحب کتاب و دانش شوند. حکمت می‌آموزد، تا حقیقت امور (و اشیا) را دریابند و درست بسنجند و روح و روانشان، درست فرمان دادن و درست رفتار کردن را الهام گیرد و این خیر کمی نیست.[۱]

من در این کتاب برای الهام گرفتن از رهنمود پیامبر محبوب‌مانﷺ فقط از خداوند یاری می‌طلبم تا در پرتوی رهنمود پیامبرﷺ در دنیای کنونی، راه یابیم؛ دنیایی که غبار سنگین مادی‌گرایی، آن را پوشانده است و بر روحانیت آن، سایه افکنده است و متأسفانه بسیاری از مردم از این رهنمود، غافل شده و روش زیستن را از دیگران وام گرفتند، در نتیجه از راه راست، دور و از جاده‌ی مستقیم، منحرف شدند.

---

۱. فی ظلال القرآن، شهید سید قطب ۳۵٦۵/٦.

رسول گرامیﷺ، که از هوس سخن نمی‌گفت، براساس همین برنامه‌ی خدایی، حرکت کرد و بر اساس آن، ***خطاها را ارزیابی و اصلاح*** و بر پایه‌ی همین برنامه، اصحاب را تربیت نمود و به این برنامه عشق می‌ورزید و تربیت را بر اساس آن می‌پسندید و اصحابش با استفاده از همین برنامه، اخلاق اسلامی را فراگرفتند. آری او به آنان اخلاق پسندیده را آموزش داد؛ دل‌ها را پاکیزه و سرشت‌ها را پیراسته و روان‌ها را بر التزام به فرامین الهی تربیت کرد و از منهیات بازداشت.

بنده احادیثی را در این کتاب گردآوری کردم که طی آن خطاها یا منکراتی در عصر نبوت رخ داده بود و از خلال آن روش تربیتی- ارشادی پیامبرﷺ را در چگونگی ***ارزیابی و اصلاح خطاها***، مورد توجه قرار دادم.

برعهده گرفتن مسئولیت راهنمایی و اصلاح خطاها، از مصادیق فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر است که خداوند در کتابش به آن فرمان داده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلْتَكن مِّنكمْ أُمَّةٌ يدْعُونَ إِلَى الْخَيرِ وَيأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَينْهَوْنَ عَنِ الْمُنكرِ وَأُولَـئِك هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (آل‌عمران: ۱۰۴)

«باید از میان شما گروهی باشند تا بسوی شایستگی فرا خوانند و به معروف، فرمان دهند و از منکر بازدارند و همانان رستگارانند.»

نویسنده‌ی تفسیر ارزشمند «فی ظلال القرآن» می‌گوید:[1]

به هر حال، باید گروهی باشند که به شایستگی، دعوت و به معروف، فرمان دهند و از منکر، بازدارند. برنامه‌ی خداوند در زمین فقط وعظ، ارشاد و بیان محض نیست، چون این یک بخش (از برنامه‌ی خدا) است.

---

۱. فی ظلال القرآن، ۱/ ٤٤٤.

اما بخش دیگرش همان برعهده گرفتن سلطه‌ی امر و نهی، و هدف از آن، تحقق معروف و نفی منکر از زندگی بشر است. این سلطه، ابزاری است برای نگهداری فعالیت‌های گروه خیرخواه، تا هیچ هوسبازِ شهوت‌رانِ منفعت‌طلبی، آن را بازیچه نگرداند و پندَارهای نادرست خود را شایسته، نیکو و درست نپندارد.

بازگو کردن و بیان نمودن برنامه‌ی پیامبرﷺ در *ارزیابی و اصلاح خطاها*، ایرادهای برخی از نظام‌های تربیتی نوین را برملا می‌گرداند؛ زیرا یقیناً در آن‌ها، موارد متناقض، بسیار است که با احکام اسلامی، اخلاق پسندیده و آداب والایش، همخوانی ندارد؛ مانند اختلاط (بی حد و مرز) زن و مرد، آزادی بی‌قید و شرط، تقلید کورکورانه و احیای شعایر منحط جاهلی... لذا شایسته نخواهد بود، مربی از سوی این نظام‌ها که با آیین راستین‌اش، تضاد دارد؛ فریب خورَد. برعکس او باید به برنامه‌ی استوار اسلام در زمینه‌ی *ارزیابی و اصلاح خطاها*، پابند باشد و به دین بزرگی که پیش رو دارد افتخار بکند و به تعالیم و آموزه‌هایش چنگ بزند! دینی که محصول اراده‌ی آفریدگار بشر است نه ساخت بشر! ره‌آورد پیامبری بزرگ است که با وحی آسمانی، حمایت و پشتیبانی شد. همان کسی‌که پروردگارش او را به نیکی آموزش و پرورش داد و در اثر آن تربیت خدایی، او برای همه‌ی جهانیان نور، هدایت، بشارت و رحمت شد. لذا اگر کسی، هدایت را در غیر منش و روش او دنبال کند، به بیراهه رفته است و کارش ناکام و اندیشه‌اش، مشوش خواهد بود. گمراه شده و گمراه کرده است و در تاریکی‌های تیره و تار، دنیا و آخرتش را از کف خواهد داد و این خسارت روشنی است.

۱ـ اهمیت موضوع:

در حقیقت قرآن کریم، این نکته را ثبت کرده است که رسول‌الله ﷺ، پیشوای همه‌ی معلمان و سرور همه‌ی مربیان است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیینَ رَسُولًا مِّنْهُمْ یتْلُو عَلَیهِمْ آیاتِهِ وَیزَکیهِمْ وَیعَلِّمُهُمُ الْکتَابَ وَالْحِکمَةَ وَإِن کانُوا مِن قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ﴾

(جمعه: ۲)

«همو است، ذاتی که در میان ناخوانان، پیامبری از (تبار) خودشان، گسیل داشت، تا آیاتش را بر آنان بازخواند و آنان را (از زشتی، پاک و به خوبی، آراسته و) تزکیه نماید و به آنان، کتاب (قرآن) و حکمت، بیاموزد؛ اگرچه در گذشته، در گمراهی آشکار بودند.»

آن چنان که این نکته را نیز ثبت نموده است که او نخستین دعوتگر تبلیغ رسالت والای اسلام است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿یا أَیهَا النَّبِی إِنَّا أَرْسَلْنَاک شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِیرًا ٭ وَدَاعِیا إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّنِیرًا﴾ (احزاب: ٤٥-٤٦)

«ای پیامبرﷺ! ما یقیناً ترا گواه، مژده دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم (تا تو) به اذن (و فرمان) خداوند، به سویش دعوت کنی و چراغی فروزان باشی.»

قرآن کریم، پیامبرﷺ را به چراغ فروزان (یعنی خورشید) تشبیه کرده است؛ زیرا سالکان در تاریکی‌های گمراهی، با رهنمود پیامبرﷺ به همان‌گونه راه می‌یابند که در تاریکی مادی، با نور خورشید! بنابراین (باید گفت) اوﷺ معلم، مربی، پیشوا، سخنور و دعوتگر است همچنان که در زندگی شخصی‌اش، پدر، شوهر و برادر بود. او سرچشمه‌ی صاف و زلال است که همگان، با کشش‌ها و گرایش‌های مختلف، از (فیض عشق و رهنمود) او سیراب می‌شوند و حقیقتاً خداوند چه راست فرمود:

﴿وَإِنَّک لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ﴾ (قلم: ٤)

«یقیناً تو اخلاق سترگی داری.»

این فرموده‌ی خداوند، مؤید این مطلب است که پیامبرﷺ صاحب دعوت، مربی بشریت و معلم انسانیت است. همان کسی که خداوند، با نبوت او، بسا دل‌های گمراه، چشم‌های کور و گوش‌های کر را گشود.

دعوتگران در مؤسسات و مراکز دعوی، مربیان و استادان در دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و مدارس آموزش و پرورش، امامان و خطیبان در مساجد و منابر و پدران و مادران در آموزشگاه خانواده، از فیض رهنمودهای اصلاحی او بهره‌مند و سیراب می‌شوند.

در حقیقت، او مبانی اساسی تربیت را برای همگان، پایه‌ریزی کرد تا در هنگام تعامل با دیگران، از آن بهره گیرند و با روحیات مختلف بشر... روستایی و شهرنشین، بزرگ و کوچک، دانا و نادان، فرمانده و سرباز، حاکم و ملت، پدر و فرزند، شوهر و همسر و... نیکو و موفق عمل کنند.

او برای همگان، افق‌ها و ره‌آوردهای جدیدی را عرضه کرد. مطلبی که بیانگر کمال و پختگی شخصیت او در همه‌ی جوانب زندگی است. شاید آن‌چه بشر پس از رسالت او به دست آورده است؛ بهترین گواه بر این مدعا است و حکمت والا و مهارت بی‌نظیر آموزشی- تربیتی او را به نمایش می‌گذارد.

شناخت هنر و مهارت تعامل موفق با خطاهای مردم (و همزیستی مسالمت‌آمیز با آنان) در پرتوی سیره نبوی، یقیناً مربی و دعوتگر را از مهارتی برخوردار می‌کند تا کارها را در جای خود قرار دهد، لذا در جایی که نیاز به نرمی و سازگاری است؛ دیگر او تند و خشن نخواهد بود. هنگام عبور از مرزهای خداوند، (و هتک حرمت آن) به قصد جذب افراد و کسب دل‌ها، نرمش نخواهد کرد و دل نخواهد سوزاند. او هیچ‌گاه پیش از آموزش اصول و کلیات، به آموزش فروع و جزئیات نخواهد پرداخت. هنگامی که جامعه شدیداً به کار، تلاش، فعالیت و دلسوزی فرزندانش نیازمند است؛ او آنان را به گوشه‌گیری، غارنشینی و انزواطلبی

تشویق نخواهد کرد؛ چون برابر فرموده‌ی پیامبرﷺ: «بهترین مردم، کسانی هستند که به دیگران سود و منفعت بیشتر برسانند.»

مطلب جالب توجه دیگر، این‌که اطلاع داشتن از مهارت «نحوه‌ی تعامل با خطاهای دیگران» و چگونگی اصلاح آن، با معیارهای آموزشی پیامبرﷺ، هر معلم، مربی و دعوتگری را به تأمل وا می‌دارد. آری او زان پس، حال شاگردان و متربیان را درک و رعایت می‌کند و با طبیعت، شرایط و اخلاق‌شان آشنا می‌شود؛ لذا برای اصلاح خطاهای‌شان، روش پویاتری را در پیش می‌گیرد. آنان را با واژگانی وزین و سنجیده و باالفاظی نغز و دلپذیر، مورد خطاب قرار خواهد داد تا بر شنونده، دشوار نباشد. آری او دیگر احساسات‌شان را جریحه‌دار نمی‌کند و از پذیرش نصیحت‌شان و از عمل کردن به مقتضای آن، ابایی ندارد و حتی در مجالس و محافل عمومی از آنان، تقدیر می‌کند و آنان را مورد تشویق قرار می‌دهد، تا این روش همگانی گردد و بشریت آن را الگو قرار دهد.

خطاهایی که از عموم مردم سرمی‌زند دعوتگر برحسب شرایط‌شان آن را *ارزیابی و اصلاح* می‌کند، بدین‌سان او دل‌ها را تسخیر می‌کند مخاطبان با مشاهده ی روش تعامل او، دل و درون‌شان را برایش باز می‌کنند و از ناگفته‌های‌شان پرده بر می‌دارند.

مربی و دعوتگر، با این نحوه‌ی تعامل، راه نفوذش را به قلب هر خطاکار، پیدا می‌کند؛ زیراکه او به دنبال اصلاح، هدایت و توفیق است.

۲ـ انگیزه‌ی انتخاب این موضوع:

انگیزه‌های انتخاب این موضوع به شرح زیر است:

۱ـ عرضه کردن نمونه‌های تطبیقی و عملی از زندگی رسول‌اللهﷺ در خصوص شناخت روش *ارزیابی و اصلاح خطاها* از سوی او در عرصه‌های مختلف، تا هر کس بخواهد از آن بهره برد؛

۱. حاکم با ملت (مسئول با زیردستان).
۲. مربی با شاگردانش.
۳. دعوتگر با مردم.
٤. سخنور با مخاطبانش.
٥. پدر با فرزندانش.
٦. سرباز با فرماندهاش.
۷. فرمانده با سپاهیانش.
۸. شوهر با همسرش.
۹. همسر با شوهرش.
۱۰. و... با...

آری تا همگان در همه‌ی زمینه‌ها براساس برنامه‌ی تربیتی و مشخصه‌های روشن عملکرد پیامبرﷺ اقدام کنند؛ در جنگ و صلح، نهان و عیان، برون و درون، قوت و ضعف، انجام دادن و کوتاهی کردن و...

۲ـ و همگان برای *ارزیابی و اصلاح خطاها* به منبع اصلی یعنی قرآن کریم و سنت گرانقدر نبویﷺ مراجعه نمایند و هدف‌ها، آرمان‌ها، ابزارها و روش‌ها (ی *ارزیابی و اصلاح*) خطاها را از آن برگیرند.

۳ـ نزدیک گرداندن و هماهنگ ساختن راه‌حل‌های عملی پیامبرﷺ به فکر و دل مردم تا راه اجرایی کردن آن میسر گردد.

٤ـ کوتاه کردن دست برنامه‌های معاصر معاند و معارض با (فرهنگ) قرآن و سنت که هنوز برای *ارزیابی و اصلاح خطاها* مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ زیرا در صورت وجود برنامه‌ای درست، راهی برای کاربرد برنامه‌ی نادرست، باقی نمی‌ماند.

٥ـ پرورش دادن ملکه‌ای در مربی تا با آن در احادیث نبویﷺ نیک بنگرد و برای رسیدن به فواید پنهان آن تلاش کند.

۶ـ توجه کردن به یافته‌های علمی که پژوهشگران اندیشمند، آن را از دل این احادیث، استخراج کرده‌اند.

۷ـ احترام گذاشتن به دانش و دانشمندان که وارثان پیامبران‌اند و بیان توفیقات و الهاماتی که در زمینه‌ی فهم عمیق و دقیق احادیث و استخراج احکام و فواید آن، نصیب‌شان شده است.

۹ـ پسندیده بودن عملکرد اصحاب‌ و امهات المؤمنین(رض) در نقل گفتار (و منش) پیامبرﷺ و بیان این‌که آنان در همه حال، خیلی سریع فرمان‌های اوﷺ را اجابت و فرمانبرداری می‌کردند. خداوند متعال فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ (انفال: ۲۴)

«ای مؤمنان! (فرمان) خدا و رسول را هرگاه که شما را به چیزی فرا می‌خوانند اجابت کنید که قطعاً باعث (تداوم) زندگی‌تان می‌گردد و بدانید که خداوند میان شخص و قلبش پرده می‌اندازد و بدانید که شما را بسویش بازمی‌گردانند.»

این مطالب، بیانگر آن است که بررسی مهارت تعامل با خطاهای مردم *ارزیابی و اصلاح* آن از مهمترین موضوعات تربیتی و آموزشی عصر ما است.

شناسایی و بررسی این مهارت، نیازمند آن است، تا کسانی در لابلای رهنمودهای نبویﷺ به *ارزیابی* آن بپردازند تا دعوتگران، پدران، مربیان و همه‌ی دست‌اندرکاران تربیت از آن بهره برند.

پژوهشگران این عرصه باید روش‌های ایده‌آل *اصلاح خطاها* را عرضه کنند. این امر، نیازمند شناخت برنامه و روش پیامبرﷺ در چگونگی *ارزیابی و اصلاح خطاها* است و همه‌ی این پروژه‌ی تحقیقی- علمی، محقق نمی‌گردد، مگر از خلال یک بررسی و پژوهش دقیق و کامل در احادیثی که در آن خطاهای مردم مورد ارزیابی و اصلاح پیامبرﷺ قرار گرفته است.

به دلیل همین اهمیت، اسباب و انگیزه‌های یاد شده و بسیاری دلایل دیگر زمینه‌ای فراهم گشت تا پیگیر موضوع شوم، لذا پس از مشورت (با اساتید) و استخاره، از خداوند یاری خواستم و تصمیم گرفتم موضوع پایان‌نامه‌ام «***شیوه‌ی پیامبرﷺ در ارزیابی و اصلاح خطاها***» باشد.

از خداوند بزرگ و دانا خواهانم در گفتار و رفتار به ما اخلاص دهد و قدم‌های ما را بر آن‌چه دوست دارد و می‌پسندد؛ استوار گرداند و این نوشته را ابزاری گرداند تا در گفتار و رفتار به منش و روش اصلاحی پیامبرﷺ اقتدا شود و همگان از آن بهره‌مند گردند.

به راستی او بهترین یار و یاور و بهترین اجابت کننده است. هیچ قدرت و نیرویی جز به (خواست و) قدرت خداوند بزرگ؛ اثرگذار نیست و همه‌ی ستایش‌ها، لایق پروردگار جهانیان است.

۳ـ شیوه‌ی پژوهش:

با توجه به برنامه و هدف این کتاب، می‌طلبید شیوه و قالب دسته‌بندی موضوعات کتاب، به شرح زیر طراحی شود:

مقدمه، شامل موضوعات زیر باشد:

۱- اهمیت موضوع.
۲- انگیزه‌ی انتخاب موضوع.
۳- شیوه‌ی دسته‌بندی موضوعات.
٤- فرآیند بررسی و تحقیق.

باب اول: مفهوم، حقیقت و انواع ***خطا***.

این باب دارای دو فصل است:

فصل دوم: مفهوم و انگیزه‌های خطا و برنامه‌ی پیامبرﷺ برای پیشگیری از آن؛

این فصل دارای پنج مبحث است:

۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی *خطا*.
۲- انگیزه‌های *خطا* در زندگی مردم.
۳- موضع قانون‌گذار در مورد *خطا*.
٤- برنامه‌ی پیامبرﷺ برای پیشگیری از *خطاها*.
٥- تناسب *اصلاح با خطا*.

فصل دوم: انواع *خطاها* و چگونگی کاربرد رهنمود پیامبرﷺ در تعامل با آن؛

این *فصل*، دارای شش مبحث است:

۱- *خطای* عمدی شخص.
۲- *خطای* آدم نادان.
۳- *خطای* شخص مجتهد.
٤- *خطا* در حق قانونگذار.
٥- *خطا* در حق پیامبرﷺ.
٦- *خطا* در حق بندگان.

باب دوم: منهج و برنامه‌ی پیامبرﷺ در *ارزیابی و اصلاح خطاها* در همه‌ی ابعاد زندگی؛

این باب، چهار فصل دارد:

فصل اول: *ارزیابی و اصلاح خطاها* در بعد عقیده؛

این فصل، دارای چهار مبحث است؛

۱- *ارزیابی و اصلاح خطاها* در تعامل با یهود.
۲- *ارزیابی و اصلاح خطاها* در تعامل با مسیحیان.
۳- *ارزیابی و اصلاح خطاها* در تعامل با منافقان.
٤- *ارزیابی و اصلاح خطاها* در تعامل با مشرکان.

فصل دوم؛ ارزیابی و اصلاح خطاها در بُعد عبادت؛

این فصل، دارای چهار مبحث است:

۱- *ارزیابی و اصلاح خطاهای* مربوط به نماز.
۲- *ارزیابی و اصلاح خطاهای* مربوط به زکات.
۳- *ارزیابی و اصلاح خطاهای* مربوط به روزه.
٤- *ارزیابی و اصلاح خطاهای* مربوط به حج.

فصل سوم: *ارزیابی و اصلاح خطاهای* رفتاری و اخلاقی؛

این فصل، دارای شش مبحث است.

۱- *ارزیابی و اصلاح خطای* زنا
۲- *ارزیابی و اصلاح خطای* سرقت.
۳- *ارزیابی و اصلاح خطای* شرابخواری.
٤- *ارزیابی و اصلاح خطای* جنگ‌افروزی و راهزنی.
٥- *ارزیابی و اصلاح خطای* تهمت.
٦- *ارزیابی و اصلاح خطای* دشنام و ناسزاگویی.

فصل چهارم: *ارزیابی و اصلاح خطاهای* اجتماعی؛

این فصل، دارای پنج مبحث است؛

۱- *ارزیابی و اصلاح خطاهای* میان حاکم و ملت.
۲- *ارزیابی و اصلاح خطاهای* میان پدران و فرزندان.
۳- *ارزیابی و اصلاح خطاهای* میان زن و شوهر.
٤- *ارزیابی و اصلاح خطاهای* میان خویشاوندان و همسایگان.
٥- *ارزیابی و اصلاح خطاهای* میان برادران ایمانی.

سخن پایانی:

در این مبحث، مطالب زیر قرار دارد:

- مهمترین نتایج.
- توصیه‌ها و پیشنهادات.

با توجه به گستردگی تحقیق و پراکندگی و تنوع موضوعات و تعدد رخدادها (ی الهام‌بخش نبوی و فاصله‌ی زمان وقوع‌شان با زمان ما)، ناگزیر احادیث به دقت، گزینش می‌شدند و این گزینش می‌باید مبنا می‌داشت؛ لذا با توجه به شرایط موجود که به شرح زیر است، برخی احادیث شریف را با این انگیزه‌ها گلچین کردم؛

جایگاه، اهمیت و تناسب حدیث با وضعیت کنونی تربیت و آموزش که مسلمانان در عصر پیشرفت و تکنولوژی با آن مواجه‌اند؛ گستردگی پیشرفت‌ها (و تحولات) علمی، وجود ماهواره و برنامه‌های متنوع آن، وجود شبکه‌ی جهانی اینترنت و ارتباطات گوناگون و دیگر تحولات علمی.

من مدعی نیستم در این نوشته، به همه‌ی جوانب موضوع، اشراف کامل یافتم و همه‌ی احادیثی را که در این زمینه از پیامبرﷺ نقل شده است؛ آورده‌ام و مجموعه اتفاقاتی که میان پیامبرﷺ و اصحاب او یا میان او و دشمنانش، رخ داده است را ذکر کرده‌ام (چون چنین چیزی برایم ممکن نبود).

همین مرا بس که احادیثی را برگزیدم که در عرصه‌ها و ابعاد مختلف زندگی مسلمان معاصر، کاربرد دارد و مربیان می‌توانند از لابلای آن خطوط اصلی تربیت را روشن سازند یا در اصلاح خطاهای دانش‌آموزان از آن بهره گیرند و در انجام مسئولیت تربیتی‌شان، راهگشا باشد.

به هر حال تمام تلاشم این بود که این کتاب متواضع، به شکل مطلوبی در آید. بنابراین اگر در آن درستی و موفقیتی باشد؛ از لطف خدا است و اگر خطا یا نقصی باشد، از من و از شیطان است.

در پایان از خداوند بزرگ خواستارم لغزش، ناآگاهی و زیاده‌روی‌ام را بر من ببخشاید و راه رشد و پیشرفتم را به من بنمایاند و از شر نفسم مرا رهایی بخشد که یقیناً او بر هر چیزی توانا است.

آخرین خواسته‌ام این است که ستایش مختص خداوند است.

محمد یوسف رجب اسماعیل الشطی

کویت

۲۵/ ذیحجه/ ۱۴۱۸ هـ ق

مصادف با ۲۲/ آوریل/ ۱۹۹۸ م

باب اول

مفهوم، حقیقت و انواع خطا

فصل اول

مفهوم، انگیزه و حکم خطا

این فصل دارای پنج مبحث است:

۱) مفهوم لغوی و اصطلاحی خطا

۲) انگیزه‌های ارتکاب خطا در زندگی مردم

۳) موضع قانونگذار در مورد خطا

٤) برنامه‌ها و راهکارهای پیامبر برای پیشگیری از وقوع خطا

٥) تناسب اصلاح با خطا

مبحث اول:
مفهوم لغوی و اصطلاحی خطا

۱ـ معنی لغوی خطا:

خطا در لغت چند معنی دارد:

۱ـ اصابت نکردن به هدف:

گویند: تیرانداز، (تیر را) به هدف نزد یا تیرش به خطا رفت. یعنی تیرش به سبیل اصابت نکرد.[۱]

و گویند: پیش‌بینی‌اش خطا بود، یعنی درست نبود.[۲] و به کسی چنین گویند که در تعقیب نیازی باشد ولی به آن دست نیابد و گویند: چیزی را به دست نیاورد.

۲ـ از جهت، منحرف شدن:

گویند: راه را خطا رفت، یعنی از آن منحرف شد.[۳]

۳ـ با سهو، فراموشی و یا بی‌اندیشه سخن گفتن:

مصداق این معنی، آیه کریمه است:

﴿وَلَيسَ عَلَيكمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ﴾ (احزاب: ۵)

---

۱. لسان العرب، واژه «خطأ» ٤ /١٣٢.
۲. معجم الوسيط ٢/٩٦١؛ النهايه ٥ /١٢٢ و ١٢٣.
۳. لسان العرب، واژه‌ی «أخطأ»، ٤ /١٣٢.

«در آنچه از سر سهو یا فراموشی انجام می‌دهید، بر شما ایرادی نیست.»

ابن جریر طبری گوید:

«ایرادی بر شما نیست!»، یعنی در خطایی که از شما سر می‌زند، مؤاخذه نمی‌شوید.[۱]

قاسمی گوید[۲]: آن‌چه شما در حال خطا، سهو یا فراموشی انجام می‌دهید یا بی‌اندیشه سخن گفتید، بر آن مؤاخذه نمی‌شوید و فرمود:

﴿وَلَـكن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ﴾ (احزاب: ٥)

«ولی بر چیزی (مؤاخذه می‌شوید) که دل‌های‌تان (آن را) اراده کند.»

٤ـ همراهی خطا:

خَطَّاء (مرد بسیار خطاکار): به کسی گویند که پیوسته خطاهایی را مرتکب شود و از آن دست برندارد. این کاربرد، معنای مبالغه دارد.[۳]

٥ـ گناه و معصیت:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطْئًا كبِيرًا﴾ (اسراء: ٣١)

«یقیناً کشتن فرزندان، خطای بزرگی است.»

یعنی «گناه» بزرگی است. در داستان یوسف‌ﷺ پس از برملا شدن حقیقت، برادران یوسف‌ﷺ گفتند:

﴿وَإِن كنَّا لَخَاطِئِينَ﴾ (یوسف: ٩١)

«یقیناً ما خطاکار بودیم....»

---

۱. تفسیر الطبری، ١٥٩/٦.

۲. محاسن التأویل، القاسمی ٣٩٣/٥. إحیاء التراث العربی، بیروت.

۳. لسان العرب، واژه‌ی «خطأ» ١٣٣/٤.

یعنی «گناهکار» بودیم.[1]

گاهی گناه، *خطا* نامیده می‌شود، چنان که در این آیه آمده است:

﴿وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ﴾(حاقه: ۹)

«(ساکنان) آبادی‌های واژگون شده (یعنی قوم لوط ﷺ) خطایی را مرتکب شدند.»

یعنی گناه (نابخشودنی) را مرتکب شدند.

٦ـ غلط، یا جابه‌جا انجام دادن کاری:

کسی که قصد دارد کاری را انجام دهد؛ ولی به جای آن کاری دیگر انجام می‌دهد، یعنی به اشتباه از انجام کار اصلی باز می‌ماند و خودش متوجه نیست. در «حدیث کسوف» آمده است، رسول‌الله ﷺ خطا کرد و لباس رزم را عوض ردایش برداشت (و متوجه نشد) تا که (در مسیر) ردایش را به او رساندند.»[2]

۷ـ کار ناخواسته و غیر ارادی:

در حدیث وارد است که «دیه‌ی قتل خطا (ناخواسته)، فلان مقدار است...»[3]

در این‌جا خطا، عکس عمد و آن کاری است که ناخواسته انجام می‌دهی و مثلاً ناخواسته کسی را بکشی یا در اثر کتک زدن، کسی را بکشی که قصد کشتن‌اش را نداشتی (ولی ضربه‌ی تو او را از پای در آورد و او بمیرد.)

به این ترتیب، روشن شد میان هیچ یک از معانی لغوی مذکور، تعارضی نیست؛ زیرا بعضی از آن‌ها معنی حقیقی خطا را بیان می‌کند و برخی دیگر، سبب و ثمره‌ی خطا و معانی دیگر آن را بازگو می‌کند؛ لذا گویا خطا، عبارت است از:

---

۱. همان منبع.
۲. روایت صحیح مسلم، کتاب الکسوف، باب ما عرض للنبی من الجنة و النار، شماره ۹۰٦، ١٦.
۳. روایت سنن أبی داود، کتاب الدیات، باب الدیة کم هی؟ شماره حدیث ٤٥٤١.

اصابت نکردن به هدف یا منحرف شدن از آن. به سهو یا فراموشی یا بی‌اندیشه سخن گفتن است. یا به عمد یا غیر عمد، کاری را انجام دادن یا به عمد و غیر عمد کاری انجام ندادن است.

۲ـ خطا در اصطلاح شرع:

دانشمندان برای خطا در قرآن و سنت، تعاریف مختلفی را بیان نمودند؛

۱ـ دیدگاه راغب اصفهانی:

خطا، یعنی از جهت منحرف شدن و عدول کردن و سه قسمت دارد:

۱ـ این‌که کاری را بخواهی انجام دهی که انجامش نیکو نباشد و تو آن را انجام دهی و این ***خطای قطعی*** است و انسان با ارتکاب آن مؤاخذه می‌شود. عرب می‌گوید: خَطِیءَ، یخْطَأُ، خِطْئًا و خَطْئًا. با همین معنا و مفهوم این آیه‌ی قرآن است؛

﴿إِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾ (اسراء: ۳۱)

«یقیناً، کشتن فرزندان، خطای بزرگی است.»

یعنی گناه بزرگی است.

۲ـ این‌که بخواهی کاری را انجام دهی که انجام آن نیکو است؛ ولی (ناخواسته) عکس خواسته‌ات رخ دهد، عرب گوید: أَخْطَأَ، إِخْطَاءً فهو مُخْطِیءٌ. این شخص در تصمیم، درست عمل کرد؛ اما در عمل به خطا رفت. با این مفهوم و این کاربرد، این فرموده‌ی پیامبرﷺ مطابقت دارد؛ «رُفِعَ عَنْ أُمَّتی الخَطَأُ و النِّسْيانُ و مَا اسْتُكرِهُوا عَلَيهِ»[۱]

---

۱. ترجمه: (مؤاخذه در قبال) خطا، فراموشی و اجبار، از امت من برداشته شده است.» روایت صحیح الاحسان، إبن حبان، با اسناد صحیح، کتاب إخباره ﷺ عن مناقب الصحابة، باب فضل الأمة... ۲۰۲/۱٦، شماره حدیث ۷۲۱۹؛ روایت طبرانی در «الصغیر» ۵۲/۲، شماره حدیث ۷٦۵؛سنن دارقطنی، کتاب النذور، ۱۷۰/۳.

همچنین این فرموده: «مَنِ اجْتَهَدَ فَأَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ»[۱]

۳ـ این‌که بخواهی کاری را انجام دهی که انجام آن ناپسند است؛ اما در عمل خلاف آن رخ دهد، چنین کسی در تصمیم به خطا رفته؛ ولی در کردار، درست عمل کرده است؛ لذا تصمیمش مذموم و کردارش ناستودنی است. این مفهوم، در کلام زیر مصداق دارد؛

شاعر گوید:

قصد داشتی به من بدی کنی؛ اما از دستت در رفت و چیز دیگری شد! (زیرا) گاهی انسان، نادانسته خوبی و نیکی می‌کند.[۲]

۲ـ دیدگاه امام جرجانی:

«*خطا*، کرداری است که انسان را در آن قصدی نیست.»[۳]

۳ـ دیدگاه ابن الجوزی:

خطا، یعنی به وقوع پیوستن کرداری برخلاف خواسته‌ی کننده‌ی آن.[٤]

---

۱. ترجمه: مجتهدی که اجتهاد کند (و تمام فکر و تخصص‌اش را به کار گیرد)؛ ولی به خطا رود، پاداش (تخصص و فکرش را) دارد. روایت صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة، باب أجرالحاکم إذااجتهد فأصاب أو أخطأ، ۳۱۸/۱۳، شماره حدیث ۷۳۵۲؛ روایت صحیح مسلم، کتاب الأقضية، باب بیان أجر الحاکم إذااجتهد فأصاب أو أخطأ، شماره ۱۷۱٦.

۲. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ۲۸۷؛ بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز، فیروزآبادی ۵۵۱/۲ و ۵۵۲.

۳. التعریفات، الجرجانی، ۱۳٤. امام جرجانی خطا را دو بخش دانسته است؛ خطا در حق خدا وخطا در حق انسان. اصل در حقوق خداوند، بخشش و در حقوق انسان‌ها بخشش یا بازخواست است.

٤. نزهةالأعین النواظر فی علم الوجوه و النظائر، ابن الجوزی، ۲۷۱. ابن جوزی گوید: مفسرین گفته‌اند: خطا، در قرآن به سه معنی است:۱ـ خطا به معنی شرک مثل آیه‌ی ۸ سوره قصص: «یقیناً فرعون، هامان و سپاهیانشان خطاکار بودند» وآیه‌ی ۳۷ حاقه: «جز خطاکاران، آن (زردابه‌ی بدن جهنمیان) را نمی‌خورند.»۲ـ خطا به معنی گناهی که آن شرک نیست، مصداق آن آیه‌ی ۹۷ سوره یوسف است؛ «(برادران یوسف،پس از برملا شدن خیانت... در محضر پدر گفتند:) پدرمان! برای گناهانمان (از خداوند) آمرزش بخواه، یقیناً ما خطاکار بودیم.»۳ـ خطا به معنی کار یا گناه ناآگاهانه و ناخواسته، مصداق آن آیه‌ی ۲۸٦ سوره بقره است: «پروردگارا! اگرما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم؛ ما را مؤاخذه مفرما!.» همچنین آیه‌ی ۹۲ سوره نساء: «مؤمن رانسزد که مؤمن دیگر را جز به خطا بکشد.»

٤ـ ابن رجب حنبلی گوید:

خطا، آن است که انسان تصمیمی بگیرد، اما کردارش خلاف تصمیم‌اش درآید.[۱]

٥ـ کمال بن همام گوید:

خطا، عملی است که در آن تصمیم پاک و درستی گرفته شده و قصد جنایت نداشته باشد.

مثلاً کسی به سمت شکار تیراندازی کند؛ اما تیرش به آدمی اصابت کند. پس جنایت، اصابت نادرست تیر به انسان است؛ در حالی که هدف تیرانداز آن نبوده، بلکه هدفش شکار بوده است![۲]

٦ـ محمد التهانوی گوید:

خطا، سه معنی دارد: ***گناه، ضد عمد و ضد درستی***. مراد از خطا در حدیث «إنَّ الله تجاوز عن أمتی الخطأ...»[۳] خطای عکس عمد است.[٤]

٧ـ دکتر عبدالکریم زیدان گوید:

خطا، گفتار یا رفتاری است که برخلاف میل و خواسته‌ی انسان از او صادر شود.[٥]

تعریف برگزیده:

به نظرم: (با استفاده) از این نظرات و گفته‌ها می‌شود گفت:

---

۱. جامع العلوم و الحکم، ۳٦۷/۲.
۲. تیسیرالتحریر، ۳۰٥/۲.
۳. ترجمه: یقیناً خداوند از خطا (عمل کردن) امتم چشم‌پوشی کرده است.
٤. کشاف اصطلاحات الفنون، تهانوی، ۱۷۳/۲.
٥. الوجیز فی أصول الفقه، دکتر عبدالکریم زیدان ۱۱٥.

خطا، آن است که انسان، انجام کار یا گفتن چیزی را اراده کند؛ ولی (آن کار یا گفته) خلاف خواسته‌اش درآید.

۳ـ ارتباط میان معنی و تعریف لغوی و اصطلاحی:

با تأمل در معانی لغوی و اصطلاحی خطا، درمی‌یابیم که میان دو معنا، ارتباطی قوی، برقرار است! از این رو که هر یک از آن دو، بر محورهای زیر تکیه دارد:

این‌که به هدف، نایل شده یا از آن منحرف گشته است؟ عمدی و ارادی بوده یا غیر عمدی و ناخواسته! نیت و خواست آن، سهوی بوده یا از سر اجبار؟ و یا هر دو!

مبحث دوم:
انگیزه‌ی خطا در زندگی مردم

پیشگفتار:

خطا در سرشت و فطرت بشر، ریشه دارد:

هر انسانی باید این مطلب را مد نظر داشته باشد که:

خطا در سرشت هر انسان است و خداوند او را چنین آفریده است. سنت پیامبرﷺ هم مؤید همین حقیقت است. انس؁ گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود:

«همه‌ی فرزندان آدم؈، خطاکاراند و بهترین خطاکاران، توبه‌کنندگان‌اند که پیوسته توبه می‌کنند.»[1]

این حدیث، ایده‌آل‌گرایی و عصمت را از بشر، منتفی می‌داند و (برپایه‌ی آن) شریعت با بشر، واقع‌بینانه رفتار می‌کند. شیوه‌ی رفتار شریعت با خطای انسان، بیانگر مد نظر قرار دادن این سرشت انسانی است.

انسان با تأثر از سرشت خویش، دچار پدیده‌هایی است؛ از قبیل جهالت، غفلت، نقص، هوسرانی، فراموشی و ناسنجیده سخن گفتن (و نادانسته عمل کردن).

---

۱. سنن ترمذی، کتاب صفة القیامة، شماره ۲٤۹۹؛ سنن ابن ماجه، کتاب الزهد، باب ذکر التوبة شماره٤۲٥۱؛ مسند احمد، ۱۹۸/۳؛ مستدرک حاکم، کتاب التوبة و الإنابة، باب خیر الخطّائین التوّابون ۲٤٤/٤.

این حقیقت، به این معنا نیست که شخص در هنگام ارتکاب خطا تعادل خود را از دست می‌دهد و به همین دلیل (ناخواسته و بدون وجود قدرت کنترل) کارهای ناپسندی از او سر می‌زند. چنان که درک این حقیقت، بشر بودن انسان را پیوسته به دعوتگر، مربی، آمر به‌معروف، ناهی از منکر و... گوشزد می‌کند.

بنابراین برای چنین انسانی، غفلت و فراموشی پدید می‌آید. دست‌اندرکاران برنامه‌های تربیتی، باید در نظر داشته باشند که مخاطبانشان، گاه افراد خطاکاراند و دچار خطا می‌شوند؛ لذا باید با آنان کاملاً سنجیده و از سر دلسوزی، رفتار کنند و از إعمال خشونت با آنان بپرهیزند؛ زیرا اساساً هدف، *ارزیابی خطا و اصلاح* کژی و انحراف است؛ نه مجازات، تلافی کردن و آسیب زدن!

با این همه شایسته نیست، خطاکاران را به حال خودشان واگذاریم و خطای‌شان را تأیید کنیم یا گناه کبیره‌ی عصیان‌کاران را به خاطر بشر بودن یا نوجوان بودن‌شان؛ نادیده بگیریم یا به علت وفور فتنه‌ها و وسوسه‌انگیزی‌های شیطان و خرابی زمانه و... آنان را معذور بداریم؛

توجیهاتی از این دست در دیدگاه شرع و عقل هیچ ارزشی ندارد، بلکه به جای همه‌ی این‌ها، باید به *اصلاح* یا محاسبه آنان بپردازیم و یا از عملکردشان انتقاد کنیم یا تبرّی بجوییم.

مجموعه‌ی اقدامات اصلاحی باید در چارچوب شرع باشد و با کاربرد ابزارهایی صورت پذیرد؛ که خدا و رسولش آن را به دعوتگران، مربیان و حاکمان توصیه کرده و فرمان داده‌اند. آن ابزارها عبارت‌اند از کاربرد نرمش، حوصله، حکمت، پند سنجیده، سخن پسندیده و مباحثه‌ی منطقی مؤثر و بدون انفعال. خداوند فرمود:

﴿ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

(نحل:۱۲۵)

«با کاربرد حکمت و پند سنجیده به راه پروردگارت دعوت ده و با مخالفان به روش نیکو و شایسته، به مجادله بپرداز»

خداوند متعال، حتی موسی ﷺ و هارون ﷺ را فرمان داد، تا با فرعون به نرمی سخن گویند او فرمود:

﴿اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾

(طه: ۴۳-۴۴)

«بسوی فرعون روید که یقیناً او طغیان کرده است سپس با او سخنی نرم بگویید؛ شاید او متذکر شود و برحذر گردد.»

انگیزه‌های خطا در زندگی مردم:

۱ـ جهالت:

از جمله عواملی که انسان را به خطا می‌اندازد، جهل و آن سه گونه است:

۱ـ علت اصلی و اساسی خطاها ناآگاهی و بی‌اطلاعی است.

۲ـ باور داشتن چیزی برخلاف آن‌چه هست.

۳ـ انجام دادن کاری برخلاف آن‌چه باید انجام شود؛ به صحت آن ایمان داشته باشد یا به فسادش. مانند کسی‌که نماز را به عمد، ترک می‌کند. این آیه‌ی کریمه، برهمین مبنا است؛

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّـهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّـهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (بقره: ۶۷)

«(بنی اسرائیل به سیدنا موسی ﷺ) گفتند: آیا ما را به مسخره گرفتی؟ او گفت: پناه بر خدا اگر نادان باشم.»

پس موسی ﷺ، مسخره کردن را نتیجه‌ی نادانی و بی‌فکری دانست.

گاهی از سر نکوهش، کسی را جاهل (و نادان) می‌خوانند و گاهی هم نه به خاطر جهالت (بلکه، به دلایل دیگرا) مثل این آیه‌ی قرآن؛

﴿يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾ (بقره: ٢٧٣)

«آدم جاهل، (یعنی بی‌اطلاع) فقرا (ی باعزت و باشخصیت) را به خاطر نجابت و حیایی که دارند، ثروتمند می‌پندارد.»

مراد از جاهل در اینجا کسی است که از وضع‌شان اطلاع ندارد و جهل او، جهل مذموم نیست.[۱]

رسول‌اللهﷺ جهل را یکی از نشانه‌های قیامت دانسته است. عبدالله‌بن عمروبن عاص ﷺ گوید: از رسول‌اللهﷺ شنیدم فرمود: «یقیناً خداوند، دانش را از (میان) بندگانش برنمی‌دارد؛ ولی با برچیدن دانشمندان، دانش را برمی‌گیرد، تا (آنجا) که عالم و دانشمندی (در میان مردم نماند و) مردم سران جاهلی را (به سردمداری) برمی‌گزینند و آنان مورد پرس و جو قرار می‌گیرند و (همانان) نادانسته فتوا می‌دهند؛ (لذا) گمراه می‌شوند و گمراه می‌کنند.»[۲]

این حدیث، تأیید می‌کند که نابودی دانش با رفتن دانشمندان صورت می‌پذیرد، آنگاه مردمانی جاهل می‌مانند و ناآگاهانه به مردم فتوا می‌دهند. چنان که گویند: آفت علم، جهل است.

و این واقعیتی است که همین حالا شاهد آنیم. در جاهایی با از میان رفتن دانشمندان شاهدیم که جاهلان چگونه بر مسند فتوا می‌نشینند. کسانی عهده‌دار

---

١. مفردات الفاظ القرآن، راغب الاصفهانی، واژه‌ی "جهل" ص ٢٠٩. بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز، فیروزآبادی ٤٠٦/٢. معجم مقاییس اللغة، "جهل" ص ٢٨٨. لسان العرب ٤٠٢/٢.

٢. روایت صحیح بخاری، کتاب العلم، باب کیف یقبض العلم، ١٩٤/١، شماره ١٠٠؛ روایت صحیح مسلم، کتاب العلم باب رفع العلم و قبضه و ظهور الجهل و الفتن فی آخر الزمان، شماره ٢٦٧٣.

فتواالند که اهل درایت و معرفت نیستند. بدین سان آنان، خود گمراه‌اند (و جز عده‌ای اندک که خداوند به آنان رحم کند) دیگران را هم گمراه می‌کنند.

ابن حجر گوید:

ترتیب (زمانی) اتفاقات مذکور در این احادیث، چنین است:

۱ـ (نابودی دانش، ابتدا) با از میان رفتن دانشمندان و "مجتهدان اجتهاد مطلق" آغاز می‌شود سپس به (نابودی) دانشمندان و "مجتهدان مقید"[1] می‌انجامد.

۲ـ تا آنجا که دیگر مجتهدی نماند و همگان در تقلید مساوی شوند. در عین حال چه‌بسا همزمان مقلدینی باشند که دارای توان علمی "اجتهاد مقید" اند (بویژه اگر اجتهاد را قابل تجزیه بدانیم)؛ اما چون جهل و نادانی عام و غالب است؛ هر آدم نادان، نادانی همچون خود را به قدرت می‌رساند، نکته‌ای که حدیث هم به آن اشاره کرده است؛ «مردم، سرانی نادان برمی‌گزینند.»

این تعبیر، با سردمدار گشتن کسانی که کاملاً جاهل نیستند و قدری آگاهی دارند؛ منافات ندارد چنان که مانعی ندارد؛ به طور همزمان در جامعه افراد آگاه و دانشمند وجود داشته باشند؛ اما در عین حال آدم‌های جاهل، قدرت را تصاحب کنند.[2]

مطلب دیگر این‌که این حدیث، سردمدار گرداندن جاهلان را مورد نکوهش و سرزنش قرار داده، چون سردمداری جاهلان، عاقبت ناگوار، مفاسد و خطاهای ناخوشایندی را به دنبال دارد.

---

۱. "مجتهدان مطلق" همان پیشوایان مذاهب‌اند. امثال امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی، امام احمد حنبل، امام اوزاعی، امام طبری، سفیان ثوری، سفیان‌بن عینیه و ... اما "مجتهدانِ مقید" مجتهدان درون مذهبی را گویند. در میان پیروان مذاهب اسلامی موجود، شخصیت‌های علمی بلندپایه‌ای بوده‌اند که گاه از بنیانگذاران مذاهب کمتر نبوده‌اند، اما فقط در دایره‌ی مذهب اجتهاد کرده‌اند و از آن فراتر نرفته‌اند. مترجم

۲. فتح الباری ۲۸۷/۱۳.

انسؓ گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: یقیناً از نشانه‌های قیامت است که دانش کم، جهل (فراوان و) آشکار و زنا، علنی گردد. زنان، بسیار و مردان، کم می‌شوند، تا جایی که پنجاه زن را یک سرپرست باشد.[1]

قرطبی گوید:

این مطلب، روشن است که از میان رفتن دانش، با محو شدن آن از سینه‌ها نیست. بلکه با مرگ دانشمندان و برجا ماندن جاهلان است که بر مسند عالمان و دانشمندان فتوا و آموزش، تکیه زنند و با این‌که جاهل‌اند، آن‌چه را که نمی‌دانند به آن فتوا و آن را آموزش می‌دهند. لذا این روند، شیوع جهل را در پی دارد تا که جهالت عام گردد.

در حال حاضر این مطلب به‌گونه‌ای است که رسول‌اللهﷺ فرموده است و این خود، دلیلی است از دلایل نبوت پیامبرﷺ و این امر به طور ویژه در این زمان خیلی محقق گشته است؛ زیرا بسیاری از مسئولان مراکز را آدم‌های نادان و کودک‌صفت، تشکیل می‌دهند. (متأسفانه) مشاوران‌شان نیز همچون خودشان (ابله و نادانند).[2]

ابن حجر گوید:

این پنج اصل مهم است که به طور ویژه (مورد توجه قرار گرفته و) بیان شده است؛ زیرا از اختلال کارهایی حکایت دارد که صلاح معاش و معاد مردم و جامعه، به آن بسته است. آن‌ها عبارت‌اند از:

دین، که با از میان رفتن دانش، آسیب می‌بیند. *عقل*، با شرابخواری لطمه می‌بیند. *نسب*، با زنا (و فحشا) دچار آشفتگی می‌شود و *جان و مال*، که با فتنه‌ها درهم می‌ریزد و نابود می‌شود.[3]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب العلم، باب رفع العلم و ظهور الجهل، ۱/۱۷۸، شماره ۸۱؛ صحیح مسلم، کتاب العلم، باب رفع العلم و قبضه و ظهور الجهل و الفتن فی آخر الزمان، شماره ۲٦۷۱.

۲. المفهم، ٦/۷۰۵.

۳. فتح الباری، ۱/۱۷۹.

این حدیث از آثار سهمگین جهل، حکایت دارد. جهل، باعث هلاکت و نابودی است و ضرر و زیانش به دیگران می‌رسد. بنابراین، جاهل باید تلاش و توانش را به کار بندد تا با دانشمندان، معاشرت و هم‌نشینی داشته و از آنان کسب فیض نماید و چیزهایی را فراگیرد که خداوند از فضل خویش به آنان داده است. او باید از خداوند بخواهد که درهای کسب دانش را به رویش بگشاید. و زمینه‌ی سفرهای علمی را فراهم کند و...

چنین نیایشی مصداق این آیه کریمه است؛

﴿قُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ (طه: ١١٤)

«بگو: پروردگارا! دانشم را بیفزا!»

جابربن عبدالله ﷺ گوید: «به مسافرتی رهسپار گشتیم. یکی از ما سنگی به سرش اصابت کرد (و زخمی شد) و در خواب احتلام شد. و از همراهانش (حکمش را) جویا شد و گفت: (به نظر شما) آیا مرا رخصت تیمم هست؟ گفتند: خیر! چون تو را بر (استفاده از) آب توان است؛ برایت رخصتی نمی‌یابیم. سپس او غسل (جنابت) کرد و بمرد. هنگامی که بر پیامبرﷺ درآمدیم، خبرش را به پیامبرﷺ باز گفتند. او فرمود: او را کشتند، خدا آنان را بکشد! وقتی نمی‌دانستند، پس چرا نپرسیدند!؟ چون (چاره و) درمان نادانی، پرسیدن است. کافی بود فقط تیمم کند و زخمش را با پارچه‌ای بگیرد یا ببندد، راوی (در نقل کلمه) شک کرده سپس بر آن مسح کند و بقیه‌ی بدنش را بشوید.»[1]

---

١. روایت سنن ابی داود، کتاب الطهارة، باب فی المجروح یتیمم ٢٣٩/١ و ٢٤٠ شماره ٣٣٦؛ سنن دارقطنی، کتاب الطهارة، باب جواز التیمم لصاحب الجراح، ١٩٠/١ شماره ٤؛ سنن الکبری، بیهقی، کتاب الطهارة، ٢٢٧/١.

این داستان، بیانگر ضرر و زیان جهل است. جهل حتی گاهی به قتل ناحق می‌انجامد. بنابراین شایسته است، انسان مسلمان پیش از این‌که نادانسته فتوا دهد؛ از آگاهان بپرسد، تا گمراه نشود و گمراه نکند.

ابن قیم جوزی گوید:[1]

(عکس جهالت) نور حکمت (و معرفت) است که با آن حق از باطل، هدایت از ضلالت، منفعت از ضرر، کمال از نقص و خیر از شر تشخیص داده می‌شود و آدمی می‌تواند، با آن مراتب اعمال برتر را از پست‌تر و مقبول را از مردود باز شناسد.

هر قدر انسان از نور حکمت بیشتر برخوردار شود؛ سهم او از محاسبه بیشتر و کامل‌تر است. دانشمندان، بویژه متخصصان فقه مذهب احناف در مورد این‌که آیا جهل، عذر محسوب می‌شود یا خیر؟ ابراز داشتند، جهل یکی از «عوارض اکتسابی اهلیت»[2] و آن چهار بخش است و حدیث هم هر یک از آن‌ها و حکمش را بیان نموده است:

بخش اول: جهل باطل، که عذر محسوب نمی‌شود:

مثل جهل کافر نسبت به احکام اسلامی. این احکام، دو دسته‌اند:

دسته‌ی اول: احکامی که تغییرناپذیرند، مثل ایمان به خدا و پرهیز از بت‌پرستی.

این‌گونه جهل، نه در دنیا و نه در آخرت، عذر محسوب نمی‌شود. زیرا مثلاً بت‌پرستی، (به‌عنوان یک کارِ حرام) هیچ‌گاه جایز و مشروع نخواهد گشت، چون دلایل خداپرستی، روشن است و توجه نکردن به این دلایل، عذر نیست![3] و عدم تحقیق در آن خودپسندی و غفلت از حقیقت است.

---

۱. تهذیب مدارج السالکین، ۱/۱۷۷.

۲. عوارض مکتسبه = اکتسابی: حالاتی است که بنده، در پدید آمدن آن، نقش دارد و اصولیون آن را هفت مورد برشمرده‌اند؛ جهل، مستی، یاوه یا هذیان‌گویی، سبکسری، مسافرت، خطا و اجبار. شرح التلویح علی التوضیح ۲/۱۸۰. اصول فقه، حامد حسین، ۲۰.

۳. به‌ویژه در عصر پیشرفت‌های علمی بشر که دستیابی به هرگونه اطلاعاتی ساده و آسان است. انسان می‌تواند از طریق تحقیقات موجود بشر به خداشناسی و دینداری برسد. (مترجم)

دسته‌ی دوم: احکامی که تغییرپذیراند:

در ادیان و شرائع، اموری هستند که احکامی متفاوت دارند. مثل خرید و فروش شراب و ازدواج با محارم.

جهل نسبت به این احکام در آخرت، عذر محسوب نمی‌شود، اما- طبق دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله در دنیا دیانت خود کفار مانع رسیدن فرمان خدا به آنان است. از دیدگاه او آنان مکلف نیستند؛ زیرا فرمان تحریم شراب، برای آنان نیست، بلکه برای مؤمنان است به همین دلیل، حکم خواهد شد شراب، قیمت‌گذاری و نابودی آن، تضمین شود. پس فروش آن (برای هم‌کیشانش) جایز خواهد بود. (اما برای مسلمانان ناجایزا) و(نیز) در مورد نکاح محارم، حکم به صحت آن داده خواهد شد و در چنین نکاحی تأمین نفقه الزامی است و آن را فسخ نخواهند کرد، مگر این‌که دعوا، توسط طرفین در دادگاه احکام اسلامی، طرح شود.[1]

دیدگاه امام شافعی رحمه‌الله:

او معتقد است، دیانت کفار مانع رسیدن فرمان شرع به آنان نیست؛ چون آنان نیز مخاطب این احکام هستند؛ ولی شارع، دیانت‌شان را مانع تعرض به آنان دانسته است؛ زیرا شریعت‌شان در بعضی احکام، با شریعت اسلام تفاوت دارد و اسلام در آن احکام متعرض‌شان نمی‌شود (بلکه به آنان آزادی عمل می‌دهد) حتی آنان را وادار نخواهد کرد تا احکام و قضاوت اسلامی را از سر جبر و فشار بپذیرند؛ ولی اگر خود به حکمیت و دادرسی ما گردن نهند، براساس شریعت اسلامی در میانشان داوری می‌کنیم؛ زیرا آنان هم مکلف‌اند و خطاب شارع آنان را هم در بر می‌گیرد.[2]

---

۱. فتح الغفار بشرح المنار، ابن نجیم حنفی، ۱۰۳/۲؛ شرح التلویح علی التوضیح، تفتازانی، ۱۸۰/۲؛ کشف الأسرار، بخاری، ۵۳٤/٤ و ۵۳۵.

۲. البحر المحیط، الزرکشی، ۳۹۸/۱- ٤۰۱، چاپ اوقاف کویت.

خلاصه‌ی مطلب:

طبق دیدگاه احناف این نوع جهل، مانع تکلیف تلقی می‌شود؛ چون اطلاع داشتن از این احکام، شرط ادای تکلیف است؛ ولی کافر بودن، مانع کسب اطلاع از احکام شریعت اسلام است؛ چون فقط مسلمان، مکلف به شناخت احکام اسلام است. این مطلب در رابطه با احکام دنیا است، اما این نوع جهل، در آخرت، عذر پذیرفته‌ای نخواهد بود که مانع عذاب باشد.

دیدگاه شافعیه:

این جهل را مانع تکلیف نمی‌دانند، زیرا دیانت‌شان، عذر مناسبی برای بی‌اطلاعی از احکام اسلامی به شمار نمی‌رود، هرچند تفاوت دیانت‌شان مانع خوبی است و نمی‌توان آنان را به پیروی از احکام اسلامی مجبور یا در اثر عدم پایبندی به آن مؤاخذه‌شان کرد.

بخش دوم: جهلی است که عذر نیست؛ ولی از بخش اول (کمتر و) پایین‌تر و سه دسته است:

دسته‌ی اول: جهل و ناآگاهی آدم هوس‌باز از صفات خدا و احکام آخرت:

مانند جهل معتزله از بطلان عقیده‌شان نسبت به صفات خداوند؛ زیرا آنان حقیقت صفات خداوند را انکار کردند و گفتند: خداوند، عالم بدون علم است، قادر بدون قدرت است، شنوای بدون شنوایی است، بینای بدون بینایی است. آنان همین باور را در مورد بقیه‌ی صفات خداوند دارند.

آنان (با باورهای نادرست) در مورد احکام جهان آخرت هم جاهل‌اند؛ چون مطالب ذیل را منکر شدند:

سؤال نکیر و منکر؛ عذاب قبر، میزان (اعمال)، (جواز) شفاعت برای مرتکبان گناهان کبیره، جواز بخشش گناهان غیر از شرک، مرتکبان گناهان کبیره که اهل توحیداند از عذاب جهنم رهایی می‌یابند.

این نوع جهل، باطل است، چون دلایل صحت و اثبات این مطالب در قرآن و سنت، فراوان و روشن است و بر کسی که از سر انصاف در آن تأمل کند، پوشیده نیست؛ لذا جهل به این احکام، در آخرت عذر پذیرفته‌ای نیست.[1]

دسته‌ی دوم، جهل انسان شورشی و او کسی است که از فرمانبرداری فرمانروای مسلمانِ برحق (با این تصور) سرپیچی کرده است که خود را برحق و فرمانروا را بر باطل می‌داند. او در جهت اثبات این مطلب برای خود و دیگران، به توجیهات بی‌پایه و فاسدی، دل‌خوش کرده است.

چنین جهلی قابل توجیه و پذیرفته نیست! چون او با دلایل واضح و روشن، مخالف است. زیرا دلیل بر این‌که حاکمانی همچون خلفای راشدین و هر کس مانند آنان عمل کند، عادل و برحق بودند؛ چنان روشن است که منکر آن، متکبر و معاند تلقی می‌شود.[2]

دسته‌ی سوم، جهل کسی که برخلاف دلیل قطعی اجتهاد کند:

همچون جهل کسی که اجتهادش مخالف کتاب الله، سنت الرسولﷺ یا اجماع (مسلمین) باشد.

احناف برایش جهل کسی را مثال زدند که برخلاف نص کتاب، به حلال بودن ذبیحه‌ای قایل شود که (عمداً) در هنگام ذبح آن، بسم الله نگفته باشد. قرآن گوید:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّـهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ﴾ (انعام: ۱۲۱)

«از آنچه نام خداوند، بر (ذبح) آن گفته نشود نخورید! یقیناً (چنین عملی) فسق است.»

---

۱. کشف الأسرار، بخاری، ٤/٥٤٥ و ٥٤٦؛ شرح التلویح ۲/۱۸۲؛ فتح الغفار ۲/۱۰۳.

۲. همان منابع و صفحات.

اجتهاد، علیه سنت مشهور:

مصداق و مثال آن، جهل کسی است که برخلاف حدیث مشهور، زن مطلقه‌ای را که سه طلاق دادند با عقد مجدد برای شوهر اولش حلال بداند.

اجتهاد، علیه اجماع:

مصداق و مثال آن، جهل کسی است که برخلاف اجماع (علمای امت اسلامی)، به جواز بیع «ام ولد»[1] فتوا دهد؛ چون اجماع بر عدم جواز بیع او، منعقد شده است.

عمل کردن به چنین اجتهادی که خلاف کتاب یا سنت مشهور باشد، باطل است؛ چون احناف اجتهاد علیه دلیل قطعی را نتیجه‌ی جهل از حکم این دلیل می‌دانند. یکسان است که این جهل حقیقی باشد یا حکمی. بدینسان که در آغاز، آن را دانسته سپس در احکام دنیا، رهایش کرده و به دلیل ظنی، عمل کرده است؛ لذا این عذری نیست که از تکلیف مبتنی بر دلیل قطعی، مانع شود! پس اگر قاضی، در دادرسی خویش برخلاف دلیل قطعی، قضاوت کرد، قطعاً حکمش درست نبوده و قابل اجرا نیست.[2]

بخش سوم: جهلی است که می‌تواند شبهه باشد و موجب ساقط شدن گناه در آخرت و مجازات در دنیا باشد.

مانند جهل در موضوع اجتهاد صحیح:

جهلی است که می‌تواند شبهه باشد و در زمینه‌ای است که اجتهاد در آن جایز است و مخالفت با کتاب و سنت نیست و مراد از اجتهاد صحیح هم همین است.

---

۱. ام ولد: یعنی مادر فرزند؛ در گذشته به کنیزی گفته می‌شد که مولایش، پس از خریداری‌اش، او رابه همسری می‌گرفت و از او دارای فرزند می‌شد. شریعت برای حفظ نسب، فروش او را قدغن کرد. مترجم

۲. کشف الأسرار، ٤/٥٥٢– ٥٥٥؛ شرح التلویح، ٢/١٨٣؛ فتح الغفار، ٢/١٠٤؛ أصول الفقه، دکتر حامد حسین ٢١٣ و ٢١٤.

مثلا (در مبحث رعایت ترتیب نمازها) اگر کسی نماز ظهر را بدون وضو بخواند سپس نماز عصر را با وضو بخواند و فکر کند که نماز ظهرش درست بوده است؛ نماز عصرش فاسد است، چون این جهل برخلاف اجماع است، ولی اگر نماز ظهرش را قضا آورَد سپس مغرب را بخواند و فکر کند که نماز عصرش جایگزین شده است این جایز است؛ زیرا این جهل در مورد محل ترتیب نمازهای قضایی است.

علاءالدین بخاری گوید: اگر شخص، مجتهد باشد و به این نتیجه رسیده باشد که "رعایت ترتیب" در نمازها فرض نیست، این نمی‌تواند دلیل شرعی تلقی شود! همچنین اگر او نمازهایی را فراموش کرده باشد؛ معذور است و تا قبل از این‌که به یادش آید، مکلف نیست نمازهای فوتی‌اش را ادا نماید! اما اگر به یادش بود، ولی مجتهد نبود؛ صرف ذهنیتش، دلیل شرعی مورد اعتبار نیست.

اگر فقط نماز ظهر را قضا آوزد سپس نماز مغرب را خواند، در حالی که فکر می‌کرد، نماز عصرش جایز بوده است، پس نماز مغربش جایز است و فقط نماز عصرش را (پس از متذکر شدن) اعاده کند؛ زیرا تصورش در مورد جواز نماز عصر، جهل و زمینه‌ی اجتهاد برای ترتیب نمازهای فوتی است، چون اختلاف میان علما در مورد وجود ترتیب نمازها، اختلاف (جدی و) معتبری است، لذا این دلیل شرعی محسوب می‌شود.[1]

این گونه جهل، مانع مجازات و مؤاخذه و عذر مقبولی است؛ چون شاید مجتهد حکم دیگر را با شناخت دلیل‌اش بداند، ولی به خاطر اجتهادش آن را کنار بگذارد. به این ترتیب او در حکم جاهل است. حکمی را که او ندانسته (و آن را

---

۱. کشف الأسرار، ٤/٥٥٥- ٥٥٦؛ شرح التلویح، ۲/۱۸۳- ۱۸٤؛ فتح الغفار، ۲/۱۰۵.

کنار گذاشته) است، فقط به این دلیل معتبر است که دلیل آن (برتر و) راجح است، ولی دلیلی که او به آن عمل کرده است، (دون‌تر و) مرجوح است.[1]

۲ـ عدم شناخت حکم:

انسان گاهی کاری انجام می‌دهد که حکم و پیامدهایش را نمی‌داند. مصداق این مطلب، حدیثی است که مغیره بن شعبه ﷺ آن را روایت کرده است. او گوید: رسول‌اللهﷺ غذایی را خورد سپس نماز، اقامه شد. رسول‌اللهﷺ- که پیش از آن وضو گرفته بود- برخواست. من برایش آب بردم تا وضو بگیرد. او مرا کنار زد و فرمود: برو عقب. من دلگیر شدم، سپس نماز خواند. من نزد عمر ﷺ شکوه کردم و او گفت: ای نبی خداﷺ کنار زدن شما بر مغیره دشوار بوده و ترسیده است که از او چیزی به دل گرفته باشید! نبی خداﷺ فرمود: در دلم از او جز خوبی نیست؛ ولی او برایم آب آورد تا وضو بگیرم. من (پس از وضویم، وضو نشکسته بودم و) فقط غذا خوردم و اگر من چنین می‌کردم (و بعد از غذا خوردن وضو می‌گرفتم)، مردم (همه) پس از من همان می‌کردند.[2]

از آنچه گذشت، روشن است که بی‌اعتنایی پیامبرﷺ نسبت به این اصحاب جلیل‌القدرﷺ نه به قصد سرزنش یا کنار زدن آنان بوده و یا این‌که از آنان رنجیده یا به دل گرفته باشد، خیر؛ بلکه برای این بوده که این عمل، روشی نشود که صحابهﷺ پس از او آن را منهج و سنت قرار دهند و این عمل بر امت، دشوار گردد یا بر آنان سنگینی کند و از انجام آن عاجز شوند، در نتیجه حکم دهند که پس از هر خوراکی به ناچار وضو بگیرند. بنابراین ندانستن عاقبت کار، مغیره را به این خطا واداشت، لذا او نمی‌دانست و چه‌بسا فکر می‌کرد کار درستی انجام می‌دهد.

---

۱. أصول الفقه، دکتر حامد حسین ص ۲۱٤.

۲. مسند احمد، ٤/۲٥۳؛ الکبیر، الطبرانی، ۲/٤۱۹، شماره ۱۰۰۸.

۳ـ بی پروا شدن به محاسبه:

اصل محاسبه‌ی نفس، تکرار وقوع خطا را کاهش می‌دهد. چنان که اهمال آن، انسان را در موقعیت‌ها و شرایط بغرنج و دشوار قرار می‌دهد و خطاهای پیش‌بینی نشده‌ای را به دنبال دارد.

انسان مسلمان با محاسبه‌ی خویشتن به وظایف خویش پی می‌برد. خداوند متعال فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ (حشر: ۱۸)

«ای مؤمنان! از خداوند بترسید. هر کس بنگرد برای فردا (ی قیامت) چه چیزی تقدیم کرده است؟»

بنابراین خداوند فرمان داد هر کس بیندیشد برای فردایش چه چیزی تقدیم کرده است. اندیشیدن به عملکرد، باعث محاسبه‌ی نفس خواهد شد و ثمره‌ی محاسبه‌ی نفس، در نظر داشتن قیامت است.

اندیشیدن و نگریستن: یعنی آیا با آنچه تقدیم کردیم، لیاقت دیدار خداوند را حایز شده‌ایم یا خیر؟ عمربن خطاب رضی الله عنه گوید: پیش از آن که مورد محاسبه، قرار گیرید؛ خویشتن را محاسبه کنید. پیش از آن که مورد (ارزیابی و) سنجش قرار گیرید، خویشتن را بسنجید و برای عرضه‌ی بزرگ و رژه‌ی نهایی (در مقابل خداوند در صحرای محشر) آراسته شوید.

﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ خَافِيَةٌ﴾ (حاقه: ۱۸)

«در آن روز، همه‌تان (بر خداوند) عرضه می‌شوید، هیچ یک از شما پنهان نخواهد شد.»

یا چنین گفت: بر کسی عرضه می‌شوید که اعمالتان بر او پنهان نیست.[۱]

---

۱. روایت سنن ترمذی، کتاب صفةالقیامة و الرقائق و الورع، ۳/۵۵۰، شماره ۲٤۵۹.

محاسبه‌ی نفس در مقابل دیدگان مسلمان، پنجره‌ای را می‌گشاید که از لابه‌لای آن حقوق و وظایف خویش را نسبت به دیگران باز می‌شناسد. او از میزان ادای حقوق الهی باخبر می‌شود. او خواهد دانست؛ عبودیت خداوند، فرمانبرداری از فرمان‌ها و دوری از معصیت او است؛ لذا از سر صدق، طبق فرمان خدا و برابر سنت پیامبرﷺ او را بندگی خواهد کرد و از این دو اصل (قرآن و سنت) منحرف نخواهد شد، زیرا عمل‌اش بی‌ارزش خواهد گشت.

پیامبرﷺ خطا و گمراهی آن عده را بیان کرد که حلال‌ها و مباحات را بر خود حرام نمودند و گوشزد کرد که این تحریم، خلاف رهنمود او است.[۱]

شدّادبن اوس گوید: پیامبرﷺ فرمود: «آدم زرنگ کسی است که نفس خویش را تابع و مطیع گرداند و برای پس از مرگش بکوشد. عاجز و درمانده کسی است که از هوس نفس‌اش پیروی کند و به (رحمت) خداوند، امیدوار باشد.»[۲]

ترمذی گوید:

از میمون بن مهران روایت است گوید: بنده، متقی نخواهد شد، مگر زمانی که خویشتن را آن گونه محاسبه کند که شریکش را محاسبه می‌کند (چنان‌که به او بگوید:) غذا و لباست از کجاست؟[۳]

مداومت بر محاسبه، انسان را از نقاط ضعف، عیوب و لغزش‌هایش آگاه می‌گرداند، چنان که اهمال آن، او را به آفات و امراض دچار می‌سازد که ثمره‌اش فرو رفتن در منجلاب خطاها و لغزش‌ها است.

---

۱. تهذیب مدارج السالکین، ۱/۱۷۶.
۲. روایت ترمذی، کتاب صفةالقیامة و الرقائق والورع، ٤/٥٥٠، شماره ٢٤٥٩.
۳. همان منبع، ٤/٥٥١.

ابن جوزی گوید:

اگر شخص در خود بیندیشد و نفس‌اش را محاسبه کند و اعمالش را ارزیابی نماید، حتماً لطف خداوند را مشاهده خواهد کرد، که چگونه تاکنون زشتی‌هایش را پوشانده و موجبات عقوبت را از او دور کرده است. اگر در *خطاها* بیندیشد حتماً خود را در حق خداوند، مقصر خواهد یافت. روزهای عمر برفت و نفس هنوز زیاده‌خواه است در حالی که ارزشمندترین سرمایه‌اش را از دست داده است. آری از دیدگاه عقلا گرانمایه‌ترین سرمایه، روزهای عمر است که بر باد داده است... وای بر نفس که اگر مهلت یابد پرافاده شود و اگر نصیحت شود، فخرفروشی نماید. اگر دنیا بر او رخ نماید، همچون کرکس سوی آن به پرواز در آید و همچون کلاغ بر مردار نشیند. آیا انسان به حلم خدای بردبار، نیندیشیده که چگونه جان او را پوشانده است، در حالی که او پرده‌دری می‌کند و چگونه او را یکپارچه ساخته است، در حالی که او هر چیز را درهم می‌ریزد.[۱]

از این رو روشن است محاسبه و سرزنش نفس بر کوتاهی و کم کاری‌اش در اجرای فرمان خداوند، انسان را به شناخت خطاها و گناهانش وامی‌دارد سپس او را به رهایی یافتن از آن سوق می‌دهد و در آینده او را از گزند نفس (اماره‌اش) نجات خواهد داد.

٤ـ محیط فاسد:

از اساسی‌ترین اسبابی که انسان را به خطا (و گناه) می‌کشاند محیط فاسد و دوستان ناباب‌اند. در محیط فاسد اگر شخص کودن، ساده‌لوح، سست ایمان یا لاابالی و بی‌پروا باشد؛ از همراهی دوستان ناباب، زودتر متأثر و با فاجران، همداستان می‌شود. زشت‌ترین اخلاق را در پیش می‌گیرد. در بدبختی گوی سبقت را از دیگران می‌رباید تا جایی که جرم و جنایت بخشی از سرشت و شخصیتش

---

۱. صیدالخاطر، ٤٦٢.

می‌شود. چنان انحراف، جزیی از رفتار و عادات اساسی‌اش می‌گردد که برگرداندنش به راه راست (و صراط مستقیم) دشوار باشد.[۱]

پیامبرﷺ هم اهمیت صلاح و سلامت جامعه، محیط و اثر آن را در پاک و شایسته گشتن آدمی مورد توجه قرار داده و در ***"حدیث قاتل صد نفر"*** که ابوسعید خدری رضی الله عنه راوی‌اش است فرموده است: «در میان بنی‌اسرائیل مردی بود که نود و نه نفر را کشته بود. نزد راهبی آمد و از او پرسید و گفت: آیا (مرا) توبه‌ای هست؟ گفت: خیر. (قاتل) او را (هم) کشت. او (مرتب) می‌پرسید: (آیا خداوند توبه‌ی مرا می‌پذیرد؟) مردی به او گفت: به فلان آبادی برو! (او روانه شد و در راه) او را مرگ فرا رسید. سینه‌اش به سمت آن (آبادی محل توبه) بود. فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب در مورد او درگیر شدند! خداوند به این قسمت (از زمین) وحی کرد که به هم آید و به این قسمت فرمان داد که از هم دور شود و فرمود: میان آن دو را بسنجید. پس یافتند که یک وجب به این قسمت نزدیکتر است. او مورد بخشش قرار گرفت.[۲]

این حدیث به لزوم تغییر محیط اشاره دارد، چون به صلاح انسان کمک می کند. او می‌تواند در محیط جدید خود را از خطا و لغزش محافظت کند.

اسلام با آموزه‌های تربیتی‌اش آمد تا پدران و مربیان را توجیه کند که از فرزندان و زیردستانشان با دقت تمام، مراقبت کنند. به‌ویژه آن دسته از آنان که در سن تغییر و تحوّل یعنی در سن نوجوانی هستند. اسلام از پدران و مربیان خواسته است تا برای فرزندانشان، دوستان و همراهان نیک برگزینند چون فرزندان از این دوستان و همراهان اخلاق سترگ، ادب فراوان و رفتار نیکو خواهند آموخت. و از طرفی

---

۱. تربیةالأولاد فی الإسلام، عبدالله ناصح علوان، ۹۸/۱.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب أحادیث الأنبیاء، باب حدثنا أبوالیمان، ٥١٢/٦؛ شماره ٣٤٧٠؛ صحیح مسلم، کتاب التوبة، باب قبول توبة القاتل و إن کثر قتله، شماره ٢٧٦٦.

فرزندان را از اختیار کردن دوستان شرور و همراهان بد برحذر داشته تا در دسیسه‌ی کجروی و دام گمراهی و انحراف‌شان نیفتند!

در قرآن و سنت هم نصوص فراوانی می‌یابیم که به مصاحبت و همنشینی دوستان صالح توصیه می‌کند و از اختیار کردن دوستان بد ما را برحذر می‌دارد. نمونه‌هایی از این قبیل آیات و احادیث به شرح زیر است:

۱ـ خداوند فرمود:

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولًا﴾ (فرقان: ۲۷ـ۲۹)

«(خاطرنشان ساز) روزی را که ستمگر (از سر خشم و تأسف شدید) دستانش را گاز می‌گیرد و می‌گوید: کاش با رسول‌اللهﷺ همراه شده بودم. وای بر من، کاش فلانی را دوست نگرفته بودم. در حقیقت پس از این‌که قرآن و هدایت سویم آمد، او مرا از آن منحرف کرد. اهریمن (همیشه) وامانده و رها کننده (ی دوستانش) است.»

حافظ ابن کثیر گوید:[۱]

خداوند از پشیمانی آن ستمگر گزارش می‌دهد که همراهی رسول‌اللهﷺ و حقِ روشن و بدون شک را رها کرد و راه دیگری را در پیش گرفت. چون روز قیامت فرا رسد پشیمان خواهد شد و پشیمانی‌اش هیچ سودی برایش نخواهد داشت؛ لذا از سر حسرت و تأسف شدید دستانش را گاز می‌گیرد.

بی‌گمان فرق نمی‌کند که مصداق این آیات و سبب نزول آن عقبه بن ابی معیط باشد یا هر ستمگر بدبخت دیگر چون مفهوم و مصداق آن عام است و در قیامت

---

۱. تفسیر القرآن العظیم، ۳/۳٤۸- ۳٤۹.

هر ستمگر، به شدت پشیمان می‌شود و دستانش را گاز می‌گیرد و فریاد می‌زند: *کاش با رسول‌اللهﷺ، همراه شده و فلانی را دوست نگرفته بودم* همان شخص گمراهی که مرا از هدایت بازداشت و به انحراف و گمراهی کشاند. مصداقش امیه بن خلف و برادرش ابی بن خلف باشد یا هر دوست دیگر که اغواگر و فریبکار باشد. و دوست خود را بفریبد و از راه درست منحرفش سازد.

۲ـ خداوند متعال فرمود:

﴿الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ (زخرف:۶۷)

«در آن روز (همه‌ی) دوستان صمیمی جز پارسایان با یکدیگر دشمن‌اند.»

شهید سید قطب گوید:

دشمنی دوستان صمیمی از منبع دوستی‌شان سرچشمه می‌گیرد. آنان در زندگانی دنیا برای شرارت گرد می‌آمدند و گمراهی را به یکدیگر دیکته می‌کردند، لذا امروز یکدیگر را ملامت می‌کنند و پیامد گمراهی و سرانجام شرارت‌شان را به گردن یکدیگر می‌اندازند و آشکارا همان‌گونه به دشمنی یکدیگر می‌پردازند، که در دنیا با صمیمیت با یکدیگر درگوشی سخن می‌گفتند؛ جز پارسایان که فقط مودت و دوستی آنان ادامه می‌یابد، چون گردهمایی‌شان برای هدایت و دیکته کردن‌هایشان در مسیر خیر بود، لذا سرانجامشان نجات است.[1]

۳ـ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ * يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ * أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ * قَالَ هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ * فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ * قَالَ تَاللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرْدِينِ * وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ﴾ (صافات: ۵۱-۵۷)

---

۱. فی ظلال القرآن، ۵/ ۳۲۰۱.

«(در احوال بهشتیان است که) گوینده‌ای از میانشان گوید: مرا دوستی بود؛ می‌گفت: آیا تو هم تصدیق می‌کنی؛ هنگامی‌که ما بمیریم و استخوان‌های ما خاک شود، مؤاخذه و مجازات می‌شویم؟ (لحظاتی بعد) گوید: آیا خبر دارید؟ سپس وارسی کند و دوستش را در وسط جهنم بیند (به او) گوید: به خدا سوگند نزدیک بود مرا هلاک (و گمراه) کنی. اگر (لطف و) نعمت پروردگارم نبود، من هم (برای عذاب) احضار می‌شدم.»

علامه شیخ عبدالرحمان السعدی (در تفسیر آیات فوق) گوید:

مرا در دنیا دوستی بود که قیامت را انکار و مرا بر تصدیق قیامت، ملامت و سرزنش می‌کرد. او می‌گفت: این امرِ دور از عقل و شگفت‌انگیز را چگونه می‌پذیری؟ وقتی که ما و استخوان‌های ما بپوسیم و خاک شویم؛ آیا واقعاً دوباره زنده و بازسازی می‌شویم سپس در قبال کردار و گفتارمان محاسبه و مجازات خواهیم شد؟

بهشتی به دوستانش می‌گوید: این داستان من و دوستم بود... من پیوسته بر ایمان و اعتقادم ماندم. او هم پیوسته قیامت را تکذیب و انکار کرد... تا هر دو مردیم... حال زنده شدیم. شما مرا در اینجا می‌بینید که رسولان از آن خبر داده بودند. شکی نیست، یقیناً او هم در قبال تکذیب و انکارش گرفتار عذاب شده است. سپس همگان برای وارسی وضعیت دوست دوست‌شان بر می‌خیزند.

آنان پس از وارسی، دوست دوستشان را در وسط جهنم می‌بینند که در عذاب، غوطه‌ور است و از هر سو او را عذاب فرا گرفته است. مرد بهشتی در حالی که از لطف پروردگارش راضی هست دوستش را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ او را ملامت می‌کند و می‌گوید: خداوند مرا از مکر و نیرنگ تو نجات بخشید. در اثر پندارهای

شک‌برانگیزت، نزدیک بود مرا گمراه کنی و اگر خداوند در اثر لطفش مرا بر اسلام، پایدار و استوار نگردانده بود؛ من هم مثل تو در عذاب جهنم گرفتار آمده بودم.[1]

آیات قرآن، صحنه‌ی بزرگی را از صحنه‌های برخورد میان دوستان در قیامت به تصویر می‌کشد و اهمیّت انتخاب دوست دلسوز را در دنیا و اثر او را بر شخصیت و اخلاق انسان مورد توجه و تأکید قرار داده است.

نیکو است کشش‌ها و امکانات دنیا، مسلمان را نفریبد ورنه در اثر همراهی دوستان بد به ورطه خواهد افتاد. پیامبرﷺ به همین دلیل، تشویق کرده است انسان، شایستگان و نیکان را همراهی کند:

٤ـ ابوهریره رضی الله عنه گوید؛ رسول‌اللهﷺ فرمود:

«شخص بر دین دوستش هست. پس هر یک از شما بنگرد با چه کسی دوستی می‌کند.»[2]

محمد شمس الحق عظیم آبادی گوید:

انسان تحت تأثیر منش و روش دوستش قرار می‌گیرد، لذا باید دقت کند و بنگرد با چه کسی دوستی می‌کند. اگر دین و اخلاق کسی را پسندید با او دوست شود؛ با کسی دوستی کند که خیرخواهان از دوستی او حذر نکنند.[3]

پیامبر گرامیﷺ در مثالی زیبا و روشن، دوست خوب و بد را چنین به تصویر کشیده است؛

٥ـ ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید؛ پیامبرﷺ فرمود:

---

١. تیسیر الکریم الرحمان فی تفسیر کلام المنان، ٤ /٢٤، ٢٤٨.

٢. روایت سنن ترمذی، کتاب الزهد، شماره ٢٣٧٨؛ سنن أبی داود، کتاب الأدب، باب من یؤمر أن یجالس، شماره ٤٨٣٣. حاکم این حدیث را صحیح دانسته و بغوی در شرح السنة و امام ذهبی هم دیدگاه حاکم را تأیید کرده‌است؛ مستدرک حاکم، کتاب البروالصلة، باب المرء علی دین خلیله...؛ شرح السنة، کتاب البروالصلة، باب الجلیس الصالح، شماره ٣٤٨٦.

٣. عون المعبود، شرح سنن أبی داود ١٢٣/١٣.

همنشین نیک و همنشین بد به حمل کننده‌ی مُشک و دمنده‌ی دم آهنگری می‌ماند، حمل کننده‌ی مُشک یا این‌که (از مُشکش) به تو می‌دهد، یا از او خریداری می‌کنی و یا از بوی خوش او به مشامت می‌رسد.

(اما همراهی) دمنده‌ی دم آهنگری، یا این‌که لباست را می‌سوزاند و یا از بوی بد او به مشامت می‌رسد.[1]

ابن حجر گوید:

این حدیث از همنشینی با کسانی باز می‌دارد که همنشینی‌شان در دین و دنیا باعث آزار می‌شود و به همنشینی با کسانی تشویق می‌کند که در دین و دنیا منشأ فایده‌اند.

با اشاره به دلایل گذشته در می‌یابیم قانونگذار حکیم ما را تشویق می‌کند؛ همراهی شایستگان و محیط مناسب را اختیار کنیم که ما را در امر دین و دنیا یاری می‌کنند.

شکی نیست همنشین شایسته، انسان را راهنمایی می‌کند تا ***خطاها*** و عیوبش را ***اصلاح*** کند و او را از ارتکاب ***خطاها*** باز می‌دارد. هر کس از رهنمود پیامبر گرامی‌اشﷺ پیروی کند، رستگار و شایسته است و کسی که رهنمودش را رها کند، خود ضرر و زیان می‌بیند.

برای آن که اوضاع ما بهبود و انحرافات و خطاها در جامعه کاهش یابد، چقدر ما در این عصر به این آموزه‌ها نیازمندیم. در آنچه گذشت، شاید مطالبی توجه پدران و مربیان را به خود جلب کند تا برای تربیت فرزندانشان به روش درست، تدابیر درستی را اتخاذ نمایند.

---

١. روایت صحیح بخاری، کتاب الذبائح و الصید، باب المسک ٦٦٠/٩، شماره ٥٥٣٤؛ صحیح مسلم،کتاب البروالصلة و الآداب، باب أستحباب مجالسة الصالحین و مجانبة قرناء السوء، شماره ٢٦٢٨.

مبحث سوم:
موضع قانونگذار در مورد خطا

حکم تکلیفی:

علمای اصول در تعریف و دسته‌بندی *خطا* به عنوان یک عمل حلال یا حرام، دو دیدگاه دارند:

دیدگاه ۱: خطا در دایره‌ی عفو است:

امام شاطبی گوید: میان حلال و حرام، مرتبه‌ی عفو است. *خطا* از احکام پنجگانه نیست، چون احکام پنجگانه[۱] به آن دسته از کردار مکلفان مربوط است که در آن قصد عمل وجود دارد؛ اما اگر قصد عمل در آن نباشد در این چارچوب قرار ندارد و اگر حکمی در این چارچوب نبود، مؤاخذه‌یی بر آن نیست، بلکه عفو است.[۲]

سپس گوید: مصداق این تعریف در چند موضع از شریعت، آشکار می‌شود. مواردی از آن مورد اتفاق و مواردی مورد اختلاف است.

خطا و نسیان، از جمله مواردی است که مؤاخذه‌ای بر آن نیست و این امر مورد اتفاق است، چون هر کرداری که از آدم غافل، فراموشکار یا خَطاکار سر زند، از

---

۱. احکام پنجگانه: وجوب، ندب، تحریم، کراهت و اباحت است. زکی الدین شعبان، أصول الفقه الإسلامی، ص ۱۸۹.

۲. الموافقات، ج ۱، ص ۱۰۷.

موارد عفو است. چه آن را فرض و خود را به انجام آن مکلف بدانیم یا عکس آن، چون در آن صورت آن عمل نه فرض است که به انجامش امر شده باشیم؛ نه حرام است که از انجام آن نهی شده باشیم و نه مباح است که در انجام یا ترک آن مختار باشیم؛ لذا این مورد به بخشی مربوط است که شریعت حکمی برایش ندارد و همین حالت به معنای عفو است.

اگر امر و نهی به کردار مکلف، مرتبط شد، برای مؤاخذه‌ی او، ذکر امر و نهی و توانایی مکلف بر اجرای فرمان، شرط است و این توانایی در شخص خطاکار، فراموشکار و غافل وجود ندارد. افراد مذکور به انسان خفته، دیوانه و زنی که دچار قاعدگی است می‌مانند، یعنی این‌ها هم قدرت ادای امر و نهی را ندارند.

خطا در اجتهاد هم جزء همین موارد است. قرآن در مورد خطا در اجتهاد پیامبرﷺ با یادآور شدن عفو به او چنین فرمود[1]:

﴿عَفَا اللَّـهُ عَنک لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ﴾ (توبه:٤٣)

«خداوند تو را عفو کند، چرا به آنان (منافقان) اجازه دادی؟»

دیدگاه ۲: خطا در دایره‌ی حرام است:

اسنوی پس از این‌که حکم[2] را تعریف می‌کند، گوید:

«مرتبط بودن به کردار مکلفان» یکی از قیدهای تعریف «حکم شرعی» است، مثلاً قتل خطا را چگونه باید توصیف کرد؛ حلال؟ یا حرام؟ هرچند گناه از آن منتفی باشد یا این‌که اصلاً هیچ توصیفی ندارد!

---

١. الموافقات، ج ١، ص ١٠٩ و ١١٠.

٢. حکم شرعی: عبارت است از خطاب خداوند در ارتباط با کردار مکلفان با فرمان دادن به انجام یا عدم انجام کاری، یا مختار گذاشتن بر انجام یا عدم انجام آن.

امام نووی گوید: حلیت و حرمت از تعریف‌های مربوط به احکام شرعی است. حکم شرعی، عبارت است از خطاب خداوند، که به کردار مکلفان ارتباط دارد؛ اما سهوکننده و خطاکار، مکلف نیستند.

سپس گوید: کسانی که قید تحریم یا اباحت را به کار بردند، قید *مکلفان* را ذکر نکردند بلکه قید *بندگان* را عوض مکلفان به کار بردند، تا بدین‌سان نماز کودک هم در تعریف بگنجد تا مثلاً اگر کودک، دیوانه، چهارپا یا شخص سهوکننده و خطاکار، چیزی را تلف کنند؛ قابل مؤاخذه و اخذ غرامت باشند.

آثار خطا بر حقوق انسان:

خطا هیچ یک از دو نوع[1] اهلیت را نفی نمی‌کند؛ زیرا به عقل و توانایی انسان لطمه نمی‌زند فقها در این خصوص دو دیدگاه دارند:

١ـ خطاکار مؤاخذه می‌شود:

جمهور فقها معتقداند برای ساقط شدن برخی از حقوق الله- نه همه‌اش- خطا عذر محسوب می‌شود. مثلاً قانون‌گذار، خطا را در ساقط شدن گناه از مجتهد، عذر به شمار آورده، در صحیحین آمده است:

«وقتی که حاکم در داوری‌اش اجتهاد کند و (اجتهادش) درست باشد، دو پاداش دارد و زمانی که در داوری، اجتهاد و خطا کند، یک پاداش دارد.»[2]

---

١. اهلیت دو قسم است: ١. اهلیت وجوب: صلاحیت انسان برای برخورداری از حقوق خود و وظایفی که نسبت به دیگران دارد. ٢. اهلیت ادا: صلاحیت انسان برای انجام هر کار که از نظر شرعی مسئولیتش بر عهده‌ی خود او است. هر یک از دو اهلیت وجوب و ادا، گاهی ناقص و گاهی کامل است و این بسته به مراحل زندگی انسان است: ١. مرحله‌ی جنینی. ٢. مرحله‌ی کودکی، از تولد تا سن تشخیص (هفت سالگی) را در بر می‌گیرد. ٣. مرحله‌ی تشخیص تا بلوغ (تکلیف). ٤. مرحله‌ی مابعد بلوغ (تکلیف).

٢. منبع، قبلاً ذکر شده است.

قانونگذار، خطا را شبهه‌ای قرار داده است که از اجرای عقوبت جلوگیری می کند. مثلاً اگر کسی به گمان تیراندازی به شکار، تیراندازی کند و تیرش به انسانی اصابت نماید، قصاص نمی‌شود.

اما حقوق بندگان با خطا ساقط نمی‌شود، لذا هر کس چیزی را در اثر خطا تلف کند، باید غرامت بپردازد؛ لذا قتل خطا، دیه دارد و باید دیه‌اش پرداخت شود. البته پرداخت دیه، جنبه‌ی غرامت مالی دارد نه مجازات کردار. خطاکار بودن شخص، با عصمت و بی‌گناهی‌اش منافات ندارد.[1]

۲ـ خطاکار مؤاخذه نمی‌شود:

شافعیه معتقداند، کرداری که در اثر خطا یا فراموشی سر می‌زند در احکام مورد عفو است. چنان که خداوند آن را در گناهان، لغو دانسته است. پیامبرﷺ همین مطلب را چنین بیان فرموده است: (مؤاخذه از عملِ) خطا، فراموشی و اجبار، از امت من برداشته شده است.»[2]

قرطبی در ذیل تفسیر آیه‌ی زیر می‌گوید؛

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ (بقره: ۲۸۶)

«پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مفرما.»

یعنی: از گناهی که در این دو قالب، صورت پذیرد، عفو فرما. حدیث هم با این آیه منطبق است، پیامبرﷺ فرمود: «(مؤاخذه در قبال عملِ) خطا، فراموشی و اجبار از امت من برداشته شده است.»

یعنی: امت من در قبال گناهی که با یکی از این سه حالت انجام گیرد، مؤاخذه نمی‌شوند؛ لذا کسی در این مورد اختلاف ندارد؛ گناهی که در اثر خطا، فراموشی

---

۱. الموسوعة الفقهية، ج ۱۹، ص ۱۳۲؛ امیرپادشاه، تیسیرالتحریر، ج ۲، صص ۳۰۵، ۳۰۶؛ بخاری، کشف‌الأسرار، ج ٤، ص ٦٢٦؛ محلاوی، تسهیل الوصول إلی علم الأصول، ص ۳۱۸.
۲. منبع، قبلاً ذکر شده است.

یا اجبار، واقع شود، مؤاخذه ندارد بلکه اختلاف مربوط به احکامی است که به دنبال وقوع فعل خطا، فراموشی یا اجبار است؛ که آیا حکمی اجرا نمی‌شود و خطاکار به چیزی مُلزم نیست؟ یا این‌که همه‌ی احکام آن لازم‌الاجرا است. این امر، متفاوت و تابع شرایط است:

۱ـ بخشی از احکام به اتفاق، ساقط نمی‌شود. مانند غرامت‌ها، دیه‌ها، نمازهای فرض.

۲ـ بخشی از آن به اتفاق ساقط می‌شود. مانند قصاص و نطق کلمه‌ی کفر.

۳ـ بخشی از آن مورد اختلاف است؛ مانند کسی که در رمضان از سر فراموشی چیزی بخورد یا از سر سهو سوگندش را بشکند و موارد دیگری که از سر خطا یا فراموشی انجام می‌شود. البته این مطلب در فروع مورد بررسی قرار می‌گیرد.[1]

از جمله کسانی که معتقد است کار خطا، اصلاً مؤاخذه ندارد، الکیا الهراسی است که در ذیل تفسیر آیه‌ی زیر چنین گوید:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ (بقره:٢٨٦)

«پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مفرما.»

او گوید:

اگر در اثر فراموشی، خطایی سر زند، می‌طلبد که مؤاخذه‌ای نباشد. سپس گوید: مؤاخذه دو بخش دارد: *اخروی*؛ که پیامدش گناه و مجازات است. *دنیوی*؛ که اثبات پیامدها و غرامت است. از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که حکم همه‌ی موارد، منتفی است و فرموده‌ی پیامبرﷺ: «(مؤاخذه در قبال عملِ) خطا، فراموشی و اجبار، از امت من برداشته شده است»؛ همین را ایجاب می‌کند، یعنی خطا و حکم آن، مطلقاً برداشته شده است.[2]

---

۱. قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۳، صص ٤٣١ و ٤٣٢.
۲. الکیا الهراسی، أحکام القرآن، ٤٣٧/١، ٤٣٨.

قول راجح:

جمهور ائمه و علما معتقداند خطا، گناه را مرتفع می‌سازد و همین است مراد پیامبرﷺ از جمله‌ی «(مؤاخذه در قبال) خطا... از امت من برداشته شده است.»

اما در حقوق بندگان، متعمد و خطاکار یکسان‌اند یعنی مسؤولیت چیزهای تلف شده و دیه بر هر دو لازم است. در برخی از حقوق الله هم همین حکم است، مثل کشتن شکار در ایام حج.

در عبادات، خطا چشم‌پوشی شده است. اگر در عبادات از تکرار وقوع خطا، اطمینان نباشد قضای آن واجب نیست. مثال؛ اگر حجاج به جای نهم ذیحجه، دهم را در عرفات وقوف کنند، قضا آوردن آن واجب نیست؛ زیرا از تکرار وقوع این خطا در سالهای بعد، اطمینانی نیست. روزه‌خواری، از سر سهو و فراموشی هم همین حکم را دارد.[1]

---

۱. زرکشی، المنثور فی القواعد، ج ۲، ص ۱۲۲، چاپ اوقاف کویت.

مبحث چهارم:
برنامه‌ی پیامبرﷺ برای پیشگیری از وقوع خطا

رسول‌اللهﷺ برای کلیه‌ی جوانب و امور زندگی، برنامه‌ی همه جانبه‌ای را بنیان نهاد. بسیاری از آنچه را که احتمال داشت در زندگی انسان رخ دهد، پیش‌بینی و چاره‌اندیشی کرد. از جایی که زندگی انسان از وقوع خطا خالی نیست، مسیر درستی را ترسیم کرد تا انسان از ارتکاب خطا، (و افتادن در دام) گمراهی، کجروی و پوچی، محفوظ بماند و خود را باز دارد.

در اثر پیروی از روش، منش و آموزه‌های رسول‌اللهﷺ زندگی انسان از چنان امتیاز و آرامشی برخوردار خواهد شد که مانند آن در زندگی دیگران کمیاب خواهد بود محصول این آرامش را می‌شود در چند بند خلاصه کرد:

۱ـ (مد نظر داشتن) مراقبت خداوند:

یکی از عوامل بازدارنده از وقوع خطا (مد نظر داشتن) مراقبت خداوند است. در حدیث جبریلؑ آمده است که او از پیامبرﷺ پرسید، احسان چیست؟ پیامبرﷺ فرمود: احسان، آن است که خداوند را آنگونه پرستش کنی گویا او را می‌بینی؛ اگر تو او را نمی‌بینی یقیناً او تو را می‌بیند.[۱]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب سؤال جبریل...، ج ۱، ص ۱۱٤، شماره ۵۰ و ٤۷۷۷؛ صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب بیان الإیمان و الإسلام و الإحسان و... شماره ۹ و ۱۰ از حدیث أبوهریره ﷺ.

از این حدیث بر می‌آید مراقبت خداوند به آن معنا است که انسان، اطلاع و یقین مداوم داشته باشد که خداوند از ظاهر و باطن او مطلع است.

گفته‌اند: کسی که مراقبت خداوند را مد نظر داشته باشد و خداوند را در کردار و رفتارش شاهد بداند، خداوند از او محافظت خواهد کرد. انسان باید (حضور و کنترل) خداوند را همیشه مد نظر قرار دهد و بداند مسلماً خدا او را می‌نگرد و گفتارش را می‌شنود. در هر لحظه، هر دم و بازدم و در هر بار پلک زدن او را زیر نظر دارد. خداوند فرمود:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ (غافر: ۱۹)

«(او خدایی است که) چشمان خیانت‌پیشه و اسرار درون (خائنان) را می‌داند.»

هر قدر انسان، مراقبت خداوند را مد نظر داشته باشد به همان میزان، خطاهایش کم خواهد شد و جسم و جانش از خشم خدای مهربان در امان و ذهنش از وسوسه‌های شیطانی، پاک خواهد گشت. این مقامی است که در یکی از توصیه‌های رسول‌اللهﷺ به عبدالله‌بن عباس رضی الله عنه آمده است. او گوید: روزی پشت سر رسول‌اللهﷺ بودم فرمود: ای پسر! مطالبی را به تو می‌آموزم؛

(مراقبت) خداوند را پاس دار تا او تو را حفاظت کند. (فرمان‌های) خداوند را دریاب، (لطف) او را در مقابل‌ات می‌یابی. زمانی که خواسته‌یی داری، (آن را) از خداوند بخواه. وقتی که کمک و یاری خواستی از خداوند یاری بخواه و بدان اگر (همه‌ی آحاد) ملت، متحد شوند تا به تو سودی برسانند، نتوانند مگر آن را که خداوند برایت مقدر کرده است و اگر متحد شوند، به تو آسیبی برسانند، نتوانند مگر همان مقدار که خداوند برایت مقرر داشته است. قلم‌ها (از نوشتن چیزی جز آن) برداشته و (جوهر آن بر) کاغذها، خشک شده است.[1]

---

۱. روایت سنن ترمذی، با سند حسن، کتاب صفةالقیامة و الرقاق و الورع، شماره ۲۵۱۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۹۳ و ۳۰۳ و ۳۰۷ ؛ الطبرانی، الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۳۸، شماره ۱۲۹۸۸ و ۱۲۹۸۹.

این حدیث، در زمینه‌ی مراقبت خداوند اصل بزرگ و مهمی است. براین اساس باید حقوق الله را شناخت و رعایت کرد. به فرمان او تن در داد. بر او توکل کرد و گواهی داد که او یگانه است. به ناتوانی و عجز همه‌ی مخلوقات و نیازمندی‌شان به خداوند اقرار و اعتراف کرد.

در اینجا پیامبرﷺ ما را راهنمایی می‌کند تا در همه‌ی رفتارها و کردارهای آشکار و پنهان، خداوند را شاهد و ناظر بدانیم. شکی نیست رعایت این مطلب، انسان را از خطاها و منطق آشفته و نادرست می‌رهاند.

مراقبت: یکی از عبادت‌های قلبی است که انسان را از ارتکاب خطاها و گناهان محافظت می‌کند. انس رضی الله عنه گوید: «شما کارهایی را انجام می‌دهید که در چشم‌تان از موی باریکتر (و کم اهمیت‌تر) است، درحالی‌که ما در دوره‌ی پیامبرﷺ آن را از عوامل هلاکت برمی‌شمردیم.»[1]

* ابن بطال گوید:

وقتی که خطاهای کوچک ادامه یابند و زیاد شوند به گناه کبیره، تبدیل می‌شوند.

* ابوایوب انصاری گوید:

انسان کار نیکی را انجام می‌دهد و (گاهی) به آن اطمینان می‌کند (و از انجام آن دلخوش است) و گناهان کوچک را فراموش می‌کند؛ (در قیامت) در حالی که این نوع گناهان او را فرا گرفته است؛ با خداوند روبه‌رو می‌شود. همین طور شخص دیگر مرتکب گناه می‌شود؛ ولی پیوسته از آن بیمناک است تا این‌که (در قیامت) در حالی با خداوند مواجه می‌شود که در امان است.[2]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب مایتقی من محقرات الذنوب، ج ۱۱، ص ۳۲۹، شماره۶۴۹۲.

۲. فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۳۰.

این اشاره‌ای است به این‌که *مراقبت* یکی از ویژگی‌های مؤمن است که در اثر آن او در رفتار و کردارش دقت‌نظر پیدا می‌کند. این رهنمود دیگری است که تأکید دارد، مراقبت خداوند از عواملی است که انسان را از خطاها مصون می‌دارد.

۲ـ چنگ زدن به رهنمود پیامبرﷺ:

اقتدا کردن به پیامبر گرامیﷺ یکی از کارآمدترین ابزارهای مصونیت از خطا است، چون اوﷺ نزد مؤمنان الگو و اسوه‌ی شایسته و بی‌بدیل است. هرگاه انسان مسلمان در اخلاقش به پیامبرﷺ اقتدا کند و در مسیر رهنمودهای او گام بردارد، به ایده‌آل، نزدیکتر است و البته این روند به نفع مؤمن بوده و برایش مفیدتر است. خداوند فرمود:

﴿لَقَدْ كانَ لَكمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴾(احزاب: ۲۱)

«در حقیقت رسول‌اللهﷺ برای شما الگویی شایسته است.»

بنابراین خداوند: پیامبرش را برگزید تا برای همه‌ی بشریت در گذر تاریخ مایه ی رحمت باشد و نعمت هدایت تقدیم آنان گردد. از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها پرسیدند، اخلاق پیامبرﷺ چگونه بود؟ او گفت: اخلاقش قرآن بود.[۱]

حقیقتاً پیامبرﷺ تفسیر عملی رهنمودها و اخلاق قرآنی و تصویر زنده‌ای بود از پیام‌های جاودانه‌ی قرآن.

انس رضی الله عنه گوید: با پیامبرﷺ داشتیم می‌رفتیم. جامه‌ای نجرانی که حاشیه‌ی درشتی داشت بر دوش او بود. یک اعرابی به او رسید و جامه را به شدت کشید. من به صافی گردن پیامبرﷺ نگریستم و اثر حاشیه‌ی درشت را بر آن مشاهده کردم. (اعرابی) گفت: فرمان بده از مال خداوند که نزد تو است به من بدهند. پیامبرﷺ به او نگریست و خندید. آنگاه فرمان داد تا هدیه‌ای به او بدهند.[۲]

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرین و قصرها، باب صلاة اللیل و الوتر، شماره ۷٤٦.
۲. روایت صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب ماکان النبیﷺ یعطی المؤلفة قلوبهم وغیرهم من الخمس و نحوه، شماره ۳۱٤۹ و ۵۸۰۹ و ٦۰۸۸ ؛ صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب خلق رسول‌اللهﷺ شماره ۱۰۵۷ و ۱۲۸.

این حدیث، بیانگر شکیبایی و بردباری زایدالوصف پیامبرﷺ است. او تمام آزارهای جانی، مالی و دست‌درازی‌ها و گستاخی‌های دیگران را تحمل می‌کرد تا دلشان را تسخیر کند و آنان را با اسلام آشنا سازد و آنان دعوت او را بپذیرند.

این موضع پیامبرﷺ می‌آموزد که مربیان و سردمداران با خطای دیگران چگونه رفتار کنند. آری آنان باید به گذشت، چشم‌پوشی و صبر، مزین باشند و دیگران را به انجام عمل بهتر و برتر وادارند.

این یکی از منش‌ها و اخلاقیات پیامبرﷺ بود. پیامبرﷺ امتش را آموزش داد تا از ارتکاب خطا بپرهیزند و با خطای دیگران به نرمی و با هدف اصلاح برخورد کنند و بدی را با بدی تلافی نکنند.

ام‌المؤمنین عایشهؓ گوید: هیچ‌گاه رسول‌اللهﷺ کسی را کتک نزد؛ نه زن و نه خدمتکاری را (نَزَد) مگر برای جهاد در راه خدا. از هیچ کس هرگز انتقام نگرفت، مگر این‌که به حرام‌های خدا بی‌حرمتی می‌شد، در آن صورت برای خشنودی خدا انتقام می‌گرفت (و فرد خطاکار برابر فرمان شریعت مجازات می‌شد).[1]

این حدیث (همگان را) تشویق می‌کند تا به عفو، بردباری و شکیبایی، مزین شوند. آزارها را تحمل کنند و (خطای) خطاکار را سنجیده و او را به اندازه‌ی (خطایش) و برای خدا و دین خدا مؤاخذه و مجازات کنند، نه به قصد تلافی کردن و...

آراسته شدن پیشوایان، قاضیان، سردمداران و مربیان به این اخلاق سترگ و استوار، بسیار پسندیده و مؤثر است. آنان نباید برای خوشی خود انتقام بگیرند و نباید حقوق الله را اهمال یا پایمال کنند.

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب صفة النبیﷺ شماره ۳۵٦۰ و ٦۱۲٦ و ٦۷۸٦ و٦۸۵۳؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب مباعدتهﷺ للاثام و اختیاره من المباح أسهَلِه و انتقامُه لله تعالی عند انتهاک حرماته، شماره ۲۳۲۸ و ۷۹ و ۲۳۲۷.

بررسی و مطالعه‌ی سیره‌ی عطرآگین رسول‌اللهﷺ و رعایت اخلاق قرآنی، مسلماً به انسان می‌آموزد که چگونه از خطای دیگران گذشت و چگونه با دیگران رفتار کند.

۳ـ همنشینی و همراهیِ شایستگان و صالحان:

همنشینی با شایستگان و همراهی صالحان و گوش فرا دادن به سرگذشت‌شان، انجام کار خیر و پیروی از نیکان را در جان و دل انسان‌ها محبوب می‌گرداند و رونق می‌بخشد و انسان را بر می‌انگیزد تا همچون صالحان، مسیر جدیت، تلاش و پشتکار را برای فرمان‌برداری از فرمان‌های خدا دنبال کند؛ زیرا دل‌ها نیازمند یادآوری و تشویق‌اند به ویژه در این ایام که خیلی‌ها برای رسیدن به (آمال و آرزوها و امتیازات و) امکانات دنیوی له له می‌زنند.

خداوند از سر حکمت، سرشت انسان را چنین آفریده است؛ انسان به طور طبیعی، به ارتباط و همنشینی با دیگران گرایش دارد. روشن است، یک دوست بر همنشین خویش، اثر مثبت یا منفی می‌گذارد و از شایستگی و استقامتش، یا فساد و انحرافش متأثر می‌گردد.

این حقیقتی است که مربی ملت‌ها آن را مورد توجه قرار داده است. ابوموسی اشعری ﷺ به نقل از پیامبرﷺ گوید:

«همنشین نیک و همنشین بد به حمل کننده‌ی مُشک و دمنده‌ی دم آهنگری می‌ماند، حمل کننده‌ی مُشک یا این‌که (از مُشکش) به تو می‌دهد، یا از او خریداری می‌کنی و یا از بوی خوش او به مشامت می‌رسد. (اما همراهی) دمنده‌ی دم آهنگری، یا این‌که لباست را می‌سوزاند و یا از بوی بد او به مشامت می‌رسد.»[۱]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الذبائح و الصید، باب المسک، ج ۹، ص ٦٦٠، شماره ٥٥٣٤.

آری پیامبرﷺ همنشین نیک را به حمل کننده‌ی مُشک تشبیه کرده است، پس اگر او را همراهی کنی، ناگزیر یکی از سه پیامد زیر نصیبت خواهد شد:

۱. یا این‌که از مُشکش به تو می‌دهد.
۲. یا از او خریداری می‌کنی!
۳. یا این‌که حداقل از بوی خوش و دلپذیر او لذت می‌بری، از آن به دست و لباست می‌مالی.

همنشینی با آدم نیک چنین است، ناگزیر انسان از او استفاده می‌کند و همراهی او مفید خواهد بود. دانش، پاکی، جوانمردی و سایر اخلاق پسندیده و آداب ارزشمند را از او می‌آموزد، به زبان دیگر؛ همنشینی نیکان و نخبگان، انسان را از بدی، شرارت و سخنان زشت باز می‌دارد.

این هم حدیث ابوهریرهﷺ که رسول‌اللهﷺ فرمود: «مؤمن، آیینه‌ی مؤمن است. مؤمن برادر مؤمن (دیگر) است و گمشده‌اش را برایش نگه می‌دارد و پشت سرش از او مواظبت می‌کند.»[1]

بنابراین وقتی که انسان مؤمن، عیبی را در برادرش مشاهده کند، در پی اصلاحش برمی‌آید. از او مراقبت می‌کند. برایش دل می‌سوزاند و نمی‌گذارد برادرش شکار هوس و شیطان شود، علت آن است که انسان گاهی عیوب خود را نمی‌بیند و این یک امر فطری است، به همین دلیل، رهنمود نبویﷺ مقرر می‌دارد که مسلمان، آیینه‌ی مسلمان است. از او مراقبت و محافظت می‌کند. به او تذکر

---

۱. روایت بخاری در الأدب المفرد، ۱۲۰، باب المسلم مرآة أخیه، شماره ۲۳۹؛ سنن أبی داود، کتاب الأدب، باب فی النصیحة و الحیاطة، شماره ٤٩١٨؛ سنن ترمذی، کتاب البر و الصلة، باب ماجاء فی شفقة المسلم علی المسلم، شماره ۱۹۲۹ ؛ این حدیث را بسیاری از منابع دیگر هم نقل کرده‌اند که به ذکر همین مقدار بسنده کردیم. سند آن حسن است.

می‌دهد و برایش دل می‌سوزاند. همنشین نیک، عیوب تو را بهتر از خودت می‌بیند و نقاط ضعفت را به تو تذکر می‌دهد.

حسن بصری گوید:

مؤمن، آیینه‌ی برادرش هست. اگر در او رفتار ناپسندی را مشاهده کند، در پی اصلاحش برمی‌آید و آن را افشا نمی‌کند.[۱]

همنشین نیک، خطاهای رفتاری و عادت‌های نادرست تو را به تو گوشزد می کند و تو را به انجام کارهای شایسته هدایت و تشویق می‌کند چنان که تو را از بدی‌ها و زشتی‌ها برحذر می‌دارد.

٤ـ کم و سنجیده سخن گفتن:

اگر زبان انسان در کنترلش نباشد، او را به هلاکت می‌رساند، بنابراین سنجیده سخن گفتن، یکی از عوامل اساسی حفاظت انسان از لغزش‌ها و خطاها است. خداوند ما را به حفاظت و کنترل اندام‌های‌مان فرمان داده و پیامبرمان ما را از ثمرات (بد) زبان، برحذر داشته است.

خداوند فرمود:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيسَ لَک بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَـرَ وَالْفُـؤَادَ کـلُّ أُولَــئِک کانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (اسراء:٣٦)

«چیزی را که از آن اطلاع دقیق نداری، دنبال مکن. مسلماً هر یک از (اعمال) گوش و چشم و دل مورد بازخواست قرار می‌گیرد.»

این آیه، انسان را از این منع کرده است که ناآگاهانه یا برپایه‌ی گمان، سخن بگوید. گمان هم از توهّم و خیال نشأت گرفته و سخن با آن بی‌بنیاد است؛ زیرا هر

---

۱. إبن أبی الدنیا، الإخوان، ص ۱۳.

یک از این حواس؛ گوش، چشم و قلب بنده در قیامت، مورد بازخواست قرار می‌گیرد. اساساً هر یک از اندام‌ها در مورد کردار ویژه‌اش مورد پرسش قرار می‌گیرد.

خداوند فرمود:

﴿مَّا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾(ق: ۱۸)

«هیچ سخنی را نمی‌گوید، مگر این‌که (دو فرشته‌ی) مراقب وآماده در کنارش هست (و یکی خوبی‌ها و دیگری زشتی‌ها را ثبت می‌کند).»

خداوند به ما خبر داده است که آدمیزاد هیچ سخنی را نمی‌گوید مگر این‌که فرشته‌ی همراهش آن را ثبت و ضبط می‌کند. فرشته، هر آن همراهش است، او را می‌پاید و گفته‌ها و کردارهایش را می‌نویسد و هیچ یک را فرو نمی‌گذارد و رها نمی کند. خداوند فرمود:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾ (انفطار: ۱۰-۱۲)

«مسلماً پاسبانانی را بر شما گماشته‌ایم که بزرگمنش و نویسنده‌اند و عملکردتان را می‌دانند.»

مسلماً انسان مسلمان باید زبانش را از غیبت، سخن‌چینی، دروغ و (کاربرد واژگان) تمسخرآمیز باز دارد و جز کلامی که مصلحت و خیر است بر زبان نراند. ابوهریره رضی الله عنه گوید، پیامبرﷺ فرمود: کسی‌که به خداوند و روز قیامت ایمان دارد، باید سخن نیک بگوید یا سکوت کند.[۱]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یؤذجاره، ج ۱۰، ص۴٤٥، شماره ٦۰۱۸ و ٦۱۳٦؛ روایت صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب الحث علی إکرام الجار والضیف...، شماره ٧٤ و ٤٧.

گزیده‌ای از سخنان دانشمندان پیرامون اهمیت مطلب حدیث:

۱ـ امام شافعی ﷺ می‌فرماید:

وقتی کسی بخواهد سخن بگوید ابتدا باید بیندیشد. اگر دید این سخن برایش زیانی ندارد؛ سخن بگوید؛ اما اگر دید سخن‌اش زیان دارد یا در مورد زیان‌دار بودن آن تردید داشت، بهتر است که از گفتن آن سخن خودداری ورزد.[۱]

۲ـ امام ابومحمد عبدالله‌بن ابی‌زید[۲] از پیشوایان مالکیه می‌گوید:

همه‌ی خوبی‌ها در چهار نکته از فرموده‌های پیامبرﷺ گرد آمده است:

۱ـ فرمود: «کسی که به خدا و روز قیامت، ایمان دارد، باید سخن نیک بگوید یا سکوت کند.»[۳]

۲ـ فرمود: «از شایستگی (و ثمرات) اسلام شخص است که رها کند؛ آنچه را که به او مربوط نمی‌شود.»[٤]

۳ـ سخن پیامبرﷺ به کسی‌که او را توصیه‌ای کوتاه کرد و به او فرمود: «خشم مگیر (و عصبانی مشو).»[٥]

---

۱. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. او پیشوای وقت مالکیه بود. در شهر قیروان بلاد مغرب (آفریقا) سکونت داشت و مذهب مالکیه را گردآوری کرد. او همچنان شارح (کتب) مالکیه است. از دانش بسیار، قدرت حفظ بالا برخوردار بود. روایات بسیار حفظ بود. به نیکی شعر می‌سرود. بیانی رسا و شیوا داشت. قابسی در موردش گوید: او در دیانت و روایت امام و معتمد بود. او را کتابی است به نام "النوادر و الزیادات علی المدونة" که مشهور است و تألیفات دیگر دارد. او به سال ۳۸٦ وفات یافت. ابن فرحون مالکی، الدیباج المذهب صص ۲۲۲ و ۲۲۳.

۳. پیش از این منبع‌اش بیان شد.

٤. روایت سنن ترمذی، کتاب الزهد، شماره ۲۳۱۷ و ۲۳۱۸؛ سنن إبن حبان، الإحسان، کتاب الإیمان،باب ماجاء فی صفات المؤمنین، ج ۱، ٤٦٦، شماره ۲۲۹ ؛ امام نووی گوید: این حدیث، حسن است،جامع العلوم و الحکم، ج ۱، ۲۸۷.

٥. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب الحذر من الغضب، ج ۱۰، ص ٥۱۹، شماره ٦۱۱٦،روایت ابوهریره ﷺ.

٤ـ فرمود: «هیچ یک از شما ایمان ندارد تا (زمانی که) برای برادرش (یا همنوعش) همان چیزی را دوست بدارد که برای خودش دوست می‌دارد.»[۱]

امام نووی گوید:

وقتی که کسی خواست سخن بگوید (ابتدا باید نیک بیندیشد) اگر محققاً سخن‌اش نیک بود و آن را دارای پاداش دانست، سخن بگوید، ولی اگر در درستی و پاداش آن تردید داشت، از گفتن‌اش بپرهیزد. در حالت تردید، فرقی ندارد که محتوای سخن، حرام، مکروه و یا حتی مباح باشد، چون سخن مباح، دوحالت گفتن و نگفتن‌اش یکسان است. بنابراین پسندیده است سخن مباح را (گاهی) رها کند و نگوید، زیرا بیم آن است که به سخنی ناپسند یا ناشایست انجامد.[۲]

ابن حجر گوید:

این سخن پیامبرﷺ از کلام‌های جامع است؛ زیرا هر سخن دو جنبه بیشتر ندارد؛ یا خیر است یا شر و یا بالأخره به یکی از این دو می‌انجامد، لذا هر سخن پسندیده‌ای در سلک سخنان نیک و مفید، قرار دارد یکسان است که قالب خطابی آن، فرض یا مندوب باشد یا (فقط) به نتایج نیک بینجامد.

غیر از قالب‌های مذکور بقیه‌ی سخنان، شر است که به نتایج شر و نادرست می‌انجامد. لذا هر انسان، موظّف است هنگام سخن گفتن از بر زبان آوردن سخنان شر و نادرست بپرهیزد و حتا سکوت کند.[۳]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب من الإیمان أن یحب لأخیه ما یحبُ لنفسه، ج ۱، ص٥٦، شماره ۱۳؛ صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب لا یؤمن أحدکم حتی یحب لأخیه ما یحب لنفسه، شماره ٤٥، روایت انس بن مالک ﷺ.

۲. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۱٤، چاپ دارالخیر.

۳. عسقلانی، فتح الباری، ج ۱۰، ص ٤٤٦، چاپ دارالمعرفه.

ابوالقاسم قُشیری[1] گوید:

سکوت در وقت خود، اساس و از ویژگی مردان است. چنان‌که سخن گفتن به جا و به موقع از بهترین ویژگی‌های اخلاقی است.[2]

پس از این جا روشن است که آفت‌های زبانی مثل غیبت، سخن‌چینی، دروغ، ریشخند و تمسخر هر یک از بیماری‌های واگیری است که به جسم آدمی سرایت می‌کند و حسنات او را بر باد می‌دهد و زمینه‌ی گناه را برایش فراهم می‌آورد. اوقات را ضایع می‌کند و خطاها را فزونی می‌بخشد. آری با یک خطا، گاهی بنیان چند خانواده از هم می‌پاشد. دوستان، متفرق می‌شوند. ارتباطات خویشاوندی، آسیب می‌بیند و گاه متوقف می‌شود. با این وصف واقعاً گاهی یک کلمه (یا یک جمله) باعث می‌شود (به فرموده‌ی پیامبرﷺ) گوینده‌اش هفتاد سال در جهنم بسوزد.

ابوهریره ؓ گوید، پیامبرﷺ فرمود:

«انسان (گاهی) بدون قصد (دریافت پاداش) سخنی از خشنودی خدا می‌گوید، خداوند درجاتش را با آن سخن بالا می‌برد. انسان (دیگری) بدون قصد (مجازات) سخنی از خشم خدا می‌گوید که در اثر آن به جهنم، سقوط می‌کند.»[3]

---

۱. ابوالقاسم قشیری: او عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحة بن محمد القشیری است. فقیه و شافعی مذهب بود. او در فقه، تفسیر، حدیث، اصول، ادب و شعر، نویسندگی و تصوف، تبحر زیادی داشت. شریعت و حقیقت را یکجا نموده بود. عرب‌تبار و از نواحی اُستُوا به خراسان آمده بود. او به سال ۳۷٦ متولد شد و به سال ٤٦٥ در نیشابور وفات یافت. ابن خلکان، وفیات الأعیان، ج ۳، صص۲۰۵ـ۲۰۸.

۲. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۱۵.

۳. روایت صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب حفظ اللسان، ج ۱۱، ص ۳۰۸، شماره ٦٤٧٨ و ٦٤٧٧؛صحیح مسلم، کتاب الزهد، باب حفظ اللسان، شماره ۲۹۸۸.

امام نووی گوید:

این حدیث به کنترل زبان تشویق می‌کند، لذا کسی که قصد سخن گفتن دارد سخن‌اش کم یا بسیار باشد، پیش از آن باید در سخن‌اش نیک بیندیشد اگر مصلحت یا خیر بود، سخن بگوید ورنه از گفتن آن بپرهیزد.[۱]

لذا هر آدم بالغ و عاقل باید زبانش را از گفتن هر سخنی باز دارد، مگر سخنی که درست باشد و مصلحت آن آشکار و خیر و منفعتش عام باشد.

«شُفی اصبحی[۲]» گوید: کسی‌که بسیار سخن گوید، بسیار خطا می‌کند. سخن بسیار، خطا را افزایش می‌دهد.[۳]

محمدبن سیرین گوید: خطاکارترین مردمان، کسانی‌اند که وقت خویش را به گفتن خطاهای دیگران سپری می‌کنند.[٤]

برای آن که گوینده از لغزش‌ها و خطاهای گفتاری مصون بماند و کلامش دچار نقص نگردد، باید چهار چیز را رعایت کند:

۱ـ برای گفتن هر سخن، هدف داشته باشد، طوری که هر سخن‌اش، منفعتی را جلب یا ضرری را دفع نماید.

۲ـ این‌که سخن‌اش سنجیده و به جا باشد و هدفش از گفتن آن بهره‌برداری از فرصت پیش رو باشد.

---

۱. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۸، ص ٤۱۱.

۲. شُفیّ الأصبحی: او ابن ماتع است. او را کنیه ابوعثمان و در میان تابعان مشهور است. در صحابی بودن او اختلاف است. ابن حجر گوید: او ثقه و معتمد است و احادیث مرسل دارد به همین دلیل درصحابی یا تابعی بودن او اختلاف شده است. در خلافت هشام بن عبدالملک وفات یافت. أُسدالغابه،ج ۲، ٥۲٦؛ الإصابه، ج ۳، ص ۳۲۱.

۳. إبن وهب، الجامع فی الحدیث، ج ۲، ص ٤۹٥، شماره ۳۸۰.

٤. إبن أبی الدنیا، الصمت، ص ۱۰٤.

۳ـ این‌که سخن به اندازه‌ی نیاز باشد (یعنی نه آنقدر خلاصه که فهمیده نشود یا طولانی که ملال‌آور باشد).

٤ـ این‌که واژگان مورد نیاز، گزینش و سنجیده شوند.[1]

نقل است که کم (و سنجیده) سخن گفتن از شعبه‌های ایمان است.

ابوامامه رضی الله عنه از پیامبرﷺ روایت کرد که فرمود: «حیا و کم حرف زدن، دو شاخه از ایمان و دشنام دادن و حرّاف بودن دو شاخه از نفاق است.»[2]

بنابراین در هنگام سخن گفتن، انسان باید سنجیده و نیک سخن بگوید و زبانش را به سخنان زیبا و نغز؛ عادت دهد و از یاوه‌گویی، سخنان پوچ و چرند و کشش‌های شیطانی بپرهیزد، زیرا بسا سخن ناسنجیده که هلاکت گوینده‌اش را به پی داشته یا آینده‌ی او را تباه کرده است.

نقل است گفته‌اند: کسی‌که هیاهو و سر و صدا کند، خطایش فزونی گیرد.

خداوند فرمود:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ (مؤمنون: ۳)

«(مؤمنان) کسانی‌اند که از یاوه و چرند، رو گردان‌اند.»

ابن کثیر گوید: یعنی آنان از باطل، گناهان و از همه‌ی گفتارها و کردارهای بی‌فایده دروی می‌کنند.[3]

---

۱. ماوردی، أدب الدنیا والدین، ص ٤۳٤.

۲. روایت سنن ترمذی، کتاب البر و الصلة، باب ماجاء فی العیّ، شماره ۲۰۲۷. ترمذی گوید: این حدیث حسن غریب است. حاکم گوید: این حدیث صحیح و برابر شروط بخاری و مسلم است ولی آنان این حدیث را روایت نکردند. ذهبی هم با این مطلب حاکم موافق است. فیض القدیر، ج ۳، ص٤۲۸.

۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۲٦٤.

۵ـ طاعت فراوان و مواظبت بر آن:

از جمله اموری که مسلمان را در پرهیز از گناهان و ترک زشتی‌ها، یاری می کند، این است که رابطه‌اش با خداوند جدی و صمیمی باشد.

چگونه می‌شود چنین بود؟

راه دستیافتن به ارتباط قوی با خداوند انجام طاعت بسیار و مداومت ورزیدن بر آن است. چنان که گویند:

سطح ارتباط با خداوند، حمایت و کرم خداوند را برای بندگانش به ارمغان می‌آورد و آنان را از خیر دنیا و آخرت، برخوردار می‌سازد.

ابوهریره ﷺ گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: (خداوند می‌فرماید:)

کسی‌که با دوستم، دشمنی ورزد، من با او اعلام جنگ می‌کنم. بنده‌ام با ابزاری محبوب‌تر از فرایض، نزد من تقرّب نجست. (زان پس) بنده‌ام با ادای نوافل، پیوسته به نزدم تقرّب می‌جوید، تا این‌که او را دوست بدارم. وقتی که او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود. چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند. دست او می‌شوم که با آن (می‌کوشد و) می‌گیرد. پای او می‌شوم که با آن راه می‌رود؛ اگر از من (چیزی) درخواست کند، حتماً به او می‌دهم، اگر از من پناه بخواهد، او را پناه می‌دهم. در کاری که قصد انجامش را داشتم، به اندازه‌ی گرفتن جان مؤمن تردید نکردم، (او) از مرگ، نفرت دارد و من از بدی کردن به او نفرت دارم.[1]

برنامه الهی تأیید می‌کند:

برپا دارنده‌ی نوافل و کارهای خیر، تحت پوشش عنایت و حمایت خداوند است؛ لذا او جز به چیزی که خداوند را خشنود می‌کند، گوش نمی‌دهد. با

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب التواضع ج ۱۱، ص ۳۴۰، عماره ۶۵۰۲. ابن حجرعسقلانی در فتح‌الباری گوید:... این حدیث از طرق دیگری هم روایت شده است که مجموع آن بیانگر آن است که حدیث اصلی دارد. فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

چشم‌اش فقط چیزی را می‌بیند که خداوند به آن فرمان داده است. با دستش همان چیزی را برمی‌دارد که خداوند آن را برایش حلال کرده است. با پایش فقط به همان سمتی می‌رود که خداوند را خشنود گرداند.

بنابراین چنان که خطابی گوید، وضعیت‌اش چنین خواهد بود:

خداوند، بنده‌اش را توفیق خواهد داد تا در اعمالی که با اندام‌هایش انجام می‌دهد، موفق باشد. او را علاقمند خواهد کرد تا اندام‌هایش را حفاظت و نگهداری کند و از ارتکاب منهیات و آنچه مورد پسند خداوند نیست، خودداری ورزد؛ از گوش دادن به سخنان لغو و پوچ ؛ از نگریستن به آنچه که خداوند آن را منع کرده است، از دست زدن و لمس کردن آنچه برایش حلال نیست و از رفتن در مسیر باطل، خودداری ورزد.[1]

این حدیث، بیانگر عصمت از خطا نیست؛ چون عصمت ویژه‌ی پیامبران است و غیر پیامبران در معرض خطا هستند. با این‌که سیدنا عمربن خطاب ﷺ پیشوای الهام یافتگان بود، چه بسا صحابه‌ﷺ و اطرافیانش) با دیدگاه او مخالفت می‌کردند و او از دیدگاهش منصرف می‌شد. (چون آنان معتقد به عصمت خود نبودند!) [2]

مسروق گوید: (روزی) سیدنا عمربن‌خطاب ﷺ به منبر رسول‌اللهﷺ رفت و گفت:

ای مردم! چرا مهریه‌ی زنان را زیاد می‌کنید؟ در حالی که (زمان پیامبرﷺ) مهریه‌ی (زنان) میان رسول‌اللهﷺ و یارانشﷺ چهارصد درهم یا کمتر بود و اگر بالا بردن مهریه‌ی زنان نشانگر تقوا یا کرامت می‌بود، شما از آنان پیشی نمی‌گرفتید. دیگر به من خبر نرسد، مردی مهریه‌ی زن را از چهارصد درهم بیشتر کرده باشد! او گوید: سپس (از منبر) پایین آمد. یکی از زنان قریش، جلویش را

---

۱. فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳٤٤.
۲. فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳٤٥.

گرفت و گفت: امیرمؤمنان! مردم را از افزودن مهریه‌ی زنان، بیش از چهارصد درهم بازداشتی؟ گفت: بلی. گفت: آیا این آیه‌ی قرآن را نخوانده‌ای؟ گفت: کدام آیه؟ زن گفت: آیا نشنیدی که خداوند می‌فرماید:

﴿وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا﴾ (نساء: ۲۰)

«... اگر به یکی از زنان، مال بسیاری را (به عنوان مهریه) دادید...»

او در جواب گفت: خداوندا! (مرا) بیامرز! همه‌ی مردم از عمر ؓ آگاه‌تراند. او سپس برگشت و به منبر رفت و گفت: ای مردم! (چند لحظه پیش) من شما را از این بازداشتم که مهریه‌ی زنان را از چهارصد درهم بیشتر کنید (حال می‌گویم:) اگر کسی خواست، هر قدر دوست داشت، می‌تواند از مالش (به همسرش) بدهد.

ابویعلی گوید: فکر کنم (عمربن خطاب ؓ) گفت:... هر کس (افزایش مهریه را) پسندیده دید؛ چنان کند.[۱]

از آنچه گذشت روشن می‌شود پایبندی و مواظبت بر طاعات، انسان را از وقوع در خطاها باز می‌دارد، چون خداوند ضمانت کرده است او را از خطاها محافظت کند و در زندگی‌اش او را به انجام طاعات، موفق گرداند و خیر و خوبی را در هر جا، برایش میسر گرداند تا در دنیا و آخرت اهل نجات باشد.

۶ـ آگاهی از اخلاق صالحان:

شناخت سرگذشت صالحان و چگونگی تعامل‌شان با خطای دیگران یکی از رموز مصونیت از خطا است، زیرا اخلاق نیکو دو گونه است:

---

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۰۸، او گوید: سند این حدیث جید و قوی است.

۱ـ فطری

۲ـ اکتسابی

الف) فطری:

آن بخش از "اخلاق انسانی" است که خداوند، انسان را به طور فطری با آن آفریده است. مانند خصلتی که "اشج عبدالقیس" داشت. هنگامی که رسول‌اللهﷺ به او فرمود: «تو دو خصلت (و سرشت) داری که مورد پسند خدا است؛ بردباری و متانت.»[1]

در مسند ابویعلی آمده است: «... من عرض کردم، آیا این دو سرشت، از قبل در من بوده است یا به تازگی در من پدید آمده‌اند؟ او فرمود: بلکه از قبل در تو بوده است. من عرض کردم خداوند را سپاس که مرا از دو سرشت (نیکو) برخوردار (و بهره‌مند ساخت و) آفرید. طوری که این دو سرشت مورد پسند و محبت خدا و رسولشﷺ اند.»[2]

ب) اکتسابی:

آن بخش از "اخلاق انسانی" است که در اثر الگوبرداری از اخلاق رسول گرامیﷺ در انسان پدید می‌آید. یا انسان در اثر همزیستی و معاشرت با دوستان خوب و شایسته یا تحقیق و پژوهش، مسافرت و اندیشیدن در احوال گذشته و آینده

---

۱. روایت بخاری در الأدب المفرد، باب التؤدة فی الأمور، شماره ٥٨٦ ؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الأمر بالإیمان بالله تعالی و رسولهﷺ و شرائع الدین...، ج ۱، ص ١٥٥، شماره ٢٥؛ سنن ترمذی، کتاب البر و الصلة، باب ماجاء فی التأنی و العجلة، شماره ۲۰۱۱؛ سنن إبن ماجه، کتاب الزهد،باب الحلم، شماره ٤١٨٨.

۲. بخاری، الأدب المفرد، باب التؤدة فی‌الأمور، ص ٢٦٧، شماره ٥٨٤؛ سنن أبی داود، کتاب الأدب،ص ١٦١، باب فی قبلةالرجل، شماره ٥٢٢٥؛ سنن بیهقی، کتاب النکاح، باب ماجاء فی قبلة الجسد، ج٧، ١٠٤؛ مسند أبی‌یعلی، ج ١٢، ص ٢٤٣، شماره ٦٨٤٩، او گوید: این حدیث از طرق دیگری هم روایت شده و رجالش رجال صحیح است.

آن را (از دیگران) یاد می‌گیرد، چون انسان هر روز چیز جدیدی را می‌آموزد و این در اثر وقوع رخدادها تحقق می‌یابد.

رسول‌اللهﷺ فرمود: «من صرفاً برای آن به پیامبری برگزیده شدم تا اخلاقیات پسندیده و مکارم اخلاق را کامل گردانم.»[۱]

انسان خوش‌اخلاق کسی است که آزار مردمان را تحمل می‌کند و عذر خطاهایشان را می‌پذیرد و با علاقمندی از خطاهایشان چشم‌پوشی و دوری می کند. عیوب و نواقص‌شان را دنبال نمی‌کند، تا آنان را رسوا کند یا آزارشان دهد.

بخشی از اخلاق پسندیده "بردباری و متانت" است که در سرگذشت بعضی از صالحان وجود دارد. مثلاً کسی "عمربن ذرّ"[۲] را مورد اهانت قرار می‌دهد و به او ناسزا می‌گوید، عمر با او روبه‌رو می‌شود و به او می‌گوید: ای آقا! در دشنام دادن ما زیاده‌روی مکن و جایی را هم برای آشتی بگذار! زیرا کسی که با دشنام دادن ما، خدا را نافرمانی می‌کند، مسلماً ما جز با اطاعت خدا، آن را تلافی نمی‌کنیم.[۳]

هلال بن علاء باهلی گوید:

چون عفو پیشه کردم و کینه‌ی کس به دل نگرفتم؛ قلب خویش را از اندوه و دشمنی رها و راحت ساختم. من در هنگام دیدن دشمنم به او سلام می‌کنم تا بدین سان شرّ او را از خود دور گردانم. از انسانی که نفرت دارم در حالی نفرتم را از او ابراز

---

۱. روایت مسند احمد، ج ۲، ص ۳۸۱؛ بخاری، الأدب المفرد، باب حسن الخلق، شماره ۲۷۳؛ سنن بیهقی، کتاب الشهادات، باب بیان مکارم الأخلاق و معالیها ج ۱۰، ص ۱۹۲؛ مستدرک حاکم، کتاب التاریخ، باب دلایل النبوة، ج ۲، ٦١٣.

۲. عمربن ذر: او عمربن عبدالله بن زارة بن معاویه بن الهمدانی کوفی، فقیه و محدّث است. او نیکوکار و عابد و ارجمند بود. فرزندی به نام "ذر" داشت که کنیه‌اش به نام او بود. بسیار نیکوکار بود و به طاعات و عبادات خیلی توجه داشت. او به سال ۱۵۵ یا ١٥٦ ه ق، وفات یافت ؛ وفیات الأعیان، ابن خلکان، ج۳، صص ٤٤٢ و ٤٤٣.

۳. سیر أعلام النبلاء، ج ٦، ص ۳۸۹.

می‌دارم که گویا دلم سرشار از محبت است. من که از کسی که او را نمی‌شناسم بهتر و برتر نیستم، از محبان و دوستداران چگونه می‌توانم بهتر و برتر باشم؟[۱]

به احنف بن قیس گفتند: بردباری را از کی آموختی؟ گفت: از قیس بن عاصم. دوباره گفتند: او در بردباری به کجا رسیده بود؟ گفت:

(روزی) او در حالی که در منزلش نشسته بود، کنیزش برایش سیخ کبابی آورد. سیخ، پر از کباب داغ بود. سیخ از دستش رها شد و (دقیقاً) روی بچه قیس افتاد و او را سوزاند (سوختگی رفته رفته زخم عمیقی شد و به عفونت گرایید و در اثر آن) بچه وفات یافت. کنیز از این رفتار خویش بسیار بر خود بیمناک گشت. قیس گفت: روح این کنیز را چیزی جز آزادی آرام نمی‌کند، لذا قیس به کنیز گفت: تو آزاد هستی و تو را هیچ مؤاخذه‌ای نیست![۲]

این مطلب بیانگر آن است که انسان بخشی از اخلاق را از صالحان می‌آموزد چنان که احنف بن قیس، بردباری و متانت را از قیس بن عاصم و از صحنه‌ای که خود ناظرش بود آموخت. لذا آگاهی داشتن از اخلاق عالمان و صالحان و تدبر در آن انسان را از آنان متأثر و در نتیجه خوش اخلاق می‌گرداند.

بکاربن محمّد سیرینی[۳] گوید: بعضی از دوستانم به من اطلاع دادند که ابن عون، شتری داشت که یک سال بر آن به جهاد و سال دیگر با آن به حج می‌رفت و خیلی از آن خوشش می‌آمد گوید: به غلامش فرمان داد تا آن را سوار شود. غلام شتر را سوار شد و برد و سپس در حالی آن را برگرداند که کتکش زده طوری که چشمش بر رخسارش افتاده بود. ما گفتیم: اگر قرار باشد ابن عون برخورد خشنی

---

۱. ترتیب المدارک، ج ۲، ۶۷؛ روضة العقلاء، ابن حبان، ص ۱۳۳.

۲. غزالی، محمد، احیاء علوم الدین، کتاب آداب الألفة و الأخوة، حقوق المملوک، ج ۲، ص ۲۲۰.

۳. بکاربن محمد سیرینی فرزند امام ابوبکر محمدبن سیرین بصری سیرینی است. او از ابن عون،ایمن بن نابل، عبادبن راشد، سفیان ثوری، حدیث روایت کرده است. در جرح و تعدیلش اختلاف شده است. (حنبلی، ابن عماد، شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۰۹؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۳۹۷-۳۹۹).

داشته باشد و عصبانی شود، امروز وقتش است. گوید: چیزی نگذشت که غلام از شتر پایین آمد. وقتی که ابن‌عون شترش را دید؛ گفت: سبحان الله خدا خیرت دهد چهره‌اش را عوض کردی از نزدم بیرون شو. شاهد باشید که او زین پس آزاد است.[۱]

این برخورد، تصویرگر پرحوصله بودن و تعامل نیکو با خطای رفتاری دیگران است. چه بسا انسان‌هایی که با این موضع‌گیری‌ها تربیت شدند یا خویشتن را با آن ساختند و همان را نهج زندگی خود قرار دادند. و چنین مسیری را در پیش گرفتند تا به آن جایگاه والا دست یافتند. بار خدایا همان‌طور که آفرینشم را نیکو گرداندی اخلاقم را نیز نیکو گردان.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ (فصلت: ۳۴)

«نیکی و بدی یکسان نیست. با روش نیکو تعامل کن ناگهان کسی که میان تو و او دشمنی و عداوت است او را دوست صمیمی خواهی یافت.»

---

۱. ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ٦، ص ۳۷۰ و ۳۷۱.

مبحث پنجم:
تناسب اصلاح با خطا

قواعد شریعت اسلامی، مفسده‌ی کوچکتر را برای دفع مفسده‌ی بزرگتر می‌پذیرد. چه‌بسا مربّی یا دعوتگر در مورد خطایی سکوت کند تا به خطایی بزرگتر نینجامد. این امر در سیره‌ی رسول‌اللهﷺ نمود دارد. در سنت پاک پیامبرﷺ صحنه‌هایی نقل شده است که هریک گواه این مطلب است، از جمله:

صحنه‌ی اول- چشم‌پوشی از حقوق شخصی در هنگام وجود مصلحت عمومی:

پیامبرﷺ در برابر منافقان سکوت می‌کرد و با این‌که کفرشان ثابت بود؛ بر آزارشان صبر می‌نمود. آنان را نکشت تا مردم نگویند؛ محمّد یارانش را می‌کشد بویژه که وضعیت‌شان بر دیگران پنهان بود.

جابربن عبدالله رضی الله عنه گوید: در غزوه‌ای بودیم، مردی از مهاجرین لگدی به پشت یک انصاری زد. مرد انصاری گفت: انصار! به دادم برسید. و مرد مهاجر گفت: ای مهاجرین به دادم برسید. رسول‌اللهﷺ این را شنید و فرمود: چرا ادعایی (مثل دوره‌ی) جاهلیت؟ گفتند: مردی از مهاجرین لگدی به پشت یک انصاری زده و... رسول‌اللهﷺ فرمود: آن (سخن) را (فرو گذارید و) رها کنید که مسلماً آن مردار است!! سرکرده‌ی منافقان عبدالله بن أبی ابن سلول این مطلب را شنید و گفت: کار خودشان را کردند (و مکیان، اهل مدینه را تحقیر کردند) به خدا سوگند

به محض این‌که به مدینه برسیم عزیزتر ما ذلیل‌تر را (از شهر) بیرون خواهد راند. خبر به رسول‌اللهﷺ رسید عمر رضي الله عنه برخاست و گفت: یا رسول‌اللهﷺ اجازه دهید گردن این منافق را بزنم پیامبرﷺ فرمود: او را رها کن تا مردم نگویند؛ محمّد یارانش را می‌کشد.[۱]

این حدیث از اصلاح خطایی که به خطای بزرگتر می‌انجامد؛ برحذر می‌دارد. رسول‌اللهﷺ در چنین موردی سکوت را بر کشتن سردار منافقان ترجیح داد تا مردم نگویند؛ محمّد یارانش را گردن می‌زند و این امر باعث شود مردم از پذیرش اسلام فاصله گیرند. در چنین شرایطی سکوت چاره‌ای خوب است و آثار و پیامدهای خوبی را به پی دارد.

ابن اسحاق این نکته را افزوده است: پس گفت: معاذبن بشربن وقش را فرمان ده تا او را بکشد او فرمود: خیر ولی اعلام عزیمت کن، لذا در زمانی حرکت کرد که معمولاً در آن زمان حرکت نمی‌کرد. اسیدبن حضیر با او روبه‌رو شد و در مورد ماجرا از او جویا شد و گفت: یا رسول‌اللهﷺ تو با عزت‌تر و او ذلیل‌تر است. گوید: آنگاه ماجرا به گوش پسر عبدالله بن ابی (که او هم عبدالله نام داشت) رسید او بلافاصله به محضر رسول‌اللهﷺ آمد و گفت: به من خبر رسیده است به علّت رفتار (بد) پدرم می‌خواهی او را بکشی، اگر می‌خواهی چنین کنی این مأموریت را به من بسپار من سرش را برایت می‌آورم رسول‌اللهﷺ فرمود: نسبت به او دلسوز باش و همراهی‌اش را نکو دار...»

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله "سواء علیهم استغفرت لهم... " (منافقون: ٦)، ج ٦، ص ٦٤٨ شماره ٤٩٠٥؛ صحیح مسلم، کتاب البر والصلة و الآداب، باب نصر الأخ ظالماً أو مظلوماً، شماره ٢٥٨٤ و ٦٣.

گوید: زان پس هرگاه قضیه‌ای رخ می‌داد، اطرافیان و خویشانش اولین کسانی بودند که او را سرزنش و نکوهش می‌کردند. آنگاه رسول‌اللهﷺ به سیدنا عمر ﷺ فرمودند: نظرت چیست؟ (حال چگونه است؟) [۱]

صحنه‌ی دوم. رعایت حال مخاطبان:

پیامبرﷺ کعبه را تخریب نکرد تا آن را بر پایه‌های[۲] ابراهیم خلیل‌ﷺ بنا نماید؛ چون قریش تازه مسلمان بود و جاهلیت را تازه پشت سر گذاشته بود. رسول‌اللهﷺ بیم داشت عقل‌شان گنجایش پذیرش آن را نداشته باشد و این امر به دین و دنیای آنان لطمه زند؛ لذا ترجیح داد، در صورتی‌که ترک این کار به امور دینی آنان لطمه نزند، دلشان را به دست آورده و از انجام آن کار صرف‌نظر نماید.

عایشه ام‌المؤمنینﷺ گوید: از پیامبرﷺ در مورد "حجر"[۲] پرسیدم، آیا آن از بیت (الله) است؟ فرمود: بلی. گفتم: پس چرا آن را به بیت (الله) نیفزودند؟ فرمود: قبیله‌ات (قریش) را هزینه و مخارج کم آمد. عرض کردم: پس چرا در (ورودی) بیت، بالا قرار دارد؟ فرمود: این کار را (هم قبیله‌ات قریش) کردند تا هر که را بخواهند وارد (بیت) کنند و هر که را بخواهند منع کنند و اگر قبیله‌ات (قریش) جاهلیت را تازه پشت سر نگذاشته بودند (و تازه مسلمان نبودند) و من بیم

---

۱. فتح الباری، ۸، ٦٤٩.

۲. "حجر اسماعیل" یا "دیوار حطیم" (شکسته)، در حقیقت قسمتی از کعبه است. دیوار کوتاهی که از رکن عراقی تا رکن شامی امتداد دارد و ناودان رحمت به داخل آن می‌ریزد. چند سال پیش از بعثت پیامبرﷺ کعبه به مرمّت و بازسازی نیاز داشت. اعلام عمومی شد تا اموال حلال را برای بنای کعبه بیاورند؛ مجموع پول جمع‌آوری شده کفاف مخارج نبود. لذا مساحت آن را کوچکتر کردند و قسمت "حطیم" را رها کردند تا بعدها آن را با پول حلال بسازند که این قضیه دیگر هرگز اتفاق نیفتاد. در دوره‌ی خلافت عبدالله بن زبیر، آرزوی پیامبرﷺ مبنی بر بازسازی؛ گشودن دو در شرقی و غربی برای کعبه و همسطح کردن آن با زمین، محقق گشت؛ ولی امویان پس از شهادت او دوباره آن را به بنای زمان قریش برگرداندند. کعبه، به شکل کنونی، براساس بنای قریش است نه بنای ابراهیم خلیلﷺ. مترجم.

آن نداشتم که دل‌های‌شان ابا ورزند، دوست داشتم که دیوار (حطیم) را به بیت وارد کنم و در (ورودی آن) را همسطح زمین گردانم.[۱]

روایت دیگر:

ای عایشه اگر قبیله‌ات (جاهلیت را تازه پشت سر نگذاشته و) تازه مسلمان نبودند، فرمان می‌دادم تا بیت (الله) تخریب شود و قسمتی که از آن جدا شده است به آن افزوده گرددد و آن را همسطح زمین می‌کردم و برایش دو در (یکی) از شرق و (یکی) از غرب (آن) باز می‌کردم و آن را بر پایه‌هایی که ابراهیم خلیل‌ﷺ بنا کرده بود، می‌رساندم.[۲]

این حدیث بیانی است برای سردمداران، دعوتگران و مربیان که برای دفع مفسده و جلب منفعت باید اولویت‌بندی کنند و مهم‌تر را بر مهم ترجیح دهند و اگر این دو با یکدیگر در تعارض قرار گیرند؛ می‌باید دفع مفسده را بر جلب منفعت مقدم گردانند و اگر از وقوع مفسده اطمینان حاصل شد، تلاش برای جلب منفعت مستحب است لذا مربّی گاهی بعضی از اختیارات خود را از ترس این‌که نکند در ادای آن کوتاهی نماید؛ رها می‌کند، زیرا او هم بخشی از جامعه است.

به همین دلیل دیدیم پیامبرﷺ با این‌که ساختمان کعبه (از طرح ساخت ابراهیم خلیل‌ﷺ) دچار کمبود و نقص شده بود، آن را به حال خود رها کرد. حکمت رسول‌اللهﷺ در چاره‌سازی کارها چنین بود تا آن را در شرایط مناسب خود قرار دهد.

شاید دعوتگر از مخالفت با یک منکر لب فرو بندد یا مخالفت با آن را به وقتی‌دیگر موکول کند یا واکنش دیگری را در پیش گیرد که مناسب آن باشد.

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الحج، باب فضل مکة و بنیانها...، ج ۳، ص ٤۳۹، شماره ١٥٨٤؛ صحیح مسلم، کتاب الحج، باب نقض الکعبة و بنائها، شماره ۱۳۳۳، ٤٠٥.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الحج، باب فضل مکة و بنیانها...، ج ۳، ص ٤۳۹، شماره ١٥٨٦.

اگر این سکوت و تأخیر، خطا و منکر بزرگتر و شدیدتر را برطرف نماید؛ تقصیری رخ نداده و کوتاهی و سستی تلقی نمی‌شود. این نکته در صورتی است که نیت، صادق و اراده، قوی باشد و انسان در راه خدا از سرزنش سرزنش‌کنندگان نهراسد. لذا آنچه که او را بازمی‌دارد می‌باید رعایت مصلحت دینی و جذب دل‌ها باشد؛ نه بزدلی، سستی و تنبلی!

صحنه‌ی سوم- بهره‌برداری از فرصت‌های مناسب برای آموزش:

از مصادیق زیبا برای اصلاح خطا در شخص خردسال ماجرایی است که برای پسر عمربن ابی سلمه ﷺ رخ داد؛

عمربن ابی سلمه ﷺ گوید: بچه‌ای خردسال و در دامن رسول‌اللهﷺ بودم و دستم در ظرف غذا می‌چرخید رسول‌اللهﷺ به من فرمود: ای پسر بسم الله بگو، و با دست راست‌ات و از جلوی خودت بخور. پس از آن (روش) غذایم هنوز همان است (که او فرمود).[۱]

در این صحنه دیدیم بچه‌ای مرتکب خطا شد؛ دستش در اطراف ظرف غذا در گردش بود و در یکجا قرار نداشت. پیامبرﷺ، سرگردانی را به دستش نسبت داد، برای این‌که جابجایی دستش را بهتر به تصویر کشد. نکته‌ی مهم این‌که پیامبرﷺ برای اصلاح خطای این بچه از مجازات، تحریم و کتک بهره نگرفت، بلکه با او به نرمی برخورد کرد و خطایش را دقیق و روشن باز گفت. او را دشنام نداد؛ بر سرش داد نکشید و او را با القاب و نام‌های زشت مورد خطاب قرار نداد و در هنگام خوردن غذا، رهنمودهای تربیتی‌اش را عرضه کرد و به او فرمود: با بسم الله آغاز کن و با دست راست بخور! از جلوات بخور.

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الأطعمة، باب التسمیة علی الطعام و الأکل بالیمین، ج ۹، ص ۵۲۱، شماره ۵۳۷٦؛ صحیح مسلم، کتاب الأشربة، باب آداب الطعام و الشراب و أحکامهما، شماره‌های ۲۰۲۲، ۱۰۸، ۱۰۹.

این برخورد عاطفی چنان بر روح و روان کودک، مؤثر افتاد که تا زنده بود، این روش را اجرا می‌کرد. این صحنه برای کلیه‌ی مربیان، درس بزرگی است در این‌که شاگردانشان را به صورت پسندیده‌ای راهنمایی کنند و اموری همچون خوردن، آشامیدن و... را به زیبایی، مطرح کنند و پیش از کاربردِ هر نوع انگیزاننده یا بازدارنده‌ی تربیتی، راهنمایی دلسوزانه، رسا و جذاب‌شان را عرضه کنند.

این عملکرد و برخورد لطیف، مهربانانه و خیرخواهانه، مؤثر است. بچه‌ها با این اخلاق، پرورش می‌یابند و آداب و اخلاق بلند و نیکو را می‌آموزند و سخنان مربیان خویش را می‌شنوند و اجرا می‌کنند.

فصل دوم

انواع خطاها و رهنمود پیامبر ﷺ برای تعامل با آن

این فصل دارای شش مبحث است:

۱) خطای عمدی شخص

۲) خطای آدم نادان

۳) خطای شخص مجتهد

٤) خطا در حق قانونگذار

٥) خطا در حق پیامبر ﷺ

٦) خطا در حق بندگان

مبحث اول:
خطای عمدی

زندگی پیامبرﷺ نشانه‌های ویژه‌ای دارد. یکی از این ویژگی‌ها تعامل پیامبرﷺ با خطای افراد بود. طوری که روش برخورد او در اصلاح این خطاها متفاوت بود. خطاهایی از بهترین انسان‌های زمان او سر می‌زد. پیامبرﷺ با خطای عمدی انسان، با توان و روش فوق‌العاده‌ای برخورد می‌کرد که با حجم رخداد و شخصیت خطاکار تناسب داشت.

به خاطر روشن شدن چگونگی تعامل پیامبرﷺ با خطای عمدی افراد برخی نمونه‌های تطبیقی را از روش عملی پیامبرﷺ بر می‌گیریم که اصلاح پیامبرﷺ را در بر دارد.

اصل یکم: روش تکرار برای برانگیختن احساسات نسبت به خطا:

مربی باید حادثه را نیک بسنجد و ارزیابی کند و راه تعامل با آن را نیک بداند؛ زیرا گاهی نیاز است مربی با مخاطبش از اشاره بهره گیرد، تا هدف مورد نظرش را ادا کند. گاهی نیاز است اخم کند و گاهی هم بعضی واژگان یا کلمات را تکرار کند تا هدف مورد نظر برآورده گردد.

اسامه بن زید رضی الله عنه گوید: رسول‌اللهﷺ ما را به سریه‌ای[1] فرستاد، صبحدم به (منطقه‌ی) حرقات[1] از (بلاد) جهینه رسیدیم مردی را یافتم که گفت: لا اله الّا الله

---

۱. سریه: گروهانی است متشکل از افراد ورزیده و برگزیده از میان تمام سپاه اسلام که فرماندهی‌اش را
←

با (نیزه یا) خنجری به او زدم و از این کار چیزی به دلم افتاد (پس از بازگشت) من آن را به پیامبرﷺ بازگفتم. رسول‌اللهﷺ فرمود: او گفت: لا اله الا الله و تو او را کشتی؟ گوید: من گفتم: یا رسول‌اللهﷺ او صرفاً به خاطر ترس از سلاح چنین گفت. او فرمود: آیا تو قلبش را شکافتی تا بفهمی آیا آن را (از ترس) گفته یا نگفته است؟ پیامبرﷺ پیوسته این جمله را تکرار کرد آنقدر که من آرزو کردم کاش همان وقت مسلمان شده بودم (نه زودتر!)[۲]

روایت بخاری:

(پیامبرﷺ گفت:) اسامه! آیا پس از این‌که او گفت؛ لا اله الا الله او را کشتی؟[۳]

۱ـ ارزیابی خطا:

اسامه بن زید رضی الله عنه مردی را کشت که گفت: لا اله الا الله، به گمان این‌که او این جمله را از سر ترس گفته است تا امان بگیرد.

۲ـ اصلاح خطا:

در این حادثه می‌بینیم پیامبرﷺ برای اصلاح خطا، روش تحقیق و تفحص را در پیش گرفت و به اسامه فرمود: آیا او گفت: لا اله الا الله و تو او را کشتی؟

کسی غیر پیامبرﷺ برعهده دارد و تعدادش گاه به چهارصد نفر می‌رسد. جمع آن سرایا است. (النهایه، ج ۲، ص ۳٦۳).

۱. حرقات: به معنی سوخته‌ها و منسوب به حرقه است. قسمتی از بلاد جهینه (از جزیرةالعرب) منسوب به مردی به نام جهیش بن عامربن ثعلبه بن مودعه. حرقات را به این دلیل چنین نامیدند که اوبرای کشتن گروهی از آتش استفاده کرد و در این راستا زیاده‌روی کرد. (المفهم، ج، ۲۹٦؛ فتح الباری، ج۷، ۵۱۷؛ معجم البلدان، ۲،۲۸۰).

۲. روایت صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب تحریم قتل الکافر بعد قوله؛ لا اله الا الله، ج ۲، ۲۷۵، شماره ۱۵۸ و ۹٦.

۳. روایت صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب بعث النبیﷺ اسامة بن زید إلی الحرقات من جهینة، ج ۷، ۵۱۷، شماره ٤۲٦۹.

اضافه بر آن شدت محکومیت و نکوهش او به خاطر بیان اهمیت جرمی بود که او مرتکب شده بود، چون پس از این‌که شخص، لا اله الا الله گفته او را کشته بود.

ملامت و سرزنش، پند رسایی است، تا دیگر کسی اقدام به قتل گوینده‌ی کلمه ی توحید نکند. سپس رسول‌اللهﷺ یک قاعده‌ی اصولی را توضیح داد و روش تعامل با مردم را مطرح کرد و آن این‌که، باید براساس ظاهر انسان‌ها حکم و باطن‌شان به خداوند سپرده شود. چنان که رسول‌اللهﷺ احساسات اسامه ﷺ را به سمت خطایی که مرتکب شده بود متوجه ساخت و با تکرار جمله و نهیب زدن او را متوجه عمق خطایش کرد تا احساس گناه و عذاب وجدان در او تعمیق یابد.

این چنین می‌بینید که معلم بشریت و پیشوای مربیانﷺ صحنه‌های مختلف را چگونه چاره و رخدادها را چگونه متناسب با وضعیت آن ارزیابی و اصلاح می‌کند، لذا گاهی خطا را با تکرار و گاهی با نکوهش و سرزنش اصلاح می‌کرد. این چیزی است که در اصل دوم به آن می‌پردازیم.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱- دانشمند، مرد بزرگوار، بانفوذ و مشهور، باید مردم را در فتنه‌ها، آرام کند و آنان را پند و دلایل را برای آن‌ها توضیح دهد.[۱]

۲- احکام، براساس ظاهر انسان‌ها است و باطن آن‌ها فقط به خداوند مربوط است و (کسی را حق کنکاش از آن نیست.)[۲]

۳- سرزنش و نکوهش و زیاده‌روی در پند دادن، خود ابزاری است تربیتی تا دیگر کسی در فکر (گناه و) کشتن گوینده‌ی لا اله الا الله برنیاید.[۳]

---

۱. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۸۱.
۲. همان منبع؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۹٦؛ بغوی، شرح السنة، ج ۱۰، ص ۲٤۳؛ معالم السنن، ج ۲، ص ۲۳٤.
۳. فتح الباری، ج ۲، ص ۱۹۵.

٤- جرم قاتل گوینده‌ی لا اله الا الله بزرگ است.[۱]

٥- مسلمان، اعمال صالحه‌ی گذشته‌ی خویش را در قبال نافرمانی‌های خداوند کوچک و کم‌ارزش می‌داند.[۲]

٦- به محض این‌که کافر، کلمه‌ی توحید را بر زبان آورد، خودداری از قتل او واجب است؛ حتی اگر توان توصیف و توضیح ایمان را نداشته باشد.[۳]

اصل دوم: نکوهش و سرزنش:

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول‌اللهﷺ بر توده‌ای (مواد) غذایی گذشت. دستش را در آن فرو برد، انگشتانش خیس شد. فرمود: این چیست؟ یا (این‌که پیامبرﷺ چنین) فرمود: (ای فروشنده!) این چیست؟ گفت: یا رسول‌اللهﷺ این را باران خیس کرده است. فرمود: پس چرا آن را روی مواد غذایی قرار ندادی تا مردم آن را ببینند؟! کسی‌که تقلّب کند از (امت) من نیست.[٤]

۱ـ ارزیابی خطا:

پنهان کردن مواد غذایی بد و نامرغوب و رو کردن مواد غذایی مرغوب؛ جا زدن جنس بد و گول زدن مشتری.

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبرﷺ برای اصلاح این خطا از یک روش عملی بهره گرفت و آن این‌که دست مبارکش را در مواد غذایی فرو برد تا از کیفیت، سلامت و بوی خوش آن اطمینان پیدا کند سپس سؤالی را متوجه فروشنده ساخت و از او درباره‌ی علت

---

۱. عمدةالقاری، ج ٢٤، ٣٦.
۲. المفهم، ج ۱، ص ۲۹۷؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۹٦.
۳. معالم السنن، ج ۲، ٢٣٤؛ بغوی، شرح السنه، ج ۱۰، ٢٤٢.
٤. از امت نیست؛ یعنی از اخلاق و منش امت من نیست. (المفهم، ج ۱، ص ۳۰۱). روایت صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب قول النبیﷺ: من غشّنا فلیس منّا، ج ۲، ص ۲۸۲ و ۲۸۳، شماره ١٦٤ و۱۰۲.

خیس بودن مواد غذایی جویا شد، تا تاجر مسلمان خود را به این خصلت آراسته کند و عیب و ایراد کالای عرضه شده را به مشتری باز گوید: این مطلب، با استناد به این بخش از فرموده‌ی پیامبرﷺ به فروشنده است که فرمود: «چرا آن را رو نکردی تا مردم آن را ببینند!»

سپس یک قاعده‌ی نبوی را یادآوری و پایه‌ریزی کرد که هر کلاهبردار و فریبکار را سرزنش می‌کند که نفس‌اش دزدی و چپاول اموال دیگران را به او دیکته کند و به روش‌های مختلف متوسل شود و اموال مردم را با نام‌های دیگر تصاحب نماید. آن اصل این است: «هر کس تقلب کند از من نیست.»

این خصلتی است که حاکم مسلمان یا جانشینان و معاونانش و همه کسانی که جویای احوال مسلمانان‌اند؛ باید به آن پایبند باشند و وضعیت مردم را رعایت کنند و حقوقشان را پاس دارند و متقلبان و چپاولگران را مجازات نمایند؛ همانان که مردم را گول می‌زنند و اموالشان را به دروغ غارت و تصاحب می‌کنند.

یکی دیگر از روش‌های اصلاحی خطای عمد افراد، نفرین است که ویژه‌ی متکبران لجباز و خودخواه است. آنان رهنمود پیامبرﷺ را از سر غرور و خودپسندی نمی‌پذیرند و با رهنمود پیامبرﷺ مخالفت می‌کنند.

پیامبرﷺ گاهی خطای عمدی اشخاص را با این روش اصلاح می‌کرد تا آنان از لجبازی و تکبرشان دست بردارند و ارزش واقعی خویش را پس از کنار گذاشتن فرمان‌های شرعی و تعهدات ایمانی بدانند.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ تحریم ترویج و توزیع کالاهای تقلبی.[۱]

---

۱. عون المعبود شرح سنن أبی داود، ج ۹، ص ۲۳۱.

۲ـ برای آن که فروشنده مدیون نگردد، خریدار هم گول نخورد، باید انواع کالاهای مرغوب و عیب‌دار و خوب و بد در معرض دید خریداران باشد.[۱]

۳ـ حاکم مسلمان، مسؤول مراقبت و نظارت بر بازارها و مجازات متقلبان و کلاهبرداران است تا مَردم گول نخورند و اموالشان به دروغ هدر نرود.[۲]

٤ـ حاکم باید جویای احوال مسلمانان باشد و وضعیتشان را بپاید و رعایت کند.[۳]

۵ـ انسان‌های متشخص هم مثل مردم عادی برای تأمین نیازهای زندگی‌شان وارد بازار می‌شوند.[٤]

اصل سوم: نفرین بر متکبران لجباز:

ایاس بن سلمةبن اکوع ﷺ گوید: پدرش به او گفت: مردی[۵] نزد رسول‌اللهﷺ با دست چپ‌اش (غذایی) خورد (پیامبرﷺ) فرمود با دست راست‌ات بخور! گفت: «نمی‌توانم» فرمود: نتوانی! و (چیزی) جز تکبر او را (از خوردن با دست راست) باز نداشت گوید: او دیگر دستش را به سمت دهانش بالا نبرد.[٦]

۱ـ ارزیابی خطا:

مرد با دست چپش غذا خورد و از پذیرش رهنمود و اجرای فرمان پیامبرﷺ ابا ورزید و تکبر کرد.

---

۱. بهجةالناظرین، ج ۳، ص ۱۰۱.
۲. همان منبع.
۳. حاشیة مسند ابی‌یعلی، ج ۱۱، ص ٤۰۱.
٤. همان منبع.
۵. او بُسر اشجعی بود. پدرش شترچران و خودش از اصحاب شناخته شده بود. (نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۳، ص ۱٦۷).
٦. روایت صحیح مسلم، کتاب الأشربة، باب آداب الطعام و الشراب و أحکامهما، ج ۱۳، ص ۱٦۷، شماره ۲۰۲۱.

۲ـ اصلاح خطا:

در این نمونه، ملاحظه‌ی دقیق و راهنمایی سریع پیامبرﷺ را شاهدیم. پیامبرﷺ خطایی را که در مشاهداتش ملاحظه می‌کرد، اصلاح می‌نمود. او خیلی سریع به آن مرد فرمود: با دست راست‌ات بخور. این مطلب نشانگر آن است که مسلمان باید در هر حال امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک فریضه به انجام رساند.

در این صحنه هنگامی که مرد از اجرای فرمان رسول‌اللهﷺ تکبر و ابا کرد، پیامبرﷺ او را نفرین کرد تا به امتش بیاموزد، نفرین کردن معاندانی جایز است که بدون عذر از اجرای فرمان‌های شرعی ابا می‌ورزند و روی برمی‌تابند و تکبر می‌ورزند؛ خودداری و اعراض از تطبیق فرمان‌های شرعی، گناه و مستوجب نزول عقوبت الهی بر مسببان آن است.

این روش از تعامل پیامبرﷺ با این دسته از بشر از تنوع روش‌های اصلاحی او حکایت دارد که او در آموزش رسالت آسمانی به امتش از آن‌ها بهره می‌گرفت. او به هر شخصی، چیزی را تقدیم می‌کرد که با مقتضای حال او تناسب داشت و خطایش را اصلاح می‌کرد و به نتایج مطلوبی می‌انجامید.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ نفرین معاندان احکام شرعی که بدون عذر از اجرای آن ابا می‌ورزند یا روی برمی‌تابند و تکبر می‌کنند، جایز است.[۱]

۲ـ اجرای امر به معروف و نهی از منکر با رعایت ضوابط آن در هر حال ممکن و مطلوب است. حتی در زمان خوردن و...[۲]

۳ـ اگر کسی آداب خوردن را رعایت نکند و خلاف آن عمل نماید، آموزش این آداب به او مستحب است.[۳]

---

۱. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۳، ص ۱٦٧.
۲. همان منبع.
۳. همان منبع.

٤ـ اصل بر این است که نصیحت افراد در خلوت و تنهایی باشد، تا زمینه‌ی پذیرش فراهم گردد (و کسی که مورد نصیحت قرار می‌گیرد خجالت نکشد و جبهه‌گیری نکند.) علما گویند: اگر در نصیحت یک نفر منفعت عمومی باشد (و شخصیت شخص مورد نظر خدشه‌دار نشود) جایز است در جمع هم نصیحت کرد.[۱]

٥ـ تکبر ورزیدن در تطبیق احکام شرعی، مستوجب عقوبت است.[۲]

٦ـ خداوند پیامبرﷺ را با اجابت (آنی) دعایش مورد توجه و عنایت خاص خود قرار داد.[۳]

۷ـ مخالفت عامدانه با رسول‌اللهﷺ، موجب گناه است. پیامبرﷺ فرد متکبر را به این دلیل نفرین کرد که امتناع او از سر تکبر و لجبازی بود.[٤]

---

۱. بهجةالناظرین، ج ۱، ۲٤۰؛ نزهة المتقین، ج ۱، ۱۸۳.
۲. همان منبع.
۳. همان منبع.
٤. همان منبع.

مبحث دوم:
خطای آدم نادان

در مبحث گذشته از این سخن گفتیم که پیامبرﷺ خطای عمدی شخص متکبر را چگونه با آموزه‌ها و احکام اسلامی تطبیق داد و اصلاح کرد و با برخی اصول آشنا شدیم که پیامبرﷺ آن را برای چگونگی ***ارزیابی و اصلاح خطا*** پایه‌ریزی کرد و روش تعاملی متناسب با وقایع را آموزش داد.

بنابراین پسندیده است ما در این بحث صحنه‌هایی را به نمایش گذاریم که رسول‌اللهﷺ نحوه‌ی تعامل با خطای ناآگاهان از احکام اسلام را در پیش گرفت. تا میان تعامل با خطای عامد و خطای ناآگاه فرق باشد و موضع درست و مناسبی را در پیش گیریم و موضع‌گیری‌ها در هم نیامیزد، (زیرا هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد) این‌ها نمونه‌هایی عملی است از زندگی پیامبرﷺ در نحوه‌ی تعامل با خطای ناآگاهان.

اصل چهارم: حوصله و متانت در اصلاح خطاها:

مربی برای اصلاح خطاهای دانش‌آموزان و مخاطبان، نباید عجله کند تا محصول آموزش‌اش زودتر محقق گردد. لذا او می‌باید جلوی واکنش ناسنجیده را بگیرد.

انس بن مالک ﷺ گوید: در حالی که با پیامبرﷺ در مسجد نشسته بودیم ناگهان عربی بیابانگرد آمد (و وارد مسجد شد و گوشه‌ای) از مسجد ایستاد و ادرار

کرد. یاران رسول‌اللهﷺ گفتند: باز ایست! (خودداری کن و دست بردار!) گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: ادرارش را قطع نکنید! رهایش کنید! آنان او را رها کردند تا ادرار کرد سپس رسول‌اللهﷺ او را صدا زد و به او گفت: مسلماً این مساجد، شایسته‌ی هیچی از اینَ ادرار و کثافت نیست، این (مکان‌ها) فقط برای یاد خدا، نماز و تلاوت قرآن است. یا (کلماتی) مانند آنچه رسول‌اللهﷺ فرمود. گوید: آنگاه رسول‌اللهﷺ مردی از حاضران را فرمان داد تا سطلی آب بیاورد و بر ادرار بریزد.[۱]

روایت بخاری از طریق عبدان:

یک بیابان‌گرد آمد و در قسمتی از مسجد ادرار کرد، مردم او را سرزنش کردند، ولی رسول‌اللهﷺ آنان را (از این عمل) بازداشت[۲] و فرمود، او را رها کنید و بر ادرارش سطلی آب بریزید چون شما فقط برای آسانگیری برگزیده شده‌اید نه (برای) سختگیری.[۳]

روایت ابن حبان به نقل از ابوهریره ﷺ:

گوید: در حالی که در مسجد نشسته بود یک بیابان‌گرد وارد مسجد شد و گفت: خدایا من و محمّد را بیامرز و کسی (دیگر) را با ما نیامرز. گوید: آنگاه رسول‌اللهﷺ خندید و فرمود: چیزی را (محدود و) منع کردی که خداوند (آن را) وسیع کرده است.[٤]

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب الطهارة، باب الأرض تطهر بالماء، ج ۳، ۵۲۵، شماره ۲۸۵.
۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب صب الماء علی البول فی المسجد، ج ۱، ۳۲٤، شماره ۲۲۱.
۳. روایت صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب صب الماء علی البول فی المسجد، ج ۱۰، ۳۲٤، شماره ۲۲۱.
٤. روایت ابن حبان، الإحسان، کتاب الرقائق، باب الأدعیة، ج ۳، ص ۲٦۵، شماره ۸۹۵، با سند حسن.

روایت بخاری:

(چیز) وسیعی را تنگ کردی! سپس بیابان‌گرد پشت کرد وقتی در گوشه‌ای از مسجد قرار گرفت، پاهایش را از هم فاصله داد تا ادرار کند. ... پس از آن که (همین) بیابان‌گرد اسلام را شناخت، گفت: رسول‌اللهﷺ به سویم آمد و مرا توبیخ نکرد و ناسزا نگفت (بلکه) فرمود: این مساجد (و مکان‌ها) فقط برای یاد خدا و نماز تعریف شده است و در آن ادرار نمی‌کنند سپس سطلی آب را تقاضا کرد و بر آن ریخت.[۱]

۱ـ ارزیابی خطا:

از لابه‌لای این حدیث خطا را می‌شود در دو سو تصور کرد:

۱ـ خطای بیابان‌گرد: این خطا در عملکرد او و ناآگاهی‌اش از حقیقت و قداست مسجد است. این نکته از ادرار کردنش در مسجد و منحصر کردن مغفرت و رحمت برای خود و رسول‌اللهﷺ هویدا است؛ زیرا او گفت: «خدایا من و محمّدﷺ را بیامرز نه (کسی) دیگر را!»

۲ـ خطای صحابه: این خطا در شتاب آنان در اصلاح خطا، نمود دارد. خطا در تغییر و اصلاح منکر با ابزار توبیخ، نکوهش و برخورد خشن.

۲ـ اصلاح خطا:

حکمت و متانت پیامبرﷺ در اصلاح خطا تجلی دارد او اصحاب را از متعرض شدن به بیابان‌گرد بازداشت و بیابان‌گرد را گذاشت تا از ادرارش که یک نیاز اساسی انسان است فارغ شود سپس وارد مرحله اصلاح شد پیامبرﷺ به دو دلیل، چنین کرد:

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب رحمةالناس و البهائم، ج ۱۰، ص ۲۳۸، شماره ۶۰۱۰.

۱ـ بیم این‌که بیابان‌گرد لباس و بدن خود و بخش‌های بیشتری از مسجد را ملوث کند.

۲ـ حذر پیامبرﷺ از ایجاد آسیب بهداشتی برای بیابان‌گرد، چون اصل آلودگی به وقوع پیوسته بود لِذا رها کردنش از آسیب زدن به او مناسب‌تر و درست‌تر بود.[1]

بنابراین پس از این‌که بیابانگرد از ادرارش فارغ شد؛ پیامبرﷺ به او فرمود: این مساجد شایسته‌ی چنین ادرار و کثافتی نیست زیرا صرفاً برای یاد خدا، نماز و تلاوت قرآن (بنا شده) است.

سپس رسول‌اللهﷺ فرمان داد برای نظافت مکان، آب بریزند و فرمود: رحمت خدا وسیع است و همه‌ی مخلوقات را شامل می‌شود و در برمی‌گیرد و نباید مسلمان دعای خیرش را به گروهی از مردم محدود گرداند.

نکته‌ی دیگر این‌که مشاهده می‌کنیم پیامبرﷺ فساد بزرگتر را کنار زد و فساد کوچکتر و کم اثرتر را متحمل شد، چون به اصحابش فرمان داد از سرزنش و توبیخ بیابان‌گرد دوری کنند؛ زیرا مصلحت مهم‌تری وجود دارد.

مربی باید چنین سعه‌ی صدر و دل بزرگی داشته باشد و خطای مخاطبان را تحمل کند تا آنان با او در مسیر حق استقامت ورزند. لذا اصلاح، تزکیه و آموزش‌شان هدف است نه متنفر کردن و راندنشان! این اصل از نرمخویی و انعطاف‌پذیری رسول‌اللهﷺ سرچشمه می‌گیرد که از خصایل و سجایای آن سرور محبوب بود.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ آموزش پرهیز امّت از شتابزدگی در ***اصلاح خطاها*** و کارها.

---

۱. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۲۵.

۲ـ راهنمایی مردم به این‌که مساجد، شایسته ادرار و کثافت نیست بلکه محل نماز، ذکر خدا و تلاوت قرآن است.

۳ـ معرفی کردن امت به این‌که کاربرد نکوهش و کتک برای تغییر یک منکر سرانجام زشتی خواهد داشت.

٤ـ نرمی با ناآگاهان و آموزش دادن ضروریات (دین و اخلاق) به آنان، یک اصل اساسی است، لذا در آموزش آنان باید از خشونت و آزار پرهیز کرد. مادامی که احکام شرعی را تحقیر نکنند و در این راستا به لجبازی نپردازند.[۱]

۵ـ رأفت و خوش اخلاقی بی‌مانند پیامبرﷺ[۲]

٦ـ گرامیداشت مسجد در جان و دل مردم بویژه ناآگاهان و پاکیزه داشتن آن از پلشتی، کثافت، آب دهان، بلند کردن صدا و جار و جنجال و قدغن بودن خرید و فروش و عموم دادوستدها و هر عمل دنیوی در آن.[۳]

۷ـ شتافتن به نظافت مسجد پس از برطرف شدن مانع، زیرا پس از ادرار کردن بیابان‌گرد، پیامبرﷺ فرمان داد، آب بریزند و آنجا را تمیز کنند.[٤]

۸ـ مربی باید برای تحمّل خطای دوستان و اطرافیانش سعه‌ی صدر و دل بزرگ داشته باشد، تا آنان او را همراهی کنند چون اصلاح، تزکیه و آموزش آنان هدف است نه متنفر کردن و راندن‌شان.

۹ـ برای امر به معروف و نهی از منکر باید همت داشت و همیشه آماده بود.[۵]

---

۱. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۲۵؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۵؛ شرح الکرمانی، ج ۳، ص۷۰.
۲. فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۵.
۳. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۲۵؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۵؛ عمدةالقاری، ج ۳، ۱۲٦؛المفهم، ج ۱، ص ٥٤٤.
٤. فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۵؛ عمدةالقاری، ج ۳، ص ۱۲۷.
٥. عمدة القاری، ج ۳، ص ۱۲۷.

۱۰ـ اصحاب پیامبرﷺ در محضر او بدون منتظر ماندن برای واکنش او، به انکار و نکوهش منکر می‌پرداختند.[۱]

اصل پنجم: ملایمت و مهربانی در آموزش ناآگاهان:

از جمله اموری که دو نفر بر سر آن اختلاف ندارند؛ نتایج مثبت و بزرگی است که ملایمت و مهربانی در تعامل با دیگران دارد. هنگامی که خداوند سیدنا موسی‌ﷺ و سیدنا هارون‌ﷺ را بسوی فرعون فرستاد، آنان را به ملایمت و نرمی فرمان داد و این‌که از خشونت بپرهیزند. خداوند متعال فرمود:

﴿اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾

(طه: ٤٤-٤٣)

«بسوی فرعون بروید که او طغیان کرده است و به او سخن نرم و ملایم بگویید شاید او پند گیرد یا برحذر شود.»

حکمت دوری از تندی و خشونت در گفتار، آن است که سخن نرم برای فرعون مؤثرتر است تا در آنچه برایش تبلیغ می‌شود نیک بیندیشد و متذکر شود و از عذاب موعود خدا بر خود بترسد.

شاهد این اصل در حدیث گذشته، توصیه‌ی پیامبرﷺ به یارانش است، او به آنان فرمود: او را رها کنید و بر ادرارش سطلی آب بریزید، زیرا شما آسانگیر و نرم‌خو برگزیده شده‌اید نه خشن و تندخو![۲]

لذا حتی اگر پیامبرﷺ نیز خشونت و توبیخ را در پیش گرفته بود، عرب بیابان‌گرد اسلام را بد برداشت می‌کرد؛ اما هنگامی که او نصیحت پیامبرﷺ را

---

۱. همان منبع.
۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب صب الماء علی البول فی المسجد، ج ۱۰، ص ۵۲۵، شماره ٦١٢٨.

شنید؛ متأثر شد که پیامبرﷺ فرمود: «مسلماً این مساجد، شایسته‌ی چیزی از این ادرار و کثافت نیست؛ زیرا صرفاً برای یاد خدا، نماز و تلاوت قرآن است.»[۱]

بنابراین اسلام به ملایمت و نرمی توصیه و به آن تشویق کرده است چون ملایمت و مهربانی، اثرگذار و معجزه‌آسا است. و این برخلاف خشونت است که تباه می‌کند و نتایج بدی را به دنبال دارد.

نتایج مطلوب ملایمت بویژه در تعامل نرم و سنجیده‌ی حاکم و مسئول با زیردستانش قابل توجه است که در اداره‌ی امور و تسهیل کارها نمود دارد.

به این دلایل پیامبرﷺ به ملایمت و نرمی فرمان داده و از کاربرد خشونت برحذر داشته است: عایشهﷺ گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: ای عایشه! خداوند اهل مدارا و مهربانی است و نرمی و ملایمت را دوست می‌دارد و بر نرمی و ملایمت نتایجی را می‌دهد که بر خشونت و هیچ رفتاری جز آن نمی‌دهد.[۲]

قرطبی گوید:

مسلماً خداوند در دنیا به‌وسیله مهربانی آن‌قدر ستایش و نیکی می‌دهد و در آخرت ثواب فراوان که آن مقدار را بر خشونتِ مجاز، عطا نمی‌کند. توضیح آن این است که خداوند به خاطر کار یا نتیجه‌ای خاص، صلاح دید که نرمی را در این حد مورد توجه قرار دهد تا نرمی و ملایمت، حاصل آید، لذا طی کردن راه ملایمت و نرمی به‌خاطر ستایش انجام دهنده‌ی آن و به خاطر شایستگی کردارها و کمال نتایج آن، مورد تأکید قرار گرفته و در اولویت است.[۳]

---

۱. منبع‌اش قبلا بیان شد.
۲. روایت صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة، باب الرفق ج۱٦، ص۱۱۲، شماره حدیث ۲۵۹۳
۳. المفهم، ج ٦، ص ۵۷۸.

نکته‌ی جالب دیگر این‌که رسول‌اللهﷺ امتش را فرمان داده است، حتی با دشمنان اسلام با ملایمت رفتار کنند. عایشهؓ همسر گرامی پیامبرﷺ گوید: گروهی از یهود بر رسول‌اللهﷺ وارد شدند و گفتند: «السّام علیکم»[۱]

عایشهؓ گوید: حرف و هدفشان را فهمیدم و گفتم مرگ و نفرین، بر خودتان باد. گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: عایشه آرام باش! مسلماً خداوند، نرم‌خوست و نرم‌خویی را در همه‌ی امور می‌پسندد. عرض کردم: یا رسول‌اللهﷺ! آیا نشنیدی که چه گفتند؟ رسول‌اللهﷺ فرمود: من هم گفتم و علیکم (بر شما باد! و جوابشان را دادم.)[۲]

روایت مسلم

«... باز ایست ای عایشه! زیرا خداوند ناسزا گفتن و دشنام دادن را دوست ندارد. و افزود: خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿وَإِذَا جَاءُوکَ حَيَّوْکَ بِمَا لَمْ يُحَيِّکَ بِهِ اللَّـهُ﴾ (مجادله: ۸)[۳]

«آن‌گاه که آنان به نزدت آیند، با سخنانی به تو درود و سلام گویند که خداوند با آن الفاظ، به تو سلام نگفته است..»

روایت دیگر:

عایشهؓ گوید: بلکه مرگ و نفرین بر خودتان باد.[٤]

---

۱. السام، واژه‌ای نزدیک به السلام؛ ولی به معنی مرگ است. «سَوْم»، عرضه کردن را برای فروش گویند، ولی مراد از آن در این جا مرگ است و یهود تظاهر می‌کردند که منظورشان از آن همان السلام علیکم است. (لسان العرب، واژه‌ی سَوْم، ج٦، ص٤٣٩؛ النهایة، ج٢، ص٤٢٦؛ شرح الکرمانی، ج٢١، ص١٧٨.)

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب الرفق فی الأمر کله، ج ۱۰، ٤٤٩، شماره ٦٠٢٤.

۳. روایت صحیح مسلم، کتاب السلام، باب النهی عن إبتداء اهل الکتاب بالسلام، ج ١٤، ٣٢٣، شماره ٢١٦٥، ١١.

٤. همان منبع و ص.

روایت بخاری در أدب المفرد:

پس عایشهؓ گفت: لعنت و خشم خدا بر خودتان باد. فرمود: باز ایست ای عایشه! باید ملایم و نرم‌خو باشی و از خشونت و دشنام بپرهیزی، گفت: آیا نشنیدی چه گفتند؟ فرمود: آیا تو شنیدی من چه جوابی دادم؟ من جوابشان را دادم، حرف من در مورد آنان اجابت می‌شود، ولی از آنان علیه من اجابت نمی‌شود.[۱]

۱ـ ارزیابی خطا:

در این حدیث، خطا در دو چیز خلاصه می‌شود:

۱ـ بی‌ادبی یهود به رسول‌اللهﷺ در سلام کردن به او، طوری که زبانشان را در تلفظ سخن زشت، می‌پیچاندند. شاهد این مطلب در این حدیث این است که آنان بجای آرزوی سلامتی برای پیامبرﷺ برایش آرزوی مرگ کردند.

۲ـ شتابزدگی عایشهؓ در نفرین کردن و عصبانی شدن و کاربرد خشونت در گفتار، چیزی که پیامبرﷺ آن را نپذیرفت (و ام‌المؤمنین عایشهؓ را از آن بازداشت!).

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبرﷺ به اخلاق سترگ و والا، آراسته بود؛ همان که خداوند او را در قرآن مورد تمجید قرار داده و فرموده است:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم: ٤)

«مسلماً تو از اخلاق بزرگی برخوردار هستی.»

آری پیامبرﷺ این صحنه را با نهایت حکمت و با اسلوبی بلند، اصلاح و چاره کرد. چون متناسب با مکر و بی‌ادبیشان جوابشان را داد و از کاربرد خشونت و

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب لم یکن النبی فاحشاً و لا متفاحشاً، ج ۱۰، ص ٤٥٢، شماره ٦٠٣٠.

توبیخ دوری کرد. او فرمود: «بر خودتان باد!» برآورد سخن چنین می‌شود که او فرمود: هر قدر مستحق مرگ و سرزنش هستید، نصیبتان باد.

علاوه‌بر این گفته‌ی عایشهؓ را نیز رد کرد که گفت: مرگ و نفرین بر شما باد. پیامبرﷺ او را به آرامش و متانت در پاسخگویی دعوت داد، زیرا زیبایی اسلام در پایبندی پیروانش به اخلاق پسندیده نمود دارد؛ لذا پیامبرﷺ پیروانش را به مهربانی و ملایمت در همه‌ی امور فرمان داده است و از خشونت و ناسزاگویی بر حذر داشته است تا زبانشان به ناسزاگویی عادت نکند زیرا خداوند ناسزاگویی و دشنام دادن را نمی‌پسندد. از طرفی این امر بیانگر علاقه‌ی شدید پیامبرﷺ به جذب دل‌ها است. او دوست داشت رضایت همه‌ی مردم را برای پذیرش اسلام به دست آورد.

این اصل از ما می‌طلبد که سخن نیک و پسندیده را چگونه و کی به کار بریم؟ لذا باید جویا شد کردار درست برای انجام آن کدام است؟!

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ در گفتار و کردار باید نرم‌خو و ملایم بود و آسانی را برگزید تا دل‌ها و روان‌ها جذب شوند.[۱]

۲ـ تا زمانی که دلیلی برای تندی و شدت وجود نداشته باشد باید با مردم به ملایمت، صبر، بردباری و متانت و ملاطفت برخورد کرد و همگان را به رعایت این موارد تشویق نمود.[۲]

۳ـ پیامبرﷺ به جذب دل‌ها اهمیت می‌داد به همین دلیل دوست داشت رضایت همگان را جلب کند لذا بدون این‌که به کسی ناسزا بگوید یا احساساتش را جریحه‌دار کند، جواب سخنش را می‌داد.[۳]

---

۱. فتح الباری، ج۱، ص۴٤۹؛ عمدةالقاری، ج۲۲، ص۱۱۳؛ بهجةالناظرین، ج۱، ص٦۸۲.
۲. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ١٤، ص ۳۲۲.
۳. فتح الباری، ج ۱۱، ص ٤۳؛ بهجةالناظرین، ج ۱، ص ٦۸۲.

٤ـ زیبنده است شخص مسلمان زبانش را به کلام نغز مزین گرداند و گرفتار ناسزاگویی نشود. با این‌که یهود پس از سلام مغرضانه‌ی خویش به پیامبرﷺ مستحق دشنام دادن بودند؛ امّا پیامبرﷺ عایشهؓ را از ناسزاگویی به آنان باز داشت.

٥ـ باید از خشونت پرهیز کرد و شدت و تندی را کنار گذاشت، زیرا این‌ها طرف مقابل را به بدی وا می‌دارد و او را دچار ایراد گرفتن و سرزنش مردم می‌گرداند و نزد خدا هم به گناه مبتلا می‌شود.[١]

٦ـ این حدیث بیانگر آن است که جواب سلام مسلمان و کافر متفاوت است.[٢]

٧ـ علما به جواب دادن سلام «اهل کتاب»[٣] اتفاق نظر دارند.[٤]

٨ـ انسان‌ها باید از آزار آزاردهندگان و ستم ستمکاران رهایی یابند.[٥]

٩ـ شایسته است وارستگان از واکنش به ناسنجیده‌گویی‌های باطل‌گرایان تا زمانی که مفسده‌ای به دنبال ندارد چشم‌پوشی کنند.[٦]

١٠ـ سلام کردن بر جمعی که مسلمانان و کفار در آن حضور دارند جایز است.[٧]

---

١. بهجةالناظرین، ج ١، ص ٦٨٢ و ٦٨٣.

٢. فتح الباری، ج ١١، ص ٤٢.

٣. قرآن یهودیان و مسیحیان را «اهل کتاب» خوانده، زیرا کتاب آسمانی تورات بر سیدنا موسی پیامبر یهودیان و کتاب آسمانی انجیل بر سیدنا عیسی پیامبر مسیحیان نازل گشت.

٤. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ١٤، ص ٣٢١.

٥. همان منبع، ص ٣٢٣.

٦. همان منبع و همان صفحه.

٧. همان منبع و همان صفحه.

اصل ششم: راهنمایی شایسته با سخن نغز و سنجیده و بیان عملکرد درست:

گزینش کلمات و واژگان ارزشمند و عبارات نغز دل‌انگیز، دل‌ها را مسحور و تسخیر می‌کند و آن را به سمت رفتار پسندیده می‌کشاند.

معاویه بن حکم سلمی رضی الله عنه گوید: در حالی که با رسول‌اللهﷺ نماز می‌خواندم یکی از نمازگزاران عطسه زد من گفتم: یرحمک الله[1] نمازگزاران با نگاه‌ها(ی خیره) شان مرا هدف گرفتند. گفتم: مادرم به عزایم نشیند چرا اینجوری به من نگاه می کنید؟ آنگاه آنان با دست‌های‌شان به ران‌های‌شان زدند؛ وقتی که دیدم آنان (در واقع) مرا ساکت می‌کنند، ساکت شدم.

وقتی که رسول‌اللهﷺ نماز را تمام کرد ؛ پدر و مادرم فدایش باد پیش از او و بعد از او معلّمی آموزنده‌تر و بهتر از او ندیدم چون به خدا سوگند مرا (از خود) نراند (و سرزنشم نکرد) کتکم نزد، دشنامم نداد (فقط) فرمود: مسلماً این نماز شایسته‌ی چیزی از سخن مردمان نیست؛ نماز صرفاً تسبیح، تکبیر و تلاوت قرآن است، یا (کلماتی) شبیه آنچه که رسول‌اللهﷺ فرمود.

۱ـ ارزیابی خطا:

در این رخداد، خطا در دو نکته است:

۱ـ ناآگاهی شخص از حرمت سخن گفتن در نماز چون به عطسه زننده گفت: یرحمک الله.

۲ـ این‌که اصحاب، با دست‌ها بر ران‌هایشان کوبیدند تا مردی که در نماز سخن می‌گوید ساکت شود.

---

۱. یرحمک الله، یعنی خداوند بر تو رحم کند. سنت است برای کسی که پس از عطسه زدن بگوید؛ الحمدلله، شنوندگان طوری که او بشنود به او بگویند، یرحمک الله.

۲ـ اصلاح خطا:

انسان به طور طبیعی از سخن نغز و دلنشین، تقدیر و تشکر سنجیده، استقبال می‌کند، ولی در عوض از نگاه تند و تیز و اخم کردن خوشش نمی‌آید؛ لذا می‌بینیم اخلاق پیامبرﷺ چنین بود که خطا را با بدرفتاری، راندن، سرزنش کردن و ناسزاگویی اصلاح نمی‌کرد. این مطلب خود گزارشی است از اخلاق سترگ و ادب والای رسول‌اللهﷺ و ملایمت و رفتار مهربانانه‌ی او با خطاکاران که دلسوزی و خیرخواهی‌اش را برای یکایک امتش به تصویر می‌کشد.

آری وقتی که رسول‌اللهﷺ نماز را به پایان برد، به نمازگزاران (و حاضران) نگریست و تقدس و ارزش والای نماز را به آنان یادآور شد و فرمود: مسلماً نماز شایسته‌ی چیزی از سخن مردم نیست چون نماز فقط تسبیح، تکبیر و تلاوت قرآن است. این راهنمایی پیامبرﷺ بیانگر حرمت سخن گفتن در نماز است چه این سخن از سر نیاز باشد یا بدون نیاز برای خود نماز باشد یا برای چیزی دیگر. بنابراین اگر کسی خواست چیزی را هنگام نماز هشدار دهد یا به کسی اجازه‌ی ورود بدهد یا کاری از این قبیل؛ اگر مرد بود، تسبیح بگوید و اگر زن بود، بر پشت دستش بزنند.

این مطلب برای ما بیانگر آن است که سخن نیک و راهنمایی پسندیده به نوشیدن آب خنک در وقت تشنگی می‌ماند، چون اثرگذار است. تأثیر سخن نیک در واکنش مرد خطاکار تجلی می‌یابد که گفت: پدر و مادرم فدایش باد پیش از او و بعد از اوﷺ معلمی به آموزندگی و فرزانگی او ندیدم!

لذا دعوتگر و مربی نیز باید چنین باشند، با بزرگ‌منشی به استقبال صحنه‌ها و رخدادها بروند و به جای دشنام و خشونت و برخورد تند، حکمت مطلوب و سخن اثربخش را تقدیم کنند. آنان باید مفهوم ایمان حقیقی را در جان و دل دانش‌آموزان و مخاطبانشان بارور سازند و دستورالعمل‌های اسلامی را پاس دارند و از مخالفت با آن بپرهیزند.

۳ـ برداشت‌هایی از این رخداد:

۱ـ "کار اندک"[1] در نماز جایز است و آن را باطل نمی‌کند و اگر برای رفع نیاز باشد، مکروه نیست.

۲ـ بیان اخلاق سترگ و بلند رسول‌اللهﷺ که خدای بزرگ به عظمت آن گواهی داده است. مهربانی و ملایمت والای او در تعامل با ناآگاهان، دلسوزی و خیرخواهی‌اش برای امتش بسیار واضح و آموزنده است.

۳ـ صحبت کردن در نماز، آن را فاسد می‌کند. خواه این سخن از سر نیاز، و با نماز مرتبط باشد و یا مرتبط نباشد.

٤ـ اگر برای نمازگزار در حین نماز، نیازی پیش آمد و خواست آن را هشدار دهد؛ اگر مرد باشد تسبیح بگوید و اگر زن باشد بر پشت دستش بزند.

٥ـ از سر سهو، سخن گفتن در نماز، آن را فاسد نمی‌کند چون در این ماجرا، پیامبرﷺ احکام نماز و تحریم صحبت کردن در نماز را به طور خاص گوشزد کرد، ولی مرد خطاکار را به اعاده‌ی نماز، فرمان نداد.[2]

٦ـ اگر نمازگزار در حال نماز عطسه زند و کسی به او یرحمک الله بگوید: او نباید جوابش را بدهد.

---

۱. «کار اندک»: معادل اصطلاح «عمل قلیل» در فقه، است. اصطلاح مقابل آن «عمل کثیر» است نمازگزار در نمازش نباید مرتکب عمل کثیر شود ورنه نمازش فاسد است، ولی «عمل قلیل» ایرادی ندارد. مبنای سنجش عمل کثیر نزد فقها آن است افرادی که از بیرون نماز، نمازگزار را می‌بینند باحرکتی زاید که او انجام می‌دهد تصور نکنند که او در حال نماز نیست اگر چنانچه نمازگزار بیش ازسه‌بار سر و صورتش را به شکل پیاپی و دودستی بخاراند کار او عمل کثیر و نمازش فاسد است، اما کمتر از آن اشکالی ندارد. بهتر آن است نمازگزار در هنگام نماز از حرکات زاید بپرهیزد و تا نیاز مبرم نیافت از این قبیل کارها و ول‌خوردن‌ها و... اجتناب ورزد. مترجم.

۲. البته برابر فتوای احناف اگر کسی در نمازش سخن گفت، چه از سر سهو باشد و چه عمدی کسی را سلام کند یا جواب سلام کسی را بدهد، در هنگام عطسه الحمدلله بگوید یا در هنگام الحمدلله گفتن عطسه‌ی کسی یرحمک الله بگوید؛ در همه‌ی این موارد نمازش فاسد است.

۷ـ در نماز نباید عطسه زننده را تشمیت[1] کرد، زیرا آن هم هرچند نام خداست ولی از قالب سخن مردمان است و اگر آگاهانه و عامدانه آن را بگوید نمازش فاسد است.

اصل هفتم: بزرگداشت احکام شریعت اسلامی و برحذر بودن از مخالفت با آن:

جابر ﷺ گوید: به سفری رفتیم. مردی از ما سنگی به سرش اصابت کرد و سرش را (شکافت و) زخمی کرد (سپس خوابیدیم و) او احتلام شد و از همراهانش پرسید، آیا مرا رخصت تیمم است؟ گفتند: تو را رخصتی نیست، چون تو توان استفاده از آب را داری لذا (او رفت و) غسل کرد و (در اثر آن حالش بد شد و) مرد.

وقتی که به نزد پیامبرﷺ آمدیم از این امر به او خبر دادند، او فرمود: او را کشتند خداوند آنان را بکشد؛ آنان که نمی‌دانستند، چرا نپرسیدند؟ چون چاره‌ی ناآگاهی، سؤال کردن است! کافی بود او تیمم کند و فقط زخمش را با پارچه‌ای بفشارد یا ببندد، سپس بر آن مسح کند و بقیه‌ی بدنش را بشوید.[2]

روایت ابن عباس ﷺ:

عبدالله‌بن عباس ﷺ گوید: در زمان رسول‌اللهﷺ مردی زخمی سپس احتلام شد او را فرمان دادند که غسل کند. او غسل کرد و مرد. خبر را به رسول‌اللهﷺ بازگفتند، او فرمود: او را کشتند، خداوند آنان را بکشد، آیا چاره‌ی جهل، سؤال نبود؟[3]

---

۱. تشمیت: یعنی «یرحمک الله» گفتن به عطسه زننده.
۲. سند و منبع حدیث قبلا بیان شد.
۳. سند و منبع حدیث قبلا بیان شد.

۱ـ ارزیابی خطا:

فتوا دادن به عدم اباحت تیمم در زمان وجود آب برای کسی‌که سرش زخم شده یا دچار هر گونه بیماری دیگر باشد. خداوند متعال فرمود:

﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾ (مائده: ٦)

«اگر آب نیافتید، پس با خاک پاک، تیمم کنید.»

آنان آیه‌ی مذکور را به حالتی حمل کردند که حقیقتاً آب وجود نداشته باشد و ندانستند که شخص عاجز و ناتوان هم که به علت بیماری از استفاده‌ی آب درمانده است؛ همین حکم را دارد.[۱]

۲ـ اصلاح خطا:

در واکنش به این ماجرا، پیامبرﷺ روش «نکوهش و سرزنش» را در پیش گرفت و فرمود: او را کشتند، خدا آنان را بکشد.. تا با این واکنش تند، سنگینی و حجم خطا برملا شود و همگان بدانند خطای مربوط به حقوق انسان، درخور توجه جدی است و نباید آن را دست‌کم گرفت. برداشت این مطلب از این حدیث، واضح و روشن است. پیامبرﷺ در تعامل با ارتباطات انسانی، اصل بزرگ و ارزشمندی را پایه‌ریزی کرد و آن عبارت است از گرامی‌داشت احکام شریعت اسلامی در جان و دل امتش، چون ناآگاهانه فتوا دادن را رد کرد و آن را مشمول تهدید دانست، چون آنان در اندیشیدن به فرموده‌ی قرآن بی‌دقتی کردند؛ قرآن کریم می‌فرماید:

﴿مَا يرِيدُ اللَّـهُ لِيجْعَلَ عَلَيكم مِّنْ حَرَجٍ﴾ (مائده: ٦)

«خداوند نمی‌خواهد بر شما هیچ رنج و مشقتی قرار دهد.»

---

۱. المنهل العذب المورود شرح سنن أبي داود، سبکی، ج۳، ص۱۹۰.

او سپس آنان را به چاره و راهکار مفید در تعامل با احکام شریعت اسلامی، راهنمایی کرد و آن *پرسیدن در هنگام ناآگاهی* بود. خداوند متعال فرمود:

﴿ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ (نحل: ۴۳)

«اگر (حکمی را) نمی‌دانستید، از آگاهان بپرسید.»

البته کسی جز آگاهان فتوا ندهد و این را شرمی نیست. چنان که سیدنا علی بن ابی‌طالب ﷺ فرمود: این کلمات (و مطالب) را از من بگیرید: انسان مؤمن، جز به پروردگارش امید ندارد و جز از گناهش نمی‌هراسد و اگر (مطلبی را) یاد نداشته باشد، از یادگیری (آن) نمی‌شرمد و اگر از او (چیزی را) بپرسند (و او جوابش را) نداند؛ نمی‌شرمد که بگوید؛ نمی‌دانم. بدانید که ارزش صبر و متانت در ایمانداری همچون جایگاه سر در بدن است و خیری نیست در جسدی که سر ندارد.[۱]

سپس پیامبرﷺ حکم شرعی، این مسئله را بیان کرد و فرمود: کافی بود، فرد زخمی، تیمم کند و بر زخمش پارچه‌ای ببندد و بر آن مسح کند و بقیه‌ی بدنش را بشوید.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ خطاهای مربوط به حقوق بشر، در خور اعتنا است و نباید ارزش آن را دست کم گرفت.

۲ـ در قضایای پراهمیت، مراجعه کردن به مسئولان، مطلوب است.[۲]

۳ـ نکوهش فتوای ناآگاهانه و این‌که با ناآگاهی فتوا دادن گناه کبیره است و مرتکب آن (با توجه به پیامدهایش) مستحق مجازات است.[۳]

---

۱. الإلماع، قاضی عیاض، ص۲۱۵.
۲. المنهل العذب المورود، ۱/ ۱۹۱
۳. همان منبع

٤ـ در مورد احکام شرعی و دینی سؤال کردن از آگاهان پسندیده (و گاهی واجب) است.[1]

٥ـ کسی‌که خطای روشنی را بدون عذر مرتکب شود معذور نیست، زیرا پیامبرﷺ فتوادهندگان این ماجرا را که ناآگاهانه فتوا داده و باعث مرگ شخص شده بودند، سرزنش و نفرین کرد.[2]

٦ـ خطابی گوید: این ماجرا حاوی این موضوع فقهی است که پیامبرﷺ میان تیمم و غسل جمع کرد و یکی از دو کار را برای طهارت، کافی ندانست.[3]

٧ـ مسح کردن بر جبیره (آتل و گچ) واجب است.[4]

٨ـ اگر غسل به انسان، آسیب برساند، عدول کردن به تیمم، جایز است.[5]

---

١. همان منبع
٢. معالم السنن، ١/ ٨٩
٣. المنهل العذب، ١/ ١٩١
٤. همان منبع
٥. همان منبع

مبحث سوم:
خطای مجتهد آگاه

در مبحث گذشته از کیفیت چاره‌سازی و روش اصلاحی پیامبرﷺ و نوع تعامل او با ناآگاهان، آگاه شدیم. در این مبحث از چگونگی اصلاح خطای شخص مجتهد، سخن خواهیم گفت.

سرشت انسانی به گونه‌ای است که چون انسان در برابر قضایا و مسایلی همانند و متعدد، قرار گیرد؛ اجتهاد می‌کند و عقل و قلبش را به کار می‌گیرد تا راه حلی را بیابد؛ به ویژه اگر مجال اظهار نظر، اجتهاد و گنجایش پذیرش بیش از یک دیدگاه، وجود داشته باشد.

در عرصه‌ی قضایای دینی-اجتماعی، هر کس بنا بر توان خدادادی، استعداد علمی، دیدگاه استوار، قلب بینا، و همه‌ی مواهب، مهارت‌ها و البته شرایط خویش، عمل خواهد کرد و پس از این‌که تصمیم نهایی‌اش را گرفت، پیامدها و ثمرات مثبت و منفی، درست و نادرستش، آشکار خواهد شد.

حال اگر پیامدها و ثمرات، مثبت بودن و به دنبال آن منافع و مصالح شایسته‌ای محقق گشت او دو پاداش دارد، چون مجتهد، دو برابر پاداش می‌گیرد؛ اما اگر نتایج به دست آمده، شایسته نبود و مصلحتی را تأمین نکرد در آنصورت چنان که رسول‌اللهﷺ فرمود: یک پاداش دارد.[1]

---

۱. حدیث‌های این نکته قبلا گذشت.

در این مبحث، صحنه‌های اجتهادی‌ای را یادآور می‌شویم که از بهترین آدم‌ها (یعنی در دوره‌ی اصحاب) سر زده است و در لابلای آن چاره‌اندیشی و چگونگی ***اصلاح خطاها*** را بررسی می‌کنیم.

اصل هشتم: محاسبه و عذاب وجدان با تحریک احساسات درونی:

برای پایه‌ریزی و ایجاد حس ***محاسبه‌ی نفس و عذاب وجدان***؛ تعمیق مفاهیم ایمانی و ارزش‌های والای اسلامی، یکی از روش‌های تربیت نبوی این است که به خطاکار، فرصت کافی داده شود تا خطا و نقطه ضعف خویش را شناسایی و اصلاح کند.

این چیزی است که دانش‌آموز را برای خودسازی و تزکیه‌ی نفس، هوشیاری بیشتری می‌بخشد و امروز هم مراکز و متدهای تربیتی به دنبال آن هستند.

نویسنده‌ی سیره‌ی ابن هشام گوید:

رسول‌اللهﷺ از جانب خداوند مأموریت یافت تا بسوی یهود بنی‌قریظه لشکرکشی کند. خداوند به او اعلام کرد به خاطر پیمان‌شکنی یهود در غزوه‌ی احزاب با آنان پیکار کند. رسول‌اللهﷺ به مدت بیست و پنج شبانه روز آنان را محاصره کرد تا محاصره، آنان را خسته کرد و از پای در آورد و خداوند در دل‌شان وحشت انداخت.

آنان برای رهایی از محاصره با بزرگان‌شان مشوره کردند. این امر زمانی اتفاق افتاد که آنان یقین کردند، پیامبرﷺ از مبارزه با آنان دست بر نخواهد داشت لذا آنان تصمیم گرفتند در این شرایط بحرانی و سرنوشت‌ساز با ابولبابه رضی الله عنه مشورت کنند. آنان (به رسول‌اللهﷺ) گفتند: ابولبابه بن عبدالمنذر برادر عمروبن عوف را سوی ما روانه ساز تا در مورد سرنوشت خویش با او مشورت کنیم. بنی عمرو (یکی از تیره‌های قبیله‌ی اوس و) هم‌پیمان یهود (بنی‌قریظه) بودند. رسول‌اللهﷺ او را روانه ساخت. وقتی یهود او را دیدند به سویش شتافتند و زنان و کودکان مقابلش

گریستند، او تحت تأثیر قرار گرفت. آنان به او گفتند: ابولبابه! به نظر تو آیا به داوری محمّد تن در دهیم؟ او گفت: بله و (همزمان) با دستش به گلویش اشاره کرد. یعنی پذیرش (داوری محمدﷺ) مساوی است با مرگ.

ابولبابه ﷺ گوید: به خدا سوگند هنوز قدم از قدم برنداشته بودم که دانستم به خدا و رسولش خیانت کردم. آنگاه ابولبابه ﷺ مسیرش را در پیش گرفت و برگشت؛ اما خدمت رسول‌اللهﷺ نرفت (و یکراست به مسجدالنبی) رفت و خود را به ستونی از ستون‌های مسجد بست و گفت: همچنان سر جایم خواهم ماند تا خداوند (خطایم را بیامرزد و) توبه‌ام را بپذیرد و با خدا پیمان بست (و با خود گفت:) هیچ‌گاه به میان بنی‌قریظه پا نخواهم گذاشت و هرگز سرزمینی را نخواهم دید که در آن به خدا و رسولش خیانت کردم.

ابن هشام به نقل از سفیان بن عیینه از اسماعیل بن ابی خالد از عبدالله‌بن ابی قتاده گوید: خداوند (این آیه را) در مورد ابولبابه ﷺ نازل کرد:

﴿یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّـهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (انفال: ۲۷)

«ای مؤمنان! دانسته به خدا و رسول خیانت نکنید که (در آن صورت) به امانت‌های خودتان خیانت خواهید کرد.»

ابن اسحاق گوید: چون خبرش به رسول‌اللهﷺ رسید و او از بازگشت به نزدش دیر کرده بود فرمود: اگر او به نزدم آمده بود من حتماً برایش آمرزش می‌طلبیدم حال که چنین کرده است، من کسی نخواهم بود که او را آزاد کنم تا خداوند توبه‌اش را بپذیرد.

ابن اسحاق گوید: یزیدبن عبدالله بن قُسیط به من گفت: پذیرش توبه‌ی ابولبابه در هنگام سحر بر رسول‌اللهﷺ نازل شد. رسول‌اللهﷺ در خانه‌ی ام سلمهﷺ بود. ام سلمهﷺ گوید: هنگام سحر شنیدم پیامبرﷺ می‌خندید. گوید: عرض کردم: یا

رسول‌اللهﷺ چرا می‌خندی؟ خداوند همیشه تو را خندان بدارد، فرمود: توبه‌ی ابولبابه ﷺ پذیرفته شد. گوید، عرض کردم: یا رسول‌اللهﷺ آیا به او مژده ندهم؟ فرمود: بله اگر خواستی (مژده‌اش بده) گوید: ام سلمهﷺ بر در حجره‌اش[1] ایستاد و این پیش از نزول ِآیات حجاب بوده است (ام سلمهﷺ گفت: هان! ابولبابه! بشارت باد تو را که خداوند توبه‌ات را پذیرفته است گوید: مردم به هیجان آمدند و به سویش شتافتند تا او را آزاد کنند ولی او گفت: به خدا سوگند (نه) تا رسول‌اللهﷺ خودش مرا با دست خود آزاد کند. وقتی که رسول‌اللهﷺ برای نماز صبح (آمد و) بر او گذر کرد او را آزاد ساخت.

ابن هشام گوید: طبق آنچه برخی دانشمندان به من خبر دادند، ابولبابه ﷺ شش شب در حالی (در مسجدالنبیﷺ) درنگ کرد که به ستون بسته بود. همسرش در وقت هر نماز می‌آمد و او را برای نماز باز می‌کرد سپس برمی‌گشت و او خود را به ستون می‌بست. آیه‌ای که در (مورد پذیرش) توبه‌اش نازل شده است این فرموده‌ی خداوند است:

﴿وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّـهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه: ۱۰۲)[2]

«گروهی دیگر هستند که به گناه خویش اعتراف کردند. (آنان) کردار نیک را با (دیگر) کردار زشت (خویش) در آمیختند. باشد که خداوند توبه‌شان را بپذیرد. مسلماً خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.»

---

۱. درهای حجره‌های امهات المؤمنین (همسران پیامبرﷺ) به درون مسجدالنبی باز می‌شد.

۲. حدیث مرسل با سند حسن است، روایت ابن اسحاق در مغازی‌اش و سیره‌ی ابن هشام، ج ۲،صص ۲۳۶ـ۲۳۸؛ تفسیر طبری، ج ۲۱، صص ۱۵۱ـ۱۵۳؛ بیهقی، دلائل النبوة، ج ٤، صص ۱۵ و ١٦.

۱ـ ارزیابی خطا:

ابولبابه ﷺ از پاسخ ندادن پیامبرﷺ در خصوص چشم‌پوشی از خونشان، پی برد که اگر آنان به داوری او تن در دهند (به سزای توطئه و پیمان‌شکنی‌شان) کشته شوند. این مطلبی بود که پیامبرﷺ قبلاً آن را به یهود بنی‌قریظه گوشزد کرده بود. خطای ابولبابه ﷺ این بود که ناخواسته، تصمیم قطعی پیامبرﷺ را به آنان بازگفت.

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبرﷺ عادت داشت جویای حال یارانش شود. او به کار و بار و دغدغه‌های‌شان توجه داشت به ویژه کسانی را که به مأموریت می‌فرستاد. چون ابولبابه ﷺ در بازگشت از سفرش به نزد سران یهود دیر کرد، پیامبرﷺ جویایش شد، وقتی دانست او خویشتن را به ستون مسجد بسته است فرمود: اگر او (پشیمان) به نزدم آمده بود، حتماً برایش آمرزش می‌طلبیدم، ولی (با آنچه پیش آمد) پیامبرﷺ از آمرزش طلبیدن برای ابولبابه ﷺ خودداری ورزید، چون او بر تقاضا و پذیرش توبه‌اش از جانب خداوند اصرار ورزید. او در بازگشت از مأموریتش به محضر پیامبرﷺ برنگشت. پیامبرﷺ در این حالت نمی‌توانست کاری برایش بکند و موضعش را به صراحت اعلام کرد و فرمود:

حال که او چنین کرده است من کسی نخواهم بود که او را آزاد کنم تا خداوند (خود) توبه‌اش را بپذیرد.

این کردار ابولبابه ﷺ بیانگر آن است که مسلمان خود می‌تواند در هنگام وقوع خطا، خود را مؤاخذه کند و بعضی مجازات‌های تنبیهی- تربیتی را برای اصلاح خویش در پیش گیرد. البته این از در محاسبه بر اثر سرزنش درونی و عذاب وجدان است و به شرط این‌که این مجازات‌ها، دخالت در اقامه‌ی حدود شرعی نباشد، یعنی محاسبه نفس به اجرای حد شرعی توسط شخص بر خودش نینجامد چون اجرای حد شرعی از اختیارات حاکم مسلمان یا جانشینانش است.

این روش اسلامی در بیدار کردن وجدان، تقویت ایمان و توجه به اصل محاسبه‌ی نفس مهم است. کشمکش‌های درونی ابولبابه رضی الله عنه را نص قرآنی جاودان‌های به تصویر کشیده که تا قیامت با حالت‌های مشابه آن انطباق و تناسب خواهد داشت. خداوند متعال فرمود:

﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّـهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (انفال: ۲۷)

«ای مؤمنان! دانسته به خدا و رسول خیانت نکنید که (در آن‌صورت) به امانت‌های‌تان خیانت کردید.»

ابولبابه رضی الله عنه شش شب یا بیشتر را به همین منوال سپری کرد تا از آسمان این فرموده‌ی خداوند نازل گشت:

﴿وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّـهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه: ۱۰۲)

«گروهی دیگر هستند که به گناه خویش اعتراف کردند (آنان) کردار نیک را با (دیگر) کردار زشت (خویش) در آمیختند. باشد که خداوند توبه‌شان را بپذیرد. مسلماً خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.»

این حادثه، بیانگر بیداری وجدان اصحاب پیامبرﷺ است. در حقیقت این فرموده‌ی خداوند در مورد آنان مصداق یافته بود؛

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ﴾ (اعراف: ۲۰۱)

«کسانی که خداترسی پیشه کردند، آنگاه که گروهی از شیاطین، آنان را مورد وسوسه قرار دهند؛ مسلماً متذکر و متوجه و ناگهان بینا می‌گردند (و توبه می‌کنند).»

آنان خیلی زود توبه می‌کنند و آمرزش می‌طلبند، چون از گناهان و پستی‌ها می‌شرمند. اگر مسلمان با خدا صادق باشد، خداوند او را مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌دهد و او به خشنودی خدا دست می‌یابد و خداوند دعایش را اجابت می کند.

طبیعی است گاهی انسان مؤمن دچار ضعف بشری شود، چون معصوم نیست، ولی خیلی زود متذکر و از گناه خویش پشیمان شود، آن‌گاه برگردد و توبه کند. این روشی بود که پیامبرﷺ با یارانش در پیش می‌گرفت طوری که او آنان را به توبه و استغفار تشویق می‌کرد و از رحمت خدا ناامیدشان نمی‌کرد.

۳ـ برداشت‌هایی از حدیث:

۱ـ مسلمان، هیچ‌گاه (حرام‌ها و) حدود خدا را زیر پا نمی‌کند. بلکه به آن ارج می‌نهد و آن را گرامی می‌دارد. او در این خصوص حتی با خویشان و نزدیکانش تعارف نمی‌کند و برای این‌که در گفتار و کردارش پایبند حق باشد، بیخود از آنان طرفداری نمی‌کند.

۲ـ مسلمان، خیر و خوبی را برای خود و امتش، خواستار است. او اسرار حکومت و فرمانده‌اش را نگه می‌دارد و به هیچ قیمتی آن را افشا نمی‌کند، چون اگر او بخشی از آن را به دشمنان لو دهد یا برخی از اسرار را افشا سازد؛ در حقیقت به خدا، رسول و جامعه اسلامی و مسلمانان، خیانت کرده است.

۳ـ چاره‌ی خطا اصلاح، عذرخواهی و توبه است. خطاکار باید بکوشد از آثار و پیامدهای خطا یا گناهش بکاهد و جلوگیری کند.

٤ـ جایز است مسلمان خطاکار برای خودسازی، اصلاح و تزکیه خود برخی مجازات‌ها را در حق خود اعمال کند، بشرط این‌که در حد محاسبه و سرزنش باشد نه اجرای یکی از حدود شرعی! چون اجرای حدود از اختیارات حاکم و جانشینانش است.

٥ـ فضل و رحمت خداوند بر آن دسته از بندگانش بسیار است که باور دارند سرنوشت‌شان در دست خدا است، اگر بخواهد بیامرزد و اگر بخواهد، مجازات می‌کند.

٦ـ توبه‌ی (نصوح و) درست، باعث آمرزش گناهان می‌شود، حتی اگر گناهان چنان بسیار باشد که زمین را پر کند یا به ابرهای آسمان برسد.

٧ـ زمانی که مسلمان، با خدا و صادق باشد، خداوند او را تأیید می‌کند، خشنودی‌اش را تأمین و دعایش را اجابت می‌نماید.

٨ـ حاکم، مسئول و سردمدار، جویای حال زیردستان است. او به رونق کار و بار دین و دنیایشان اهتمام می‌ورزد.

٩ـ مژده دادن مؤمنان به اخبار و اتفاقات شایسته، کاری نیک است که موجب تجدید شکر و سپاس می‌گردد. پیامبرﷺ فرمود: اگر او آمده بود من برایش آمرزش می‌طلبیدم (و ام سلمه‌ل گفت: یا رسول‌اللهﷺ آیا به او مژده ندهم؟ فرمود: بلی اگر خواستی "او را مژده بده!")

١٠ـ گاهی مسلمان دچار ضعف بشری می‌شود، چون او معصوم نیست ولی خیلی زود متوجه خطایش می‌شود و به محض این‌که متوجه شد باز می‌گردد و از گناهش توبه می‌کند. خداوند متعال فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ﴾

(اعراف: ٢٠١)

«کسانی که خداترسی پیشه کردند، زمانی که گروهی از شیاطین آنان را مورد وسوسه قرار دهند، مسلماً متذکر و متوجه شده، بینا می‌گردند. (که در محدوده‌ی گناه‌اند، لذا توبه می‌کنند).»

اصل نهم: تشویق خطاکار به توبه و استغفار و عدم طرد او از بطن جامعه:

خطا در سرشت و فطرت آدمی است و همه‌ی آدمیزادگان خطاکاراند. هیچ انسانی کامل و از خطا، عیب و نقص، مبرا نیست؛ چنان که گاهی نفس انسان، دچار ضعف می‌شود و در سراشیبی قرار می‌گیرد یا در پرتگاه سقوط می‌کند و یا گرفتار شرایطی می‌شود که خود از آن راضی نیست، ولی طبیعت مؤمن، چنین است که او خیلی زود به خطایش پی می‌برد و بر آن اصرار نمی‌ورزد، بلکه به فکر اصلاحش بر می‌آید و از پروردگارش آمرزش می‌طلبد و البته کسی که از خداوند آمرزش بطلبد، یقیناً خدا را آمرزنده‌ی مهربان خواهد یافت.

از روش‌های تربیتی پیامبرﷺ در تعامل با خطا و خطاکاران این بود که آنان را به توبه، تشویق می‌کرد و از رحمت گسترده‌ی خداوند ناامیدشان نمی‌کرد.

مربی یا دعوتگر، با این روش می‌تواند دانش‌آموزان یا هواداران اندیشه‌اش را حفاظت کند و نگذارد آنان از صف بیرون شوند یا از جمع کناره‌گیری کنند، برعکس او چنان درست عمل می‌کند که آنان همیشه از بهترین یاران و یاوران دعوت اسلامی باشند.

سیدنا علی ﷺ گوید: رسول‌اللهﷺ من، زبیر و مقدادبن اسود را (به مأموریتی) فرستاد. او فرمود: روانه شوید تا به "روضة خاخ" در آیید، مسلماً در آنجا یک زن مسافر است و نامه‌ای به همراه دارد پس آن را از او بگیرید.

ما روانه شدیم. اسب‌های ما ما را (به سرعت) پیش بردند تا به (محل) روضه (ی خاخ در مسیر مکه) رسیدیم و در آنجا یک زن مسافر دیدیم (به او گفتیم) نامه (ای) را (که همراه داری) در آورا

او گفت: من هیچ نامه‌ای[1] همراه ندارم. گفتیم: حتماً نامه را در می‌آوری یا مسلماً (از) لباست (آن) را در می‌آوریم. آنگاه او نامه را از (تاب) گیسویش در آورد سپس ما نامه را به محضر رسول‌اللهﷺ بردیم. در آن نامه آمده بود:

از حاطب بن ابی بلتعه به گروهی از اهالی مکه. او (در آن نامه) بعضی تصمیمات (و برنامه‌های) پیامبرﷺ (مبنی بر لشکرکشی برای فتح مکه‌ی مکرمه) را به آنان خبر داده بود. رسول‌اللهﷺ فرمود: حاطب! این چیست؟ او گفت: یا رسول‌اللهﷺ! در موردم عجله مفرما! من در میان قریش ساکن بودم، ولی از خودشان نبودم مهاجران همراهت در مکه، خویشاوندانی دارند که از خانواده و اموالشان حمایت می‌کنند. لذا (با خود گفتم:) حال که در میان‌شان نسبی ندارم، نزدشان قدرت و نفوذی بیابم که نزدیکانم را حمایت کنند. من از سر کفر و ارتداد چنین نکردم و پس از اسلام، کفر را (اختیار نکردم و) نپسندیدم.

آنگاه رسول‌اللهﷺ فرمود: در حقیقت او به شما راست گفت. عمر رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول‌اللهﷺ! اجازه بده گردن این منافق را بزنم! فرمود: او در بدر حضور یافته است، چه میدانی؟ چه بسا خداوند بر (عملکرد) بدریان اطلاع یافته و فرموده است: هر کاری خواستید انجام دهید که من شما را آمرزیدم.[2]

---

۱. کتاب‌های مغازی و سِیَر، متن نامه‌ی حاطب را چنین گزارش دادند: «... اما بعد ای محفل‌نشینان قریش! رسول‌اللهﷺ سپاهی به کثرت سیاهی شب تدارک دیده که سیل‌آسا در حرکت است. به خدا سوگند اگر او به تنهایی سویتان آید، مسلماً خداوند او را (بر شما) یاری و پیروز و وعده‌اش را محقق خواهد کرد، لذا برای خویشتن راه چاره‌ای بیابید والسلام. واقدی گوید: حاطب به سهیل بن عمرو، صفوان و عکرمه نوشت: رسول‌اللهﷺ در میان مردم اعلام پیکار کرده است و فکر نکنم قصد کسی جز شما را داشته باشد. من به این ترتیب خواستم از حمایت و نفوذتان برخوردار شوم. فتح الباری، ج ۷، ص ۵۲۱؛ البدایة والنهایة، ج ٤، ص ۲۸٤.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب الجاسوس، ج ٦، ص ۱٤۳، شماره ۳۰۰۷؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل حاطب بن بلتعه- و أهل بدر، ج ۱٦، ص ٤٥، شماره ۲٤۹٤.

۱ـ ارزیابی خطا:

در این حدیث، خطا در سه محور خلاصه می‌شود:

۱ـ خبرکشی حاطب بن ابی بلتعه به سران قریش در مورد تصمیم رسول‌الله ﷺ. او نوشته بود: رسول‌الله ﷺ در تدارک لشکرکشی به مکه است و اسرار نظامی پیامبر ﷺ را افشا کرده بود.

۲ـ مشارکت زن قریشی پذیرش مسئولیت رساندن نامه‌ای که حاوی اسرار نظامی پیامبر ﷺ بود بدون این‌که در این زمینه از کسی چیزی بپرسد یا به کسی مراجعه نماید.

۳ـ شتاب سیدنا عمر ؓ در متهم و محکوم کردن حاطب ؓ به نفاق.

برداشت و توجیه حاطب ؓ این بود که اطلاع یافتن قریش از بعضی تصمیمات پیامبر ﷺ آسیبی به پیامبر و سپاه اسلام نمی‌رساند، بلکه برعکس قریش را دچار رعب و وحشت می‌کند. گفته می‌شود: نامه‌ی حاطب حاوی بزرگنمایی سپاه اسلام است و این‌که قریش را در مقابل او تاب مقاومت نخواهد بود. او درواقع آنان را می‌ترساند تا از مکه بیرون شوند و بگریزند. به هر حال وابستگی‌اش به خانواده و فرزندانش، این توجیه را برایش نیکو جلوه داد، ولی خداوند در حق او لطف کرد و او را به صحت و صدق ایمانش نجات داد و با سابقه‌ی مشارکتش در بدر و پیشکسوت بودنش در ایمانداری مورد عفو قرار داد.

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبر ﷺ فوراً سه نفر از صحابه ؓ را به "روضه‌ی خاخ " فرستاد تا نامه را از زن (قریشی) بگیرند. این اقدام پیامبر ﷺ یکی از نشانه‌های صحت و صدق نبوت او است. آنگاه حاطب ؓ را فرا خواند تا تحقیقات لازم از او انجام پذیرد و روند فرستادن نامه معلوم شود.

رسول‌اللهﷺ نامه را در آورد و پرسید: این نامه را می‌شناسی؟ حاطب، انکار نکرد و گفت: بله. سپس پیامبرﷺ به او فرمود: چه چیزی تو را به این کار واداشت؟ او گفت: به خدا سوگند مسلماً من به خدا و رسولش ایمان دارم (و دینم را) عوض نکردم ولی من شخصی بودم که در میان قریش اصل و خویشاوندی نداشتم و فرزند و خانواده‌ام میان‌شان بودند و مهاجران همراهت (در مکه) خویشاوندانی دارند که از اموال و خانواده‌شان حمایت و پشتیبانی می‌کنند ولی مرا خویشاوندی نبود و خواستم در میان‌شان سلطه و نفوذی بیابم که با آن خانواده‌ام را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهم. من به علت گرویدن به کفر یا رها کردن اسلام، چنین نکردم و به یقین می‌دانستم که خداوند، عذابش را بر سر آنان فرو می‌فرستد و نامه‌ی من مشکل‌شان را حل نمی‌کند.

زیبنده است، رابطه‌ی مسلمان با پروردگارش چنین صادقانه باشد. کسی که از او خطایی سر زند، نباید آن را انکار نماید بلکه به آن اعتراف و از کرده‌اش عذرخواهی کند تا مرتکب دو گناه نشده باشد.

تحقیق و تفحص پیامبرﷺ از حاطب بن ابی بلتعه یکی از اصول بلند تعامل با ملت است. در عرصه‌ی آموزش نیز مربی باید از احتمال یا قطعیت ارتکاب خطای دانش‌آموزش مطلع باشد و خطاکار اصلی و حقیقی را بیابد تا دیگران را به ناحق، متهم و مؤاخذه نکند و چیزی را به گردنشان نیندازد که از آن بی‌خبراند و با انگیزه‌های شخصی مثل خشم، عصبانیت، هوس، انتقامگیری و... کسی را متهم نکند.

مربی باید فرصت کافی به دانش‌آموزش بدهد تا آنچه را که در دل دارد ابراز نماید. او باید انگیزه‌های اصلی خطا را شناسایی و ریشه‌یابی کند سپس اقدام مناسب را در پیش گیرد.

این همان چیزی است که پیامبرﷺ آن را به انجام رسانید، ابتدا به حاطب فرمود: چه چیز تو را به این کار واداشت؟ سپس این احساس را در حاطب تحریک و تقویت کرد که عملکردش، خطای فاحش و گناه کبیره بوده است و اگر سابقه‌ی

حضورش در بدر و همراهی‌اش با پیامبرﷺ نبود، او خود خونش را هدر داده بود. آری چون وقتی که پیامبرﷺ فرمود: در حقیقت او به شما راست می‌گوید و شما جز خیر چیزی به او نگویید! و به عمربن خطاب ﷺ (که خواستار مرگش بود) فرمود: عمرا چه میدانی چه بسا خداوند بر (عملکرد) بدریان، اطلاع یافته و فرموده است: هر چه خواستید، بکنید که من شما را بخشیده‌ام.

ضعف بشری حاطب ﷺ بر پیامبرﷺ بزرگمنش که توانا، امانتدار و صاحب اخلاق پسندیده‌ی سترگ بود، پنهان نماند. آری تعجبی نداشت که پیامبرﷺ صدق او را تأیید کند؛ چون ضعفش را دریافت و با دلسوزی از او دفاع کرد.

قدرتمند واقعی، کسی است که ضعیفان را مورد رحمت و نوازش قرار دهد. بزرگمرد حقیقی کسی است که عذر فریب‌خوردگانِ وسوسه‌های شیطانی و غفلت کنندگان را بپذیرد، همان کسانی که صدق ایمان و نهیب وجدان، آنان را بیدار کرده است.

مربی و معلم باید از صداقت شاگرد راستین، اما خطاکارش این‌گونه نزد دیگران حمایت و پشتیبانی کند. چنین رفتار پسندیده‌ای از سوی مربی، شاگرد را به آراسته شدن به اخلاق بلند وا می‌دارد و در این صورت اگر دوباره بستر خطا فراهم آید، مقاومت می‌کند. البته حمایت و دفاع مربی از دانش‌آموز خطاکارش نباید حقی را ضایع کند و حدی از حدود شرعی را مورد بی‌حرمتی قرار دهد.

خطاکار اگر در گذشته حسنات و امتیازاتی داشته باشد در هنگام اصلاح خطایش باید مورد توجه قرار گیرد و نباید فقط به خطاهایش نگریست تا در موردش تصمیمی درست و مناسب گرفته شود.

مربی باید عذر خطاکاران و غفلت‌کنندگان را بپذیرد، همان کسانی که صدق ایمان و نهیب وجدان، مجال نمی‌دهد تا به خطا ادامه دهند. مربی باید همه‌ی امور را نیک بسنجد و حق هر انسان را به درستی ادا نماید.

خواننده‌ی گرامی:

شما می‌بینید که رسول‌اللهﷺ یارانش را این‌گونه بر باز بودن درِ توبه آموزش می‌دهد و این‌که هیچ‌گاه درهای رحمت و مغفرت الهی به روی خطاکاران بسته نیست. او (که جانم فدایش بادا) هیچ‌گاه یارانش را از بطنِ جامعه‌ی اسلامی طرد نمی‌کرد.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ حقانیت نبوّت پیامبرمانﷺ در این‌که خداوند او را از جریان زن حامل نامه ی حاطب ﷺ آگاه کرد و از جای دقیقش به او خبر داد و البته همه‌ی این‌ها در اثر وحی صورت گرفت، چون پیامبرمانﷺ غیب نمی‌دانست.[1]

۲ـ تفتیش جواسیس زن یا مرد و خواندن نامه‌شان جایز است.[2]

۳ـ تصمیم‌گیری در مورد جاسوس از اختیارات حاکم است. امام مالک و امام اوزاعی معتقدند: (جاسوس باید) مجازات و به منطقه‌ای غیر از محل سکونتش تبعید شود. عقل‌گرایان (یعنی احناف) گویند: (جاسوس باید) مجازات و زندانی شود. امام شافعی گوید... تنبیه و تعزیر شود.[3]

٤ـ انسان مسلمان اگر در اثر صلاح و تقوا به طور قطع به بهشت مژده داده شود، باز هم از وقوع خطا در امان نیست. چون با این‌که حاطب ﷺ از کسانی بود که خداوند او را مژده قطعی به بهشت داده بود، اما از او عملی سر زد که افشای

---

۱. المفهم، ج ٦، ص ٤٤٣؛ نووی، شرح صحیح مسلم، ج ١٦، ص ٤٥؛ فتح الباری، ج ١٢، ص ٣١٠؛ عمدةالقاری، ج ١٤، ص ٢٥٧.

۲. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ١٦، ص ٤٥؛ فتح الباری، ج ١٢، ص ٣١٠؛ عمدةالقاری، ج ١٤، ص٢٥٦.

۳. المفهم، ج ٦، ص ٤٤٣؛ معالم السنن، ج ٢، ص ٢٣٨؛ فتح الباری، ج ١٢، ص ٣١٠؛ عمدةالقاری، ج١٤، ص ٢٥٧؛ زادالمعاد، ج ٣، ص ٤٢٣.

اسرار نظامی مسلمانان را به پی داشت، اما پیامبرﷺ با وحی خداوند از آن اطلاع یافت.[١]

٥ـ مردود دانستن ادعای کسی که مسلمان گنهکار را کافر بداند و بر این مبنا او را جاودانه در جهنم بداند.[٢]

٦ـ کسی‌که مرتکب خطایی شود نباید آن را انکار کند بلکه (در صورت بازخواست) باید اعتراف و عذرخواهی کند تا مرتکب دو گناه نشده باشد.[٣]

٧ـ هر گناه کبیره‌ای غیر از شرک، قابل بخشش است و چه بسا گناه کبیره‌ای با یک حسنه‌ی بزرگ، مورد عفو قرار گیرد، مثل حضور حاطب ﷺ در بدر و خطای افشای اسرار نظامی پیامبرﷺ.[٤]

٨ـ خداوند پیامبرشﷺ را با نبوت گرامی داشت و او را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد تا نقشه‌ی فتح مکه با موفقیت انجام پذیرد. این سنت ثابت و همیشه‌ی خداوند برای نصرت اولیا و صالحان در گذر زمان است تا آنان در حرکت‌شان به سوی حق، به پیروزی رسند.

٩ـ پیامبرﷺ جنبه‌ی ضعف بشری گذرا را در حاطب ﷺ لحاظ کرد و نگذاشت در اثر ناسنجیدگی‌ای که مرتکبش گشته بود در پرتگاهی سقوط کند که خود آن را فراهم آورده بود، بنابراین اظهاراتش را تأیید و از او حمایت کرد.

١٠ـ مربی موفق، کسی است که عذر خطاکاران، غفلت‌های آنی انسانی و وسوسه‌های شیطانی آنان را بپذیرد و از صدق ایمان و نهیب وجدان مخاطب، در جهت اصلاح او بهره‌برداری کند و کارها و رخدادها را دقیق بسنجد و بررسی نماید و حق هر مستحق را ادا نماید.

---

١. فتح الباری، ج ١٢، ص ٣١٠.
٢. همان منبع.
٣. همان منبع.
٤. همان منبع.

۱۱ـ پیامبرﷺ اصحابش‌ را به شکل بی‌سابقه‌ای بر سمع و طاعت[1] و تصدیق وحی آسمانی، تربیت کرد.

۱۲ـ تحقیق و تفحص پیامبرﷺ از حاطب و شناسایی انگیزه‌های اصلی ارسال نامه، و تصمیم‌گیری غیر عجولانه‌اش در مورد اظهارات او. بنابراین در تعامل با مخاطبان، فرزندان و دانش‌آموزان دقت کافی و تعامل غیرعجولانه یک اصل مهم است که باید دعوتگران، پدران و مربیان به آن توجه کنند تا کسی را بی‌گناه، متهم نکنند و گناه ناکرده را به گردن کسی نیندازند و هوس، خشم، جبهه‌گیری، انتقام‌جویی و خصلت‌های نادرست بشری بر آنان مستولی نگردد.

۱۳ـ مربی باید به دانش‌آموزان، فرصت کافی بدهد تا ناگفته‌ها و انگیزه‌های درونی و علت ارتکاب خطای خود را باز گویند سپس در مورد خطاکار تصمیمی بگیرد که با حجم خطایش تناسب داشته باشد.

۱٤ـ مربی موفق کسی است که دانش‌آموز خوب و تلاشگر خویش را در هنگام بحران دریابد و از او حمایت و دفاع کند. رفتار نیک، اخلاق بلند و تلاش‌های خالصانه‌اش را (به دیگران) یادآوری کند و تا زمانی که حدی از حدود خدا را پایمال نکند، به حمایتش از او ادامه دهد.

۱۵ـ اگر خطاکار سابقه و امتیازاتی قابل ذکر دارد، باید در هنگام اصلاح خطایش و تصمیم‌گیری در مورد او، لحاظ شود و فقط به صحنه‌ی خاص خطایش نگریسته نشود تا تصمیم‌گیری درباره‌ی او متناسب با خطایش باشد و نه شدیدتر از خطایش.

---

۱. سمع و طاعة: یعنی شنیدن و پیروی کردن. اصطلاحی است در دعوت اسلامی که می‌تواند به یک صفت شایسته تبدیل گردد. دارنده این صفت، اوامر مافوق خود را می‌شنود و پس از اطمینان از صحت و درستی آن، به اجرای آن مبادرت می‌ورزد، لذا او کورکورانه عمل نمی‌کند...

مبحث چهارم:
خطا در حق قانونگذار

خطای انسان در مورد قانون‌گذار دو گونه است: یکی خطایی در حق خداوند که قانونگذار است. دیگری خطایی که از او سر می‌زند، اما آن خطا در حق پیامبرﷺ است که به فرمان و وحی خداوند، قانون‌گذاری می‌کند و انسان را در این میان هیچ اختیار یا اجتهادی نیست و او راه و چاره‌ای جز تسلیم و فرمانبرداری کامل و صادقانه ندارد. او باید در این راستا از احکام شریعت والای اسلام، با خلوص کامل پیروی کند؛ زیرا خداوند مرزهایی را گذاشته است که هیچ مرد یا زنی را اجازه‌ی تخطی از آن نیست.

خداوند متعال فرمود:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء: ٦٥)

«به پروردگارت سوگند (ای محمد!) آنان مؤمن نخواهند شد تا زمانی که تو را در درگیری‌های فیمابین‌شان داور قرار دهند، آنگاه از قضاوت و داوری‌ات هیچ رنجشی در (دل‌شان) نیابند و کاملاً تسلیم شوند.»

مسلمان معتقد و متعهد از شریعت خدا پیروی می‌کند و از آن تخطی نمی‌نماید. او هوسش را داور نمی‌گرداند، بلکه با جان و دلش از فرمان‌های خدا فرمان‌برداری و از منهیاتش دوری می‌کند.

پیامبرﷺ در ارزیابی و ***اصلاح خطای*** انسان در ارتباط با قانون‌گذار، سهم بسزایی داشت. ما در این‌جا به واکاوی برخی از آن رخدادها می‌پردازیم که پیامبرمانﷺ با حکمت نبوت و ادب رسالت ***خطای*** پدید آمده را ***اصلاح*** می‌کرد.

اصل دهم: پیشگیری از مخالفت با نصوص صریح:

زیبنده نیست دعوتگر یا مربی در قبال نقض حقوق الله- اگر به مفسده‌ی بزرگتری نینجامد- سکوت کند. جایز نیست او نسبت به حقوق خداوند، سهل‌انگار و بی‌پروا باشد یا از پایمال‌شدنش چشم‌پوشی کرده یا آن را کم‌ارزش تلقی کند، زیرا پای‌بندی به برنامه‌های خداوند و نشان دادن ویژگی‌ها و خصوصیات اسلام و نیز حفظ و رعایت حریم‌های آن، مظهری از مظاهر فرمان‌برداری بی‌چون و چرا از دستورات خدا است.. رعایت این نکات و پایبندی به آن بیان‌گر شخصیت اخلاقی و وارستگی مسلمان است. او حدود (و حریم‌ها) را زیر پا نمی‌کند و بر آن نمی‌شورد و به آن‌ها به دیده‌ی احترام می‌نگرد. او راضی نیست حتی کسی دیگر متعرض این حریم‌ها شود یا آن را مورد بی‌حرمتی یا بی‌اعتنایی قرار دهد.

ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: بلال رضی الله عنه، خرمای مرغوبی را برای پیامبرﷺ آورد. پیامبرﷺ به او فرمود: این از کجاست؟ بلال رضی الله عنه گفت: خرمای نامرغوبی داشتیم، دو پیمانه از آن را با یک پیمانه (از این) معامله کردم تا (از پیامبرﷺ با خرمای مرغوب پذیرایی کنیم و از این) به او بخورانیم.

آنگاه پیامبرﷺ دو بار آه کشید و فرمود: این که عیناً خود ربا است! (چنین) مکن! ولی اگر خواستی بخری (و معامله کنی)، خرما(یت) را در یک معامله بفروش سپس با آن (پول، خرمای مرغوب را) خریداری کن.[1]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الوکالة، باب اذا باع الوکیل شیئاً فاسداً فبیعه مردود، ج ٤، ص ٤٩٠، شماره ۲۳۱۲؛ صحیح مسلم، کتاب المساقاة و المزارعة، باب بیع الطعام مثلاً بمثلٍ، شماره ١٥٩٤، ٩٦.

روایت دیگر:

ابوسعید خدری ﷺ و ابوهریره ﷺ گویند: رسول‌الله ﷺ مردی را بر خیبر گماشت. (روزی) او مرغوبترین خرما را برای پیامبر ﷺ آورد. رسول‌الله ﷺ پرسید: آیا همه‌ی خرماهای خیبر چنین است؟ او عرض کرد: یا رسول‌الله ﷺ به خدا سوگند (چنین نیست) ما یک پیمانه از این را با دو پیمانه یا سه پیمانه (خرمای دیگر) دریافت می‌کنیم.

آنگاه رسول‌الله ﷺ فرمود: (چنین) مکن! همه نوع خرما را به درهم بفروش سپس خرمای مرغوب را با درهم خریداری کن.[1]

روایت دیگر:

«(چنین) نکنید، ولی مثل را به مثل (معامله کنید) یا این را بفروشید و با پولش از آن بخرید، میزان و برابری چنین است (و در معاوضه‌ی انواع یک کالا، برتری جایز نیست)» [2]

۱ـ ارزیابی خطا:

بلال ﷺ دو پیمانه خرما را با یک پیمانه خرمای مرغوب مبادله کرد، در حالی که شریعت اسلامی، معامله‌ی خرما با خرما را فقط به طور مساوی، جایز می‌داند و مرغوب و نامرغوب آن در معامله، یکسان است.

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبر ﷺ ابتدا از بلال ﷺ درباره‌ی خرمای مرغوب جویا شد و به او فرمود: این از کجاست؟ تا از محل و چگونگی تهیه‌ی آن مطلع شود؛ زیرا پیامبر ﷺ از تنگدستی بلال ﷺ اطلاع داشت و این باعث شد پیامبر ﷺ در مورد آن شک کند.

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب إذا أراد بیع تمربتمرٍ خیرٍ منه، ج ٤، ص ۳۹۹، شماره۲۲۰۱؛ صحیح مسلم، کتاب المساقاة والمزارعة، باب بیع الطعام مثلاً بمثلٍ، شماره ۱۵۹۳، ۹۵.

۲. روایت صحیح مسلم، کتاب المساقاة والمزارعة، باب بیع الطعام، ج ۱۰، ص ۲۰۳، شماره ۹٤،۱۵۹۳.

هنگامی که پیامبرﷺ از چگونگی تهیه‌ی آن اطلاع یافت، ابراز تأسف و گلایه کرد. پیامبرﷺ دو بار آه کشید تا عملکرد او (و همنوعانش) مورد توبیخ و سرزنش قرار گیرد و زمینه‌ی شناخت حقیقت فراهم و بزرگی خطا هم گوشزد شود. سپس فرمود: این معامله، عیناً خودِ ربا است و باید آن را فسخ کرد. آنگاه او را از این کار و تکرار آن بازداشت و فرمود: (دیگر چنین) مکن!

مطلب جالب دیگر این‌که رسول‌اللهﷺ جایگزین درستی را به بلال ﷺ معرفی و تقدیم کرد و آن این‌که خرمای مرغوب را با دو برابر نامرغوب آن نخرد (و مبادله نکند) بلکه خرمای نامرغوب را بفروشد و پولش را دریافت کند سپس با پول آن خرمای مرغوب تهیه کند تا دچار ربا نشود، چون خداوند در کتاب ارزشمندش فرمود:

﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَذَرُوا مَا بَقِي مِنَ الرِّبَا إِن كنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾

(بقره: ٢٧٨)

«ای مؤمنان! اگر ایمان دارید از خداوند وایه کنید و باقیمانده‌ی (معاملات ربوی و) ربا را رها کنید.»

مربی باید چنین باشد، به طور یکسان به کار و بار دینی و دنیوی دانش‌آموزش توجه کند و چیزهایی را که نمی‌داند به او بیاموزد و راه‌های حلال و مباح را به او معرفی کند و فقط به تخطئه کردن او بسنده نکند بلکه جایگزین سالم، مناسب و شایسته را نیز به او معرفی کند.

خواننده‌ی گرامی:

ملاحظه می‌کنید، هنگامی که شریعت اسلامی، زنا را تحریم کرد، ازدواج را پایه‌ریزی و پیشنهاد کرد. هنگامی که ربا را تحریم کرد، دادوستد و تجارت را جواز داد. هنگامی که گوشت خوک و مردار را تحریم کرد، ذبیحه‌ی چهارپایان حلال‌گوشت را عرضه کرد.

نکته‌ی دیگر این‌که اگر شخص، دچار حرام یا گناه کبیره‌ای شد، شریعت، باب توبه و استغفار را برایش باز گذاشته است، لذا دعوتگران باید رهنمود شریعت را در

تقدیم جایگزین‌های حلال و مناسب، دنبال کنند و راه‌های پرهیز از گناه را بدانند و آن را به مخاطبانشان بیاموزند.

از طرفی دیگر متربیان و دانش‌آموزان باید به رهنمودهای مربیان و دعوتگران، توجه کافی داشته باشند و از خطاهای خویش، پند و عبرت گیرند و در ارتکاب خطا، دچار غرور و تکبر نشوند!

از آنچه گذشت پی بردیم رسول‌اللهﷺ به آموزه‌ها و رهنمودهای اسلام توجه جدی داشت و از آن محافظت می‌کرد و علاقمند بود حقوق، حدود (و حرام‌های) خدا پاس داشته شود.

از طرفی دیگر دیدیم، روش حکیمانه‌ی اوﷺ در عرضه‌ی نصیحت، پند و اصلاح، چگونه از انگشت‌نما کردن افراد، بدنام نمودن و تحقیر آن‌ها پرهیز داشت، تا آنان در رنج و مشقت خطای خویش گرفتار نمانند یا از سر شرم یا لجبازی بر آن اصرار نورزند و پند و اصلاح، مؤثر واقع شود و محصول مطلوبی بدهد، که انتظارش می‌رود.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱- مربی باید موارد مشکوک را در عملکرد دانش‌آموزش جویا شود و از وضعیتش مطلع باشد تا در وقت مناسب، اقدام بایسته و مناسب پیشه کند.[1]

۲- ربای اضافه، رسماً با نص، تحریم شده است.[2]

۳- مربی باید در تصحیح خطای دانش‌آموزش از رفتار نادرستش ابراز تأسف و گلایه کند و مثلاً با آه کشیدن و با انواع موضعگیری‌های دلسوزانه و سنجیده او را به پذیرش حق، تشویق نماید. این روش هدفمند در نکوهش خطا و خودداری از آن مؤثر خواهد بود.

---

۱. المفهم، ج ٤، ص ٤٨١.
۲. فتح الباری، ج ٤، ص ٤٩١.

٤ـ مربی باید در آموزش ناآگاهان به آموزش امور دینی‌شان توجه کند و از هیچ تلاشی در این راستا فروگذار نکند.[1]

٥ـ دعوتگر باید راه‌های کسب حلال و مباح را به مخاطبانش بیاموزد. او نباید صرفاً به تخطئه‌ی آنان بسنده کند بلکه باید جایگزین شایسته و مناسب را به آنان معرفی کند. اگر خطایی از آنان سر زند، آن را بیان دارد آن‌چنان که شریعت در پس هر تحریمی؛ جایگزین مناسب را تقدیم کرده و این نکته را مد نظر قرار داده که راه توبه و بازگشت، همیشه باز است.

٦ـ دانش‌آموزان و مخاطبان مسایل ایمانی و اخلاقی، باید به رهنمودهای مربیان و دعوتگران، اهتمام بورزند و از خطاهایی که مرتکب می‌شوند، پند و اندرز گیرند و در ارتکاب گناه، دچار عجب و غرور نشوند!

٧ـ اشکالی ندارد، خوراکی‌های مرغوب و اعلا را برگزید و خوراکی‌های نامرغوب و درجه دوم را کنار گذاشت.[2]

٨ـ خرید و فروش خرما با خرما، جز به طور یکسان، جایز نیست و مرغوب و نامرغوب و گونه‌های مختلف آن، یکسان است.[3]

٩ـ اگر در معامله‌ی خرما، مفاد بند ٨ رعایت نشد، باید فسخ گردد و کالا و قیمت، هریک به صاحبش عودت داده شود.[4]

١٠ـ در تجارت و دادوستد، وکالت جایز است.[5]

١١ـ دانش‌آموز باید به کار و بار مربی‌اش اهتمام بورزد.[6]

---

١. همان منبع.
٢. المفهم، ج ٤، ص ٤٨٣؛ فتح الباری، ج ٤، ص ٤٠٠؛ عمدةالقاری، ج ١٢، ص ١٠.
٣. فتح الباری، ج ٤، ص ٤٠٠؛ عمدةالقاری، ج ١٢، ص ١٠.
٤. نووی، شرح صحیح مسلم، ج١١، ص٢٠٤؛ المفهم، ج٤، ص٤٨٢؛ فتح الباری، ج٤، ص٤٠١؛ عمدةالقاری، ج١٢، ص١٠.
٥. فتح الباری، ج ٤، ص ٤٠١؛ المفهم، ج ٤، ص ٤٨٣؛ عمدةالقاری، ج ١٢، ص ١٠.
٦. فتح الباری، ج ٤، ص ٤٩١.

اصل یازدهم: عمومی گرداندن پند و اندرز و انگشت‌نما نکردن خطاکار:

شناخت روحیات دانش‌آموزان، یکی از ویژگی‌های اخلاقی مربی موفق است. او از عوامل ظریف تأثیرگذار بر دانش‌آموزان و از رفتارها و کنش‌های ریزشان، آگاه است. زمان و مکان مناسب برای تقدیم پند و نصیحت را می‌داند. مقدار و زمان پند عمومی و خصوصی را می‌سنجد.

شکی نیست که این مسؤولیت و مهارتی است سرنوشت‌ساز و بزرگ بر دوش مربیان و دعوتگران. آنان باید موارد مذکور را در شناخت نحوه‌ی تعامل با روحیات دانش‌آموزان، رعایت کنند و در ارزیابی و اصلاح خطایشان سنجیده عمل کنند.

عبدالله‌بن عمر ﷺ گوید: رسول‌اللهﷺ در کاروانی به عمربن خطاب ﷺ نزدیک شد. او داشت راه می‌رفت و به پدرش سوگند می‌خورد. پیامبرﷺ فرمود: هان بدانید که خداوند شما را از سوگند خوردن به پدرانتان باز می‌دارد. هر کس می‌خواهد سوگند بخورد، باید به خدا سوگند بخورد یا سکوت کند.[1]

روایت دیگر شیخین:

عمر ﷺ گوید:

به خدا سوگند از زمانی که شنیدم رسول‌اللهﷺ از آن (سوگند خوردن به پدر) منع کرده است، (بار دیگر) در سخن خویش یا در نقل سخن دیگران به پدر سوگند نخوردم.[2]

۱ـ ارزیابی خطا:

سوگند خوردن سیدنا عمربن خطاب ﷺ به پدرش که می‌گفت: به پدرم سوگند...

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الایمان و النذور، باب لا تحلفوا بآبائکم، ج ۱۱، ص ۵۳۰، شماره٦٦٤٦؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب النهی عن الحلف بغیرالله، ج ۱۱، ص ۲۷۲، شماره ١٦٤٦، ۳.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الایمان و النذور، باب لا تحلفوا بآبائکم، ج ۱۱، ص ۵۳۰، صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب النهی عن الحلف بغیر الله، ج ۱۱، ص ۲۷۱، شماره ١٦٤٦، ۱.

۲ـ اصلاح خطا:

هنگامی رسول‌اللهﷺ شنید عمرؓ به پدرش سوگند می‌خورَد؛ به سخنش قالب هشدار داد تا توجه شنوندگان را جلب و ذهن‌شان را آماده کند؛ *«هان! بدانید!.»* این قالبِ سخن برای رساندن پیام حق که مهم است و جلب توجه شنوندگان، مؤثر بود.

پیامبرﷺ پس از آن، مطلب را به‌صورت عمومی مطرح نمود و فرمود: قانون‌گذار حکیم، شما را از سوگند خوردن به پدرانتان باز می‌دارد. چنان که دیدیم پیامبرﷺ نام خطاکار را به زبان نیاورد تا از ایجاد رنجش و دلگیری، پرهیز کند و روحیات اصحابشؓ را رعایت کرده باشد. و این یکی از ویژگی‌های اخلاقی دعوتگران و مربیان در *ارزیابی و اصلاح خطاها* است. پس از آن رسول‌اللهﷺ جایگزین شایسته و مناسب را به آنان معرفی و تقدیم کرد و آن سوگند خوردن به خدا یا سکوت کردن بود. او فرمود:

«هر کس خواست سوگند بخورد باید به خدا سوگند بخورد ورنه سکوت کند.»

این چیزی است که از مربیان و دعوتگران، انتظار داریم، که از *اصلاح خطاها* دست برندارند، هرچند مرتکبان آن افراد با وجاهت و بزرگان قوم باشند و مادامی که *اصلاح خطا* به خطای بزرگتر نینجامد نباید در *اصلاح خطاها*، میان خطا در حق خدا یا خطا در حق بندگان، فرقی قایل شوند، آنان باید در امر به معروف و نهی از منکر، از ذکر نام شخص خطاکار بپرهیزند تا خطاکار از خطای خویش نشرمد یا به تکبر و عجب واداشته نشود و در نتیجه از پذیرش حق ابا ورزد.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ سوگند خوردن باید فقط به نام الله یا به یکی از نام‌ها و صفات او باشد.[1]

---

۱. فتح الباری، ج ۱۱، ص ۵۳۱.

۲ـ دعوتگر و مربی نباید از ***اصلاح خطای*** مخاطبان و همراهانش غفلت ورزد یا از آن طفره رود و آن را فرو گذارد و مادامی که ***اصلاح خطا*** به خطای بزرگتر نینجامد، باید به طور یکسان به ***اصلاح خطا*** در حق خدا یا خطا در حق بندگان بپردازد.

۳ـ کسی که قصد تأکید بر سخن‌اش را دارد فقط به خدا سوگند بخورد و از سوگند خوردن به غیر او بپرهیزد یا سکوت کند.[۱]

٤ـ در امر به معروف و نهی از منکر، باید از ذکر نام خطاکار، پرهیز شود تا او در پذیرش حق دچار شرم یا لجبازی، عجب و تکبر نشود و به مقتضای حق عمل کند.

۵ـ سرزنش سوگند خوردن به غیر خدا. در این حدیث سوگند خوردن به پدران قید شده است، چون سبب پدید آمدن این رهنمود نبوی ﷺ بوده است. اما پیامبر ﷺ سوگند خوردن به پدران را فقط به این خاطر قدغن کرد که نام پدر در قالب سوگند به کار می‌رفت چون معمولاً عادت بر این است که انسان به عزیزترین چیزی که دارد سوگند می‌خورد و انسان مسلمان، عزیزتر از خدا، کسی را ندارد.[۲]*

---

۱. بهجة الناظرین، ج ۳، ص ۲۰۰.

۲. فتح الباری، ج ۱۱، ص ۵۳۳؛ المفهم، ج ٤، ص ٦۲۱؛ نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۲۷۲؛ عون المعبود، ج ۹، ص ۵۵؛ تحفة‌الأحوذی، ج ۵، ص ۱۳٤.

* شاید کسی به جان مادر، فرزند، خودش یا هرکس و چیز دیگر جز خدا سوگند بخورد که همه این موارد مشمول نهی پیامبر است و نباید به غیر خدا سوگند خورد.

اصل دوازدهم: آموزش و رعایت ادب عالی در همه‌ی کارها و توجه به راهنمایی درست:

انسان، با فطرت پاک و عقل استوار آفریده شده است، لذا زمانی که از او کار ناپسندی سر زند که با شخصیت هوشمندش و یا با ایمان و وظایف ایمانی سازگار نباشد، به طور ناخودآگاه، روح و روان آدمی از آن متنفر می‌شود.

تشویق به رعایت ادب والا را در وصایای لقمان به فرزندش می‌بینی، خداوند متعال فرمود:

﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّـهَ لَا یحِبُّ کلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ* وَاقْصِدْ فِی مَشْیکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنکرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ﴾(لقمان: ۱۸ - ۱۹)

«... برای مردمان، گردن‌فرازی مکن. در زمین به تکبر راه مرو. یقیناً خداوند، متکبر فخرفروش را دوست ندارد. در راه رفتن، میانه‌رو باش. صدایت را فرو آور؛ زیرا منفورترین صداها، صدای درازگوش است.»

از مصادیق این مطلب، حدیث انس بن مالک ﷺ است که پیامبرﷺ (بر دیوار) سمت قبله(ی مسجد) خلط (یا آب دهان) را مشاهده کرد و این بر او دشوار آمد آنقدر که در سیمای مبارک او دیده شد. او برخاست و آن را با دستش خراشاند (و پاک کرد) و فرمود:

«وقتی که یکی از شما به (سوی) نمازش برخاست، مسلماً با پروردگارش مناجات می‌کند یا پروردگارش میان او و میان قبله‌اش است لذا کسی از شما به سمت قبله آب دهان نیندازد، ولی به سمت چپش یا زیر پاهایش (آب دهان

بیندازد). او سپس گوشه‌ی ردایش را گرفت (و جهت آموزش) در آن آب دهان انداخت، سپس آن را روی هم قرار داد و فرمود: یا چنین کند.»[۱]

روایت حمیدی:

«سپس با خشم به مردم روی آورد و فرمود: آیا کسی از شما دوست دارد بر سیمای خویش آب دهان بیندازد؟»[۲]

۱ـ ارزیابی خطا:

پیامبرﷺ بر دیواری که به سمت قبله بود، خلطی را مشاهده کرد.

۲ـ اصلاح خطا:

هنگامی که پیامبرﷺ خلط را بر دیوار قبله‌ی مسجد مشاهده نمود، خشمگین شد آنقدر که سیمایش برافروخت. این به خاطر بزرگ نشان دادن گستاخی و خطا در حق قانونگذار بود. سپس آن را با دست مبارکش پاک و تمیز کرد.[۳]

این عمل پیامبرﷺ نشانگر تواضع زیاد اوﷺ بود و از طرفی این صحنه، دعوتی است به انجام حسنات بسیار تا جایی که اگر زندگی یک شخص سرشار از نیکی باشد، نباید از انجام اعمال صالحه صرفنظر نماید یا از آن طفره رود؛ زیرا پیامبرﷺ خود با دست مبارکش خلط را از روی دیوار پاک کرد.[٤]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب حک البزاق بالید من المسجد، ج ۱، ص ۵۰۷ و ۵۰۸، شماره ٤۰۵؛ صحیح مسلم، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب النهی عن البصاق فی المسجد و فی الصلاة، شماره ۵۵۱.

۲. روایت مسند حمیدی، ج ۲، ص ۵۱۱، شماره ۱۲۱۹.

۳. روایت صحیح مسلم ،کتاب الزهد، باب حدیث جابرالطویل و قصة ابی السیر، ج ۱۸، ص ٤۲۳، شماره ۳۰۰۸.

٤. فتح الباری، ج ۱، ص ۵۱٤.

آنگاه رسول‌اللهﷺ فرمود: مسلمان در هنگام نماز با پروردگارش مناجات می کند، لذا باید با تمام وجودش به خدا روی آورد و به چیزی بپردازد که دل و نیتش را اصلاح می‌کند. او آنان را از تف کردن در مسجد و به سمت قبله بازداشت چون انسان مؤمن باید در ارتباط با خدا ادب را رعایت کند و قداست مکان را لحاظ نماید سپس جایگزین مناسب را به آنان معرفی کرد؛ فرمود: رو به قبله و سمت راست آب دهان نیندازند، ولی به سمت چپ یا زیر پا تف کنند و رویش را بپوشانند...»[1]*

قرطبی به نقل از اساتیدش چنین گوید:

این مطلب در زمانی جایز بوده که کف مسجد، فقط خاک یا ریگ بوده است مثل وضعیت مساجد در صدر اسلام؛ اما اگر (در مسجد) فرش پهن باشد، نمازگزار چاره‌ای جز این ندارد که آب دهانش را نگهدارد، چون به خاطر احترام به مسجد تف کردن اصلاً جایز نیست.[2]

سپس پیامبرﷺ به‌صورت عملی چگونگی تف کردن در نماز را به آنان آموزش داد که در گوشه ردایش تف کرد و با دستش آن را روی هم قرار داد.

در دوره‌ی ما که دستمال کاغذی و دستمال‌های جیبی وجود دارد، اگر نمازگزار در اثنای نماز این حالت بر او غلبه کرد باید آن را از جیبش در آورد و در آن تف کند.[3]

---

١. روایت صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب دفن النخامة فی المسجد، ج ١، ص ٥١٢، شماره ٤١٦.
* آن زمان کف مسجدالنبی فرش یا گلیم پهن نبوده بلکه ماسه نرمی کفش را پوشانده بود.
٢. قرطبی، المفهم، ج ٢، ص ١٦٠.
٣. در چنین حالتی باید نمازگزار، مواظب باشد که این رفتارش تکرار نشود ورنه به عمل کثیر و فساد نماز می‌انجامد.

مربی و معلم باید چنین باشد یعنی زمانی که حریم حرمت‌های خدا دریده و پایمال شود، این حریم در دید مردم کوچک باشد یا بزرگ؛ مربی باید برای حمایت از آن خشمگین شود و منکر را با دست خویش دور کند تا فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را احیا کرده باشد.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ مساجد باید تمیز و خوشبو باشد.[۱]

۲ـ مظاهر کثیفی و پلشتی را باید از مساجد دور کرد.[۲]

۳ـ انجام حرکت کوچک در نماز جایز و عمل قلیل[۳] نماز را فاسد نمی‌کند.[٤]

٤ـ با صدای بلند نفس کشیدن[٥] و سرفه کردن در نماز جایز است، چون در هریک از این دو ناگزیر صدایی تولید می‌شود، که صاحبش قصد انجام کار بیهوده ای را ندارد و از آن کلمه معناداری تولید نشده است که نماز را فاسد کند، چون کمترین مقدار کلام، تولید دو حرف یا تولید یک صدای کشیده است.[٦]

---

۱. قرطبی، المفهم، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۰٤؛ فتح الباری، ج ۱، ص ٥١٤؛ عمدةالقاری، ج ٤، ص ۱٤۹.

۳. عمل قلیل و کثیر: یک اصطلاح فقهی و به معنای کار اندک و کار بسیار است. شافعیه معتقداند: اگر حرکتی کمتر از سه مرتبه در نماز، انجام شود نماز جایز و این مقدار عمل قلیل است و بیشتر از آن عمل کثیر است و نماز را فاسد می‌کند. احناف گویند: اگر حرکات نمازگزار، شخص بیرون از نماز را نسبت به او به این تصور وا دارد که او در حال نماز نیست، این مقدار حرکات، عمل کثیر و نمازش فاسد است.

٤. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ٥، ص ۲۰٤؛ عمدةالقاری، ج ٤، ص ١٥٦؛ فتح الباری، ج ۱، ص ٥١٤.

٥. صرف سینه صاف کردن ایرادی ندارد؛ اما برابر فقه احناف اگر به تولید صدای اح، اوه بینجامد؛ نماز را فاسد می‌کند؛ فقط امام مجاز است در نماز جماعت گلو یا سینه‌اش را صاف کند و بس.

٦. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ٥، ص ۲۰٤؛ فتح الباری، ج ۱، ص ٥١٤؛ عمدةالقاری، ج ٤، ص ١٥٦.

۵ـ حاکم مسلمان یا جانشینانش باید از احوال مساجد باخبر باشند و در نگهداری آن بکوشند و حرمتش را پاس دارند.[1]

۶ـ آب دهان، آب و لیزابه‌ی بینی و خلط، پاک است.[2]

۷ـ امر به معروف و نهی از منکر واجب و دور کردن منکر با دست در صورتی که به ایجاد منکری بزرگتر نینجامد، نیکو است.

۸ـ خرابی‌های دیگران را باید اصلاح کرد.

۹ـ تحسین و تقبیح یک شیئ فقط با شرع امکان دارد چون مثلاً در شریعت سمت راست بر چپ و نیز دست بر پا ترجیح دارد (در حالی که شاید عقل، این را نپذیرد).[3]

۱۰ـ توجه و تشویق به بسیار انجام دادن کارهای نیک، هرچند شخص خیلی درگیر نیکی باشد، چون رسول‌اللهﷺ خود با دست مبارکش خلط را پاک کرد در حالی که او سرمنشأ انجام خیلی از حسنات بود...[4]

۱۱ـ زمانی که حریم حرمت‌ها و حدود خداوند دریده می‌شود چه حرمت آن در دید مردم کوچک یا بزرگ باشد، باید برای خدا بر آن برآشفت.

۱۲ـ نماز، مناجات بنده با خدا است. لذا انسان باید با تمام وجودش به نماز روی آورد و به چیزی بپردازد که قلب و نیتش را اصلاح کند.

۱۳ـ در هرجا (با لحاظ کردن نظافت عمومی و سلیقه‌ی شهروندی) تف کردن به سمت چپ یا زیر پا ایرادی ندارد، ولی به سمت قبله و سمت راست به خاطر

---

۱. فتح الباری، ج ۱، ۵۱۴؛ عمدةالقاری، ج ۴، ص ۱۵۶.

۲. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۵، ص ۲۰۴؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۵۱۴؛ عمدةالقاری، ج ۴، ص ۱۵۶.

۳. فتح الباری، ج ۱، ص ۵۱۴؛ عمدةالقاری، ج ۴، ص ۱۵۶.

۴. فتح الباری، ج ۱، ص ۵۱۴.

شرافت آن نباید تف کرد.[1] البته، امروزه آب دهان انداختن در خیابان‌ها و کوچه‌ها از هر حیث، ناپسند است، ولی در گذشته روند همان بوده است که گذشت. امروزه تمیز کردن آب دهان و بینی با دستمال‌های جیبی یا کاغذی جا افتاده است و البته در میان جمع، فین کردن پسندیده نیست. لذا همه‌ی این‌ها به سلیقه و ظرافت‌سنجی انسان متمدن بسته است.

دعوتگر و مربی باید به تنوع عادات و فرهنگ‌های بومی و محلی مناطق توجه کند و در هر منطقه، جویای آداب و رسوم‌شان شود و...

---

۱. عمدة‌القاری، ج ٤، ص ١٤٩؛ نووی، شرح صحیح مسلم، ج ٥، ص ٢٠٤.

مبحث پنجم:
خطا در حق پیامبرﷺ

پیامبرﷺ برای انسان مؤمن از هر کس محبوب‌تر است. زیرا ابوهریره ﷺ گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسی از شما مؤمن نمی‌شود تا من برایش از پدر و فرزندش محبوب‌تر باشم.[1]

در روایت انس بن مالک ﷺ این قسمت نیز افزوده شده است: «... و از همه‌ی مردم (محبوب‌تر باشم) [2]

لذا مسلمان باید رسول‌اللهﷺ، این اسوه‌ی حسنه را گرامی بدارد که به حق در همه‌ی جوانب زندگی الگو است. هیچ مسلمانی نباید در گفتار یا رفتارش بر اوﷺ برتری‌جویی کرده یا صدایش را بر او بلند نماید؛ زیرا خداوند، مؤمنان را از این کار بازداشته و فرموده است:

﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِي وَلَا تَجْهَـرُوا لَـهُ بِالْقَوْلِ كجَهْرِ بَعْضِكمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾

(حجرات: ۲)

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب حب الرسولﷺ من الایمان، ج ۱، ص ۵۸، شماره ۱٤.

۲. همان منبع، شماره ۱۵.

«ای مؤمنان! صدایتان را بر صدای پیامبر بلند نکنید و همچون بعضی از شما برای بعضی دیگر، هیچ سخنی را (در محضر او) بلند نکنید که اعمالتان بر باد رود و شما ندانید.»

چرا نه! در حالی که او همان کسی است که سختی‌ها و محنت‌های زندگی را در راه عقیده و هدف والا و مبارک، تحمل کرد و برای رساندن رسالت اسلام به همه‌ی بشریت، تمام هستی‌اش را گذاشت.

در این جا یکی از صحنه‌های نحوه‌ی تعامل او را با کسانی که به او بدی می کردند مطرح می‌کنیم و می‌بینیم که او چگونه بدی را با خوبی پاسخ می‌داد.

اصل سیزدهم: گذشت در عین قدرت:

انس بن مالک ﷺ گوید: با رسول‌اللهﷺ داشتم می‌رفتم. او جامه‌ای نجرانی با حاشیه‌ای درشت به تن داشت. یک بیابانگرد عرب به او رسید و ردایش را به شدت کشید. من به پهنای گردن رسول‌اللهﷺ نگریستم و آثار زبری حاشیه‌ی جامه و شدت کشیدن مرد بیابان‌گرد را بر آن دیدم. سپس بیابان‌گرد گفت: ای محمد! فرمان بده از مال خدا که نزد تو است به من (هم) بدهند. آنگاه رسول‌اللهﷺ به او نگریست و خندید سپس فرمان داد هدیه‌ای به او بدهند.[1]

۱ـ ارزیابی خطا:

عرب بیابانگرد بدون دلیل و علت و بدون این‌که در عرضه‌ی تقاضایش نرمش نشان دهد چنان ردای پیامبرﷺ را به شدت کشید که جامه پاره شد و اثر کشیدن او در گلوی پیامبرﷺ باقی ماند. اضافه بر آن این‌که رسول‌اللهﷺ را با نام مبارکش صدا

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب ما کان النبیﷺ یعطی المؤلفة قلوبهم...، ج۱۰، ۵۰۳-۵۰٤، شماره ٦۰۸۸؛ صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب اعطاء المؤلفة قلوبهم و... ج ۷، ص ۱۲۰، شماره ۱۰۵۷.

زد و این نوع خطاب با پیامبرﷺ بی‌ادبی بود. آری او گفت: (ای محمد!) آنگاه تقاضایش را آمرانه مطرح کرد و گفت: «فرمان بده از...»

این نوع برخورد، بی‌ادبی و خشونت است، به‌ویژه که مخاطب آن رسول‌اللهﷺ باشد.

٢ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ بدون این‌که بدرفتاری مرد بیابان‌گرد را با بدی پاسخ دهد، به او نگریست.. این ارتباط موفق و عالی بیانگر اخلاق کامل، بردباری فراوان و صبر بی‌نظیر رسول‌اللهﷺ، در تحمل جاهلان است. او تمام آزارهای مادی و معنوی را به جان می‌خرید، تا دعوت دین راستینش ثمر دهد. آنگاه رسول‌اللهﷺ با تعجب از رفتار بیابانگرد عرب، لبخند زد. او البته از تندی، سنگدلی و گستاخی‌اش، چشم‌پوشی نمود و حتی به رویش نیاورد تا دلش تحت تأثیر اسلام قرار گیرد و دوستدار آن گردد. تا آیندگان در اخلاق پسندیده؛ گذشت و چشم‌پوشی او را الگو قرار دهند و با خطاکاران با بزرگمنشی و به گونه‌ای رفتار کنند که او با مرد بیابان‌گرد رفتار کرد. آری، او تندی نکرد و تندی را با بدی تلافی ننمود. سپس به یارانش فرمود: (برای جلب دلش) از بیت‌المال به او عطایی بدهند تا در قبال بدی، واکنش نیک داشته باشد.

شایسته است دعوتگران و مربیان به گذشت، آراسته باشند و از بدکنندگان گذشت نمایند. زشتی‌شان را بپوشانند و گذشت پیشه کنند. خداوند متعال هم مؤمنان را به این اخلاق توصیه نموده و پیامبرش نیز به آن فرمان داده است.

خداوند متعال فرمود:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّـهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل‌عمران: ١٥٩)

«تو در اثر رحمت خداوندی با آنان ملاطفت و نرمی کردی و اگر درشتخو و سنگدل بودی، مسلماً آنان از پیرامونت پراکنده می‌شدند، لذا از (خطای) آنان در گذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار (ها) با آنان مشورت ِکن و زمانی که (برانجام کاری) تصمیمِ جدی گرفتی، بر خدا توکل کن. مسلماً خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.»

روشن است که خطاب این نص قرآنی مختص پیامبر گرامیﷺ است، اما در عین حال، محتوای آن عام و همه‌ی مسلمانان را شامل می‌شود، چون در این آیه، فضایلی است که هر انسان، دوست دارد به آن آراسته شود.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ باید رفتارهای ناسنجیده‌ی سبکسران و جاهلان را تحمل نمود. از گفتار زشت‌شان روی بر تافت و بدی را با نیکی، پاسخ داد.[۱]

۲ـ پیامبرﷺ در مقابل انواع آزارهای معنوی و مادی صبر پیشه می‌کرد و بردبار بود.[۲]

۳ـ پیامبرﷺ از خطا و تندی (رفتاری) کسانی که می‌خواست دل‌شان جذب اسلام شود، چشم‌پوشی می‌نمود، تا آیندگان در اخلاق پسندیده‌ای همچون گذشت، چشم‌پوشی و واکنش‌های بزرگمنشانه به او اقتدا نمایند.[۳]

٤ـ در زمان بروز قضایا و اموری که معمولاً باعث تعجب می‌شود؛ خندیدن، مباح است.[٤]

٥ـ این حادثه از اخلاق پسندیده و خصلت‌ها و رفتار نیک رسول‌اللهﷺ حکایت دارد؛ همچون مهربانی، شایستگی و... [٥]

---

۱. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.
۲. فتح الباری، ج ۱۰، ص ٥۰٦؛ عمدةالقاری، ج ۲۱، ص ۳۱۲؛ شرح صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.
۳. فتح الباری، ج ۱۰، ص ٥۰٦؛ عمدةالقاری، ج ۲۱، ص ۳۱۲.
٤. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.
٥. المفهم، ج ۳، ص ۱۰۱؛ نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.

٦ـ رسول‌الله ﷺ در اختیار کردن دنیا، به مقدار اندکی از آن بسنده می‌کرد. خوراک، پوشاک و... را به اندازه‌ی تأمین نیاز برمی‌گزید.[1]

٧ـ دعوتگر، باید از قلبی بزرگ برخوردار باشد. او باید برای جذب و تشویق مردم، سعه‌ی صدر داشته باشد تا با رفتار نیکش مردمان را به سوی خوبی رهنمون سازد.

---

١. المفهم، ج ٢، ص ١٠١؛ شرح الکرمانی، ج ١٣، ص ١٢٠.

مبحث ششم:
خطا در حق بندگان

اسلام، تشویق کرده است که انسان خود را به اخلاق کریمه ،مزین سازد و خودش را از رذایل اخلاقی ،دور نگه دارد. پیامبرﷺ در تعامل با دیگران به اصول و بنیادهای اخلاقی والا، تأکید می‌نمود.

ابو درداء گوید: پیامبرﷺ فرمود: «روز قیامت، در میزان (اعمال) مؤمن، هیچ چیزی از اخلاق نیک، سنگین‌تر نیست و مسلماً خداوند از شخص بی‌عفت ناسزاگو متنفّر است.»[1]

رسول‌اللهﷺ در میان اصحابش الگوی والای همان اخلاقی بود که به آن فرا می‌خواند. او پیش از گفتار، با رفتار عطرآگین‌اش، این منش بلند و اخلاق نیک را میان اصحابش بنیان نهاد، لذا سخنانی به غایت حکیمانه و پندهایی سنجیده می‌گفت. پرواضح است هیچ روش تربیتی هرگز صلاح نمی‌پذیرد تا زمانی که الگوی شایسته‌ای را در اختیار نداشته باشد که بر پایه‌ی آن رفتارهای نیک،

---

۱. روایت سنن ترمذی، کتاب البر والصلة، باب ماجاء فی حسن الخلق، ج ٤، ص ۳۱۹، شماره ۲۰۰۲.امام ترمذی گوید: این حدیث، حسن صحیح است. دیگران هم این حدیث را روایت کرده‌اند؛ ابن حبان در "الثقات"، ج ۷، ص ٦٥۲؛ بخاری در "الادب المفرد" و در "افعال العباد" آن را آورده؛ ابوداود، ترمذی و نسائی هم این حدیث را در سنن‌شان آورده‌اند. رک "تهذیب الکمال"، ج ۲۳، ص ٤۰۲.

الگوبرداری شوند؛ زیرا شخص بد اخلاق ناشایست هیچ‌گاه بر اطرافیانش اثر نخواهد گذاشت.[۱]

بدیهی است، محافل اجتماعی از خطا خالی نیست و در همزیستی برادرانه، خطاهایی صورت می‌پذیرد. در ارتباط و نشست و برخواست تنگاتنگ، گریزی از خطا نیست. در گذشته گفته‌اند: انسان، فطرتاً اجتماعی است، لذا از زندگی جمعی، گریزی نیست و وقوع خطا هم در میان آحاد بشر، طبیعی و بدیهی است؛ زیرا انسان معصوم نیست و خطا در سرشت او وجود دارد.

البته با این‌که اختلاف، ناپسند است؛ گاهی باعث تقویت و تحکیم روابط می‌شود و دل‌ها را بیشتر به یکدیگر نزدیک می‌گرداند؛ لذا ما در این مبحث بنا داریم بعضی نمونه‌های عملی را از نظر بگذرانیم و طی آن ببینیم، پیامبرﷺ (*خطا* را) چگونه *ارزیابی و اصلاح* می‌نمود و از این رهگذر با نحوه‌ی تعامل او نیز آشنا شویم.

اصل چهاردهم: بیان جایگاه صاحبان فضل و دانشمندان و گوشزد کردن صفات برجسته و کارهای بزرگ آنان:

دانش‌آموز، باید آدابی را با مربی‌اش رعایت کند، از جمله این‌که دانش‌آموز باید قدر و منزلت مربی خود را بداند. به پیشکسوت بودنش در آموزش و یادگیری، ارج نهد و همیشه جایگاه مربی خود را پاس دارد. اگر مربی نسبت به دانش‌آموز، تندی کند یا مرتکب خشونت یا خطا شود؛ باز هم دانش‌آموز باید خوددار و صبور باشد، زیرا صاحبان فضل، جایگاه خاص خود را دارند و امتیازاتشان محفوظ است (هرچند گاهی دچار خطایی شوند).

---

۱. غزالی (معاصر)، خلق المسلم، ص ۱٦.

در روز تبوک که سیدنا عثمان ﷺ یک سوم سپاه (اسلام) را از پول شخصی‌اش تجهیز کرد؛ پیامبر معصومﷺ در تأیید و دفاع از شأن و منزلت او فرمود:

عثمان پس از امروز هر کاری بکند، ضرر نکرده است.[١]

خداوند متعال فرمود:

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَـٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (حدید: ١٠)

«شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی‌کنید در حالی که دارایی (های) آسمان و زمین از آن خدا است. کسانی از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و جنگیدند با کسانی یکسان نیستند که بعداً انفاق کردند و جنگیدند. آنان مقامی والاتر دارند (و بهتر و با فضیلت‌تراند). خداوند هر یک را وعده‌ی پاداش نیک (بهشت) داده است. خداوند از آنچه می‌کنید باخبر است.»

دعوتگر نستوه استاد شهید سید قطب‬رحمه‌الله با تعلیق خویش بر این آیه، ما را از فضیلت پیشکسوتان و دانشمندان بهتر آگاه می‌گرداند، تا آنان را در جایگاه خاص‌شان قرار دهیم. او می‌نویسد: «زمانی که عقیده، مورد تهاجم و تعقیب است و یاران اندک‌اند و در افق، نشانی از منافع (مادی)، قدرت و رفاه، دیده نمی‌شود؛ کسانی که (در این شرایط) انفاق می‌کنند و می‌جنگند، متفاوت (و بهتر)‌اند از کسانی که در زمان امنیت، انفاق می‌کنند و می‌جنگند؛ زیرا زمان امنیت، زمانی است که یاران، بسیارند و نصرت، سیطره و موفقیت در دسترس است. آن یکی

---

١. روایت سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب فی مناقب عثمان ﷺ، ج ٥، ص ٥٨٥، شماره ٣٧٠٨؛ مسنداحمد، ج ٥، ص ٦٣، با سند حسن.

مستقیماً با خدایش در ارتباط است. بدون هیچ شبهه‌ای تجرد کامل دارد و از غیر خدا، رها و خلاص است. او به خدایش اطمینانی عمیق و فقط به او اعتمادی کامل دارد. او از هر وابستگی و انگیزه‌ی آشکار و چشم‌داشتِ دور و نزدیک، آزاد است. او برای انجام کار خیر، هیچ انگیزه‌ای جز عقیده‌اش (که خشنودی پروردگارش است) ندارد و از کسی نیرو نمی‌گیرد بلکه مستقیماً از عقیده‌اش الهام می‌گیرد.

اما این یکی برای انجام کار خیر، یارانی دارد که او را همراهی و تأیید می‌کنند و خیلی مانده و راه دارد تا نیت (و عملکرد)ش مثل گذشتگان (پیشکسوت) صحیح شود و تجرد یابد.[1]

از مصادیق مطلب فوق، صحنه‌ای است که آن را ابودرداء ﷺ روایت می‌کند. او گوید:

من در کنار پیامبرﷺ نشسته بودم. ناگهان ابوبکر ﷺ در حالی حضور یافت که کناره‌ی جامه‌اش را گرفته بود و زانویش نمودار بود. پیامبرﷺ فرمود: آن‌طور که پیداست، دوست‌تان درگیر شده است، آنگاه (ابوبکر ﷺ سر رسید و) سلام کرد و گفت:

میان من و ابن خطاب، قضیه‌ای[2] پیش آمد. من پشیمان شدم و بسوی او شتافتم و از او خواستم که مرا ببخشد، ولی او ابا کرد. اینک بسوی تو آمدم. سپس پیامبرﷺ سه مرتبه فرمود: ابوبکرا! خداوند، تو را بیامرزد. آنگاه عمر ﷺ به طور جدی پشیمان شد و به منزل ابوبکر ﷺ آمد و پرسید: آیا ابوبکر ﷺ آنجا است؟ گفتند: نخیر! آنگاه او (هم) سوی پیامبرﷺ (روانه شد و) آمد و سلام کرد.

---

۱. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ٦، ص ٣٤٨٤. چاپ دارالشروق. این تفسیر را دکتر مصطفی خرم دل ترجمه و نشر احسان چاپ کرده است.

۲. عسقلانی، ابن حجر گوید: ابوبکر ﷺ، عمر ﷺ را به خشم آورد، عمر ﷺ با خشم از او دور شد. ابوبکر ﷺ او را دنبال کرد و از او پوزش خواست، ولی او نپذیرفت (تا این‌که به منزلش رسید) و در را بر او بست. فتح الباری، ج ۷، ص ۲۵.

چهره‌ی پیامبرﷺ داشت برافروخته می‌شد و (از این حالت) دل ابوبکر ﷛ به حال عمر ﷛ سوخت و نگرانش شد، لذا به زانو نشست و گفت: یا رسول‌اللهﷺ! به خدا سوگند (در گذشته) من (هم) دو مرتبه، ستم بیشتری به او کردم. آنگاه پیامبرﷺ فرمود: وقتی که خداوند مرا سوی شما فرستاد، (همه‌ی) شما گفتید: تو دروغ می‌گویی و ابوبکر ﷛ گفت: او راست می‌گوید و با جان و مالش از من حمایت کرد. آنگاه دو مرتبه (فرمود): آیا واقعاً شما دوستم را به من وا می‌گذارید؟

(راوی گوید) او زان پس هرگز مورد آزار (کسی از مسلمانان) قرار نگرفت.[1]

۱ـ ارزیابی خطا:

سرزنش شدید یا گفتگوی تند، گاهی به قطع ارتباط با برادر مسلمان می‌انجامد و پیامبرﷺ قطع رابطه یا قهر کردن را قدغن کرده است. این مطلب در سخن ابوبکر صدیق ﷛ نمود دارد، او گفت: میان من و ابن خطاب ﷛ قضیه‌ای بود...

مطلب دیگر روی برتافتن عمر فاروق ﷛ از ابوبکر صدیق ﷛ است. همچنین نپذیرفتن عذرخواهی او. عصبانیت عمرفاروق ﷛ او را به بستن در منزلش به روی ابوبکر صدیق ﷛ واداشت. این رفتار با حقوق برادری ایمانی، منافات داشت؛ زیرا انسان مؤمن نسبت به برادرش سعه‌ی صدر و با او تبادل محبت و دوستی دارد براین اساس مؤمنان از خطای یکدیگر چشم‌پوشی می‌کنند.

۲ـ اصلاح خطا:

آمادگی و حاضرجوابی‌ای که پیامبرﷺ داشت؛ باعث شد با دیدن ابوبکر صدیق ﷛ با آن سراسیمگی، خیلی زود تشخیص دهد، قضیه‌ای رخ داده است؛ لذا به محض این‌که پیامبرﷺ مشاهده کرد که ابوبکر ﷛ کناره‌ی جامه‌اش را به

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة ﷹ، باب قول النبیﷺ: لو کنت متخذاً خلیلاً لاتخذت أبابکر خلیلاً، ج ۷، ص ۱۸، شماره ٣٦٦١.

دست گرفته و زانویش نمایان است؛ فرمود: طوری که پیدا است دوست شما درگیر شده است.

سپس پیامبرﷺ به گفتگویی گوش فرا داد که میان ابوبکر صدیق و عمر فاروق گذشته بود تا ابهامات ماجرا و حقیقت اختلاف را بداند. پس از پایان یافتن نقل ماجرا، پیامبرﷺ جایگاه و منزلت ابوبکر صدیق را نزد اصحاب مورد توجه و تأکید قرار داد و امتیاز پیشکسوت بودنش را در یاری‌رسانی به اسلام یادآوری کرد و برای تسلی خاطرش سه مرتبه برایش استغفار طلبید.

هنگامی که عمر فاروق بر آنان وارد شد، پیامبرﷺ بر او خشمگین شد، چون او عذرخواهی ابوبکر صدیق را نپذیرفته بود. سپس جایگاه و امتیازات ابوبکر را یادآور شد؛ روزی را که مردم در صحنه‌های مختلف پیامبرﷺ را تکذیب کردند اما او پیامبرﷺ را تصدیق نمود و حمایت کرد. سپس از کارهای مهم و تلاش‌هایش سخن گفت و فرمود: وقتی که خداوند مرا سوی شما فرستاد (همه‌ی) شما گفتید: تو دروغ می‌گویی (اما) ابوبکر گفت: او راست می‌گوید. او با جان و مالش از من حمایت نمود؛ حال زیبنده نیست کسی او را آزار دهد. سپس فرمود: آیا دوستم را به من وا می‌گذارید؟! و این جمله را دو بار تکرار کرد.

این امر بیانگر آن است که شایسته نیست، انسان فاضل؛ شخص با فضیلت‌تر از خود را به خشم آورد یا او را بیازارد و این‌که دعوتگر و مربی، به هر میزان وارستگی و شایستگی برسد، معصوم نیست؛ چون خطا از سرشت انسان، نشئت یافته است و گاه باعث می‌شود خلاف آنچه شایسته‌تر است، عمل بکند؛ ولی این دلیل نمی‌شود که انسان به خطایش ادامه دهد یا بر آن اصرار بورزد بلکه باید پیش کسوتان و آگاهان برای اصلاح و جبران مافات، پیشقدم باشند. خداوند متعال فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ﴾

(اعراف: ۲۰۱)

«مسلماً کسانی که تقوا پیشه کردند، زمانی که مورد تهاجم وسوسه‌های شیطانی قرار گیرند، متنبه می‌شوند (و اقدامات بعدی را می‌دانند) و می‌بینند.»

ما از مربی می‌خواهیم که این اصل را در جان و روان دانش‌آموزانش بارور سازد و آنان را با جایگاه، سابقه و فداکاری‌های پیش‌کسوتان آشنا سازد.

مربی باید دانش‌آموزانش را مورد تشویق قرار دهد تا توانمندی‌ها و استعدادهایشان شکوفا گردد و شایسته آن گردند که پرچم نور و هدایت را بر دوش گیرند.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ سیدنا ابوبکر صدیق ﷺ بر سایر صحابه‌ﷺ فضیلت و برتری دارد.[۱]

۲ـ انسان فاضل و والامقام باید از خشمگین کردن افراد برجسته‌تر از خود بپرهیزد.[۲]

۳ـ ستایش از شخص در مقابل او در صورتی جایز است که او از عجب و فتنه‌ها در امان باشد.[۳]

٤ـ بیان سرشت بشری در ارتکاب خطاها و این‌که خشم و عصبانیت، انسان را دچار حالتی می‌کند که به کار نیک و عالی پشت کند و فرصت‌ها را از دست دهد؛ ولی انسان فاضل و خدادوست، به سرعت به سوی حق بازمی‌گردد و از کرده‌اش پشیمان می‌شود و از خطایش دست می‌کشد. خداوند متعال فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ﴾

(اعراف: ۲۰۱)

---

۱. فتح الباری، ج ۷، ص ۲٦؛ عمدةالقاری، ج ١٦، ۱۸۰ـ۱۸۱.
۲. همان منابع و صفحات.
۳. همان منابع و صفحات.

«مسلماً کسانی که خداترسی پیشه کردند، زمانی که مورد تهاجم وسوسه‌های شیطانی قرار گیرند، متنبه می‌شوند (و اقدامات بعدی را می‌دانند) و می‌بینند.»

یعنی پارسایان، واقعیت خطا را می‌بینند و برنامه‌های درست را دنبال می‌کنند و از مخالفت با فرمان الهی پرهیز می‌کنند.[1]

۵ـ هر قدر دعوتگر و مربی، شایستگی و وارستگی کسب کند، از خطا معصوم و در امان نیست.[2]

٦ـ باید از مظلوم پوزش و حلالیت خواست.[3]

۷ـ زانو، عورت نیست.[4]

۸ـ کسی که مورد تعرض قرار می‌گیرد باید جایگاه و شخصیت‌اش به فرد خطاکار معرفی شود.

اصل پانزدهم: شکوفا کردن استعدادها و توانمندی‌ها و جلوگیری از هدر رفتن آن:

مربی موفق کسی است که استعداد و توانمندی‌های دانش‌آموزانش را شناسایی کند. او می‌تواند استعدادها را جهت دهد و برای خدمت به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، به شکل درستی از توانمندی‌ها بهره‌برداری کند. او به دانش‌آموزانش فرصت می‌دهد تا در مسایل مختلف بکوشند و در مورد آن‌ها نظر دهند و معلومات و اطلاعات خویش را توسعه بخشند.

---

۱. همان منابع و صفحات.

۲. فتح الباری، ج ۷، ص ٢٦؛ عمدةالقاری، ج ١٦، ص ۱۸۰ـ۱۸۱.

۳. همان منابع قبلی.

٤. همان منابع قبلی.

مربی موفق می‌تواند اندیشه‌ی دانش‌آموزانش را برای درست اندیشیدن و ابتکارات علمی شکوفا سازد. نحوه‌ی تعامل او با آنان استعدادها را هدر نمی‌دهد و نمی‌کشد. او همتش را به کار می‌گیرد تا استعدادها را رشد دهد و رونق بخشد تا در وقت مناسب، این استعدادها (به مهارت‌های تخصصی تبدیل شوند و) ثمر دهند.

مصداق این مطلب، اجتهاد صحابه‌ﷺ است، هنگامی که پیامبرﷺ فرمود: «کسی نماز عصر را جز در بنی‌قریظه نخواند.»[۱] گروهی چنین استنباط کردند که مراد پیامبرﷺ این است که بشتابیم و تأخیر نکنیم؛ لذا پیش از غروب خورشید، نماز را در مسیر خواندند و گروه دوم به ظاهر جمله نگریستند و فرمان را چنان که شنیدند؛ عملی نمودند؛ لذا ترک نماز کرده پس از این‌که به (منطقه‌ی) بنی‌قریظه رسیدند و خورشید غروب کرده بود، نماز عصر را خواندند.

واکنش صحابه‌ﷺ در اجرای فرمان رسول‌اللهﷺ در نوع خود یک اجتهاد بود و هر یک کوشید تا بنا به فهم و برداشتش از فرمان، به مفاد آن عمل نماید و هر یک از دو گروه فرمان را از یک زاویه نگریستند و در وقتش، تصمیم خویش را عملی کردند.

مهارت و مدیریت پیامبرﷺ در این نهفته است، که او هیچ یک از آنان را نکوهش نکرد بلکه اجتهادشان را بعنوان یک موهبت، مورد تأیید قرار داد. ما این موضع‌گیری درست و پخته را «موهبت اندیشه‌ی عمیق و فهم دقیق» می‌نامیم. پیامبرﷺ این موهبت را از بین نبرد، چون می‌خواست، امتش را بر ***تحکیم عقل، خوب اندیشیدن، خوش‌فکر و با تأمل بودن*** پرورش دهد (تا زان پس آنان پیرامون مسایلی که در زندگی‌شان پدید می‌آید، نیک بیندیشند).

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الخوف، باب صلاة الطالب و المطلوب راکباً و ایماءً، ج ۲، ص ٤٣٦، شماره ٩٤٦؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب المبادرة بالغزو و تقدیم أهم الأمرین والمتعارضین، شماره ۱۷۷۰.

مصداق و صحنه‌ای دیگر:

هنگامی که پیامبرﷺ استعداد فرماندهی را در صحابی جلیل، اسامةبن زید رضی الله عنه تشخیص داد، کوشید تا این استعداد، هدر نرود بلکه شکوفا گردد، بنابراین او را به فرماندهی سپاهی برگزید که ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمرفاروق رضی الله عنه در آن به عنوان سرباز حضور داشتند، این اقدام پیامبرﷺ نه به این معنا بود که لیاقت جوان هیجده ساله از آنان بیشتر است یا آنان ناتوان‌اند و یا این‌که پیامبرﷺ منزلت آنان را نادیده بگیرد؛ خیرا هیچ‌یک از این موارد نبود، بلکه پیامبرﷺ به آینده‌ی امت خویش می‌نگریست. او باید ناگزیر نیروهای جوان را آماده کند تا مطالبات زندگی و نیازهای صحنه‌های پیکار و کار و زار را تأمین کند و از طرفی استعدادهای خدادادی را در آنان بارور سازد و تقویت کند.

عبداللهبن عمر رضی الله عنه گوید: پیامبرﷺ سپاهی را بسیج کرد و اسامةبن زید رضی الله عنه را به (سمت) فرماندهی آن برگزید. بعضی مردم به فرماندهی او ایراد گرفتند. پیامبرﷺ فرمود: اگر به فرماندهی او ایراد بگیرید (تعجبی نیست، چون) در گذشته به فرماندهی پدرش (هم) ایراد می‌گرفتید. به خدا سوگند، مسلماً زید رضی الله عنه شایسته‌ی فرماندهی و به نظرم از محبوب‌ترین مردمان بود و پس از او این (فرزندش) به نظرم از عزیزترین مردمان است.[1]

در روایت مسلم افزوده است:

«من شما را به (فرمانبرداری از) او توصیه می‌کنم، چون او از نیکان شماست.»[2]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب مناقب زیدبن حارثه رضی الله عنه مولی النبیﷺ، ج ۷، ص ۸٦، شماره ۳۷۳۰.

۲. روایت صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب من فضائل زیدبن حارثه رضی الله عنه و ابنه اسامه رضی الله عنه، ج ۱۵، ص ٥٦۷، شماره ۲٤۲٦ و ۲٤.

روایت ابویعلی:

«از نظر من این فرزندش از محبوب‌ترین انسان‌ها است، لذا برای او طلب خیر و آرزوی نیکی کنید، چون او از نخبگان و نیکان شما است.»[1]

۱ـ ارزیابی خطا:

ایراد گرفتن از فرماندهی اسامةبن زید ﷺ، چون او از موالی[2] و در عین حال کم سن و سال بود. او در آن زمان فقط هیجده سال داشت.

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبرﷺ با توجه به شخصیت بی‌نظیر و اخلاق سترگ و کرامت انسانی‌اش، نام ایرادگیرندگان را افشا ننمود تا آنان دچار حرج نشوند، لذا بدون اشاره به نام کسی فرمود: اگر به فرماندهی او ایراد بگیرید...» سپس ایراد قبلی‌شان را در مورد پدرش متذکر شد، هنگامی که او را به فرماندهی سپاه غزوه مؤته[3] برگزیده بود.

سپس برایشان روشن ساخت، زمانی که یک شخص مسلمان به فرماندهی برگزیده می‌شود، اگر لیاقت، کفایت و صلاحیت داشته باشد، ایراد گرفتن از فرماندهی‌اش، جایز نیست. و اسامةبن زید ﷺ، واجد شرایط و امتیازات فرماندهی بود.[4]

سپس پیامبرﷺ لیاقت و توانایی اسامه ﷺ را در فرماندهی سپاه «با سوگند» مورد تأیید قرار داد، زیرا حاکم مسلمان باید آدم‌های باکفایت، پارسا، شایسته و

---

۱. روایت مسند ابی یعلی، ج ۹، ص ۳۵۲، شماره ٥٤٦٢.

۲. موالی معانی زیادی دارد. در این جا برده آزاد شده یا فرزند برده‌ی آزاد شده است. مترجم

۳. غزوه‌ی مؤته سپاهی بود که پیامبرﷺ آن را برای نبرد با روم تجهیز کرد و زیدبن حارثه ﷺ پدر اسامه ﷺ را به فرماندهی آن برگزید و فرمود: فرمانده‌تان زیدبن حارثه ﷺ است، اگر زخمی شد جعفربن ابیطالب ﷺ، اگر زخمی شد عبداللەبن رواحه ﷺ و قدر خداوندی چنین شد که هر یک ازفرماندهان سه گانه که قرار بود به ترتیب سپاه اسلام را فرماندهی کنند، شهید شدند و پس از شهادت سومین فرمانده، مسلمانان خالدبن ولید ﷺ را به فرماندهی سپاه خود برگزیدند. تعداد سپاه اسلام دوهزار جنگجو و تعداد سپاه روم بنابر گزارش‌های مختلف بیش از صد هزار نفر بودند. مترجم

٤. فتح الباری، ج ١٧، ص ٨٧.

متخصص فن مورد نیاز را برگزینند سپس از آنان حمایت و پشتیبانی کند تا آنان در اداره‌ی منطقه تحت مأموریت خویش تلاش کنند و برای برپایی عدالت، تطبیق شریعت و گسترش امنیت در جامعه بکوشند و خوبی‌ها را ترویج دهند و یاریگر آن باشند.

آنگاه پیامبرﷺ فضیلت زید ﷺ و فرزندش اسامه ﷺ را به صحابه‌ﷺ یادآور شد و هر دو را مورد تأیید قرار داد و فرمود: آنان از محبوب‌ترین انسان‌ها و از شایستگان شما هستند و این‌که در گذشته برده بودند (البته فقط زید برده بود که آزاد شد) به شخصیت، کفایت و توانشان لطمه نمی‌زند.[1]

مربی موفق در تعاملش با شاگردان باید چنین باشد. او آنان را برای رشد استعدادها و توانمندی‌هایشان تشویق و از آن به نیکی یاد می‌کند، چون می‌خواهد این استعدادها و توانایی‌ها را در مسیر خدمت به اسلام، مسلمانان و جامعه‌ی بشری فعال کند و از آنان بهره گیرد.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ اخلاق والای پیامبرﷺ چنان بود که نام ایراد گیرندگان را افشا نکرد و برملا ننمود.[2]

۲ـ انتصاب کوچکترها بر بزرگترها و شایسته بر شایسته‌ترها اشکالی ندارد.[3]

۳ـ انتصاب افراد شایسته و با لیاقت نباید فدای دیدگاه‌های شخصی و سلیقه‌ای شود. فرد شایسته نباید به‌خاطر وضعیت خانوادگی یا جایگاه اجتماعی‌اش تحقیر شود یا مورد انتقاد قرار گیرد.[4]

٤ـ این حدیث یادآور مقام و منزلت فرمانده (و نیز افراد مسؤول و سردمدار) است.

---

۱. المفهم، ج ٦، ص ۳۰۸.
۲. منبع قبلی.
۳. فتح الباری، ج ۷، ص ۸۷؛ شرح الکرمانی، ج ۱۵، ص ۱۳؛ عمدة‌القاری، ج ۱٦، ص ۲۳۲؛ نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ٥٦۷.
٤. فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۰.

۵ـ حاکم باید حق بگوید و از آن جانب‌داری نماید و در این راستا از کسی جز خدا نهراسد و از سرزنش ملامت‌گران، ابایی نداشته باشد.

٦ـ حاکم باید کارگزاران و مجریانی با کفایت؛ کاردان و شایسته را برگزیند تا اداره‌ی استان‌ها و مناطق را برعهده گیرند... و یاری‌گر توسعه‌ی عدالت و تطبیق شریعت در جامعه باشند و آرامش و امنیت را برای آحاد جامعه به ارمغان آورند.

۷ـ از جمله خصلت‌های پسندیده و از کمالات ایمانی است که انسان برای همنوعش همان چیزی را بپسندد که برای خود می‌پسندد.

۸ـ حاکم باید افراد زیردست (و همکاران) فرماندهانش را به همکاری با آنان توصیه نماید. او باید از امتیازات و فضایل شخصیتی فرماندهانش سخن بگوید و دیگران را به همراهی و همکاری با آنان تشویق نماید.

باب دوم

برنامه‌ی پیامبر ﷺ در ارزیابی و اصلاح خطاها در همه‌ی بخش‌های زندگی

ارزیابی و اصلاح خطاهای اعتقادی

در این فصل، چهار موضوع مورد پژوهش قرار می‌گیرد:

۱) ارزیابی و اصلاح خطا در تعامل با یهود
۲) ارزیابی و اصلاح خطا در تعامل با مسیحیان
۳) ارزیابی و اصلاح خطا در تعامل با منافقان
٤) ارزیابی و اصلاح خطا در تعامل با مشرکان

موضوع اول:
ارزیابی و اصلاح خطا در تعامل با یهود

یهود به صفات اخلاقی عجیبی توصیف شده‌اند. مجموعه‌ای از رذایل اخلاقی و مفاسد رفتاری در روح و روانشان ریشه دوانده بود که در میان ملت‌های دیگر به آن میزان سابقه نداشت، این رذایل و مفاسد در روان پیچیده و شگفت‌انگیز آنان به روندی ثابت درآمده و به نشانه‌هایی آشکار و خط مشی‌هایی مستحکم تبدیل شده بود.

در تاریخ، ملتی را ندیده‌ایم که به اندازه‌ی یهود از حق، گریزان یا در تحریف حق به اندازه‌ی آنان کوشا یا آن را به آن میزان با باطل درآمیخته باشند. ملتی وجود ندارد که به اندازه‌ی یهود، دوستداران و سپاهیان حق و حقیقت را آزار داده باشند، چون آنان کینه‌توزترین دشمنان خداﷻ، پیامبرﷺ و مؤمنان‌اند. با رسول‌اللهﷺ به سخت‌ترین شیوه جنگیدند و علیه او با کافران، هم‌پیمان شدند. در حقیقت آنان برای کشتن رسول‌اللهﷺ طرح و برنامه داشتند، هنگامی که تصمیم گرفتند از بالای ساختمان بر او سنگ پرتاب کنند، ولی خداوند او را از شرّ آنان نجات داد. یک‌مرتبه یکی از زنان یهود خیبر در غذایش زهر ریخت و خداوند او را از این توطنه مطلع ساخت.

رسول گرامیﷺ در تعامل با آنان سختی و رنج فراوانی را به جان خرید، ولی از دسیسه‌ها، مکر و نیرنگ‌ها و خیانت‌شان مصون نماند، چون آنان شیاطین خیانت‌گری بودند که به پیامبران خدا رحم نکردند. در این مبحث دو رخداد را یادآور می‌شویم تا از لابلای هریک، چگونگی تعامل رسول‌اللهﷺ با کینه‌توزترین دشمنان اهل ایمان را دریابیم و از نور جاویدان هر یک، راهی استوار و قاعده‌ای بنیادین را پی‌ریزی کنیم و با آن حقیقت یهود و حدود ارتباط با آنان را باز شناسیم.

اصل شانزدهم: حریص بودن بر شناخت حقیقت دشمن، اندیشه‌ها و باورهایش:

شایسته است دعوتگر در زمینه‌ی شناخت حقیقت دشمنان و اندیشه‌ها و باورهایشان، آگاه باشد، تا شاگردان و متربیان را از خطرها، نیرنگ‌ها و توطئه‌های آنان حفاظت کند و از نابودی عقیده‌ی اسلامی و درهم شکستن معیارهای بنیادین اخلاقی جامعه‌ی اسلامی جلوگیری به عمل آورد. هدف دشمنان آن است که از طریق نشر مبادی الحادی و ترویج میگساری، عشوه‌گری و بی‌بندوباری در ارضای شهوات، آحاد جامعه‌ی اسلامی را به گمراهی و انحراف بکشانند، تا رفته رفته آنان دنباله‌رو گردند و تحت تأثیر پدیده‌های اغواگر و تقلید کورکورانه یهود واقع شوند.[1]

رسول‌اللهﷺ از حقیقت دشمنان شناخت کافی داشت. دشمنانی همانند مشرکان، یهود، مسیحیان، منافقان و آیین‌ها و گروه‌های دیگر که از هر سو او را احاطه کرده بودند. او از یکایک آنان شناخت دقیقی داشت و در موردشان اطلاعات مورد نیاز را جمع‌آوری کرده بود. یکی از شواهد این مدعا حدیثی است که آن را عبدالله‌بن عمر ﷺ روایت کرده است، او گوید:

(گروهی از) یهود به نزد رسول‌اللهﷺ آمدند و برایش از مرد و زنی یهودی‌تبار سخن گفتند که مرتکب زنا شده بودند، رسول‌اللهﷺ به آنان فرمود:

ـ در مورد سنگسار در تورات[2] چه دارید؟

---

۱. ناصح علوان، عبدالله، تربیةالأولاد فی الإسلام، ج ۲، ص ٥٨٤ـ٦٠٦. این کتاب توسط نشر احسان بانام «چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم» به چاپ رسیده است.

۲. دانشمندان گویند: این سؤال پیامبرﷺ از یهود؛ (در تورات چه دارید؟) نه برای تقلید از آنان یا دانستن حکم زنا از زبان آنان بود! بلکه برای یادآوری و ملزم کردن‌شان بود به آنچه که در آیین و کتاب خودشان هست و به آن معتقد بودند، و شاید هم به رسول‌اللهﷺ وحی شده بود که «آیه‌ی رجم» را در تورات مثل احکام دیگر تغییر نداده‌اند. یا این‌که کسانی از یهودی تبارها که ایمان آورده بودند این مطلب را به رسول‌اللهﷺ باز گفته بودند و به این ترتیب، پنهان‌کاری یهود مؤثر واقع نگشت و رازشان فاش شد. نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۱۱، ص ۳٥۳.

ـ گفتند: (این‌که) آنان را رسوا[1] کنیم سپس باید تازیانه بخورند. آنگاه عبدالله‌بن سلام ﷺ گفت:

دروغ گفتید یقیناً (حکم) سنگسار در تورات هست... سپس آنان تورات را آورده و آن را گشودند یکی از آنان دست خود را بر «آیه‌ی رجم»[2] گذاشت و قبل و بعد آن را خواند، سپس عبدالله بن سلام به او گفت: دستت را بردار! پس او دستش را برداشت، ناگهان در آن «آیه رجم» را دیدند، آنگاه آنان (اعتراف‌کنان) گفتند: ای محمدﷺ! او راست می‌گوید: (واقعاً) در تورات «آیه‌ی رجم» هست! سپس رسول‌اللهﷺ فرمان داد و آن دو نفر سنگسار شدند.

عبدالله ﷺ گوید: سپس من دیدم که آن مرد (یهودی، در هنگام سنگسار شدن) خود را بر زن (هم‌جرمش) خم می‌کند تا او را (از اصابت سنگ‌ها) حفاظت نماید.[3]

روایت مسلم:

«در رابطه با کسی که زنا می‌کند در تورات چه دارید؟ آنان گفتند:

چهره‌های‌شان را سیاه می‌کنیم و هر دو را برعکس (یعنی پشت به پشت) بر شتر سوار و (توی محله) می‌گردانیم...» [4]

در روایت دیگر:

با کسی از شما که زنا کند، چه می‌کنید؟ آنان گفتند: (چهره‌ی) هر دو را سیاه می‌کنیم[5] و آن‌ها را کتک می‌زنیم. آنگاه پیامبرﷺ فرمود: آیا در تورات (حکم) رجم را نمی‌یابید؟ آنان گفتند: در آن چیزی نمی‌یابیم! پس عبدالله‌بن سلام به آنان

---

۱. یعنی کار زشتشان را نزد دیگران فاش و برملا می‌کنیم. نگا النهایة واژه‌ی (فضح) ۳/ ٤٥٣.
۲. آیه سنگسار.
۳. روایت بخاری، کتاب الحدود، باب أحکام أهل الذمة و إحصانهم إذا زنوا و رفعوا إلى الإمام۱۲/ ۱٦٦ شماره‌ی ٦٨٤١.
٤. روایت مسلم، کتاب الحدود، باب رجم الیهود أهل الذمة فی الزنا، ۱۱/ ۳٥۱، شماره ۱٦۹۹، ۲٦.
٥. با زغال، خاکستر یا باقی‌مانده سوخت آتش. نگا النهایة واژه "حمم" ۱/ ٤٤٤؛ فتح الباری، ۲۲٤٨٨؛ القاموس المحیط ۱٤۱٨

گفت: دروغ گفتید. اگر راست می‌گویید تورات را بیاورید. پس کارشناس[1] خواندن تورات (عبدالله‌بن صوریا) کف دستش را بر «آیه‌ی رجم» گذاشت و ماقبل و مابعد آن را خواند و «آیه‌ی رجم» را نخواند، پس عبدالله‌بن سلام، دست او را برداشت (و کنار کشاند) و گفت: پس این چیست؟! وقتی دیدند چنین شد، گفتند: (آری واقعاً) آن «آیه‌ی رجم» است. آنگاه رسول‌اللهﷺ فرمان داد و آن دو در کنار مسجد (النبی) نزدیک محل (برگزاری نماز بر) جنازه‌ها سنگسار شدند. او گوید: من دیدم که مرد همراه آن زن (زناکار) خود را بر او خم می‌کرد تا او را از (اصابت) سنگ محافظت نماید.»[2]

روایت ابوداود:

مرد و زنی از یهود، زنا کردند، آنان به همدیگر گفتند: به نزد این پیامبر برویم، زیرا او پیامبری است که به آسانگیری مبعوث گشته است، اگر به ما فتوایی پایین‌تر از سنگسار داد، آن را می‌پذیریم و در نزد خداوند به آن استناد می‌کنیم و می‌گوییم: این فتوای پیامبری از پیامبران تو است...»[3]

۱ـ ارزیابی خطا:

در این رویداد، خطا در سه محور خلاصه می‌شود:

۱ـ ارتکاب عمل فاحشه زنا توسط مرد و زن یهودی.

۲ـ دروغ گفتن یهود به رسول‌اللهﷺ هنگامی که رسول‌اللهﷺ از آنان پرسید: آیا حکم سنگسار در تورات هست؟ آنان گفتند: خیر ما در آن حکمی در این خصوص نداریم!

---

۱. عمدةالقاری، ۱۴۷/۱۸؛ النهایة، واژه‌ی "درس" ۱۱۳/۲؛ فتح الباری، ۲۴۴/۸.
۲. روایت بخاری، کتاب التفسیر، باب «فأتوا بالتوراة فاتلوها إن کنتم صادقین» ۲۲۴/۸ـ شماره ۴۵۵۶.
۳. روایت أبوداود در سنن‌اش، کتاب الحدود، باب، فی رجم الیهودیین، شماره ۴۴۵۰.

۳ـ کتمان دانش توسط دانشمندان یهود و تحریف تورات، کاری که کارشناس‌شان عبدالله بن صوریا انجام داد و با گذاشتن دستش بر روی «آیه‌ی رجم» آن را پنهان نمود و قبل و بعد آن را خواند و از خواندن خود آیه طفره رفت.

۲ـ اصلاح خطا توسط پیامبرﷺ:

سؤال پیامبرﷺ از یهود در مورد حکم رجم در تورات برای این بود که آنان را به آنچه در کتاب خود دارند، ملزم گرداند و این روش برای مجاب کردن ایشان مؤثرتر بود. سپس پیامبرﷺ برای اطمینان یافتن از وجود حکم سنگسار در کتابشان با تقاضای عبداللهبن سلام موافقت نمود که به آنان گفت: اگر راست می‌گویید پس تورات را بیاورید و آن را بخوانید!

نکته‌ی دیگری که قابل توجه است، بهره‌برداری پیامبرﷺ از توان علمی عبداللهبن سلام رضی الله عنه است. او یکی از دانشمندان یهودی بود که ایمان آورده و از کتاب‌های یهود اطلاع داشت و او بود که خباثت و نیرنگ یهود را در فریباندن پیامبرﷺ برملا و تلاش‌شان را خنثی کرد و از کتمان کردن «آیه‌ی رجم» در تورات پرده برداشت، چیزی که باعث شد، یهود حکم رجم را قبول بکنند و بگویند: محمدﷺ راست گفته و «آیه‌ی رجم» در تورات وجود دارد.

پس از ثبوت حکم و اقامه‌ی حجت علیه آنان، رسول‌اللهﷺ فرمان داد، حکم سنگسار بر آن دو نفر اجرا شود و این حکم در محل جنائز در کنار مسجد (النبی) به مرحله‌ی اجرا در آمد.

پیرو قضایا و رویدادهای این چنینی، می‌توانیم حقیقت سرشت یهود را بشناسیم و از اخلاق پست و فرومایگی آنان آگاه شویم. در حقیقت، قرآن کریم بسیاری از مفاسد اخلاقی یهود را برملا کرده و روان پیچیده‌یَ آنان را به تصویر کشیده است و حتی خطر یهود را هشدار داده و از دروغ؛ مکر، بزدلی، خسّت و بخلی که به آن خو کرده‌اند، خبر داده است و از دیگر صفات و نشانه‌های پستی و فرومایگی که با آن پرورش یافته بودند، برحذر داشته است.

زیبنده است مربیان و دعوتگران دین خدا به این مطلب توجه نمایند.

نکته‌ی دیگر این‌که از این رویداد می‌فهمیم، رسول‌اللهﷺ از وضعیت دشمنان، اندیشه‌ها و باورهای‌شان اطلاع کافی داشته است... باید مربی این چنین باشد. او می‌باید ذخیره‌ی اطلاعاتی و معلوماتی بسنده‌ای برای مواجهه با دشمنانش داشته باشد. او باید تلاشش را دو چندان گرداند و اراده‌اش را تقویت نماید تا مسؤولیتی را که نسبت به تربیت نسل آینده برعهده دارد به خوبی انجام دهد.

آنچه از لابلای سیره‌ی عطرآگین رسول‌اللهﷺ کسب می‌کنیم، اخلاق نیکو و تحمل و بردباری ستودنی او حتی با دشمنانش است، چون او هیچ‌گاه برای خود از کسی انتقام نگرفت و تا جایی که فرمان خدا زیر پا نمی‌شد، خوددار و صبور بود.

۱ـ برداشت‌هایی از این رویداد:

۱ـ وجوب اجرای حد زنا بر کافر.. این نظریه‌ای است که بسیاری از دانشمندان از جمله امام شافعی، امام احمد حنبل و اسحاق هم با آن موافق‌اند.[۱]

۲ـ ثبوت صحت ازدواج نزد اهل کتاب، چون حکم سنگسار جز بر مرد همسردار قابل اجرا نیست، بنابراین اگر ازدواج آنان درست نمی‌بود، همسردار بودن‌شان ثابت نمی‌گشت؛ در نتیجه سنگسار نمی‌شدند.[۲]

۳ـ پذیرش شهادت ذمیان در امور مربوط به خودشان.[۳]

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ۳۵۲/۱۱؛ عمدة‌القاری، ۱۹/۲٤؛ فتح الباری، عسقلانی، ۱۷۰/۱۲؛ شرح السنة، ۲۸٦/۱۰.

۲. معالم السنة، ۲۸۱/۳؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۳۵۲/۱۱؛ المفهم، ۱۱۳/۵؛ شرح الکرمانی، ۲۲۵/۲۳؛ عمدة‌القاری، ۱٤۸/۱۸؛ فتح الباری، ۱۷۱/۱۲؛ شرح السنة ۲۸۵/۱۰. امام نووی در شرح صحیح مسلم گوید: مالک گوید: همسردار دانستن کافران درست نیست (چون آنان پایبند حلال و حرام و ناموس نیستند)، او گوید: سنگسار شدن آن دو (نفر یهودی)، برای این بود که آنان اهل ذمه نبودند. (البته) این برداشت وتفسیر، نادرست است، زیرا آن دو از هم‌پیمانان پیامبر در منشور شهروندی او بودند و از طرفی آن زن ومرد عملاً رجم شدند (و مردند) این در حالی است که کشتن هیچ انسانی جز در قبال جرم او جایز نیست.

۳. فتح الباری، ۱۷۱/۱۲؛ عمدة‌القاری ۱۹/۲٤؛ المفهم ۱۱۲/۵ و ۱۱۳.

٤ـ یهود چیزهایی را به تورات نسبت می‌دادند که در آن نبود و این امر، بیانگر آن است که آنان به تحریف تورات پرداختند و احکام آن را تغییر و دانش‌اش را کتمان کردند.[۱]

۵ـ بسنده کردن حاکم و فرمانروا به یک مترجم مورد اعتماد.[۲]

٦ـ شریعت و آیین پیشینیان زمانی برای ما مسلمانان نیز حجت است؛ که با قرآن یا حدیث صحیح ثابت شود، یا تا زمانی که شریعت و آیین آنان توسط پیامبر ماﷺ یا پیامبر خودشان ثابت و یا شریعت‌شان منسوخ نگشته باشد.[۳]

۷ـ این حدیث بیانگر درستی و حقانیت نبوت رسول‌اللهﷺ است؛ زیرا با این‌که او ناآموخته و ناخوان بود و پیش از آن تورات را نخوانده بود، از حکم تورات خبر داد و (جالب این‌که) حکم نیز چنان بود که او خبر داد.[٤]

۸ـ (هنگام اجرای حکم سنگسار) شخصی را که سنگسار می‌شود نمی‌بندند و در چاله قرار نمی‌دهند، زیرا اگر هر یک از این دو حالت اجرا شده بود، مرد یهودی توان آن را نمی‌یافت که زن را از اصابت سنگ‌ها حفاظت کند.[۵]

۹ـ وقتی که ذمیان اختلافات‌شان را به ما ارجاع دهند، حاکم مسلمان باید در میان‌شان داوری کند، زیرا دو ذمی‌یی که رسول‌اللهﷺ فرمان سنگسارشان را داد، اگر می‌توانستند از اجرای حد بر خود جلوگیری نمایند؛ چنین می‌کردند، لذا اگر آنان داوری (ما) را پذیرفتند، باید حکم اسلامی بر آنان جاری شود.[٦]

۱۰ـ تقاضای ارایه دلیل برای احکام اسلامی جایز است.

---

۱. فتح الباری، ۱۲/۱۷۲؛ عمدةالقاری، ۲٤/۱۹.
۲. فتح الباری، ۱۲/۱۷۲.
۳. فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۷۲؛ المفهم، ۵/۱۱.
٤. فتح الباری، ٦/٦۳۱.
۵. معالم السنن ۳/۲۸۲، شرح السنة، ۱۰/۲۸۷.
٦. شرح السنة، ۱۰/۲۸٦ و ۲۸۷؛ المفهم، ۵/۱۱۰ و ۱۱۱.

۱۱ـ آیا کافران در فروع شریعت اسلامی مورد خطاب هستند یا خیر؟ فقها نظرات مختلفی دارند!

اصل هفدهم: به‌خاطر خود، تقاس نگرفتن مادامی که خطا، مجازاتی را به دنبال نداشته باشد:

تزکیه نفس با پرورش دادن آن بر امور پسندیده آغاز می‌شود سپس در اثر تربیت باید آن را از تسلط هوس و شیطان درآورد و البته کسی که همیشه به مقام بلند احسان می‌اندیشد، کنترل کشش‌های بشری بر او دشوار نیست، چون می‌خواهد نفس خویش را به سمت اخلاق کریمه و فضائلِ رفتاریِ پسندیده سوق دهد، روشن است که خطرناک‌ترین لغزشگاهی که انسان مؤمن در آن می‌لغزد؛ خوی انتقام است؛ زیرا لحظه‌ای که فکر می‌کند حقی از حقوق بشری‌اش سلب، یا کرامت انسانی‌اش جلوی دیگران لگدمال شده است؛ آتش خشم‌اش زبانه می‌کشد و به جای این‌که آتش خشم را فرونشاند و خار هوس را بشکند و در مقابل بدی، خوبی کند؛ یک پیمانه را دو پیمانه پس می‌دهد و دو چندان تقاس می‌گیرد.

انسان بزرگ‌منش و واقعی، هرقدر برای نیل به اهداف کمال در سختی‌ها قرار بگیرد؛ سعه صدرش، فزونی می‌یابد و بردباری‌اش تقویت می‌شود و مردم را نسبت به حقوق خویش معذور می‌دارد و برای خطاهایشان، عذرهایی را مد نظر قرار می‌دهد. اگر کسی به حقوق او تعدّی نماید یا احساساتش را جریحه‌دار کند، او بسان یک مربی؛ فرد خاطی را یکی از شاگردانش تلقی می‌نماید و از خطایش درمی‌گذرد. الگویش در این رفتارش سرور محبوب ما رسول‌اللهﷺ است؛ از ام‌المؤمنین عایشهؓ نقل است که گوید:

هیچ‌گاه رسول‌اللهﷺ میان دو کار مختار نگشت، مگر این‌که (از میان آن دو) آسانترش را برمی‌گزید؛ مادامی که در انتخابش گناهی نبود، اما اگر در انتخابش گناهی می‌بود، بیش از هر کس دیگر از آن فاصله می‌گرفت. رسول‌اللهﷺ هیچ‌گاه

به‌خاطر خودش از کسی انتقام نگرفت، امّا اگر حرمت (حرام) خدا دریده می‌شد؛ در آن صورت برای پاسداری از آن حرام و به قصد جلب رضایت خداوند، انتقام می‌گرفت.[۱]

این بود اخلاق او در تعامل با مردم، چنان‌که می‌بینید او از جایگاهی والا و استوار، برخوردار است![۲]

قرطبی گوید:

ام‌المؤمنین عایشهؓ اخلاق رسول‌اللهﷺ را این‌گونه توصیف می‌کند:

رسول‌اللهﷺ بر نادانی کسی‌که در رابطه با او با نادانی و بی‌توجهی رفتار می کرد؛ صبر پیشه می‌نمود و تندی او را تحمّل و از آزارش گذشت می‌کرد، مانند گذشتش از کسی‌که گفت:

ای محمد! عدالت کن، زیرا یقیناً این تقسیمی است، که در آن رضای خداوند لحاظ نشده است و امروز (دیگر) عدالت نکردی!! و نیز گذشتش در برخورد با کسی که ردایش را (در لحظه‌ای کشید) که آن را بر دوش انداخته بود (و) آنقدر کشید که ردا پاره شد و اثرش بر گردن (مبارکش) باقی ماند...

او از آزاردهندگان خود انتقام نمی‌گرفت، بلکه آنان را می‌بخشید و رها می‌کرد تا محبّت و نظرشان را جلب کند و از طرفی مرتکب عملی نشود که آنان را از اسلام متنفر سازد. هم‌چنان‌که (در پاسخ به تقاضای کسانی که به او پیشنهاد می‌دادند که منافقان را مجازات کند؛) می‌فرمود: «مردم نگویند که محمد، یارانش را می‌کشد.»[۳]

---

۱. روایت بخاری در کتاب صحیح‌اش، کتاب المناقب، باب صفة النبیﷺ ٦/٥٦٦ شماره ٣٥٦٠؛ مسلم، در کتاب صحیح‌اش، کتاب الفضائل، باب: مباعدتهﷺ للآثام و إختیاره من المباح ١٥/ ٤٦٧ شماره ۲۳۲۷.

۲. همان منبع قبلی.

۳. منبع قبلی، همان حدیث.

بهترین دلیل برصدق این مدعا، ماجرای آن زن یهودی است که در گوشت گوسفند (خوراک پیامبرﷺ) سم تزریق کرد:

۱ـ انس بن مالک ﷛ گوید: که یک زن یهودی[۱] گوسفند مسمومی را به نزد رسول‌اللهﷺ آورد و رسول‌اللهﷺ (که از ماجرا بی‌خبر بود) از آن خورد. سپس زن یهودی را به محضرش آوردند، و ایشان از او در این خصوص پرسید (چرا چنین کردی؟): او گفت: تصمیم داشتم ترا بکشم. رسول‌اللهﷺ فرمود: قطعاً خداوند، ترا بر *انجام این کار*، موفق نخواهد کرد. یا فرمود: (خداوند ترا) *برمن* (مسلط نخواهد کرد). راوی گوید:

(گفتند:) آیا او را نکشیم؟ فرمود: خیر. راوی (که خادم و همراه رسول‌اللهﷺ بود) گوید پس از آن من پیوسته اثر آن سم[۲] را در زبان[۳] کوچک رسول اللهﷺ مشاهده می‌کردم.[۴]

روایت ابوهریره ﷛:

۲ـ ابوهریره ﷛ گوید:

هنگامی که خیبر فتح شد. به رسول‌اللهﷺ گوسفندی هدیه شد که سمّی بود. رسول‌اللهﷺ فرمود: «یهودیانی را که در اینجا هستند برایم جمع‌شان کنید» پس آنان جمع شدند. آنگاه حضرت فرمود: من از شما چیزی می‌پرسم، آیا شما در آن باره‌اش به من راست می‌گویید؟ آنان گفتند: آری. رسول‌اللهﷺ فرمود: پدرتان

---

۱. آن زن یهودی، زینب بنت حارث، همسر سلام بن مشکم و خواهر مرحب یهودی بود، دلائل النبوة، بیهقی ٤/٢٦٣؛ تنبیه المعلم، ابن سبط العجمی ٢٧٣؛ فتح الباری ٧/٤٩٧.

۲. اثر و علامت باقی مانده در دهان رسول‌اللهﷺ، یک سیاهی یا شبیه آن بود، شرح صحیح مسلم، نووی، ١٤/٣٤٩؛ المفهم، ٥/٥٧٧.

۳. النهایه، واژه‌ی "لها" ٤/٢٨٤؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ١٤/٣٤٩؛ المفهم ٥/٥٧٧.

٤. روایت بخاری در کتاب صحیح‌اش، کتاب الهبة، باب قبول الهدیة من المشرکین ٥/٢٣٠ شماره٢٦١٧؛ صحیح مسلم، کتاب السلام، باب السم، ١٤/٣٤٩، شماره ٢١٩٠. ترجمه متن حدیث از کتاب صحیح مسلم است.

کیست؟ آنان گفتند: فلانی. او فرمود: دروغ می‌گویید، بلکه پدر شما فلانی است! آنان گفتند: راست گفتی! سپس فرمود: اگر از شما چیز دیگری بپرسم به من راستش را می‌گویید؟ آنان عرض کردند: بلی ای ابوالقاسم (چون) اگر دروغ بگوییم، تو دروغ ما را می‌فهمی هم‌چنان که دروغ ما را در مورد پدرمان فهمیدی! سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: دوزخیان کیان‌اند؟ آنان گفتند: ما اندکی در آن می‌مانیم سپس به دنبال ما شما می‌آیید.[1]

آنگاه رسول‌الله ﷺ به آنان فرمود: دور شوید[2] به خدا سوگند ما هرگز به دنبال شما به دوزخ نخواهیم رفت![3] سپس فرمود: اگر یک چیز دیگر از شما بپرسم، راستش را به من می‌گویید؟ پس آنان گفتند: بلی ای ابوالقاسم! سپس رسول‌الله ﷺ فرمود:

آیا شما این گوسفند را سمّی کرده‌اید؟ آنان گفتند: بلی! فرمود: چه چیزی شما را واداشت که چنین کنید؟ گفتند: (گفتیم) اگر دروغگو باشی از (شرّ) تو راحت می‌شویم و اگر پیامبر باشی به تو آسیبی نمی‌رسد![4]

۱ـ ارزیابی خطا:

طراحی توطئه‌ای پلید، توسط یهود علیه رسول‌الله ﷺ. ماجرا چنین بود که زینب دختر حارث از تبار یهود، به فرمان یکی از سران‌شان، گوسفندی را بریان و به زهرآلوده کرد و قسمت کتف آن را بیش از قسمت‌های دیگر آن زهرآگین کرد. او این تصمیم را وقتی عملی کرد که پرسید، محمد، کدام بخش گوسفند را بیشتر

---

۱. فتح الباری، ۱۰/۲٤٦؛ عمدةالقاری، ۱۵/۹۱.
۲. فتح الباری، ۱۰/۲٤٦.
۳. یعنی شما از آتش بیرون نمی‌شوید و ما هم در آن ماندگار نمی‌شویم، زیرا هر گنهکار مسلمان، از آتش جهنم بیرون می‌آید فتح الباری، ۱۰/۲٤٦؛ شرح الکرمانی ۲۱/٤۷ و ٤۸.
٤. روایت صحیح بخاری، کتاب الجزیة و الموادعة، باب إذا غدرالمشرکون بالمسلمین هل یعفی عنهم ۶/۲۷۲ شماره ۳۱٦۹.

دوست دارد؟ به او خبر دادند، کتفش را بیشتر دوست دارد، لذا آن قسمت را خیلی به سم آغشته کرد سپس آن را به‌عنوان هدیه به رسول‌اللهﷺ و همراهانش تقدیم کرد. به محض این‌که لقمه‌ای از کتفش خورد آن را گوارا و لذت‌بخش نیافت سپس فرمود: دست از این خوراک بردارید زیرا کتف این گوسفند به من می‌گوید که در آن خیانت شده است.[1]

این ماجرا، یکی از سلسله نیرنگ‌ها و توطنه‌های یهود علیه اسلام و خیانت به رسول‌اللهﷺ به حساب می‌آید.

۲ـ اصلاح خطا:

هنگامی که رسول‌اللهﷺ دانست، زن یهودی غذایش را سمّی کرده است، او را صدا زد تا از صحّت ماجرا اطمینان یابد... تحقیق و پرس‌وجو، منش پیامبرﷺ بود. زیرا همیشه پیش از تصمیم‌گیری در یک حادثه، پیرامون آن تحقیق می‌نمود.

«روایت بخاری، گویای آن است پس از این‌که رسول‌اللهﷺ از قصد زن یهودی باخبر شد، در آغاز او را عفو نمود و مجازات نکرد؛ زن یهودی هم اعلام داشت: اگر تو پیامبر باشی، سم به تو آسیبی نمی‌رساند و اگر پیامبر نباشی از (شرّ) تو راحت می‌شویم»[2]، اما پس از این‌که "بشر بن براء" (در اثر خوردن از آن غذا) وفات یافت، زن یهودی را به اولیای دم سپردند و آنان هم او را قصاص کردند و کشتند.

قاضی عیاض گوید:

در این‌که آیا رسول‌اللهﷺ او را مجازات کردند یا خیر؟ دانشمندان اختلاف دارند و روایات نیز مختلف است، در صحیحین (بخاری و مسلم) آمده است که

---

۱. دلائل النبوة، بیهقی، ٤/ ٢٦٣.

۲. دلائل النبوه، بیهقی ٤/ ٢٦٢.

اصحاب گفتند: آیا او را نکشیم؟ رسول‌اللهﷺ فرمود: خیر. مانند این مطلب را ابوهریره ﷺ و جابر ﷺ روایت کرده‌اند.[۱]

ابوسلمه ﷺ گوید: رسول‌اللهﷺ او را مجازات کرد.

ابن عباس ﷺ گوید: رسول‌اللهﷺ او را به اولیای (دم) "بشربن براء" سپرد چون او از آن غذا خورده و وفات یافته بود. آنان هم او را (به قصاص) کشتند.

ابن سحنون گوید: حدیث‌شناسان، متفق القول‌اند که رسول‌اللهﷺ آن زن را قصاص کرد.[۲]

واقدی گوید: آنچه برای ما به اثبات رسیده، این است که رسول‌اللهﷺ او را قصاص کرد و فرمان داد گوشت گوسفند مسموم را سوزاندند.[۳]

قاضی گوید: به نظر من شیوه‌ی جمع (میان دو نظریه و البته خدا بهتر می‌داند) این است که رسول‌اللهﷺ در ابتدا او را به خاطر سمّی کردن غذا نکشت و مجازات نکرد، به‌ویژه که از هدفش اطلاع یافت با این‌که اطرافیان مجازات او را خواستار شدند لیکن او فرمود: نه (او را مجازات نمی‌کنم)؛ اما پس از این‌که "بشربن براء" در اثر آن سم وفات یافت، زن یهودی را به اولیای دم "بشر" سپردند و آنان هم او را مجازات کردند. در نتیجه کسانی که معتقداند رسول‌اللهﷺ او را قصاص کرد، درست می‌گویند چون اساس گفتارشان بر این است که رسول‌اللهﷺ در آغاز او را قصاص نکرد اما پس از فوت "بشر" او را مجازات کرد. والله اعلم.[٤]

---

۱. همان منبع، ٤/٢٦٢ و ٢٦٣.
۲. إکمال المعلم، ٧/٩٣.
۳. السنن الکبری، بیهقی، ٨/٤٧.
٤. اکمال المعلم، ٧/٩٤.

بر این اساس سهیلی گوید: رسول‌اللهﷺ ابتدا از مجازات آن زن صرفنظر کرد؛ زیرا ایشان برای خود از کسی انتقام نمی‌گرفت؛ ولی با مرگ "بشر" او را قصاص کرد.

ابن حجر گوید: احتمال دارد که رسول‌اللهﷺ بخاطر ایمان آوردن آن زن، از قصاصش صرفنظر کرده باشد؛ ولی چون "بشر" وفات یافت، قصاص او واجب گشت، زیرا "بشر" از آن غذای سمی خورده بود.[١]

اخلاق پیامبرﷺ چنین بود، او هیچ‌گاه به‌خاطر خودش انتقام نمی‌گرفت و کسی را عفو می‌کرد که او را دشنام می‌داد. این منش تا زمانی بود که حرامی از حرام‌های خداوند دریده و فرمانی از فرمان‌های او نقض شود، آنگاه او فرمان خداوند را بر شخص حرمت‌شکن اجرا می‌کرد و از او چشم‌پوشی نمی‌نمود[٢]، این نکته در ماجرای زن یهودی که غذای پیامبرﷺ را سمی کرد؛ کاملاً آشکار است (او ابتدا از مجازات زن یهودی چشم‌پوشی نمود علی رغم این‌که جرمش در سمی کردن غذا محرز بود، چون او هیچ‌گاه برای خود از کسی تقاص نمی‌گرفت).

امام نووی می‌فرماید:

جمله‌ی «إلا أن تنتهک حرمةالله»[٣] استثنای منقطع است، یعنی؛ ولی هنگامی که حرام خدا، نادیده گرفته و دریده می‌شد، در آن صورت رسول‌اللهﷺ به یاری خدا می‌رفت و برای خشنودی خداوند از شخص حرمت‌شکن، به خاطر حرمت‌شکنی و جسارتش به دین خدا، انتقام می‌گرفت.[٤]

---

١. فتح الباری، ٧/٤٩٧؛ المفهم: ٥/٥٧٦.
٢. المفهم: ٦/١١٩.
٣. ترجمه: مگر این‌که حرمت حرامی دریده می‌شد.
٤. شرح صحیح مسلم، نووی: ١٥/٤٧٦.

چه زیبنده و نیکو است که مربیان و دعوتگران دین خدا (در این زمینه) پیامبرﷺ را اسوه‌ی خود قرار داده و در چشم‌پوشی از خطای مردم به ایشان اقتدا نمایند و جز برای حقوق خداوند و اوامر (و نواهی)اش از کسی انتقام نگیرند!! خداوند فرمود:

﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾

(فصلت: ٣٤)

«به نیکوترین روش رفتار کن، (که در اثر آن) کسی که میان تو و او دشمنی است؛ همچون دوست صمیمی می‌گردد.»

۳ـ برداشت‌هایی از حدیث:

۱ـ خداوند، رسول‌اللهﷺ را از بدخواهی هر انسانی، حفاظت می‌نمود چنان‌که خود در قرآن می‌فرماید:

﴿وَاللَّـهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ **(مائده: ٦٧)**

«(ای پیامبر!) خداوند، تو را از (گزند) مردمان حفاظت می‌کند.»

این خود معجزه‌ای بود، که سم کشنده که دیگران را از پای در می‌آورد؛ در جان مبارک رسول‌اللهﷺ مؤثر واقع نشد. دیگر این‌که خداوند پیامبرش را از مسمومیت گوسفند، مطلع ساخت و عضو بی‌جان آن، با او سخن گفت.[1]

۲ـ سموم، در ذات خود اثری ندارند، بلکه اثر آن تابع اذن و اراده‌ی خداوند است، لذا می‌بینیم، سم در "بشربن براء بن معرور"، اثر کرد؛ اما در پیامبرﷺ اثر نکرد. بنابراین اگر اثر سم، ذاتی می‌بود، باید همزمان در هر دو نفر اثر می‌گذاشت.[2]

---

۱. المفهم، ٥/٥٧٦؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ١٤/٣٤٩. عون المعبود، ١٢/١٤٧. عمدةالقاری، ١٥/٩٢. شرح الکرمانی، ٢١/٤٨. فتح الباری، ١٠/٢٤٦.

۲. المفهم، ٥/٥٧٦؛ عمدةالقاری، ١٥/٩٢؛ فتح الباری، ١٠/٢٤٧.

۳ـ قتل با سم، مثل قتل با سلاح است و قصاص دارد. و این دیدگاه امام مالک است، در حالی که کوفیان، معتقد به قصاص نبوده و در چنین قتلی دیه را بر عاقله (خاندان) قاتل فرض می‌دانند.[۱]

٤ـ خوردن خوراکی اهل کتاب، جایز و داد و ستد با آنان بلامانع است، اگرچه در سرمایه‌شان، احتمال ربا یا شبهه باشد.[۲]

٥ـ از کارها و رخدادها، باید برداشت مثبت و درست داشت، مگر این‌که عکس آن ثابت شود.[۳]

٦ـ با این‌که صداقت پیامبرﷺ برای یهود ثابت گشت و آنان نام پدرشان را که پیامبر از آن خبر داد تأیید کردند و توطئه‌ی ترور پیامبرﷺ از سوی آنان نیز برملا شد و عادتاً می‌باید به لجاجتشان خاتمه می‌دادند؛ اما باز هم آنان دست از لجاجت و دشمنی با او برنداشتند و به لجبازی و تکذیب او ادامه دادند.[٤]

---

۱. المفهم، ٥/٥٧٦؛ عمدةالقاری، ١٥/٩٢؛ فتح الباری ١٠/٢٤٧؛ معالم السنن، ٤/٧.

۲. عمدةالقاری، ١٣/١٧١؛ معالم السنن ٤/٨.

۳. عمدةالقاری ١٣/١٧١. من معتقدم، در تعامل با دیگران، اصل بر سلامت کارها و عدم سوءظن و خوشبینی و مثبت‌اندیشی است، ضمن این‌که انسان باید جانب احتیاط را نیز رعایت کند، و خداوند هم توصیه فرموده است «ای مؤمنان برحذر باشید و احتیاط را رعایت کنید.» (نساء: ۷۱)

٤. فتح الباری، ١٠/٢٤٦ و ٢٤٧.

موضوع دوم:
ارزیابی و اصلاح خطا در تعامل با مسیحیان

رسول‌اللهﷺ انسانی دشمن‌شناس؛ بردبار و در مواجهه با انواع آزارها و شکنجه‌های مردم، از همه صبورتر بود. او در برخورد با دشمنان و مخالفانش از آیین‌های دیگر، گذشت بسیار و چشم‌پوشی فراوانی داشت. او این همه صفات نیکو را در اثر تربیت (و توصیه‌ی) پروردگارش کسب کرده که به او فرموده بود:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ (اعراف: ۱۹۹)

«عفو پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از جاهلان روی برگیر!»

بنابراین تعجبی ندارد که او در تعامل با دشمنانش متناسب با فکر و عقیده (و شخصیت) شان رفتار کند. او با روشی زیبا و با دلایل قاطع و حجت‌های روشن، اسلام را برای‌شان عرضه می‌کرد؛ اما زمانی که ارایه‌ی دلیل قاطع و حجت روشن، برای خصم کارگر نیفتد، دیگر چه باید کرد؟ یکی از روش‌هایی که او برای رفع شبهات درونی خطاکاران (و مجاب کردن‌شان) از آن بهره گرفت، مباهله[1] بود.

در این بخش، دو نمونه از زندگانی رسول‌اللهﷺ را پیش رو داریم که برای سران، فرماندهان و دعوتگران دین خدا، روش تعامل پیامبرﷺ را با مسیحیان بازگو

---

۱. مباهله: یکدیگر را نفرین کردن. و عبارت است از این‌که وقتی گروهی در چیزی اختلاف پیدا کردند هر یک بگوید: لعنت و نفرین خدا بر آن یک از ما باد که ستمگر باشد. فتح الباری ۹٤/۸؛ النهایة، واژه"بهل" ۱٦۷/۱؛ شرح الکرمانی، ۱۹۷/۱٦.

می‌کند، تا بدین‌سان نوع عملکرد ایشان برای همگان الگو باشد و در عرصه‌های مختلف زندگی معاصر، چراغ تابناکی گردد که در پرتواش راه یابند.

اصل هیجدهم: کاربرد مباهله در هنگام ناکارآمد گشتن حجت و برهان:

روش‌های رسول‌اللهﷺ در تعامل با دشمنانش، متنوع بود و این تنوع در اثر فضل و لطف خداوند بر او بود. خداوند از حکمت نبوت و انوار رسالت به او چیزها الهام کرده بود، لذا او از شیوه‌های متناسب با حجم ماجرا و شخصیت خطاکار استفاده می‌نمود، لذا می‌دیدی رسول‌اللهﷺ با افراد مختلف، براساس مقام علمی و جایگاه فرهنگی و متناسب با شخصیتش رفتار می‌کند.

در این اصل، می‌بینیم رسول‌اللهﷺ زمانی به کاربرد روش مباهله روی می‌آورد، که درهای گفتگو و مباحثه‌ی منطقی متعارف و ارایه‌ی دلیل، در مقابلش بسته می‌شود و این از سیاست حکیمانه و درمان پسندیده‌اش در ارتباط با دیگران بود.

یکی از صحنه‌های کاربرد اسلوب مباهله، ماجرای وفد نجران است.

حذیفه گوید:

"عاقب"[۱] و "سید"[۲] دو (مسئول و) صاحب‌نظر (منطقه) نجران[۳]، به دیدار رسول‌اللهﷺ آمده بودند و قصد مباهله داشتند. گوید: یکی به دیگری گفت: چنین

---

۱. عاقب: نامش عبدالمسیح، او سردار و مشاورشان بود. کسی که آنان از دیدگاهش روی برنمی‌تافتند. طبقات ابن سعد، ۲٦٧/۱؛ فتح الباری، ۹٤/۸؛ دلایل النبوه، بیهقی، ۳۸۳/٥.

۲. السید: نامش "ایهم" یا "شرحبیل"، او مشاور اقتصادی، بزرگ جامعه و سردارشان در این خصوص بود. فتح الباری ۹٤/۸؛ طبقات ابن سعد ۲٦٧/۱؛ دلائل النبوه، بیهقی ۳۸۳/٥.ابن حجر گوید: ابوالحارث بن علقمه، اسقف و کارشناس قرائت انجیل هم آنان را همراهی می‌کرد.

۳. نَجْران: شهر بزرگی است که در فاصله هفت منزلی شهر مکه در مسیر یمن قرار دارد و هفت شبانه روز با مکه فاصله دارد و شامل ۷۳ آبادی است که فاصله‌ی یک روز شخص تیزرو را در بر می‌گیرد و به نام نجران بن زیدان بن سبأبن یشجب بن یعرب بن قحطان نامیده شده است، زیرا او نخستین کسی بود که این منطقه را آباد کرد و در آن سکنی گزید. معجم البلدان، واژه نجران ۳۰۸/٥؛ فتح الباری ۹٤/۸؛ عمدةالقاری، ۲٦/۱۸.

نکن، به خدا سوگند اگر او پیامبر باشد و ما با او مباهله کنیم؛ ما و دودمان‌مان پس از ما؛ هرگز رستگار نخواهند شد. آن دو گفتند: (ای محمدﷺ) هر چه از ما تقاضا کنی به تو می‌دهیم، مرد امینی را با ما بفرست و جز شخص امین کسی را با ما نفرست! آنگاه رسول‌اللهﷺفرمود:

«قطعاً مرد امینی را با شما می‌فرستم که واقعاً امانتدار[1] باشد.» پس یاران رسول‌اللهﷺ به او نگریستند (و هر یک امید داشت که مژده‌ی رسول‌اللهﷺ در او مصداق یابد) پس آنگاه فرمود: «به پا خیز ای ابوعبیده جراح!» هنگامی که او به پا خاست، رسول‌اللهﷺ فرمود: «این امین این امّت است.»[2]

نحوه‌ی رفتار رسول‌اللهﷺ را با وفد نجران؛ ابن سعد در "طبقات" و بیهقی در "دلائل النبوة" و دیگر سیره‌نویسان و تاریخ‌نگاران هم توضیح داده‌اند.

نقل است که رسول‌اللهﷺ، به آنان نامه‌ای نوشت و آنان را به خداپرستی و ترک پرستش انسان‌ها فراخواند. اگر ابا کنند، جزیه[3] بپردازند و اگر نپذیرفتند؛ جنگ! و پیدا است که این نامه در سال نهم هجری پس از نزول این آیه بوده است:

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يؤْمِنُونَ بِاللَّـهِ وَلَا بِالْيوْمِ الآخِرِ وَلَا يحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يعْطُوا الْجِزْيـةَ عَن يدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ (توبه: ۲۹)

---

۱. امین: فرد مورد اعتماد و پسندیده را گویند. امانتداری صفت مشترک همه‌ی یاران پیامبرﷺ است، ولی بعضی از آنان با بارزترین صفت‌شان توسط رسولﷺ مختص گشتند. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۵/٥٦٤.

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی ۸/۹۳، شماره ٤٣٨٠؛ صحیح مسلم، فضایل ابوعبیده، ۱۵/٥٦٤، شماره ٢٤٢٠.

۳. جزیه: مالی است که از ذمیان، در هنگام عدم تمایل به پذیرش اسلام گرفته می‌شود و به این دلیل به آن "جزیه" گویند که در عوض حفظ خونشان پرداخت می‌شود (و مسلمانان پس از دریافت این مال از آنان؛ موظف به تأمین امنیت آنان می‌باشند). المفردات واژه‌ی "جزا" ۱۹۵؛ النهایه، واژه‌ی "جزا".

«با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز آخرت ایمان نمی‌آورند و حرام خدا و رسول را حرام نمی‌دانند و به دین حق تن در نمی‌دهند؛ بجنگید، تا این‌که با اطاعت و گردن نهادن (به فرمان اسلام) جزیه بدهند.»

هنگامی که آنان، نامه‌ی رسول‌اللهﷺ را دریافت نمودند، چهارده تن از سران‌شان[1] در میان شصت سوار سوی رسول‌اللهﷺ رهسپار گشتند، که از جمله‌ی آنان سه نفر کسانی بودند که همه‌ی کار و بارشان به آنان محوّل می‌شد: ***عاقب***، سردار و مشاورشان و کسی که از نظر (و مشوره‌اش) خارج نمی‌شدند. ***سید***، مشاور اقتصادی؛ بزرگ جامعه و سردارشان (در خصوص روابط خارجی) و ***ابوالحارث***؛ اسقف و کارشناس قرائت انجیل و عالم (دینی) شان.

آنان در حالی‌که لباس‌های پنبه‌ای و کتانی راه راه[2] و جامه‌هایی با آستین‌های زراندوز شده به تن، و در دست انگشتر طلا داشتند، به دیدار رسول‌اللهﷺ شتافتند و در مسجد بسوی شرق ایستاده، نماز گزاردند. رسول‌اللهﷺ فرمود:

«آنان را صدا زنید» آنگاه آنان (با همین پوشش) به محضر رسول‌اللهﷺ در آمدند رسول‌اللهﷺ از آنان روی برگرفت و با آنان سخن نگفت. عثمان ﷺ به آنان گفت: به خاطر این پوشش‌تان! (رسول‌اللهﷺ، از ملاقات شما صرفنظر نمود). ناگزیر آنان آن روز برگشتند. روز بعد با پوشش راهبان وارد شدند و بر او سلام کردند. رسول‌اللهﷺ جواب سلام آنان را داد و آنان را به دین اسلام فراخواند. آنان ابا کردند و گفتند: ما پیش از شما مسلمان بودیم! رسول‌اللهﷺ فرمود:

شما را سه چیز از پذیرش اسلام باز می‌دارد:

---

۱. ابن سعد نام این اشراف را در "طبقات" خود فهرست کرده است، ۲٦۷/۱، چاپ العلمیة.

۲. النهایه، واژه‌ی "حبر" ۳۲۸/۱؛ عمدةالحفاظ، واژه‌ی حبر ۳٦۵/۱؛ المصباح المنیر، واژه‌ی "حبر" ۱٦۲.

پرستش صلیب، خوردن گوشت خوک و این ادعایتان که خدا را فرزندی است.[۱] جدال و لجبازی آنان با پیامبرﷺ بالا گرفت و پیامبرﷺ بر آنان آیات قرآن را قرائت نمود و سخنان باطل‌شان را با حجت واضح پاسخ داد. از جمله چیزهایی که آنان به رسول‌اللهﷺ گفتند این‌که چرا یار و یاور ما را دشنام می‌دهی و می‌گویی: او بندهٔ خدا است؟ رسول‌اللهﷺ فرمود: «بلی قطعاً عیسی؈ بنده و رسول خدا و آفریدهٔ او است که به مریم دوشیزهٔ پاکدامن، عطا کرده است.» آنگاه آنان خشمگین شدند و گفتند: آیا هرگز انسانی را بدون پدر، دیده‌ای؟ اگر راست می‌گویی مانند او را به ما نشان بده!! خداوند در پاسخ آنان این آیه را نازل کرد:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّـهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ* الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ (آل‌عمران: ۵۹-۶۰)

«مثال (آفرینش) عیسی نزد خداوند، همچون (آفرینش) آدم است، (خداوند) او را از خاک آفرید سپس به او گفت: خلق شو، پس او خلق شد و پدید آمد. (این سخن حق و) حقیقت از (جانب) پروردگارت است و تو از شک کنندگان مباش!»

این دلیل، کوبنده بود، چون آفریدهٔ عجیب را با عجیب‌تر از خودش مقایسه کرد. هنگامی که استدلال و مباحثهٔ حکیمانه با آنان سودمند، واقع نشد

---

۱. روایت ابن ابی شیبه در مصنفش، کتاب المغازی، با عنوان: آنچه در مورد نجرانیان گفته‌اند و آنچه پیامبرﷺ (از آنان) می‌خواست؛ ۴۲۷/۷- شماره ۳۷۰۰۹ در آن آمده است: رسول‌اللهﷺ به اسقف نجران فرمود: ای ابوالحارث! ایمان بیاور، او گفت: من مسلمانم. باز فرمود:ایمان بیاور. او گفت: پیش از تو ایمان آوردم! رسول‌اللهﷺ فرمود: دروغ می‌گویی! ترا سه چیز ازپذیرش اسلام باز می‌دارد: این ادعایت که خدا، فرزند دارد و این‌که گوشت خوک و (سوم این‌که) شراب می‌خوری!! ابونعیم هم در دلائل النبوه همین مطلب را از قول ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است. دلائل النبوة، ۳۵۴،شماره ۲۴۵.

رسول‌اللهﷺ آنان را به مباهله[1] فراخواند. در حقیقت رسول‌اللهﷺ در این خصوص فرمان خداوند را اجرا نمود که فرمود:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (آل‌عمران: ٦١)

«پس از دانشی که در مورد عیسی‌ﷺ به تو رسیده است، اگر کسی با تو به ستیز برخواست به او بگو: بیایید ما فرزندان خود را فرا می‌خوانیم و شما نیز فرزندان خودتان را فراخوانید؛ ما همسرانمان را و شما (هم) همسرانتان را؛ ما خود آماده‌ایم و شما هم خودتان را آماده کنید، سپس (دست به) دعا (بلند) نماییم و لعنت خدا را بر دروغگویان گردانیم.»

رسول‌اللهﷺ در حالی که سیدنا علی‌ﷺ؛ (امام) حسن‌ﷺ؛ (امام) حسین‌ﷺ و فاطمه(ی زهراﷺ) همراه‌شان بودند، حضور یافتند او فرمود: «وقتی که من دعاکردم شما آمین بگویید» آنگاه آنان با یکدیگر مشورت نمودند. آنان که از حقیقت نبوت رسول‌اللهﷺ آگاه بودند و می‌دانستند هیچ قومی با پیامبری مباهله نکرد، مگر این‌که هلاک گشت؛ لذا چون از هلاکت خویش بیمناک گشتند؛ از اجرای مباهله طفره رفتند و گفتند:

---

۱. مباهله: دعای نفرین را گویند سپس در مورد عموم دعاها به کار رفته است. مباهله، هنگامی مشروع است که دست یافتن به حق از طریق مباحثه و مناظره و استدلال دشوار گردد و طرف مقابل از پذیرش حق ابا ورزد؛ لذا راه و چاره‌ای، جز پذیرش مباهله و دعای هلاکت و نابودی برای دروغگویان باقی نمی‌ماند. حاشیه‌ی السیرةالنبویة، دکتر محمد ابوشهبه ۵٤۷/۲؛ المفردات، واژه‌ی "بهل" ۱٤۹؛ عمدة الحفاظ ۲۳۷/۱؛ القاموس المحیط ۱۲۵۳؛ المصباح المنیر ۸۹؛ معجم المقاییس فی اللغة ۱۵۹؛ النهایه، واژه‌ی "بهل" ۱٦۷/۱.

هر طور که دوست داری در مورد ما تصمیم بگیر. آنگاه رسول‌اللهﷺ در قبال دو هزار جامه، با آنان مصالحه کرد مبنی‌بر این‌که یک هزار آن را در رجب و هزار دیگر آن را در ماه صفر تحویل دهند و این‌که تعداد ۳۰ عدد سپر و ۳۰ عدد خنجر و سی نفر شتر و سی رأس اسب را به عنوان عاریه بدهند تا در قبال جلوگیری از توطنه و نیرنگ، در یمن (گرو) باشد. و نیز پیامبرﷺ شرط کرد که تجارت ربا را متوقف کنند و از این طرف رسول‌اللهﷺ آنان را بر جان؛ دین و اموالشان امان داد و برایشان امان‌نامه‌ای نوشت که در آن (این مطالب) آمده بود:

«نجران و اطراف آن از پناه خدا و حمایت محمدنبی و رسول‌اللهﷺ برخوردارند (و) بر خویشتن؛ آیین، سرزمین، سرمایه، غایب، حاضر و تجارت‌شان (امان یافتند). هیچ اسقفی در محلش مورد تعرض و تجاوز قرار نمی‌گیرد و هیچ راهبی از رهبانیتش و هیچ واقفی از وقفش بازداشته نمی‌شود.»

رسول‌اللهﷺ گروهی از مسلمانان را بر این مطلب گواه قرار داد. آنگاه وفد نجران به بلادشان بازگشتند. سپس اندکی بیش نگذشت که "عاقب" و "سید" به نزد رسول‌اللهﷺ بازگشتند و ایمان آوردند. رسول‌اللهﷺ آن دو را در منزل ابوایوب ﷺ انصاری اسکان داد. بقیه‌ی ساکنان نجران هم تا وفات رسول‌اللهﷺ بر همین منوال (بر پیمان خود) باقی ماندند.

آنگاه سیدنا ابوبکر صدیق ﷺ عهده‌دار خلافت شد و با آنان به نیکی رفتار کرد و در هنگام وفات، نسبت به تعامل نیکو با آنان، وصیت نمود. در دوره‌ی سیدنا عمر فاروق ﷺ به دادوستدهای ربوی روی آوردند؛ لذا سیدنا عمر فاروق ﷺ آنان را از بلادشان بیرون کرد و برایشان امان‌نامه‌ی زیر را نوشت:

این عهدی است که عمر امیر مؤمنان، برای نجرانیان و همراهانشان نوشت. یقیناً آنان در امان خدا هستند. هیچ‌یک از مسلمانان به آنان آسیبی نمی‌رساند. این وفاداری با آنان، بنابه پیمانی است، که رسول‌اللهﷺ و ابوبکر ﷺ برای آنان نوشته بودند. اما بعد: پس اگر اینان در محدوده‌ی امیران شام یا عراق قرار گرفتند، باید

آنان زمین رادر اختیار اینان قرار دهند و در این خصوص برایشان گشایش ایجاد کنند، تا اینان به کار بپردازند و این فعالیت برایشان در عوض زمینشان صدقه و پیشینه خواهد بود و کسی را بر آنان هیچ راهی نباید (چنان که) هیچ خسارت و جریمه‌ای بر آنان نیست.

و هر شخص مسلمانی با آنان مواجه شود، آنان را در مقابل ستم هر ستمگری یاری نماید؛ زیرا آنان از حقوق ذمّیان برخوردارند و جزیه‌ی آنان به مدت بیست و چهار ماه پس از حرکت‌شان (به آن دیار) قطع گشته (و دریافت نمی‌شود) و جز در مقابل کالایی که با آن کار می‌کنند هیچ مسؤولیتی متوجه آنان نیست؛ مورد ستم واقع نمی‌شوند و (کاری) بر آنان تحمیل نمی‌شود. عمر ﷺ امیر مؤمنان، عثمان بن عفان ﷺ و عده‌ای دیگر را بر این امان‌نامه شاهد قرار داد. گروهی از آنان در "النجرانیه" اطراف کوفه استقرار یافتند و برخی از آنان به شام[1] رهسپار گشتند.

۱ـ ارزیابی خطا:

حدیثی که پیش روی ما است، یک خطا را برای ما به تصویر می‌کشد و آن عبارت است از مباهله‌ی وفد نجران با رسول‌اللهﷺ. این قضیه پس از آن‌که آنان از پذیرش حق و گرویدن به دین اسلام امتناع ورزیدند و در حالی بود که پیش از آن، مجادله و لجاجت آنان با پیامبرﷺ به درازا کشید. آری هنگامی که رسول‌اللهﷺ با سیدنا علی ﷺ؛ حسن ﷺ، حسین ﷺ و فاطمه‌ی زهراﷺ، برای مباهله حضور

---

۱. طبقات ابن سعد، ۲٦۷/۱ و ۲٦۸؛ البداية و النهايه، ۵۲/۵ـ۵٦؛ دلائل النبوه، بیهقی، ۳۸۲/۵؛ السیرةالنبویه، ابوشهبه، ۵٤٦/۲ـ۵٤۹؛ زادالمعاد، ابن قیم جوزی، ٦۲۹/۳؛ دکتر ابوشهبه در توضیح عملکرد سیدنا عمرفاروق ﷺ با نجرانیان می‌نویسد: ماجرای عملکرد رسول‌اللهﷺ و خلیفه‌اش (با نجرانیان) نشانگر نهایت عدالت، نیکوکاری و تسامح با مسیحیان بود و اگر آنان به رباخواری و معاملات ربوی روی نمی‌آوردند و در بلاد یمن خطرهای اجتماعی و اقتصادی را دامن نمی‌زدند؛ هرگز سیدنا عمر فاروق ﷺ آنان را تبعید نمی‌کرد؛ اما آنان با پیمان‌شکنی به خودشان بد کردند و پیمانی را نقض کردند که با پیامبرﷺ بسته بودند. السنة النبوية، دکتر ابوشهبه، ۵٤۸/۲ـ۵٤۹.

یافتند؛ آنان از اجرای مباهله طفره رفتند؛ چون از قبل می‌دانستند، پیامبری که مژده‌اش در انجیل‌شان آمده بود؛ همو است و مباهله با او به معنی هلاکت خودشان خواهد بود، لذا در عوض مباهله به صلح تن در دادند.

این در حالی است که تفاصیل موجود در کتاب‌های تاریخ، سیره و مغازی، خطاهای دیگری را هم از وفد نجران برای ما گزارش دادند، از جمله:

۱) این‌که آنان در مسجدالنبیﷺ به سمت مشرق نماز گزاردند نه به سمت کعبه‌ی مشرفه.

۲) این‌که آنان از پذیرش اسلام، زمانی خودداری ورزیدند که رسول‌اللهﷺ قرآن را بر آنان تلاوت نمود و آنان را به پذیرش اسلام و چنگ زدن به تعالیم آن فرا خواند، لیک آنان خود را از دعوت پیامبرﷺ برتر دانستند و غرور پیشه کردند و به حق تن در ندادند.

۳) این‌که آنان صلیب را می‌پرستیدند گوشت خوک را می‌خوردند و ادعا می کردند که خداوند را فرزندی است و (از همه بدتر) تداومشان بر آن اعتقادات نادرست حتی پس از این‌که رسول‌اللهﷺ حجت‌شان را بی‌اعتبار گرداند.

٤) این‌که سیدنا مسیح عیسیؑ را فرزند خدا می‌دانستند.

٥) مجادله و لجاجت بسیار برای عدم پذیرش حق.

٦) با لباس‌های فاخر زراندوزی شده، به مسجدالنبی وارد شدند در حالی که انگشتر طلا نیز به دست داشتند و این امور، در مسیحیت برای راهبان و اسقف‌ها بی‌سابقه بود... آنان فقط به علت خودپسندی و خود برتربینی، چنین کردند؛ لذا رسول‌اللهﷺ از آنان، رخ برگرفت و در آغاز با آنان سخن نگفت.

۲ـ اصلاح خطا:

هنگامی که وفد نجران وارد مسجد شدند، رسول‌اللهﷺ از آنان روی برتافت و جواب سلام‌شان را نداد و با آنان سخن نگفت؛ زیرا آنان لباس‌های ابریشمی و انگشترهای طلا پوشیده بودند. رسول‌اللهﷺ در نخستین بار، گفتگو با وفد نجران را

رد کرد؛ چون آنان آن‌چه را خداوند بر آنان حرام کرده؛ به تن کرده بودند و رسول‌اللهﷺ شیطان را همراه آنان دیده بود و شیطان هم، جز با ارتکاب محرمات و گناهان، خشنود نمی‌شود.[1]

اما هنگامی که آنان لباس‌های عادی خود را پوشیدند، رسول‌اللهﷺ بر آنان سلام کرد و با خوشرویی با آنان روبه‌رو شد و آنان را گرامی داشت و با آنان سخن گفت. سپس آنان را به دین اسلام فراخواند و علت امتناع‌شان را از پذیرش اسلام، بازگفت و آن چیزی نبود، جز پرستش صلیب؛ خوردن گوشت خوک و این ادعای نادرست که خدا را فرزندی است، آنگاه جدال و استدلالشان را با دلایل محکم، کوبنده و قاطع پاسخ داد. از جمله سخنان آنان این نکته بود:

آیا هرگز انسانی را بی‌پدر دیده‌ای؟! پس اگر راست می‌گویی او را به ما نشان بده؛ بلافاصله خداوند در محکومیت آنان این آیات را نازل کرد:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّـهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ • الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ (آل‌عمران: ۵۹-۶۰)

«مثال (آفرینش) عیسی نزد خداوند، همچون (آفرینش) آدم است (که خداوند) او را از خاک آفرید سپس به او گفت: خلق شو پس او خلق شد و پدید آمد. (این سخن حق و) حقیقت از (جانب) پروردگارت است پس تو از تردیدکنندگان مباش.»

هنگامی که در پذیرش حق و تسلیم شدن در قبال دلایل واضح؛ تعلل ورزیدند، آنان را به مباهله فراخواند و صبح آن روز در حالی که سیدنا علی رضی الله عنه؛ حسن رضی الله عنه، حسین رضی الله عنه و فاطمه رضی الله عنها، رسول‌اللهﷺ را همراهی می‌کردند بر آنان وارد

---

۱. البدایة و النهایه، ۵/۵۴.

شد و فرمود: «وقتی که من دعا کردم شما آمین بگویید.» اما چون آنان یقین داشتند او پیامبر است، بر زندگی خویش، بیمناک گشته و از مباهله، ابا ورزیدند و گفتند:

«اگر پیامبر باشد و ما با او مباهله کنیم؛ به خدا سوگند هرگز نه ما رستگار خواهیم شد و نه پس از ما دودمان‌مان رستگار خواهند شد!» لذا در قبال دادن اموال و اسلحه، با اوﷺ مصالحه کردند.

پس از این‌که مصالحه بر اموال و اسلحه را پذیرفتند؛ رسول‌اللهﷺ شرط گذاشت که آنان از دادوستدهای ربوی، دست بردارند سپس بر جان و مال‌شان، به آنان، امان داد و برایشان امان‌نامه‌ای نوشت که حاوی مطالب مذکور بود.

یقیناً این اقدام رسول‌اللهﷺ چیزی جز تلاش در جهت جذب دل آن‌ها به دین اسلام نبود تا بدین ترتیب آنان، اخلاق اسلام و تعالیم عالی و تسامح آن را ببینند و زمینه‌ی هدایت‌شان فراهم آید و راه ورودشان به دین اسلام هموار گردد.

این اصل، ابزار نوینی است که دعوتگران دین خدا در تعامل با مخالفان از آن بهره می‌گیرند و چه‌بسا دعوتگران که برای پاسخگویی به شبهات دشمنان و ساده‌اندیشان، به این ذخیره‌ی علمی غنی، نیازمند باشند (و دانستن این نکات، آنان را در این راستا کمک خواهد کرد).

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱) اگر یک کافر، به نبوت پیامبرﷺ اقرار و اعتراف کند، تا زمانی که به احکام اسلام پابند نشود؛ وارد دین اسلام نمی‌گردد.[۱]

۲) مجادله با اهل کتاب جایز و اگر مصلحتی در میان باشد، واجب است. مانند ایمان آوردن کسی از آنان که امید ایمان آوردنش هست و ارایه دلیل برای چنین کسی لازم است.[۲]

---

۱. فتح الباری، ۸/ ۹۵؛ زادالمعاد ۳/ ٦٣٨.
۲. فتح الباری، ۸/ ۹۵؛ زادالمعاد ۳/ ٦٣٩.

۳) اگر مخالفان پس از پیروزی دلایل حق و حقیقت، بازهم بر باطل خود، اصرار ورزند؛ مباهله با آنان مشروع و جایز است.[۱]

٤) سردمدار جامعه‌ی اسلامی می‌تواند در ازای دریافت هر کالایی با ذمیان، مصالحه کند و جایز است، همین کالا، جایگزین دریافت جزیه باشد؛ زیرا هر یک از این دو مالی است که از کفار سالانه برای خواری و فرمانبریشان از آنان اخذ می‌شود.[۲]

٥) سردمدار جامعه‌ی اسلامی می‌تواند برای حفظ مصلحت جامعه، شخص دانشمند و امینی را برای برقراری صلح (با مخالفان و دشمنان) بفرستد.[۳]

٦) بیان آشکار فضل ابوعبیدة جراح ﷺ بر سایر صحابه در امانتداری و اختصاص دادن او به این صفت؛ با این‌که امانت‌داری صفت مشترک او و اصحاب دیگر ﷺ است، اما رسول‌اللهﷺ بعضی از اصحاب را با صفتی که در او برجسته‌تر بود توصیف می‌کرد مثل صفت حیا برای سیدنا عثمان ﷺ.[٤]

۷) ورود اهل کتاب به مساجد مسلمانان جایز است.[٥]

۸) فراهم کردن شرایط برگزاری نماز اهل کتاب در حضور مسلمانان و در مساجدشان امکان‌پذیر است و ایرادی ندارد در صورتی که این حضور، برنامه دایمی آنان نباشد.[٦]

---

۱. همان منبع.
۲. فتح الباری، ۸/۹٥؛ زادالمعاد ۳/٦٤۳.
۳. همان منابع همان صفحات.
٤. همان منبع، شرح صحیح مسلم، نووی، ٥٦٤/١٥. المفهم، ٦/۲۹۳.قرطبی گوید: امانت، عکس خیانت و عبارت است از تلاش شخص برای نگهداری و حفاظت چیزی که به او سپرده شود. این واژه از این سخن برگرفته شده است: ناقة أمون؛ یعنی شتر قوی و نیرومند برای برداشتن بار و طی کردن راه، لذا نگهداری امانت هم گویا به بدن شخص امین، بسته شده است و او تمام تلاش و توانش را به کار خواهد بست تا از آن حفاظت و نگهداری کند. المفهم، ٦/۲۹۲ و ۲۹۳.
٥. زادالمعاد، ص ٦۳۸ تا ٦٤٦.
٦. همان منبع.

۹) کسی‌که مخلوقی را آنقدر تعظیم کند که او را از موضع بندگی بیرون و به مقام عبودیت برساند؛ در حقیقت به خداوند(جل‌جلاله) شریک آورده و همراه با خدا، کسی دیگر را پرستش کرده است و این روش با دعوت توحیدی همه‌ی پیامبران مخالف است.[۱]

۱۰) تحقیر نمایندگان و سفرای غیر مسلمان و قطع ارتباط کلامی با آنان در صورتی جایز است که در رفتارشان، برتری‌جویی و تکبر مشاهده شود؛ زیرا رسول‌اللهﷺ به همین دلیل با وفد نجران سخن نگفت و سلام‌شان را جواب نداد تا زمانی که آنان مظاهر تکبر را از خود دور و لباس عادی به تن کردند و لباس‌های زراندوزشان را از تن در آوردند.[۲]

۱۱) سردمدار جامعه‌ی اسلامی، معاملات ربوی اهل کتاب را به رسمیت نشناخته و تأیید نمی‌کند؛ زیرا رباخواری در دین آنان نیز حرام است، چنان‌که مستی؛ لواط و زنای آنان را نادیده نمی‌گیرد، بلکه آنان را در قبال هریک از آن موارد مجازات حد شرعی را بر آنان اجرا می‌کند.[۳]

۱۲) مناظره با اهل کتاب و پاسخ دادن به سؤالات آنان جایز است و اگر جواب پرسش بر کسی که مورد پرسش قرار می‌گیرد دشوار یا مبهم باشد، از آگاهان می‌پرسد.[٤]

اصل نوزدهم: پاسخ دادن به شبهاتی که در دل خطاکار پدید می‌آید:

از طبیعت استعمار سمپاشی میان اسلام و مسلمانان است. استعمار تلاش دارد در باور مسلمانان نسبت به اسلام تردید فکری و تشویش ذهنی ایجاد کند، تا

---

۱. همان منبع.
۲. همان منبع.
۳. همان منبع، همان ص.
٤. همان منبع، همان ص.

مسلمانان از درون دچار بی‌ایمانی (وناباوری) شوند. آنان می‌خواهند با این ترفند به اهداف و مطامع خویش دست یابند و مردم را از گرویدن به دین حق بازدارند.

از جمله روش‌هایشان در این خصوص، القاء شبهه در طیفی از گروه‌های روشنفکر ساده‌اندیش مسلمان است. بنابراین دعوتگر دین خدا، نیازمند اطلاعات کافی پیرامون شبهاتی است که استعمارگران آن را دستاویز قرار می‌دهند. دعوتگر باید بتواند، خردها را از افسانه‌ها و خرافاتی پاک‌سازی کند که ذهن مردم با آن درگیر است. او باید بتواند از شدت درگیری‌های فکری عناصر (ضعیف‌النفس و بی‌اراده‌ی مسلمان بکاهد، همان عناصری که به این بی‌ارادگی مبتلا هستند.

(راستی) امروزه، چقدر مردم، نیازمند حقایق اسلامی هستند، تا از گمراهی نجات یابند و از باتلاق شبهات ساختگی درآیند و رها شوند، شبهاتی که ظاهری آراسته و دلفریب و باطنی پر رنج دارند.

رسول‌اللهﷺ که پیشوای مربیان بود، اهمیت اطلاع داشتن از وضعیت دشمنان و باورهایشان را می‌دانست، طوری که می‌توانست به تردیدها و باطل‌های‌شان پاسخ دهد و رسوبات جاهلیت را که در ذهن اصحابش ته‌نشین شده بود؛ در آورد و اصلاح کند؛ همانان که تازه به دین اسلام گرویده بودند.

شناسایی دشمن یکی از اصول فکری رسول‌اللهﷺ بود، که پیامبرﷺ آن را بنیان نهاد تا منهجی باشد که دعوتگران و مربیان با آن روش، ابزار مواجهه با مخالفان و همراهان ساده‌اندیش را بدانند، همانان که خوب و بد (و درست و نادرست) را می‌پذیرند. از جمله رخدادهایی که می‌شود به عنوان شاهد به آن استناد کرد، ماجرایی است که برای رسول‌اللهﷺ با عدی بن حاتم رخ داد:

ابوعبیده از شخصی نقل می‌کند که او گفت: به عدی بن حاتم گفتم: سخنی از تو به من رسیده است که دوست دارم آن را از خودت بشنوم. او گفت: باشد، (می‌گویم:) هنگامی که خبر بعثت رسول‌اللهﷺ به من رسید، از بعثتش سخت تنفر یافتم؛ بیرون شدم تا به قسمتی از روم رسیدم (گوینده، یعنی یزید این سخن را

در بغداد، بازگو می‌کرده است) و بر قیصر (امپراطوری روم) در آمدم. او گوید: از این‌که (آن لحظه) در آنجا بودم حتی بیشتر از (گذشته از ادعا و) بعثت محمد، بدم آمد. او گوید: با خود گفتم: به خدا سوگند به نزد این مرد می‌روم، اگر او دروغگو باشد، به من آسیبی نمی‌رسد و اگر راستگو باشد متوجه می‌شوم. او گوید: پس حرکت کردم و به سویش رهسپار شدم. هنگامی که آمدم، مردم گفتند: عدی بن حاتم... عدی بن حاتم. او گوید: آنگاه بر رسول‌الله ﷺ وارد شدم. پس او سه بار به من گفت: «ای عدی بن حاتم! اسلام آور تا سالم بمانی!» او گوید: عرض کردم: من یقیناً دیندارم. او فرمود: «من دینت را بهتر از خودت بلدم» من عرض کردم: تو دینم را بهتر از من بلدی؟! او فرمود: بلی، مگر تو "رکوسی"[1] نیستی؟ و یک چهارم[2] (غنایم) ملت‌ات را نمی‌خوری؟! من عرض کردم: بله. او افزود: «یقین بدان که این (امر) در دینت، برایت حلال نیست.» او گوید: (هنوز چیزی) بیش از این نگفته بود که من متواضع (و متأثر) شدم سپس فرمود: «ولی من خوب می‌دانم که چه چیزی تو را از (پذیرش) اسلام باز می‌دارد! تو (با خود) می‌گویی: صرفاً مردم ضعیف و بی‌بضاعت و ناتوان از او پیروی می‌کنند در حالی که عرب‌ها (همه‌ی) آنان را کنار زده‌اند. آیا "حیره"[3] را بلدی؟ من عرض کردم: آن را ندیدم، ولی درباره‌اش شنیده‌ام. او فرمود: به ذاتی سوگند که جانم در دست اوست! یقیناً خداوند این کار را به پایان خواهد رساند (و شرایطی پدید خواهد آورد) تا زن

---

۱. رکوسی: آیین مشترک نصاری و غیر موحدان است، النهایة واژه‌ی رکس ۲/۲۵۹.

۲. در زمان جاهلیت، رسم بر این بود چون گروهی بر دیگری یورش برده، چیزی از آنان به غنیمت می‌گرفتند! فرمانده (بزرگ قبیله) به تنهایی یک چهارم غنایم را تصاحب می‌کرد که آن را "مرباع" می‌نامیدند. النهایه، واژه‌ی "ربع"، ۲/۱۸۶. لسان العرب، ۵/۱۱٤. القاموس المحیط ۹۲۷.

۳. حیره: شهری بوده در سه مایلی کوفه، در منطقه‌ای که به آن "نجف" گویند و گفته‌اند که دریای(خلیج) فارس به آن راه دارد که در دوره‌ی جاهلی مسکن شاهان عرب بوده است. معجم البلدان،۲/۳۷٦.

مسافر[1] از "حیره" بیرون شود (و این مسافت را طی کند) تا (به کعبه رسد و پیرامونش) طواف کند، در حالی که در پناه هیچ‌کس نباشد و قطعاً خداوند گنجینه‌های کسری را فتح خواهد کرد.» او گوید: گفتم: کسری فرزند هرمز؟! او گفت: بله، کسری فرزند هرمز! و یقیناً خداوند آنقدر ثروت را فزونی خواهد بخشید که (اگر بر) کسی (عرضه شود) آن را نپذیرد. عدی بن حاتم (بعدها می) گفت: حال زن مسافر (را می‌بینم) بدون این که در پناه کسی[2] باشد از "حیره" بیرون می‌شود و (می‌آید و) کعبه را طواف می‌کند. و واقعاً خودم در میان کسانی بودم که گنج‌های کسری را فتح کردند. سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، یقیناً سومی هم تحقق خواهد یافت؛ زیرا آن را (نیز) رسول‌اللهﷺ فرموده است.[3]

---

۱. ظعینة یعنی زن مسافر که در کجاوه باشد و هنگامی سفر می‌کند که شوهرش مسافر باشد و چون او اقامت گزینند، او هم اقامت می‌کند. النهایه، واژه‌ی "ظن" ۱۵۷/۳. غریب الحدیث، ابن جوزی ۲/ ٥٤ القاموس المحیط، ١٥٦٦.

۲. کنایه از این‌که امنیت و آسایش فراگیر و عام شود، لسان العرب، واژه‌ی "جور"، ٤١٥/٢.

۳. روایت احمد در مسندش، ٢٥٧/٤ و در آن چنین آمده است. "...عن رجل..." روایت ابن حبان در صحیح‌اش الإحسان، کتاب التاریخ، باب اخبارهﷺ عما یکون فی أمته من الفتن و الحوادث، ۷۱/۱۵ و ۷۲، شماره ٦٦٧٩، در آنجا واژه‌ی "...عن رجل..." نیامده است.(با تحقیقی که انجام دادم) می‌گویم: سندش "حسن" است به خاطر اسحاق بن ابراهیم و او یکی از راویان و فرزند ابواسرائیل ابویعقوب مروزی است و او صدوق (راستگو) است. التقریب، ص ۱۲٦.- «حاکم» هم آن را در مستدرکش نقل کرده است، کتاب الفتن و الملاحم، ٥١٨/٤ و ٥١٩، از طریق عبدالله بن بکر از هشام بن حسان از محمدبن سیرین از ابوعبیده بن حذیفه. حاکم گوید: این حدیث طبق شروط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح است و ذهبی هم با نظر او موافق است. (براساس تحقیقی که من انجام دادم) می‌گویم: دیدگاه حاکم و ذهبی درست است؛ ولی ابوعبیده از شروط شیخین نیست، زیرا آنان چیزی را از او در صحیحین روایت نکردند. ابن عبدالبر گوید: این حدیث، حسن صحیح است. نگا: الاستیعاب، ۹۹/۸. دارقطنی گوید: همه‌ی راویانش ثقه هستند، نگا: سنن الدارقطنی، ۲۲۱/۲ و ۲۲۲.

۱ـ ارزیابی خطا:

موارد خطا به شرح زیر خلاصه می‌شود:

عدی بن حاتم از (رحمت) خدا و (محبت) رسولش فاصله گرفت و از گرویدن به دین اسلام خودداری ورزید با این پیش فرض که گروندگان به دین اسلام، مردمان ضعیف و بی‌بضاعت و انسان‌های ناتوان‌اند؛ لذا بر آیین "رکوسی‌گری" باقی ماند.

اضافه بر این‌که او (برابر معیارهای) دوره‌ی جاهلی، یک چهارم غنیمت (قومش) را تصاحب می‌کرد، در حالی که برابر معیارهای دینی‌اش، این (غنیمت) برایش حلال نبود.

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ سه مرتبه، اسلام را بر عدی بن حاتم عرضه کرد، زیرا پیامبر آگاه بود که ویژگی‌ها و صفاتش (به‌عنوان پیامبر) در انجیل آمده و از بعثتش بسوی همه ی جهانیان خبر داده است و نیز از این‌که او خاتم پیامبران و رسولان است. سپس رسول‌اللهﷺ فرصت را غنیمت شمرد و در باب حقیقت دین‌اش با او به گفتگو پرداخت؛ در مورد آیین "رکوس" که عدی بن حاتم به آن معتقد و پابند بود نیز سخن گفت و این‌که او از ملت‌اش، ربع غنایم را دریافت می‌کند در حالی که این کار در آیین‌اش بر او حلال نیست. زیبنده است که دعوتگر نیز چنین باشد او باید پیش از این‌که کسی را به دین اسلام فراخواند؛ معلومات کافی و اطلاعات گسترده‌ای در مورد گرایش‌هایش داشته باشد، تا این‌که بتواند به دلایلش پاسخ دهد و او را برای پذیرش حق مجاب و آماده کند. سپس رسول‌اللهﷺ علت امتناع عدی بن حاتم از پذیرش اسلام را به او بازگو کرد. این که او معتقد بود چرا بیشتر اطرافیان و همراهان پیامبرﷺ ضعیفان و مستمندان هستند و چرا صاحبان جاه و مال در دعوت او کم‌اند؟ و نیز این‌که عرب‌ها، مسلمانان را به‌خاطر پیروی از دین اسلام از

سرزمین‌شان طرد کرده‌اند. دریافت پاسخ این ذهنیت‌ها دلیل دیگری بود که روان عدی بن حاتم را برای پذیرش اسلام و اطاعت از آن مجاب و آماده کرد.

سپس رسول‌اللهﷺ در مورد سرزمین حیره، از او پرسید با این سؤال پیامبرﷺ توجه عدی را جلب و ذهنش را آماده کرد تا گفته‌اش را بهتر بشنود سپس با تأکید بر صحت گفته‌اش، سوگند خورد که اسلام در اطراف و اکناف زمین، گسترش خواهد یافت، تا جایی که زن مسافر از شهر حیره تنها بیرون شود و بیاید کعبه را طواف کند در حالی که کسی حامی‌اش نباشد و قطعاً گنجینه‌های کسری فتح خواهد شد و ثروت، عام خواهد شد و فزونی خواهد گرفت (آنقدر) که کسی آن را نپذیرد.

فهرست کردن این مسائل و رخدادهای غیبی توسط پیامبرﷺ تأکیدی بود بر صدق نبوتش و این‌که او همان پیامبر موعود است که صفاتش نزد آنان ثبت شده است، تا بدین‌سان اعتماد کامل را در روح و روان عدی، ایجاد کند و او را به تصدیق رسالتش مجاب گرداند، طوری که در پایان او به دین اسلام بگرود. بنابراین دعوتگر باید در تعامل با مردم و فراخواندنشان به دین اسلام، چنین باشد و بداند که با طیف‌ها و اقشار مردم و با سطوح مختلف علمی و فرهنگی آنان چگونه رفتار کند؟ دعوتگر باید روش‌های دعوتگری نوین را فرا گیرد تا با بهره‌گیری از آن بداند چگونه دل‌ها را تسخیر کند؟ او باید مهارت‌های کلامی و گفتگوی موفق را نیز فراگیرد و به‌وسیله‌ی آن چشم و گوش شنوندگان خود را باز کند و آنان را مجذوب دعوتش گرداند.

بدین ترتیب ما اهمیت کاربرد معلومات و تأثیر آن را می‌فهمیم؛ پس زیبنده است دعوتگر به خوبی از آن آگاه باشد. چون طبیعت انسان، دوست دارد چیزهای جدید را بشنود ولی کجاست مردی که پرده از اهمیت این مهارت‌ها بردارد و از آن سخن بگوید؟ دعوتگر باید همان مرد باشد (که این ضرورت را دریابد و آن را فراهم آورد!)

۱ـ برداشت‌هایی از این ماجرای دلنشین:

۱ـ باید مردم را برای دعوت دادن به دین اسلام، تشویق کرد و آنان را به خیر و درستکاری، راهنمایی (و توصیه) نمود؛ چون ثمره‌ی آن پاداش بزرگ و ثواب فراوان است.

۲ـ دعوت اسلامی،ارجمند و والا است و هدف غایی‌اش، رهانیدن مردم از بردگی انسان و جور ادیان و هدایت‌شان به بندگی خدای انسان و عدالت اسلام است.

۳ـ این معجزه‌ی پیامبرﷺ بود که (با اتصال به وحی) اموری را پیشگویی نمود که بعدها، یک به یک آن‌ها تحقق یافت؛ ۱ـ مسافرت زن بدون حامی برای زیارت و طواف کعبه؛ ۲ـ فتح گنجینه‌های کسری؛ ۳ـ فزونی یافتن مال و ثروت، تا حدی که دیگر، کسی آن را نپذیرد.[۱]

٤ـ (با توجه به محتوای حدیث) اسلام به پرداخت صدقه ولو (صدقه‌ی) اندک، تشویق کرده است؛ لذا انسان مؤمن باید، پیش از این‌که فرصت از کف رود، صدقه بدهد. چون صدقه دادن، پاداش بسیار دارد. اما این نکته جالب است که روزی فرا خواهد رسید که فقیر بگوید: اگر دیروز آن را آورده بودی می‌پذیرفتم، اما امروز دیگر نیازی به آن ندارم.

۵ـ برای نشر دعوت اسلامی در میان اهل کتاب و میان سایر افراد که هیچ دینی ندارند، باید تلاش و فعالیت شود.

٦ـ غالب گروندگان و هواداران دعوت اسلامی افراد بی‌بضاعت و مستمند بودند و آنان مصداق این فرموده‌ی رسول‌اللهﷺ هستند: «آیا جز با (دعای)

---

۱. هر سه پیشگویی پیامبرﷺ در دوره‌ی خلافت خلیفه دوم سیدنا عمر ﷺ تحقق یافت

ضعیفانتان یاری می‌شوید؟»[1] دیگر این‌که: صاحبان جاه و مال، در صفوف دعوت و دعوتگران اندک‌اند.

۷ـ در مسیحیت نیز حرام است اموال و سرمایه‌های مردم به ناحق خورده شود. این مطلب در فرمودهٔ رسول‌اللهﷺ به عدی بن حاتمووشن است؛ «یقیناً این (خوردن یک چهارم غنیمت) در دین‌ات بر تو حرام است.»

---

۱. روایت صحیح بخاری ۵٦، کتاب الجهاد، ۷٦، باب من استعان بالضعفاء و الصالحین فی الحرب، شماره ۲۸۹٦؛ مسند احمد، ۱۷۳/۱ با واژه‌ی (وهل ترزقون وتنصرون إلا بضعفائکم) یعنی: "آیا شما جز با ضعیفان (و مستمندان)تان روزی می‌خورید و یاری می‌شوید؟" و این مطلب نزد احمد با الفاظ دیگری توسط ابودرداء روایت شده است: (ابغونی ضعفائکم فإنکم إنما ترزقون وتنصرون بضعفائکم) «من ضعیفان (و بی‌بضاعت‌هایتان) را می‌خواهم، زیرا شما یقیناً فقط (با وجود) ضعیفانتان روزی می‌خورید و یاری می‌شوید»، المسند، ۱۹۸/۵؛ ابن بطال گوید: تفسیر حدیث، این است که ضعیفان (و مستمندان) در دعا مخلص‌تر و در عبادت با خشوع‌تراند؛ چون دل‌هایشان از دلبستگی به زینت‌های دنیوی فارغ است. فتح الباری، ۸۹/٦.

موضوع سوم:
ارزیابی و اصلاح خطا در تعامل با منافقان

منافق، کسی است که کفرش را پنهان و ایمانش را آشکار می‌دارد اما چون گفتارش برخلاف رفتارش و ظاهرش برخلاف باطنش است؛ او را منافق می‌نامند. منافق را به موش دو پا تشبیه کرده‌اند که یکی از سوراخ‌هایش را مخفی می‌کند و دیگری را باز می‌گذارد.

منافق، امت اسلامی را از اساس درهم می‌شکند. این خطر، پنهان است. او اساس ارکان و مبانی امت را درهم می‌ریزد و از داخل آن را دچار شکست و تباهی می‌کند و از پشت به آن خنجر می‌زند. منافق، در حالی چنین می‌کند که در جامعه از آزادی کامل برخوردار است. او همچون عضوی از اعضای جامعه است که زندگی و امنیتش در آن تضمین شده؛ اما او در جهت تخریبش می‌کوشد. او مانند کسی است که از آب گل‌آلود ماهی می‌گیرد، بنابراین او اسرار جامعه را فاش می کند. تشخیص هویت و ماهیت او از مؤمنان راستین، دشوار است؛ زیرا او سخت با مؤمنان در آمیخته است. او در اختیار کردن صفات دیگران، قدرت بالایی دارد و به راحتی خود را به جای دیگران جا می‌زند. او به تظاهر و خودنمایی، سخت خو گرفته است و برابر اوضاع و شرایط رنگ عوض می‌کند. خطر دیگر او در این است که او نقاط ضعف، محل‌های شکست، مواضع فتنه و منابع شرارت را در جامعه و حکومت اسلامی بلد است. او خطرهای پنهان را آشکار و نقاط ضعف را برجسته

و محل آسیب را رو می‌کند و همه‌ی این‌ها را در جهت دست‌یابی به اهداف پلید و مقاصد شومش انجام می‌دهد و آرمان‌های کینه‌توزانه‌اش را دنبال می‌کند.[1]

از این جا است که حساسیت تعامل با این گروه از انسان‌ها، روشن می‌گردد. خطر آنان در میان صفوف امت اسلامی از یهود و نصاری (مسیحیان) بیشتر و جدی‌تر است، چون دشمنی‌شان پنهان و خطرشان دوچندان است، بنابراین بر رهبری امت اسلامی لازم است که وحدتی یکپارچه و صفوفی پیوسته داشته باشد. او باید وحدت را بر شالوده‌های درست و مبانی محکم، پایه‌ریزی کند ورنه فرجام امت، تفرقه خواهد بود و اندک اندک به گروه‌ها، کشورها و جماعت‌ها و طوایف بی‌شماری، متفرق خواهند شد.

در این جا می‌خواهیم برخی از نمونه‌های عملی را برگیریم که در عصر نبوت اتفاق افتاده است تا با چگونگی تعامل رسول‌اللهﷺ با آن حوادث آشنا شویم و راه درست را در تعامل با این طیف از مردم دریابیم.

اصل بیستم: گذشت از حقوق شخصی... بویژه لحظه‌ی بروز منافع عمومی:

پیامبراسلامﷺ مردم را به گذشت و چشم‌پوشی از لغزش دیگران تشویق و توصیه می‌نمود به‌ویژه اگر در آن مصلحتی تأمین و ضرری دفع می‌شد، تا جایی که رسول‌اللهﷺ در این خصوص برای امتش دعای خیر فرموده و از خداوند خواسته است تا آنان را مورد رحمت خویش قرار دهد. جابر بن عبدالله گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: «خداوند رحمت کند مرد باگذشت را هنگامی که بفروشد، بخرد یا مطالبه کند.»[2]

---

۱. المنافقون فی القرآن الکریم، دکتر محمد یوسف، ص ۲۳۳. با قدری دخل و تصرف. نویسنده.
۲. روایت صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب السهولة و السماحة فی الشراء و البیع ۳۰۶/٤، شماره ۲۰۷٦.

ابن حجر گوید:

این حدیث، تشویقی است؛ به گذشت در تعامل، کاربرد اخلاق عالی، دوری از جر و بحث، کنار گذاشتن سخت‌گیری بر مردم در مطالبه (ی طلب‌ها) و پیشه کردن عفو و بزرگ‌منشی (در همه‌ی امور).[1]

حدیث اسامةبن زید، دلیلی بر اثبات این مطلب است:

اسامةبن زید ﷺ گوید: رسول‌اللهﷺ بر درازگوشی که بر آن رواندازِ[2] فدکی[3] (انداخته) بود، سوار شد و مرا پشت سرش سوار کرد در حالی که قصد داشت سعدبن عباده ﷺ را در میان قبیله‌ی بنی الحارث بن خزرج عیادت کند- این ماجرا پیش از جنگ بدر بوده- گوید:

تا این‌که رسول‌اللهﷺ از مجلسی گذشت که عبدالله بن اُبی[4] فرزند سلول (نیز) در آن جا بود و این ماجرا پیش از آن بود که او ایمان آورد. در آن مجلس، توده‌ای از مسلمانان، مشرکین بت‌پرست و یهود (نیز) بودند، عبداللهبن رواحه ﷺ هم در مجلس حضور داشت، وقتی که غبار عبور چهارپا مجلس را فرا گرفت، عبدالله بن اُبی با ردایش بینی خود را گرفت سپس گفت: فضا را غبارآلود نکنید، در این هنگام رسول‌اللهﷺ (سر رسید و) بر آنان سلام کرد و توقف نمود و از چهارپا پایین آمد. او آنان را بسوی خدا فرا خواند و (آیاتی از) قرآن را بر آنان تلاوت کرد. آنگاه عبدالله بن اُبی گفت: ای مرد! یقیناً سخنی بهتر از آنچه می‌گویی نیست؛ امّا

---

۱. فتح الباری، ابن حجر، ۳۰۷/٤.
۲. پارچه‌ای ضخیم کرکی، النهایه، واژه‌ی "قطف" ٤/ ۸٤؛ المفهم، ٦٥٦/۳؛ فتح الباری، ۲۳۱/۸.
۳. منسوب به فدک، شهر مشهوری است در سرزمین حجاز که میان آن و مدینهِ منوره دو یا سه روزراه است در آنجا این پارچه بافته می‌شده است؛ معجم البلدان، واژه‌ی "فدک" ٤/ ۲۷۰؛ شرح الکرمانی، ٦٤/۱۷؛ المفهم ٦٥٦/۳؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ٤۸۷/۱۲؛ فتح الباری ۲۳۱/۸؛ عمدةالقاری ۱٥٥/۱۸.
٤. او بعدها، به تظاهر، اسلام آورد و رهبری افرادی را عهده‌دار گشت که همچون خودش مردد بودند. همین افراد، هسته‌ی اصلی نفاق و منافقین را بنا نهادند. مترجم.

در مجلس‌مان ما را با آن (گرد و خاک) نیازار! به خانه‌ات بازگرد! اگر کسی به نزدت آمد، بر او قرآن بخوان!

در واکنش به سخنان عبداللهبن اُبی، عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گفت: یا رسول‌اللهﷺ! با قرآن به محافل‌مان بیا، چون یقیناً ما شیفته‌ی قرآن (تو) هستیم. سپس (شرایط نابرابری پدید آمد و) مسلمانان، مشرکان و یهودیان (موجود در مجلس) به یکدیگر ناسزا گفتند تا جایی که نزدیک بود بر یکدیگر یورش برند (و با هم درگیر شوند) در حالی که رسول‌اللهﷺ پیوسته آنان را به آرامش و سکوت دعوت می‌داد سپس آنان آرام گرفتند و رسول‌اللهﷺ بر چهارپا سوار شد و (از آنجا) رفت تا بر سعدبن عباده رضی الله عنه در آمد. رسول‌اللهﷺ به او فرمود: «ای سعد! آیا آن‌چه را که ابوحباب (یعنی عبداللهبن اُبی) گفته است، شنیده‌ای؟ او چنین و چنان گفته است.»

سعدبن عباده رضی الله عنه گفت: یا رسول‌اللهﷺ! او را عفو کن و از او درگذر فرما! سوگند به ذاتی که قرآن بر تو نازل و حق را پایه‌ریزی کرده است، واقعیت این است که ساکنان شهر مدینه پیش از تو موافقت کرده بودند که او را تاج‌گذاری کرده و شاه (و سردار خود) گردانند، اما چون خداوند، با حقی که به تو عطا کرده، نخواست که او رئیس شود؛ این امر بر او ناگوار گشت و دیدی که چه بر سرش آمد! (پس از شنیدن ماجرا) رسول‌اللهﷺ از او گذشت کرد. رسول‌اللهﷺ و اصحابش برابر فرمان خداوند از خطای مشرکان و اهل کتاب چشم‌پوشی می‌کردند و بر آزارشان صبر می‌نمودند. خداوند فرمود:

﴿لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا﴾ (آل‌عمران: ۱۸۶)

«حتماً شما از کسانی که پیش از شما اهل کتاب بودند و نیز از مشرکین؛ آزار بسیاری خواهید شنید (و خواهید دید).»

نیز فرمود: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم ...﴾ «بسیاری از اهل کتاب، از حسادتی که دارند، دوست دارند شما را از ایمانتان (باز دارند و) به کفر برگردانند...» تا آخر آیه. (بقره: ۱۰۹)

رسول‌اللهﷺ فرمان‌های خداوند را در مورد گذشت به صورت عملی تفسیر می کرد. تا آن که (بالاخره) اذن پیکار با مشرکان صادر گشت. آنگاه رسول‌اللهﷺ (و اصحاب) در جنگ بدر حضور یافتند و خداوند بوسیله‌ی آنان، سران کفار قریش را نابود کرد. ابن ابی و همراهان مشرک و بت‌پرستش نیز تسلیم گشتند و به برتری قدرت پیامبرﷺ تن در دادند (آنان که به ناکارآمد بودن مخالفت‌شان با پیامبرﷺ اذعان کرده بودند) گفتند: این امری است که روی داده است (و دیگر از دست ما کاری برنمی آید) بنابراین با رسول‌اللهﷺ بر (سر امور) اسلام (توافق و) بیعت کردند و (به ظاهر) تسلیم شدند.»[1]

۱ـ ارزیابی خطا:

در این حدیث، خطا، در سه چیز خلاصه می‌شود:

۱ـ *بی‌ادبی و بداخلاقی* عبدالله‌بن أُبی ابن سلول با رسول‌اللهﷺ هنگامی که گفت: «ما را گرد و خاکی نکن! سپس گفت: با گرد و خاک ما را در مجلس‌مان آزار مده! به خانه‌ات بازگرد اگر کسی به نزدت آمد، پیامت را به او بگو!»

۲ـ *ناسزاگویی* مسلمانان، مشرکان و یهودیان به یکدیگر و بالا گرفتن این ماجرا تا حد زد و خورد تا جایی که اگر رسول‌اللهﷺ در ماجرا وساطت نمی‌کرد و خشم آنان را فرو نمی‌نشاند؛ ماجرا به جنگ و درگیری می‌انجامید.

۳ـ *حسادت* عبدالله‌بن أُبی به نبوت و رسالت رسول‌اللهﷺ.

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب «ولتسمعن من الذين أوتواالكتاب من قبلكم و منالذين أشركوا أذًى كثيرًا» ۲۳۰/۸ و ۲۳۱ شماره ٤٥٦٦؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السير، باب «ما لقى النبى من أذى المشركين و المنافقين ٤٨٧/١٢ شماره ١٧٩٨.

۲ـ اصلاح خطا:

سکوت و بی‌توجهی پیامبرﷺ در برابر سخن سردمدار منافقان عبدالله‌بن ابی، خود نوعی توبیخ و سرزنش غیر مستقیم بود و هنگامی که مسلمانان، مشرکان و یهودیان به یکدیگرَ ناسزا گفتند پیامبرﷺ تا آنجا وارد ماجرا شد، که همه را به سکوت واداشت و رفتار و سخن توهین‌آمیز عبدالله بن اُبی را که بر دل یارانش سنگینی می‌کرد کم‌اهمیت نمود و بدین‌سان آتش خشم‌شان را فرو نشاند. رسول‌اللهﷺ پس از آرام کردن ماجرا و جلوگیری از بروز فتنه و درگیری که هیچ خیری ندارد؛ محل را ترک کرد و به نزد سردار خزرج، سعدبن عباده رضی الله عنه رهسپار شد و مشروح ماجرا را به اطلاع او رسانید. تا در برابر گستاخی عبدالله بن اُبی تدابیر لازم اندیشیده و موضع مناسب اتخاذ گردد.

از باب تحکیم و تقویت مفهوم "شورا" و ارزش قایل شدن به یاران و مشارکت دادن آنان در اصلاح امور و کیفیت بخشیدن به روابط شخصی و نیز بالا بردن آن به سمت کمال، رسول‌اللهﷺ ماجرا را با دقت به سعدبن عباده بازگو کرد. این مطلب بیانگر تواضع رسول‌اللهﷺ و ظرافت‌سنجی او است. پس از این‌که دیدگاه سعد رضی الله عنه را شنید و راز حسادت و گستاخی این منافق را دانست از رفتار و گفتار توهین‌آمیزش، گذشت کرد و او را مؤاخذه ننمود. این عملکرد پیامبرﷺ از وقوع هر حادثه‌ی ناگوار، جلوگیری کرد.

این (داستان) بیانگر حلم، گذشت و صبر کم‌نظیر پیامبرﷺ بر ناملایمات است و این‌که سراسر زندگی‌اش دعوت به خدا بوده است او پیوسته در جهت پیوند دادن دل‌ها و تقریب روان‌ها تلاش می‌کرد.

هم‌چنین این حادثه، درس بزرگی است برای مربیان و دعوتگران دین خدا تا بدانند در برخی از قضایا **سکوت** خود ***یک راه حل*** است. سکوت گاهی مشکلات بزرگ و درگیری‌های مرگبار را چاره می‌کند و گاهی اختلافاتی را خاتمه می‌دهد که در اثر گفتگوی ناموفق یا مجادله و پیگیری‌های بدبینانه پدید آمده است.

صحنه‌ای دیگر از گذشت رسول‌اللهﷺ و توجه او به حفظ منافع عمومی:

جابر بن عبدالله ﷺ- که خدا از هر دوی آنان راضی باد- گوید: ما در غزوه‌ای[۱] بودیم، مردی از مهاجرین لگدی به پشت یکی از انصار زد.

مرد انصاری فریاد زد: هان ای انصار! به دادم برسید! مرد مهاجر نیز گفت: هان ای مهاجرین! به دادم برسید!

خداوند این گفته را به گوش پیامبرشﷺ رساند. رسول‌اللهﷺ پرسید: این چیست؟ گفتند: یک مهاجر لگدی به پشت یک انصاری زده است و انصاری بانگ برآورده و گفته است: هان ای انصار! به دادم برسید و مرد مهاجر هم بانگ برآورده و از مهاجرین تقاضای کمک نموده است! رسول‌اللهﷺ فرمود:

این گفته را رها کنید که زشت و ناپسند است! جابر گوید:

هنگامی که رسول‌اللهﷺ (به مدینه) آمد تعداد انصار بیشتر بودند سپس مهاجرین (هجرت کردند و) بیشتر شدند، سپس عبدالله‌بن اُبی گفت: آیا عُرضه‌ی کاری را دارند؟! به خدا سوگند اگر ما به مدینه بازگردیم حتماً انسان عزیز، شخص ذلیل را از مدینه بیرون خواهد راند (قصد او از «شخص ذلیل» پیامبرﷺ بود) عمربن‌خطاب ﷺ (برآشفت و) گفت: یا رسول‌اللهﷺ! اجازه دهید گردن این منافق را بزنم! رسول‌اللهﷺ فرمود:

«او را رها کن! تا مردم نگویند: محمد یارانش را می‌کشد.»[۲]

در روایت دیگر (چنین است):

«... سپس مرد انصاری خیلی خشمگین شد و دیگران را به فریاد خواند...»[۳]

---

۱. ابن اسحاق گوید: این غزوة "بنی المصطلق" بوده که "المریسیع" هم نامیده می‌شود. فتح الباری، ۶۴۹/۸. عمدةالقاری ۱۸۸/۱۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: «یقولون لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الأعز منها الأذل...» (سوره منافقون: ۸)، ۶۵۲/۸- شماره ۴۹۰۷.

۳. روایت صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب منع از نعره‌های جاهلیت (باب ما ینهی عن دعوی الجاهلیه)، ۵۴۶/۶- شماره ۳۵۱۸.

در روایت دیگر آمده است:

«فرمود:... سخنان (و نعره‌های) دوره‌ی جاهلیت چرا؟... آن‌ها را رها کنید که قطعاً زشت و کثیف‌اند...» [۱]

در روایت ترمذی آمَده است:

«... سپس فرزند عبدالله‌بن أبی (که او نیز عبدالله نام داشت) به پدرش گفت:

به خدا سوگند (به مدینه) باز نخواهی گشت، تا اعتراف کنی که تو ذلیل و خوار هستی و رسول‌اللهﷺ با عزت است! و او چنین کرد...» [۲]

۱ـ ارزیابی خطا:

این حدیث، حاوی دو خطا است؛ یکی خطای مسلمانان و دیگری خطای منافقان. خطایی که از مسلمانان سر زد، سر دادن نعره‌ی جاهلیت بود، آنان برای ارزش‌های جاهلی مثل خاک، رنگ، قومیت، سرزمین (وطن) تعصب نشان دادند و به این نسبت‌ها، فخر نمودند و با آن بر دیگران فخرفروشی کردند و خود را از آنان برتر دانستند، در حالی‌که هر یک از این‌ها، تعصب برای یک معیار ناحق و مبارزه برای یک باطل است. سپس هر یک از این‌ها به آتش جهنم می‌انجامد. زیبنده بود مؤمنان، نعره‌های اسلامی سر می‌دادند و به ارزش‌های اسلام افتخار می‌کردند مثل «تقوا» به عنوان یک ارزش خدایی؛ «یقیناً گرامی‌ترین‌ها، نزد خداوند، باتقواترین‌ها هستند»!!

اما خطایی که از منافقان سر زد، توهین و بی‌ادبی آن‌ها به رسول‌اللهﷺ بود هنگامی که گفتند: آیا آنان عرضه‌ی کاری را دارند؟ ما را در شهر و سرزمین خودمان مورد نفرت قرار دادند و از ما فزونی گرفتند، به خدا سوگند من شکم گنده‌های قریش را چیزی به حساب نمی‌آورم مگر به آن میزان که کسی گوید:

---

۱. همان منبع همان صفحه.
۲. روایت ترمذی، کتاب التفسیر القرآن، باب سورة المنافقین ۵/۳۸۹- ۳۳۱۵.

سگت را فربه کن (عاقبت) تو را می‌خورد؛ به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم، انسان باعزت، شخص ذلیل را از شهر بیرون خواهد راند.[۱]

۲ـ اصلاح خطا:

الف) اصلاح خطای مسلمانان:

هنگامی که رسول‌اللهﷺ نعره‌ی تعصب‌آمیز «هان ای انصار!» و «هان ای مهاجرین!» را شنید، علت سر دادن این نعره را جویا شد، تا حقیقت موضوع و انگیزه‌ی افتخار کردن به نسب‌ها (قریشی و مکی یا مدنی بودن) را بازشناسد؛ زیرا پیامبرﷺ پیش از این‌که در قضیه‌ای اقدامی نماید؛ در مورد آن تحقیق و جستجو می‌کرد. سپس آن‌ها را از مبارزه برای نسب و افتخار کردن به مکی یا مدنی بودن بازداشت. پیامبرﷺ به این دلیل این فرمان بازدارنده را داد که فخرفروشی به نسب، از اساس، زشت و ناپسند است؛ زیرا افتخار کردن به آن و تعصب ورزیدن برای آن، در حقیقت غیرت ورزیدن برای انگیزه‌های نادرست و جاهلی است و پیکار برای باطل را تحریک می‌کرد و حتی باعث پاره پاره کردن یکپارچگی و وحدت صف و وحدت کلمه در جامعه‌ی اسلامی می‌گشت و نیروی مسلمانان را به تحلیل می‌برد و آنان را به دسته‌ها و طوایف پراکنده تقسیم می‌کرد و بازوی جماعت مؤمن را سست و ضعیف می‌کرد. از طرفی در هواداران و پیروانش روحیه‌ی دگم حزب‌گرایی را تقویت می‌کرد. به همین دلیل رسول‌اللهﷺ آن را طوری توصیف کرد که موی بر بدن انسان تیغ می‌شود؛ فرمود: «آن را رها کنید که بدبو، زشت و ناپسنداند!!»

---

۱. سیره‌ی ابن هشام، ۲۹۱/۲، چاپ الحلبی.

ب) اصلاح خطای منافقان:

پس از این‌که سیدنا فاروق عمربن خطاب ﷺ از رسول‌اللهﷺ اجازه خواست تا گردن سردار منافقان عبدالله‌بن اُبی را بزنند؛ رسول‌اللهﷺ فرمود: «او را رها کن! تا مردم نگویند؛ محمد یارانش را می‌کشد.»

حکمت امتناع ورزیدن پیامبرﷺ از کشتن او، برای آن بود که شوکت مسلمانان و دعوت اسلامی تقویت و کامل شود و ایمان به دل‌ها نفوذ کند و غیر مسلمانان شیفته‌ی اسلام شوند و شعله‌ی جنگ و آشوب، که پایان وخیمی دارد؛ فرو نشیند.

به همین خاطر، رسول‌اللهﷺ او را عفو کرد و نسبت به او نرمش نشان داد و بر جفا و آزارش صبر پیشه کرد و (حتی) به او نیکی کرد تا رفته رفته، دل کسانی که خداوند اراده‌ی هدایت آن‌ها را دارد؛ نرم گردد و آنان دعوت اسلام را بپذیرند و ایمان در دل‌شان تقویت و حق برایشان روشن شود و کسانی که خداوند هلاکتشان را اراده فرموده است، خود، آن مسیر را برگزینند و آگاهانه هلاک شوند و از خسارت‌دیدگان گردند.

قرطبی گوید:

منافقانی که در دوره‌ی رسول‌اللهﷺ نفاق آن‌ها برملا گشت، یقیناً مستحق مرگ بودند؛ ولی پیامبرﷺ از کشتن آنان، امتناع ورزید تا مرگ‌شان مانع ورود دیگران به دین اسلام و نیز مایه‌ی نفرت نگردد. چون عرب‌ها برتری‌جو و متکبر بودند طوری که اگر رسول‌اللهﷺ آنان را می‌کشت، کسانی که از این منافقان دور بوده و از ماجرا مطلع نبودند، از اسلام متنفر گشته و از گرویدن به آن خودداری می‌ورزیدند و می‌گفتند: محمد یارانش را می‌کشد. و کسانی که با این منافقان وابستگی خویشاوندی داشتند خشمگین می‌گشتند. در آن صورت آتش جنگ و آشوب

شعله‌ور می‌گشت و مردمان از پذیرش دعوت اسلامی که هدف دعوت پیامبرﷺ بود؛ امتناع می‌ورزیدند، لذا رسول‌اللهﷺ از آنان گذشت کرد.[۱]

با توجه به این مطلب، زیبنده است، مربیان و دعوتگران بدانند، تعصبات قومی و نژادی، مانند مبارزه برای نسب و نعره سردادن برای آن و اهتمام ورزیدن به آن، انگیزه‌ی اساسی فتنه‌ها و آشوب‌های عصر ما است، زیرا عالم و جاهل، دعوتگر حق و باطل، گرفتار آن‌اند، پس باید ما از این فتنه‌ها، دوری کنیم و بانگ تفرقه و پراکندگی را با هر نام، مبنا و انگیزه‌ای که باشد، رها کنیم چون دین ما از هر کسی برای ما عزیزتر است و اگر در این کار، خیری می‌بود؛ حتماً دعوتگر نخستین و الگوی نیکو؛ رسول خدا سیدنا محمدﷺ ما را به آن فرا می‌خواند.

۳ـ برداشت‌هایی از حدیث:

۱ـ بیان میزان حلم، گذشت و صبر رسول‌اللهﷺ بر آزار و جفای دیگران.[۲]

۲ـ گاهی باید برخی امور اختیاری را (برای مصالح بزرگتر) رها کرد و بر وقوع مفاسد و نابسامانی‌ها، صبر نمود (و از اقدام خشن و شتابزده پرهیز کرد، تا مفسده ی بزرگتری بر آن مترتب نشود.[۳]

۳ـ از افتخارات جاهلی (و تعصبات قومی و نژادی) باید دوری کرد و براساس دعوت اسلامی و شریعت آن قضاوت نمود و به آن افتخار کرد و داوری را به دستورالعمل‌های اسلامی سپرد.[٤]

٤ـ منافقان، با پیامبرﷺ بداخلاق و بی‌ادب بودند. آنان در میان صفوف جامعه ی اسلامی، فتنه‌انگیزی می‌کردند.

---

۱. نگا المفهم، ٦/٥٦١ و ٥٦٢.
۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ١٦/١٠٧.
۳. همان منبع ١٦/١٠٧. المفهم، ٦/٥٦٣. شرح الکرمانی، ١٨/١٥١.
٤. فتح الباری، ٦/٥٤٦.

۵ـ منافقانی که نفاق آنان در دوره‌ی رسول‌اللهﷺ برملا گشت، مستحق مجازات و مرگ بودند؛ اما رسول‌اللهﷺ از کشتن‌شان امتناع ورزید، تا مرگ آن‌ها مایه‌ی نفرت دیگران از گرویدن به اسلام نگردد و نیز از نفرت نزدیکانشان پرهیز شود و از شعله‌ور شدن آتش جنگ و فتنه‌های مرگبار، دوری شود[۱] (بدین‌سان رسول‌اللهﷺ الگوی همه‌ی انتقامجویان گشت، تا به سادگی به کشتن دیگران اقدام نکنند و جز مجازات قانونی، با هیچ انگیزه‌ی دیگری، کسی را نکشند!!!)

اصل بیست و یکم: ترجیح دادن سکوت بر حرف زدن:

از روش‌هایی که رسول‌اللهﷺ در هنگام شعله‌ور گشتن آتش فتنه از آن بهره می‌گرفت، **سکوت** بود؛ به‌ویژه آن‌گاه که در آن جلب منفعت یا دفع مفسده‌ای بود...

آری، در برخی مواضع که بوی فتنه از آن به مشام می‌رسد یا بر طبل جنگ نواخته و یکپارچگی جمع، دچار پراکندگی می‌شود، یقیناً سکوت یکی از بهترین و مؤثرترین چاره‌ها محسوب می‌شود و رسول‌اللهﷺ آن را در زندگی خویش در حالت صلح و جنگ، اساس قرار می‌داد. ماجرای کناره‌گیری عبدالله‌بن اُبی سردار منافقان با یک سوم نیروهای سپاه در غزوه‌ی احد[۲] و صبر پیامبرﷺ بر کارشکنی او، بهترین دلیل بر این مدعا است.

زیدبن ثابت گوید: هنگامی که رسول‌اللهﷺ بسوی احد رهسپار گشت، گروهی[۳] از کسانی که همراه او (برای جنگ) بیرون شده بودند، برگشتند. یاران

---

۱. المفهم، ٦/٥٦١ و ٥٦٢.

۲. أُحُد: نام کوهی است که در کنار آن غزوه‌ی اُحُد به وقوع پیوست. میان آن و شهر مدینه یک مایل فاصله و در شمال مدینه منوره قرار دارد. در آن واقعه، سیدنا حمزه سیدالشهداء عموی پیامبرﷺ و هفتاد تن از مسلمانان از جمله، مصعب بن عمیر به شهادت رسیدند. معجم البلدان، واژه‌ی اُحُد، ١/١٣٥.

۳. یعنی عبدالله‌بن ابی و یارانش. فتح الباری، ٧/٣٥٦؛ المفهم ٧/٣٣٢ و ٣٣٣.

رسول‌اللهﷺ دو گروه بودند (و در مورد جنگ دو نظریه داشتند) گروهی می‌گفتند: با دشمنان می‌جنگیم و گروهی دیگر می‌گفتند: با آنان نمی‌جنگیم سپس این آیه نازل گشت:

﴿فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّـهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا﴾ (نساء: ۸۸)

«(ای مؤمنان!) شما را چه شده است که در مورد منافقان دو دسته شده‌اید (و بر بیزاری جستن از آنان وحدت خود را حفظ نکردید)؟! خداوند، آنان را به علت کردارشان (به کفرشان) برگرداند.»

رسول‌اللهﷺ فرمود: «پیکار در راه خدا سرشتی است که یقیناً گناهان را (می‌شوید و) می‌زداید، درست همان‌گونه که آتش، ناخالصی‌های نقره (و طلا) را کنار می‌زند.»[۱]

در روایت دیگر بخاری آمده است:

«یقیناً (شهر) مدینه، مردان (ناخالص) را، به همان‌سان کنار می‌زند، که آتش، ناخالصی آهن را.»[۲]

ابن هشام، این حادثه را در سیره‌اش با دقت و حوصله توضیح داده و می‌گوید: دیدگاه "عبداللهبن ابی بن سلول" این بود که در شهر مدینه بمانند (و بیرون نروند)؛ اما بیشتر اصحاب، نظرشان چیزی جز این بود و رسول‌اللهﷺ خواسته‌ی اینان را اجابت کرد و سپرش را پوشید، هرچند بعداً همینان از دیدگاه خود برگشتند؛ ولی پیامبرﷺ نپذیرفت و فرمود:

«زیبنده‌ی هیچ پیامبری نیست، زمانی که زره به تن کند؛ آن را (در آورد و بر زمین) بگذارد تا آنگاه که بجنگد.» سپس رسول‌اللهﷺ در میان هزار تن لشکر

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة أُحد ۳۵٦/۷، شماره ٤۰۵۰؛ صحیح مسلم، کتاب صفات المنافقین و أحکامهم، ۲٦۷/۱۷، شماره ۲۷۷٦.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب فضائل المدینه، باب المدینة تنفی الخبث، ٤/۹٦- شماره ۱۸۸٤.

کشید و به بیرون (مدینه) روانه شد، در حالی که عبداللّه‌بن اُبی و گروه منافق هم، آنان را همراهی می‌کردند. در پایان طبیعی بود که همه‌ی سپاه به تصمیم فرمانده گردن نهند، به‌ویژه که بگومگوها و شور و مشورت‌ها در این زمینه، به طول انجامیده بود.

ولی منافقان که دیدند، یقیناً با دشمن، مواجه خواهند شد؛ از مرگ خویش ترسیدند، چون هنوز ایمان به دل‌شان راه نیافته بود، لذا در مسیر میان "أحد" و مدینه عبداللّه‌بن اُبی با یک سوم سپاه کناره‌گیری کرد و گفت:

(شگفتا! محمد) حرف آنان را پذیرفت و از گفته و دیدگاه من سرپیچی کرد! هان ای مردم! ما نمی‌دانیم چرا در اینجا خود را به کشتن می‌دهیم؟! بدین ترتیب او با همراهان منافق و مردد خویش بازگشت.

"عبداللّه‌بن اُبی" در حالی سخن‌اش را گفت که به خیرخواهی و نصیحت کسی توجه نکرد، بویژه عبدالله بن حرام رضی الله عنه که (از سران و بزرگان مدینه بود و) کوشید او را قانع کند و او را از بازگشتن بازدارد، اما سودی نداشت عبداللّه‌بن حرام گفت:

ای یاران!

به شما یادآوری می‌کنم که به‌خاطر خدا دست از یاری خویشاوندان و پیامبرتان برندارید (آن هم) زمانی که دشمنانشان سر رسیدند. پس آنان گفتند: اگر ما می‌دانستیم که شما می‌جنگید، حتماً شما را تنها نمی‌گذاشتیم؛ ولی ما تصور نمی کردیم که جنگی باشد. راوی گوید: چون آنان بر سرپیچی از (توصیه و) گفته‌ی او اصرار ورزیدند و چیزی جز مراجعت را نپذیرفتند؛ او گفت: ای دشمنان خدا! خداوند شما را دور گرداند. قطعاً خداوند، پیامبرش را از شما بی‌نیاز خواهد کرد.[۱]

---

۱. السیرةالنبویة، ابن هشام ۲/۶۳ و ٦٤، چاپ الحلبی.

۱ـ ارزیابی خطا:

عبدالله‌بن ابی سردار منافقان از فرمان پیامبرﷺ سرپیچی کرد و یک سوم سپاه را به سمت مدینه، عقب کشاند. آنان همگی از منافقان بودند. او آنان را در آن شرایط حساس و سرنوشت‌ساز از سپاه رسول‌اللهﷺ جدا کرد و تظاهر نمود که جنگی نخواهد بود و اگر چنانچه جنگی می‌بود او حتماً عقب‌نشینی نمی‌کرد و ادعا کرد که پیامبرﷺ از حرف و مشورت او سرپیچی کرده و هنگامی که تصمیم داشته بسوی دشمن برود، حرف جوانان را ملاک قرار داده و از آنان پیروی نموده است. او این مطلب را آشکارا بر زبان آورده و می‌گفت:

(از آنان پیروی کرده و از من سرپیچی نموده است. هان ای مردم! ما نمی‌دانیم چرا در اینجا خود را به کشتن می‌دهیم؟)

سپس پیامبرﷺ و مسلمانان را از سرانجام بد جنگ با مشرکان و نیز از بازگشت به مدینه برحذر داشت و آنان را تهدید کرد.

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبرﷺ در قبال سرپیچی این متمردین، سکوت اختیار کرد و کردارشان را به خودشان واگذاشت و هر گونه تصمیم‌گیری در مورد سردار منافقان عبدالله‌بن اُبی را متوقف کرد و بدون تردید به تجهیز سپاه پرداخت و بی‌محابا برای مقابله با مشرکان رهسپار گشت.

پژوهشگر می‌تواند از سکوت پیامبرﷺ چند نتیجه بگیرد:

۱ـ روشن است که رسول‌اللهﷺ از پدید آمدن یک فتنه‌ی بزرگ در سپاه اسلام برحذر بود و از بروز آشوب و آشفتگی آن هم در انظار دشمن واهمه داشت؛ فتنه‌ای که سپاه اسلام را دچار سستی و ضعف می‌کرد و وحدت آن را دستخوش تفرقه و از هم پاشیدگی می‌نمود. موضوع خطرناکی که می‌توانست او را از انجام مأموریت نظامی پیش رو، بازدارد.

۲ـ افزون بر آن، شرایط طوری بود که جای هیچ‌گونه جر و بحث و مخالفتی نبود، چون عنقریب سپاه مشرکان به بلندی‌های مدینه می‌رسید؛ لذا رسول‌اللهﷺ دریافت که جنگ با متمردین، در آن لحظات سرنوشت‌ساز؛ سلامت، قوت و یکپارچگی سپاه او را دچار خطری سهمگین و درگیر ضعف و سستی می‌کند و این نکته‌ای است، که بر هیچ کارشناسی پوشیده نیست، به‌ویژه کسی که نتایج جنگ را ارزیابی و پیش‌بینی می‌کند، چه رسد به رسول‌اللهﷺ (که در تاکتیک نظامی و شناخت نقاط ضعف و قوت سرآمد بود!!)

۳ـ توجه رسول‌اللهﷺ به بُعد روحی- روانی افراد سپاه مسلمان؛ زیرا دست‌های که دست از یاری و همراهی پیامبرﷺ و سپاه اسلام برداشتند، درواقع آنان؛ پدران، برادران و یا خویشاوندان عده‌یی از اینان بودند، لذا اگر رسول‌اللهﷺ در اینجا تصمیم به پیکار با آنان می‌گرفت؛ یقیناً فرزند به جنگ پدر می‌رفت، برادر با برادر در می‌افتاد و خویشاوند در مقابل خویشاوندش قرار می‌گرفت و چه‌بسا که روحیه ی برخی افراد، کشش چنین کاری را نمی‌داشت و در انجام آن سست می‌گشت، که در آن صورت، هدف عبدالله‌بن اُبی در جهت در هم شکستن و متفرق کردن سپاه اسلام محقق می‌گشت و حتی پس از این ماجرا سپاه را دچار تفرقه و اختلاف می‌کرد و پیامدهایی را به جا می‌گذاشت که فرجام خوبی نداشت.

٤ـ علاقه‌ی رسول‌اللهﷺ به حفظ نام نیک سپاه مسلمان نزد قبایل عرب که هنوز به دین اسلام نگرویده بودند؛ زیرا جنگیدن با کسانی که به ظاهر مسلمان بودند؛ باعث نفرت مشرکان از اسلام می‌شد. به همین دلیل، رسول‌اللهﷺ از نشان دادن واکنش به بدی‌های منافقان چشم‌پوشی و صرفنظر می‌کرد. رسول‌اللهﷺ در واکنش به کسانی که از او اجازه‌ی قتل منافقان را می‌خواستند، می‌فرمود: چگونه خواهد بود که مردم بگویند؛ محمد یارانش را می‌کشد!!؟

انسان در هنگام مطالعه‌ی این ماجرا درمی‌یابد که در مقابل پیامبری قرار دارد، که علاوه بر ارتباطش با وحی، تاکتیک‌های نظامی و فنون و مهارت‌های جنگی را

نیز می‌داند. در عین حال به بُعد روانی سپاهیانش توجه دارد. از طرفی علاقه‌ی شدید او به موضع‌گیری درستِ افراد این سپاه خیلی روشن است، تا بدین ترتیب اینان، راهنمای دیگرانی باشند که هنوز به قافله‌ی ایمان نپیوستند. و پیش از این و آن، مهر و محبت بی‌پایان او نسبت به عوام و خواصِ همراهش (در نظر داشتن این موارد و البته لطف و حمایت خداوندی او را نگذاشت، وارد یک موضع‌گیری نابرابر و نابهنگام شود) و خداوند چه زیبا فرمود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء: ۱۰۷)

«ما تو را جز رحمت و محبتی برای جهانیان نفرستادیم.»

۳ـ برداشت‌هایی از این ماجرا:

۱ـ وقتی که نظر شورا (برای انجام کاری) اعلام و تصمیم، جدی شد، باید بر خداوند توکل کرد و از تردید در تصمیم‌گیری، دوری کرد، تا بدین‌سان کار و برنامه‌ها به هدف رسند و خداوند هر چه خواهد، همان شود.

۲ـ اگر دیار اسلام مورد هجوم دشمن قرار گیرد، واجب نیست؛ مسلمانان برای مبارزه با آنان در بیرون از خانه و شهر در مقابل دشمن صف‌آرایی کنند، بلکه در صورت مؤثرتر بودن بقای‌شان در داخل خانه و کاشانه‌شان جایز است در آن بمانند و با استفاده از تاکتیک‌های نظامی بر دشمن یورش برند.[1]

۳ـ در هنگام محنت و سختی، خداوند، مؤمن صادق را از منافق کاذب فریبکار، جدا می‌سازد.[2]

۴ـ در سپاه اسلام اگر دیدگاه سربازی با دیدگاه فرمانده یا حاکم جماعت مسلمانان، مخالف باشد؛ دیگران مجاز هستند، او را اندرز داده قانع یا ارشاد کنند، یا خیرخواهانه و از سر دلسوزی او را نصیحت کنند، تا دیدگاه جمع را بپذیرد و از

---

۱. زادالمعاد، ۲۱۱/۳.

۲. همان منبع، ۲۱۹/۳.

دیدگاه خود صرف‌نظر (و از ایجاد تفرقه و شکاف درونی، دوری) کند و با جماعت، همراه شود و بر آن پایدار بماند.

٥ـ حاکم (یا فرمانده) مسلمان، باید موضع منافقان را در کنارگیری از صف امت، بیان کند و از حضور و مشارکت کسانی که تحت‌تأثیر آنان قرار گرفته و بزدلی پیشه کردند، جلوگیری نماید.

٦ـ فرمانده سپاه اسلام، باید در شرایط بحرانی و سرنوشت‌ساز، با حکمت، درایت و حسن تدبیر عمل کند (و با مدیریت سنجیده) یکپارچگی سپاه اسلام را حفظ کند و از بروز اختلاف و تفرقه در تصمیم‌گیری، جلوگیری به عمل آورد.

۷ـ مؤمنان، باید در هنگام شدت، سختی و لحظات بحرانی، همراهی و تأیید خداوند را لمس کنند؛ چون او با ثابت‌قدم داشتن و پیروز گرداندن مؤمنان راستین، آنان را حمایت و هدایت می‌کند. همچنان که خداوند از دو قبیله‌ی *بنوحارثه*، از قبایل اوس و *بنوسلمه* از تیره‌های خزرج، حمایت و پشتیبانی کرد و آنان را در میدان کارزار، ثابت‌قدم داشت و آنان، تا پایان معرکه‌ی احد نسبت به رسول‌اللهﷺ و سپاه اسلام وفادار و پایدار ماندند.

۸ـ هدف منافقان از این تمرّد، ایجاد آشوب داخلی بود. تا سپاه مسلمانان از درون دچار آشفتگی و آسیب شود و بدین‌سان در مقابل دشمن، سست و ضعیف گردد (و دشمن هم از بیرون، آن را متلاشی و نابود کند!)

موضوع چهارم:
ارزیابی و اصلاح خطا، در تعامل با مشرکان

هنگامی که خداوند، پیامبرش را فرمان داد تا دعوت دینش را علنی کند و عام و خاص را آشکارا بسوی خدا فرا خواند فرمود:

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ (حجر: ٩٤)

«پس آن‌چه را که به (ابلاغ) آن مأمور گشته‌ای، برملا ساز و از مشرکان روی برگیر!»

سپس به او فرمان داد که بال مهرش را برای پیروان مؤمن‌اش بگستراند؛ پس رسول‌اللهﷺ دعوت را آشکار کرد و از یارانش نیز خواست، تا آن را آشکار کنند. قومش نسبت به او بی‌تفاوت بودند و واکنشی نشان ندادند تا که او خدایانشان را مورد نکوهش و سرزنش قرار داد و رؤیاهای‌شان را کم‌ارزش شمرد و خرافات شرک و پوچی‌شان را به آنان گوشزد کرد و پرستش بت‌ها و وسیله قرار دادن آن‌ها را (میان خود و خدا) گمراهی آشکار دانست.

آنگاه خشم مکه ترکید. مکیان آشکارا با او و یاران‌اش به دشمنی پرداختند و از سر تعصب و نادانی با او به مخالفت برخاستند و چون نتوانستند دلیل او را با دلیل، پاسخ دهند و مات و مبهوت ماندند و دم نزدند؛ به دشنام، آزار و شکنجه‌ی او و یارانش روی آوردند. دوران محنت و آزمایش از این جا آغاز شد که این فرموده‌ی خداوند متعال نازل گشت:

﴿وَأَنـذِرْ عَشِـيرَتَک الْأَقْـرَبِينَ * وَاخْفِـضْ جَنَاحَـک لِمَـنِ اتَّبَعَـک مِـنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَإِنْ عَصَوْک فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (شعراء: ٢١٤ـ٢١٦)

«خویشاوندان نزدیکت را انذار کن و بال مهرت را برای پیروان مؤمن‌ات بگستران و اگر (از فرمان و دعوت‌ات) سرپیچی کردند، بگو: من از کردارتان بیزارم.»

رسول‌اللهﷺ بر تپّه‌ی صفا رفت و بانگ داد؛ ای خاندان فهر! ای خاندان عدی! از تیره‌های قریش! (و همینطور مرتب خاندان‌ها را صدا زد!) تا همه گرد آمدند، و اگر کسی نمی‌توانست حضور یابد، نماینده‌ای می‌فرستاد، تا بداند چه شده است؟ آنگاه ابولهب و قریش هم آمدند. سپس رسول‌اللهﷺ فرمود: اگر من به شما خبر دهم که سپاهی در پشت این وادی قصد دارد بر شما، یورش برد، آیا شما (حرف) مرا تصدیق می‌کنید؟ آنان گفتند: آری ما از تو جز صداقت را تجربه نکرده‌ایم!! رسول‌اللهﷺ فرمود: پس من شما را از عذاب سختی که یقیناً پیش روی‌ام هست برحذر می‌دارم! آنگاه ابولهب ابراز داشت: تو را نابودی باد! آیا برای همین ما را گرد آورده‌ای؟! خداوند متعال در پاسخ او، این آیات را نازل کرد:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ﴾ (المسد: ١ـ٢)[1]

«دو دست ابولهب خشک و نابود باد. سرمایه و کردارش (نفعی به او نرساند و به کارش نیامد و) او را بی‌نیاز نگرداند.»

در این مبحث بعضی از نمونه‌های تطبیقی را به نمایش می‌گذاریم که در تعامل رسول‌اللهﷺ با مشرکان به وقوع پیوسته‌است و خواهیم دید، او چگونه خطاهایشان را ارزیابی و اصلاح کرد؟!

---

۱. روایت صحیح بخاری- کتاب التفسیر، باب و أنذر عشیرتک الأقربین ۵۰۱/۸، شماره ٤٧٧٠.

اصل بیست و دوم: دعا برای هدایت و موفقیت فرزندان:

چه بسا در دعوت مردم بسوی دین خدا، زمان بر دعوتگر به طول انجامد و در این فاصله‌ی طولانی، کسی دعوت و پیامش را اجابت نکند و کسی از سخن و رهنمودش متأثر نگردد و حتی از نصایح و پندهای فراوان او کسی تغییر نکند، نتیجه‌ای که اگر او را به نفرین آنان واندارد؛ شاید به خستگی و دلگیری‌اش بینجامد.

در حقیقت، طبیعت کار دعوت بسوی خدا چنین است، چون دعوت نیازمند شکیبایی، پایداری، استقامت و پشتکار است. آن‌گونه که در گذشته، اقوام انبیا آنان را آزار دادند، تکذیب کردند و (آنان را از دیار و جمع‌شان) طرد نمودند. در سختی‌های دعوت، پیامبرﷺ باید اسوه‌ی دعوتگران باشد. آنان باید در تعامل با جوامع‌شان به او اقتدا نمایند؛ زیرا رسول‌اللهﷺ با انواع آزار، شکنجه، دشنام و ناملایمات روبرو شد اما روبه‌رو شدن با آن همه دشواری‌ها، جز صلابتش را در دین و یقینش را به پیروزی دعوت‌اش نیفزود تا آنجا که او را از محل ولادتش- مکه ی مکرمه- بیرون راندند و او در قبال همه‌ی این‌ها مأیوس نگشت و قومش را نفرین ننمود، بلکه دور از شهرش، مکه مکرمه، به دعوتش ادامه داد، تا شاید خداوند متعال در سخنانش تأثیری قرار دهد و انسان‌های سایر مناطق و بلاد، پیامش را بپذیرند و هدایت شوند.

در دعوت مردم بسوی دین خدا، به یاد داشته باشیم!- هیچ‌گاه نباید حال‌مان مثل سیدنا یونس‌ﷺ شود؛ آنگاه که خداوند او را بسوی یک آبادی گسیل داشت و او ساکنان آن دیار را ببسوی خدا فراخواند؛ ولی آنان از (فرمان) اِو سرپیچی کردند، از بی‌توجهی و سرپیچی مردم، صبرش به سر آمد و جانش به لب رسید او خشمگینانه (آن سامان را) ترک گفت و بر نگرانی و رنج دعوت آنان صبر نکرد و با این تصور که خداوند هرگز زمین را بر او تنگ نخواهد کرد (دیار دعوت را ترک کرد و رهسپار گشت) و سوار کشتی شد، چون او به کشتی در آمد، کشتی سنگین

گشت، ناچار ناخدایش گفت: ناگزیر باید یک نفر از مسافران را به دریا افکنیم تا بقیه‌ی مسافران نجات یابند. آنان قرعه‌کشی کردند، قرعه به نام یونس‌ؑ در آمد و آنان او را به دریا انداختند یا خود او چنین کرد. دردم، نهنگی او را بلعید. در این خصوص آیاتی نازل گشت که همیشه تلاوت می‌شود تا پند و اندرزی باشد برای دعوتگران دین خدا:

﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ • فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّينَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾ (انبیاء: ۸۷ _ ۸۸)

«خاطرنشان ساز! آنگاه که یونس خشمگینانه، رهسپار گشت و پنداشت، ما هرگز بر او دست نخواهیم یافت. پس او در تاریکی‌ها بانگ برآورد که هیچ معبودی جز تو نیست!! خدایا! تو پاک و منزه هستی و من یقیناً از زمره‌ی ستمگرانم. پس ما دعایش را اجابت نمودیم و او را از غم و اندوه نجات دادیم. ما اینچنین مؤمنان را نجات می‌دهیم.»

از صحنه‌هایی که در زندگی پیامبرمان، سیدنا محمدﷺ مصداق این مطلب است، ماجرای او در روز عقبه است. نقل است که ام‌المؤمنین عایشهؓ (روزی) به رسول‌اللهﷺ گفت: آیا روزی سخت‌تر از اُحُد[۱] بر تو آمده است؟

---

۱. اُحُد: رسول‌اللهﷺ در مورد کوه احد فرمود: «کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم آن را دوست داریم. در روز غزوه‌ی اُحُد در کنار شهادت عموی پیامبر حمزه سیدالشهداؓ، هفتاد تن از بهترین یاران رسول‌اللهﷺ به شهادت رسیدند. مصعب بن عمیرؓ، که در احد، پرچمدار و پیش از هجرت در مدینه، سفیر پیامبرﷺ بود نیز به شهادت رسید. دندان پیامبرﷺ نیز شکست و صورت مبارکش شکافت و خونین و لبش زخمی گشت و آن روز آزمونی بزرگ بود چون در اثر شهادت مصعبؓ که با رسول‌اللهﷺ، شباهت کامل داشت خبر شهادت رسول‌اللهﷺ خیلی‌ها را بی‌تاب و دیوانه کرد... این واقعه در سال سوم هجری بود. معجم البلدان ۱/۱۳۵.

رسول‌اللهﷺ (به او) فرمود: در حقیقت از قومت (قریش) چیزها دریافتم. سخت‌ترین آن ماجرای روز عقبه[۱] بود، آنگاه که خویشتن را بر "فرزند عبدیالیل بن عبد کلال"[۲] عرضه کردم[۳] (تا از من حمایت کند که من دین خدار را تبلیغ نمایم) و او (خواسته‌ام را) اجابت نکرد و من در حالی که اندوهی (بس سنگین بر دل) داشتم، فرارویم به راه افتادم و (از شدت و سنگینی اندوه) متوجه نشدم تا به (منطقه) قرن المنازل[٤] رسیدم. آنگاه سرم را بلند کردم و ابری را دیدم که بر من سایه افکنده بود. سپس نگریستم و جبریلؑ را در آن دیدم او مرا صدا زد و گفت: خداوند، سخن قومت را به تو، شنید و واکنش آنان را نسبت به تو (دیده) و (اینک) فرشته‌ی کوه‌ها را به نزدت فرستاده تا در مورد آنان، هر چه خواستی به او فرمان

---

۱. عقبه: کوه بلندی است که در مسیر راه قرار دارد که بالا رفتن از آن دشوار است و میان مکه و منی قرار دارد و دو مایل از مکه فاصله دارد و در کنارش، مسجدی است و از بالای آن جمره عقبه زده می‌شود که یکی از جمره‌های سه‌گانه است و ماجرایش از این قرار است که رسول‌اللهﷺ در آغاز دعوت‌اش در موسم حج در بازارهای "عکاظ"، "ذی‌المجاز" و "مجنّه" حضور می‌یافت و قبایل را در استراحتگاهشان دنبال و با آنان ملاقات می‌کرد و از آنان می‌خواست در قبال تبلیغ دین‌اش از اوحمایت کنند و کسی را نمی‌یافت که او را یاری دهد تا سال یازدهم بعثت فرا رسید؛ شش نفر از یثرب و از قبیله‌ی اوس در کنار همین کوه عقبه بودند؛ رسول‌اللهﷺ آنان را به دین اسلام فراخواند و حمایت آنان را خواستار شد و آنان گفتند: به خدا سوگند این همان پیامبری است که یهودی‌ها او را به ما مژده می‌دادند که نشانه‌هایش را در تورات دارند؛ لذا آنان به او ایمان آوردند و دعوت‌اش را تصدیق کردند. معجم البلدان، واژه‌ی عقبه، ٤/۱٥۱- ۱٥۲؛ شرح الکرمانی ۱۳/۱۷۷؛ عمدةالقاری ۱٥/۱٤۲.

۲. ابن عبدیالیل بن عبدکلال یکی از بزرگان شهر طائف و از قبیله‌ی ثقیف بود. فتح الباری، ٦/۳۱٥؛ شرح الکرمانی ۱۳/۱۷۷ و ۱۷۸؛ عمدةالقاری ۱٥/۱٤۲.

۳. خود را بر او عرضه کردم و از او برای برپایی دین خدا یاری و کمک خواستم. گویم: عظمت این پیامبرﷺ را ببین که وساطت ابن عبدیالیل را برای حفاظت جان خود نخواست یا نخواست که او را در خانه‌اش امان دهد، بلکه او آرمانی والا و هدفی ارزشمند داشت. تقاضای او به‌خاطر یاری اسلام و برپایی دین بود!! پس آیا کسی هست که در این زمینه رسول‌اللهﷺ را الگو قراردهد؟؟

٤. "قرن الثعالب" به آن قرن المنازل نیز گویند و آنجا میقات حجاج سرزمین نجد است و با مکه یک شبانه روز فاصله دارد و "قرن" به هر کوه کوچکی گویند که در کنار کوه بزرگی قرار داشته باشد. معجم البلدان، واژه‌ی "قرن" ٤/۳۷۷؛ فتح الباری، ٦/۳۱٥؛ شرح صحیح مسلم نووی ۱۲/٤۸٥؛ النهایه ٤/٥٤.

دهی. آنگاه فرشته‌ی کوه‌ها مرا صدا زد و بر من سلام کرد سپس گفت: ای محمدﷺ! امر، امر تو است! اگر بخواهی دو کوه[1] سفت را بر آنان به هم بچسبانم؟ آنگاه رسول‌اللهﷺ فرمود: (خیر!) بلکه امیدوارم از نسل آنان کسانی بیایند که خداوند را به یگانگیَ بپرستند و کسی را با او شریک نگردانند.[2]

در روایت مسلم آمده است:

سپس فرشته‌ی کوه‌ها مرا صدا زد و بر من سلام کرد و گفت: ای محمدﷺ! یقیناً خداوند سخن قوم‌ات را به تو شنیده است و من فرشته‌ی (مأمور) کوه‌هام، اگر بخواهی دو کوه استوار را بر آنان به هم بچسبانم؟ رسول‌اللهﷺ به او فرمود: (خیر!) بلکه من امیدوارم از نسل آنان کسانی پدید آیند که خداوند را به یگانگی پرستش کنند و چیزی را با او شریک نگردانند.[3]

۱ـ ارزیابی خطا:

در این حدیث، ***خطا***، در چند مورد خلاصه می‌شود:

مشرکان، رسالت رسول‌اللهﷺ و تعالیم اسلامی او را تکذیب نمودند. آنان گاهی او را با دشنام دادن و ناسزا گفتن آزار می‌دادند و گاهی هم با تمسخر کردن (خودش، دین و آموزه‌های دینی‌اش و یاران‌اش) باعث آزارش می‌گشتند. افزون بر این‌که (گاهی) پا را فراتر گذاشته و با کتک‌کاری و سنگ‌باران کردن او آزرده خاطرش می‌کردند تا جایی که قدم‌های مبارکش خونین می‌گشت.

---

۱. آن دو کوه، کوه‌های محکم و استوار مکه یعنی "ابوقبیس" و کوه مقابل آن یعنی "الاحمر" است که از قطعه سنگ‌های سفت و سخت، تشکیل شده‌اند. شرح صحیح مسلم نووی، ۱۲/۴۸۶؛ المفهم ۳/۶۵۴؛ فتح الباری ۶/۳۱۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب بدءالخلق، باب إذا قال أحدکم آمین... یعنی وقتی که یکی از شما بگوید:آمین (یعنی خدایا بپذیر! و آمین او) با (آمین) فرشتگان آسمان، همزمان گردد، گناهان گذشته‌اش مغفرت شود. ۶/۳۱۲ و ۳۱۳ شماره ۳۲۳۱.

۳. صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب (مالقی النبیﷺ من أذی المشرکین و المنافقین) یعنی آزارهایی که رسول‌اللهﷺ از مشرکان و منافقین دریافت و تحمل کرد. ۱۲/۴۸۵، شماره ۱۷۹۵.

آنان در این راستا (گاهی) مانع مردم می‌شدند و آنان را از پذیرش دعوت اسلام و یاری رسول‌اللهﷺ باز می‌داشتند تا جایی که اوﷺ از مکه بیرون شد و از شدت اندوهی که داشت متوجه حال خویش و مسیری که در آن حرکت کرده بود نشد مگر در منطقه‌ی "قرن الثعالب" (که یک شبانه روز با مکه‌ی مکرمه فاصله داشت).

۲ـ اصلاح خطا:

بدی را نباید با بدی تلافی کرد. همیشه باید عفو و گذشت، پیشه نمود و از جاهلان، با متانت و وقار، روی برتافت و در قبال بدی آنان، خاموش ماند و پاسخ نداد. این اخلاق بلند پیامبرﷺ بود. او هیچ‌گاه برای خود انتقام نگرفت حتی زمانی که او را سنگباران کردند و سخت آزرده‌اش کردند.

خداوند فرشته‌ی کوه‌ها را به نزدش فرستاد تا هر آن‌چه می‌خواهد، فرمان دهد و حتی اگر بخواهد دو کوه استوار مکه (ابوقبیس و کوه مقابلش) را بر سر آنان برهم نهد، لیک اوﷺ از آنان انتقام نگرفت و درخواست فرشته‌ی کوه‌ها را اجابت ننمود، بلکه عفو پیشه کرد و از آنان گذشت نمود و (چه) راست و درست فرمود خداوند، هنگامی که در کتاب ارزشمندش او را چنین ستود:

﴿وَمَا أَرۡسَلۡنَاکَ إِلَّا رَحۡمَةً لِّلۡعَالَمِينَ﴾(انبياء: ۱۰۷)

«ما تو را جز رحمت و محبتی برای جهانیان نفرستادیم.»

با این حال، او نه این‌که آنان را نفرین نکرد و آنان را عفو نمود، بلکه برای‌شان دعای خیر کرد. او، با امید به رحمت خداوند، از درگاهش خواست تا از نسل آنان، کسانی را پدید آورد که خداوند را به یگانگی پرستش کنند و کسی را با او انباز نگردانند!!

این مطلب بیانگر کمال اخلاق و اوج انسانیت و مهربانی او بود که هدایت و صلاح آنان را خواستار بود.

زیبنده است، قلب دعوتگر دین خدا چنین بزرگ و سینه‌اش چنین فراخ باشد. شایسته است، دعوتگر در هنگام دعوت دادن مردم به اصول و مبانی اسلام، چنین پابند باشد و از اوامرش، پیروی و از منهیاتش، دوری کند (گذشتش تأثیرگذار، بی‌توقع و بی‌منت باشد) و در زمانی که مردم دعوتش را اجابت نکردند یا از آن روی برتافتند و او را مورد تمسخر قرار دادند، او نباید ملول و رنجور شود یا به ستوه آید، بی‌حوصله و دلگیر شود یا احساس نارضایتی کند و خشم گیرد؛ بلکه باید نهایت سعی و تلاشش را به کار بندد تا خیر و نیکی را برای همه‌ی مردم، به ارمغان آورد؛ زیرا بهترین مردم کسانی هستند که برای مردم، سودمندتر باشند (و او باید سودمندترین باشد!!!) او نباید، در نفرین ملت و مخاطبانش عجله کند و عذاب الهی را برای آنان خواستار شود، بلکه در این راستا، الگو و اسوه‌اش، رسول‌اللهﷺ باشد.

دعوتگر، نباید در چیدن میوه (و ثمره)ی دعوتش، شتاب کند و آن را پیش از موعد و قبل از پخته شدن بچیند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (قصص: ٥٦)

«یقیناً هر کس را که تو دوست داشته باشی هدایت دهی، هدایت (نمی‌شود و تو او را هدایت) نمی‌دهی؛ ولی خداوند، هر کس را بخواهد هدایت می‌دهد. و او در رابطه با هدایت یافتگان داناتر است.»

هم‌چنان‌که شایسته است، دعوتگران به آینده‌ی دعوت بنگرند؛ نه فقط به وضعیت کنونی آن! از حکمت به دور است، که هنگام دعوت دادن، مردم، مورد خشم قرار گیرند یا از آنان دوری شود و یا مورد نفرین و سرزنش واقع شوند. باید هدف والا و آرمان نهایی و بزرگ دعوتگران این باشد که مردم از تاریکی‌ها درآیند و به سوی نور راه یابند تا این‌که خداوند متعال را به یگانگی بپرستند؛ اوامرش را

فرمانبرداری و از نواهی‌اش اجتناب کنند. دعوت‌گران و مربیان باید توکل نیکو و یقین به خداوند را، در مردم بارور سازند.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ بیان شفقت و دلسوزی رسول‌الله ﷺ نسبت به مردمش و صبر و حلم زایدالوصف او ﷺ در برابر عملکرد آنان و این، مصداق این فرموده‌ی خداوند متعال است:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّـهِ لِنتَ لَهُمْ﴾ (آل‌عمران: ۱۵۹)

«(تو) در اثر لطف و رحمت بی‌پایان خداوند، با آنان نرمی پیشه کردی...»

و این آیه‌ی کریمه:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (انبیاء: ۱۰۷)[1]

«ما تو را مایه‌ی رحمت و محبت جهانیان فرستادیم.»

و این آیه‌ی کریمه:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم: ٤)

«یقیناً تو از اخلاق و سرشتی سترگ؛ برخوردار هستی!»

۲ـ بیان این‌که خداوند، رسول‌الله ﷺ را گرامی داشته است، چون در حقیقت خداوند به فرشته‌ی کوه‌ها اجازه داد، که اگر رسول‌الله ﷺ بخواهد دو کوه سفت و استوار مکه را بر مکیان برهم نهد، فرمانش اجرا خواهد شد...

۳ـ آزمایشی که دعوتگران در معرض آن قرار دارند، متفاوت است؛ مثل شکنجه، تکذیب، تمسخر و...[2]

---

۱. فتح الباری ٦/٣١٦.
۲. بهجة‌الناظرین ۱/٦٩٦.

٤ـ دعوتگران از مردم تنفر ندارند که آنان دنباله‌رو دعوت‌شان هستند، بلکه وظیفه‌ی آنان تبلیغ دین و دعوت[۱] مردم است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَإِنَّمَا عَلَيكَ الْبَلَاغُ وَعَلَينَا الْحِسَابُ﴾ (رعد: ٤٠)

«وظیفه‌ی تو صرفاً ابلاغ است و حسابرسی مردم بر ما است.»

٥ـ اثبات دو صفت "سمع" = شنوایی و "بصر" = بینایی برای خداوند متعال، او چنان شنوا و بینا است که هیچ چیزی از شنیدنی‌ها از کنترل او خارج نیست و هیچ یک از صداها یا حرکات و سکنات اجزای جهان آفرینش بر او در هم نمی‌آمیزد.[۲]

٦ـ خداوند، اولیا و دوستان خود را حفاظت و یاری می‌کند؛ چون آنان، دینش را یاری (و تبلیغ) کردند؛ لذا نام‌شان را بلند و ارجمند می‌گرداند.[۳]

۷ـ فرشتگان، مسؤولیت‌ها و مأموریت‌های ویژه‌ای دارند که به فرمان خداوند متعال آن را انجام می‌دهند.[٤]

۸ـ دعوتگران نباید صرفاً وضعیت کنونی دعوت را مد نظر قرار داده (و از آینده ی آن، غفلت ورزند!) بلکه زیبنده است آینده و حال را با همدیگر مد نظر قرار دهند، بنابراین در دعوت دین خدا، شتاب کردن در تقاضای عذاب برای مخالفان، از حکمت به دور است.[٥]

۹ـ هدف والا و آرمان نهایی هردعوتگر، عبارت است از بیرون آوردن مردم از تاریکی‌ها و رهنمون ساختن آنان بسوی نور هدایت، تا خداوند را به یگانگی بپرستند.[٦]

---

۱. همان منبع ٦٩٦/١.

۲. همان منبع ٦٩٦/١، و فتح الباری: ۳۷۵/۱۳.

۳. بهجةالناظرین ٦٩٦/١.

٤. همان منبع ٦٩٦/١.

٥. همان منبع و همان صفحه.

٦. همان منبع، همان صفحه.

اصل بیست و سوم: تعمیق مفهوم ایمان به خداوند و احساس کردن همراهی پروردگار:

مربی و دعوتگر، باید حقیقت ایمان به خداوند را در جان و دل دیگران، بارور گرداند و مفاهیم اصیل ایمانی را در دل‌ها بکارد. مفاهیمی از قبیل "احساس همراهی و نظارت خداوند"، نیکو توکل نمودن بر خداوند در همه‌ی امور دنیا و آخرت و...، تا رفته رفته اصل "مراقبت" و کنترل خداوند در او تحقق و معنا یابد طوری که در هر کار از او برحذر شود و از او فرمان برد و بلکه تسلیم فرمان او شود. در هر امری که رخ می‌دهد؛ خدا را مدنظر داشته باشد و از هرچیزی که می‌هراسد به برنامه‌ی خداوند پابند بماند در همه‌ی بایدها (اوامر) و نبایدها (حرام‌ها) خدا و فرمان او را دنبال کند.

آدم با خدایی شود که همیشه وجدانی بیدار و ایمانی حساس و استوار داشته باشد، طوری که این وجدان و ایمان او را از مفاسد اجتماعی، وسوسه‌های سلطه‌جو و اغواگر شیطانی و از پستی‌ها و انحرافات اخلاقی باز دارد.

بدین‌سان او از نظر روحی و اخلاقی به صلاح رسیده و از نظر عقلی و رفتاری[1] به کمال دست یافته است. و البته توقفی در کار نیست و بلکه باید این روش و مسیر را همیشه دنبال کرد.

مربی باید دل دانش‌آموزانش را در اوقات سختی و آسانی، شادی و اندوه، با خداوند متعال پیوند دهد تا رفته رفته آنان از ارتباطی پیوسته و پیوندی عمیق و استوار با آفریدگارشان برخوردار شوند. و این حالت برای رسول‌الله ﷺ در هنگام بازگشت از غزوه‌ی "ذاتِ الرقاع" به وقوع پیوست. ماجرا را جابر رضی الله عنه نقل می‌کند.

---

۱. تربیةالاولاد فی الاسلام، عبدالله ناصح علوان ۶۰۳/۲. این کتاب با نام "فرزندان خود را چگونه تربیت کنیم؟" از سوی نشر احسان ترجمه شده و به چاپ رسیده است.

جابربن عبدالله ﷺ گوید: که او با رسول‌اللهﷺ در حوالی منطقه "نجد"[۱] در غزوه‌ای[۲] حضور داشته است و هنگامی که رسول‌اللهﷺ برگشته او هم با ایشانﷺ برگشته است. در مسیر (به علت خستگی) آنان را خواب فراگرفته (و به قصد استراحت) در یکَ وادی پر از خارهای درخت مانند تنومند، اتراق کردند. رسول‌اللهﷺ (هم) فرود آمدند و مردم (یعنی یاران و همراهان رسول‌اللهﷺ) در میان خارستان، پراکنده شدند و در سایه‌ی درختان، قرار گرفتند و رسول‌اللهﷺ (هم) زیر درختی (موز مانند و پر برگ و سایه‌دار) آرمید و شمشیرش را بر آن آویخت... جابر ﷺ گوید: پس ما اندکی خوابیدیم ناگهان رسول‌اللهﷺ ما را صدا زد؛ به نزدش شتافتیم، دیدیم یک اعرابی نزدش نشسته است. رسول‌اللهﷺ فرمود:

---

۱. نجد: زمین بلند (و وسیع و بخشی از مناطق عربستان کنونی) است که میان حجاز و شام (باستان،یعنی کشورهای، سوریه، اردن، لبنان و فلسطین کنونی) قرار دارد و شهرهای طائف و مدینه منوره، بخش‌هایی از "نجد" می‌باشند و گفته شده است "نجد" به سرزمین پهناوری گویند، که قسمت بالای آن تهامه (که مکه و) یمن بخشی از آن است و پایین آن عراق و شام (باستان) می‌باشد. معجم البلدان، واژه‌ی "نجد" ۵/ ۳۰۳ و ۳۰۴؛ النهایه ۵ /۱۹؛ عمدةالقاری ۱۴/ ۱۸۹.

۲. جابر ﷺ در گفتار دیگری، موقعیت غزوه را چنین گزارش کرده است: با رسول‌اللهﷺ در "ذات الرقاع" بودیم. به درختی سایه‌دار رسیدیم و آن را برای رسول‌اللهﷺ رها کردیم پس مردی از مشرکان آمد. شمشیر رسول‌اللهﷺ به درخت آویخته بود. او، آن را برگرفت و از غلافش کشید (و به رسول‌اللهﷺ یورش برد) و گفت: از من می‌ترسی؟ رسول‌اللهﷺ فرمود:خیر! او گفت: چه کسی (می‌تواند) تو را (از دست من نجات دهد و) حفاظت می‌کند؟ رسول‌اللهﷺ فرمود: الله! روایت صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة ذات الرقاع، ۷/ ۴۲۶، شماره ۴۱۳۶. ذات الرقاع، غزوه‌ی معروفی است که در سال پنجم هجری، در منطقه‌ی غطفان از توابع "نجد" اتفاق افتاده است. به این دلیل به آن ذات الرقاع (دارای وصله‌ها) گویند؛ چون پاهای مسلمانان، به علت برهنگی، تاول زد و زخم برداشت. به ناچار، آنان پارچه بر پاها بستند و این نکته در نامگذاری آن صحیح است که ابوموسی اشعری ﷺ هم بر آن صحه گذاشته است. و گفته شده است: در آن سرزمین کوهی است که الرقاع نام دارد، که قسمت‌هایی از آن سفید و قسمت‌هایی نیز قرمز و سیاه است (و به وصله‌ی لباس می‌ماند) و گویند؛ در آنجا درختی است با این نام. و گفته شده است؛ چون مسلمانان پرچم‌های‌شان را (در آن) برافراشتند، (به این نام، نامیده شد) و می‌شود که همه‌ی این موارد، احتمال و وجود داشته باشد. گفته شده است : نماز خوف، در این غزوه، یا در غزوه "بنی‌النضیر"، مشروعیت یافته است. شرح صحیح مسلم نووی ۶/ ۴۴۴؛ المفهم ۲/ ۴۷۷؛ فتح الباری ۷/ ۴۱۷؛ عمدةالقاری ۱۷/ ۱۹۳.

این (مرد) شمشیرم را در حالی از غلاف کشید که من خوابیده بودم و بیدار شدم و (دیدم) شمشیر در دستش؛ از غلاف در آمده است، او به من گفت: چه کسی تو را از (دست) من خلاص می‌کند؟ گفتم: الله این همان است که (اینجا) نشسته است. رسول‌اللهﷺ او را مجازات نکرد.[۱]

۱ـ ارزیابی خطا:

رسول‌اللهﷺ دراز کشیده و خوابیده بود. مردی در این حال بر سرش شمشیر کشید، تا او را بکشد. (و این از جوانمردی به دور بود!)؛ زیرا او را تهدید کرد و ترساند و گفت: (بلند شو!) چه کسی تو را از دست من خلاص می‌کند و نجات می‌دهد؟ (رسول‌اللهﷺ که هیچ سلاحی به دست نداشت) با خونسردی و قوت قلب فرمود: الله!... شمشیر از دست اعرابی افتاد و...

۲ـ اصلاح خطا:

همیشه لازم است احساس کنیم خداوند متعال یار و یاور ماست. هنگام سختی‌ها و خطرها از او استعانت و یاری بطلبیم. خداوند فرمود:

﴿وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّـهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (طلاق: ۳)

«کسی‌که بر خداوند توکل کند (و سرنوشت خویش را به او بسپارد) پس خداوند او را کافی است.»

چه واژه‌ی نیروبخشی است «الله» که هنگام محنت و سختی جسم و جان مسلمان با زمزمه‌ی آن، قوت و نیرو می‌گیرد؛ بنابراین در بحران‌ها و قضایای مهم؛ باید دعوتگر فقط به خداوند پناه ببرد و به قدرت و نیروی خویش غره و دلخوش نشود، بلکه باید از توان خویش بیزاری جسته و از خداوند یاری، نجات و پیروزی بطلبد.

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة ذات الرقاع ۴۲۶/۷، شماره ۴۱۳۵.

آری هنگامی که شمشیر از دست مرد مشرک افتاد (رسول‌اللهﷺ آن را برگرفت) و جمله‌ی خودش را برایش بازگفت؛ تا او را متوجه سازد که نگهدارنده خدا است و بدین‌سان شاید همین سبب شود که او به دین اسلام بگرود و هدایت شود، خداوند فرمود:

﴿وَاللَّـهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّـهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾

(مائده: ٦٧)

«خداوند، تو را از (گزند) مردمان مصون می‌دارد. یقیناً خداوند ملت کفرپیشه را هدایت نمی‌کند.»

در روایت ابن حبان و ابویعلی آمده است:

مرد (مشرک) گفت: چه کسی تو را از (دست) من می‌رهاند؟ رسول‌اللهﷺ فرمود: الله! راوی گوید: پس شمشیر از دستش افتاد و رسول‌اللهﷺ آن را برگرفت. آنگاه به او فرمود: تو را چه کسی از (دست) من خلاص می‌کند؟ او گفت: از من بهتر باش![۱] آنگاه رسول‌اللهﷺ فرصت را غنیمت شمرده و او را به تلفظ شهادتین (و ایمان آوردن) فرا خواند، تا دلش به گذشت و بزرگمنشی اسلام، پیوند خورد و نرم شود، لذا به او فرمود: گواهی می‌دهی که جز الله، هیچ معبودی لایق پرستش نیست؟! او گفت: نه ؛ لیک به تو قول می‌دهم با تو نجنگم و با کسانی، همراه نشوم که با تو می جنگند.[۲]

رسول‌اللهﷺ سپس او را بخشید و از (مجازات) او چشم‌پوشی کرد.

---

۱. روایت ابن حبان، کتاب الصلاة، باب صلاةالخوف ۱۳۸/۷؛ شماره ۲۸۸۳؛ مسند ابویعلی، ۳۱۲/۳؛ شماره ۱۷۷۸.

۲. همان منبع.

این ماجرا بیانگر بزرگمنشی و اخلاق والای رسول‌اللهﷺ است که برای خود انتقام نمی‌گرفت و برای جذب دل‌ها به اسلام چه نیکو به اصلاح آن می‌پرداخت و بدی را با نیکی پاسخ می‌داد.

این رفتار بر آن مرد اعرابی، اثر مثبتی گذاشت، زیرا هنگامی که بسوی یارانش بازگشت؛ گفت: «من از نزد بهترین انسان، به جمع‌تان (باز) آمده‌ام»!! بنابراین، مربی باید مفهوم همراهی و مراقبت خداوند را در خود تقویت کند. امور خویش را به او واسپارد و به هنگام مواجه شدن با خطرها و محنت‌ها بر او توکل کند (و همیشه آماده باشد)!

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ شجاعت و دلاوری رسول‌اللهﷺ و این‌که در سختی‌ها و محنت‌ها قلبش، محکم و پایدار بود و به (وعده‌ی) خداوند، اعتماد داشت و از سر اخلاص و صداقت بر او توکل می‌کرد و به او پناهنده می‌شد و بر اذیت و آزارها صبر می‌کرد.[۱]

۲ـ تأثیر توکل بر خداوند، در رهایی یافتن از سختی‌ها[۲] (در این حدیث آشکار است).

۳ـ حمایت و پشتیبانی خداوند از پیامبرش و حفاظتش از (گزند و بدخواهی) مردمان، آنگونه که در کتابش می‌فرماید:

﴿وَاللَّـهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (مائده: ٦٧)

«خداوند تو را از (گزند و آسیب) مردمان، حفاظت می‌کند و مصون می‌دارد.»[۳]

---

۱. بهجةالناظرین: ۱۵۷/۱؛ شرح صحیح مسلم نووی: ٤٤٤/١٥؛ فتح الباری: ٤٢٨/٧؛ عمدةالقاری: ١٩٠/١٤.
۲. بهجةالناظرین: ۱۵۷/۱.
۳. شرح صحیح مسلم، نووی: ٤٤٤/١٥؛ بهجةالناظرین ۱۵۷/۱.

٤ـ برپایه‌ی این‌که رسول‌اللهﷺ اصحاب را از این ماجرا مطلع ساخت؛ جایز است، انسان مؤمن، دوستان خود را از ماجراهای شخصی خویش آگاه سازد و این عمل، ریا محسوب نمی‌شود.[۱]

٥ـ از درختان (و میوه‌ی درختان) بیابان می‌شود؛ بهره‌برداری کرد و در سایه‌ی آن نشست و سلاح یا چیز دیگر را بر آن آویخت یا...[۲]

٦ـ اگر سپاه مسلمانان بر خود بیمناک نباشند، استراحت کردن و پراکنده شدن‌شان در چنین جاهایی بلامانع است.[۳]

۷ـ اصحابﷺ، همیشه نسبت به فرمان‌های پیامبرﷺ آماده به خدمت و گوش به فرمان بودند.[٤]

۸ـ پیامبرﷺ باگذشت و بزرگمنش بود. او برای خود از کسی انتقام نمی‌گرفت و خردها و روان‌ها را به صورت پسندیده‌ای مجاب و اصلاح می‌کرد. او آنان را برای پذیرش اسلام آماده می‌کرد و بدی را با خوبی، پاسخ می‌داد.[٥]

۹ـ اگر سپاه اسلام یا حاکم مسلمان، کافر جنگجو را آزاد کند، بیان این لطف نسبت به او ایرادی ندارد.[٦]

۱۰ـ باید برای فرمانده، جایگاهی زیبنده و ویژه اختصاص داد تا راحت باشد.

---

۱. بهجةالناظرین: ۱۵۷/۱ و عمدةالقاری: ۱۹۰/۱٤.
۲. شرح صحیح مسلم، نووی: ٤٤٤/۱٥؛ بهجةالناظرین: ۱۵۷/۱؛ عمدةالقاری: ۱۹۰/۱٤.
۳. فتح الباری: ٤۲۸/۷؛ عمدةالقاری: ۱۹۰/۱٤۰.
٤. بهجةالناظرین: ۱۵۷/۱.
٥. همان منبع. شرح صحیح مسلم، نووی: ٤٤٤/۱٥؛ عمدةالقاری ۱۹۰/۱٤.
٦. شرح صحیح مسلم، نووی: ٤٤٤/۱٥.

فصل دوم

ارزیابی و اصلاح خطاهای عبادی

در این فصل، چهار موضوع مورد پژوهش قرار می‌گیرد:

۱. ارزیابی و اصلاح خطاهای مربوط به نماز
۲. ارزیابی و اصلاح خطاهای مربوط به زکات
۳. ارزیابی و اصلاح خطاهای مربوط به روزه
٤. ارزیابی و اصلاح خطاهای مربوط به حج

موضوع اول:
ارزیابی و اصلاح خطاهای مربوط به نماز

رسول‌اللهﷺ از همه‌ی مردم خداشناس‌تر و از صفات کمال و جمال پروردگارش، آگاهتر بود. به همین دلیل او از همگان متقی‌تر و خداپرست‌تر بود و از همگان، بیشتر شب‌زنده‌داری می‌کرد و به قیام اللیل می‌پرداخت.

مغیرة بن شعبهؓ گوید: رسول‌اللهﷺ شب‌زنده‌داری می‌کرد [یا نماز می‌گزارد][1] آنقدر که پاهایش [یا ساق پاهایش] ورم می‌کرد و این امر به او یادآوری می‌شد و او می‌فرمود: «آیا من بنده‌ی سپاسگزاری نباشم؟»[2]

اوﷺ از پرستش پروردگارش خسته نمی‌شد، بلکه از او نقل شده است که فرمود: (شادمانی و) خنکی چشمانم در نماز است.[3]

دانشمندان گویند:

پیامبران، بدین علت خودشان را به خوف شدید الهی، ملزم و مزین می‌کردند چون از نعمت‌های بزرگ الهی، باخبر بودند و می‌دانستند، پیش از این‌که آنان مستحق نعمتی گردند، خداوند آنان را مورد لطف‌اش قرار داده است؛ لذا آنان تمام تلاش خود را برای پرستش او به کار می‌بستند تا بدین ترتیب قدری از خدای

---

۱. جمله‌های داخل پرانتز ناشی از شک راوی در گزارش‌اش از وضعیت پیامبرﷺ است

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب التهجد، باب قیام النبیﷺ ۳/ ۱٤ شماره ۱۱۳۰.

۳. روایت مسند احمد ۳/ ۱۲۸ و ۱۹۹ و ۲۸۵؛ سنن نسائی، کتاب عشرةالنساء، باب حب النساء ۷/ ٦۲ شماره ۳۹٤۰.

خویش سپاس‌گزاری کرده باشند، هرچند حقِ خداوند بر بندگان بیش از آن است که کسی بتواند آن را ادا نماید.[۱]

رسول‌اللهﷺ با تمام عبادت و تقوایی که داشت، بیش از همه از سخت‌گیری و زیاده‌روی، دوری می‌گزید. حدیث گروه سه نفری که به-خانه‌های زنان پیامبرﷺ آمدند مد نظر هست که آنان از عبادت فردی پیامبرﷺ جویا شدند. رسول‌اللهﷺ را عبادت فردی‌اش از پرداختن به دنیای‌اش غافل نمی‌کرد. و نیز دنیای‌اش، او را از عبادت‌اش! و با همه‌ی مسؤولیت‌ها و وظایفی که داشت، هنگامی که خطایی را مشاهده می‌کرد، از *ارزیابی و اصلاح* آن غفلت نمی‌ورزید و باورها و اعتقادات (نادرست) را که از گذشته در میان تازه مسلمان‌ها رواج داشت، یادآوری، *ارزیابی و اصلاح* می‌کرد.

در این‌جا احادیثی را یادآور می‌شویم که مصداق این موضوع بوده و بعضی از اصول نبوی را از آن استخراج می‌کنیم که در *ارزیابی و اصلاح* خطاهای نماز، کاربرد دارد.

اصل بیست و چهارم: بزرگ‌منشی و آسان‌گیری و رفع حرج و مشقت:

اسلام، (انسان را) فراخوانده است، تا به بزرگ‌منشی و گذشت، آراسته شود و درین میان بویژه مربیان را در ارتباط با شاگردان‌شان به گذشت بیشتری توصیه نموده است؛ زیرا رعایت این امر برای پذیرش توجیهات و رهنمودهایشان مؤثرتر است. برای اطلاع بیشتر (شما خواننده‌ی محترم) گفتنی است، از جایی که «گذشت» از ویژگی‌های اخلاق اسلام است، خداوند خود با گذشت است و با بندگان‌اش نیز همراه با گذشت رفتار می‌کند و در حدیث وارد است که

---

۱. فتح الباری، ۳/ ۱۵.

رسول‌الله ﷺ فرمود: «پسندیده‌ترین، آیین، نزد خداوند، آیین راستین (اسلام) است که آیین گذشت می‌باشد.»[۱]

مغفرت گناه بندگان از مصادیق گذشت و بزرگی خدا است. از دیگر مصادیق گذشت و آسانگیری، موارد زیر است:

حلم خدا با بندگانش، تسهیل (ادای وظایف) شریعت بر مکلفان، تخفیف در ادای تکالیف، بازداشتن از غلو و افراط در دین، منع از سختگیری در امور دینی. خداوند می‌فرماید:

﴿يرِيدُ اللَّـهُ بِكُمُ الْيسْرَ وَلَا يرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ (بقره: ۱۸۵)

«خداوند، برای شما آسانی (را می‌پسندد و) می‌خواهد، نه سختی را!»

اسلام، آسانگیری را بر مؤمنان، پسندیده و سختگیری را ناپسند می‌داند به همین دلیل هنگامی که به رسول‌الله ﷺ خبر رسید، برخی امامان جماعت، نماز را (بر مردم) طولانی می‌کنند، خشمگین شد؛ زیرا این کار، باعث نفرت برخی افراد از حضور در نماز جماعت می‌شد.

ابومسعود گوید: مردی گفت یا رسول‌الله ﷺ! من به‌خاطر این‌که فلانی، نماز را بر ما طولانی می‌کند، از حضور در نماز (جماعت) صبح، خودداری می‌ورزم؛ رسول‌الله ﷺ به اندازه‌ای خشمگین شد که تا آن روز او را آنقدر خشمگین ندیده بودم. او سپس فرمود:

هان ای ملت (امامان جماعت!) برخی از شما واقعاً باعث نفرت می‌شوید؛ لذا کسی که بر مردم امامت دارد، باید نماز را سبک (و کوتاه) بخواند؛ زیرا در پشت (سر) او ضعیف، بزرگسالی، نیازمند و گرفتار، حضور دارند.[۲]

---

۱. روایت مسند احمد، ۲۳۶/۱؛ الأدب المفرد، بخاری، شماره حدیث ۲۸۷، سندش حسن است. نگا التقریب، ص ۸۲۵.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب تخفیف الإمام فی القیام و إتمام الرکوع و السجود۲/۱۹۷، ←

۱ـ ارزیابی خطا:

طولانی شدن نماز جماعت؛ از سوی امام برای عموم نمازگزاران:

ابن حجر گوید:

مراد آن است که گوینده (ای که مطلب را چنین به سمع رسول‌اللهﷺ رسانده و) از طولانی شدن نماز توسط امام، خسته شده و این تصمیم را گرفته بود که از حضور اول وقت در مسجد صرف‌نظر نماید؛ زیرا نتیجه گرفته بود؛ با توجه به طولانی شدن نماز اگر دیرتر هم برود، جماعت را در می‌یابد. حال اگر امام نماز را تا این حد طولانی نکرده بود، آن شخص زودتر به سوی نماز می‌شتافت و جماعت را درمی‌یافت، گویا او طولانی شدن نماز را یک اصل قرار داده و به کارش پرداخته بود. در نتیجه، گاهی نماز جماعت را در می‌یافته و گاهی هم از دست می‌داده است؛ لذا (گلایه‌اش را) این‌گونه اعلام کرده بود: «نزدیک است، به خاطر طولانی شدن نماز، جماعت را در نیابم!»[1]

۲ـ اصلاح خطا:

اظهار خشم و ناراحتی پیامبرﷺ برای بزرگ نشان دادن این خطا و توجه جدی نسبت به مطلبی که به اصحاب و یارانﷺ عرضه می‌شود، تا با شنیدن آن متوجه شوند و دوباره کسی چنین نکند!

ابن حجر گوید:

این صحیح‌ترین عامل برانگیزنده‌ی اظهار خشم پیامبرﷺ است.[2]

شماره حدیث ۷۰۲؛ روایت صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب أمرالأئمة بتخفیف الصلاة فی القیام ٤/١٣٨، شماره حدیث ٤٦٦.

۱. فتح الباری، ۲/۱۹۸.

۲. همان منبع و همان ص.

نکته‌ی دیگر این‌که رسول‌اللهﷺ خطاب را با صیغه‌ی جمع به کار برد و فرمود: «هان ای ملت (امامان جماعت)!» تا نام فرد خطاکار را برملا نکند و فایده‌ی هشدار، عمومی باشد!

سپس ابراز نارضایتی و نکوهش و سرزنش را با جمله‌ی «... برخی از شما واقعاً باعث نفرت می‌شوید...» ابراز داشت تا دیگر کسی در امور دینی سخت‌گیری نکند درنتیجه مردم در پذیرش اسلام، دچار فتنه نشوند. آنگاه همگان را فرمان داد، تا در هنگام امامت مردم، سبک خواندن نماز را اصل بدانند و افراد ضعیف را در نماز جماعت مورد توجه قرار دهند و بزرگسالان، پیران، بیماران و انسان‌های گرفتار را لحاظ نمایند.

این حدیث، توجیه کریمانه‌ی پیامبرﷺ برای امامان مساجد است تا نماز جماعت را سبک و کم حجم بخوانند و حال مقتدیان و نمازگزاران را مراعات کنند.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ در صورتی که امام به طولانی کردن نماز عادت داشته باشد، تخلف از شرکت در نماز جماعت، جایز است (و گناهش بر گردن مسبب آن است!)[۱]

۲ـ کاربرد لحن خطابی جمعی (هان ای ملت (امامان جماعت)!) و شبیه آن در طرح گلایه‌آمیز مسایل عمومی همراه با پرسش از مردم جایز است. این امر برای مسؤولین و کسانی میسر است که قدرت تغییر را دارا هستند.[۲]

۳ـ سبک و کوتاه خواندن نماز جماعت برای رعایت حال نمازگزاران امر پسندیده‌ای است.[۳]

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ٤/١٣٨، عمدةالقاری، ١٠٧/٢.
۲. همان منابع و همان صفحات و فتح الباری؛ ابن رجب حنبلی، ٤/٢١٦ و ٢١٧.
۳. فتح الباری، ١٩٧/٢، عمدةالقاری ١٠٧/٢.

٤ـ پرداختن به امور زندگی و سرگرم شدن به آن، عذر موجهی است برای کوتاه و مختصر خواندن نماز.[1]

٥ـ هنگامی که حرمت‌های شریعت زیر پا، یا حقی از مسلمانان تضییع گردد و آنان دچار اذیت و آزار شوند؛ خشمگین شدن برای گوشزد کردن وظیفه‌ی دینی و در راستای جلب رضایت خدا، کار پسندیده‌ای است.[2]

٦ـ اعتراض کردن بر طولانی بودن نماز (بویژه) هنگامی که نمازگزاران از این امر ناراضی باشند؛ مشروع است. در این امر می‌شود به اعتراض شفاهی، بسنده کرد.[3]

٧ـ هنگام صحبت با فرد خاطی و ارشاد او درخصوص خطای عام‌اش که دیگران از آن باخبرند، و در آن جمع حضور دارند، باید خطاب عمومی باشد تا خطاکار، در تنگنا قرار نگیرد و معذّب نشود.[4]

اسلام، پیروانش را به انجام دادن کار خیر با دوام ولو اندک و به پرهیز از افراط در آن، توصیه می‌کند؛ اما به انجام کار خیر فراوان که در آن افراط شود، یا تداوم نداشته باشد؛ تشویق نمی‌کند.

انس بن مالک ﷺ گوید: رسول‌اللهﷺ وارد (مسجد) شد و طنابی را مشاهده کرد که میان دو ستون بسته شده بود؛ فرمود: این طناب چیست؟ گفتند: این طناب زینب[5] است، وقتی که او (در عبادت) سست می‌شود به آن تکیه می‌زند.

---

۱. همان منابع ۲/۱۹۷ و ٥/۲٤۰.
۲. عمدةالقاری، ۲/۱۰۷.
۳. همان منبع و فتح الباری ۲/۱۹۷.
٤. بهجةالناظرین، ۱/۷۰۱؛ شرح الکرمانی، ٥/۸۳.
٥. زینب: ام المؤمنین زینب بنت جحشﷺ، نگا فتح الباری ۳/۳٦.

رسول‌اللهﷺ فرمود: «خیر، آن را باز کنید! هریک از شما هنگام نشاطش نماز بخواند و آنگاه که خسته شد، بنشیند» (و استراحت کند).[۱]

۱ـ ارزیابی خطا:

بستن طنابی میان دو ستون در گوشه‌ای از مسجد (النبی) جهت کمک گرفتن از آن برای قیام در نماز به هنگام خستگی و سستی.

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبرﷺ به پیرامونش، دقت داشت و همه چیز را مد نظر قرار می‌داد؛ لذا دقت و ظرافت‌سنجی‌اش او را بر آن داشت؛ بپرسد چرا میان دو ستون مسجد طناب بسته‌اند؟ و هنگامی که رسول‌اللهﷺ هدف از بستن طناب را دانست، آنان را از بستن طناب نهی کرد و فرمان داد، آن را باز کنند سپس آنان را به میانه‌روی در عبادت تشویق نمود و این‌که انسان مسلمان، می‌باید در اوقات نشاط خویش، به عبادت روی آورَد و به هنگام خستگی و احساس کسالت و سستی؛ بنشیند و خستگی در کند.

رسول‌اللهﷺ آنان را راهنمایی کرد تا از به زحمت انداختن جسم و جان خویش بپرهیزند و کاری را انجام ندهند که طاقتش را ندارند.

ام المؤمنین عایشهؓ گوید: رسول‌اللهﷺ بر من وارد شد در حالی که زنی نزد من بود. ایشان پرسید! این کیست؟ من گفتم: خانمی است که نمی‌خوابد و (همش) نماز می‌خواند. فرمود: به مقداری از اعمال پابند باشید، که توان و طاقت

---

۱. صحیح بخاری، کتاب التهجد، باب مایکره من التشدید فی العبادة شماره ۱۱۵۰؛ روایت صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرین و قصرها، باب فضیلة العمل الدائم من قیام اللیل و غیره و الأمر بالإقتصاد فی العبادة، یعنی؛ پیوستگی در امر عبادت نافله و عدم ترک آن، ٦/٤٠٣ شماره ۷۸٤. واژگان امام مسلم چنین است: «آن را باز کنید! یکی از شما زمان نشاط خود نماز بگزارد و هنگامی که احساس سستی کرد و خسته شد، بنشیند.»

آن را دارید؛ زیرا سوگند به خدا که خداوند (از بندگی شما) خسته نمی‌شود تا شما (از پرستش او) خسته شوید!!» و گوید:

«عزیزترین نوع دینداری نزد رسول‌اللهﷺ گونه‌ای (از آن) بود که صاحبش بر آن مداومت ورزد (و پیگیر آن باشد).[۱]

به نظر من: این همان رفتاری است که ما از مربی در ارتباط با متربیان و شاگردانش انتظار داریم. ما می‌خواهیم که او به این اخلاق کریمانه آراسته گردد، چون به طور طبیعی فطرت آدمی، از سختگیری و خشونت، نفرت دارد و مربی نیازمند آن است که دانش‌آموزان، پیرامونش حلقه زنند و از همراهی او لذت ببرند تا فضایل پسندیده در آنان بارور و رذایل اخلاقی خشکانیده شود.

مربی، با دارا بودن این سرشت والا می‌تواند در جامعه و اجتماع خویش، محور و مرکزی مؤثر باشد و در اشتغالش در حوزه‌های تربیتی، عنصری محبوب و موفق گردد.

مفهوم این سخن این نیست، که مربی همیشه راه گذشت و آسانگیری را پیشه کند و هیچ‌گاه در تربیت شاگردان از آن تخطی نکند؛ خیر بلکه هدف آن است که مربی به این سرشت والا و ارزشمند، مزین و آراسته گردد و در ***ارزیابی و اصلاح*** اخلاقی زیردستانش از آن بهره گیرد و هرگاه که مصلحت دید؛ اسلوب توبیخ، سرزنش و نقد کوبنده را نیز به کار گیرد و از مؤاخذه‌ی به‌موقع دانش‌آموز و متربی خود غفلت نورزد و آن را به تأخیر نیاندازد بلکه سنجیده رفتار کند تا بدین سان کارش درست؛ اخلاقش نیکو و ***خطاهایش اصلاح*** گردد!!

از جمله روش‌های تربیتی که می‌شود مربی از آن بهره گیرد و در تربیت شاگردانش آن را اعمال کند؛ تربیت عملی- کاربردی و تکرار است.

---

۱. صحیح مسلم، کتاب صلاةالمسافرین و قصرها، باب فضیلة العمل الدائم، ٦/٤٠٤ شماره ۷۸۵ و۲۲۱.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ این حدیث بر میانه‌روی در عبادت، تشویق می‌کند و از زیاده‌روی در آن باز می‌دارد و به عبادت بانشاط فرمان می‌دهد؛ لذا هرگاه مؤمن از عبادت خسته و نسبت به آن بی‌رغبت شد؛ دست بکشد و بنشیند، تا که سستی و خستگی‌اش برطرف شود. آنگاه عبادتش را دوباره با نشاط آغاز کند.[۱]

۲ـ دور کردن منکر با دست و زبان برای کسی مناسب است که این امکان، برایش فراهم باشد.[۲]

۳ـ جواز رفت و آمد، حضور و جابجا شدن زنان در مسجد، زیرا ام‌المؤمنین زینبؓ، در مسجد نماز می‌خواند و کسی این کار را بر او خرده نگرفت![۳]

٤ـ مکروه بودن تکیه دادن به طناب یا هر شیئی دیگر به هنگام نماز.[٤]

٥ـ نکوهش منکری جایز است که به وقوع پیوسته و از وقوع آن اطلاع دقیقی در دست باشد.[٥]

٦ـ کسی‌که دچار ناتوانی شده است، مجاز است که در نماز بنشیند.[٦]

۷ـ پیامبرﷺ پیرامونش را با ظرافت می‌پایید و هر رخدادی را مد نظر قرار می داد؛ لذا زیبنده است که دعوتگر نیز در نگاهش نسبت به جهان اطراف خویش، دقیق باشد و از آن غفلت نورزد!

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی ٦/٤۰۳؛ فتح الباری: ۳۷/۳؛ عمدةالقاری: ۲۰۹/۷.
۲. همان منابع و صفحات.
۳. همان منابع و همان صص.
٤. همان منابع و همان صص.
٥. بهجةالناظرین: ۲۲۱/۱.
٦. همان منبع. همان ص.

اصل بیست و پنجم: تمرین عملی- کاربردی و تکرار

یکی از اساسی‌ترین و مؤثرترین ابزارهای تربیت، تربیت عملی- کاربردی و تکرار است. تجربیات تربیتی نوین هم ثابت کرده است؛ آموزش کاربردی و عملی از بهترین راه‌های آموزش مفاهیم تربیتی است که ارزش‌ها را به رفتار تبدیل می‌کند و در تربیت نوین آن را «تربیت؛ تلاش و خطا» یا «آزمون و خطا» نامیده‌اند. و جالب این که رسول‌اللهﷺ این روش تربیتی را در تربیت یارانش به کار می‌برد و شعایر اسلامی را با همین روش، به آنان آموزش می‌داد و شاهد این مدعا حدیث نمازگزار بدنماز است؛

ابوهریره ﷺ گوید رسول‌اللهﷺ وارد مسجد شد. سپس مردی به مسجد آمد و نماز گزارد، آنگاه به رسول‌اللهﷺ سلام کرد، رسول‌اللهﷺ (هم) جواب (سلامش را) داد و فرمود: بازگرد و (از نو) نماز بخوان؛ زیرا نماز نخواندی! او بازگشت و مثل اول نماز گزارد، سپس آمد و به رسول‌اللهﷺ سلام کرد. رسول‌اللهﷺ (دوباره) فرمود: بازگرد و (از نو) نماز بخوان؛ زیرا نماز نخواندی! این قضیه سه مرتبه تکرار شد. آنگاه آن مرد عرض کرد: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، من بهتر از این نمی‌توانم نماز بگزارم پس مرا آموزش بده! آنگاه رسول‌اللهﷺ فرمود:

«وقتی که به نماز ایستادی تکبیر بگو، سپس هرقدر که میسر شد قرآن بخوان و رکوع کن، تا در حال رکوع، آرام بگیری. سپس بلند شو، تا آرام و متعادل بایستی. سپس سجده کن، تا در حال سجده، آرام بگیری. سپس بلند شو، تا در حالت نشسته، آرام بگیری و همین روش را در همه‌ی (رکعت‌های) نمازت انجام بده.»[1]

---

۱. صحیح بخاری، کتاب الآذان، باب وجوب القراءة للإمام و المأموم فی الصلوات کلها فی الحضر والسفر و ما یجهر فیها و ما یخافت ۲۳۷/۲، شماره ۷۵۷؛ صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب وجوب قراءةالفاتحة فی کل رکعة و آیة إذا لم یحسن الفاتحة و لا أمکنه تعلمها قرأ ما تیسر له من غیرها ۸۱/٤، شماره۳۹۷.

۱ـ ارزیابی خطا:

آرام نگرفتن و تعادل نیافتن شخص در (ادای) ارکان نماز (و با شتاب و عجله نماز گزاردن او). از راهنمایی پیامبرﷺ به شخص نمازگزار برمی‌آید که هر نمازگزار می‌باید این ارکان را درست و دقیق، ادا نماید (و از عجله و شتاب در ادای آن بپرهیزد!)

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ به کنترل و نظارت بر اعمال امتش اهتمام می‌ورزید، تا از صحت اداء آنان اطمینان یابد؛ لذا هرگاه در هر زمینه، خطایی را مشاهده می‌نمود، اصحابش را فرمان می‌داد که آن را از نو انجام دهند تا خطا خود به خود برملا گردد یا شخص، ناچار شود و بپرسد. این حالت از بهترین ابزارها و وسایل تربیتی و آموزشی بود. چون اگر شخص، خطایش را نمی‌دانست، او را آموزش می‌دادند. رسول‌اللهﷺ به همین دلیل کسی را که اشتباه نماز می‌خواند دستور داد تا از نو نماز بخواند. این قضیه سه مرتبه تکرار شد؛ چون احتمال داشت، در اثر فراموشی یا غفلت، اشتباهی صورت پذیرفته باشد. در نتیجه در مرتبه‌ی بعدی بدون آموزش، آن را اصلاح خواهد کرد تا نماز خواندن برای او و دیگران به نحو احسن، درست آموزش داده شود.

می‌بینیم رسول‌اللهﷺ برای آموزش نماز درست، اسلوب سرزنش را به کار نبرد تا باعث نفرت شود و فرد را غرور گناه فراگیرد، بلکه با او از سر تشویق درآمد و فرمود: بازگرد و (از نو) نماز بخوان که (تا کنون) نماز نخواندی. براین اساس مسؤولیت و وظیفه‌ی همه‌ی مربیان در ارتباط با شاگردانشان و دعوتگران با مدعوین‌شان، همین است. آنان در همه‌ی عرصه‌ها نیاز به ***ارزیابی و اصلاح خطاها*** دارند، پس شایسته است؛ چنین عمل کنند!!

نکته‌ی دیگر این‌که رسول‌اللهﷺ در آغاز، نحوه‌ی ادای درست نماز را بیان نکرد تا در مرد خطاکار، انگیزه‌ی جستجو و دانستن را ایجاد نماید؛ لذا مرد به

رسول‌اللهﷺ عرض کرد: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است من بهتر این را بلد نیستم پس به من بیاموز!

لذا این روش در جان دانش‌آموز و فراگیرنده مؤثرتر و برای پذیرش او مفیدتر است.[۱]

این بود روش تربیتی حکیمانه‌ی معلم بشریتﷺ که می‌دانست ***خطا*** را چگونه ***ارزیابی*** و با ادب اسلامی ***اصلاح*** کند. زیبنده است مربی نیز با شاگردانش چنین باشد.

این چیزی است که ما امروز به دنبال آن هستیم. پس مربی باید با متربیان و شاگردانش به نرمی و محبت برخورد کند و مسایل دشوار را به روشنی عنوان و آرمان‌ها و اهداف والا را خلاصه بیان نماید. ابتدا فقط مهم‌ترها را بازگوید و از گفتن موارد تکمیلی و مفصل بپرهیزد که گاه متربیان و دانش‌آموزان توان حفظ و عمل کردن به آن را ندارند!![۲]

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ اذان و اقامه گفتن (پیش از نماز فرض)، واجب نیست (، بلکه سنت است).[۳]

۲ـ پاک بودن، وضو گرفتن، روی آوردن به قبله (به هنگام نماز)، تکبیرةالاحرام و قرائت از ارکان (و شرایط نماز) است.[٤]

۳ـ گفتن اعوذبالله، خواندن دعای استفتاح در آغاز نماز، بلند کردن دست‌ها در هنگام گفتن تکبیرةالاحرام، گذاشتن دست راست روی دست چپ، گفتن

---

۱. أصول التربية الإسلامية، النحلاوی، ص ۲٦٥.
۲. شرح صحیح مسلم، نووی: ٤/ ۸٤ با قدری دخل و تصرف. نویسنده.
۳. همان منبع، ٤/ ۸۲.
٤. همان منبع، همان ص؛ عمدةالقاری ٦/ ۱۸؛ فتح الباری، ابن رجب حنبلی ٥/ ٥۷.

تکبیرهای انتقال از رکنی به رکنی دیگر در نماز، گفتن تسبیحات رکوع و سجده و نیز حالت نشستن در نماز، قرار دادن دست‌ها بر ران‌ها، در تشهد و موارد دیگری که در حدیث ذکر نشده است، واجب نیستند (بلکه سنت‌اند)![1]

٤ـ راست ایستادن بعد از رکوع، نشستن میان دو سجده، آرام گرفتن در رکوع و سجده نزد جمهور مذاهب اسلامی جز عده‌ای اندک از فقها، واجب است و این حدیث حجتی است علیه این عده و اینان، جواب درستی بر دیدگاه خود ندارند.[2]

٥ـ اگر کسی از مفتی یا عالم شرعی سؤالی بپرسد؛ اما نتواند سؤالش را به‌گونه‌ای رسا و گویا مطرح کند و از طرح نکته یا نکاتی مفید در همان خصوص غفلت ورزد؛ پسندیده است که مفتی یا عالم، به آن نکته یا نکات نیز بپردازد و آن را نیز توضیح دهد. این عمل، مصداق دلسوزی و نصیحت است نه سخن زاید یا بی‌ربط؛ زیرا شخصی که در نمازش خطا کرده بود؛ از رسول‌اللهﷺ آموزش نماز را خواستار شد؛ اما رسول‌اللهﷺ ضمن آموزش نماز؛ روی آوردن به قبله و وضو را نیز به او آموزش داد، در حالی که روی آوردن به قبله و وضو گرفتن، از ارکان نماز نیست، بلکه از شرایط آن است![3] (و مرد نیز درمورد آن سوالی نپرسید.)

٦ـ هنگام دیدار، سلام کردن سنت و جواب سلام واجب است. سلام دوباره به دیدار مجدد، بستگی دارد. اگر دیدار، تجدید شد؛ باز هم سلام کردن سنت و جواب سلام در هر مرتبه واجب است.

---

۱. همان منبع همان ص؛ و فتح الباری ۲۸/۲؛ نووی گوید: در باب واجبات نماز میان فقها اختلاف نظر وجود دارد مثلاً جمهور فقها، سلام را واجب می‌دانند در حالی که امام شافعی، شعبی و امام احمدبن حنبل و یارانش، به وجوب درودهای پس از تشهد هم معتقداند؛ ولی سایر فقها به وجوب آن اعتقادی ندارند.

۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ٤/۸۲؛ فتح الباری، عسقلانی، ۲۷۹/۲؛ عمدةالقاری ٦/۲۰؛ فتح الباری، ابن رجب حنبلی ٥/٥۷ و ٥۸.

۳. شرح صحیح مسلم، نووی ٤/٥۳؛ فتح الباری ۲۱۸/۲؛ عمدةالقاری ٦/۲۰.

صیغه جواب سلام «و علیکم السلام» یا «و علیک السلام» است و کاربرد **حرف واو** در جمله‌ی سلام نزد جمهور، مستحب یا سنت است هرچند گروهی آن را واجب می‌دانند اما این مطلب مستدل نیست.[۱]

۷ـ اگر کسی به بخشی از واجبات نمازش خلل وارد کند، اعاده‌ی نماز بر او واجب است.[۲]

۸ـ در این حدیث خوش خلق بودن رسول‌اللهﷺ و خوش مشرب بودنش ثابت و وارد است.[۳]

۹ـ تأخیری که از سوی رسول‌اللهﷺ در توضیح مطلب پیش آمد، به علت نیاز آموزش بود؛ ولی سکوت پیامبرﷺ بر نماز فاسد شخص، من باب پیگیری ***ارزیابی و اصلاح خطا*** بود چون احتمال داشت، شخص واجبات را فراموش کرده یا از ادای آن غفلت ورزیده باشد و آن را به یاد آورَد و اصلاح نماید؛ بنابراین طی سه مرتبه اعاده‌ی نماز، اطمینان حاصل شد که فراموشی و غفلتی در کار نیست، بلکه شخص، مطلب را بلد نیست و به علت ناآگاهی، مرتکب خطا شده است.[٤]

۱۰ـ فرایض وضو، همان مواردی است که در قرآن آمده است[٥] و موارد جز آن و افزودن بر آن سنت و مستحب است.[٦]

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ٤/۸۳؛ فتح الباری، عسقلانی، ۲/۲۸۰؛ عمدةالقاری ٦/۱۷؛ فتح الباری،ابن رجب حنبلی ٥/٥۷.
۲. همان منابع، همان صفحات.
۳. فتح الباری ۲/۲۸۱؛ عمدةالقاری ٦/۲۰.
٤. همان منابع همان صفحات.
٥. فرایض وضو: عبارت است از شستن دست‌ها، صورت و پاها و نیز مسح سر.
٦. فتح الباری ۲/۲۸۱. ابن باز گوید: این مطلب جای تأمل دارد، درست آن است، آن‌چه حدیث رسول‌اللهﷺ به آن دلالت کند؛ واجب باشد مانند شستن دهان و بینی؛ زیرا سنت رسول‌اللهﷺ تفسیر قرآن است و آن‌چه رسول‌اللهﷺ به آن فرمان دهد؛ پس گویا آن نیز از مواردی است که خدا به آن فرمان داده است چون خداوند فرمود:کسی‌که از رسول‌اللهﷺ فرمانبرداری کند در حقیقت از خداوند فرمانبرداری کرده است. (نساء: ۸۰) والله و اعلم. حاشیه فتح الباری، ۲/۲۸۱. نویسنده.

موضوع دوم:
ارزیابی و اصلاح خطاهای مربوط به زکات

زکات یکی از پایه‌ها و ارکان ایمان است. در کنار اقامه‌ی نماز و تلفظ شهادتین ادای آن نشان ورود به اسلام و استحقاق اخوت با مسلمانان است. خداوند متعال فرمود:

﴿فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ﴾ (توبه: ۱۱)

«اگر آنان توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات را ادا نمایند؛ برادران دینی‌تان هستند.»

زکات، بخش مهمی از نظام اقتصادی اسلام است، نظامی که مشکل فقر را وقتی چاره کرد و برایش راهکار اندیشید که هنوز دنیا برایش راه حلی نیافته و سیستمی را تعریف نکرده بود.

اسلام، اموالی را که زکات به آن تعلق می‌گیرد، هزینه‌ها و دریافت کنندگان‌اش را تعریف و مشخص کرده است. در این زمینه، مطالب بسیاری است که خیلی از مسلمانان، از آن بی‌اطلاع و به آن نیازمنداند و پیرامون آن پرسش‌های بی‌پاسخ فراوان وجود دارند. چه‌بسا بعضی از مردم، بدون این‌که به کارشناسان و متخصصان فقهی مراجعه کنند، در مورد بعضی مسایل زکات، اظهار نظر و اجتهاد نمایند و به خطا روند.

پیامبرﷺ به چگونگی اصلاح هر خطایی علاقمند بود. گاه امکان داشت این خطا در مورد زکات اتفاق افتد. در این زمینه، برخی احادیث عملی نقل شده است

که می‌تواند راهگشا و هدایتگر باشد و ما را برای شناخت روش *ارزیابی و اصلاح خطای* خطاکاران در رکن زکات، یاری نماید.

اصل بیست و ششم: مصالحه پس از نزاع و درگیری:

اسلام دوست دارد، نزاع و درگیری میان طرف‌های درگیر، برچیده شود و انسان‌ها با یکدیگر بر پایه‌ی دوستی زندگی کنند، بنابراین آنان را فرمان داده است تا با یکدیگر برادر و صمیمی باشند و از یکدیگر نفرت نداشته باشند و به هم پشت نکنند. چون نزاع و درگیری به آنان آسیب می‌رساند، روابط خانوادگی را سست می کند و بنیانش را درهم می‌شکند و وابستگی‌های برادرانه را متلاشی می‌کند. خداوند متعال، اصلاح روابط انسان‌ها را از بهترین و بافضیلت‌ترین، اعمال برشمرده است، خداوند می‌فرماید:

﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۭ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا﴾ (نساء: ۱۱٤)

«در بسیاری از نجواهای‌شان هیچ خیری نیست، مگر کسی (در این نجواها) به پرداخت صدقه، یا انجام کار نیک یا اصلاح و تحسین روابط مردمان فرمان دهد و کسی که برای رضای خداوند چنین کند، ما به او پاداش بزرگ خواهیم داد.»

اصلاح میان مردمان به معنی برچیدن نفرت‌ها و دشمنی‌های میان آنان است. ابودرداء رضی الله عنه گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود:

آیا عملی را به شما معرفی کنم که پاداش آن از روزه، نماز و صدقه نیز (بیشتر و) بافضیلت‌تر باشد؟ گفتند: بلی (بفرمایید!) فرمود:

«آشتی دادن دشمنی‌ها (و برچیدن اختلافات)؛ زیرا نابسامانی و تباهی روابط فیمابین، (تیغ) برنده است.»[۱]

این حدیث به آشتی دادن دشمنی و برچیدن خصومت تشویق می‌کند و از مختل کردن و برهم زدن روابط انسانی(، خانوادگی و اجتماعی) برحذر می‌دارد، چون اصلاح روابط انسان‌ها، باعث چنگ زدن به ریسمان خداوند و مانع تفرقه‌ی مسلمانان است و تیرگی روابط انسانی، شکافی است در دین و کسی که به اصلاح آن بپردازد و تباهی را از آن دور سازد، پاداش و مقامی دارد بیش از پاداش روزه‌دار که به عبادت خدا می‌پردازد.[۲]

اسلام، پیروانش را به الفت و محبت فرا می‌خواند و از پشت کردن به یکدیگر و خصومت و دشمنی با همدیگر باز می‌دارد. پیامبرﷺ فرمود: «منفورترین کسان نزد خداوند، ستیزه‌جویان خصومت‌پیشه‌اند.»[۳]

«روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه (گزارش) اعمال (بنی‌آدم) عرضه می‌شود و (گناه) همه‌ی مؤمنان آمرزیده می‌شود جز خصومت‌پیشه‌گان و ستیزه‌جویان و گفته می‌شود این دو دسته را نگهدارید تا آشتی کنند.»[٤]

یکی از صفات منافقان همین است که در هنگام خصومت و ستیزه‌جویی، گستاخ و بی‌حیا می‌شوند، به همین دلیل زیبنده است انسان مسلمان به اخلاق و صفاتی آراسته شود که روابط دوستانه و صمیمانه‌اش را با برادرانش حفظ کند و در

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب فی إصلاح ذات البین ۵/۲۱۸ شماره ٤٩١٩؛ روایت سنن ترمذی، کتاب صفةالقیامة و الرقائق والورع، باب ٥٦ـ٤/۵۷۲ و ۵۷۳ شماره ۲۵۰۹ ترمذی گوید: این حدیث صحیح است. و رسول‌اللهﷺ فرمود: تیرگی و تباهی روابط انسانی (تیغ) برنده است و نمی‌گویم که (فقط) موی را می‌برد بلکه دین را می‌تراشد و می‌برد.

۲. عون المعبود، شمس الحق عظیم‌آبادی، ۱۳/۱۷۸.

۳. روایت صحیح بخاری، کتاب الأحکام، باب الألد الخصم، ۱۳/۱۸۰ شماره ۷۱۸۸.

٤. روایت صحیح مسلم، کتاب البر والصلة، باب النهی عن الشحناء، ١٦/٩٥ شماره ٢٥٦٥.

آن سهمی برای شیطان نگذارد. رسول‌اللهﷺ همین روش را در حل نزاع‌ها و اختلافات رعایت می‌کرده، حتی اگر این درگیری‌ها میان پدر و فرزند بوده باشد.

معن بن یزید ﷺ گوید:

من، پدر و پدربزرگم با رسول‌اللهﷺ بیعت کردیم. رسول‌اللهﷺ (دختری را) برایم خواستگاری کرد و به ازدواجم در آورد. سپس خصومتی را به نزد پیامبرﷺ بردم (درگیری میان من و پدرم بود و قضیه چنین بود؛) پدرم مقداری دینار به صدقه اختصاص داده و نزد مردی در مسجد گذاشته بود. من نزد آن مرد رفتم و مبلغ را از او دریافت کردم و آن را نزد پدر بردم (او که ماجرا را شنید) گفت: هدفم تو نبودی (و نمی‌خواستم دینارها را به تو بدهند. جریان به مباحثه انجامید) و من درگیری را به رسول‌اللهﷺ ارجاع دادم. رسول‌اللهﷺ فرمود: ای یزید! تو به نیتت رسیدی! و تو ای معن! آن‌چه را گرفتی از خودت است.[۱]

۱ـ ارزیابی خطا:

اشتباه در دو چیز خلاصه می‌شود:

یکم: پرداخت صدقه به کسی که تصور می‌کرد مستحق است.

دوم: درگیری و مباحثه‌ی پدر با فرزندش در مورد دریافت صدقه که گفت: به خدا سوگند تو هدفم نبودی (یعنی نمی‌خواستم این مبلغ را به تو بدهم!)

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ خوب به سخنان یزید گوش داد تا مشروح ماجرا و علت مشکل را بداند و پس از این‌که یزید از طرح شکایتش فارغ شد، رسول‌اللهﷺ تأیید کرد که صدقه‌ی پدر به فرزندش جایز است؛ زیرا درستی اعمال در گرو نیت‌ها است و

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب إذا تصدق علی إبنه و هو لا یشعر، ۲۹۱/۳ شماره ۱٤۲۲.

صدقه دهنده، پاداش نیتش را دریافت می‌کند و فرقی ندارد که صدقه، به مستحق آن برسد یا نرسد.

سپس رسول‌اللهﷺ بیان نمود که صدقه، در مسیر درستی صرف شده است. رسول‌اللهﷺ خطاب به یزید فرمود: تو می‌خواستی صدقه‌ات به شخص نیازمندی برسد، فرزندت هم به آن نیاز داشته؛ لذا شخص نیازمندی آن را دریافت کرده است سپس به یزید فرمود: ای یزید! تو به نیت و خواسته‌ات رسیده‌ای!

رسول‌اللهﷺ کردار "معن" را در مورد دریافت صدقه (ی پدر)، تأیید کرد؛ زیرا او نیازمند بود و با رعایت عرف شرعی و چارچوب قانونی آن را دریافت نموده بود. بنابراین پیامبرﷺ به او فرمود: «ای "معن"! آن‌چه را گرفته‌ای از(آن) خودت (بوده) است. (زیرا تو استحقاق دریافت صدقه را داشته‌ای...)»

این چاره و روش اصلاحی، یکی از راه حل‌های حکیمانه‌ی پیامبرﷺ بود، که طی آن روابط خانوادگی ترمیم یافت و دل رنجیده‌ی پدر به دست آمد و اگر مداخله و نوع تعامل پیامبرﷺ نبود؛ امکان داشت این قضیه به ایجاد شکافی مرگبار و وسوسه‌انگیز بینجامد که در آن روابط صمیمانه‌ی خانوادگی خدشه‌دار یا حتی ویران گردد، چیزی که هیچ‌گاه شایسته و پسندیده نیست. لذا اسلام فرزندان را به نیکی کردن به والدین توصیه کرده و پدران را به خوشرفتاری با فرزندان فرمان داده است.

زیبنده است مربی به همین گونه، فرصت‌ها را غنیمت شمارد و از لحظه‌ها، بهره‌برداری نماید تا مبادی اسلامی و اصول تربیتی آن تقویت و اجرا گردند؛ همان مبادی‌ای که خداوند به حفظ آن فرمان داده است.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ عمل کردن به عموم مطلق جایز است، چنان‌که یزید دینارها را به آن مرد سپرده و لفظ صدقه را عام ذکر کرده بود و مرد هم چنین کرد (و آن را به قصد صدقه به معن داد که فرزندِ یزید و مستحق بود.)[۱]

۲ـ افتخار کردن به موهبت‌های خدایی و سخن گفتن از نعمت‌های خداوند، جایز است.[۲]

۳ـ وکیل گرفتن برای پرداخت صدقات جایز است بویژه اگر صدقات نفلی (و غیرفرض) باشد که در آن نوعی رازداری هم (لازم) است.[۳]

٤ـ وجود اختلاف نظر میان پدر و فرزند جایز است و ارجاع آن به قاضی و دادخواهی برای آن ایرادی ندارد. این عمل در صورتی نافرمانی نیست، که اساس اختلاف در مورد حق باشد در حالی که امام مالک‌رحمه‌الله آن را ناپسند و مخالفت با والدین دانسته و امام عینی‌رحمه‌الله هم همین نظر را تأیید نموده است.[٤]

٥ـ صدقه دهنده پاداش خویش را دارد؛ یکسان است که مال صدقه به دست مستحق آن برسد یا نرسد.[٥]

٦ـ صدقه‌ی پدر به فرزند قابل برگشت نیست (یعنی در صورت پشیمانی، پدر نمی‌تواند آن را پس بگیرد، برخلاف بخشش (که می‌شود آن را پس گرفت؛ هرچند غیراخلاقی است).[٦]

---

۱. عمدةالقاری، ۲۸۸/۸؛ فتح الباری ۲۹۲/۳.
۲. عمدةالقاری، ۲۸۹/۸؛ همان منبع همان صفحه.
۳. همان منابع همان صفحات.
٤. همان منابع همان صفحات.
٥. همان منابع همان صفحات.
٦. همان منابع همان صفحات.

۷ـ پرداخت صدقه‌ی نفلی (یعنی انفاق‌های عام) به فرزندان و نوادگان جایز است. اما پرداخت صدقات واجب (یعنی زکات و عشر) به فرزندان و نوادگان باعث ادای واجب نمی‌گردد (و جایز نیست). این نکته مورد اجماع علما است.

ابن بطال گوید: ... حدیث "معن" به جواز دریافت انفاق‌های عام پدران از سوی فرزندان حمل می‌شود. طبق دیدگاه امام شافعی رحمه الله گرفتن صدقه برای فرزند در یکی از این دو صورت جایز است؛ این‌که فرزند بدهکار یا مجاهد فی سبیل الله باشد. و حدیث "معن" چنین است یعنی یا معن بدهکار بوده است و یا مجاهد!

ابن حجر رحمه الله گوید: احتمال دارد در زندگی از پدر مستقل بوده و پدر مکلف به تأمین نفقه برای او نبوده است.

ابن التین گوید: پرداخت صدقه‌ی واجب با دو شرط به فرزند جایز است:

۱ـ این‌که غیر از پدر آن را به فرزند بپردازد.

۲ـ این‌که چنین فرزندی در میان زیردستان تحت تکفل پدر نباشد و اگر جزء زیردستان تحت تکفل پدر بود، مطرف از مالک نقل می‌کند: که زیبنده نیست؛ پدر چنین کند و اگر چنین کرد، کاربدی کرده است اما اگر تصمیم نداشت از خود نفقه‌ای به آنان بدهد؛ اجبار نمی‌شود.[1]

اصل بیست و هفتم: بهره‌برداری از شرایط و رخدادهای مختلف برای تحکیم اصول و مبانی شرعی و تربیتی:

مربی موفق کسی است که از رخدادها برای تربیت روان‌ها؛ پالایش دل‌ها، تثبیت احکام و تحکیم اصول و مبانی، بهره‌برداری کند. مربی کارآمد و ماهر، نمی‌گذارد رخدادها، بیهوده سپری شوند. او بدون پند گرفتنَ از کنار رخدادها نمی‌گذرد. حوادث، یکی از ابزارهای تربیت است، و امتیازش در این است که

---

۱. عمدة‌القاری ۸/۲۸۸ و ۲۸۹؛ فتح الباری ۳/۲۹۲ و ۳۳۰.

حادثه در روح و روان، تأثیر ویژه‌ای را به جا می‌گذارد. حادثه، اثرپذیری را فزونی می‌بخشد و روان را به طور کامل تحت تأثیر قرار می‌دهد و حجمی از واکنش گرم و صمیمانه را آزاد می‌کند که گاهی برای شیفته و مجذوب شدن، کافی است و گاهی انسان را تا مرز شیفتگی و علاقه‌مندی شدن سوق می‌دهد. البته این حالتی است که همه روزه در روح و روان پدید نمی‌آید؛ زیرا در شرایط عادی دست یافتن به آن آسان نیست؛ به‌ویژه زمانی که روان در آسایش، آرامش و امنیت قرار دارد و در شرایط عادی خود سیر می‌کند و از این قضایا آزاد و رها است و غرق در تأملات ظریف خود... حادثه از اثرگذارترین ابزارهای تربیتی در مردم است، مردمانی که گاه بر خویشتن تسلط ندارند و کمتر به پیروزی می‌رسند.

ضرب‌المثل می‌گوید: «تا آهن داغ است، بکوب»، زیرا کوبیدن بر آهن به هنگام داغی، اثرگذار است و شکل‌گیری را میسر می‌سازد، در حالی که اگر آهن را (از کوره درآوری) و رها کنی تا سرد شود، خیلی بعید است که از آن چیزی بسازی یا با آن شکل و قالبی در آوری! حتی اگر تلاش بیشتری را هم صرف کنی، باز به نتیجه نمی‌رسی![۱]

شاهد مطلب نکته‌ای است که امام بخاری‌؛ آن را روایت کرده است:

ابوحُمَید الساعدی گوید: رسول‌اللهﷺ مردی را از (قبیله‌ی) ازد برای (دریافت) صدقات (قبیله‌ی) بنی سُلَیم برگماشت، او "ابن اللتبیه"[۲] نام داشت. هنگامی که برگشت، رسول‌اللهﷺ از او حساب خواست، او گفت: این مال (متعلق به) شما است و این (مال،) هدیه است. «رسول‌اللهﷺ (در واکنش به گفته‌ی او) فرمود: اگر راست می‌گویی چرا در خانه پدر و مادرت ننشستی تا هدیه، (خود) به نزدت

---

۱. منهج التربیة الاسلامیة، محمد قطب، ۱/۲۰۷ و ۲۰۸.

۲. منسوب به "لتب" یکی از تیره‌های "ازد" قبیله‌ی معروف یمنی است و نامش عبدالله بوده و گویند لتبیه نام مادرش بوده و بدین‌سان به مادرش منسوب شده است. تنبیه المعلم بمبهمات مسلم، سبط ابن عجمی ۳۲۲؛ عمدةالقاری ۱۳/۱۵۵؛ شرح صحیح مسلم، نووی ۱۲/۵۳۳.

آید»؟؟! سپس رسول‌الله ﷺ برای ما سخنرانی کرد؛ ابتدا حمد خدا گفت و او را ستود سپس فرمود:

«اما بعد: کسی از شما را بر کاری که خداوند مسؤولیتش را بر دوشم گذاشته است برمی‌گمارم سپس او می‌آید و می‌گوید: این مال (متعلق به) شما است و این (مال) هدیه‌ای است که به من داده‌اند. اگر راست می‌گوید پس چرا در خانه پدر و مادرش ننشست تا هدیه خود به نزدش آید؟!»

«به خدا سوگند کسی از شما چیزی از این (پول و هدیه) را که حق‌اش نیست؛ نمی‌گیرد مگر این‌که در قیامت در حالی خداوند را ملاقات می‌کند که آن (مال یا هدیه) را بر دوش می‌کشد! پس قطعاً من (در صحرای محشر) کسی از شما را در حالی (خواهم دید و) خواهم شناخت که او خداوند را ملاقات می‌کند و شتری را بر دوش می‌کشد که بانگ دارد یا گاوی را که ماغ می‌کشد یا گوسفندی را که بع‌بع می‌کند. (رسول‌الله ﷺ) سپس دستانش را (آنقدر) بلند کرد تا سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و گفت: خداوندا! آیا ابلاغ کردم؟ چشمم دید و گوشم شنید!»[1]

۱ـ ارزیابی خطا:

رسول‌الله ﷺ به "ابن اللتبیه" پذیرش هدیه‌ای را ایراد گرفت که به او داده بودند، او این هدیه را زمانی دریافت کرد که مأمور جمع‌آوری صدقات بود. طبعاً اگر او این سمت را نمی‌داشت، هدیه‌ای به او نمی‌دادند؛ لذا این هدیه، شبیه رشوه‌خواری[2] بود!

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الحیل، باب احتیال العامل لیهدی له، ۳۴۸/۱۲ شماره ۶۹۷۹ این واژگان بخاری است؛ روایت صحیح مسلم، کتاب الإماره، باب تحریم هدایا العمال ۵۳۳/۱۲ شماره۱۸۳۲.

۲. رَشوه یا رِشوه مالی است که بدون عوض دریافت شود که دریافت کننده‌اش مذمت می‌شود. ابن اثیر گوید: رشوه دهنده: کسی است که با پرداخت مبلغی، باطل را یاری می‌کند. رشوه‌گیرنده: دریافت کننده‌ای است و واسطه و دلال کسی است که در جهت کاستن یا افزودن مبلغ می‌کوشد و چیزی هم ←

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ در نصیحت کردن و تذکر دادن، از عمومیت خطا بهره گرفت و پرده‌دری نکرد و شخص خاطی را انگشت‌نما ننمود. به این دلیل از خطاب عمومی بهره گرفت که در آن مصلحت شرعی و اجتماعی وجود داشت. بنابراین فرمود: «اما بعد! من یکی از شما را بر کاری می‌گمارم...» این امر یکی از روش‌های حکیمانه‌ی پیامبرﷺ در ***اصلاح خطاها*** بود تا کار اصلاحی به واکنش‌های سلبی نینجامد.

بازخواست کردن مأمور؛ به این دلیل بود که در دوره‌ی انجام مسؤولیت رسمی‌اش، هدیه‌ای را پذیرفته‌بود. سپس رسول‌اللهﷺ برایش توضیح داد، مسؤولیتی که به او محوّل شده، سبب شده است تا به او هدیه دهند و اگر او در خانه‌اش نشسته بود هیچ‌گاه کسی به او چیزی هدیه نمی‌داد. رسول‌اللهﷺ سپس به منبر رفت و خدا را با آن‌چه در خور ذاتش بود، ستود، سپس نصیحتش را متوجه عموم کارمندان دولت کرد و فرمود: که دریافت پول و هدایا از تجار و ثروتمندان برای کارمندان دولت جایز نیست و شایسته نیست مأموری، پستی را برای منافع شخصی‌اش اشغال کند و آنگاه عنوان کرد که هدایای مسؤولان و کارمندان متعلق به بیت‌المال است و مسؤولان و کارمندان، صاحب هدایا نیستند مگر این‌که خود حاکم مسلمان به یک کارگزار یا مسؤول، هدیه‌ای بدهد یا آن را برایش تقاضا کند.[۱]

مهلب گوید:

خود می‌گیرد. اما آن‌چه که برای دست یافتن به حق یا دفع ظلم، پرداخت می‌شود از مصادیق رشوه نیست. نقل است که ابن مسعود در حبشه برای امری مؤاخذه شد و او دو دینار پرداخت تا او را رها کردند. گروهی از ائمه‌ی تابعین گفتند: اگر انسان برای آزادی مال و جانش از ستم، چارسازی کند، ایرادی ندارد. النهایه، ۲/۲۲۶؛ فتح الباری، ۵/۲۲۱؛ المفهم، ٤/٣٣.

۱. فتح الباری ۵/۲۲۱؛ المفهم ٤/٣٣.

حیله‌ی مسؤول و کارمند (امور مالی) به این ترتیب است که از گرفتن مقداری از مالیات و یا گرفتن مالیات برخی از افراد چشم‌پوشی می‌کند و بدین ترتیب، آن هدیه را خود استفاده می‌کند. به همین دلیل رسول‌الله ﷺ افزود: «پس چرا در خانه ی پدر و مادر ننشستی تا ببینی آیا هدیه‌ای به تو می‌رسد؟!» و اشاره فرمود به این نکته که اگر او طمع نمی‌برد؛ هدیه‌ای به او نمی‌دادند!! گوید: لذا رسول‌الله ﷺ مقرر داشت هدیه را از او بگیرند و به بیت‌المال عودت دهند.[۱]

سپس اسلوب ترهیب و انذار را در پیش گرفت و دریافت هدیه را نکوهش کرد و همگان را از دریافت هدیه در دوره‌ی مأموریت برحذر داشت؛ زیرا کسی که بدون اجازه و اطلاع حاکم مسلمان چیزی را دریافت کند، در قیامت، در حالی به صحرای محشر حضور می‌یابد که آن را بر دوش دارد؛ شتر باشد یا گوسفند یا هر چیز دیگر. سپس دست‌هایش را بسوی آسمان بلند کرد آنقدر که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و با حاضران اتمام حجت نمود که حکم‌الله را به آنان ابلاغ، فرمان خداوند را اجرا و خود را بری الذمه کرده است؛ چون در قیامت امت‌ها می‌پرسند، آیا پیامبران‌شان، پیام خداوند را به آنان ابلاغ کرده‌اند؟!. این عمل رسول‌الله ﷺ بیانگر نهایت صداقت او با امتش می‌باشد، مبنی بر این‌که او در تبلیغ احکام شریعت اسلامی کوتاهی نکرده است!!

بدین ترتیب این موعظه و پند بیدارگر، در دل و جان‌شان اثر گذاشت و در حافظه‌شان، ثبت گردید، چنان که ضربات پتک بر آهن داغ اثر می‌کند. به همین دلیل بهره‌برداری از شرایط ذهنی افراد بسان بهره‌برداری از *"آهن داغ"* مسئولیت سنگینی از مسئولیت‌های تربیتی است تا در حالت آمادگی ذهنی، خواسته‌ی مربی،

---

۱. فتح الباری ۳٤۹/۱۲.

بر آن نقش بندد.. رهنمودها و آموزش‌ها در این حالت سرشته گردد و هرگز اثرش از میان نمی‌رود.[۱]

این نوع، تربیت "*تربیت با بهره‌برداری از شرایط و رخدادها*" نام دارد. زیبنده است، مربی یا دعوَتگر لحظه‌ی مناسب این نوع تربیت و راهنمایی درست را دریابد (و فن آن را بلد باشد) تا مفاهیم و ارزش‌ها در جان متربیان، حک شود و در روان مخاطبان، ماندگار گردد. رسول‌اللهﷺ (به این زیبایی) از این روش تربیتی بهره برد و همگان را به هدایت ربانی، ترغیب و از مخالفت و دوری از آن، برحذر داشت.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ حاکم مسلمان باید کسانی را برای جمع‌آوری زکات (به مناطق) بفرستد سپس اموال گردآوری شده را میان مستحقان تقسیم کند و در تقسیم، عدالت را مراعات نماید.

۲ـ حاکم مسلمان باید کارگزارانش را محاسبه و بازخواست نماید، تا دریافت‌ها، پرداخت‌ها و هزینه‌ها، قابل محاسبه و کنترل باشد.[۲]

۳ـ پس گرفتن هدایای کارگزاران از آنان و عودت دادنش به بیت‌المال واجب است.[۳]

٤ـ دادن هدیه به کارگزار، به قصد تشکر از خوبی یا به علت محبوبیتش است و یا به علت کوتاهی‌اش در اجرای حق است. رسول‌اللهﷺ، فرد خطاکار را متنبه کرد که او مثل سایر مسلمانان و یکی از آنان است و بر آنان برتری ندارد، لذا اگر

---

۱. فتح الباری، ٥/۲۲۱. المفهم ٤/۳۳.
۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۲/٥۳٤؛ فتح الباری ۱۳/۱٦۷؛ عمدة‌القاری، ۹/۱۰٥؛ شرح الکرمانی۸/٤٥.
۳. فتح الباری ۱۲/۳٤۹.

هدیه‌ای به او دادند، نباید آن را به خود اختصاص دهد، چون جایز نیست (، پس نباید آن را قبول کند!)[۱]

۵ـ هدایای کارگزاران بخشی از بیت‌المال است و کارگزار صاحب آن نیست مگر این‌که حاکم مسلمان خود به او هدیه‌ای بدهد![۲]

۶ـ دریافت هدیه برای رجال سیاسی و حکومتی اعم از کارگزاران مختلف،رؤسا، قضات و عموم کسانی که متولی کارهای اداری هستند و با مردم سروکار دارند؛ جایز نیست و حرمت آن مساوی با رشوه‌خواری و عموم حرام‌خواری‌ها است.[۳]

اصل بیست و هشتم: تشویق به انجام کار نیک و پرهیز از دوری جستن از آن

رسول‌الله ﷺ علاقه‌مند بود امتش مفاهیم ایمانی و ارزش‌های اخلاقی و سلوکی را بیاموزند به این دلیل آنان را به فراگیری دانش مفید و انجام عمل صالح، تشویق می کرد و از مخالفت با اوامر الهی برحذر می‌داشت و برای آشنایی و ارشاد آنان از همه ی فرصت‌ها و شرایط بهره می‌گرفت و در ادای مسؤولیت خویش سستی نمی‌کرد و از بازگو کردن حق، پروا نداشت، به‌ویژه اگر جایی نیاز به گفتن حق بود.

رسول‌الله ﷺ اصحابش را بر پایبندی به سنت و الگو قرار دادن منش نیکو، تشویق می‌کرد و آنان را از مخالفت با فرمان خداوند برحذر می‌داشت، شاهد این مطلب، داستان مردی است که با دست چپ، غذا می‌خورد. رسول‌الله ﷺ به او فرمود: با دست راستت غذا بخور! او گفت: نمی‌توانم...[۴]

---

۱. همان منبع همان ص.
۲. فتح الباری ۵/۲۲۱؛ المفهم ٤/۳۳؛ شرح الکرمانی ۱۱/۱۳۰؛ عمدةالقاری ۱۳/۱۵٦.
۳. المفهم ٤/۳۱؛ شرح السنة ۵/٤۹۸؛ معالم السنن ۳/۸.
٤. نگا اصل سوم از فصل دوم همین کتاب.

مربی بشریتﷺ را دیدم که خطای شخصی را که با دست چپ غذا می‌خورد، *ارزیابی و اصلاح* کرد و او را به التزام به سنت شریف، تشویق نمود و فرمود: با دست راستت بخور! زیرا اوﷺ چون هر یک از افراد امتش را دوست می‌داشت و به راهنمایی هر یک، عَلاقمند بود. او دوست داشت آنان کارها را درست و نیکو انجام دهند؛ لیک آن مرد تکبر ورزید و هوای نفس خویش را دنبال کرد و به عمد خطا را ادامه داد، آنگاه رسول‌اللهﷺ او را نفرین کرد و فرمود: «هرگز نتوانی!» راوی گوید: آن مرد دیگر نتوانست دستش را به سمت دهانش بلند کند!!

در اینجا می‌بینیم رسول‌اللهﷺ نفرین نفرمود، مگر پس از لجبازی و تکبر آن شخص. شاید اگر او ناآگاه بود، رسول‌اللهﷺ برایش دعای خیر هم می‌کرد. مانند آن جوان که از رسول‌اللهﷺ خواست به او اجازه‌ی زنا دهد و آن را برایش مباح گرداند اما او که عناد نداشت پس از توضیحات پیامبرﷺ قانع شد و پیامبرﷺ برای جوان دعای هدایت کرد. نکته‌ای که با استفاده از این داستان می‌خواهیم به آن دست یابیم؛ این است که مربی باید نکته‌سنج و زرنگ باشد و *ارزیابی و اصلاح خطا* را به گونه‌ای به کار بَرَد که با رخداد و شرایط مخاطب سازگار باشد، چه مخاطب، خطاکارِ متعمد باشد یا خطاکار ناآگاه و یا خطاکار مجتهد.

این اصل تربیتی «اسلوب ترغیب و ترهیب» نام دارد که در تربیت غربی از آن با نام «تربیت پاداش و مجازات» یاد می‌شود.

مهمترین ویژگی‌های ترغیب و ترهیب در تربیت اسلامی [۱]

۱ـ ترغیب و ترهیب قرآنی و نبوی بر قانع کردن و دلیل آوردن متکی است. هیچ آیه‌ای در قرآن نیست که در آن ترغیب یا ترهیبِ امری از امور آخرت باشد؛ مگر

---

۱. ترغیب به معنی تشویق و ترهیب، بیم دادن و بر حذر داشتن را گویند. أصول التربیة الإسلامیة، نحلاوی، ۲۸۷ به اختصار.

این‌که ارتباط دور یا نزدیک با ایمان به خدا و آخرت دارد یا این‌که خطاب در آن متوجه مؤمنان است.

۲ـ ترغیب و ترهیب قرآنی و نبوی با یک تصویر فنی جذاب از ناز و نعمت بهشت و شکنجه و نکبت جهنم همراه است و با زبانی ساده مطرح شده است که برای همگان قابل فهم است!

۳ـ ترغیب و ترهیب قرآنی و نبوی بر تحریک کشش‌ها و تربیت عواطف خدایی، متکی است. تحریک عواطفی همچون خوف خدا، ذلت و خضوع در مقابل خدا، فرمانبرداری و عبودیت او (که ثمره‌ی خوف خدا است)، محبت خدا و رسول‌اللهﷺ، امیدوار بودن به رحمت خدا و به پاداش نیک او.

٤ـ تربیت با بهره‌گیری از ترغیب و ترهیب، به کنترل کشش‌ها و احساسات و ایجاد تعادل و توازن در آن‌ها می‌انجامد، لذا توصیه نمی‌شود؛ «خوف از خدا» بر «امیدوار بودن به رحمتش» غالب باشد؛ زیرا در آن صورت، فرد خاطی از رحمت و عفو خدا، ناامید خواهد شد. خداوند متعال فرمود:

﴿قُلْ يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (زمر: ۵۳)

«به بندگانم، کسانی که (در گناه و ستم بر خود) از حد گذشتند، بگو که از رحمت خداوند ناامید نشوند؛ یقیناً خداوند همه‌ی گناهان را مغفرت می‌کند، چون او قطعاً خیلی آمرزنده و مهربان است.»

نمونه‌های این تربیت در سنت نبوی بسیار است، از جمله:

عمروبن شعیب از پدرش و او از جدش نقل می‌کند که زنی به نزد رسول‌اللهﷺ آمد در حالی که دخترش همراهش بود. دختر دو دستبند درشت طلا در دست داشت رسول‌اللهﷺ به او فرمود: آیا زکات این (ها) را می‌دهی؟! او گفت: خیر! رسول‌اللهﷺ فرمود: آیا دوست داری خداوند در قیامت در قبال آن دو دستبند، دو

دستبند از آتش به دستانت کند؟! راوی گوید: آنگاه (دختر) دو دستبند را در آورد و به رسول‌اللهﷺ داد و گفت: آن دو برای خدا و رسولش باشد.[۱]

۱ـ ارزیابی خطا:

در این روایت، خطا، در دو چیز خلاصه می‌شود:

۱ـ نپرسیدن زن در مورد زکات طلا و این‌که آیا دستبندش، زکات دارد یا خیر؟ و امروزه در بسیاری از جوامع اسلامی ما، شخص مکلف از مسؤولیت‌هایی که بر دوشش هست، آگاه نیست و نمی‌پرسد. و اگر از آن آگاه گردد در ادای آن تنبلی می کند؛ زیرا پایبندی به آن بر بعضی‌ها دشوار است و البته کسی که خدا و فرمانش را بداند، خداوند او را یاری خواهد کرد و پایبندی به آن بر او آسان خواهد گشت.

در مورد محرمات و منهیات هم (متأسفانه) قضیه به همین منوال است (تا جایی که) خیلی‌ها مرتکب عمل حرام می‌شوند آنگاه می‌پرسند؛ این حرام است یا حلال؟ مثال دیگر استفاده از وام‌های ربوی بانک‌ها و نیز معاملات و دادوستدهای حرام است و متأسفانه کار به جایی رسیده است که برای شناخت راه‌ها و اقدامات قانونی برای دست یافتن به چنین وامها و معاملاتی تلاش می‌کنند، اما برای شناخت حکم شرعی آن، قدری خود را به زحمت نمی‌اندازند و تلاش نمی‌کنند. حتی اگر حکم شرعی آن را هم بدانند؛ به گفته‌ها و نظرات واهی استدلال و حرام را بر خود حلال می‌کنند و حتی (پناه بر خدا) آن را برای خود شایسته، پسندیده و منشأ موفقیت، می‌دانند؛ زیرا چنین تجارتی با هوی و هوسشان سازگار است؛ لذا

---

۱. سند این حدیث حسن است. سنن أبي داود، کتاب الزکاة، باب الکنز ماهو؟ و زکاة الحلي، شماره ۱۵٦۳؛ سنن نسائي، کتاب الزکاة باب زکاة الحلي شماره ۲٤۷۹؛ سنن بیهقي، کتاب الزکاة باب سیاق اخبار فی زکاة الحلي ٤/۱٤۰. نویسنده در مورد صحت و ارزش سند این روایت دیدگاه شخصیت‌هایی همچون امام بخاری، امام نووی، ابن حجر عسقلانی و آلباني را آورده و جمعاً به این نتیجه رسیده است که سند این حدیث از اعتبار و ارزش بالایی برخوردار است که مترجم آن را خلاصه نمود.

به آن روی می‌آورند و آن را توجیه و دنبال می‌کنند؛ در حالی که به حکم شرعی حلال یا حرام بودن آن، هیچ توجهی ندارند!

۲ـ (مشخص نکردن و) نپرداختن زکات زیورآلات طلا. از سوی آن زن هرچند اشتباه به شمار نیاید؛ اما حتماً ناآگاهی محسوب خواهد شد. چون او نمی‌دانست که دو دستبند ضخیم طلا، زکات دارد و به همین دلیل هنگامی که مطلع گشت؛ آن دو زکات دارند گفت: هر دو را در راه خدا و رسولش بخشیدم.

من این حدیث را به این دلیل در تحقیقم گنجاندم؛ چون در این زمان، گروه‌ها و طیف‌های زیادی از مسلمانان از ادای زکات زیورآلات طلا و نقره(ی مورد استفاده‌ی خود) بی‌خبر و ناآگاه‌اند و گاه از آن طفره می‌روند. بنابراین پرداختن به این امر و فرضیت زکات که رکن سوم اسلام است لازم بود؛ زیرا در سایه‌ی زکات است که تکافل، محبت و روابط اجتماعی در میان طبقات مختلف مردم (و جامعه) برقرار می‌گردد و توجه و عمل به این رکن باعث حل مشکلات بزرگ و رونق در کار و بار مسلمانان خواهد شد.

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌الله ﷺ از زن در مورد زکات زیورآلات طلا جویا شد، تا از عملکرد او مطمئن گردد.. روش و منش پیامبر ﷺ در ***ارزیابی و اصلاح خطاها*** چنین بود که ابتدا در مورد آن تحقیق می‌کرد تا موضع‌گیری درستی داشته باشد و پاسخ مناسبی را ارائه دهد!

شایسته است مربیان هم در تعامل با ***خطاهای*** مردم چنین باشند یعنی ابتدا در مورد قضیه‌ی پیش‌رو تحقیق کنند و پس از این‌که از صحت و سِقم و چند و چون آن مطلع گشتند و اطمینان یافتند، آنگاه در موردش قضاوت کنند و حتی در مورد امر به معروف و نهی از منکر نیز باید چنین باشند. رسول‌الله ﷺ پس از آن برای نپرداختن زکات زیورآلات، از اسلوب ترهیب و انذار، بهره گرفت تا در رفع خودداری آن خانم (از پرداخت زکات) رساتر و در جذب و اجابتش، مؤثرتر باشد.

رسول‌اللهﷺ به او فرمود: آیا دوست داری خداوند در قیامت در قبال آن دو دستبند، دو دستبند از آتش به دستانت کند؟!»

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ مستحب بودن دیدار انسان‌های وارسته برای دریافتِ برکتِ همراهی صالحان و تقاضای دعای خیرشان در امور دنیا و آخرت.

۲ـ کاربرد اسلوب «ترغیب و ترهیب» (یا تشویق و هشدار) یکی از روش‌های موفق تربیتی پیامبرﷺ در ***ارزیابی و اصلاح خطاها*** است.

۳ـ پذیرش سریع فرمان رسول‌اللهﷺ از سوی اصحاب‌ و فرمانبرداری‌شان از احکام شریعت اسلامی. این امر در ماجرای مذکور با تقدیم دستبندهای ضخیم طلا به رسول‌اللهﷺ نمودار است. جالب آن‌که خانم (در هنگام تقدیم دستبندها) گفت: این دو دستبند برای خدا و رسولش باشد بنابراین او، صرفاً زکات آن را نپرداخت بلکه همه‌اش را در راه خدا و رسولش تقدیم کرد.

٤ـ جویا شدن حاکم یا فرمانروا از وضعیت رعیت و آگاه شدن از نقطه‌نظرات آنان در مورد حقوق شرعی و تحقیق کردن در مورد ادای فرایض اسلام از قبیل نماز، زکات و غیره.

٥ـ سخن گفتن مرد با زن بیگانه در امور دینی و دنیوی وقتی جایز است که از وقوع فتنه در امان باشند.

٦ـ هنگام انفاق در امور خیر، نباید از فقر هراسان بود!

مسئله: بیان حکم وجوب زکات زیورآلات:

در مورد وجوب زکات زیورآلاتی که مورد استفاده‌ی زنان قرار می‌گیرد، فقها دو دیدگاه دارند:

دیدگاه اول: وجوب زکات زیورآلات مباح مورد استفاده:

احناف و شافعی‌رحمه‌الله در یکی از اقوال (مذهب) جدیدش[۱] به وجوب آن معتقداند ؛ همین مطلب از عمربن خطاب‌رضی‌الله‌عنه، ابن عباس‌رضی‌الله‌عنه، عبداللهبن عمر‌رضی‌الله‌عنه، عبداللهبن عمروبن‌مهران‌رحمه‌الله، مجاهد‌رحمه‌الله، جابربن زید‌رحمه‌الله، عمربن عبدالعزیز‌رحمه‌الله، زهری‌رحمه‌الله، ابن حبیب هم روایت شده است؛ همه‌ی آنان *همراه با ما* به حدیث عمروبن شعیب استدلال کرده‌اند.

آنان به حدیث ام المؤمنین عایشه‌رضی‌الله‌عنها هم استناد کرده‌اند؛ او گوید: رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم بر من وارد شد و انگشترهای درشتی را در دستانم دید و فرمود: عایشه! این‌ها چیستند؟ گفتم: یا رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم! آن‌ها را تدارک دیدم تا خود را برای تو بیارایم، فرمود: آیا زکات آن را می‌دهی؟ گفتم: خیر (یا گفتم تا خدا بخواهد!) فرمود: از آتش (جهنم) همین تو را بس!!)[۲]

دیدگاه دوم: عدم وجوب زکات زیورآلات مباح مورد استفاده:

مالکی‌ها، حنبلی‌ها و امام شافعی در (مذهب) قدیم و یکی از دو دیدگاه مذهب جدیدش که فتوای مذهب هم بر آن است، معتقد به عدم وجوب زکات (زیورآلات مورد استفاده)اند. همین دیدگاه از عبداللهبن عمر‌رضی‌الله‌عنه، جابربن عبدالله‌رضی‌الله‌عنه، ام‌المؤمنین عایشه‌رضی‌الله‌عنها، و خواهرش اسماء‌رضی‌الله‌عنها، انس بن مالک‌رضی‌الله‌عنه، قاسم بن محمد‌رحمه‌الله، قتاده‌رحمه‌الله، شعبی‌رحمه‌الله، محمد بن‌علی‌رحمه‌الله، و ابوعبید‌رحمه‌الله، اسحاق بن راهویه‌رحمه‌الله و ابوثور‌رحمه‌الله هم روایت شده است.

---

۱. مذهب امام شافعی فقه قدیم و فقه جدید دارد. دیدگاه‌های مدون امام در بغداد مربوط به فقه قدیم او و دیدگاه‌های مدونش در مصر مربوط به فقه جدید او می‌باشد. مترجم

۲. روایت سنن أبی داود، کتاب الزکاة، باب الکنز ماهو؟ شماره ۱۵٦۵؛ و روایت مستدرک حاکم ۱/۳۸۹-۳۹۰؛ و روایت سنن بیهقی، ٤/۱۳۹ و حاکم گوید: برابر شروط صحیحین (بخاری و مسلم) صحیح می‌باشد. امام ذهبی هم موافق صحت این روایت است.

آنان در این زمینه به نصوصی از ام‌المؤمنین عایشه‌ؓ، ابن عمر ؓ، اسما ؓ و جابر ؓ استناد کرده‌اند. ام‌المؤمنین عایشه‌ؓ روایت کرده است که دختران برادرش پیوسته در آغوش او بودند و زیورآلات داشتند و از آن زکات نمی‌پرداختند.[1]

از ابن عمر ؓ روایت شده است که او دختران و کنیزانش را به طلا می‌آراست و از زیورآلاتشان زکات نمی‌پرداخت.[2]

از اسماء بنت ابی‌بکر ؓ نیز روایت است که او لباسش را با طلا می‌آراست و از آن زکات نمی‌پرداخت.[3]

نقل است که مردی از جابر ؓ در مورد حکم زکات زیورآلات پرسید: آیا در آن زکات هست؟ جابر ؓ در پاسخ گفت: خیر. انگاه او گفت: حتی اگر به هزار دینار برسد؟ پس جابر گفت: این زیاد است.

آنچه از عملکرد ام‌المؤمنین عایشه، نقل شده است، با آنچه او خود از رسول‌اللهﷺ روایت کرده مخالف است و این امکان ندارد؛ زیرا او خلاف روایت خویش عمل نکرده است، مگر این‌که عمل به مفاد حدیث قبلی منسوخ شده باشد؛ چون او همسر کسی است که بیش از هر کس از احکام زیورآلات پوششی زنان آگاه است!

همچنین است ابن عمر ؓ؛ زیرا خواهرش حفصه‌ؓ همسر رسول‌اللهﷺ بوده است و حکم زکات زیورآلاتش نه بر او پنهان بوده و نه بر خود حفصه ام‌المؤمنینؓ که هر دو از فرمان رسول‌اللهﷺ در آن مورد بی‌خبر مانده باشند!

---

۱. سند آن صحیح است. روایت مؤطای مالک، کتاب الزکاة، باب مال الزکاة فیه من الحلی و التبر والعنبر ۲۵۰/۱ شماره ۱۰، راویان همه ثقه و سند آن صحیح است، المجموع، نووی ٥ /٤٩٠.

۲. روایت مؤطای مالک با إسناد صحیح، ۱ /۲۵۰، شماره ۱۰.

۳. روایت ابن ابی شیبه ۳۸۳/۲ شماره ۱۰۱۷۹؛ سنن دارقطنی ۱۰۹/۲؛ سنن بیهقی ٤ /۱۳۸؛ مصنف عبدالرزاق ٤ /۸۲، شماره ۷۰٤٦.

مخالفان وجوب زکات زیورآلات زنان، همچنین زیورآلات مباح را به لباس، اثاثیه‌ی منزل و گاوهایی که به قصد کار نگهداری می‌شوند، قیاس کرده و استدلال نموده‌اند که هریک از این‌ها در معرض استفاده‌ی مباح روزمره قرار دارند، لذا پرداخت زکات از آن‌ها ساقط است.[1]

دیدگاه ترجیحی:

۱ـ زیورآلاتی که زنان استفاده می‌کنند باید مباح باشند، لذا اگر آنان زیوری حرام یا مکروه (که مصادیق آن شمشیر، لباس و کفش طلا است) را استعمال کنند، در آن صورت جمهور فقهای حنبلی، مالکی و شافعی هم معتقد به وجوب پرداخت زکات از چنین زیورآلاتی هستند. پس اگر زنی، شمشیری از نقره با خود حمل کند یا پوششی زینتی به تن کند که مجسمه یا حیواناتی در آن زربفت شده باشد، یا کفشی از طلا بپوشد (که این‌ها مصادیق زیور مکروه و حرام‌اند در این صورت) پرداخت زکات آن‌ها واجب است.

۲ـ (طبق دیدگاه فوق) این‌که زن زیورآلات را به قصد پوشیدن، آراستن، زینت و زیبایی استفاده کند (زکات ندارد)، اما اگر هدفش از تهیه و نگهداری طلا، پس‌انداز و ذخیره کردن باشد یا آن را با هدف آمادگی برای شرایط غیر مترقبه زندگی تهیه کرده باشد، یا این‌که قصدش فرار از پرداخت زکات باشد در همه‌ی این حالات زکات بر آن واجب است و به هیچ عنوان زکات چنین زیورآلاتی ساقط نمی‌شود و ذمه‌ی چنین فردی از ادای واجب زکات پاک، نمی‌گردد.

---

۱. الموسوعة الفقهية، کویت، ۱۸/۱۱۳ـ۱۱۵؛ الشرح الممتع علی زادالمستنقع، محمدبن صالح العثیمین ۶/۱۳۰ـ۱۳۸؛ معالم السنن ۲/۱۵؛ سنن الترمذی ۳/۲۹.

۳ـ این‌که زیورآلات زن مسلمان اگر متوسط و در حد اعتدال باشد و مصداق اسراف و تبذیر نباشد، زکات ندارد؛ اما اگر از حد اعتدال گذشت؛ پرداخت زکات آن واجب است.[۱]

۱. زکاةالحلی، د. محمد عثمان شبیر، ٦٧ و ٦٨؛ احکام الزکاة لبیت الزکاة، کویت ۳۲ الفقه الاسلامی، د.و هبه زحیلی ۲/٧٦٤ـ٧٦٨؛ فقه الزکاة، د. قرضاوی ۱/۳۱۰.

مبحث سوم:
ارزیابی و اصلاح خطاهای مربوط به روزه

خداوند متعال روزه را فرض کرد، تا انسان از سیطره‌ی غرایز و کشش‌هایش رهایی یابد و از زندان تن‌اش آزاد و بر کشش‌های شهوانی‌اش چیره گردد و بر اراده‌اش فرماندهی کند و روحش را تا ملأ اعلی، ارتقا بخشد. آنگاه خدایش را بخواند و درهای آسمان بر او گشوده و دعایش اجابت شود. خداوند فرمود:

﴿وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ﴾ (بقره: ١٨٦)

«(ای محمدﷺ) هرگاه بندگانم از تو در مورد من بپرسند (به آنان بگو؛) من نزدیکم و دعای نیایشگر را آنگاه (یا هر گاه) که مرا بخواند، (می‌شنوم) اجابت می‌کنم. پس باید از من اجابت بخواهند و باید مرا باور (و به اجابتم یقین) کنند تا مسیر درست را بپیمایند.»

مفاهیم گران‌قدر روزه:

در فرض شدن روزه مفاهیم و موضوعات گران‌قدری است که انسان مسلمان با آن پرورش می‌یابد *از جمله:*

۱ ـ تقویت اراده‌ی انسانی و آموزش صبر جمیل؛ زیرا روزه‌دار گرسنه می‌شود در حالی که غذای لذیذ و گوارا جلویش قرار دارد؛ اما چون روزه دارد لب به آن غذا نمی‌زند. نیز تشنه می‌شود در حالی که آب خنک و گوارا فراارویش است؛ همسرش در خلوت و در کنارش هست و بستر تأمین غریزه از راه مشروعش فراهم است؛ اما

او پارسایی و خویشتن‌داری پیشه می‌کند؛ زیرا او روزه‌دار است. و همه‌ی این‌ها در حالی است که جز پروردگارش ناظری و جز وجدانش سلطه‌ای بر او نیست.

۲ـ ***دسته‌بندی اولویت‌ها و تنظیم وقت***، لذا روزه‌دار از فجر تا غروب خورشید از نوشیدن و خوردن خودداری می‌ورزد و فاصله‌ی میان این دو وقت را به انجام وظایفی می‌پردازد که بر دوشش هست؛ مسؤولیت‌های روزمره‌اش را براساس مهم و مهم‌تر دسته‌بندی می‌کند.

۳ـ ***شناخت قدر نعمت‌های خداوند***، وقتی که انسان پیوسته از نعمت‌ها برخوردار است، همه‌ی نعمت‌ها برایش عادی و تکراری می‌شود، و قدر و ارزش نعمت‌ها را از یاد می‌برد. نعمت‌ها تا از دست نروند، مردم قدرشان را نمی‌دانند. انسان لذت و ارزش شیرینی را نمی‌داند، مگر زمانی که تلخی را بچشد و ارزش روز را نمی‌داند، مگر آنگاه که تاریکی شب همه جا را بپوشاند؛ لذا هر شیئی با ضد خود شناخته می‌شود.

بنابراین روزه یک مدرسه‌ی تربیتی خدایی است که روزه‌دار در آن خیلی از موضوعات انسانی، مفاهیم عرفانی و ارزش‌های اخلاقی را می‌آموزد.

در این مبحث برخی از نمونه‌های تطبیقی را برمی‌گیریم و طی آن درمی‌یابیم رسول‌اللهﷺ چگونه ***خطاهای*** روزه‌داران را ***ارزیابی و اصلاح*** می‌کرد؟

اصل بیست و نهم: طبقه‌بندی اولویت‌ها:

برخی مربیان از کثرت مسؤولیت‌ها و کمبود وقت شکوه دارند، در حالی که علت آن دسته‌بندی نکردن اولویت‌ها و نشناختن قاعده‌ای است با عنوان «اول مهم‌تر سپس مهم» و نبود قاعده‌ی دیگری با عنوان «مقاومت، پایبندی و میانه‌روی کنید.» همچنین وجود ضعف در تنظیم وقت و برنامه‌ریزی و نیز عدم هماهنگی میان مسؤولیت‌ها و کارهای مختلف دینی و دنیوی.

به راستی مربیان از دیگر مردم به تنظیم اوقات و توزیع مسؤولیت‌ها نیازمندتراند تا هیچ برنامه‌ای برنامه‌ی دیگر را تحت‌الشعاع قرار ندهد و هیچ کار یا برنامه‌ی مهمی بر کار یا برنامه‌ی مهم یا مهم‌تر دیگر، برتری نیابد و به آن بی‌توجهی نمی‌شود.

نکاتی که مربی را در طبقه‌بندی اولویت‌هایش یاری می‌کند:

۱ـ ثبت و یادداشت مسؤولیت‌ها و کارهای روزانه در فهرستی خاص.

۲ـ طبقه‌بندی مسؤولیت‌ها براساس اولویت مهمتر سپس مهم!

۳ـ انتخاب وسایل و ابزار هشدار دهنده مثل چسب زرد، وایت‌برد، سررسید تقویم سالانه برای کمک گرفتن از آن‌ها در جهت تحقق و انجام مسؤولیت‌ها.

٤ـ دسته‌بندی کارهای دارای زمان محدود و نامحدود به مهم و مهم‌تر؛ لذا باید ابتدا کاری را انجام داد که دارای سقف زمانی محدود است و کارهایی را به تأخیر انداخت که دارای سقف زمانی نامحدود است، البته هر یک، مصادیق فراوانی دارد!

٥ـ طراحی برنامه‌ی زمانی سه ماهانه و زمانبندی کارها و تعهدات برحسب اهمیت هر یک و ثبت تاریخ روز و ساعت انجام آن.

زیبنده نیست مربی در انجام کار یا برنامه‌ای خودش را از پای در آورد و نیرویش آنقدر به ضعف گراید که دیگر توان ادامه‌ی مسیرش را نداشته باشد و بدین ترتیب بر خود، خانواده و یا بر جامعه‌اش ستم کند؛ هرچند که این ضعف و خستگی در اثر مشغولیت به عبادت خدا و صیام و قیام باشد.

به همین دلیل رسول‌الله ﷺ کسانی را که در تلاوت قرآن، شب‌زنده‌داری و نماز، زیاده‌روی می‌کردند به میانه‌روی، اعتدال و طبقه‌بندی اولویت‌های‌شان توصیه و راهنمایی می‌کرد، تا به دور از افراط و تفریط به همه ی کارهایشان برسند و هریک را درست ادا نمایند.

عبدالله‌بن عمروبن عاص ؓ گوید: رسول‌اللهﷺ به من فرمود: «ای عبدالله! آیا چنین نیست که به من خبر دادند، تو روزها را روزه می‌گیری و شب‌ها را شب‌زنده‌داری می‌کنی؟» عرض کردم: بلی یا رسول‌اللهﷺ! فرمود: (دیگر چنین) مکن![1]

(گاهی) روزه بگیر و (گاهی هم قدری) بخور، شب‌زنده‌داری کن و (قدری هم) بخواب؛ زیرا جسم‌ات را بر تو حقی است. یقیناً چشم‌ات (نیز) بر تو حقی دارد (همان‌طور که) مسلماً همسرت (هم) بر تو حقی دارد و قطعاً مهمانانت (هم) بر تو حق دارند. در هر ماه (هم فقط) سه روز را روزه بگیری یقیناً تو را کافی است؛ زیرا هر حسنه‌ای، برایت ده برابر است، و قطعاً این (روش برایت مساوی با) روزه‌ی همه‌ی روزگار است؛ ولی من شدّت (و علاقه) نشان دادم (و امر) بر من دشوار گشت، عرض کردم: یا رسول‌اللهﷺ! من توان دارم. فرمود: «پس روزه نبی خدا داود ؑ را بگیر و بر آن نیفزا!» عرض کردم: روزه‌ی نبی خدا داود ؑ چگونه بود؟ فرمود: «نصف روزگار (یعنی نصف عمرش) بود» گفتنی است در روزگاری که عبدالله‌بن عمروبن عاص به کهنسالی[2] رسیده بود می‌گفت: ای کاش من رخصت رسول‌اللهﷺ را پذیرفته بودم![3]

---

۱. این نهی برای جلوگیری از ضرر و زیانی بود که در صورت ادامه دادن وضعیت اول به آن مبتلا می‌شد. رسول‌اللهﷺ این مطلب را به او گوشزد کرد و فرمود: «... زیرا اگر تو (این روش را) انجام (و ادامه) دهی؛ چشم‌هایت ضعیف و تن‌ات خسته می‌شود (و از انجام مسئولیت‌هایت باز می‌مانی)؛ روایت مسلم شماره ۱۱۵۹ و ۱۸۸؛ المفهم ۳/۲۲٤- ۲۲٥.

۲. یعنی عبدالله در دوران پیری از انجام آنچه خویشتن را به ادای آن موظف کرده بود، ناتوان گشته بود و برایش خوشایند نبوده است آنچه را در محضر رسول‌اللهﷺ خود پذیرفته بود؛ رها کند؛ لذا آرزو می‌کرد، کاش رخصت را پذیرفته بود. فتح الباری ٤/۲۲۰؛ شرح صحیح مسلم، نووی ۸/۲۲۸.

۳. روایت صحیح بخاری، کتاب الصوم، باب حق الجسم فی الصوم ٤/۲۱۷، شماره ۱۹۷٥؛ صحیح مسلم، کتاب الصیام، باب النهی عن صوم الدهر و یکفی من الشهر ثلاثة أیام، ۸/۲۲۷، شماره ۱۱٥۹ و ۱۸۲.

۱ـ ارزیابی خطا:

بر خود فشار آوردن عبدالله‌بن عمروبن عاص ﷺ در امر عبادت و خود را ملزم کردن به چیزی که به آن ملزم نشده بود و بر دوش کشیدن باری بیش از توان که خود می‌گفت: «به خدا سوگند! مسلماً من روز (ها) را پیوسته روزه خواهم گرفت و شب (ها) را تا زنده‌ام شب‌زنده‌داری خواهم کرد.»[۱]

نتیجه‌ی پذیرش این فشار در بخش عبادی محرومیت‌ها و تفریطی بود که جسمش را از استراحت کافی، چشمش را از خواب؛ همسرش را از نیازهای زناشویی و مهمانانش را از خدمت، محبت و مهمان‌نوازی محروم کرد.

در روایت امام نسائی آمده است:

مجاهد گوید: عبدالله‌بن عمروبن عاص ﷺ به من گفت: پدرم، زن با اصل و نسبی را به عقدم در آورد و (هر از گاهی) به نزدش می‌آمد و از او در مورد شوهرش می‌پرسید. او (باری در جواب پدرم) گفته بود؛ مرد خوبی است؛ از روزی که به نزدش آمدیم نه بر بسترمان پا گذاشته و نه از ما سراغی گرفته است (کنایه از بی‌توجهی به مسائل و وظایف زناشویی!) [۲]

روایت شیخین (بخاری و مسلم) همین مفهوم را مورد تأکید قرار می‌دهد:

«یقیناً همسرت بر (گردنت) حق دارد.»

همچنین درخواست عبدالله‌بن عمروبن عاص ﷺ از رسول‌الله ﷺ مبنی بر افزایش سه روز روزه‌ای که در آغاز او را به آن توصیه کرده و فرموده بود: این (سه روز) معادل روزه‌ی همه‌ی روزگار است اما او سفارش رسول‌الله ﷺ را نپذیرفت و بر خود سخت گرفت (و بعدها نتیجه‌ی این سختگیری را خودش احساس می‌کرد)

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الصوم، باب صوم الدهر، ٤ /۲۲۰، شماره ۱۹۷٦؛ صحیح مسلم ۸/ ۲۲٦، شماره ۱۱۵۹ و ۱۸۱.

۲. روایت سنن نسائی ۲۲، کتاب الصیام ۷٦ باب صوم یوم و إفطار یوم، شماره ۲۳۸۹.

تا (جایی) که در دوره‌ی کهنسالی (و پیری) می‌گفت: «اگر من سه روز، روزه‌ای را که پیامبرﷺ فرمود، پذیرفته بودم برایم از خانواده و ثروتم پسندیده‌تر و بهتر بود.»[1]

۲ـ اصلاح خطا:

جستجوی پیامبرﷺ در مورد خبر(ی که در خصوص عبدالله به او رسیده بود از خودش جویا شد و به او فرمود)؛ عبدالله! آیا درست است که به من خبر دادند، تو روز (ها) را روزه می‌گیری و شب(ها) را قیام می‌کنی؟... این عمل پیامبرﷺ موافق این فرموده‌ی خداوند است:

﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا...﴾ (حجرات: ٦)

«ای مؤمنان! اگر فاسقی برای‌تان خبری آورد (در موردش) تحقیق کنید...»

زیبنده است دعوتگر و مربی نیز در مورد اخبار و رخدادها نیک بنگرد و پیش از این‌که اظهارنظر نماید، به *ارزیابی خطاها* بپردازد و از درافتادن در دام تنگناها حذر کند؛ زیرا بسا اخبار و رخدادها برخلاف چیزی باشد که به او اطلاع داده‌اند. سپس رسول‌اللهﷺ او را از ادامه‌ی تعهدش در مورد روزه‌ی روزها و احیای شب‌ها بازداشت و فرمود: (دیگر چنین) مکن؛ زیرا ادامه‌ی این روند باعث خستگی و کسالت‌ات می‌شود. سپس او را به تعادل در روزه گرفتن و شب‌زنده‌داری فرمان داد و فرمود: «روزه بگیر (اما گاهی هم) بخور، قدری شب‌زنده‌داری کن (قدری هم) بخواب...» آنگاه برایش توضیح داد هریک از جسم و جان و چشم انسان، همسر و مهمانان او بر گردن او حق دارند، لذا شایسته است حق هر مستحقی رعایت شود، فرمود: «مسلماً همسرت بر تو حقی دارد، مهمانت بر تو حقی دارد و بدنت (هم)

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب الصیام، باب النهی عن صوم الدهر ۸/۲۲۷، شماره ۱۱۵۹، ۱۸۱.

بر تو حقی دارد... و در روایتی دیگر فرمود: «یقیناً فرزندت (هم) بر تو حق دارد.»[۱] نیز فرمود: «مسلماً دوستت (هم) بر تو حق دارد.»[۲]

پس از آن رسول‌اللهﷺ عبدالله ﷺ را به روزه گرفتن سه روز از هر ماه توصیه کرد؛ با این حساب که هر حسنه ده برابر پاداش دارد لذا روزه‌ی سه روز در هر ماه مساوی است با روزه گرفتن تمام عمر. این مطلب با حدیث ابوهریره ﷺ هم مطابقت دارد که در صحیح بخاری آمده است او گوید: «محبوب دلم (رسول‌اللهﷺ) مرا به سه چیز توصیه کرد؛ روزه گرفتن سه روز از هر ماه؛ (خواندن) دو رکعت نماز چاشت و این‌که پیش از خوابم، نماز وتر را بخوانم.»[۳] سپس او را از روزه‌ی پیوسته بازداشت تا توان جسمی‌اش در هنگام پیری حفظ شود. و افزود: محبوبترین و متعادل‌ترین روزه نزد خداوند روزه‌ی سیدنا داود ﷺ بوده است؛ زیرا ایشان در تمام عمرش یک روز را روزه می‌گرفت و یک روز را می‌خورد.

رسول‌اللهﷺ به دیگران که در طاعت و پارسایی غلو کرده بودند نیز فرمود: «به خدا سوگند من از شما خداترس‌تر و پرهیزگارتر هستم؛ ولی من (هم) روزه می‌گیرم و (هم) می‌خورم، نماز (شب) می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم (و این منش من است) و کسی که از منش و سنت من، روی برتابد، از (امت) من نیست.»[٤]

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب الصیام، باب النهی عن صوم الدهر، ۲۸۸/۸، شماره ۱۱۵۹، ۱۸۲؛ امام نووی گوید: بر این مبنا، پدر باید همه‌ی وظایف دینی را به فرزندش آموزش دهد و بر همین مبنا او را تربیت کند و این آموزش بر پدر و سایر اولیای امور (در کشور اسلامی)، پیش از این‌که کودک دختر وپسر به سن بلوغ برسد؛ واجب است. شرح صحیح مسلم، نووی ۲۲۹/۸.

۲. روایت سنن نسائی، کتاب الصیام، باب صوم یوم و إفطار یوم، شماره ۲۳۹۱. همه راویان ثقه‌اند.

۳. روایت صحیح بخاری، کتاب الصوم، باب صیام‌البیض ٤/۲۲٦ شماره ۱۹۸۱. بیض: عبارت است از روزهای ۱۳، ۱٤ و ۱۵ هر ماه قمری که روزه گرفتن آن سنت است.

٤. روایت صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب الترغیب فی النکاح، ۱۰٤/۹ شماره ۵۰٦۳.

این است سنت و برنامه‌ی رسول‌اللهﷺ در تربیت؛ برنامه‌ای که در آن حقوق و وظایف متعادل است، طوری که حق جان و حق خدای جان مورد توجه است.

شایسته و نیکو است، مربی بداند برای انجام کارها و مسئولیت‌هایش چقدر وقت نیاز است (یا به عبارتی، هر کار یا برنامه‌ای چقدر وقت می‌طلبد) مهم نیست چه کاری را در چه وقتی انجام دهد، اما مهم آن است که کار مناسب را در زمان مناسب انجام دهد؛ به همین دلیل خداوند متعال برای بسیاری از عبادت‌ها و فرایض، اوقاتی را مشخص نموده است که عقب و جلو کردن آن جایز نیست؛ مثلاً در مورد نماز فرمود:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ (نساء: ۱۰۳)

«یقیناً نماز گزاردن بر مؤمنان فرض و دارای زمانی مشخص است.»

و در مورد روزه فرمود:

﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ﴾ (بقره: ۱۹۷)[۱]

«(موسم) حج (دارای) ماه‌های مشخصی است.»

پسندیده است، مربی، دانش‌آموزان را به ترتیب اولویت‌ها راهنمایی کند. اشکالی ندارد آنان در روز یا شب از برخی بازی‌ها و سرگرمی‌های سالم برخوردار باشند و در کنار آن حق پروردگارشان را با پرستش؛ حق چشم‌هایشان را با خواب کافی و به اندازه، حق جسم‌شان را با استراحت، حق والدین‌شان را با نیکی کردن به آنان ادا نماید و از وظیفه‌ی تحصیل‌شان، با بازخوانی و مطالعه‌ی درس‌ها وانجام تکالیف کوتاهی نکنند و ارتباط و دیدار با دوستان‌شان را به‌عنوان یک حق و البته

---

۱. الوقت فی حیاة المسلم، دکتر یوسف قرضاوی ص ۲۳؛ این کتاب با نام «تأثیر وقت در زندگی مسلمانان» به فارسی ترجمه شده است؛ التربیة الاسلامیة و المشکلات المعاصرة ۱۶۰ـ۱۶۲.

یک نیاز اجتماعی به صورت سنجیده دریابند و در حق هیچ مستحق دیگری سهل‌انگاری روا ندارند.[۱]

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ اسلام، بر مداومت و پیوستگی در انجام کار خیر، ولو اندک باشد؛ تشویق کرده زیرا اندک با دوام از بسیار ناپیوسته، بهتر است.[۲]

۲ـ اسلام، پیروانش را به میانه‌روی در عبادت و پرهیز از سختگیری، توصیه کرده زیرا اعتدال، نشاط‌آور است و دل با آن، انس بیشتری دارد.[۳]

۳ـ پیش‌داوری کردن در مورد خبرها و گزارش‌ها شایسته نیست، مگر پس از کسب اطمینان از صحت آن؛ زیرا رسول‌الله ﷺ به خبری که درخصوص عبدالله ﷺ به او رسیده بود، بسنده نکرد، بلکه با او ملاقات کرد و صحت ماجرا را از خودش جویا شد، چون احتمال داشت، عبدالله ﷺ چیزی را ناخواسته (پذیرفته یا) گفته باشد.[٤]

٤ـ اطلاع دادن از اعمال صالحه، اوراد و سایر نیکی‌ها جایز است به شرط این‌که شخص بر خویشتن از ریا ایمن باشد.[٥]

٥ـ این‌که شخص از تصمیماتش در جهت انجام کارهای خیر سخن بگوید؛ جایز است. حاکم مجاز است، امور کلی و جزئی رعیتش را جستجو کند و مصالح‌شان را به آنان آموزش دهد.[٦]

---

۱. أسالیب الرسول فی التربیة و الدعوة، یوسف خاطر، ص ٧٤.
۲. فتح الباری ۳/۱۸.
۳. همان منبع همان صفحه؛ عمدة‌القاری ۷/۲۰۷.
٤. فتح الباری ۳/۳۸.
٥. فتح الباری ٤/۲۲٥؛ عمدة‌القاری ۱۱/۹٤.
٦. فتح الباری ۳/۳۹؛ عمدة‌القاری ۷/۲۱۲.

۶ـ در عبادات، شایسته است واجبات بر مستحبات مقدم گردد. کسی‌که خود را به عبادت زیاد، وادارد؛ غالباً لطمه می‌بیند و دچار بی‌توازنی می‌شود.[1]

۷ـ رسول‌اللهﷺ امتش را به پیوستگی در عبادت تشویق می‌کرد. اوﷺ اصلا نمی‌پسندید که عبداللهبن عمرو‌ رضی الله عنه در عبادت خدا برخودسختی کند؛ لذا او را به میانه‌روی و اعتدال در عبادت تشویق کرد، گویا به او فرمود: رسیدگی به حقوق افراد مذکور تو را از پرداختن به عبادت و انجام نوافل و مستحبات باز ندارد بلکه باید هر دو را با هم انجام دهی.[2]

۸ـ پیامبرﷺ نسبت به آحاد امتش دلسوز و خیرخواه بود. منافع‌شان را به آنان گوشزد و آنان را به کارهایی تشویق می‌کرد که طاقت دنبال کردن آن را داشته باشند. او آنان را از غوطه‌ور شدن در عبادت زیاد، باز می‌داشت؛ زیرا بیم داشت که دچار خستگی شوند در نتیجه همه‌ی آن و یا بخشی از آن را رها کنند. خداوند گروهی را مذمّت کرده است که پایبند عبادت بودند اما بعدها در ادای آن کوتاهی کردند.[3]

۹ـ سوگند خوردن به تعهدات عبادی جایز است و ثمره‌اش آن است که انسان از انگیزه‌ی سوگند، در جهت نشاط برای عبادت، بهره جوید؛ این امر به نیت و اخلاص در عبادت لطمه نمی‌زند.[4]

۱۰ـ باید متذکر بود که پیامبران در انواع عبادت‌ها الگو هستند.[5]

۱۱ـ رحمت خداوند نسبت به بندگانش بی‌پایان است؛ زیرا پاداش یک حسنه را ده برابر قرار داده است.[6]

---

۱. همان منابع و صفحات.
۲. همان منابع و صفحات.
۳. فتح الباری ۴/ ۲۲۵؛ شرح صحیح مسلم، نووی ۸/ ۲۲۵؛ عمدة‌القاری ۱۱/ ۹۴.
۴. فتح الباری ۴/ ۲۲۵ـ۲۲۶.
۵. فتح الباری ۴/ ۲۲۶؛ المفهم ۳/ ۲۲۶.
۶. بهجة‌الناظرین ۱/ ۲۲۶.

۱۲ـ اسلام، دین میانه‌روی و اعتدال، آسانی و بی‌تکلفی و پرهیز از رنج، سختی و اجبار است.[1]

۱۳ـ شایسته است انسان مسلمان، حق هر مستحقی را ادا نماید و از احقاق حق هیچ مستحقی جلوگیری نکند؛ زیرا این ثمره‌ی عدالت و خداترسی است.[2]

۱٤ـ در روزه‌ی نفلی، یک روز، روزه گرفتن و روز بعد را خوردن سنت است، مگر در روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم از هر ماه قمری که روزه‌ی پیوسته‌ی آن سنت است نیز روزه‌ی نهم و دهم محرم (یعنی تاسوعا و عاشورا) پیوسته است.[3]

۱٥ـ با فضیلت‌ترین روزه، روزه‌ی سیدنا داود ﷺ است؛ زیرا یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد.[4]

اصل سی‌ام: آموزش میانه‌روی و اعتدال در همه‌ی امور:

اسلام، در عبادت، شعائر، اخلاق و همه‌ی عرصه‌های زندگی، به میانه‌روی و اعتدال توصیه نموده است؛ تا جایی که در هنگام اختلاف نظر و تعدد آرا و در رویکردها، میانه‌روی و اعتدال، محور وحدت و محل به هم رسیدن (همه‌ی گرایش‌ها و رویکردها) است؛ لذا اسلام دوست دارد؛ مسلمان همیشه با الله در ارتباط باشد و از خشنودی او دور نباشد به همین دلیل او را به عبادت‌هایی مشخص مکلف کرده است تا این هدف برآورده شود؛ عبادتی مثل نماز را شبانه‌روز، اما روزه را در هر سال و حج را در تمام عمر. پس از آن در اطراف زمین به حرکت درآید و از روزی خداوند بخورد. (لذا عبادت دیگری جز موارد مذکور فرض نیست.)

---

۱. بهجةالناظرين ۱/۲۲۷.
۲. همان منبع و ص.
۳. همان منبع و ص.
٤. عمدةالقاری ۱۱/۹٤.

رسول‌اللهﷺ هم دوست داشت توازن و اعتدال را به یارانش بیاموزد تا آنان، میان شعائر دین و امور دنیای‌شان تعادل برقرار سازند و نیز میان حق جسم و جان و میان حق پروردگارشان، میان لذت جسم و جان و بهشت روح و روان، همین را رعایت نمایند. اگر چنانچه مشاهده می‌فرمود کسی از آنان، در زمینه‌ای، افراط نموده است؛ با حکمت و دلسوزی او را به توازن و صراط مستقیم بر می‌گرداند.[۱]

بهترین شاهد بر این مدعا، ماجرایی است که رسول‌اللهﷺ با کهمس هلالی رضی الله عنه داشت؛ ماجرا از این قرار است:

کَهْمَس هلالی گوید: من ایمان آوردم و به نزد رسول‌اللهﷺ آمدم و ایمان آوردنم را به ایشان اطلاع دادم. سپس یک سال (از محضرش) غایب شدم و پس از آن به محضرش بازگشتم در حالی که شکم و بدنم لاغر شده بود. او با نگاهش مرا انداز وارنداز کرد. من عرض کردم: آیا مرا نمی‌شناسید؟ من کهمس هلالی‌ام که سال قبل به نزدتان آمدم فرمود: چه چیز تو را به این حال و روز انداخته است؟ گوید: گفتم: پس از (جدا شدن از) تو یک شب نخوابیدم و هیچ روزی (روزه) نخوردم! فرمود: چه کسی به تو فرمان داد که خویشتن را شکنجه کنی؟ ماه صبر[۲] را روزه بگیر و از هر ماه (فقط) دو روز (روزه بگیر) عرض کردم: برایم بیفزا که من (در خود) توان (بیشتری) می‌بینم، فرمود: ماه صبر و سه روز از هر ماه (قمری) را روزه بگیر.»[۳]

---

۱. الخصائص العامة للاسلام، دکتر قرضاوی ١٤٤. این کتاب با عنوان ویژگی‌های کلی اسلام، توسط جلیل بهرامی‌نیا ترجمه و از سوی نشر احسان به چاپ رسیده است.

۲. ماه صبر: ماه رمضان است و اصل واژه‌ی "صبر" به معنی حبس است و ماه رمضان هم به دلیل خودداری ورزیدن انسان از خوردن و نوشیدن، "ماه صبر" نام دارد. معالم السنن ۱۱۲/۲.

۳. روایت مسند طیالسی ۷،۸ شماره ۳۱؛ تاریخ الکبیر، بخاری، ۲۳۸/۷ و ۲۳۹؛ معجم الکبیر، طبرانی۱۹/ ١٩٤ شماره ٤٣٥؛ معجم الصحابة، ابن قانع، ۳۸۲۰/۲؛ الثقات، ابن حبان ۲۰۵/۸؛ سلسلة الأحاديث الصحيحة، آلبانی، شماره ٢٦٢٣.

۱ـ ارزیابی خطا:

عدم پایبندی کهمس هلالی ﷺ به روش رسول‌اللهﷺ (به جهت بی‌اطلاعی) به جایی رسید که او در عبادت و دینداری به غلو و افراط مبتلا شد و این امر تا جایی بر جسم آن یار باوفا، اثر گذاشت که خیلی نحیف و لاغر شد. وی خودش را دچار عذاب کرد و کار و مسؤولیتی را متحمل شد که بیش از توانش بود، در حالی که رسول‌اللهﷺ می‌فرماید: «آرام باشید! باید چیزی را انجام دهید که توانش را دارید؛ زیرا خداوند (از توجه، لطف و احسان به شما) خسته نمی‌شود تا شما (از عبادت و بندگی او) خسته شوید.»[1]

در روایت دیگر آمده است: «آرام باشید! به اعمالی پایبند باشید که می‌توانید؛ زیرا خداوند یقیناً خسته نمی‌شود تا شما خسته شوید.»[2]

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ اسباب ضعف جسمی کهمس هلالی و علت مخالفتش با نهج نبوی را جویا شد، سپس روشی را که او در پیش گرفته بود، نادرست دانست و او را از ادامه‌ی آن بازداشت و برایش توضیح داد که حقیقت تقرب جستن به خداوند، میانه‌روی و اعتدال در عبادت است؛ نه آزار، شکنجه و نابودی جسم!

سپس رسول‌اللهﷺ کهمس را به روزه گرفتن ماه صبر (یعنی رمضان) فرمان داد و او را توصیه کرد تا در امر روزه‌ی نفل به روزه گرفتن سه روز از هر ماه قمری بسنده کند.

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب أحب الدین إلی الله أدومه ۱۰۱/۱ شماره ۴۳.
۲. روایت صحیح بخاری، کتاب التهجد، باب ما یکره من التشدید فی العبادة، ۳۶/۳ شماره ۱۱۵۱.

این بود، روش و منش رسول‌اللهﷺ در طاعات و عبادات نافله؛ لذا دعوتگر باید در امور عبادی به رسول‌اللهﷺ اقتدا کند و بداند، میانه‌روی در یک سنت، بهتر است از کوشیدن در یک بدعت!

زیبنده است، مَربیان، احوال شاگردان و متربیان خود را جویا شوند. نیازشان را بدانند و برآورند و کجروی‌شان را، ***اصلاح*** کنند و اهداف و مقاصد اسلام را به آنان آموزش دهند.

جمع سه نفره‌ای از یاران پیامبر بودند، یکی‌شان با خود عهد بست پیوسته روزه بگیرد و هیچ‌گاه (روزه‌ی هیچ روزی را) نخورد. دومی عهد کرد (همیشه) شب‌زنده‌داری کند و (شب‌ها را به عبادت بپردازد و تا صبح) نخوابد. سومی عهد کرد هرگز ازدواج نکند و از زنان فاصله بگیرد.

رسول‌اللهﷺ (که از تصمیم آنان مطلع گشت) به آنان فرمود: «به خدا سوگند من از شما خداترس‌تر و پرهیزکارتر هستم؛ ولی روزه می‌گیرم (و روزهایی را) می‌خورم. نماز (شب) می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان (هم) ازدواج می‌کنم (و این روش و منش‌ام است) و کسی که از روشم روی برتابد؛ از (امت) من نیست.»[1]

بدینسان اصحابﷺ دریافتند که چگونه امور دنیا و آخرت‌شان را توازن بخشند و برای دنیا به بهترین شکلی که یک نفر برای دنیایش می‌کوشد، بکوشند و برای آخرت (هم) به بهترین حالتی که یک نفر برای آخرتش تلاش می‌کند، تلاش کنند. عبدالله بن عمروبن عاص ﷺ گوید:

«برای دنیایت چنان بکوش که گویا همیشه زنده‌ای و برای آخرتت (نیز) چنان بکوش که گویا (همین) فردا می‌میری!»[2]

---

۱. همان منبع

۲. الخصائص العامة الاسلام، دکتر قرضاوی، ١٤٥؛ سلسلة‌الاحادیث الضعیفة، ٦٣/١، (٨).

آنچه از مربی انتظار می‌رود، این است که تمام تلاش و همتش را به‌کار گیرد، تا اصل میانه‌روی و اعتدال در جان و دل دانش‌آموزان و متربیان برقرار و پایدار گردد و به نهج راستین و استوار رسول‌الله ﷺ پایبند شوند و میان پاکیزگی‌های دنیا و مسؤولیت‌های دینی (و اخروی) توازن ایجاد کنند و (بدانند که) بهترین کارها میانه‌روی و اعتدال است.

خواننده‌ی گرامی:

دیدید رسول‌الله ﷺ ***خطای*** غلو و زیاده‌روی در امور عبادی را چگونه ***ارزیابی و اصلاح*** کرد؟ (در اصل بعدی) خواهیم دید، با خطاکار در اجرای حکم شرعی چگونه رفتار خواهد کرد؟ و چگونه راه حل‌های گوناگون را مقابل او قرار می‌دهد!

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ در امور عبادی و ادای نوافل باید به رسول‌الله ﷺ اقتدا کنیم و با بهره‌گیری از سنت او میانه‌رو و معتدل باشیم.

۲ـ اصحاب ﷺ بسیار علاقه‌مند بودند میزان و مقدار عبادات خویش را افزایش بخشند.

۳ـ جایز نیست برپایه‌ی دیدگاه‌های اشخاص و یااستناد به "استحسان" برای عبادت‌ها قالب‌ها و شکل‌های جدیدی را ابداع کنیم، زیرا اصل آن است که به چارچوب‌های تعریف شده‌ی عبادی در قرآن و سنت صحیح پایبند باشیم و از آن تخطی نکنیم.

٤ـ باید مسلمانان را با نهج نبوی آشنا کرد و براساس آن پیوسته دلسوز و خیرخواه انسان‌ها بود و نصایحی را از سر دلسوزی و با بردباری تقدیم آنان نمود.

٥ـ پیاپی و بی‌وقفه روزه گرفتن حرام است.

٦ـ قیام اللیل یا شب‌زنده‌داری تمام ساعات شب حرام است.

۷ـ میانه‌روی در یک سنت از تلاش در بدعت، بهتر است.

۸ـ اسلام پیروانش را از خودآزاری و خسته و درمانده کردن جسم‌شان در ادای عبادات نافله منع کرده است.

۹ـ پسندیده و بلکه از وظایف حاکم مسلمان است، از احوال رعیت و کار و بارشان، جویا شود. نیازهای‌شان را برآورده کند و ***خطاهای***شان را ***اصلاح*** نماید.

۱۰ـ آسانگیری و رفع رنج و مشقت، از ویژگی‌های دین اسلام و امت محمدی است.

اصل سی و یکم: تنوع راه حل‌ها و گزینش یکی از آن‌ها در هنگام ارزیابی و اصلاح:

از جمله نکاتی که بر ضرورت واقعیت رعایت وضع متربیان و دعوت شدگان دلالت دارد؛ این‌که خداوند متعال خود در احکام و دستوراتش احوال بندگان را رعایت کرده است، این نکته در موارد زیر تجلی دارد:

تدریجی نازل شدن قرآن کریم، آسانگیری در انجام عبادات، تنوع در مجازات‌های بدنی و حق گزینش در کفارات (هریک نمادی است از مراعات کردن حال مکلفان). خداوند، کفاره‌هایی را به خاطر پاکی از گناهان و ***اصلاح خطاها*** و لغزش‌ها مشروع کرده است. رحمت خداوند بر بندگان فقط به همین موارد خلاصه نشده است، بلکه کفاره‌هایی مختلف را قرار داده است تا بندگان، حق گزینش و انتخاب داشته باشند.

تعدد و تنوع در تقدیم راه‌حل‌ها ویژگی‌ای است که از مربیان و دعوت‌گران انتظار می‌رود. آنان باید در تعامل با شاگردان و مخاطبانشان، روش‌های اصلاحی را معرّفی کنند و چند بدیل متناسب با حجم خطا و شخصیت خطاکار را ***ارزیابی*** و معرفی نمایند.

به عنوان مثال ببینیم رسول‌اللهﷺ با کسی‌که در روز ماه مبارک رمضان با همسرش همبستر شد، چگونه رفتار کرد؟

ابوهریره ﷺ گوید: درحالی که ما در خدمت رسول‌اللهﷺ نشسته بودیم، ناگهان مردی[۱] به نزدش آمد و گفت: یا رسول‌اللهﷺ! هلاک شدم! فرمود: تو را چه شده است؟ او گفت: من در حال روزه با همسرم همبستر شدم! رسول‌اللهﷺ فرمود: آیا برده‌ای داری که آزادش کنی؟ گفت: خیر. فرمود: آیا می‌توانی دو ماه پیاپی روزه بگیری؟ گفت: خیر. سپس فرمود: آیا (سرمایه‌ای) داری (که) شصت مسکین را غذا بدهی؟ گفت: خیر. آنگاه رسول‌اللهﷺ قدری درنگ کرد، در حالی که ما هنوز بر همان (حال) بودیم؛ (ناگهان) برای رسول‌اللهﷺ زنبیل خرمایی آوردند، فرمود: سؤال کننده کجاست؟ او گفت: منم (یا رسول‌اللهﷺ!) فرمود: این زنبیل را بگیر و (خرمای) آن را صدقه بده! مرد گفت: یا رسول‌اللهﷺ! آیا بر فقیرتر از خودم (صدقه بدهم)؟ به خدا سوگند در ریگزارهای مدینه خانواده‌ای از خانواده ی من فقیرتر نیست! آنگاه رسول‌اللهﷺ خندید تا دندان‌های نیشش نمودار شد و فرمود: آن را به خانواده‌ات بخوران![۲]

۱ـ ارزیابی خطا:

یکی از ممنوعیت‌های روزه همبستر شدن با همسر است، که نباید روزه‌دار در روز ماه رمضان مرتکب آن شود، اما این مرد، مرتکب آن شده بود.

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ (ابتدا) به نیکی از او استقبال کرد و او را مورد نکوهش و سرزنش قرار نداد و بدون این‌که سخنش را قطع کند یا بر آن نظری بدهد کاملاً به مشکلش گوش فرا داد حتی با او همدردی کرد، زیرا زمانی که او گفت: هلاک شدم،

---

۱. او سلمةبن صخر بیاضی نام داشت؛ فتح الباری، ٤/١٦٤؛ تنبیه المعلم بمبهمات صحیح مسلم، ابن سبط العجمی، ۲۰۲.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الصوم، ٤/١٦٣، شماره ١٩٣٦؛ صحیح مسلم، کتاب الصیام، ۱۸۳/۷، شماره ۱۱۱ و ۸۱.

رسول‌اللهﷺ به او فرمود: «وای بر تو»! و کاربرد این واژه برای ترحم و ابراز همدردی است. در زبان عربی این کلمه را به کسی گویند؛ که به مشقت و محنتی گرفتار شده که استحقاقش را نداشته است.

رسول‌اللهﷺ زمانی فرمود: «وای بر تو»، که آن ماجرای ناهنجار بر او عرضه شد. سپس با شخص خاطی که در روز رمضان با همسرش همبستر شده بود به گفتگو پرداخت تا ***خطا*** را ***ارزیابی و اصلاح*** نماید. آنگاه به او فرمود: همان روز را قضا آور. در روایت بیهقی آمده است که به او فرمود: «به جایش یک روز قضا آور»[۱] کفاره را (نیز) ادا کن که عبارت است از آزاد کردن برده و اگر نداشتی؛ روزه گرفتن دوماه (قمری) پیاپی و اگر نتوانست؛ شصت مستمند را غذا بده.[۲]

آنگاه رسول‌اللهﷺ اصولی را پیش رویش قرار داد: اصل تیسیر (یعنی آسانگیری)؛ اصل رفع حرج (یعنی پرهیز از دشوار کردن اجرای فرمان) و نیز پرهیز از سختگیری در صدور فتوا و در پایان اصل حق گزینش نوع کفاره (در میان کفارات متعدد) سپس مرحله به مرحله پیش رفت و فرمود: سپس دو ماه پیاپی روزه بگیر! گفت: نمی‌توانم. فرمود: پس شصت مستمند را اطعام کن! گفت: ندارم. آنگاه زنبیلی خرما برایش آوردند، فرمود: پس این را بگیر و صدقه بده؛ مرد گفت: به خدا سوگند در ریگزارهای مدینه خانواده‌ای از خانواده‌ی من مستمندتر نیست!

رسول‌اللهﷺ از نحوه‌ی پاسخ او آنقدر خندید که دندان‌هایش نمودار گشت. جالب این‌که مرد، بیمناک (و مضطرب) آمده بود و دوست داشت برای رهایی خود هر کاری بکند؛ اما رخصت (و برخورد نیک رسول‌اللهﷺ) را که دید؛ هوس کرد آنچه را بعنوان کفاره به او داده بودند؛ خود بخورد. سپس رسول‌اللهﷺ از بیت‌المال

---

۱. سنن بیهقی، کتاب الصیام، ٤/٢٢٦.

۲. فتح الباری، ٤/١٧٢؛ الموسوعةالفقهیة، الکویت، ٢٨/٥٩ـ٦٠.ابن حجر، با ذکر سلسله سندهای مختلف به نقل از بیهقی و مرسل سعیدبن مسیب یادآور می‌شود که این بخش از حدیث (یعنی: به جایش یک روز، قضا آور) ریشه‌ی روایی مقبولی دارد و با «یک روز، روزه بگیر» از حدیث صحیحین نیز همخوانی دارد؛ «یک روز، روزه بگیر»، اما در آن فوریت قید نشده است.

مسلمین به اندازه اطعام شصت مستمند به شخص خطاکار داد، که چیزی نداشت تا آن را برای کفاره‌ی گناهش تقدیم کند.

این قضیه برحسب زمان‌ها، مکان‌ها و وضعیت (اقتصادی) مردم متفاوت است. حال باید گفت خطاها طوری ***ارزیابی و اصلاح*** شوند که افرادی از این قبیل متنبه و متأثر شوند و دست از ارتکاب ***خطا*** در رمضان (و غیر رمضان) بردارند.

خلاصه‌ی اصل سی و یکم این است که اسلام در قانونگذاری، تنوع را رعایت کرده و زمینه‌ای را فراهم آورده است که خطاکار در ادای کفارات، حق گزینش دارد. بدین ترتیب احوال مردم مورد توجه قانونگذار بوده است.

این نکته، تذکری است به دعوتگران و مربیان که آنان نیز در رفتار و تعامل‌شان با مخاطبان و دانش‌آموزان، احوال آنان را بپایند و در ***ارزیابی و اصلاح خطاها*** و حل و فصل مشکلات، آگاهانه و دلسوزانه عمل نمایند.

شکی نیست، توجه به این امر، بیانگر وسعت نظر و کارآمد بودن اندیشه‌ی آنان است و از گستردگی دانش و برتری درک و فهم‌شان، حکایت دارد. بدین صورت آنان در کاربرد و ارانه‌ی بدیل‌های مناسب و متنوع، موفق‌اند و در ارزیابی و اصلاح خطاها، سرآمد.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ جایز است خطاکار به قصد دانستن حکم شرعی خطای خود، در مورد آن سخن بگوید یا سؤال کند.[۱]

۲ـ زیبنده است، در توصیف قضایای زناشویی، به جای کاربرد الفاظ صریح از الفاظ کنایه، استفاده شود. مثل همخواب یا همبستر شدن، عوض آمیزش جنسی زن و شوهر و...[۲]

---

۱. فتح الباری، ٤/۱۷۲ و ۱۷۳؛ عمدةالقاری ۱۱/۳٤.

۲. همان منابع و همان صفحات.

۳ـ در آموزش احکام اسلامی به دانش‌آموزان، باید با آنان ملاطفت و نرمی پیشه کرد، تا آنان به اسلام علاقمند و مأنوس گردند. همیشه باید از ارتکاب گناهان و خطاها بر حذر و از تکرار آن بیمناک بود.[۱]

٤ـ در غیر وقت نماز و برای کاری جز نماز، هم باید در مسجد حضور یافت، مثلاً برای مصالحی همچون آموزش، یا پاسخ دادن به سؤالات شرعی و...[۲]

٥ـ اگر علتی برای خنده وجود داشته باشد، خندیدن درست است و نیز اگر ضرورت ایجاب کند، سخن گفتن از اسرار زناشویی جایز است.[۳]

٦ـ مرتکب گناهی که حد شرعی ندارد و برای پرسیدن حضور یافته است، تنبیه یا مجازات نمی‌شود؛ زیرا رسول‌اللهﷺ با این‌که آن مرد به معصیتی اعتراف کرد؛ او را مجازات نکرد. امام بخاری رحمه الله برای این موضوع در مبحث حدود، عنوانی دارد و به این داستان هم پرداخته است. برداشت او چنین است؛ آمدن شخص خطاکار به محضر رسول‌اللهﷺ نشانه‌ی ندامت او و دنبال کردن توبه است(؛ لذا چون هدف از تنبیه، ندامت خطاکار است، پس باید از عقوبت او صرفنظر کرد) از طرفی اگر جستجوکنندگان، مجازات شوند، پرس‌وجو ترک و کنار گذاشته خواهد شد، که این خود مفسده‌ای است. با این توصیف، نباید سؤال کننده را مجازات کرد!

«بغوی»[٤] در «شرح السنة»، تعزیر خاطی را از اختیارات قاضی دانسته و می‌گوید: کسی‌که در روز ماه رمضان، از سر عمد و آگاهی با همسرش همبستر شود، روزه‌اش فاسد است و باید روزه‌ی آن روز را قضا آورد و کفاره هم بدهد و در قبال این کردارش تعزیر شود.

---

۱. همان منابع و همان صفحات.
۲. همان منابع و همان صفحات.
۳. همان منابع و همان صفحات.
٤. شرح السنة، بغوی ٦/٢٨٤.

۷ـ اگر کسی فقر و تنگدستی خویش را ابراز دارد و از آن سخن بگوید، گفتارش پذیرفته می‌شود و وجوهاتی که به فقرا تعلق می‌گیرد، بر او جایز است؛ زیرا وقتی که شخص خطاکار در محضر رسول‌اللهﷺ گفت: در ریگزار مدینه کسی از او فقیرتر نیست، پیامبرﷺ از او دلیل نخواست.[۱]

۸ـ اگر بر فقیر و مستمند، کفاره‌ای واجب گردد؛ به علت فقر، آن کفاره از گردنش ساقط نمی‌شود؛ زیرا رسول‌اللهﷺ از فقر مرد خاطی اطلاع یافت اما در عین حال چیزی را به او داد، تا کفاره‌اش را بپردازد. این قضیه مانند آن است که اگر فقیر، بدهکار باشد و چیزی را به او بدهند؛ می‌باید بدهی خویش را بپردازد.[۲]

۹ـ برپایه‌ی سوگند شخص خطاکار که در مدینه خانواده‌ای از او نیازمندتر نیست و با این احتمال که شاید در مدینه نیازمندتر از او هم بوده، جایز است بر وقوع قضیه‌ای سوگند خورد که فقط ظن غالب از وقوع آن حکایت دارد؛ زیرا رسول‌اللهﷺ با سوگند و ادعای مرد خطاکار مخالفت نکرد.[۳]

۱۰ـ برداشت‌هایی دیگر:

در امور عبادی باید با دیگران همکاری کرد. برای تأمین نیازهای برادر مسلمان، باید کوشید. بیش از نیاز کنونی و آنی یک نیازمند جایز است اشیا یا مبالغی را به او داد. پرداختن وجوه کفاره به یک خانواده جایز است.[٤]

---

۱. عمدةالقاری، ۱۱/۳٤.
می‌گویم: صداقت و بی‌تکلفی در اظهار نظر در مورد وضعیت معیشت، در زمان پیامبرﷺ عادی بود! آنان فطرت‌شان سالم و درون‌شان پاک بود و این از سیمای‌شان شناخته می‌شد، اما در زمان ما تکدی‌گری، کوبیدن درها و درخواست کردن کمک، صدقه و خیرات، حرفه و پیشه‌ای شده است که آدم‌های ضعیف‌النفس و بیماردل با آن کاسبی می‌کنند و اندک‌اند کسانی که در این رهگذر مورد رحمت خداوند قرار گیرند! نویسنده.
۲. فتح الباری، ۱۱/۵۹٦.
۳. عمدةالقاری، ۱۱/۳٤.
٤. فتح الباری، ٤/۱۷۳؛ عمدةالقاری، ۱۱/۳٤ با قدری تصرف.

۱۱ـ طبق دیدگاه جمهور فقها کسی که در روز رمضان با همسرش همبستر شود، کفاره و قضا بر او واجب است، آنان گویند: کفاره، بعلت تنگدستی و درماندگی از گردن او ساقط نمی‌گردد. او حق تصرف در کفاره را ندارد و شخصی که در زمان رسول‌اللهﷺ به او اجازه‌ی تصرف دادند، زنبیل دریافتی خرمایش به‌عنوان کفاره نبوده است.

شافعیه در یکی از دیدگاه‌های‌شان و عیسی بن دینار از مالکیه معتقداند:

اگر همزمان با فقر و تنگدستی بر کسی کفاره واجب شود، چون وجوبش همزمان با فقر است، کفاره از گردنش ساقط است، زیرا کفاره را نمی‌شود برای خود یا خانواده و زیردستان هزینه کرد (هرچند اولویت اول سیر کردن خود و زیردستان است.) رسول‌اللهﷺ هم نفرمود: کفاره، تا وقتی بر ذمّه‌ی خطاکار است که توانگر شود ضمناً صدقه‌ی فطر هم همین حکم را دارد، یعنی اگر مکلف، همزمان با وجوب صدقه‌ی فطر که رؤیت هلال فطر است، تنگدست و نادار باشد، صدقه‌ی فطر از گردنش ساقط می‌شود؛ میان این دو، یک فرق وجود دارد و آن این‌که فطریه، زمان معینی دارد که با پایان یافتن آن، فطریه هم پایان می‌پذیرد (و از ذمه ساقط می‌شود)؛ اما کفاره‌ی همبستر شدن، پایانی ندارد و برای همیشه بر ذمّه‌ی مکلف است. در این زمینه دیدگاه جمهور ترجیح دارد یعنی کفاره و قضا آوردن روزه بر همبستر شونده، واجب است و ربطی به شرایط اقتصادی و معیشتی‌اش ندارد. در حدیث هم چیزی وجود ندارد که بیانگر ساقط شدن کفاره باشد، بلکه مواردی در آن است که بر استمرار وجوب کفاره بر شخص ناتوان از پرداخت، دلالت دارد.[۱]

۱۲ـ طبق دیدگاه جمهور وجوب این کفاره، مثل کفاره‌ی "ظهار"، مرحله‌ای است. به این معنی که ابتدا آزاد کردن برده بر او واجب است؛ سپس اگر نتوانست

---

۱. فتح الباری، ٤/١٦٦؛ شرح الکرمانی، ٩/١١٠؛ عمدةالقاری، ١١/٢٦؛ الموسوعة الفقهية، کویت ٢٨/٥٩؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ٧/١٨٢.

شصت روز روزه بگیرد؛ پس از آن اگر نتوانست، شصت مسکین غذا بدهد، زیرا پس از این‌که شخص خطاکار، از ادای امر نخست، ابراز ناتوانی کرد، رسول‌الله ﷺ او را به ادای امر بعدی دعوت داد، در حالی که اگر کفاره، به‌علت عجز از پرداخت، ساقط می‌شد، به مرحله‌ی دیگر انتقال نمی‌یافت.

مبحث چهارم:
ارزیابی و اصلاح خطاهای مربوط به حج

حج، رکن پنجم اسلام و آخرین عبادتی است که فرض شده و خداوند حد و مرز آن را مشخص نموده است. طبق صحیح‌ترین دیدگاه‌های دانشمندان این رکن، در سال نهم هجری فرض گشت.

حج، عبادت بافضیلتی است و پاداشی بزرگ دارد تا جایی که در حدیث آمده حج مبرور، پاداشی جز بهشت ندارد. از جمله مطالبی که در مورد فضیلت آن نقل شده؛ حدیثی است که ابوهریره‌ﷺ آن راروایت کرده است. او گوید: از رسول‌اللهﷺ شنیدم، فرمود: «کسی‌که برای (رضای) خدا، حج بگزارد و (در ایام حج) به کسی ناسزا نگوید و گناه نکند، زمانی که (از حج) برمی‌گردد (از نظر پاکی) به کودکی می‌ماند که از مادرش متولد شده است.»[1]

بسیاراند کسانی که مناسک حج را ادا می‌کنند و به اشتباهاتی گرفتار می‌شوند، زیرا آگاهی ندارند و از کسی هم نمی‌پرسند! حتی افرادی از همین طیف را می‌بینی، از کسانی می‌پرسند که اطلاعات شرعی و فقهی ندارند و عجیب آنکه ببینی کسی‌که مورد پرسش قرار می‌گیرد که، ناآگاه و بی‌اطلاع است؛ اما عجیب‌تر آن‌که چنین کسی با این‌که نمی‌داند اما با بی‌پروایی جواب می‌دهد؛ چیزی که به *خطا* می‌انجامد یا موجب فساد در مناسک می‌شود.

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الحج، باب فضل الحج المبرور، ۳/۳۸۲، شماره ۱۵۲۱.

در این جا پسندیده است، نمونه‌هایی از این خطاهای عملی را یادآور شویم تا از آن پند گیریم و روش پیامبرﷺ را در ***ارزیابی خطاها*** بیان کنیم و ببینیم رسول‌اللهﷺ چگونه آن را ***اصلاح*** کرد؟

اصل سی و دوم: توجه و پیگیری:

گستردگی و تعدد مسؤولیت‌های دعوی و خانوادگی، رسول‌اللهﷺ را از ایفای نقش مراقبت و نظارت (بر عملکرد اصحاب) باز نداشت و مسؤولیت بزرگ و مهم تربیت اصحابش براساس ارزش‌های اسلامی هیچ‌گاه بر او سنگینی نکرد. رسول‌اللهﷺ می‌دانست که نفس بشری دچار حالت‌های ضعف می‌شود و کشش‌های شیطانی همین نفس را به این سو و آن سو می‌کشاند؛ لذا پیوسته او را می‌دیدی که با یارانش ارتباطی محکم و دیدارهایی مداوم دارد و مفاهیم تقوی و اخلاص را در عقل و فکرشان تقویت می‌کند و ارزش‌هایی همچون عفت؛ پاکدامنی و درستکاری را در جان و دل‌شان به بار می‌نشاند.

اصل توجه و پیگیری، یکی از روش‌های تربیتی پیامبرﷺ در ***ارزیابی و اصلاح*** خطاها است که مربی و دعوتگر، باید از آن به درستی بهره جوید. بهره جستن از این اصل نباید مربی و دعوتگر را به تجسس وادارد؛ زیرا اسلام آن را قدغن کرده است، چون ارتباط میان مربی و شاگرد و نیز میان دعوت‌گر با مخاطبانش می‌باید مبتنی بر اعتماد و حسن ظن باشد؛ البته گاهی در زمان انجام مسؤولیت‌ها وقت برگزاری همایش‌ها، طی روابط اجتماعی، در جلسات علنی، اردوها و مسافرت‌ها و جاهای دیگر برخی خطاها سر می‌زند که مربی و دعوتگر می‌باید آن را به سرعت مورد توجه قرار دهد (و وقوع آن را غنیمت شمارد) تا در کنار کنترل و مدیریتش بتواند از آن در جهت تربیت، آموزش و راهنمایی بهره جوید.

مصداق مفاهیم مذکور، ماجرایی است که میان رسول‌اللهﷺ و فضل بن عباس در روز عید قربان اتفاق افتاد:

عبدالله بن عباس ﷺ گوید: رسول‌اللهﷺ در روز عید قربان، فضل بن عباس را به دنبال خود بر مرکبش سوار کرد. فضل، مرد خوش سیمایی بود. رسول‌اللهﷺ برای پاسخ به پرسش‌های مردم ایستادند. زن خوش‌سیمایی از قبیله‌ی خثعم[۱] آمد و داشت از رسول‌اللهﷺ سؤال می‌کرد و فضل در حالی که از جمال زن خوش‌اش آمده بود، داشت او را نگاه می‌کرد پیامبرﷺ متوجه شد که فضل دارد به آن زن نگاه می‌کند، لذا با دستش چانه‌ی فضل را گرفت و صورتش را از نگاه کردن به آن زن برگرداند. زن (خثعمی) گفت: یا رسول‌اللهﷺ! فریضه‌ی حج که حق خداوند بر بندگانش است بر پدرم واجب شده است و او پیر و کهنسال است و نمی‌تواند خودش را بر سوار نگه دارد؛ حال اگر من به جایش حج بگزارم، از گردن او ادا می‌گردد؟ فرمود: بله.»[۲]

۱ - ارزیابی خطا:

پیاپی نگاه کردن فضل بن عباس به سیمای زن خثعمی و نگاه کردن زن به او در روز عید قربان؛ مطلبی که در روایت دیگر آمده است؛ «فضل داشت به او و او (هم) به فضل نگاه می‌کرد.»[۳]

۲ـ اصلاح خطا:

توجه دقیق و پیگیری تحسین‌برانگیز پیامبرﷺ نسبت به دیدنی‌ها و رویدادهای پیرامونش، رویدادهایی که با رهنمود اسلام مخالف بود. آری رسول‌اللهﷺ برای کنترل و مدیریت آن رویداد، تدبیر و تصمیم شایسته‌ای گرفت؛ زیرا برای تغییر منکر، روش نکوهش و خشونت را در پیش نگرفت، بلکه با رعایت ادب کامل و به

---

۱. خثعم، قبیله‌ای است در یمن و خثعم فرزند أنماربن اراش است. اسماء بنت عمیس و بسیاری از اصحاب‌ﷺ، تابعین و اهل علم از این قبیله‌اند.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الإستئذان، ۷/۱۱ و ۸، شماره ٦٢٢٨؛ صحیح مسلم، کتاب الحج، ٤٦١/۹، شماره ١٣٣٤.

۳. روایت صحیح بخاری، کتاب جزاء الصید، باب حج المرأة عن الرجل، ٤/ ٦٧، شماره ١٨٥٥.

نرمی با دست مبارکش صورت فضل را به سمتی دیگر چرخاند، چون بیم داشت که هر دو دچار فتنه گردند.

حکمت ربانی امر به فرو بستن دیدگان و پرهیز از نگریستن به زنان، بر مربیان و دعوتگران پنهان نیستَ. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّـهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ (نور: ۳۰ -۳۱)

«به مردان مؤمن بگو؛ دیدگان‌شان را فرو بندند و شرمگاه‌شان را حفاظت کنند. این برای‌شان شایسته‌تر است. یقیناً خداوند از آنچه آنان انجام می‌دهند آگاه است. به زنان مؤمن (هم) بگو؛ دیدگان‌شان را فروبندند و شرمگاه‌شان را نگهدارند و زینت خویش را، جز آن قسمت که برملا است؛ آشکار ندارند.»

یقیناً یکی از راه‌های سپاس از نعمت بینایی، کاربردش در مسیری است که پروردگارمان آن را دوست دارد و می‌پسندد. از جمله ابزارهایی که بر فروبستن دیدگان یاری می‌کند:

۱ـ *مراقبت خداوند متعال*، یعنی بدانی قبل از این‌که تو به حرام‌های خداوند بنگری، نگاه آفریدگار بر نگاه تو سبقت گرفته است!

۲ـ *همراهی نیکان و وارستگان*، زیرا انسان مؤمن در هنگام همنشینی و همراهی آنان می‌شرمد که به زنان نگاه کند.

۳ـ *ترس از عذاب خدا*، یقیناً کسی‌که مرتکب معصیت شود و به حرام‌های خدا نگاه کند؛ عنقریب در قیامت به مجازات آن گرفتار خواهد شد و شکی نیست که مجازات، از نوع کردار خواهد بود.

ابن قیم جوزی گوید:

چون مبدأ و منشأ گناه، نگاه کردن است، خداوند، فرمان فرو بستن آن را بر حفاظت شرمگاه مقدم گرداند؛ زیرا منشأ همه‌ی اتفاقات نگاه است، همچنان‌که بیشتر آتش‌ها از یک شراره و جرقه‌ی کوچک شروع می‌شود. (ابتدا) یک نگاه هست سپس تبدیل می‌شود به یک فکر (و خیال و علاقه) سپس تبدیل می‌شود به یک تصمیم و برداشتن یک گام؛ آنگاه یک لغزش (و گناه بزرگ پدید می‌آید). به این دلیل گفته‌اند؛ کسی‌که (خود را از) این چهار مورد، حفاظت کند، دین (و شخصیت) خود را حفظ کرده است:

نگاه، فکر (که به خیال‌پردازی و علاقه می‌انجامد)، ابراز کردن (علاقه و کشش درونی) و گام (برداشتن در مسیر لغزش).

سپس گوید:

اما نگاه: راهبر و پیک شهوت است و مواظبت از آن، اساس حفاظت شرمگاه است؛ زیرا کسی‌که نگاهش را آزاد بگذارد؛ خویشتن را به ورطه و مهلکه می‌اندازد. رسول‌الله ﷺ فرمود: «ای علی ﷺ! به دنبال نگاه (اول)، نگاه (دیگر) مکن؛ زیرا صرفاً اولی را (اجازه) داری و دوّمی را (اجازه) نداری.»[1]

شیخ خطابی رحمه الله گوید:

فقط اولین نگاه را (اجازه) دارد و بر او (مؤاخذه‌ای) نیست؛ به شرط این‌که نگاه، ناگهانی و ناخواسته باشد؛ دومین نگاه را حق ندارد تکرار کند چنان‌که حق ندارد به عمد نگاه کند؛ نگاه رفت (و آغازین) باشد یا نگاه برگشت (و دومی).[2]

---

۱. روایت مسند احمد، ۳۵۳/۵ و ۳۵۷؛ سنن أبی داود، کتاب النکاح، باب ما یؤمر به من غض البصر، شماره ۲۱۴۹؛ سنن ترمذی، کتاب الأدب، باب ما جاء فی نظرة المفاجأة، شماره ۲۷۷۷. نویسنده، با ارائه‌ی توضیحاتی در زمینه‌ی سند و متن‌های مترادف این روایت، نتیجه گرفته است که حدیث دارای مفهومی مقبول و صحیح است که به جهت پرهیز از طولانی شدن مطلب به ذکر این مقدار بسنده کردم. مترجم

۲. معالم السنن، ۱۹۰/۳.

ابن قیم سپس گوید:

اساس عموم حوادث و ماجراهایی که انسان گرفتارش می‌گردد؛ نگاه است، چون نگاه باعث خیال‌پردازی می‌شود و خیال‌پردازی هم کشش را به دنبال دارد؛ سپس تفکر و دقّت را بنا می‌کند و تفکر و دقت، شهوت را پدید می‌آورد. ثمره‌ی شهوت، اراده‌ای است سطحی و اراده‌ی سطحی، به اراده‌ی قاطع و جدی تبدیل می‌شود، آنگاه اگر مانعی نباشد؛ چیزی اتفاق می‌افتد که نباید اتفاق افتد! لذا در این باب گفته‌اند؛ صبر بر فروبستن دیده، آسان‌تر است از صبر بر درد (و رنج) پس از آن.

شاعر در این خصوص گوید:

اساس همه‌ی حوادث از نگاه است. شعله‌های آتش و حریق‌های بزرگ از یک جرقه است. چه‌بسا نگاه، که (اثر مرگبارش) به دل صاحبش، مانند اصابت تیری باشد که میان زه و کمان است. مادامی که چشمی پلک می‌زند؛ آدمی در معرض خطر زخم‌چشم دیگران است، خوش‌آمد نمی‌گویم آن شادی‌ای را که گزندی به دنبال دارد.

برخی از آفات آزاد گذاشتن چشم:

دچار شدن به نگاه‌های هرزه‌ی پوچ؛ که خود موجب حسرت‌ها، آه‌ها، سوزها و رنجش‌ها می‌گردد؛ لذا چشم انسان هرزه‌نگر به چیزهایی می‌افتد، که قدرت به دست آوردنش را ندارد و برنداشتن‌اش نمی‌تواند صبر کند و این بزرگترین و دردناکترین عذاب است که انسان چیزی را ببیند که قدرت صبر کردن بر (محرومیت از آن) یا محرومیت بخشی از آن را نداشته و از به دست آوردنش ناتوان باشد.

شاعر گوید:

هرگاه روزی نگاهت را به مانند پیک گسیل داشتی (تا در میان دیدنی‌ها جستجو کند)، دیدنی‌ها تو را خسته و درمانده می‌کنند و تو چیزی را می‌بینی که در

اختیار تو نیست و نیز توان تصاحب کردنش را نداری؛ لذا باید بر محرومیت از آن صبور باشی و این خود زحمت و محرومیت جدیدی است!

سپس گوید:

در شگفتم از این‌که: نگاه، قلب را جریحه‌دار می‌کند و هر زخمی، زخم دیگری را به پی دارد سپس از درد و سوز جراحت کسی را رهایی نیست. من هم با همین مفاهیم این شعر را گفتم:

به دنبال هر نگاه، پیوسته نگاهی دیگر داری! و نگاهت هر دختر و پسر خوش‌سیما را می‌پاید و در این میان تو می‌پنداری که این داروی درد تو است، در حالی که یقیناً آن یک جنایت است و به دنبالش دردت شدیدتر می‌شود؛ زیرا تو با این دیدن؛ پاییدن و گریستن، چشمت را کور کردی و قلبت را به مسلخ بردی!

و گفته‌اند:

کنترل نگاه‌ها، از تداوم حسرت‌ها، آسان‌تر است.[1]

پس اگر گویند: آیا این درد لاعلاج را، درمانی هست؟

در جواب، *ابن قیم جوزی* گوید:

راه پیشگیری از ابتلا به این درد، دو چیز است:

یکم: فرو بستن دیده‌ها و کنترل نگاه‌ها؛ زیرا نگاه، تیری است زهرآگین از تیرهای شیطان و کسی‌که نگاه‌هایش را آزاد گزارد و آن را کنترل نکند؛ به حسرت‌های پیوسته گرفتار آید.

فروبستن دیده، چند (مزیت و) منفعت دارد:

۱ـ فرمانبرداری از فرمان خدا که آرمان والای سعادتمندی انسان در دنیا و آخرت است.

---

۱. الجواب الکافی لمن سئل عن الدواء الشافی، ۲۱۵ـ۲۱۸.

۲ـ از اصابت تیر زهرآگین شیطان جلوگیری می‌کند، تیری که شاید به قلب نگاه‌کننده اصابت کند و باعث مرگش شود.

۳ـ موجب اُنس گرفتن قلب با خداوند متعال می‌شود.

٤ـ قلب را تقویت و شادمان می‌کند، همان‌طور که نگاه کردن، باعث ضعف و اندوه قلب می‌شود.

٥ـ قلب را نورانی می‌کند، چنان‌که آزاد گذاشتن دیده، باعث تاریکی قلب می‌شود.

٦ـ موجب کسب فراست دقیق و هوش سرشار و تشخیص به موقع می‌گردد تا جایی که انسان می‌تواند به‌وسیله‌ی آن، آدم حق به جانب را از خرابکار و راستگو را از دروغگو تشخیص دهد.

۷ـ موجب پایداری، شجاعت و قوت قلب گشته و خداوند برایش تسلط (معنوی) بصیرت و حجت نافذ و تسلط (مادی- اجرایی) غلبه و قدرت (و نیروی نظامی و...) را یکجا می‌سازد.

۸ـ راه‌های نفوذ شیطان به قلب را می‌بندد؛ زیرا شیطان با نگاه وارد میدان می‌شود و با آن خیلی سریع به قلب نفوذ می‌کند؛ سریعتر از نفوذ و انتشار اکسیژن در فضای خالی.

۹ـ قلب را برای اندیشیدن و پرداختن به مصالح و منافعش فارغ و آماده می کند؛ در حالی که آزاد گذاشتن دیده؛ قلب را دچار تشتت کرده و مانع رسیدنش به مصالحش می‌گردد، لذا (صاحب دیده‌ی هرزه‌نگر) در انجام وظایف و امورش کوتاهی کرده، همیشه به فکر اشباع دیده است و از یاد پروردگارش غفلت می‌ورزد.

دوم: سرگرم کردن قلب به چیزهایی که چشم شخص را مهار کند و از فروافتادنش در هر دامی او را نگه دارد. در این راستا باید از طاعات و نوافل بهره

جست، طاعاتی مثل محبت خدا و رسولش؛ همنشینی با صالحان، اردوهای علمی (و سیاحتی)، مشغول شدن به کسب و کار و...[۱]

با توجه به پیامدهای عدم کنترل نگاه، که مورد بحث قرار گرفت؛ اسلام به خودداری ورزیدن از نگاه به زنان نامحرم، توصیه کرده و اگر بیم فتنه‌ای باشد؛ حتا به فروبستن چشم نیز فرمان داده است. پسندیده اعلام شده است، زن در صورت برخوردار بودن از جمال، چهره‌ی خویش از چشم اغیار پنهان دارد و از خودآرایی بپرهیزد. از همین رهگذر، توجه به نوع لباس و مظهر برای زنان، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است تا بدین وسیله جلب توجه نکنند و کشش‌های شهوانی را در مردان تحریک ننمایند که به طور طبیعی در انسان وجود دارد البته باید گفت: سرشت خدادادی انسان زیباپسند است و نگریستن به زیبایی‌ها را دوست می‌دارد.

فروبستن دیدگان از نامحرمان، یقیناً فرمانی است برای رعایت احساس؛ کرامت و انسانیت دیگران، تا آنان به رذالت و پستی ملوّث نگردند و مرد و زن از سقوط در پرتگاه هرزه‌بینی و پیامدهایش، مصون بمانند.

شایسته است انسان مسلمان در مورد احکام، اطلاعات کافی داشته باشد و پیش از ورود به مرحله‌ی اجرای کار، حکم شرعی آن را بداند یا در مورد آن بپرسد تا از گرفتار آمدن به ممنوعیت‌های شرعی موصون بماند و به تبع آن به پرداخت فدیه، اجرای کفارات و یا به خشم خداوند، گرفتار نشود.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ اگر چهارپا (اسب، شتر، الاغ و استر) قوی باشد می‌شود کسی غیر از سوارکار اصلی در پشت سر او سوار شود.[۲]

---

۱. الجواب الکافی لمن سئل عن الدواء الشافی، ص ۲۵۵ با قدری تصرف.

۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ۴٦۱/۹؛ فتح الباری، ۷۰/٤؛ عمدةالقاری، ۱۲۵/۹؛ شرح الکرمانی، ۵٦/۸.

۲ـ تواضع رسول‌اللهﷺ و جایگاه فضل بن عباس نزد ایشان.[۱]

۳ـ وجود شهوت در انسان، یک سرشت خدادادی است. همان‌طور که انسان فطرتاً زیباپسند است و نگاه کردن به زیبایی‌ها را دوست می‌دارد.[۲]

٤ـ مرد مؤمن، باید از نگاه کردن به زنان نامحرم بپرهیزد و اگر از فتنه‌ای بیم داشت، باید از آنان چشم فرو بندد.[۳]

٥ـ برای جلوگیری از وقوع در فتنه، پسندیده است زنان و مردان نامحرم حتی‌الامکان از یکدیگر جدا باشند.[٤]

٦ـ ارتباط گفتاری- شنیداری زنان و مردان بیگانه، با یکدیگر در شرایط و ضرورت‌های زیر جایز است:

پرسیدن مسائل شرعی، کسب دانش، حضور در محاکم قضائی و پیگری‌های مربوطه، دادوستدها. البته در همه‌ی این موارد، باید چارچوب‌ها حفظ شود.[٥]

۷ـ در احرام، صورت زن، برهنه می‌باشد؛ لذا پوشیدن صورت در احرام واجب نیست، حتی اگر بیم فتنه باشد؛ هرچند پوشیدن آن در حضور مردان، طبق حدیث ام‌المؤمنین عایشهؓ مستحب است.[٦]

---

۱. فتح الباری ٤ /۷۰.
۲. فتح الباری، ٤ /۷۰، ۱۱، ۱۰؛ عمدة‌القاری ۹ /۱۲٥.
۳. فتح الباری، ٤ /۷۰؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۹ /٤٦۱؛ شرح الکرمانی، ۸ /٥٦.
٤. فتح الباری، ٤ /۷۰.
٥. فتح الباری، ٤ /۷۰؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۹ /٤٦۱؛ شرح الکرمانی، ۸ /٥٦.
٦. المفهم، ۳ /٤٤۱؛ فتح الباری، ٤ /۷۰؛ عمدة‌القاری، ۹ /۱۲٥؛ حدیث ام‌المؤمنین عایشهؓ درسنن أبی داود است، کتاب المناسک، باب فی المحرمة تغطی وجهها، ۲ /٤۱٦، شماره ۱۸۳۳؛ سنن ابن ماجه، کتاب المناسک، باب المحرمة تسدل الثوب علی وجهها (باب در مورد زنی محرم که [در حج] صورتش را بپوشاند)، ۲ /۹۷۹، شماره ۲۹۳٥ آمده است، ام‌المؤمنین عایشهؓ گوید: سواران بر ما می‌گذشتند در حالی که ما زنان همراه رسول‌اللهﷺ لباس احرام به تن داشتیم وقتی برابر ما می‌رسیدند؛ هر یک از ما جامه‌اش را روی سر و صورتش می‌انداخت و هنگامی که از آنان می‌گذشتیم، (دومرتبه) آن را کنار می‌زدیم.» این سند جید است. خطابی گوید: برخی از کسانی که معتقداند، زن جامه‌اش را بر
←

۸ـ دور کردن یا تغییر دادن منکر با دست، برای کسی‌که توانش را دارد؛ در صورتی درست است که به پدید آمدن منکر بزرگتری نینجامد.[۱]

۹ـ زن، می‌تواند به جای مرد حج بگزارد. البته برخی از اهل علم به عدم جواز آن معتقداند؛ چون زن در احرام، پوششی متفاوت از پوشش مرد دارد؛ لذا گفته‌اند: به جای مرد، جز مردی همچون خودش حج نگزارد.[۲]

۱۰ـ باید به پدر و مادر نیکی کرد و به کارها و خواسته‌های‌شان اهتمام ورزید و مصالحی را برای‌شان تأمین کرد، از قبیل پرداخت بدهی، خدمات مختلف، هزینه‌های زندگی، سفر حج و هر مورد دیگر دینی یا دنیوی.[۳]

۱۱ـ پوشیدن صورت زن فرض نیست؛ زیرا فقها اجماع دارند که زن نمازگزار، حق دارد صورتش را نپوشد، حتی اگر صورتش را بیگانگان ببینند و آیه‌ی کریمه‌ی: ﴿قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾ «به مردان مؤمن بگو: دیدگان‌شان را فرو بندند»؛ بیانگر وجوب، در غیر از صورت است. ابن حجر در دنباله‌ی این مطلب گوید: در مورد استدلال ابن بطال از داستان زن خثعمی، تأملی وجود دارد، و آن این‌که زن خثعمی احرام پوشیده بود.

و من می‌گویم: این نکته در مورد حدیث زن خثعمی است، اما امر بر فرو بستن دیدگان در آیه‌ی کریمه، صریح است؛ که فرو بستن چشم لازم نیست، مگر

صورتش اندازد؛ اندیشمندانی هم‌چون عطاء، مالک، سفیان ثوری، احمدبن حنبل و اسحاق هستند. دیدگاه محمد بن حسن هم همین است.شافعی هم در موافقت با این دیدگاه تعلیقی دارد. معالم السنن، ۱٥٤/۲.

۱. شرح الکرمانی، ٥٦/۸؛ شرح صحیح مسلم، نووی ٤٦١/۹؛ عمدةالقاری، ۱۲٥/۹.

۲. همان منابع همان صفحات، عمدةالقاری، ۱۲۸/۹، معالم السنن، ۱٤۷/۲، شرح السنة، بغوی، ٦۷/۷.

۳. شرح الکرمانی، ٥٦/۸. شرح صحیح مسلم، نووی، ۹/ ٤٦۱؛ فتح الباری، ۷۰/٤؛ عمدةالقاری، ۱۲۸/۹.

بر شیيء مکشوف و برهنه؛ لذا با توجه به این مطلب، زن مجاز است، صورتش را نپوشد، اما اگر زیبایی‌اش جلب توجه کند، پوشاندنش مستحب است.[١]

١٢ـ برای پرسیدن مطالب علمی، می‌شود به کسی نمایندگی داد؛ حتی زن می‌تواند نمایندگی مردی را عهده‌دار گردد.[٢]

١٣ـ اگر کسی بمیرد یا دچار بیماری مزمن یا پیری زمین‌گیر باشد، حج گزاردن به جای او جایز است و موارد مشابه هم اگر همراه با عجز باشد، همین حکم را دارد. این دیدگاه جمهور است، اما لیث، مالک و حسن بن صالح گویند: هیچ‌کس به جای دیگری حج نگزارد، مگر عوض میتی که حج فرض را به جا نیاورده باشد! از نخعی و برخی علمای سلف روایت است که گفته‌اند: حج، نه به جای میت و نه عوض هیچ‌کس دیگر صحیح نیست و همین مطلب از مالک هم نقل شده است؛ هرچند خود او به آن وصیت کرده است.[٣]

اصل سی و سوم: پیش از تطبیق و تنفیذ احکام، باید آن‌ها را شناخت:

کسی‌که واقعیت شرایط روزگار ما را مد نظر قرار دهد، می‌بیند بسیاری از مسلمانان برای آگاهی یافتن از احکام شرعی هیچ نمی‌پرسند و دیدگاه اسلام را در مورد مسائل عملی که در زندگی با آن در تماس‌اند، نمی‌دانند؛ مگر این‌که به ممنوعیت شرعی دچار شوند، در حالی که درست آن بود که پیش از گرفتار شدن بپرسند و آگاه شوند و مانع وقوع *خطا* و ارتکاب اعمال خلاف شرع و اصول تربیتی گردند.

عین این ماجرا، برای شخص دیگری اتفاق افتاد که برای عمره احرام بسته و بر لباس احرامش عطر مالیده بود.

---

١. فتح الباری، ١١/١٠.
٢. فتح الباری، ٤/٧٠.
٣. شرح صحیح مسلم، نووی، ٩/٤٦١؛ عمدة‌القاری، ٩/١٢٥ و ١٢٦؛ المفهم، ٣/٤٤٣ و ٤٤٤؛ معالم السنن، ٢/١٤٧؛ شرح الکرمانی، ٨/٥٦؛ سنن الترمذی، ٣/٢٦٨؛ شرح السنه، بغوی، ٧/٢٦.

صفوان بن یعلی (در مورد پدرش) گوید: "یعلی" به عمربن خطاب می‌گفت کاش پیامبرﷺ را در هنگام نزول وحی می‌دیدم. وقتی رسول‌اللهﷺ در "جعرانه"[۱] بود، پارچه‌ای را بر خود انداخته تا آن را بر خود سایه کند. (در حالی که) گروهی از یارانش از جمله سیدنا عمر رضی الله عنه او را همراهی می‌کردند، ناگهان مردی به نزدش آمد که عبایی پشمین و به شدت عطرآگین به تن داشت، پس (آن) مرد گفت: نظرت در مورد مردی که با عبایی به شدت عطرآگین؛ احرام عمره بسته، چیست؟

پیامبرﷺ لحظه‌ای به او نگریست، سپس سکوت کرد؛ در این حال وحی، او را فرا گرفت؛ عمر رضی الله عنه با دستش به یعلی بن امیه اشاره کرد؛ بیا. یعلی آمد و او سر در گوشش کرد که دید سیمای پیامبرﷺ قرمز شده و لحظاتی (در خود) غرق است، سپس (این حالت) از او رخت بر بست و فرمود: کسی‌که لحظه‌ای پیش از من در مورد عمره پرسید، کجاست؟

آنگاه به جستجوی مرد شدند و او را آوردند، رسول‌اللهﷺ (به او) فرمود: اما عطری که بر تو است؛ آن را سه بار بشوی؛ ولی عبا را از تن به در آور سپس در عمره‌ات همان کن که در حج خود انجام می‌دهی![۲]

۱ـ ارزیابی خطا:

در این حدیث، خطا، در دو چیز خلاصه می‌شود:

یکم: پوشیدن لباس دوخته و سرپوش در احرام.

دوم: عطرآگین کردن لباس و بدن در حال احرام.

---

۱. جعرانه: آبی است میان طائف و مکه و به مکه نزدیکتر است. پیامبرﷺ هنگامی که غنایم هوازن را تقسیم می‌کرد، در صبحگاه بازگشت از حنین از همان جا احرام بست و در محل جعرانه مسجدی بود، و در آن چاه‌های آب بود که به هم نزدیک بودند؛ ضمناً جعرانه در محدوده‌ی حل (بیرون حرم) است و یکی از میقات‌های احرام بستن است؛ در حال حاضر حدود شانزده کیلومتر از شهر مکه فاصله دارد.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الحج، باب غَسل الخلوق ثلاث مرات من الثیاب، ۳/۳۹۳، شماره۱۵۳۶؛ روایت صحیح مسلم، کتاب الحج، باب تحریم الطیب فی الحج و العمره، ۸/۲۵۷، شماره ۱۱۸۰، ۸.

دو عمل مذکور از ممنوعیت‌های احرام است؛ ولی اگر کسی از سر فراموشی، یا ناآگاهی، یا به اجبار؛ مویش را بتراشد، یا ناخنش را بگیرد، یا سرش را بپوشاند، یا جامه‌ی دوخته‌ای به تن کند، یا عطری را استفاده کند (و به تن یا لباس بمالد) یا آن را ببوید؛ طبق فتوای صحیح، ایرادی بر او نیست.

ابن باز، این مطلب را با استناد به حدیث، بیان کرده است که پیامبرﷺ فرمود: «لغزش، فراموشی و آنچه (امتم) به اجبار، به (انجام) آن واداشته شوند، از امتم برداشته شده است (و در مورد آن مؤاخذه نخواهند شد.)»

اما کسی‌که موارد مذکور، یا هر یک از ممنوعیت‌های احرام را از سر عمد مرتکب شود؛ در ازای هر ممنوعیتی که مرتکب شود، باید فدیه بدهد. و فدیه سه قالب دارد که شخص مُحرم در انجام یکی از آن سه قالب مختار است:

۱ـ یا سه روز روزه بگیرد.

۲ـ یا به شش نفر مستمند غذا بدهد. (یا به هر یک از آن‌ها) نیم پیمانه گندم یا برنج بدهد.

۳ـ یا گوسفندی ذبح کند.

خداوند متعال فرمود:

﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِۦٓ أَذًى مِّن رَّأْسِهِۦ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ﴾ (بقره: ۱۹۶)

«اگر کسی از شما مریض بود، یا سرش دردی داشت؛ پس فدیه بدهد؛ (فدیه‌ای) از قبیل (سه روز) روزه گرفتن یا صدقه (دادن و یا غذا دادن به شش مستمند) یا (ذبح) گوسفندی.»

۲ـ اصلاح خطا:

با حوصله و آرامش گوش دادن به سؤال شخص سؤال کننده، بیانگر توجه وافر پیامبرﷺ به مخاطب بود که خود نوعی احترام گذاشتن به دیگران است؛ دیدیم رسول‌اللهﷺ لحظه‌ای به او نگریست سپس سکوت کرد. این امر بیانگر عدم

شتاب‌زدگی، برای ارائه‌ی فتوا بود؛ لذا رسول‌اللهﷺ، منتظر نزول وحی و دریافت پاسخ ماند.

شایسته است عالم، مربی و دعوتگر، با مردم چنین باشد، تا برای آنان وبالی نباشد، بلکه منفعت و فرصتی باشد. و این نکته هم پذیرفتنی است که گاهی بر دانشمند بزرگ (و مربی و دعوتگر آگاه،) چیزی پوشیده می‌ماند که بعضی از زیردستانش آن را می‌دانند؛ چون علم، یک موهبت الهی است و خداوند، به هر کس بخواهد، کریمانه فضل و احسانش را عطا می‌کند. سپس رسول‌اللهﷺ سائل را فرمان داد تا عطر را سه مرتبه شستشو دهد و از بدنش دور کند.

فرمان "سه مرتبه شستن"، برای مبالغه در دور کردن اثر عطر بود و اگر بوی عطر، ملایم و مقدار آن اندک بود، با یک مرتبه شستشو پاک می‌شد و نیاز به شستن بیش از آن نبود (بنابراین) شاید عطری که آن مرد استفاده کرده، زیاد بوده است؛ لذا فرمان داد که سه مرتبه آن را از بدنش بشوید[1] و لباس آغشته به عطر را از تن در آورد و پس از ارائه‌ی این پاسخ فرمود: در حج‌اش همان کند که در عمره‌اش انجام می‌داده است و از کلیه‌ی ممنوعیت‌های احرام از قبیل پوشیدن لباس دوخته و عطر (و موارد دیگر) دوری کند؛ زیرا مرد می‌پنداشت شخصی که برای عمره احرام بسته است؛ حکمش چنین نیست.[2] لذا فرمود: «سپس در عمره‌ات، همان کن که در حج خود انجام می‌دادی!» (یعنی ممنوعیت‌های حج و عمره، یکسان‌اند!)

از این قبیل وضعیت‌ها، در جهان عرب و اسلام، بسیار است، مثلاً مسلمانی را می‌بینی که دادوستدش با ربا است و وام‌های ربوی دریافت می‌کند؛ در عین حال می‌بینی خود را به زحمت می‌اندازد و می‌پرسد: آیا این بانک کارش با ربا است؟ آیا وام‌های ربوی حرام است؟ زن مسلمان را می‌بینی که با استناد به رسم و عرف

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ۲۸۵/۸.
۲. المفهم، ۲٦۱/۳.

جامعه با مرد اجنبی، مصافحه می‌کند، آنگاه می‌بینی خود را به زحمت انداخته، می‌پرسد: آیا دست دادن با مردان بیگانه، جایز است؟

بنابراین پسندیده و نیکو است، مربیان و دعوتگران، انجام چنین اعمالی را از عوام و گاهی حتی از خواص مد نظر داشته باشند و در موقعیت‌های مناسبی از قبیل نشست‌های تربیتی- آموزشی و منابر جمعه، احکام شرعی این قبیل حرکات و رفتارها را، یادآوری نمایند و بکوشند مفهوم ایمان حقیقی و دستورالعمل‌های شریعت اسلامی و آئین مهرورزی را در عمل و ارتباطشان با طیف‌های مختلف، اصلاح و تقویت کنند.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ اگر قاضی و مفتی، حکم مسئله‌ای را ندانند تا زمانی که جواب درستش را بیابند؛ قاضی می‌باید از صدور حکم و و مفتی از پاسخ دادن به مسئله خودداری ورزد.[۱]

۲ـ دست‌های از احکام هستند که در قرآن وجود ندارند و در رابطه با آن وحی هم نازل نشده است؛ اما حکم‌شان ثابت است.[۲]

۳ـ استعمال عطر و پوشیدن لباس دوخته و موارد دیگر از ممنوعیت‌های احرام‌اند[۳] و همان‌طور که در عمره حرام‌اند؛ در حج هم حرام هستند.[٤]

٤ـ اگر کسی از سر فراموشی یا ناآگاهی، در زمان مُحرم بودن، عطر استفاده کند، سپس متوجه گردد و بلافاصله به پاک کردنش مبادرت ورزد؛ کفاره‌ای بر او نیست و این حکم برابر مذهب امام شافعی است و عطاء، ثوری، اسحاق و داوود

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ۲۵۷/۸؛ شرح الکرمانی، ۷۰/۸؛ فتح الباری، ۳۹۵/۳؛ عمدةالقاری، ۱۵۲/۹.
۲. همان منابع همان صص.
۳. ممنوعیت‌هایی از قبیل پوشیدن لباس دوخته؛ عطر زدن، تراشیدن مو و گرفتن ناخن، کرم یا روغن زدن به سر و ریش، عقد و همخوابی و بقیه‌ی لذت‌های جنسی و شکار کردن، جملگی بر حاجی احرام‌دار قدغن است. شرح صحیح مسلم، نووی، ۲٥٤/۸.
٤. شرح صحیح مسلم، نووی، ۲٥٦/۸؛ المفهم، ۲٦۱/۳.

هم همین دیدگاه را دارند. اما امام مالک، امام ابوحنیفه، مزنی و یکی از دیدگاه‌های امام احمد، معتقدند:

حاجی در این صورت باید فدیه بدهد! ولی بنا به دیدگاه صحیح در مذهب امام مالک، بر کسی که از روی فراموشی یا ناآگاهی عطر استفاده کند، فقط در حالتی فدیه واجب است که عطر به مدت طولانی بر لباس او بماند.[۱]

۵ـ اگر جامه‌ی دوخته‌ای بر محرم، قرار گرفت؛ کافی است که آن را در آورد لذا لازم نیست که آن را پاره یا قیچی کند؛ برخلاف دیدگاه نخعی و شعبی که گویند: برای این‌که سرش پوشیده نشود، نباید آن را از قسمت سر در آورد، بلکه باید آن را پاره یا قیچی کند. و این دیدگاه ضعیفی است.[۲]

۶ـ حرمت استفاده از عطر برای مُحرم در کل دوره‌ی احرام از آغاز تا پایان احرام، یکسان است؛ زیرا وقتی که استفاده از عطر در ادامه، حرام باشد، پس به طور طبیعی در آغاز هم حرام خواهد بود؛ اما عطر زدن در زمان پوشیدن احرام و پیش از نیت آن، مستحب است و باقی ماندن رنگ و بوی آن پس از ورود به احرام، اشکالی ندارد و این دیدگاه جمهور است. امام مالک گوید: با این‌که این عمل قدغن است؛ ولی بر آن فدیه‌ای نیست. در این زمینه، دیدگاه جمهور درست و راجح است.[۳]

۷ـ هنگامی که پیامبرﷺ، در خلوت و سکوت خویش، سرگرم دریافت وحی بود، *یعلی* را صدا زدند، تا پیامبرﷺ را در حال دریافت وحی ببینند. او که آرزوی

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ۲۵۶/۸؛ فتح الباری، ۳۹۵/۳ و ۶۳/۴؛ عمدةالقاری، ۱۵۲/۹؛ شرح الکرمانی، ۷۰/۸؛ المفهم، ۲۶۱/۳.
۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ۲۵۶/۸؛ شرح الکرمانی، ۷۰/۸؛ فتح الباری، ۳۹۵/۳؛ عمدةالقاری، ۱۵۲/۹؛ المفهم، ۲۶۰/۳.
۳. شرح صحیح مسلم، نووی، ۲۵۶/۸، فتح الباری، ۳۹۸/۳ و ۳۹۹؛ شرح الکرمانی، ۶۹/۸ و ۷۰؛ عمدةالقاری، ۱۵۲/۹؛ المفهم، ۲۵۹/۳ و ۲۶۰.

چنین توفیقی را داشت، آمد و سر در ردای پیامبرﷺ کرد و به سیمای نازنین پیامبرﷺ نگریست. او می‌دانست که پیامبرﷺ از این کار او ناراحت نمی‌شود. مشاهده‌ی پیامبرﷺ در آن حال، برای او موجب، تقویت ایمانش می‌شد.

برپایه‌ی مطلب مذکور، اگر کسی در خلوت و سکوت شخص دیگری، بر او وارد شود و بداند که باعث ناراحتی و رنجش او نمی‌شود، ایرادی ندارد.[۱]

۸ـ راستی و درستی نبوت پیامبرﷺ و شدت سنگینی دریافت وحی بر او و این‌که پیامبرﷺ از هوی و هوس سخن نمی‌گوید، بلکه آنچه می‌گوید، وحی‌ای است که بر او نازل می‌شود.

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ۲۵٦/۸؛ عمدة‌القاری ۱۵۲/۹؛ شرح الکرمانی ۷۰/۸.

فصل سوم

ارزیابی و اصلاح خطاهای رفتاری و اخلاقی

این فصل شش مبحث دارد:

۱) ارزیابی و اصلاح خطای شرم‌آور و نفرت‌انگیز زنا
۲) ارزیابی و اصلاح خطای سرقت
۳) ارزیابی و اصلاح خطای شرابخواری
٤) ارزیابی و اصلاح خطای جنگ‌افروزی؛ ستیزه‌جویی و راهزنی
٥) ارزیابی و اصلاح خطای تهمت زدن
٦) ارزیابی و اصلاح خطای ناسزا گفتن و دشنام دادن

مبحث اول:
ارزیابی و اصلاح خطای شرم‌آور و نفرت‌انگیز زنا

رسول‌الله ﷺ، الگوی کاملی از اخلاق نیک و ادب والا بود، و از کودکی به صداقت و امانتداری شهرت یافت تا جایی که او را صادق و امین لقب دادند. او پاک‌ترین و بی‌خدشه‌ترین انسان بود و بیش از هر کسی از حرام دوری می‌کرد؛ هیچ‌گاه دستش دست زن نامحرمی را لمس نکرد و هرگز چشمش به زیبایی زنی که با او پیوندی نداشت؛ خیره نشد. او در جامعه‌ای می‌زیست که همه‌ی پدیده‌های هوی و هوس؛ لهو و بیهودگی، در آن موج می‌زد و با این‌که از توانایی، جوانی، برومندی و خوش‌خلقی برخوردار بود؛ اما هیچ رفتار خام و ناشایستی در او دیده نشد و هیچ لغزش و جرمی را به او نسبت ندادند.

البته شرم‌آورترین گناه و پست‌ترین جنایت، زنا است که خداوند متعال آن را حرام کرده و در پستی و فرومایگی آن را همطراز شرک گردانده است و برای دو طرفِ، عقوبت و مجازات یکسانی را تدارک دیده است.

خداوند می‌فرماید:

﴿الزَّانِي لَا ينكحُ إِلَّا زَانِيةً أَوْ مُشْرِكةً وَالزَّانِيةُ لَا ينكحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِك وَحُرِّمَ ذَٰلِك عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (نور: ۳)

«مرد زناکار؛ جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و زن زناکار (نیز)، جز مرد زناکار یا مشرک را به عقد خود در نیاورد. این موارد بر مؤمنان حرام است.»

خداوند در مورد مجازات و عقوبت زنا می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَـهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا﴾ (فرقان: ٦٨-٦٩)

«(مؤمنان، کسانی هستند که) معبودی دیگر را همراه الله، نمی‌خوانند و نفس را که خداوند، (کشتن‌اش) را جز به حق، حرام کرده است؛ نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و کسی که زنا کند؛ مرتکب گناه شده است و در روز قیامت، شکنجه‌اش افزایش می‌یابد و به خواری، در آتش جهنم، جاودانه می‌ماند.»

علت شدت در عقوبت زنا؛ آن است که زنا از پلیدترین، پلیدی‌ها است و فرومایگی و بی‌غیرتی را به خانه‌ها انتقال می‌دهد؛ مرگ انسان‌ها را به دنبال دارد، عواید اقتصادی و اصالت و پاکی نسل و نژاد را نابود و جامعه‌ی بشری را دچار بحران می‌کند و درهای روزی حلال را می‌بندد و بچه‌های بی‌نسب سرراهی را فزونی می‌بخشد و طیف‌هایی را پدید می‌آورد که هیچ هویتی ندارند که نه رحم و مروت دارند و نه با معنی محبت، صمیمیت و روابط خانوادگی آشنا هستند، هم‌چنان‌که منجر به ترویج فساد اجتماعی گشته و جامعه را به منجلاب می‌کشاند.

در این مبحث، برخی از نمونه‌های تطبیقی را بر می‌گیریم و تلاش می‌کنیم از خلال منهج نبوی و راه‌های تعامل با آن با کیفیت *ارزیابی خطای* مربوط به این جنایت بزرگ و زشت، آشنا شویم.

اصل سی و چهارم: روش گفتگو و مجاب کردن:

گفتگو، یکی از روش‌های تربیتی بسیار مفید است. در گفتگو، دانش‌آموز، درمی‌یابد که او هم نظری دارد و می‌تواند آن را به معلمش ارائه دهد. از ثمرات گفتگو این است که درهای اندیشه، و وجدان معلم و دانش‌آموز را باز می‌کند و رفته

رفته، اندیشه‌های‌شان را به یکدیگر نزدیک می‌گرداند، آنان در ادامه‌ی گفتگو به نتایج مثبت و خوبی می‌رسند که رضایت معلم و دانش‌آموز را به دنبال خواهد داشت.[۱]

گفتگوی موفق و هدفمند، قناعت‌بخش است و با سؤال از معلومات دانش‌آموز یا مخاطب، آغاز می‌شود، سپس مربی، با مهارت و درایت آنچه را می‌خواهد آموزش دهد، بر پاسخ دانش‌آموز و مخاطبش می‌افزاید، تا از خلال آموزه‌ها، او به قناعت برسد و ارزش و اهمیت مفاهیم ایمانی و ارزش‌های اخلاقی را بداند.[۲]

شاهد این مطلب همان کسی است که از رسول‌الله ﷺ خواست تا زنا را برایش مباح گرداند یا به او اجازه‌ی زنا دهد.

ابوامامه ؓ گوید: جوانی نزد رسول‌الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله ﷺ! به من اجازه‌ی زنا بده، مردم به او رو کردند و سرزنش‌اش نمودند و گفتند: بس کن! رسول الله ﷺ فرمود: بیا جلو! و او خیلی به رسول‌الله ﷺ نزدیک شد و نشست. رسول‌الله ﷺ فرمود: آیا آن را برای مادرت می‌پسندی؟ گفت: خداوند مرا فدایت کند به خدا سوگند خیر. فرمود: مردم هم آن را برای مادرانشان نمی‌پسندند! سپس فرمود: پس آیا آن را برای دخترت می‌پسندی؟ گفت: خداوند مرا فدایت کند به خدا سوگند خیر. فرمود: مردم هم آن را برای دخترانشان نمی‌پسندند! فرمود: پس آیا آن را برای خواهرت می‌پسندی؟ گفت: خداوند مرا فدایت کند به خدا سوگند خیر! پیامبر ﷺ فرمود: مردم هم آن را برای خواهرانشان نمی‌پسندند! فرمود: پس آیا آن را برای عمّه‌ات می‌پسندی؟ گفت: خداوند مرا فدایت گرداند به خدا سوگند خیر! فرمود: مردم هم آن را برای عمه‌های‌شان دوست نمی‌دارند! فرمود: پس آیا آن را برای خاله‌ات دوست می‌داری؟ گفت: خداوند مرا فدایت گرداند به خدا سوگند

---

۱. من اسالیب الرسول ﷺ فی التربیة، نجیب العامر، ص ۱۰٦.
۲. اصول التربیة الاسلامیة، نحلاوی، ص ۲۳۳.

خیر! فرمود: مردم هم آن را برای خاله‌های‌شان دوست نمی‌دارند! گوید: آنگاه رسول‌اللهﷺ دستش را بر جوان گذاشت و فرمود: بارخدایا! گناهش را بیامرز و دلش را پاکیزه گردان و شرمگاهش مصون دار! پس از آن روز، آن جوان به زنی نمی‌نگریست![1]

۱ـ ارزیابی خطا:

جوان از رسول‌اللهﷺ درخواست کرد، به او اجازه‌ی زنا دهد. سپس در تقاضایش جسارت به خرج داد و آن را در محفل پیامبرﷺ طرح کرد و (از او) برای زنا اجازه خواست. محفلی که برای جملگی مورد احترام و تکریم بود.

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبرﷺ از جوان خواست که نزدیکش بنشیند تا بدین‌ترتیب برای شنیدن سخنان و توضیحات پیامبرﷺ آماده‌تر باشد و با تعالیم دین اسلام انس بگیرد و به آن علاقمند شود، اضافه بر این‌که، پیامبرﷺ مانند اطرافیانش با او به تندی و خشونت، سرزنش و نکوهش سخن نگفت، تا این رفتارش انگیزه‌ای شود که جوان از اسلام و پیروانش متنفر گردد. بلکه پیامبرﷺ به ***ارزیابی*** موضوع پرداخت و تقاضای او را با همانند آن چنین تقاضا از محارمش مقایسه کرد تا بدین‌ترتیب راه بهتری را برای قانع کردن و آموزش او در پیش گرفته باشد، و او را با تلخی و ناگواری دریدن حرمت ناموس دیگران، بهتر آشنا گرداند؛ لذا از مادر شروع کرد چون نزد همه، عزت و منزلت دارد! و فرمود: آیا آن را برای مادرت می‌پسندی؟ یعنی آیا راضی هستی یکی بیاید و از تو درخواست کند با مادرت چنین کند؟

---

۱. روایت مسند امام احمد، ۲۵۲/۵ و ۲۵۷ با سند صحیح و راویان ثقه و معتمد؛ الکبیر، طبرانی، ۱۶۲/۸، شماره ۷۶۷۹ و ۷۷۵۹؛ مسند الشامیین، شماره ۱۰۶۶؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ۳۴۰/۱، شماره۵۴۳؛ سلسلةالأحادیث الصحیحة، آلبانی، ۷۱۲ـ۲/۱، شماره ۳۷۰ با سند صحیح و راویان ثقه.

مادری که تو را پرورش داده و نه ماه تو در شکمش رشد و نمو یافتی و از جان و روان او تغذیه کردی؟ جوان در پاسخ می‌گوید: خداوند، مرا فدایت گرداند به خدا سوگند، دوست ندارم! رسول‌اللهﷺ می‌فرماید: خوب مردم هم آن را برای مادرانشان نمی‌پسندند. رسول‌اللهﷺ همین‌طور همه‌ی محارمش را یادآور شد. سپس دست مبارکش را بر سینه‌ی جوان گذاشت و برایش دعا کرد تا خداوند گناهانش را بیامرزد، دلش را پاکیزه گرداند و شرمگاهش را از گناه مصون دارد.

در این‌جا می‌بینیم، رسول‌اللهﷺ از اسلوب طرح سؤال، بهره گرفت طوری که جوان به سؤالات پاسخ می‌داد و این اسلوب یکی از مؤثرترین راه‌کارهای تربیتی است، بویژه زمانی که سؤال از خود دانش‌آموز باشد. اضافه بر این‌که تعدد و فراوانی سؤالات، بیانگر آن است که سؤال کننده، دوست دارد با او سخن بگوید و سخن‌اش را بشنود، در حالی که گفتگوی خشک و کوتاه، حالت دوری و بی‌علاقگی را القا می‌کند.

نتیجه‌ی کاربرد این روش این شد که جوان با پرسش‌ها، منفعل شد و فکرش به آن سو متمرکز شد؛ حتی او با قاطعیت جواب منفی می‌داد. پس از آن، زنا، منفورترین پلیدی نزد جوان بود و این گفتگو، تا آنجا در او اثر گذاشت که او کاملاً مجاب و قانع شد.

توقع می‌رود مربی و معلم هم در ارتباطش با دانش‌آموزان، غرور جوانان و نوجوانان را در این مراحل حساس مدنظر قرار دهد و رعایت کند و با نیازهای اساسی‌شان در زندگی، اصطکاک و تعارض نداشته باشد، بلکه تلاش شود نیازهای آنان جهت یابد و در مسیر کسب رضای خداوند، قرار گیرد و هدفمند شود. شایسته است، دعوتگر، دل فرد ***خطاکار*** را تسخیر و ***اصلاح*** کند و برای به دست آوردن‌اش سنجیده رفتار کند. از جمله اگر در رفتار او منکری را مشاهده کرد، از سرزنش او بپرهیزد. با او به خشونت، رفتار نکند؛ چون این روش، اثرگذارتر و مفیدتر است و خطاکار را زودتر به حق باز می‌گرداند. دعوتگر، باید برای خطاکار، دعای مغفرت،

هدایت و رحمت کند و هیچ‌گاه نباید او را نفرین کند و یا از خداوند، نابودی و بیچارگی‌اش را خواستار شود.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ باید با همه‌ی مردم به نیکی و نرمی، رفتار کرد و به آنان توجه نمود به‌ویژه کسانی که امید است دل‌شان تحت تأثیر قرار گیرد و جذب آموزه‌های دینی شوند، یا ایمان‌شان تقویت و تثبیت گردند.

۲ـ پیامبرﷺ در همه‌ی امورش، نرم‌خو و مهربان بود و همیشه نرم‌خویی و مهربانی را گرامی می‌داشت و ارزش و اهمیت آن را با عملش نشان می‌داد. این امر در گفتارش نیز نمودار بود، تا بدین‌سان امتش نیز در همه‌ی امور، به نرمی عمل کنند و از اعمال خشونت بپرهیزند.

۳ـ غرور شخصیتی جوانان را باید از مرحله‌ی نوجوانی مورد توجه قرار داد. نباید با نیازهای اساسی زندگی‌شان، در اصطکاک و تضاد بود، بلکه باید نیازهای‌شان را جهت داد و آن را با برنامه‌ها و خشنودی خداوند، همراه و هماهنگ ساخت.

٤ـ نیکو است دعوتگر، قلب ***خطاکار*** را تسخیر کند تا پس از آن بتواند روی آن کار کند؛ لذا باید هدفمند و سنجیده باشد و از خشم و خشونت بپرهیزد؛ زیرا با این روش، دلسوزی و خیرخواهی‌اش روشن و مؤثر است و بهتر می‌تواند دانش‌آموز را به حق بازگرداند.

٥ـ اسلام، دین مهرورزی، آسانگیری و بی‌تکلفی است.

٦ـ غیرت ورزیدن به محارم و دفاع از حیثیت آنان یک امر فطری و عمومی است.

۷ـ پسندیده است برای همگان دعای خیر، آمرزش، نیکی، هدایت و عاقبت به خیری کرد.

اصل سی و پنجم: تربیت با کاربرد مجازات:

برای اصلاح اجتماعی، ساماندهی اخلاقی- رفتاری جامعه، تقویت و تحکیم بنیه‌ی امنیت و آرامش در آن، پیامبرﷺ تنبیه بدنی و روحی را تجویز و تأیید کرد تا آسایش عام گردد. ملتی که بدون مجازات زندگی می‌کند و برای بزهکاری بزهکاران و جرم مجرمان، مرزی نمی‌شناسد؛ ملت بی‌بنیاد و از هم گسیخته‌ای است، که روابط اجتماعی آن در معرض فروپاشی است و همیشه در بی‌نظمی اخلاقی به سر می‌برد و از چالش و سرگردانی جرم و جنایت در رنجی بی‌امان است.

خداوند فرمود:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (بقره: ۱۷۹)

«ای خردمندان! (بهبودی و تداوم) زندگانی شما در (گرو اجرای) قصاص است تا شما وارسته و پرهیزگار شوید.»[1]

تربیت با کاربرد مجازات دو بخش دارد:

۱ـ مجازات و تنبیه بدنی؛

۲ـ مجازات و تنبیه روحی؛

در این مبحث از بخش اول (یعنی تنبیه بدنی) سخن خواهد رفت؛ ولی بخش دوم را در فصل چهارم (ارزیابی *خطاها* در بخش اجتماعی) مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱ـ مجازات و تنبیه بدنی: این نوع مجازات و تنبیه، در شریعت اسلامی با نام "***حد***"[2] شناخته می‌شود. ***حدود*** مجازات‌هایی هستند که توسط قانونگذار حکیم

---

۱. تربیة الأولاد في الإسلام، عبدالله ناصح علوان، ۲/۵۶۱.

۲. حدود یا مرزهای خداوند، عبارت است از ۱- حد ارتداد. ۲- حد قتل نفس. ۳- حد زنا. ٤- حد سرقت. ٥- حد تهمت. ٦- حد جنگ‌افروزی، ستیزه‌جویی و راهزنی (و گسترش فساد) ۷- حد شرابخواری. تربیةالأولاد في الإسلام، عبدالله ناصح علوان، ۲/۵۵۹.

به‌عنوان حق الله پیش‌بینی شده و اجرای آن توسط حاکم مسلمان واجب است. همچنین ***تعزیرات*** مجازات‌هایی است که از سوی سلطه‌ی قضایی، ***ارزیابی***؛ صادر و اجرا می‌گردد و هدف از آن تحقق مصالح عمومی جامعه و بازداشتن[1] بزهکاران و مجرمان از ارتکاب جرایم بیشتر است. شاهد مطلب ماجرای "ماعز" و "زن غامدی" است:

سلیمان بن بریده به نقل از پدرش می‌گوید: "ماعزبن مالک" به نزد رسول‌اللهﷺ آمد و گفت: یا رسول‌اللهﷺ! مرا پاکیزه کن![2] فرمود: وای بر تو بازگرد و از خداوند آمرزش بخواه و توبه کن! گوید: اندکی رفت سپس برگشت و گفت: (یا) رسول‌اللهﷺ! مرا پاک گردان! رسول‌اللهﷺ فرمود: وای بر تو برگرد و از خداوند استغفار بطلب و توبه کن! گوید: (دوباره) او اندکی رفت و برگشت و گفت: یا رسول‌اللهﷺ! مرا پاک گردان! و پیامبرﷺ هم همان جمله را فرمود تا مرتبه‌ی چهارم که رسول‌اللهﷺ به او فرمود: از چه چیزی تو را پاک گردانم؟ و او گفت: از زنا. رسول‌اللهﷺ (در مورد او) جویا شد، آیا او دچار جنون (شده) است؟ به او خبر دادند که او را هیچ جنونی نیست! فرمود: آیا شراب خورده است؟ مردی بلند شد و دهانش را بوئید ولی از (دهان) او بوی شراب به مشام نرسید. گوید: آنگاه رسول‌اللهﷺ (از او) پرسید: آیا تو زنا کردی؟ او گفت: بلی! پس از آن رسول‌اللهﷺ فرمان داد و او سنگسار شد. مردم در مورد او دو گروه بودند: گوینده‌ای می‌گفت: در حقیقت او هلاک شد و به عقوبت گناهش گرفتار آمد. و گوینده‌ای (دیگر) می‌گفت: هیچ توبه‌ای از توبه‌ی "ماعز" بهتر نیست، زیرا او به نزد رسول‌اللهﷺ آمد و دست در دستش گذاشت و گفت: سنگسار و پاکیزه‌ام کن. گوید: آنان دو یا سه روز به همین منوال درنگ کردند. سپس رسول‌اللهﷺ (به جمع‌شان) آمد (درحالی

---

۱. تربیةالأولاد فی الإسلام، عبدالله ناصح علوان، ۲/۵۵۹ـ۵۶۱.
۲. یعنی با اجرای حد زنا بر من، مرا از احساس سنگینی گناه زنا، پاک گردان! المفهم ۵/۸۸.

که) آنان نشسته بودند. رسول‌اللهﷺ به آنان سلام کرد. سپس نشست و فرمود: برای "ماعزبن مالک" طلب آمرزش کنید گوید: آنان گفتند: خداوند، "ماعزبن مالک" را بیامرزد! گوید: آنگاه رسول‌اللهﷺ فرمود: در حقیقت او توبه‌ای کرد که اگر میان یک ملت تقسیم می‌گشت همگان را کافی بود!

راوی گوید: سپس زنی از قبیله‌ی "غامد"[۱] از (تیره‌های) "ازد" آمد و گفت: (یا) رسول‌اللهﷺ! مرا پاک گردان! و او فرمود: وای بر تو! بازگرد و از خداوند آمرزش بخواه و توبه کن! و او گفت: می‌بینم می‌خواهی مرا همانگونه برگردانی که "ماعزبن مالک" را برگرداندی! رسول‌اللهﷺ فرمود: و آن چیست؟ (و تو را از چه پاک گردانم؟) زن گفت: که از زنا باردار است! فرمود: آیا تو (بارداری؟) گفت: بله! رسول‌اللهﷺ به او فرمود: پس تا زمانی که وضع‌حمل کنی و بچه‌ات را به دنیا آوری (اجرای حکم، متوقف می‌شود). مردی از انصار تا زمان وضع‌حمل، سرپرستی و تکفل‌اش را عهده‌دار گشت. گوید: پس (از مدتی مرد انصاری) آمد و گفت: زن غامدی زایمان کرده است. رسول‌اللهﷺ فرمود: بنابراین پس حالا او را سنگسار نمی‌کنیم و بچه‌اش را کوچک نمی‌گذاریم تا کسی را نداشته باشد که به او شیر دهد. در آن لحظه مردی از انصار بلند شد و گفت: ای نبی خدا! شیرخواری‌اش با من. گوید: پس آنگاه او را سنگسار کردند.[۲]

در روایت دیگر چنین آمده است:

عبدالله‌بن بریده رضی الله عنه به نقل از پدرش می‌گوید: "ماعزبن مالک اسلمی" به نزد رسول‌اللهﷺ آمد و گفت: یا رسول‌اللهﷺ! من بر خودم ستم نموده و زنا کردم و من

---

۱. زنی از "غامد" از "ازد": "غامد" از تیره‌ی "جهینه" از تیره‌ی "ازد" است. نویسنده‌ی معجم البلدان گوید: "جهینه" آبادی بزرگی است در نواحی شهر موصل عراق که در کنار "دجله" قرار دارد. نام زن غامدی، "سبیعه" یا "امیه" بنت فرح بوده است. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۳٤٦؛ المفهم ٥/٩٦؛ معجم البلدان ۲/۲۲٥.

۲. روایت صحیح مسلم، کتاب الحدود، باب من اعترف علی نفسه بالزنی، ۱۱/۳٤٥، شماره ۲۲، ۱٦٩٥.

به طور قطع می‌خواهم که مرا پاک گردانی و رسول‌اللهﷺ او را برگرداند وقتی فردا فرارسید او (دوباره) به نزدش آمد و گفت: یا رسول‌اللهﷺ! من زنا کرده‌ام. دوباره او را برگرداند. آنگاه رسول‌اللهﷺ به نزد خویشانش فرستاد (و پیام داد که): آیا در عقلش اشکالی می‌بینید که در اثر آن چیزی از کردارش را ناپسند بدانید؟ آنان گفتند: ما او را جز فردی خردمند نمی‌دانیم و در آنچه ما از او سراغ داریم، او از نیکوکاران ما است. او برای سومین مرتبه به نزدش آمد. آنگاه رسول‌اللهﷺ هم، به نزد خویشان ماعز فرستاد و در موردش (از آنان) جویا شد. آنان هم به او خبر دادند؛ او را و نه عقلش را ایرادی نیست! چون چهارمین مرتبه فرا رسید؛ فرمان داد برایش چاله‌ای حفر کردند و او را سنگسار کردند. گوید: آنگاه زن غامدی آمد و گفت: یا رسول‌اللهﷺ! من زنا کرده‌ام پس مرا پاک گردان و رسول‌اللهﷺ او را برگرداند چون فردا فرا رسید (دوباره به نزد رسول‌اللهﷺآمد و) گفت: یا رسول‌اللهﷺ! چرا مرا بر می‌گردانی؟ شاید تو مرا همچون ماعز برگردانی ولی به خدا سوگند من (از زنا) حامله‌ام! فرمود: حال که اباداری پس برو تا زایمان کنی پس چون زایمان کرد نوزاد را در پارچه‌ای (گذاشت و) به نزد رسول‌اللهﷺ آورد و گفت: این نوزاد را من به دنیا آوردم! فرمود: برو و او را شیر بده و تا (زمانی) که او را از شیر بگیری (درنگ کن). آری هنگامی که بچه را از شیر گرفت (دوباره) او را به نزد رسول‌اللهﷺ آورد در حالی که قطعه نانی در دستش بود. او گفت: ای نبی خداﷺ! این (بچه) را از شیر گرفتم و او غذاخور شده است. پس آنگاه رسول‌اللهﷺ بچه را به مردی از مسلمانان سپرد. سپس فرمان داد تا برایش چاله‌ای تا سینه حفر شود و مردم را فرمان داد که او را سنگسار کردند، خالدبن ولید (به محل) می‌آید و سنگی را بسوی سرش پرتاب می‌کند طوری‌که (در اثر اصابت سنگ) خون به صورت خالد می‌پاشد، پس او را دشنام می‌دهد و رسول‌اللهﷺ (صدای) دشنامش را به آن زن می‌شنود و می‌فرماید: خالد! درنگ کن! سوگند که به ذاتی که جانم در دست او است او توبه‌ای کرد که اگر (هر) ستمگر زورگویی چنین

توبه‌ای کرده بود؛ آمرزیده می‌شد سپس فرمان داد تا بر او نماز گزارده، دفنش کنند.» (و چنین کردند!)[۱]

۱ـ ارزیابی خطا:

در این حدیث، خطا در سه چیز خلاصه می‌شود:

یکم: ماعز و زن غامدی که جنایت شرم‌آور و نفرت‌انگیز زنا را مرتکب شدند و رسول‌اللهﷺ تلاش کرد بر آنان پرده‌پوشی و رحم کند و نسبت به گناهی که آن دو در آن گرفتار آمده بودند دل مبارکش به درد آمد و به هر یک از آنان فرمود: بازگرد و از خداوند استغفار و آمرزش بخواه و توبه کن؛ ولی هر یک از آنان بر اجرای حد، بر خود اصرار ورزید.

دوم: غوطه‌ور شدن مردم در ماجرای ماعزبن مالک. آری گروهی از آنان نسبت به او سوءظن بردند و گروهی خوشبین بودند: همان‌طور در روایت آمد؛ گوینده‌ای می‌گفت: به هلاکت رسید و به سزای گناهش گرفتار شد. و دیگری می‌گفت: هیچ توبه‌ای از توبه‌ی ماعز بهتر نیست!

سوم: دشنام دادن خالدبن ولید به زن غامدی که توبه‌کنان و سخاوتمندانه جانش را به اجرای حکم خدا سپرد. رسول‌اللهﷺ که دشنامش را شنید فرمود: خالد! درنگ کن! به خدایی که جانم در دست او است در حقیقت او به گونه‌ای توبه کرد که اگر هر ستمگر زورگویی چنین توبه‌ای کرده بود؛ آمرزیده می‌شد.

۲ـ اصلاح خطا:

بررسی و جستجوی رسول‌اللهﷺ در مورد ارتکاب جرم زنا طوری که ماعز را سه مرتبه برگرداند، زیرا شاید مدعی گنهکار، دچار توهم شده یا دیوانه و یا مست است! سپس دلش به حال او سوخت و از ارتکاب آن جرم متأثر و ناراحت شد و او

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب الحدود، باب من اعترف علی نفسه بالزنی، ۱۱/۳٤۷، شماره ۲۲، ١٦٩٥.

را فرمان داد که به خانه‌اش برگردد و از پروردگار استغفار بطلبد و تجدید توبه کند. (لیک عذاب وجدان، امان از ماعز بریده بود او مرتب به پیامبرﷺ مراجعه می‌کرد) سپس چون پیامبرﷺ اصرار او را بر اقامه‌ی حد، مشاهده کرد، درباره‌ی شخصیت، رفتار و عقل او تحقیق نمود؛ آیا او جنون دارد؟ یا دچار اختلال حواس و اختلالات ذهنی نشده است؟ اصلاً اهلیتش را از دست نداده است؟ به او گزارش دادند؛ خیر، سپس پرسید: آیا شراب نخورده است؟ کسی دهانش را بوئید اما از او بوی شراب به مشام نرسید. و همه‌ی اقدامات را برای کسب اطمینان پیش گرفت تا از اهلیت، هوش و سلامت کامل قوای جسمی و ذهنی او مطمئن گردد تا از جان او محافظت دقیقی به عمل آورد. با این همه سپس از او پرسید: (آیا واقعاً) زنا کرده‌ای؟ او گفت: بلی، آنگاه به اصحاب فرمان داد؛ چاله‌ای برایش حفر و در آن سنگسار شد.

آنگاه زن غامدی نیز به نزدش آمد و به جرم زنا اعتراف کرد. رسول‌اللهﷺ با او هم همان رفتار را پیشه کرد که با ماعز در پیش گرفته بود؛ تا شاید او (دست بردارد و) برگردد و توبه کند و از الله استغفار و آمرزش بخواهد (و مورد مغفرت قرار گیرد و حد بر او جاری نشود) ؛ ولی چون او نیز بر اجرای حد بر خود اصرار ورزید؛ به او فرمان داد تا در خانه‌اش بنشیند و منتظر وضع حمل شود. سپس نوزادش را شیر دهد تا (آنگاه که او را) از شیر بگیرد و این امر بیانگر حرمت و کرامت جنین‌اش بود. سپس فرمود: ما زن غامدی را سنگسار نمی‌کنیم تا زمانی که کسی را بیابیم که سرپرستی کودک را برعهده گیرد و به انجام امور و تربیت‌اش همت گمارد، تا اینکه حق کودک حفظ شود و از زندگی‌اش محافظت به عمل آید و ناتوانی‌اش، مورد توجه و دلسوزی قرار گیرد.

آنگاه از اصحاب خواست تا برایش چاله‌ای تا سینه‌اش حفر شود سپس به مردم فرمود، تا او را رجم کنند و آنان تا پای جان، او را رجم کردند. هنگامی که شنید یکی از یارانش به زن غامدی دشنام می‌دهد؛ به او فرمود: شتاب مکن؛ درنگ کن! سپس به جانش که در اختیار خدا است، سوگند خورد و از توبه‌ی آن زن به نیکی

یاد کرد و فرمود: در حقیقت او توبه‌ای کرد که اگر هر ستمگر قلدری چنین توبه‌ای کرده بود خداوند او را می‌آمرزید!

۳ـ برداشت‌هایی از حدیث:

۱ـ اگر حقی از حقوق الله از سوی انسانی پایمال گردد؛ برای جبران آن توبه و استغفار شخص گنهکار کافی است؛ هرچند ارتکاب آن گناه و پایمال کردن آن حق دارای حد شرعی باشد.[1]

۲ـ پرده‌پوشی حاکم مسلمان در حق شخص زناکار تا وقتی جایز است که شواهد و مدارکی محکمه‌پسند وجود نداشته باشد؛ اما اگر شواهد و مدارک به دست آمد، حاکم ناگزیر است که حد را بر زناکار، جاری سازد؛[2] زیرا رسول‌الله ﷺ فرمود: کسی که چیزی از (این) پلیدی‌ها را مرتکب گشت، خود را در پرده‌ی خدا مخفی کند و خویشتن را برملا نسازد؛ زیرا کسی که (جرم) خود را برای ما رو کند ما (حکم) کتاب خدا را بر او جاری می‌کنیم.»[3]

۳ـ این داستان، دلیلی است بر این‌که جاری شدن حد، باعث بخشودگی گناه می‌گردد؛[4] زیرا رسول‌الله ﷺ فرمود: «کسی‌که گناهی را مرتکب شد و در دنیا (به خاطر آن) مجازات شد، مجازاتش (موجب بخشودگی و) کفّاره‌ی (گناه) او است.»[5]

٤ـ این حدیث، دلیلی است بر این‌که گناهان کبیره با توبه‌ی نصوح، بخشوده می‌شود و (مؤاخذه‌ی آن، از گردن انسان خطاکار) ساقط می‌شود. امت اسلامی بر

---

۱. المفهم، ٥/ ۸۸.

۲. المفهم، ٥/ ۸۸.

۳. روایت موطای مالک، کتاب الحدود، باب ما جاء فیمن اعترف علی نفسه بالزنا، ۲/ ۸۲٥، شماره۱۲.

٤. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/ ۳٤٥.

٥. روایت صحیح بخاری، کتاب الایمان، شماره‌های ۱۸؛ ۳۸۹۲، ۳۸۹۳، ۳۹۹۹، ٤۸۹٤، ٦۷۸٤، ٦۸۰۱،٦۸۷۳، ۷۰٥٥، ۷۱۹۹، ۷۲۱۳، ۷٤٦۸.

این نظریه، اجماع و اتفاق نظر دارند؛ جز مطلبی که از قول عبدالله‌بن عباس رضی الله عنه در مورد توبه‌ی قاتل آمده است.[1]

٥ـ تحقیق و تفحص و بررسی‌های محتاطانه و دقت بالا در اجرای مجازات بر انسان مسلمان و حفاَظت از جانش و جلوگیری از هدر رفتن خونش از اهمیت بالایی برخوردار است؛ زیرا در این داستان آمد که رسول‌اللهﷺ ماعز را چندین بار برگرداند و به او گوشزد کرد که از اعترافش رجوع کند.

٦ـ کسی‌که به گناهی ملوّث و مبتلا و (از ارتکاب آن) پشیمان شد، اگر خیلی سریع از آن توبه کند و در مورد آن با کسی سخن نگوید و خود را در پرده‌ی خداوند پنهان دارد (امید است خدا او را ببخشاید).[2]

خلاصه‌ی سخن:

کسی‌که به معصیتی گرفتار و از کرده‌اش پشیمان شود؛ پسندیده است که (با خدایش تجدید عهد، از گناهش توبه و) در توبه‌اش شتاب کند و کسی را از آن آگاه نگرداند و در پرده‌ی خدا پنهان بماند.[3] از مصادیق این نکته، داستان کارگری است که با زن مردی که نزدش کار می‌کرد، زنا کرد:

ابوهریره رضی الله عنه و زیدبن خالد جهنی رضی الله عنه گویند: مردی از اعراب به نزد رسول‌اللهﷺ آمد و گفت: یا رسول‌اللهﷺ! تو را به خدا سوگند که براساس (فرمان) کتاب خدا (قرآن) برایم قضاوت کن! طرف دیگر دعوی که از او آگاه‌تر بود گفت:

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۳٤٥. نووی گوید:اگر گفته شود: چرا "ماعز" و زن "غامدی"، به توبه بسنده نکردند، در حالی که هدف‌شان همین بود، که گناه از گردن‌شان ساقط شود؟ و بر اعتراف و سنگسار شدن اصرار ورزیدند؟ پاسخ: به دست آمدن برائت و محو شدن اثر گناه با اجرای حدود، قطعی است بویژه اگر اجرای آن به فرمان پیامبرﷺ صورت پذیرد؛ ولی برای توبه، بیم آن وجود دارد، که نصوح نباشد و به برخی شروط آن خلل وارد شود؛در نتیجه گناه و اثر آن برای همیشه بماند. آن دو، ترجیح دادند، برائت و پاکی از اثر گناه را به طور قطعی به دست آورند!! ۱۱/۳٤٥.

۲. فتح الباری، ۱۲/۱۲٥.

۳. فتح الباری، ۱۲/۱۲٥.

بلی (واقعاً) میان‌مان براساس کتاب خدا داوری کن و به من اجازه ده (تا سخن بگویم) رسول‌اللهﷺ فرمود: بگو! او گفت: پسرم کارگر این آقا بوده و با زنش زنا کرده است و من اطلاع یافتم که پسرم باید سنگسار شود. من صد گوسفند و یک کنیز به او تاوان دادم. سپس از آگاهان پرسیدم، آنان به من گفتند: که پسرم باید صد ضربه شلاق بخورد و یک سال هم در تبعید باشد و زن این (آقا) باید رجم شود! آنگاه رسول‌اللهﷺ فرمود: سوگند به ذاتی که جانم در دست او است من حتماً در میانتان براساس کتاب خدا داوری خواهم کرد:

کنیز و گوسفندان، عودت داده شود. پسرت باید صد ضربه شلاق بخورد و یکسال در تبعید باشد! و (تو) ای انیس! فردا صبح به نزد این زن برو (و از او بپرس!) اگر اعتراف کرد؛ او را رجم کن! گوید: او صبح بر او در آمد و (از او جویا شد) او اعتراف کرد آنگاه رسول‌اللهﷺ فرمان داد (تا او هم سنگسار شود) و سنگسار شد.»[1]

۱ـ ارزیابی خطا:

کارگر، گناه نفرت‌انگیز زنا را با زن صاحب کارش مرتکب شد. این ماجرا، امر مهمی را یادآوری می‌کند که حضور مرد غریبه در خانه‌ی خلوت وسوسه‌انگیز و فاجعه است. آری در این داستان کارگر با زن صاحب‌خانه در خلوت قرار گرفت. امروزه چه بسیارند جرایمی که در منازل زنان بیوه اتفاق می‌افتد؛ چون کارگران و خدمه بی‌پروا و بی‌پرده بر آنان وارد می‌شوند و آنان چون در این خصوص تساهل دارند؛ مانع رفت‌وآمد خدمه نمی‌شوند، لذا گاهی اتفاقاتی دردناک رخ می‌دهد!

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب الاعتراف بالزنا، ۱۲/ ۱۳۶ و ۱۳۷، شماره ۶۸۲۷/ ۶۸۲۸؛ صحیح مسلم، کتاب الحدود، باب من اعترف علی نفسه بالزنا، ۱۱/ ۳۵۰، شماره ۱۶۹۷/ ۱۶۹۸.

۲ـ اصلاح خطا:

سوگند خوردن رسول‌اللهﷺ بر این‌که صدور حکم برای آنان قطعاً براساس کتاب خدا خواهد بود و این مطلبی بود که قبلاً آنان آن را به اصرار از او خواستار شده بودند؛ هنگامی که مرد گفت: تو را به خدا سوگند براساس کتاب خدا نسبت به من داوری کن و او فرمود: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست یقیناً من در میانتان براساس کتاب خدا داوری خواهم کرد.

محتوای حکم این بود:

۱ـ برگرداندن کنیز و گوسفند به پدر کارگر یا خدمتکار.

۲ـ محکوم شدن کارگر مجرد به صد ضربه شلاق و تبعیدش به مدت یکسال.

۳ـ فرستادن نماینده‌ای به نزد زن و مطلع کردنش از این‌که پدر کارگر او را متهم کرده است که او با پسرش رابطه نامشروع (زنا) داشته است؛ لذا او باید علیه پدر کارگر، اقامه‌ی دعوی کند و خواستار اجرای حد قَذَف تهمت و اعاده‌ی حیثیت شود، یا به زنا اعتراف کند، که در آن صورت، حد تهمت از پدر خدمتکار برداشته و حد زنا(؛ سنگسار) بر او اجرا خواهد شد.

انیس، مأمور پیامبرﷺ به نزد زن رفت و او به جرم زنا، اعتراف کرد. رسول‌اللهﷺ پس از شنیدن اعتراف زن چون او متأهل بود فرمان داد حکم زنای محصنه در مورد او اجرا شود و او رجم شد.

زیبنده است، سردمداران و مسئولان حکومتی مرد و زن اجنبی را حتی‌المقدور در محیط کار از یکدیگر جدا کنند؛ زیرا همزیستی و مختلط بودن مردان و زنان منجر به تباهی و انحراف می‌گردد و به چیزی می‌انجامد که بیماردلان، در جهت آن تلاش می‌کنند، و شیطان با استفاده از پلیدی‌ها می‌تواند در همگان نفوذ کند و آن‌ها را به کژی بکشاند. به همین دلیل رسول‌اللهﷺ فرمود: از ورود بر (جمع و محفل) زنان بپرهیزید، آنگاه مردی از انصار گفت: (یا رسول‌الله!) نظرت در مورد

مردان نامحرم خویشاوند شوهر چیست؟ فرمود: مردان نامحرم خویشاوند شوهر (مایه‌ی) مرگ‌اند!»[1]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب لا یخلون رجل بامرأة إلا ذو محرم... ۳۳۰/۹، شماره ۵۲۳۲.

این هشدار نبوی، تکان دهنده؛ مهم، دقیق، کارشناسانه و دلسوزانه است:

این مبحث بیانگر اهمیت حفظ شرف و ناموس است نه تعصب برای خویشاوند همسر یا شوهر یا متهم کردن این و آن، بلکه توجه به یک دغدغه‌ی نبوی که منطقی است، لطفاً به موارد زیر توجه شود:

۱ـ مردانی که از خویشاوندان شوهر، برای زن و دختر او محرم‌اند، فقط؛ پدرشوهر، دایی وعموی‌اش‌اند و بقیه نامحرم‌اند.۲ـ برادرشوهر؛ داماد شوهر، دوست صمیمی و برادرخوانده‌ی شوهر و نیز پسرعمو؛ پسرعمه، پسرخاله و پسر دایی شوهر و مردان خویشاوند دیگر که نسبت دورتری با شوهر دارند، همه و همه، با همسر ودختر او نامحرم‌اند؛ چون منعی برای ازدواج‌شان نیست!۳ـ با این‌که اصل بر برائت است، اما باید توجه داشت و دقیق بود و حتی‌المقدور در هنگام نبودن شوهر و نبودن محرم دیگر، این آقایان به تنهایی وارد منزل نشوند!۴ـ تساهل بیش از حد در این زمینه خطاست؛ همان‌طور که خطاست به بهانه‌ی احتیاط و بدبینی حتی باوجود شوهر، روابط را قطع کرد، لذا باید بنابر معیارهای دینی، اهمیت و خطر قضیه را دریافت و جدی گرفت!۵ـ زن و دختری که در منزل تنها باشند، در مقابل بدخواهی هر مردی؛ ضعیف‌اند و نمی‌توانند از خود دفاع کنند!!۶ـ اگر مردی، بیماردل باشد، می‌تواند با ایجاد نقطه ضعف؛ فشار، تهدید و یا تطمیع از خلوت منزل سوءاستفاده کند!! و در چنین شرایطی، شاید همه‌ی زنان و دختران، مقاوم نباشند و شاید یک عده بلغزند!۷ـ نفس آدمی (زن و مرد؛ دختر و پسر) همیشه در معرض لغزش است و نباید غفلت کرد و کشش‌های نفسانی، گاه، سرکش و بیدادگر! از طرفی در خلوت‌ها، جرایم بسیاری رخ داده است و این هم زنگ خطری است و ایجاب می‌کند که تدابیری اندیشیده شود و بهترین تدبیر و حداقل آن؛ فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ است: (که واقعاً) مردان نامحرم خویشاوند شوهر (مایه‌ی) مرگ‌اند!!!بر این حدیث شرح‌های بسیاری نگاشته شده است، چند مورد از آن را ذکر می‌کنم: ۱ـ همان‌طور که از مرگ حذر داری از ورود مرد خویشاوند نامحرم (به منزلی که زن و دخترت) در آن تنها باشند، برحذر باش؛ شرح السنة، بغوی باب النهی عن ان یخلو الرجل... ۲۶/۹. ۲ـ (ورود) خویشاوند نامحرم (به منزلی که زن و دختر تنها باشند) یعنی مرگ، و مرد بمیرد بهتر است، و چنین نکند!!!... مردان خویشاوند نامحرم در ورود به خلوتگاه زن و دختر همچون مرگ‌اند؛ و ترس از آنان بیشتر از نامحرمان دیگر است و شر و فتنه از آنان بیشتر سر می‌زند، چون آنان توان دسترسی و خلوت کردن با زن و دختر را دارند و کسی آنان را مؤاخذه نمی‌کند برخلاف بیگانه. شرح صحیح مسلم، نووی، باب تحریم الخلوة بالأجنبیة، ۱۵٤/۱٤. مترجم

این حدیث، هشداری است برای پرهیز از خلوت مرد با زن بیگانه؛ زیرا چنین خلوتی انگیزه‌های انحراف و وقوع فتنه و فحشا را تحریک و تقویت می‌کند، به همین دلیل خداوند بندگانش را از ورود بر زنان اجنبی و نگاه کردن به آنان برحذر و بازداشته است.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ باید به متن قرآن و برداشت از آن، توجه و مراجعه کرد.[۱]

۲ـ سوگند خوردن بدون تقاضای کسی و یا بدون واداشته شدن به آن، یا برای تأکید بر قضیه‌ای، جایز است.[۲]

۳ـ خوش‌خلقی و بردباری پیامبرﷺ با مخاطبانش موجب شد که آنان حرف دلشان را با او در میان گذارند؛ چون طرف دوم دعوا به پیامبرﷺ گفت؛ در میان ما به حق و بر اساس کتاب خدا داوری کن![۳]

٤ـ نزاکت در خطاب بزرگان، ایجاب می‌کند که آنان را در طرح دعوی و سخن، مقدم داشت و اگر دو طرف دعوی با هم به محکمه آمده‌اند و می‌شود هر یک از آن‌ها طرح دعوی کند، حاکم یا قاضی می‌تواند به هر یک که خواست اجازه ی طرح دعوی دهد.[٤]

۵ـ مستحب است که شاکی برای طرح دعوی یا سخن گفتن از حاکم، قاضی یا عالم؛ اجازه بگیرد.[۵]

---

۱. فتح الباری، ۱۲/۱٤۱.
۲. همان منبع قبلی.
۳. همان منبع قبلی.
٤. همان منبع قبلی.
۵. همان منبع قبلی.

٦ـ کسی‌که به جرم دارای حدّ شرعی اعتراف کند حاکم باید حد را بر او جاری سازد؛ هرچند شریک یا دستیارش اعتراف نکند. (البته چنان‌که در این احادیث آمد؛ اعتراف باید بدون اکراه و فشار باشد.)

۷ـ زنی که به حضور در محافل عادت ندارد، نباید برای حضور در دادگاه، وادار شود؛ زیرا جایز است کسی را بفرستند تا بر له یا علیه او حکم صادر شود.[۱]

۸- شاکی باید کل ماجرا را بازگوید، چون احتمال دارد قاضی یا مفتی از شرح ماجرا چیزی را برداشت کند که در صدور حکم مؤثر واقع شود چون در ماجرای مذکور پدر کارگر یا خدمتکار با این‌که آمده بود حکم زنا را بپرسد یا برای گناه فرزندش عذری آورد زیرا فرزندش به بی‌عفتی مشهور نبوده یا مثلاً بر زن یورش نبرده و او را وادار نکرده است، بلکه به‌علت طولانی شدن خلوت چشم‌شان به یکدیگر باز شده و کار به اینجا انجامیده است؛ اما با این همه او گفت: پسرم نزد این آقا کارگری می‌کرده است...[۲]

۹ـ تشویق بر دوری جستن زن و مرد بیگانه از یکدیگر، هرقدر ممکن باشد؛ زیرا همزیستی و در کنار یکدیگر بودن، به انحراف می‌انجامد و شیطان از آن طریق نفوذ می‌کند.[۳]

۱۰ـ با وجود یک مسئله با اهمیت و فوری، جا دارد از سؤالات کم‌اهمیت هم جویا شد.[٤]

۱۱ـ اگر حکم قطعی قضیه‌ای معلوم نباشد ضمن قدرت برکسب حکم قطعی، تا زمان شناخت و صدور آن بسنده کردن به حکم ظنی جایز است، اما پس از

---

۱. فتح الباری، ۱۲/۱٤۱.
۲. همان منبع قبلی.
۳. همان منبع قبلی.
٤. همان منبع قبلی.

مراجعه به قاضی و عالم باید به حکم قطعی رجوع و حکم ظنی مختومه اعلام شود.[۱]

۱۲ـ اصحاب‌ﷺ در زمان حیات رسول‌اللهﷺ و در شهر او فتوا می‌دادند؛ از جمله‌ی آنان یکایکِ خلفای راشدین‌ﷺ و نیز عبدالرحمن بن عوف‌ﷺ، ابی بن کعب‌ﷺ، معاذبن جبل‌ﷺ و زیدبن ثابت‌ﷺ.[۲]

۱۳ـ خریداری و پرداخت تاوان برای حد شرعی جایز نیست و عدم جواز شامل حد زنا؛ سرقت، جنگ‌افروزی، فتنه‌انگیزی و شرابخواری است که مورد اجماع می‌باشد؛ ولی در مورد حد تهمت (قذف) اختلاف است و درست آن است که آن هم مثل سایر حدود است. فدیه (یا تاوان دادن) فقط در مورد قصاص جان یا اندام‌ها[۳] جایز و جاری است.

۱٤ـ استخدام انسان آزاد در ازای پرداخت کارمزد به او جایز است و پدر می‌تواند در صورت نیاز فرزند کم سن و سال‌اش را به استخدام کسی در آورد.[٤]

۱۵ـ وقتی دو طرف زناکار حضور یافتند بر هر یک حکم ویژه‌ی خودش اجرا می‌شود. دوشیزه‌ای که تا کنون شوهر نکرده و جوانی که همسر نکرده است؛ (اگر زنا کنند) حکم هر یک صد ضربه شلاق و یکسال تبعید است. اما زن غیر باکره (که در زمان وقوع زنا شوهر داشته یا نداشته باشد) و مرد زن کرده (نیز چه زن داشته و چه نداشته باشد؛ اگر زنا کنند) حکم هر یک فقط سنگسار است.

علما در مورد مرد و زن ازدواج کرده‌ی زناکار، اختلاف دارند؛ آیا ضمن این‌که سنگسار می‌شوند، صد ضربه شلاق هم بخورند یا خیر؟

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۳۵۰؛ المفهم، ۵/۱۰۷؛ عمدة‌القاری، ۱۳/۲۷۳.
۲. همان منبع قبلی.
۳. معالم السنن ۳/۲۸۰؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۳۵؛ شرح السنة، ۱۰/۲۷٦.
٤. فتح الباری، ۱۲/۱٤۲.

الف- گروهی گویند: ابتدا باید شلاق بخورند سپس رجم شوند. آنان به حدیث «عباده» استناد کرده‌اند که «(حکم زنای) زن شوهردار با مرد همسردار، صد ضربه شلاق سپس سنگسار است...»[۱] این مطلب از علی بن ابیطالب ﷺ، ابن مسعود ﷺ، ابی بن کعب ﷺ هم روایت شده است. حسن بصری، اسحاق، داود هم همین دیدگاه را دارند.

ب- اما جمهور علما با استناد به ماجرای ماعز و زن غامدی معتقداند؛ (در چنین حالتی) فقط سنگسار واجب است و بس و این دیدگاه درست و راجح است. آنان گفته‌اند: حدیث «عباده» که جمع میان شلاق و رجم را در بر دارد؛ منسوخ است و مربوط به پیش از این حدیث و ماجرا بوده است.[۲]

۱٦ـ هر صلحی که مخالف سنت باشد، باطل و مردود است. لذا صلح در حدودی که حق محض خدا است (و انسان‌ها در آن سهمی ندارند؛) جایز نیست.[۳]

۱۷ـ حاکم و قاضی با این‌که می‌توانند مستقیماً در حل و فسخ شکاوی و درگیری‌ها حضور یابند؛ مجازاند در برخی قضایا جانشین انتخاب کنند.[٤]

۱۸ـ اگر کسی به زنا اعتراف کند و دو نفر بر این اعتراف شهادت دهند، آیا شهادت این دو نفر پذیرفته و حد بر او جاری می‌شود، یا مثل شهادت بر رؤیت زنا، بر اعتراف به زنا هم می‌باید چهار نفر شهادت دهند؟

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب الحدود، باب حد الزنا، شماره ۱٦۹۰، ۱۳.
۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۳۳۷. تحفة‌الأحوذی، ٤/۷۰۵ و ۷۰٦.
۳. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۳۵۰.
٤. فتح الباری، ۱۲/۱٤۳.

جمهور فقها و احناف؛ مالکی‌ها و حنبلی‌ها معتقداند؛ شهادت بر اقرار به زنا به طور کلی موجب ثبوت حد شرعی نیست. احناف گفته‌اند: شهادت بر اعتراف پذیرفته نمی‌شود.

مالکی‌ها گویند: اگر دلیلی بر اعتراف ثابت شد اما خودش منکر بود حد بر او جاری نمی‌شود و این مثل رجوع (از هر قول دیگر) است.

حنبلی‌ها گویند: اگر چهار نفر بر اعتراف شخصی به زنا شهادت دادند، زنا ثابت است، چون چهار نفر بر این اعتراف، شهادت داده‌اند و اقرار به زنا بدون شهادت چهار شاهد مرد، ثابت نیست اما اگر پس از آن شخص، منکر اقرار خویش گشت؛ یا اقرار و شهود را تأیید کرد؛ ولی تعداد شهود کمتر از چهار نفر بودند؛ در این موارد، حد بر او جاری نمی‌شود؛ زیرا انکار او یا تأیید شاهدانی کمتر از چهار نفر، به معنی بازگشت از اعتراف است و بازگشت او پذیرفته می‌شود.

اما شافعی‌ها معتقدند:

حد زنا، با شهادت بر اقرار کسی به زنا، ثابت و قابل اجرا است. آنان گویند: اگر بر اعترافش به زنا، شهادت دادند و او گفت: من اعتراف نکردم، یا پس از صدور حکم قاضی گفت: من اعتراف نکردم؛ درست آن است که به سخن او توجه نشود؛ زیرا او شهود و قاضی را تکذیب کرده است.[1]

۱۹ـ اگر زنی که در ازدواج کسی است، زنا کند، نکاح‌شان فسخ نمی‌شود و جدایی‌شان از یکدیگر واجب نیست؛ چون اگر چنین بود، پیش از سنگسار شدن آنان را از یکدیگر جدا و نکاح‌شان را فسخ می‌کردند.[2]

---

۱. الموسوعة الفقهیة، ٤٢/٢٤؛ عمدةالقاری ٢٧٤/١٣.
۲. المفهم، ١٠٧/٥ و ١٠٨؛ عمدةالقاری، ٢٧٣/١٣ و ٢٧٤؛ معالم السنن، ٢٨٠/٣.

۲۰ـ تأخیر در اجرای حدود تا ثبوت قطعی حکم جایز (و بلکه لازم است)؛ زیرا رسول‌الله ﷺ به اُنیس فرمان داد تا به نزد زن رود و... و فرستادن یک نفر برای اجرای حد جایز است.[۱]

۲۱ـ عموم علمای سَلَف و بیشتر علمای خَلَف معتقداند؛ مرد زناکار که تا کنون ازدواج نکرده است، می‌باید ضمن مجازات صد ضربه شلاق یکسال را در تبعید سپری کند؛ ولی امام ابوحنیفه رحمه‌الله و محمدبن حسن شیبانی، موافق تبعید نیستند، مگر این‌که قاضی برای جلوگیری از عیاشی و شهوت‌رانی، او را تبعید کند که در آن صورت، تصمیم با قاضی خواهد بود که او را به کجا تبعید کند.[۲]

---

۱. شرح الکرمانی، ۲۳/۲۱۱.
۲. معالم السنن، ۳/۲۸۰؛ عمدة‌القاری، ۱۳/۲۷۲؛ عون المعبود، ۱۲/۸٤.

مبحث دوم:
ارزیابی و اصلاح خطای سرقت

خداوند متعال ﷻ حدودی را بنیان نهاده تا مصالح عام و بزرگ و منافع متعدد مردم، حفاظت و نگهداری شوند و جامعه‌ی بشری در سایه‌ی آن راحت باشند و به امنیت و اطمینان؛ آسایش و آرامش دست یابند و هر شخصی در مورد جان؛ ناموس، حیثیت، خانه و سرمایه‌اش در امنیت کامل به سر برد و دغدغه‌ای متوجه او نباشد.

از جمله حدود شرعی که خداوند آن را وضع کرده است، حد شرعی سرقت است که یک عقوبت شرعی بازدارنده است و آدم‌های سست‌عنصر و بی‌اراده را از چشم دوختن به سرمایه‌ی مردم باز می‌دارد و نمی‌گذارد آنان به ناحق مالی را تصاحب، یا ثمره‌ی تلاش دیگران را بی‌جهت تاراج کنند. این عقوبت همان بریدن دست دزد از مچ است. خداوند فرمود:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّـهِ وَاللَّـهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (مائده:۳۸)

«(مجازات دزدی آن است که) دست (راست) هر یک از مرد دزد و زن دزد را (از مچ) قطع کنید، سزای کردارشان عقوبتی است، از جانب الله و او شکست‌ناپذیر و با حکمت است.»

سرقت یک جرم مالی است که سارق طی آن کالای ارزشمند و گرانقیمتی را به طور مخفیانه از محل امن آن می‌رباید. این عمل از روحی پلید و علاقه‌ای سرکش و طغیانگر پرده بر می‌دارد که به دارایی دیگران تجاوز می‌کند. آری سرقت از یک

بیماری قلبی، فرومایگی شخصیتی، رسوایی اخلاقی و انحراف رفتاری حکایت دارد.[1]

خداوند از اِعمال وساطت و پارتی‌بازی در اجرای حدود و فرمان‌های الهی، بازداشته و بیان نمودَه است که علت هلاکت بنی‌اسرائیل، پارتی‌بازی در اجرای حدود شرعی بوده است. فقها بر تحریم وساطت در اجرای حد شرعی پس از مطلع شدن حاکم و قاضی از آن، اجماع دارند.[2]

در این مبحث یک نمونه‌ی عملی را برمی‌گیریم تا از کیفیت عملکرد رسول‌اللهﷺ در ***ارزیابی و اصلاح خطاهای*** مربوط به حد سرقت مطلع شویم!

عایشه ام‌المؤمنین ؓ گوید:

وضعیت زنی که در زمان رسول‌اللهﷺ در غزوه‌ی فتح (مکه) سرقت کرده بود؛ قریش[3] را اندوهگین[4] ساخت. آنان (به فکر چاره شدند و) گفتند: در مورد او چه

---

۱. المسئولية الخلقية، دکتر احمد الحلیبی، ص ٤٠٣.
۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ۳۳٤/۱۱.
۳. قریش: نام قبیله‌ای است مشهور در مکه. آنان فرزندان فهربن مالک بن نضر هستند. در نامگذاری قریش به این نام گفته‌اند: چون قریش به معنی تجمع هست و آنان در دوره‌ی غلبه‌ی قصی بن کلاب بر مکه در اطراف آن جمع شده بودند به این نام نامیده شدند. و گفته‌اند: چون آنان تاجر بودند و از کشاورزی و دامداری بهره‌ای نداشتند، چنین نامیده شدند. و گفته‌اند؛ چون نام یکی از نیاکان‌شان قریش بن یخلد بن نضربن کنانه، بوده به نام او نامیده شدند. به هر تقدیر، منظور همان قریش ساکن مکه است که بسیاری از رجال اسلام از جمله رسول‌اللهﷺ و خلفای راشدین و دیگران از آن قبیله‌اند. هرچند که در اسلام تعصب قبیله‌ای و نژادی بی‌ارزش است و ارزش، براساس تقوا و پارسایی است! معجم البلدان، ۳۸۳/٤؛ فتح الباری، ٥۳٤/٦ و ۸۸/۱۲؛ عمدة‌القاری، ۲۷۷/۲۳.
٤. آنان از رسوایی و شرمساری قبیله و آوازه‌ی خاندان خویش بیمناک بودند، چون با این‌که زن ازقبیله‌ی بنی مخزوم بود؛ ولی آنان هم یکی از تیره‌های قریش بودند و بیم از آن بود که رسول‌اللهﷺ در اجرای حدود هیچ‌گونه ملاحظه‌ای جز اجرای حکم ندارد؛ جانبداری و... نمی‌کند و بریده شدن دست این زن، برای آنان یک لطمه‌ی حیثیتی محسوب می‌شد؛ لذا تلاش کردند تا از آن جلوگیری به عمل آورند. عون المعبود، ۲۱/۱۲؛ فتح الباری، ۸۸/۱۲؛ تحفة‌الاحوذی، ٦۹۸/٤.

کسی با رسول‌اللهﷺ صحبت می‌کند؟ سپس گفتند: چه کسی جز محبوب رسول‌اللهﷺ اسامةبن زید ﷺ را یارای آن است که با ایشان صحبت کند؟

آنگاه زن را به نزد رسول‌اللهﷺ آوردند و اسامةبن زید ﷺ در موردش با رسول‌اللهﷺ صحبت کرد پس رنگ (از) سیمای پیامبرﷺ پرید و (رو به اسامه) فرمود: آیا در حدی از حدود (شرع) خداوند وساطت می‌کنی؟ آنگاه اسامه (با ابراز تأسف) به ایشان گفت: یا رسول‌اللهﷺ! برایم استغفار بطلب! هنگامی که شب فرا رسید، رسول‌اللهﷺ به پاخاست و سخنانی ایراد کرد و خدا را چنان‌که زیبنده بود، ستود، سپس فرمود:

اما بعد، کسانی که پیش از شما بودند صرفاً برای آن دچار هلاکت شدند که چون در میانشان (آدم) سرشناس دزدی می‌کرد؛ او را رها می‌کردند و چون (آدم) ناتوان میانشان مرتکب سرقت می‌شد؛ حد شرعی را بر او جاری می‌ساختند. به ذاتی سوگند که جانم در دست او است؛ اگر فاطمه دختر محمد ﷺ دزدی کند، یقیناً من دستش را می‌برم. آنگاه فرمان داد دست زنی را که مرتکب سرقت شده بود؛ بریدند. یونس از ابن شهاب و او از عروة نقل می‌کند که عایشهﷺ گفت: آن زن بعدها توبه‌اش را نیکو داشت و ازدواج نمود و (هر از گاهی) به نزدم می‌آمد و من نیازش را به پیامبرﷺ انتقال می‌دادم.[1]

١ـ ارزیابی خطا:

دراین داستان خطاها را می‌شود به شکل زیر ترسیم کرد:

١ـ زن مخزومی[2]، رواندازی را از منزل رسول‌اللهﷺ سرقت کرد.

---

١. روایت صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب کراهیة الشفاعة فی الحد إذا رفع إلی السلطان، ١٢/٨٧، شماره ٦٧٨٨ و صحیح مسلم، کتاب الحدود، باب قطع السارق الشریف و غیره، ١١/٣٣٦، شماره ١٦٨٨، ٩.

٢. مخزومی: منسوب به مخزوم بن یقظه بن مرةبن کعب بن لؤی بن غالب است. مخزوم برادر کلاب بن مره بود. نام زنی که مرتکب سرقت شده بود؛ فاطمه بنت الأسودبن عبدالأسد بود و او دختر برادر ابوسلمه ﷺ بن ←

۲ـ قبیله‌ی قریش با زن مخزومی همدردی کردند و کارش را مهم پنداشتند؛ و بیم داشتند (در اثر کار او) شرمساری و رسوایی گریبانگیرشان شود؛ ولی حقیقت آن است که نفوذ؛ پست و مقام و قدر و منزلت انسان هرقدر باشد؛ از خطا معصوم نیست و ارزش شخصیت انسان به آن است که به خطایش اعتراف کند و برای رفع و تصحیح آن بکوشد. یا از معصیتش پشیمان گردد و دست از آن بردارد و توبه کند.

۳ـ میانجیگری و وساطت اسامةبن زید ﷺ برای زن مخزومی در جهت جلوگیری از اجرای حدی از حدود شرعی خداوند.

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبرﷺ اسامه را شدیداً نکوهش کرد و او را مورد توبیخ قرار داد که در حدی از حدود خدا وساطت می‌کند و فرمود: آیا در (جلوگیری از اجرای) حدی از حدود خدا وساطت می‌کنی؟! سپس سخنان کوبنده و بازدارنده‌ای را در جمع‌شان ایراد کرد و در آن امرا و مسئولان را هشدار داد که نکنند از اجرای حد بر آدم‌های سرشناس و برجسته، ثروتمند و افراد طبقات بالای جامعه طفره روند و آن را فقط بر ناتوانان، مستمندان و کسانی که هیچ یار و یاوری جز خدا ندارند؛ اجرا کنند.

پس از آن، برای مبالغه در سرزنش و نکوهش کسانی که از اجرای حد شرعی بر خویشاوند، والامقام، متشخص و سردمدار خودداری می‌ورزند؛ دخترش فاطمهﷺ را مثال زد و فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، حتی اگر فاطمه بنت محمدﷺ سرقت کند، حتماً دستش را قطع خواهم کرد.» آنگاه به اصحابﷺ فرمان داد تا دست زن مخزومی را ببرند. این مطلب باعث شد که بعدها آن زن از ته دل توبه کند و به فرمان‌های قانونگذار دانای حکیم، پایبند شود.

عبدالاسد، صحابی جلیل القدری که پیش از پیامبرﷺ شوهر ام‌سلمه ﷺ بود. پدر فاطمه در جنگ بدر بر کفر جان داد؛ سیدنا حمزه بن عبدالمطلب ﷺ او را به قتل رساند. فتح الباری، ۸۸/۱۲؛ عمدةالقاری، ۲۷۷/۲۳؛ اسدالغابه، ۲۱۸/۷؛ الإصابة، ۲٦۹/۸.

این حدیث، تشویقی است بر پرهیز از بی‌پروایی و پارتی‌بازی در اجرای حد، بر مجرمی که واجب‌الحد است؛ اگرچه این مجرم، فرزند یا خویشاوند کسی باشد که دارای پست و مقام حکومتی است. قانونگذار حکیم خدای آگاه و دانا تا جایی در این خصوص پافشاری کرده که پیگیری وساطت برای مجرم واجب‌الحد را نکوهش کرده است.[١]

این حدیث، دلیل روشنی است بر این‌که زیر پا کردن و نادیده انگاشتن سیستم‌ها و قوانین کنونی، به هر دلیلی از جمله از طریق واسطه‌گری و پارتی‌بازی، جایز نیست؛ زیرا همین سیستم‌ها و قوانین متعارف امروزی، حافظ حقوق عمومی انسان‌ها است.

٣ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

١ـ پس از این‌که گزارش یک جرم، با مدارک آن به قاضی یا حاکم رسید،[٢] وساطت و پارتی‌بازی در **حدود** (و قوانین) حرام است، اما پیش از این‌که گزارش موثق، به محکمه رسد؛ میانجیگری جایز و پرده‌پوشی گناه گنه‌کاران، مستحب است؛ این مطلب از زبیربن عوام ﷺ و عبدالله‌بن عباس ﷺ روایت شده است، امام اوزاعی هم با این دیدگاه، موافق است و امام احمد حنبل گوید: تا وقتی در **حدود**، وساطت کن که (خبر آن) به حاکم یا محکمه نرسیده باشد!![٣]

٢ـ در جلوگیری از اجرای تعزیر، وساطت درست است، یکسان است که حاکم یا قاضی از آن اطلاع یافته باشد یا خیر؛ چون این از **حدود** ساده‌تر است و

---

١. فتح الباری، ٩٦/١٢.

٢. شرح صحیح مسلم، نووی، ٢٣٥/١١؛ فتح الباری، ٩٥/١٢؛ المفهم، ٧٨/٥؛ شرح الکرمانی، ١٠٥/١٤؛ عمدة‌القاری، ٦٠/١٦.

٣. معالم السنن، خطابی، ٢٥٨/٣.

وساطت در آن مستحب است، البته اگر کسی که برایش وساطت می‌شود، باعث و بانی آزار (اجتماعی) نباشد.[۱]

۳ـ اگر حاکم از نقض حدود شرعی اطلاع یافت، اجرای (مفاد) ***حدود*** بر او واجب است و درین راستا هیچ وساطتی پذیرفته نمی‌شود[۲] یکسان است که مجرم، پادشاه باشد یا زمامدار و یا یک فرد معمولی؛ ضمناً هیچ‌گونه جانبداری یا رحم و عاطفه‌ای، مانع اجرای ***حد خدا*** بر او نخواهد شد.

٤ـ خبر دادن از یک رخداد احتمالی، که منجر به یک اقدام عملی قطعی می‌شود، درست است مثل فرموده‌ی رسول‌اللهﷺ «اگر که فاطمه‌ؓ سرقت کند من حتماً دستش را قطع خواهم کرد.»[۳]

۵ـ پافشاری و تأکید بر پرهیز از بی‌پروایی و واسطه‌گری در اجرای ***حد*** کسی که ***واجب‌الحد*** شده است؛ اگرچه او فرزند یا خویشاوند شخص والامقام و یا حتی خودش دارای پست مهمی باشد و سرزنش و نکوهش کسی که به این عمل اجازه دهد، یا خود در مسیر وساطت برای شخص ***واجب‌الحد*** گام بردارد یا تلاشی کند.[٤]

٦ـ مثال زدن به شخص محترم برای مبالغه در نکوهش کار ناپسند، جایز است؛ زیرا رسول‌اللهﷺ برای این هدف دخترش فاطمه‌ؓ را نام برد و این خود بیانگر جایگاه والای او نزد پدرشﷺ[۵] است. حرف ***"لو"*** که در حدیث آمده به معنی ***اگر*** است و بر ناممکن بودن مفهومی دلالت دارد که پس از آن آمده است.

۷ـ بدون تقاضا، امر یا جبر کسی سوگند خوردن جایز و برای نشان دادن عظمت یک کار مطلوب و مهم، مستحب است.[٦]

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/۳۳۵؛ فتح الباری، ۱۲/۸۸؛ المفهم، ۵/۷۹.
۲. فتح الباری، ۱۲/۹٦.
۳. همان منبع قبلی.
٤. همان منبع قبلی.
۵. همان منبع قبلی.
٦. همان منبع قبلی.

۸ـ عبرت گرفتن از سرنوشت ملت‌های گذشته، بویژه کسانی که با فرمان خدا مخالفت (یا دشمنی) کردند.[۱]

۹ـ زنان و مردان در ***حد سرقت***، یکسان‌اند.[۲]

۱۰ـ توبه‌ی سارق پذیرفته می‌شود ام‌المؤمنین عایشهﷺ در توصیف سرنوشت زن مخزومی چنین گفت: او توبه‌ای نیکو و سپس ازدواج کرد و...[۳]

توبه، اثر منفی معصیت و جرم سرقت (و هر نافرمانی دیگر) را، محو می‌کند و پس از آن، سارق را نباید با آن نام خواند و نباید برای گذشته‌اش بر او خرده گرفت![٤]

۱۱ـ پس از اجرای ***حد***، همدردی کردن با کسی‌که ***حد*** بر او جاری شده و دلسوزی کردن برای او پسندیده و جایز است:

ابن الکلبی در داستان ام عمرو بنت سفیان گفته است: که زن اُسیدبن حضیر پس از قطع دست آن زن، به او پناه داد و برایش غذا پخت و... در حالی که شوهرش، اُسید، این کار را بر او خرده گرفت و نزد رسول‌اللهﷺ از آن به عنوان منکر یاد کرد؛ اما رسول‌اللهﷺ فرمود: با او دوستی و محبت کرده است؟ خداوند او را دوست بدارد![۵]

۱۲ـ نادیده انگاشتن و زیر پا کردن سیستم‌ها و قوانین امروزی که حافظ حقوق عمومی انسان‌ها است، به هر دلیل و ابزاری، از جمله از طریق واسطه‌گری و پارتی‌بازی، قدغن و حرام است.

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۱/ ۳۳۵.
۲. فتح الباری ۱۲/ ۹٦.
۳. همان منبع و ص.
٤. همان منبع و ص.
۵. المفهم ۵/ ۷۹ و ۸۰.

مبحث سوم:
ارزیابی و اصلاح خطای شرابخواری

بدون تردید دین اسلام که خداوند ما را به گرویدن به آن رهنمون ساخته، از نظر سعادتمند کردن و به آرامش رساندن انسان، والاترین دین آسمانی است و از طرفی سازگارترین آئین، با سرشت و فطرت بشر و با صلاحیت‌ترین راهکار، برای سلیقه‌های مختلف انسانی است.

معاملاتی را پایه‌ریزی کرده است که باعث آسایش جامعه است و امنیت و آرامش را برایش، محقق می‌سازد و به ارمغان می‌آورد. ربا را حرام و خرید و فروش را حلال کرده است. قصاص را واجب کرده و به قطع دست دزد، شلاق زدن زناکار ازدواج ناکرده و سنگسار کردن زناکار ازدواج کرده، فرمان داده است و به طور همزمان، حافظ عقل‌ها و حیثیت‌ها شده، شراب را حرام کرده و فرمان داده است؛ شرابخوار را هشتاد ضربه شلاق بزنند و مژده داده است؛ کسی‌که از شراب و شرابخواری دوری کند پیروز، رستگار و سعادتمند است.

خداوند فرمود:

﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيسِرُ وَالْأَنصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (مائده: ۹۰)

«ای مؤمنان! شراب، قمار، بت‌ها و مجسمه‌ها و پیکان‌ها(ی بدون سر و پر، همه و همه) پلیدی محض و از کار شیطان‌اند، لذا از آن‌ها بپرهیزید تا رستگار شوید.»

رسول‌اللهﷺ شرابخوار، فروشنده‌ی شراب، چلاننده و موادی که می‌چلانند، حمل‌کننده و کسی‌که آن را برایش می‌برند، ساقی و تقاضا کننده‌ی آن را نفرین کرده است. انس بن مالک رضی الله عنه گوید: در شراب، رسول‌اللهﷺ ده صنف را نفرین کرده است؛ چلاننده و موادی که چلانده می‌شود، نوشنده، حمل کننده و کسی که برایش بُرده شود؛ ساقی و فروشنده، خورنده‌ی پول و مرد و زن خریدارش را.[۱] شلاق زدن شرابخوار، یکی از راه‌ها و ابزارهای تربیتی «تربیت با عقوبت» است.

امروزه شراب‌خواری یکی از بیماری‌های اجتماعی است که در میان جامعه، شیوع پیدا کرده است و برخی از مسلمانان به آن گرفتار شده‌اند؛ در این قسمت، جالب خواهد بود برخی از نمونه‌های عملی را برگیریم که در زمان پیامبرﷺ رخ داده است تا از آن در جهت شناخت نوع تعامل پیامبرﷺ با شرابخواری و شراب‌خواران و *ارزیابی* آن بهره گیریم و بهترین راه‌های *اصلاح* آن را بازشناسیم.

عمربن خطاب رضی الله عنه گوید: در دوره‌ی رسول‌اللهﷺ مردی بود که نامش عبدالله و لقبش حمار بود. او رسول‌اللهﷺ را می‌خنداند.[۲] رسول‌اللهﷺ او را به علت شرابخواری شلاق زده بود. روزی (دیگر هم) او را آوردند (و او شراب خورده بود.) رسول‌اللهﷺ فرمان داد، او را شلاق زنند؛ مردی[۳] از میان جمع گفت: خداوند او را لعنت کند چقدر همه او را می‌آورند[٤] (و شلاق می‌زنند!).

---

۱. روایت سنن ترمذی، کتاب البیوع باب النهی أن یتخذ الخمر خلّاً، ۳/۵۸۹، شماره ۱۲۹۵، مانند این حدیث را ابن عباس، ابن مسعود و ابن عمر هم روایت کرده‌اند، التقریب، ص ٤۳۰.

۲. یعنی در محضر پیامبرﷺ رفتار و گفتاری داشت که رسول‌اللهﷺ از آن رفتار و گفتار می‌خندید. فتح الباری، ۱۲/۷۷.

۳. نفرین کننده، سیدنا عمر فاروق خلیفه و امیر مؤمنان بوده است. فتح الباری، ۱۲/۷۷.

٤. چقدر همه شراب می‌خورد و او را می‌آورند و شلاق می‌زنند.

آنگاه رسول‌اللهﷺ فرمود: «او را لعنت[۱] نکنید زیرا آنچه من می‌دانم این است که او خدا و رسولش را دوست دارد.»[۲]

صحنه‌ی دیگری هم در حدیث ابوهریره ﷺ هست:

ابوهریره ﷺ گوید: (شخص) مستی را به نزد رسول‌اللهﷺ آوردند. رسول‌اللهﷺ فرمان داد، کتکش بزنید. آنگاه، بعضی از ما با دستش او را می‌زد و برخی با کفش‌اش می‌زد و برخی با لباس‌اش می‌زد، چون او روانه شد؛ مردی گفت: خداوند؛ خوار و خفیفش کند، رسول‌اللهﷺ فرمود: علیه برادرتان! یاور شیطان نباشید![۳]

در روایت دیگری آمده است:

این‌طور نگویید! شیطان را علیه او یاری نکنید.[٤]

۱ـ ارزیابی خطا:

در این مبحث، خطا را می‌شود از دو زاویه نگریست:

زاویه‌ی نخست: خطای آن مرد در پرده‌دری و هتک حرمت ***حدی*** از ***حدود خدا***، که چندین مرتبه تخلف کرد و مرتکب شرابخواری شد.

---

۱. لعن: یعنی راندن و دور کردن و کسی را که خداوند، لعنتش کند، یعنی او را از رحمتش رانده است و مصداق لعن و نفرین خلق، دشنام دادن و دعای بد کردن است. کسی حق ندارد دیگری را از رحمت خدا دور کند؛ زیرا این کار از ویژگی‌های خود خدا است. النهایه ٤/ ۲۵۵؛ المفردات ص ۷٤۱؛ عمدة‌القاری، ٤/ ۲۷.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الحدود، ۱۲/۷۵، شماره ٦۷۸۰؛ مسند ابویعلی، ۱/۱٦۱، شماره ۱۷٦و۱۷۷؛ سنن بیهقی، کتاب الاشربه، ۸/۳۱۲؛ شرح السنة، بغوی، کتاب الحدود، ۱۰/۳۳٦، شماره ۲٦۰٦.

۳. روایت صحیح بخاری، کتاب الحدود، ۱۲/ ۷۵ شماره ٦۷۸۱؛ سنن أبی داود، شماره ٤٤۷۷ و در آن آمده است؛ سپس رسول‌اللهﷺ به اصحابش فرمود: او را سرزنش و نکوهش کنید؛ آنان هم بر او روی آوردند و داشتند می‌گفتند آیا از خدا نترسیدی؟ آیا از رسول‌اللهﷺ شرم نکردی؟ سپس او را رهاکردند. رسول‌اللهﷺ در پایان فرمود: ولی بگویید خدایا! او را بیامرز خدایا! بر او رحم کن!

٤. روایت صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب الضرب بالجرید و النعال، ۱۲/٦۵، شماره ٦۷۷۷.

زاویه‌ی دوم: خطای آن مجموعه که شخص شرابخوار را مورد لعن و نفرین قرار دادند و این یک نوع تعدی است به حریم خدا، زیرا طرد کردن از رحمت خدا از خصوصیت‌های مختص خود او است و در حدیثی دیگر است که لعن، یعنی دعای هلاکت و نابودی و رانده شدن از رحمت خداوند متعال.

۲ـ اصلاح خطا:

در مورد روایت نخست:

رسول‌اللهﷺ فرمان داد تا شرابخوار را شلاق بزنند. مردی از میان جمع گفت: خداوندا! او را لعنت کن! چقدر همه او را می‌آورند (و شلاق می‌زنند!)؛ اما رسول‌اللهﷺ آنان را از نفرین کردن مرد شرابخوار بازداشت؛ زیرا لعنت و نفرین کردن؛ یعنی طرد و محروم کردن از رحمت خداوند و این کار از خصوصیات مختص خداوند سبحان است و از طرفی، جاری شدن ***حد شرعی*** بر آن مرد، باعث پاکی گناهش شده است (پس لعن و نفرین چرا؟! لذا رسول‌اللهﷺ (از او دفاع کرد و) سوگند خورد و به نفعش گواهی داد که او خدا و رسولش را دوست دارد.

اما روایت دوم:

هنگامی که مرد مست را (که شراب خورده بود به محضر پیامبرﷺ) آوردند، رسول‌اللهﷺ اصحاب را فرمان داد تا او را کتک بزنند. برخی از آنان با دستش او را کتک زدند و برخی با کفش خود و برخی هم با لباس خود. آنگاه مردی از میان جمع برخاست و او را نفرین کرد و گفت: خدایا! او را خوار، رسوا و نابود کن. رسول‌اللهﷺ او را از نفرین کردن مرد شرابخوار بازداشت. آنگاه علت آن را یادآور شد که این کار به مثابه‌ی یاری کردن شیطان علیه برادرشان است؛ زیرا شیطان، معصیت را برای شرابخوار، آراسته و مزین می‌کند. و او که مرتکب شرابخواری می‌شود؛ دوستانش او را نفرین خواهند کرد و این هدف شیطان است. خداوند فرمود:

﴿إِنَّ الشَّيطَانَ لَكمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيكونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ (فاطر: ٦)

«یقیناً شیطان دشمن‌تان است، پس شما (نیز) او را دشمن بدارید (و به سپاهش نپیوندید، زیرا) او سپاهش را فرا می‌خواند تا فقط از دوزخیان باشند!»

در روایت ابوداود چنین آمده است:

رسول‌اللهﷺ اصحاب را فرمان داد تا او را نکوهش و سرزنش کنند و آنان مثلاً به او چنین گفتند: آیا از خدا نمی‌ترسیدی؟ آیا از خداوند حذر نمی‌کنی؟ آیا از رسول‌اللهﷺ نمی‌شرمی؟ همچنین به آنان فرمان داد تا برایش دعای خیر کنند و از خداوند، برایش طلب هدایت، آمرزش و رحمت نمایند و بگویند: خداوندا! او را بیامرز! خداوندا! بر او رحم بفرما!

جالب و زیبا خواهد بود، اگر مسلمان این چنین باشد و علیه کسانی که در انجام فرمان‌های خداوند کوتاهی می‌کنند؛ شیطان را یاری نکنند!! و انسان‌های گنهکار، ناسپاس و نافرمان را نفرین نکنند و با نثار کردن لعنت به آنان، آنان را از رحمت خدا طرد نکنند؛ بلکه تقلا کنند تا سرپیچی‌کنندگان و نافرمانان را به‌سوی حق و درستی بازگردانند و از ابزارهایی، همچون دلسوزی و خیرخواهی، خردگرایی و منطق و کاربرد پند دقیق و سخن رقیق بهره گیرند، بلکه برای بزهکار دعای خیر و طلب توفیق نمایند و او را نفرین نکنند؛ حتی اگر *حد شرعی* بر او جاری شده باشد تا رفته‌رفته از خفت و رسوایی گناه، نجات یابد.

این منهج نبوی، یکی از روش‌های عالی راهنمایی و ارشاد مسلمانان است تا آنان از ناسزاگویی و توهین به عاصیان و نافرمانان دست بردارند. این نحوه‌ی عملکرد، در جذب آنان به آموزه‌های دینی، ترک گناهان و توبه و بازگشت‌شان به خداوند، مؤثرتر است.

مسئله: دیدگاه علما در مورد مقدار ***حد شرعی شرابخوار:***

مسلمانان، بر تحریم شرابخواری و بر وجوب شلاق زدن شرابخوار، اجماع دارند. یکسان است که اندکی شراب بخورد یا بسیار! نیز آنان اجماع دارند که شرابخوار بخاطر شَرابخواری‌اش به قتل نمی‌رسد؛ حتی اگر به کرّات شراب بخورد! این "مطلب اجماعی" را ترمذی و بسیاری از شخصیت‌های علمی دیگر، نقل کرده‌اند.[۱]

اما قاضی عیاض (چیز دیگری) می‌گوید:

مگر گروه اندکی که گفته‌اند: (شرابخوار) پس از چهار مرتبه ***حد*** (شلاق) خوردن به قتل می‌رسد. حدیثی در این زمینه هست که نزد عموم منسوخ است؛ زیرا پیامبرﷺ فرمود: «خون مسلمان جز با یکی از سه چیز، روا و جایز نیست؛ جان در ازای جان، ازدواج کرده‌ی زناکار و رها کننده‌ی دین (اسلام یعنی مرتد) همان کسی که از جماعت مسلمین کناره‌گیری می‌کند.»[۲]

و نیز حدیث نعمان و این‌که پیامبرﷺ سه مرتبه او را شلاق زد؛ اما او را نکشت و (دیگران را) از نفرین او، منع کرد. دلیل منسوخ شدن حدیثی که مورد استناد قایلان به قتل شرابخوار قرار گرفته، این است که صحابه‌ﷺ عمل به آن حدیث را به طور اجماع ترک کرده‌اند.[۳]

فقها، در مورد مقدار حد شرعی واجب در شرابخواری اختلاف دارند، که آن را در دو نظریه می‌شود گنجاند:

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ۳۵۸/۱۱.
۲. روایت صحیح مسلم، کتاب القسامة، باب ما یباح به دم المسلم، ۳۱٦/۱۱، شماره ۱٦۷٦، ۲۵.
۳. اکمال المعلم، ۵۴۰/۵ و ۵۴۱.

دیدگاه اول:

احناف، مالکیه و حنبلیه در دیدگاه ترجیحی‌شان معتقداند؛ حد شرعی شرابخوار، هشتاد ضربه شلاق است، که میان مرد و زن فرقی نیست. سفیان ثوری و دیدگاه غیر ترجیحی شافعیه هم همین است.

آنان در این زمینه به اجماع صحابه ﷺ استدلال کرده‌اند؛ زیرا نقل است که سیدنا عمر ﷺ در مورد ***حد شرعی شراب*** با مردم مشورت کرد؛ عبدالرحمن بن عوف ﷺ گفت: مثل کمترین و ساده‌ترین ***حدود شرعی*** دیگر آن را هشتاد ضربه قرار ده، او هم هشتاد ضربه را اعمال کرد و به خالدبن ولید ﷺ و ابوعبیده بن جراح ﷺ فرماندهان نام‌آور شام نوشت که آن را اعمال کنند.[1]

نقل است که سیدنا علی بن ابیطالب ﷺ در جواب مشوره سیدنا عمر ﷺ فرمود: شراب‌خوار، هنگامی که مست می‌شود، هذیان می‌گوید و هنگامی که هذیان بگوید، بهتان و افترا می‌بندد، و چون افترا بست؛ باید هشتاد ضربه شلاق بخورد.[2]

دیدگاه دوم:

شافعیه، در دیدگاه ترجیحی‌شان و حنبلیه، در روایت دوم که ابوبکر و ابوثور آن را برگزیدند؛ معتقداند: مقدار ***حد شرعی شرابخوار***، فقط چهل ضربه شلاق است؛ اما اگر حاکم یا قاضی خواست، آن را افزایش دهد؛ برحسب تعزیر، مجاز است آن را تا هشتاد ضربه تازیانه بیفزاید.

آنان در این خصوص به عمل سیدنا علی ﷺ استناد کرده‌اند که او ولیدبن علقمه را چهل ضربه شلاق زد سپس فرمود: پیامبر ﷺ چهل ضربه زد، ابوبکر ﷺ چهل ضربه زد و عمر ﷺ هشتاد ضربه و هر یک برطبق سنت است و برای من این (چهل ضربه) محبوبتر است.

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب الحدود، باب حد الخمر، ١١/٣٦٥، شماره ١٧٠٦، ٣٥.
۲. گفتاری است از علی بن ابیطالب ﷺ، سنن أبی داود، کتاب الحدود ٤/٦٢٨، شماره ٤٤٨٩.

همچنین به حدیث انس بن مالک، استناد کرده‌اند که گوید: رسول‌اللهﷺ در امر شرابخواری، با شاخه‌ی خرما و کفش شلاق زد. سپس ابوبکر ﷺ چهل تازیانه زد و هنگامی که خلافت عمر ﷺ رسید و مردم به روستاها نزدیک شدند گفت: در مورد شلاق زدن شرابخوار چه نظری دارید؟ عبدالرحمن ﷺ بن عوف گفت: به نظرم که آن را مثل سبک‌ترین و کمترین *حدود شرعی* دیگر قرار ده. راوی گوید: عمر ﷺ هم آن را هشتاد تازیانه قرار داد.[۱]

دیدگاه راجح، همان است که جمهور سلف و فقها، به آن معتقداند و آن قطعیت یافتن اجماع صحابه (بر هشتاد تازیانه) است. حاکم مجاز است به چهل ضربه‌ی تازیانه بسنده کند یا برحسب مصلحت تنبیه و سرکوب عاصیان؛ آن را تا هشتاد ضربه تازیانه افزایش دهد.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ لقب دادن افراد، در صورت کثرت افرادی که با یک نام نامیده شده‌اند؛ جایز است تا فرد مورد نظر، با لقبش شناخته شود.[۲] *

۲ـ مردود بودن دیدگاه مدعیان کفر مرتکب گناه کبیره، زیرا رسول‌اللهﷺ از لعنت کردن شرابخوار نهی کرد و فرمان داد؛ برایش دعای خیر کنند (در حالی که شرابخواری یک گناه کبیره است).[۳]

---

۱. الموسوعة الفقهیة، ۹٦/۲۵ و ۹۷؛ اکمال المعلم، ٥٤١/٥؛ المفهم، ۱۲۹/٥- ۱۲۳؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۳٥۸/۱۱- ۳٥۹؛ فتح الباری، ٦۹/۱۲- ۷٥.

۲. کاربرد القاب با معنا و مفهوم خدشه‌دارکننده و اهانت‌آمیز، جایز نیست. باید القاب دارای بارمعنای مثبت و پسندیده باشد.

* فتح الباری، ۷۸/۱۲.

۳. همان منبع و ص.

۳ـ هیچ تضادی میان ارتکاب یک گناه و ثبوت محبت خدا و رسولش وجود ندارد؛ زیرا رسول‌اللهﷺ خبر داد، که شخص شرابخوار، باوجود این‌که شرابخواری کرده است؛ خدا و رسولش را نیز دوست دارد.[۱]

٤ـ کسی‌که پیاپی گناه کند؛ از محبت خدا و رسولش محروم و بی‌نصیب نمی‌شود.[۲]

۵ـ نفی ایمان از شرابخوار به معنی زوال کلی ایمان از او نیست، بلکه به معنی زوال کمال ایمانش است.[۳]

٦ـ خنداندن حاکم یا قاضی یا عالم بالطیفه‌های سالم و با نزاکت، جایز است.[٤]

۷ـ فقها، در مورد جواز و عدم جواز لعنت کردن مسلمان فاسق مخصوص و معین، اختلاف نظر دارند؛ که به شرح زیر می‌آید:

أـ مذاهب احناف، شافعی، حنبلی و نیز ابن العربی از مالکیه معتقداند؛ لعنت کردن مسلمان، جایز نیست و استناد کرده‌اند به حدیثی که در همین باب آمد.

ب- در یکی از دیدگاه‌های احناف و نیز در مذهب مالکی، شافعی و حنبلی آمده است: لعنت کردن مسلمان فاسق مخصوص و معین، جایز است؛ زیرا رسول‌اللهﷺ وقتی می‌خواست، کسی را نفرین کند و یا برای دیگری دعای خیر کند؛ بعد از رکوع در بعضی از نمازهای صبح می‌فرمود: خداوندا! فلانی و فلانی را از قبایل (یا محلات) عرب لعنت کن.»[۵]

---

۱. همان منبع و ص.
۲. همان منبع و ص.
۳. همان منبع و ص.
٤. عمدة‌القاری، ۲۳/۲۷۱؛ شرح الکرمانی، ۲۳/۱۸٤.
۵. روایت صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب لیس لک من الامر شییء، شماره ٤۰٦۹.

ج- قرطبی و ابن حجر گویند: لعنت کردن شخصی که **حد شرعی** بر او جاری شده است جایز نیست؛ زیرا جاری شدن حد، باعث بخشودگی و پاکی گناهش است و لعنت کردن فاسقی که هنوز **حد شرعی** بر او جاری نشده، جایز است؛ چه نامش برده و مشخص شود و چه نامش برده نشود؛ زیرا رسول‌اللهﷺ جز کسی را که لعنتش جایز و واجب باشد؛ لعنت نکرده‌است و این حالت تا وقتی بود که آن شخص بر همان حالت می‌بود؛ اما وقتی که دست از آن حالت بر می‌داشت و توبه می‌کرد و با جاری شدن **حد**، پاک می‌گشت؛ دیگر لعنت ستوجه‌اش نبود.

آنچه بر دل می‌نشیند، عدم لعن و نفرین و بلکه دعای هدایت و اصلاح برای چنین اشخاصی است و این‌که انسان در دعایش بخواهد که خداوند، دل و فکرشان را برای التزام به آموزه‌های دینی متقاعد و مجاب گرداند.[1]

---

۱. الموسوعة الفقهیه، ۲۷۳/۳۵.

مبحث چهارم:
ارزیابی و اصلاح خطای جنگ‌افروزی؛ ستیزه‌جویی و راهزنی

حدود شرعی، همچون دژ مستحکمی است که آحاد جامعه را از تصور تجاوز و عبور از حصار جوامع اسلامی باز می‌دارد و ذهنیت تسلط، یورش و تعرض به مقدسات و حریم مردم را دست نایافتنی می‌کند.

از طرفی چون اسلام به سلامت جامعه، علاقمند است و دوست دارد از پیدایش و رشد سرطانِ جرم، جلوگیری کند؛ ناگزیر است، عناصر بیمار را ریشه‌کن کند؛ همانان که خواسته‌ای جز مخالفت و به تباهی کشاندن و... ندارند!

اسلام، عقوبت و *حد جنگ‌افروزی، ستیزه‌جویی و راهزنی* را برای همه‌ی کسانی پایه‌ریزی کرده است، که می‌کوشند به جان، مال و ناموس مسلمانان تجاوز کنند. جنگ‌افروزی، ستیزه‌جویی و راهزنی، زننده‌ترین و نفرت‌انگیزترین جنایتی است که تاریخ مانند آن را در روی زمین به خود ندیده است.

سنگینی این جنایت به دلیل نگران کردن و به وحشت انداختن مردم است که در اقامت و سفرشان آرامش ندارند؛ آری ریختن خون آدم‌های بیگناه و چپاول اموالشان به ناحق و بی‌حرمتی و پرده‌دری ناموس‌شان از طریق غلبه، ستم و تصاحب و... جنایتی است بس سنگین؛ به همین دلیل، قانونگذار حکیم؛ خدای دانا و توانا مجازات و عقوبت کوبنده‌ای را وضع کرده تا هر کس چنین اراده‌ی

نفرت‌انگیزی داشته باشد؛ متنبّه گردد و هر شرارتگر ویرانگری، از شیطنت و توطئه‌چینی دست بردارد.[۱] خداوند فرمود:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يحَارِبُونَ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَيسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَن يقَتَّلُوا أَوْ يصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَافٍ أَوْ ينفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِك لَهُمْ خِزْي فِي الدُّنْيا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (مائده: ۳۳)

«مجازات کسانی که با خدا و رسولش ستیز می‌کنند و در زمین برای گسترش فساد و تباهی می‌کوشند؛ صرفاً آن است که به سختی کشته یا به دار آویخته شوند، یا دست‌ها و پاهایشان، برعکس یکدیگر قطع شود و یا در (اطراف و اکناف) زمین تبعید شوند. این (مجازات، مایه ی عبرت و) رسوایی‌شان در دنیا است و در جهان دیگر، شکنجه و عذابی دردناک دارند.»

آیه‌ی کریمه‌ی فوق، چهار عقوبت را دربر دارد؛ ***قتل***، برای کسی است که کسی را بکشد. ***به دار آویختن***، برای کسی است که (کسی را) بکشد و اموال او را نیز غارت کند. ***قطع دست و پا برعکس هم*** (یعنی دست راست و پای چپ یا برعکس) برای کسی است که سرمایه‌ها را غارت کند؛ ولی کسی را نکشد. ***تبعید***، برای کسی است که مردم را دچار استرس و ترس می‌کند؛ ولی نه کسی را می‌کشد و نه سرمایه‌ای را غارت می‌کند.[۲]

در این مبحث، حدیث "عُرَینیان" را بازبینی می‌کنیم تا با منش و نحوه‌ی تعامل پیامبرﷺ و ارزیابی خطای راهزنان از سوی او آشنا شویم.

---

۱. المسئولیه لخلقیة، دکتر احمد الحلیبی، ۴۰۳.
۲. شرح صحیح مسلم، نووی ۱۰/۳۱۰ و ۳۱۱.

انس بن مالک ﷺ گوید: گروهی از (افراد قبیله‌ی) "عُکل"[۱]- یا "عُرَینه"- به مدینه آمدند (و به علت ناسازگاری آب و هوا دچار) شکم درد شدند. رسول‌اللهﷺ به آنان فرمان داد؛ ادرار و شیر شتران شیرده را بخورند (تا بهبودی یابند) سپس آنان رهسپار گشتند و هنگامی که بهبود یافتند؛ (ابتدا) چوپان رسولﷺ را کشتند، سپس شتران را با خود بردند. اول روز خبر آمد[۲] (که چنین قضیه‌ای رخ داده است). رسول‌اللهﷺ به تعقیب‌شان فرستاد. روز بالا آمده بود، که آنان را آوردند. رسول‌اللهﷺ فرمان داد، دست و پای‌شان را قطع کنند و چشم‌های‌شان را (با میخ) داغ کنند. سپس آنان را در "حرّه"[۳] افکندند و (هرقدر) آب خواستند، کسی به آنان آب نمی‌داد.»

ابوقلابه گوید: اینان (شتران را) ربودند و (چوپان را) کشتند و پس از ایمان (آوردن) شان کافر شدند و با خدا و رسولش ستیز کردند.[٤]

۱ـ ارزیابی خطا:

در این حدیث، خطا در چهار مورد خلاصه می‌شود:

۱ـ ناسپاسی "عرینیان" در ارتباط با لطفی که پیامبرﷺ در حق آنان کرد و درخصوص بخش مراقبت‌های بهداشتی، خدمات ویژه‌ای تقدیم آنان کرد.

---

۱. "عُکل و عُرَینه" نام دو قبیله است.

۲. گزارش رسید؛ آنان، به طرز فجیعی دست و پای یکی از دو چوپان را بریدند و چشمانش را درآوردند. چوپان مقتول، یسار نام داشت. فتح الباری، ۳۳۹/۱؛ المفهم، ۱۹/۵.

۳. حرّه: قسمتی از شهر مدینه منوره است که سنگ‌های تیز، سیاه و داغ دارد؛ چون آنجا به محل حادثه نزدیک بود، آنان را در همانجا انداختند؛ فتح الباری ۳٤۰/۱. معجم البلدان، واژه‌ی حرة ۲۸۳/۲.

٤. روایت صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب ابوال الابل والدواب و الغنم و مرابضها ۳۳۵/۱؛ شماره۲۳۳. صحیح مسلم، کتاب القسامة باب القسامه ۳۰۸/۱۱ شماره ۱٦٧١، ۹.

۲ـ آنان، چوپان رسول‌اللهﷺ را کشتند (او کسی بود که چراندن شتران صدقه را بر عهده داشت) آنان دست‌ها و پاهایش را قطع کردند و چشم‌هایش را نیز درآوردند.

۳ـ چهارپایان و شتران صدقه را ربودند.

٤ـ بعد از مسلمان شدن، دوباره به کفر بازگشتند.

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ گروهی از سربازان ویژه (شبیه کماندوهای کنونی) را از میان اصحابش‌ﷺ برگزید و به تعقیب آنان فرستاد. آنان همه‌ی مجرمان را (دستگیر و) اسیر کردند و به نزدش آوردند. رسول‌اللهﷺ تحقیقاتی را با ستیزه‌جویان انجام داد؛ زمانی که جرم ثابت گشت و دلایل کافی و ثابت کننده گرد آمد، فرمان داد، در ازای کاری که با چوپان کرده بودند، دست و پاهای‌شان را قطع کنند و چشم‌های‌شان را در آورند. سلیمان تیمی از قول انس، نقل می‌کند که گفت: چشم‌هایشان را صرفاً به آن دلیل داغ کردند که آنان، چشم‌های چوپان را در آورده بودند.[1]

سپس آنان را به سزایی از جنس کردار خودشان، در گرمای سوزان خورشید قرار داد و تا دم مرگ از نوشیدن آب محروم‌شان کرد. این‌که آنان را تشنه نگهداشت؛ برای آن بود که آنان، لطف و محبت نوشیدن و بهبود یافتن از شیر شتران را با ناسپاسی و خشونت جواب دادند.

آیا سزای نیکی جز نیکی است؟! در حقیقت، آنان از رسول‌اللهﷺ خواسته بودند، تا در بیرون مدینه زندگی‌شان را مورد توجه قرار دهد؛ زیرا پیش از آن در مدینه دچار بیماری شده بودند، گفتند: آب و هوای مدینه برای‌شان نساخته است،

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب القسامه، باب حکم المحاربین و المرتدین، ۳۱۰/۱۱، شماره ١٦٧١،١٤.

زیرا آنان به شهرنشینی عادت نداشتند؛ لذا اکنون دوست دارند، به صحرا بروند و از شیر شتران و هوای آزاد بهره‌مند شوند. رسول‌اللهﷺ (هم در مهمان‌نوازی سنگ تمام گذاشت) با خواسته‌شان موافقت نمود و اجازه داد که گله شتر را همراهی کنند؛ پیامبرﷺ حتی چوپان شتران را نیز به خدمت‌شان اختصاص داد، و به همین بسنده نکرد بلکه دردشان را توصیف کرده و درمان آن را نیز باز گفت: که به فضل خدا، شفا یافتند.[۱]

مگر پاداش نیکی چیزی جز سپاس شایسته است؟ و مگر به دنبال لطف و احسان خداوند، جز پایداری بر ایمان و فرمانبرداری، پسندیده است؟ و پس از پیمان بستن با رسول‌اللهﷺ مگر جز وفاداری به آن قابل تصور است؟ وانگهی چه باید کرد؟ اگر پس از ایمانداری، کفری پدید آید؟ و پس از فرمانبری، نافرمانی سر زند؟ و پس از پیمان بستن با خدا و رسولش، پیمان‌شکنی مشاهده شود؟

لذا مجازات‌شان از جنس کردار خودشان بود. عقوبتی، به علت گریز و شانه خالی کردن از تعهدات‌شان و نیز ستیزه‌جویی‌شان با فرمان خدا و تلاش‌شان در گسترش شرارت و تباهی. مفسرین یادآور شده‌اند که آیه‌ی "محاربین" صرفاً بخاطر آنان (و در وصف همینان،) نازل گشت. بخاری در چند جا همین آیه را عنوان همین موضوع قرار داده است.[۲]

دانشمندان مسلمان در دفاع و تحلیل این برخورد رسول‌اللهﷺ با عرنیان، اختلاف نظر دارند، زیرا خداوند، رسول‌اللهﷺ را از مثله کردن منع کرده است.

قتاده از "ابن سیرین" روایت کرده است، که این برخورد رسول‌اللهﷺ پیش از نزول **حدود** و تحریم مثله بوده است؛ لذا این صحنه منسوخ است و مورد استدلال قرار نمی‌گیرد!

---

۱. فتح الباری، ۳٤۱/۱.
۲. حاشیة جامع العلوم و الحکم، ابن رجب حنبلی، ت: دکتر الأحمدی أبوالنور، ٤٤۳/۱.

ابوالزناد گوید: وقتی که رسول‌اللهﷺ با آنان چنان کرد، خداوند **حدود** را نازل کرد و او را از مثله کردن منع نمود و او دیگر چنین نکرد. عمران بن حصین گوید: رسول‌اللهﷺ ما را به صدقه دادن تشویق می‌کند و از مثله کردن باز می‌دارد.[۱]

انس رضی الله عنه گوید: رسول‌اللهﷺ صرفاً به آن دلیل، چشم آنان را در آورد، که آنان چشمان چوپان را در آورده و دست‌ها و پاهایش را بریده بودند؛ لذا او با آنان همان کرد که آنان با چوپان کرده بودند.[۲]

بعضی گویند: قدغن شدن مثله، جنبه‌ی کراهت دارد نه حرمت![۳]

به نظر من اگر کافری با مسلمانی چنین کند؛ یعنی مسلمانی را بکشد سپس او را مثله کند، جایز است که او هم به قصاص کارش کشته و مثله شود؛ خداوند فرمود:

﴿فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيكمْ فَاعْتَدُوا عَلَيهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيكمْ﴾ **(بقره: ۱۹٤)**

«اگر کسی بر شما تجاوز کند پس شما هم فقط به اندازه‌ی تعدی‌اش بر او تجاوز کنید (نه بیشتر).»

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ این حدیث، در مورد مجازات ستیزه‌جویان و راهزنان، یک اصل است و با آیه‌ی "محاربین" هم سازگار است؛

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يحَارِبُونَ اللَّـهَ وَرَسُولَهُ وَيسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَسَادًا أَن يقَتَّلُوا أَوْ يصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَافٍ أَوْ ينفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِک لَهُمْ خِزْی فِی الدُّنْيا وَلَهُمْ فِی الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ **(مائده: ۳۳)**[٤]

---

۱. روایت سنن أبی داود، کتاب الجهاد، باب فی النهی عن المثلة، ۱۲۰/۳، شماره ۲٦٦۷.

۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ۳۱۰/۱۱.

۳. فتح الباری، ۳٤۱/۱؛ معالم السنن، ۲٥٦/۳؛ شرح السنة، ۲٥۸/۱۰.

٤. شرح صحیح مسلم، نووی، ۳۱۰/۱۱.

«مجازات کسانی که با خدا و رسولش ستیز می‌کنند و در زمین در راستای گسترش فساد و تباهی تلاش می‌کنند؛ صرفاً آن است که به سختی کشته یا به دار آویخته شوند. یا دست‌ها و پاهای‌شان برعکس یکدیگر (یعنی دست راست و پای چپ یا برعکس) قطع شود و یا در (اطراف و اکناف) زمین تبعید شوند. این (مجازات، مایه‌ی عبرت و) رسوایی‌شان در دنیا است و در قیامت عذابی دردناک دارند.»

۲ـ استفاده کردن مسافران و بی‌پناهان از شیر شتران (و چهارپایان) صدقه و بیت‌المال جایز است؛ زیرا آنان از گروه‌های هشت‌گانه‌ای هستند که در اموال صدقه حق دارند. آنان با اجازه‌ی حاکم مجازاند غیر از نوشیدن به شکل دیگری هم از شتران بهره‌برداری کنند.

۳ـ آمدن وفود و گروه‌ها به نزد حاکم و اظهار نظرشان در مورد منافع مربوط به خودشان.[۱]

٤ـ مشروعیت طبابت و درمان با شیر و ادرار شتران.[۲]

٥ـ اگر گروهی در کشتن یا قطع اندام‌های یک انسان، دست داشته باشند؛ همگان قصاص می‌شوند و اندام‌های هریک از آن‌ها به ازای قطع اندام‌های یک نفر قطع می‌شود. این مطلب، طبق دیدگاه امام مالک رحمه الله و گروهی از ائمه رحمهم الله است؛ اما امام ابوحنیفه رحمه الله مخالف این دیدگاه است و می‌گوید: گروه، بخاطر یک نفر کشته نمی‌شوند و همین حدیث حجتی است علیه ایشان. از طرفی قول سیدنا عمر رضی الله عنه هم خلاف دیدگاه امام ابوحنیفه است که می‌فرماید: «اگر مردم شهر

---

۱. فتح الباری، ۳٤۱/۱.
۲. فتح الباری، ۳٤۱/۱؛ معالم السنن، ۲۵۷/۳؛ شرح السنه، ۲۵۸/۱۰؛ المفهم، ۱۹/۵.

"صنعاء" علیه کسی همدست شوند و بر قتل‌اش یاری کنند؛ یقیناً همه‌ی آنان را قصاص خواهم کرد.»[1]

٦ـ همانندی قصاص در برخورد پیامبرﷺ با «عُرَینیان» از مصادیق مثله‌ی قدغن نیست؛ زیرا مجازات در برابر کردار است و هر نوع تعدی مجرم، بر خودش اجرا می‌شود.[2]

۷ـ کشتن مرتدین، بدون اظهار پشیمانی و یا ترغیب‌شان به توبه، جایز است.[3]

۸- اگر جنگ‌افروزی، ستیزه‌جویی و راهزنی در بیابان‌ها صورت پذیرد، باز هم از مصادیق "محاربه" است و احکامش اجرا می‌شود. و اگر در آبادی‌ها و شهرها رخ دهد؛ در آن صورت دو دیدگاه است: امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله گوید: احکام محاربه بر آن ثابت نمی‌شود. اما امام مالک‌رحمه‌الله و امام شافعی‌رحمه‌الله معتقداند؛ بر ستیزه‌جو و راهزن درون آبادی‌ها و شهرها هم احکام محاربه، ثابت است و اجرا می‌گردد.[4]

۹ـ فقها و دانشمندان مسلمان در تفسیر و تحلیل برخورد پیامبرﷺ با "عُرَینیان" اختلاف نظر دارند؛ گروهی مثل ابن سیرین و دیگران معتقداند این عمل پیامبرﷺ پیش نزول احکام حدود و پیش از تحریم مثله صورت پذیرفته است؛ لذا مورد استناد هم قرار نمی‌گیرد.

گروهی دیگر گویند: پس از آن‌که رسول‌اللهﷺ با آنان چنان کرد، احکام حدود طی آیاتی نازل گشت و خداوند، پیامبر را از مثله کردن منع کرد و اوﷺ دیگر چنین نکرد. مثل ابوالزناد و دیگران.

---

۱. المفهم، ۱۹/٥ و ۲۰؛ فتح الباری، ۳٤۱/۱.
۲. فتح الباری، ۳٤۱/۱؛ المفهم، ۲۰/٥؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۳۱۱/۱۱.
۳. المفهم، ۱۹/٥.
٤. شرح صحیح مسلم، نووی، ۳۱۱/۱۱؛ فتح الباری، ۳٤۱/۱.

گروهی دیگر هم معتقداند این برخورد رسول‌الله‌ﷺ ربطی به نزول یا عدم نزول احکام و آیات **حدود** ندارد بلکه رسول‌الله‌ﷺ به ازای اینکه دست و پای چوپان بریده و چشمانش را درآورده بودند، به آیه‌ی "تعدی" عمل کرده است که خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيكمْ فَاعْتَدُوا عَلَيهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيكمْ وَاتَّقُوا اللَّـهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّـهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (بقره: ۱۹٤)

«اگر کسی بر شما تجاوز کند؛ پس شما هم فقط به اندازه‌ی تعدی‌اش بر او تجاوز کنید (نه بیشتر).»

لذا به این دلیل چشم‌شان را داغ کرد؛ چون آنان چشمان چوپان را داغ کردند؛ دست‌ها و پاهای‌شان را قطع کرد؛ زیرا آنان با چوپان چنین کرده بودند؛ و به آنان آب نداد، چون آنان به سزای عمل‌شان محکوم به مرگ بودند و آب خوردن‌شان، زندگی‌شان را تداوم می‌بخشید؛ لذا برخورد پیامبرﷺ با آنان قصاص و برابر کردار خودشان بود. این مطلب از انس ﷺ روایت شده است. و نیز از دیگرانی که موافق دیدگاه او هستند.[1] در تأیید دیدگاه انس ﷺ مطلب دیگری نیز هست، که عمران بن حصین ﷺ آن را روایت کرده است که «رسول‌الله‌ﷺ ما را به پرداخت صدقه تشویق می‌کرد و از مثله کردن باز می‌داشت.» لذا پیداست که پیامبرﷺ قدغن بودن مثله مدّ نظر مبارکش بوده است، اما اینجا برخوردی که با عرینیان می‌کند، مجازاتی است از جنس عمل خود آنان.[2]

---

۱. شرح السنة، بغوی، ۱۰/٦۱۰؛ المفهم، ٥/۱۹.
۲. روایت سنن أبی داود، کتاب الجهاد، باب النهی عن المثله، شماره ٢٦٦٧؛ مسند احمد ٤/٤٢٨.

مبحث پنجم:
ارزیابی و اصلاح خطای تهمت (زنا)

تهمت، عبارت است از متهم کردن شخص پاکدامن پاک‌طینت پاک‌سرشت، به ارتکاب گناه پلید و شرم‌آور زنا، مانند این‌که شخصی به دیگری بگوید: ای زناکار! یا بگوید: او را در حال زنا دیده است. یا ادعا کند؛ فلانی، مرتکب عمل کثیف زنا یا لواط شده است.

تهمت، سرشتی است ویرانگر و تباه‌کننده، که خصلت‌های بد دیگری همچون بدزبانی، تجاوز به عفت و حیثیت دیگران از آن پدید می‌آید. کسی که به این خصلت مبتلا باشد؛ ابایی ندارد که این‌چنین سخنان یاوه و پوچ بزند یا کرامت و آبروی انسان‌ها را نشانه رود و لکه‌دار نماید. رسول‌اللهﷺ تهمت را از گناهان کبیره و بلکه از ***ویرانگرهای هفتگانه*** برشمرده است. «ابوهریره رضی الله عنه از رسول‌اللهﷺ روایت کرده است که فرمود: از ***ویرانگرهای هفتگانه*** بپرهیزید! عرض کردند: یا رسول‌اللهﷺ! آن‌ها چه هستند؟ فرمود: شرک ورزیدن به خداوند، جادوگری، کشتن انسان که خداوند آن را حرام کرده است؛ مگر این‌که براساس (مطالبه‌ی) حق (و از سوی قانون) باشد، رباخواری، خوردن مال یتیم، پشت کردن در روز پیشروی (و جنگ سپاه اسلام) و تهمت زدن به زنان (و مردان) پاکدامنِ پاک‌طینتِ پاک‌سرشت.»[1]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الوصایا، باب قوله تعالی:(إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا
←

بنابراین خداوند برای تهمت‌زننده، دو نوع عقوبت تحقیرآمیز **حسی و روحی** قرار داده است **حسی**، هشتاد ضربه **شلاق** است که بر بدنش، نواخته می‌شود. **روحی**، احساس‌اش را جریحه‌دار می‌کند که زان پس به هیچ عنوان شهادتش در هیچ محکمه و برایَ هیچ قضیه‌ای پذیرفته نمی‌شود. این مطلب در شهر یا منطقه‌ی محل سکونتش اعلام و فسق او برملا (و اعلام) می‌گردد، تا مردم از او دوری کنند و این لکه‌ی ننگ اجتماعی و نیز خشم خداوند برای همیشه بر دامنش بماند. همه ی این اقدامات برای آن است که کرامتش بر باد رود.

این حالت تا وقتی ادامه دارد که صادقانه توبه کند و مردم به آن گواهی دهند و صلاحیتش را تأیید نمایند و زمانی که همه‌ی کردارهایش، درست و پایدار گردد، نفرت عمومی به رفتار عادی دوستانه تبدیل می‌گردد.[۱]

خداوند فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَـٰئِك هُمُ الْفَاسِقُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَٰلِك وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّـهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ **(نور: ٤ - ٥)**

«کسانی که زنان پاکدامن را مورد اتهام قرار می‌دهند، سپس چهار تا گواه (دال بر صحت ادعای‌شان) نمی‌آورند، پس آنان را هشتاد تازیانه بزنید و برای همیشه شهادت آنان را نپذیرید و آنان فاسق‌اند، مگر آنان که پس از آن توبه و (خود را) اصلاح کنند (زیرا در این صورت) قطعاً خداوند آمرزنده و مهربان است.»

يأْكلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَاراً وَسَيصْلَوْنَ سَعِيراً) (نساء: ۱۰) «یقیناً، کسانی که پول یتیمان رابه ستم می‌خورند، در شکم‌شان صرفاً آتش (می‌کنند و) می‌خورند و عنقریب به آتش سوزان جهنم،درخواهند آمد.»
۳۹۳/۵، شماره ۲۷٦٦.

۱. المسئولية الخلقية، دکتر احمد الحلیبی، ٤٠٢.

حکمت حد شرعی تهمت، عبارت است از حفظ سلامتِ حیثیت و ناموس مسلمانان و نیز مصونیت کرامت‌شان از پستی و هرزه‌گی. چنان‌که اجرای حد تهمت، از گسترش فحشا و منکرات در جامعه و از انتشار رذالت‌ها در میان آحاد شایسته و پاکیزه‌ی مسلمان جلوگیری می‌کند.

در این مبحث، نمونه‌ی زنده‌ای را مورد توجه قرار می‌دهیم که در عصر پیامبر خاتمﷺ اتفاق افتاد و از لابلای آن با چگونگی رویارویی و ***ارزیابی خطاها***، در عملکرد پیامبرﷺ آشنا می‌شویم و نحوه‌ی ***اصلاح*** اوﷺ را در جرم تهمت یاد می‌گیریم.

ابن عباس رضی الله عنه گوید: هلال بن امیة در محضر پیامبرﷺ همسرش را متهم کرد که با "شریک بن سمحاء" رابطه‌ی نامشروع داشته است، رسول‌اللهﷺ فرمود: دلیل[1] بیاور یا بر پشت‌ات حد شرعی جاری خواهد شد! او گفت: ای رسول خداﷺ! زمانی که یکی از ما کسی را بر همسرش مشاهده کند؛ برود و دلیلی را جستجو کند! (و کسی را بیاورد تا شاهد این عمل شرم‌آور با ناموس‌اش باشد؟) رسول‌اللهﷺ هم پیوسته می‌فرمود: یا دلیل (و شاهد) بیاور، یا حد شرعی بر پشت‌ات جاری خواهد شد!! آنگاه هلال گفت: به خدایی سوگند که تو را به حق و راستی برگزیده است، من یقیناً راست می‌گویم (و صادق‌ام!) و من یقین دارم که خداوند فرمانی را نازل و پشتم را از اجرای حد شرعی، آزاد خواهد کرد، سپس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و آیه‌ی ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ﴾ تا «... إن كان من الصادقين» را نازل کرد. آنگاه رسول‌اللهﷺ روانه شد و به دنبال همسر هلال فرستاد. هلال هم آمد و شهادت داد و پیامبرﷺ فرمود: خداوند، دانا است که یکی از شما دو تا دروغگو است، پس آیا آن یکی توبه نمی‌کند؟

---

۱. دلیل: دلالت روشن، عقلی یا حسی است و در این جا، مراد، چهار شاهد عادل است که به مشاهده‌ی این صحنه گواهی دهند. فتح الباری ۸/۴۴۹؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۰/۹۴.

سپس آن زن برخاست و شهادت داد و هنگامی که به پنجمین (مرحله‌ی) شهادت رسید او را نگه داشتند و به او گفتند: این سوگند، خشم و لعنت خدا را برایتان به پی دارد!)

ابن عباس گوید: زن (هلال در هنگام شهادت) مکث کرد و دچار لکنت زبان شد و حتی ما فکر کردیم او برخواهد گشت (و به جرم زنا اعتراف خواهد کرد)؛ اما (زن چنین) گفت: در ادامه‌ی[۱] روز (خانواده و) فامیل‌ام را رسوا نمی‌کنم. سپس (برخاست و) رفت. آنگاه رسول‌اللهﷺ فرمود: ببینید! اگر این زن، بچه‌ای به دنیا آورد که پلک چشم‌هایش به سیاهی می‌زد و باسن و ساق پای چاق و درشتی داشت؛ در آن صورت بچه، از "شریک بن سمحاء" است!

مدتی بعد (که زن زایمان کرد از قضا) بچه‌ای را با همان مشخصاتی که پیامبرﷺ فرموده بود، به دنیا آورد. رسول‌اللهﷺ فرمود: اگر فرمان خدا نبود، می‌دانستم با این زن چه کنم!![۲و۳]

روایت انس:

«اگر (فرزندی) به دنیا آورد که موهای بلند و فروریخته و چشم‌های قرمز داشت، پس آن (بچه) از هلال بن امیه است؛ ولی اگر سیه‌چشم، مو فرفری پیچ پیچ و ساق باریک باشد؛ پس آن بچه، از شریک بن سمحاء است. راوی می‌گوید: به من خبر دادند که بچه سیه‌چشم، موفرفری و ساق باریک است.»[٤]

---

۱. مراد از ادامه‌ی روز، جنس روز و روزها است، یعنی در طول عمرم، چیزی نخواهم گفت، که مایه‌ی رسوایی خانواده و فامیل‌ام باشد! حاشیة السندی، شرح سنن النسائی، ٦/۱۷۳؛ تحفة الاحوذی، ۹/۲۷.

۲. یعنی اگر حکم خداوند، در مورد دست نگهداشتن از اجرای حد بر متلاعنین یا تعزیر آنان نبود، بااین زن چنان رفتار می‌کردم که مایه‌ی عبرت دیگران باشد. ملاعنین: دو طرف این جنایت را گویند که در این جریان هریک دیگری را لعنت می‌کند. حاشیة السندی ٦/١٧٤؛ تحفةالاحوذی ۹/۲۸؛ عون المعبود ٦/٢٤٥.

۳. روایت صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب ویدرأ عنها العذاب أن تشهد أربع شهادات بالله... ۸/٤٤٩، شماره ٤٧٤٧.

٤. روایت صحیح مسلم، کتاب اللعان، ۱۰/۱۰۰، شماره ۱٤٩٦.۱۱.

روایت سهل بن سعد:

سهل بن سعد ﷺ گوید: عویمر به نزد عاصم بن عدی سردار قبیله‌ی بنی عجلان آمد و گفت: در مورد مردی که کسی را با همسرش- در حال جنایت- ببیند چه می‌گویید؟ آیا او را بکشد تا (به تقاسش) شما (هم) او را بکشید؟ یا چه کند؟ رسول‌اللهﷺ فرمود: خداوند در مورد تو و همسرت آیاتی را نازل کرده است. سپس آن دو را فرمان داد، تا به همان سبک که خداوند در کتابش بیان کرده بود "ملاعنه"[۱] کنند! پس (از این‌که عویمر) همسرش را لعن کرد؛ گفت: یا رسول‌اللهﷺ! اگر او را نگه دارم، به او ستم کردم؛ لذا او را طلاق داد. بعدها، این امر برای لعنت‌کنندگان[۲] سنتی شد. سپس رسول‌اللهﷺ فرمود: ببینید! اگر بچه‌ای به دنیا آورد؛ تیره‌رنگ، سیه‌چشم که باسن و ساق پای درشت و چاقی داشت؛ به جز این نمی‌اندیشم که ادعای عویمر علیه زنش راست است. اما اگر سرخپوست بود و صورتش، نقطه‌های قرمز داشت، گمان نمی‌کنم، جز این‌که عویمر به زنش دروغ (و افترا) بسته است. اندکی بعد زن عویمر زایمان کرد و بچه‌ای به دنیا آورد، که وصف پیامبرﷺ بیانگر صداقت عویمر بود؛ لذا زان پس بچه را به مادرش نسبت می‌دادند.[۳]

---

۱. ملاعنه: یعنی لعنت کردن یکدیگر و این میان، زن و شوهر، برگزار می‌شود و بدین ترتیب است؛ اگر مردی همسرش را دید یا متهم کرد که با کسی رابطه‌ی نامشروع دارد؛ اما برای اثبات مدّعای خویش، مدرکی نداشت؛ می‌باید ملاعنه کنند و برابر آیات ۹-٦ سوره‌ی نور؛ شوهر، چهار مرتبه بگوید: خدا گواه است، من راست می‌گویم و پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر من باد؛ اگر دروغگو باشم! سپس اگر زن به جرم، اعتراف نکرد؛ باید چهار مرتبه خدا را گواه بگیرد که شوهرش دروغ می‌گوید و پنجمین بار بگوید: خشم خدا بر من باد؛ اگر شوهرم راست بگوید. این عمل را بدین علت لعان یا ملاعنه گویند؛ که در سوگند شوهر، لفظ لعنت و در سوگند زن، خشم خدا، به کار می‌رود. شرح صحیح مسلم، نووی ۹۳/۱۰. مترجم.

۲. مطالب پاورقی ۱ مطالعه شود.

۳. روایت صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب والذین یرمون أزواجهم و لم یکن لهم شهداء... ٨/٤٤٨، شماره ٤٧٤٥.

روایت دیگر:

سهل گوید: «آن دو یکدیگر را لعنت کردند و هنگامی که کار آن دو پایان یافت، من هم با مردم در خدمت رسول‌اللهﷺ بودم عویمر گفت: یا رسول‌اللهﷺ! اگر او را نگه دارم، بر او دروغ بستم؛ لذا پیش از این‌که رسول‌اللهﷺ به او فرمان دهد؛ او را سه طلاق داد. ابن شهاب گوید: (زان پس) این برای متلاعنین[1] روشی شد.[2]

در روایت مسلم مطلبی دیگری هم هست:

«سپس آن دو ملاعنه کردند و من (هم) شاهد بودم. آنگاه پیش از این‌که پیامبرﷺ به او فرمان دهد، زنش را سه طلاق داد و از او جدا شد و پیامبرﷺ فرمود: این است، جدایی میان همه‌ی متلاعنین.»[3]

روایت سعیدبن جبیر:

سعیدبن جبیر گوید: از من در مورد دو لعنت‌کننده (یعنی) مصعب و زنش سؤال شد؛ آیا از یکدیگر جدا شوند؟! گوید: نفهمیدم چه جوابی بدهم! بلافاصله به منزل ابن عمر ﷺ در مکه رفتم و به بچه(اش) گفتم: برایم اجازه (ی ورود) بگیر! او گفت: او (هم اکنون) خواب است و ابن عمر ﷺ (از داخل) صدایم را شنید و گفت: ابن جبیر! گفتم: بله!

گفت: بیا تو! به خدا سوگند! (چیزی) جز نیاز (شرعی) تو را در این لحظه به اینجا نیاورده است! من (هم) وارد (منزل) شدم. دیدم او نمدی را پهن کرده و بر بالشی که بارش لیف و ریشه بود تکیه داده است. گفتم: ای ابوعبدالرحمان! آیا دو (زوج) متلاعن، باید از یکدیگر جدا شوند؟ گفت: سبحان الله. بله، نخستین کسی

---

۱. مطالب پاورقی ۱ صفحه‌ی قبل، مربوط به ملاعنه مطالعه شود.
۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الطلاق، باب اللعان و من طلق بعد اللعان، ۹/ ٤٤٦، شماره ۵۳۰۸.
۳. روایت صحیح مسلم، کتاب اللعان، ۱۰/ ۹٦ شماره ۱٤۹۲،۳.متلاعنین: زنان و شوهرانی که در حکم لعان یکدیگر را لعن می‌کنند. نگا پاورقی روایت قبلی.

که در این مورد سؤال کرد فلان بن فلان[۱] بود. او پرسید: یا رسول‌الله ﷺ! به نظر شما اگر یکی از ما همسرش را بر عمل شرم‌آور زنا بیابد، چه بکند؟ اگر سخن بگوید؛ از قضیه‌ی بزرگی، سخن گفته است و اگر سکوت بکند، باز هم چنین کرده است!

راوی گوید: رسول‌الله ﷺ سکوت کرد و جوابی نداد؛ چون اندکی گذشت دوباره به نزدش آمد و گفت: راستی مطلبی که در موردش از تو پرسیدم خودم (بودم که) به آن مبتلا شدم.

سپس خداوند آیات سوره‌ی مبارکه‌ی نور را نازل گرداند:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ ...﴾ (نور: ٦)

رسول‌الله ﷺ آیات را بر او تلاوت کرد و او را پند و هشدار داد و فرمود: عذاب دنیا از عذاب آخرت، آسان‌تر است (نکند تهمت باشد!) و او گفت: خیر! سوگند به ذاتی که تو را به حق و راستی برگزید، من به زنم دروغ (و افترا) نبستم.

آنگاه زن را صدا زد و او را اندرز و هشدار داد و به او فرمود: شکنجه و عذاب دنیا از آخرت ساده‌تر است؛ (اگر مرتکب گناهی شده‌ای بگو!) او گفت: خیر، سوگند به ذاتی که تو را به حق و راستی فرستاده است، یقیناً او دروغگو است. سپس ابتدا با مرد آغاز کرد و او چهار مرتبه به نام خدا گواهی داد که او راست می‌گوید و پنجمین مرتبه (گفت:) لعنت خدا بر او باد، اگر دروغگو باشد. در مرحله‌ی دوم، با زن آغاز کرد و او (هم) چهار مرتبه به نام خداوند، شهادت داد که مرد دروغگو است و پنجمین مرتبه (گفت:) خشم خداوند بر من باد، اگر او راستگو باشد. سپس پیامبر ﷺ آنان را از یکدیگر جدا نمود.[۲]

---

۱. عویمر عجلانی یا هلال بن امیه، المفهم، ٤/ ٢٩٥؛ فتح‌الباری ٨/ ٤٠٥.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الطلاق، باب صداق الملاعنة، ٩/٤٥٦، شماره ٥٣١١؛ روایت صحیح مسلم، کتاب اللعان، ١٠/٩٧، شماره ١٤٩٣، ٤.

روایتی دیگر:

این‌که پیامبرﷺ به دو نفر متلاعن گفت:

حسابتان با خدا است! یکی از شما دو تا دروغگو است! تو را هیچ چاره‌ای (جز ملاعنه) نیست! شوهر گفت: یا رسول‌اللهﷺ! مالم چه می‌شود؟ فرمود: تو را هیچ مالی نیست؛ اگر سخنات علیه همسرت راست باشد، پس سرمایه و مالت، در ازای همسری او برای تو و اینکه او خود را در اختیار تو قرار داده است و اگر دروغ گفته باشی که این (از تو) بعید است و در رابطه با او از سوی تو خیلی بعیدتر است!![1]

۱ـ ارزیابی خطا:

در این ماجراها، خطا در دو نکته خلاصه می‌شود:

یکم: این‌که هلال بن امیه بدون مدرک همسرش را به زنا متهم کرد.

دوم: طفره رفتن زن هلال در پنجمین مرتبه از ملاعنه؛ پس از این‌که برایش محرز گشت که این شهادت خشم خدا را برای او و لعنت خدا را برای شوهرش به بار خواهد آورد و برای خانواده و خاندانش مایه‌ی ننگ و رسوایی است، از اعتراف به صداقت شوهر و ناپاکی خودش طفره رفت.

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ از هلال بن امیه خواست، برای ادعایش و تهمتی که، به همسرش زده، مدرک بیاورد، یا عقوبت حد تهمت بر او جاری خواهد گشت!

پس از این‌که هلال، سوگند خورد و گفت: من راست می‌گویم و یقیناً، خداوند، مطلبی را نازل خواهد کرد و پشتم را از جاری شدن حد شرعی آزاد خواهد کرد. پیامبرﷺ مدتی طولانی را درنگ کرد و در صدور فتوا عجله ننمود.

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب اللعان، ۹۹/۱۰، شماره ۱٤۹۳، ۵.

سپس پیش از شروع ملاعنه، زوجین را پند و اندرز داد و آنان را به توبه و استغفار، یادآور شد و از سرانجام بد برحذر داشت و فرمود: قطعاً خداوند آگاه است که یکی از شما دو تا دروغگو است؛ پس آیا آن یکی توبه نمی‌کند؟! لیک زن حقیقت را آشکار نکرد؛ لذا رسول‌اللهﷺ دو نفر را به ملاعنه دعوت داد. ابتدا مرد چهار مرتبه به نام خدا، گواهی داد که راست می‌گوید و پنجمین بار گفت: لعنت و نفرین خدا بر او باد اگر دروغ بگوید. سپس زن، ابتدا به همان منوال گواهی داد و پنجمین بار گفت: خشم خدا بر او باد اگر شوهرش راستگو باشد!! او در مرحله‌ی پنجم از ملاعنه تردید داشت و درنگ کرد آنگاه، رسول‌اللهﷺ زن را تا زایمان به حال خودش واگذاشت، تا روشن شود نوزاد به کدامیک شباهت خواهد داشت و فرمود: ببینید، اگر بچه‌ای به دنیا آورد که سیه‌چشم بود و باسن و ساق پای چاق و درشتی داشت، بچه متعلق به شریک بن سمحاء است و اگر سفیدپوست و دارای موی بلند فروریخته و چشم قرمزرنگ بود، بچه از هلال بن امیه است.

هنگامی که زن هلال، نوزاد را به دنیا آورد، ویژگی‌هایش با صفات شریک بن سمحاء، منطبق بود؛ رسول‌اللهﷺ فرمود: اگر فرمان خدا، در این خصوص، نازل نشده بود؛ یعنی حکم خداوند، مبنی بر جلوگیری از اجرای حد شرعی بر لعان کنندگان نبود، حتماً این زن، سرنوشت دیگری داشت؛ این مطلب، نشانگر التزام بالای رسول‌اللهﷺ به فرمان‌های قانون‌گذار حکیم؛ خداوند دانا است. آری با این‌که ناپاک بودن زن برایش محرز گشت، اقدام به اجرای حد شرعی بر او ننمود؛ چون قرآن کریم به عدم جاری ساختن حد، بر متلاعنان، فرمان داده و از تنبیه و تعزیرشان بازداشته است.

سپس رسول‌اللهﷺ آن دو را از یکدیگر جدا کرد و فرمود: یقیناً این دو، هرگز (در زندگی مشترک، مناسب یکدیگر نیستند و) یکجا نخواهند شد.

از لابلای این ماجراها روشن می‌شود، اسلام، برای آن در زندگی تنبیه، تعزیر و مجازات را پایه‌ریزی کرده است که آرامش، امنیت و آبادانی، تحقق یابد تا دیگر

هیچ ستمگری بر ستمدیده یورش نبرد، و هیچ توانمندی بر ضعیفی سیطره نیابد و سرسختی نکند و هیچ ثروتمندی بر مستمند و نادار، سلطه نیابد... بلکه همگان در حقوق خویش، یکسان و برابر باشند، طوری که هیچ عربی را بر عجم، فضیلتی و هیچ سفیدپوستی را بر سیاهپوست، برتری نباشد، مگر براساس تقوی و پرهیزکاری؛ خداوند فرمود:

﴿إِنَّ أَكرَمَكمْ عِندَ اللَّـهِ أَتْقَاكمْ﴾ (حجرات: ۱۳)[۱]

«یقیناً گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پارساترین شما است.»

استاد محمدقطب گوید:

هنگامی که الگو موفق نمی‌شود و پند و اندرز اثر نمی‌گذارد؛ ناگزیر، درمان قاطعی می‌باید، تا کارها در جایگاه درست خود قرار گیرد و درمان قاطع هم نیست، جز تنبیه و مجازات!

برخی از رویکردهای تربیتی نوین از تنبیه و مجازات تنفّر دارند؛ حتی از بر زبان آوردنش بیزاراند.

نسلی که خواستند در امریکا بدون تنبیه و مجازات، تربیت شود؛ نسلی است ضعیف و بی‌رمق، بی‌پروا و بی‌توجه و سست‌عنصر. تنبیه و مجازات، الزاماً برای همه‌ی اشخاص نیست، چه‌بسا با وجود تربیت درست، الگوی مناسب، آموزش‌های لازم و برخوردهای سنجیده، نیازی به آن نباشد و چه بسا در همه‌ی زندگی اصلاً به تنبیه و مجازات نیازی نباشد، تازه تنبیه اولین و نزدیکترین راه‌کاری نیست که به ذهن مربی برسد، بلکه راه‌کارهای دیگری وجود دارد، از قبیل روشنگری؛ آگاهی دادن، ارائه‌ی پندهای سنجیده، فراخواندن به انجام کارهای نیک

---

۱. تربیة الاولاد فی الاسلام، عبدالله ناصح علوان، ۲/۵٦۱.

و صبر طولانی بر کجروی و انحراف. و البته هریک از این راه‌کارها به اندازه‌ی خود جواب می‌دهد و مؤثر واقع می‌شود...[1]

با وجود همه‌ی راهکارهای مطرح شده؛ اگر با دانش‌آموز (و فرزند) اصلاحات فکری و عملی، مفید واقع نشد و او بر ارتکاب خطایش اصرار ورزید؛ مربی (یا والدین) حق دارند از تنبیه و مجازات استفاده کنند. اما برای کاربرد تنبیه و مجازات باید مراحل ذیل رعایت شود:[2]

مرحله‌ی یکم: آویختن چوب یا شلاق بر دیوار خانه، برای بازداشتن دانش‌آموز، از ادامه دادن خطا، زیرا بعضی از آنان، به مجرد دیدن آن، به ***ارزیابی و اصلاح*** کردار خود می‌پردازند و برای انجام وظائف از دیگران، سبقت می‌گیرند و اخلاق و رفتارشان اصلاح می‌شود.

مرحله دوم: کشیدن گوش دانش‌آموز و این اولین، تنبیه بدنی او است.

مرحله‌ی سوم: کتک زدن، که قواعدی دارد و باید رعایت شود:

قاعده‌ی یکم: آغازین مرحله‌ی کتک زدن، از ده سالگی است، چون رسول‌اللهﷺ فرمود: فرزندانتان را، از هفت سالگی به نماز خواندن، فرمان دهید و (تا ده سالگی تشویق‌شان کنید و اگر کوتاهی کردند، آنان را تنبیه نکنید و فقط تذکراتی از سر مهر، داشته باشید؛) چون ده ساله شدند، آنان را برای (ترک) نماز، کتک بزنید.[3]

---

۱. منهج التربية الاسلامية، ۱/۱۸۹ و ۱۹۰؛ تربیه الاولاد فی الاسلام، عبدالله ناصح علوان، ۲/ ۵٦۱ و٥٦۲.

۲. منهج التربية النبوية للطفل، محمد سويد، ص ٣٦٥ـ٣٧٢، من أساليب الرسولﷺ فى التربية، نجيب العامر، ٣٥ـ٣٩.

۳. روایت سنن أبی داود، کتاب الصلاة، باب حتی یؤمر الغلام بالصلاة، شماره ٤٩٤ـ٤٩٥. آلبانی این حدیث را در صحیح الجامع الصغیر: شماره ٥٧٤٤، ذکر کرده و گفته این حدیث "حسن" است.

قاعده‌ی دوم: این‌که تعداد ضربات شلاق، در هیچ حالت و هیچ مرحله‌ای از مراحل فرایند تربیت از ده ضربه شلاق، بیشتر نشود؛ زیرا رسول‌اللهﷺ فرمود: «(کسی) بیش از ده ضربه تازیانه نخورد، مگر در یکی از حدود شرعی خدا.»[۱]

قاعده‌ی سوم: پایبندی به ویژگی‌ها و ابزار کتک زدن، محل و روش آن:

۱ـ ابزار کتک زدن، شلاق یا چوب باشد.

۲ـ ویژگی‌های روش کتک زدن:

الف: این‌که ضربات شلاق پراکنده باشد، نه در یک قسمت از بدن.

ب: این‌که میان هر دو ضربه فاصله باشد، تا درد کاهش یابد.

ج: این‌که تنبیه‌کننده بازویش را بالا نبرد، تا بدین وسیله درد بیشتری را وارد کند.

۳ـ ویژگی‌های محل کتک زدن:

الف: این‌که ضربات بر یک قسمت از بدن وارد نشود، بلکه بر قسمت‌های مختلف بدن باشد.

ب: این‌که هیچ ضربه‌ای بر صورت و شرمگاه نخورد.

ج: بهتر است ضربات، بر دست‌ها یا پاها بخورد.

د: این‌که هیچ ضربه‌ای بر سر نخورد.

قاعده‌ی چهارم: این‌که در حال عصبانیت از کتک زدن دانش‌آموز بپرهیزد، تا کتک زدن برای انتقام‌جویی شخصی، یا تلافی در آوردن و دق دل را خالی کردن نباشد، بلکه هدف از آن ادب کردن، آموزش و کنترل گفتار و رفتار دانش‌آموز باشد.

قاعده‌ی پنجم: زمانی که دانش‌آموز نام خدا را بر زبان آورد، مربی باید از کتک زدن دست بردارد.[۲] دانش‌آموز، با راه‌کار تربیتی تنبیه و مجازات، اصلاح می‌شود و

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب کم التعزیر والأدب، شماره ٦٨٤٨ و ٦٨٤٩ و ٦٨٥٠.
۲. منهج التربیة النبویة للطفل، ٣٦٦-٣٧٢؛ تربیة الأولاد فی الإسلام ٥٧٠-٥٧٣؛ مسئولیة الأب المسلم فی تربیة الولد، عدنان با حارث، ٨٤-٨٦.

از اخلاق ناپسند و صفات زشت کناره‌گیری می‌کند و در او خصلتی شکل می‌گیرد که به خطا، حساس می‌شود و از پافشاری بر آن و ارتکاب کارهای نادرست آزاردهنده‌ی جنایت‌آمیز، دست بر می‌دارد و بدون آن دانش‌آموز و بچه بر خطا، پافشاری می‌کند و رفته رفته به منجلاب گناه، راه می‌یابد و به گرداب مفاسد و پستی‌ها گرفتار می‌آید.[۱]

۳ـ برداشت‌هایی از حدیث:

۱- اجرای لعان برای حفظ نسب و جلوگیری از لطمه دیدن زن و شوهرها، مشروع گشته است.[۲]

۲- حاکم، زوج‌های متلاعن (یا لعنت کننده) را پند و اندرز می‌دهد و آنان را از پیامدهای ناگوار سوگندهای دروغین برحذر می‌دارد و یادآوری می‌کند که صبر بر عقوبت و مجازات دنیا که حد شرعی است، آسان‌تر است از گرفتار شدن به عذاب آخرت.[۳]

۳- در فرایند "لعان" ابتدا شوهر، با نام خدا شهادت می‌دهد؛ چون خداوند، حکم لعان را با نام او آغاز کرده است و بدین‌سان، از جاری شدن حد شرعی تهمت، بر خود جلوگیری به عمل می‌آورد و نسب را از خود نفی می‌کند.[٤]

٤- وقتی که "لعان" برگزار شود و زوجین ملاعنه کنند، حد شرعی تهمت از شوهر و حد شرعی زنا از همسر، برداشته می‌شود.[٥]

---

۱. تربیة الأولاد فی الإسلام، عبدالله ناصح علوان، ۲/۵۷۵.
۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۰/۹۳، المفهم، ٤/۲۹۰.
۳. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۰/۹۷؛ المفهم، ٤/۲۹۵ و ۲۹٦؛ فتح الباری، ۹/٤٦؛ الموسوعة الفقهیة، ۳۵/۲٦۷.
٤. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۰/۹۷؛ المفهم، ٤/۲۹٦.
٥. فتح الباری، ۹/٤٦۲؛ الموسوعة الفقهیة، واژه‌ی لعان، ۳۵/۱۵۸؛ شرح السنة، ۹/۲٦۱؛ معالم السنن، ۳/۲۳۰.

٥- اگر حکم واقعه‌ای از مفتی پرسیده شود و او حکمش را نداند و امیدوار باشد که در آن مورد متنی را بیابد؛ نباید در آن خصوص به اجتهاد، مبادرت ورزد.[١]

٦- اگر مفتی، جواب را نداند، باید برای شناخت حکم تحقیق کند. حتی اگر برای دریافت جواب نیاز به مسافرت باشد، به مسافرت برود؛ زیرا سعیدبن جبیر، به خاطر مسئله‌ی ملاعنه، از عراق به مکه سفر کرد.[٢] البته امروزه راه‌های تحقیق فراوان است؛ اینترنت، خدمات تلفن، فکس، مجامع فقهی در کشورهای اسلامی و...

٧ـ اگر رفتن به منزل عالم یا مفتی، باعث زحمت و مشقت نگردد، جایز است برای پرسیدن احکام شرعی، به منزلش رفت.[٣] (امروزه تلفن خیلی از ارتباطات را تسهیل کرده است، ضمن این‌که می‌شود تلفنی سؤالی را پرسید، پسندیده است انسان سر زده به منزل کسی نرود، بلکه پیشاپیش هماهنگ کند.)

٨ـ حاکم مسلمان، باید با استفاده از پند و هشدار مکرر هر یک از طرفین دعوی را از پافشاری بر باطل بازدارد.[٤]

٩ـ (برپایه‌ی قاعده‌ی اصولی «أهون الشرین و أخفّ الضررین»[٥] اگر انسان، در زندگی دچار دو یا چند حادثه‌ی ناگوار شود و هنوز فرصت و قدرت تصمیم‌گیری در مورد آن‌ها از او سلب نشده باشد، از میان این حوادث ناگوار، همان را برگزیند، که کم ضررتر و کم هزینه‌تر است و دشوارتر را رها کند؛) بنابراین، صبر بر مشاهده‌ی صحنه‌ی ارتکاب عمل شرم‌آور همسر، با تمام سختی و

---

١. فتح الباری، ٩/٤٦٢.
٢. همان منبع همان صفحه.
٣. همان منبع و همان صفحه.
٤. همان منبع و همان صفحه.
٥. ترجمه قاعده: یکی از دو شرّ و بدی که ساده‌تر و یکی از دو ضرر که سبک‌تر و کمتر است. این قاعده هنگامی به کار می‌آید که انسان در برخورد با دو کار مواجه است که انجام هریک، بد و زیان‌آور است و گریزی از آن نیست و باید یکی را انجام دهد، دریـن صورت باید جوانب و پیامدهای هریک را بررسی نماید. هریک بدی و زیانش کمتر است همان را انجام دهد. مترجم

زشتی‌اش، آسان‌تر از قتل شخص زناکار است که قصاص به پی دارد؛ هرچند غیرت، خلاف این را می‌طلبد.

قانونگذار هم در چنین صورتی برایش راهی را گذاشته و تبیین کرده است، که از همسر خیانتکار و جنایتکارش راحت شود؛ طلاق یا لعان! (که نتیجه‌اش، همان جدایی است!)[١]

١٠ـ اصحاب از حکم ماجراهایی که برایش حکمی نازل نشده بود، سؤال می کردند.[٢]

١١ـ عالم حق دارد از سؤالی ایراد بگیرد یاانتقاد کند که از آن ناخشنود است. اگر کسی به خاطر نسبت و ارتباطش با دیگری به پدیده‌ای ناپسند و ناخوشایند گرفتار شد، مجاز است او را بر آن سرزنش و نکوهش نماید![٣]

١٢ـ (برای فیصله دادن دعاوی، بویژه دعاوی خانوادگی مثل بدگمانی مرد یا زن به دیگری) قاضی یا حاکم، باید هر دو را به توبه و سازگاری، تشویق نماید و کار را در پرده به پایان برد؛ ولی وقتی که قضیه برملا شد، برای روشن شدن ماجرا باید از تمام توان خود، کار بگیرد و شواهد و قراین را بیابد و بسنجد. البته روشن است، حق در یکسو قرار دارد و سوی دیگر باطل است. در این صورت هیچ یک از دو طرف دعوی مجازات نمی‌شوند، حتی اگر هر دو دروغگو باشند؛ اگرچه محرز است، فقط یکی راست و دیگری دروغ می‌گوید.[٤]

١٣ـ اگر نیازی پیش آید؛ بازگو نمودن صفات ناپسند آدم‌ها جایز است و این از مصادیق غیبت حرام، نمی‌باشد.[٥]

---

١. همان منبع و همان صفحه.
٢. فتح الباری، ٤٦٢/٢؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ١٠//٩٤.
٣. فتح الباری، ٤٦٢/٩؛ المفهم، ٢٩١/٤؛ معالم السنن، ٢٢٦/٣؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ٩٤/١٠.
٤. فتح الباری، ٤٦٢/٩.
٥. فتح الباری ٤٦٣/٩؛ معالم السنن ٢٣٢/٣؛ شرح السنة ٢٥٦/٩.

۱۴ـ وقتی که حاکم تلاش‌اش را به کار بست و شروط صدور حکم هم فراهم و کافی بود؛ حکمش نقض نمی‌شود، مگر این‌که در تأمین شروط حکم، خللی نمایان گردد یا در شناخت سبب آن، کوتاهی صورت پذیرد.[۱]

۱۵ـ اجرای حکم لعان، می‌باید در حضور حاکم، قاضی و جمعی از مردم صورت پذیرد این یکی از انواع تغلیظ در لعان است؛ زیرا لعان، چند تغلیظ دارد. تغلیظ در وقت؛ تغلیظ در مکان و تغلیظ در جمع. اما تغلیظ در وقت، باید بعد عصر باشد. تغلیظ در مکان، باید بهترین و گرامی‌ترین محل شهر برای اجرای لعان برگزیده شود. و تغلیظ در جمع هم باید گروهی از مردم حضور داشته باشند که حداقل آن چهار نفر است.[۲]

۱۶ـ فقها در مورد نوع جدایی که بر اثر لعان، صورت می‌پذیرد؛ اختلاف دارند، آیا این جدایی، همان طلاق است یا فسخ عقد؟ آنان در مورد مدت حرمت هم اختلاف نظر دارند که آیا این حرمت ابدی است یا موقت؟ ابدی هست، یعنی این زن، پس از لعان به طور دائم برای این شوهر حرام است؛ حتی اگر خودش را تکذیب کند و از ادعایش کنار رود؟

الف: مالکیه، شافعیه، حنبلیه و ابویوسف از احناف معتقداند؛ که جدایی بر اثر لعان، فسخ عقد و موجب تحریم ابدی است. مانند حرمتی که در اثر شیرخوارگی ثابت می‌شود لذا امکان ندارد، زن و شوهر متلاعن، پس از لعان به زندگی زناشویی مجدد برگردند، حتی اگر شوهر خودش را تکذیب کند یا شوهر صلاحیت شهادت را از دست دهد و یا این‌که زنش تهمتش را تأیید نماید؛ زیرا

---

۱. فتح الباری، ۹/ ۴۶۳.
۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۰/ ۹۵؛ الموسوعة الفقهیة، ۳۵/ ۲۶۵ و ۲۶۶.

رسول‌اللهﷺ فرمود: «وقتی که دو متلاعن از یکدیگر جدا شوند؛ هرگز (به قصد ادامه‌ی زندگی زناشویی) با هم یکجا نمی‌شوند.»[۱]

با استناد به روایت سهل بن سعد ﷺ که روند پس از لعان را نقل کرده است؛ «پس از آن سنت بر آن شد که دو متلاعن از یکدیگر جدا شوند و هرگز به سوی همدیگر باز نگردند!»[۲] دلیل دیگر این‌که پیدایش لعان موجب جدایی است و هیچ چیزی (علت) این جدایی را نفی نمی‌کند؛ چه این‌که شوهر، خودش را تکذیب کند و چه صلاحیت شهادت دادن هر یک از زوجین، مخدوش گردد! بلکه تا لعان هست؛ حکم و پیامد آن، یعنی جدایی هم هست.

سه: امام ابوحنیفه رحمه الله و محمدبن الحسن شیبانی گویند: جدایی در اثر لعان، طلاق بائن محسوب می‌شود نه فسخ عقد؛ زیرا این جدایی از سوی شوهر شکل گرفته و قاضی تصمیم شوهر را به نمایندگی از او اجرا و آنان را از یکدیگر جدا کرده است، به همین دلیل، عمل به او منسوب است و هر وقت جدایی از جانب شوهر باشد و بشود طلاق را علت قرار داد، طلاق است؛ نه فسخ عقد و به این دلیل است که لعان، حکم طلاق بائن را دارد؛ ولی اجرای حکم آن به صدور رأی قاضی یا دادگاه، منوط است.

هر جدایی که به رأی قاضی و دادگاه، منوط باشد؛ طلاق بائن محسوب می‌شود. آنان گویند: حرمتی که در اثر لعان پدید می‌آید، با این که شوهر خودش را تکذیب نماید، منتفی می‌شود؛ و نیز اگر شوهر، صلاحیت شهادت را از دست دهد، و یا زن از صلاحیت شهادت بیرون شود؛ لعان بی‌اعتبار است؛ زیرا در

---

۱. روایت سنن دارقطنی، کتاب النکاح، باب المهر، شماره ۱۱۶، ۳/۲۷٦؛ نصب الرایة، الزیلعی۳/۲۵۱. به نقل از التنقیح.

۲. روایت سنن أبی داود، کتاب الطلاق، باب فی اللعان شماره ۲۲۵۰، ۲/٦۸؛ سنن بیهقی، کتاب اللعان، باب ما یکون بعد لعان الزوج من الفرقة ۷/۴۱۰.

صورتی که شوهر، خود را تکذیب نماید، گویا از لعان، بازگشته است. طبق دیدگاه آنان لعان، نوعی شهادت است و پیدا است، بازگشت از لعان، شهادت را از درجه ی اعتبار، ساقط می‌کند و شوهر باید حد شرعی تهمت بخورد و در صورتی که تهمت به خاطر انکار نسب فرزند باشد؛ نسبش ثابت می‌شود.[١]

١٧ـ "لعان" با حضور پنج نفر انجام و پایان می‌پذیرد. این دیدگاه امام شافعی‌رحمه‌الله است. اما امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله می‌گوید: با اکثریت عددی که (بشود) نماینده‌ی جمع باشند (فرایند و حکم لعان، صورت می‌پذیرد) جمله‌ی «خدا می‌داند یکی از شما دو تا دروغگو است، پس مگر آن یکی توبه نمی‌کند؟» دلیلی است بر این‌که اگر دو دلیل با یکدیگر در تعارض باشند، مغایراند و از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌شوند.[٢]

١٨ـ اگر شوهر، همسر را پیش از اجرای لعان، طلاق دهد؛ مانع وجوب اجرای لعان نشده است. حسن بصری و قاسم بن محمد، در مورد مردی که همسرش را متهم می‌کند، سپس او را طلاق می‌دهد؛ می‌گویند: باید با او ملاعنه کند. دیدگاه امامان؛ مالک‌رحمه‌الله، شافعی‌رحمه‌الله و احمدبن حنبل‌رحمه‌الله هم همین است، آنان گویند: ملاعنه باید به این دلیل صورت پذیرد که زن در هنگام اتهام، در همسری مرد بوده است.

اما عقل‌گرایان گویند: در این صورت، نه حد شرعی جاری می‌شود و نه لعان! حمادبن ابی سلیمان همین دیدگاه را دارد و از ثوری هم همین مطلب روایت شده است.[٣]

---

١. الموسوعة الفقهية، واژه لعان ٢٦٠/٣٥ و ٢٦١؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ٩٥/١٠؛ المفهم ٢٩٣/٤؛ فتح الباری، ٤٥٩/٩؛ معالم السنن، ٢٢٧/٣ـ٢٢٩ تا ٢٣١؛ عون المعبود، ٢٤١/٦؛ شرح السنة، ٢٥٥/٩ و٢٥٦ تا ٢٥٨.

٢. معالم السنن، ٢٣١/٣؛ شرح السنة، ٢٦١/٩.

٣. معالم السنن، ٢٢٩/٣.

۱۹ـ اگر شوهر لعان کننده با همسرش، ارتباط زناشویی برقرار کرده باشد، مهریه‌اش را به او بر نمی‌گردانند حتی اگر زن به زنا هم اعتراف کند. اما اگر ملاعنه ی آنان پیش از اولین ارتباط زناشویی باشد؛ فقها در مورد آن اختلاف نظر دارند، گروهی از قبیل قتاده، شعبی، حسن بصری، امام مالک، اوزاعی و امام شافعی رحمهم الله گویند: نصف مهریه به زن تعلق می‌گیرد؛ ولی "الحکم" و حمادابن ابی سلیمان گویند: مهریه‌ی کامل به زن تعلق می‌گیرد، اما زهری گوید: هیچ مقداری از مهریه به او تعلق نمی‌گیرد.[1]

---

۱. شرح السنة، ۲۵۹/۹؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۹۸/۱۰؛ فتح الباری، ٤٥٦/۹ و ٤۹٥.

مبحث ششم:
ارزیابی و اصلاح خطای ناسزاگویی و دشنام دادن

قرآن و سنت، پیامی را آوردند که ناسزاگویی حرام و دشنام دهنده‌ی نفرین‌گر، مستحق مجازات است؛ خداوند فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيرِ مَا اكتَسَبُوا فقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا﴾ **(احزاب ۵۸)**

«کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار می‌دهند؛ در حالی که آنان عملی را انجام ندادند (که مستحق آزار باشند)؛ مرتکب تهمت و گناهی روشن شده‌اند.»

حافظ ابن کثیر می‌نویسد:

«یعنی نسبت‌هایی را به آن‌ها می‌دهند که آن را انجام نداده و بلکه از آن بی‌خبرند! و این همان بهتان بزرگ است که از سر عیب و نقد در مورد مردان و زنان مؤمن گفته یا نقل شود!»[1]

در میان حقوقی که اسلام آن را به‌عنوان حقوق برادری (در جامعه‌ی اسلامی) متکفل و ضامن گشته است؛ این نیز هست که مسلمان باید از دشنام و آزار دیگران در امان بماند. به زبان باشد یا به دست. رسول‌الله ﷺ فرمود: «مسلمان، کسی

---

۱. تفسیر ابن کثیر، ۳/۵٦۹، چاپ مکتبه‌ی طیبه.

است که مسلمانان (دیگر) از زبان و دستش در امان بمانند.»[1] حتی فراتر از آن این است که اسلام، دشنام دادن مسلمان را فسق و گناه، و کشتن‌اش را کفر دانسته است. پیامبرﷺ فرمود: «دشنام دادن مسلمان، فسق و جنگیدن با او (و کشتن‌اش) کفر است.»[2]

تحریم ناسزاگویی و نفرین، بیانگر بلندمرتبگی اسلام در همه‌ی امور است؛ از جمله رعایت احساسات انسان، که اسلام توجه و التزام به آن را توصیه کرده است، تا کسی با رفتار و کردارش یا با اشاره و نگاهش دیگری را نیازارد. ابوهریره گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: دو دشنام دهنده هرچه (به یکدیگر) بگویند؛ گناه آن بر گردن آغاز کننده است، مادامی که مظلوم (که با دشنام آغاز کننده مورد ستم واقع شده است، به حقوق دیگری) تعدّی نکند.»[3]

قرطبی گوید: مفهوم چنین است:

گناه دشنام، به آغازکننده‌ی آن اختصاص دارد؛ چون او با این کار، ستمگر است و بدون این‌که دشنامی بشنود یا حق دشنام دادن، داشته باشد، به دشنام روی آورده است و ***نفر دوم*** که به قصد دفاع از خود چیزی بگوید، گناه و منعی، بر او نیست؛ چون خداوند فرمود:

﴿وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَـئِکَ مَا عَلَیهِم مِّن سَبِیلٍ﴾ **(شوری: ٤١)**

«آنان که پس از مظلومیت‌شان (بر ظالم) ظفر یابند[4] (و حق‌شان را از او بگیرند) پس آنان را هیچ مؤاخذه‌ای نیست.»

---

١. روایت صحیح بخاری، کتاب الایمان، ٥٣/١ شماره ١٠.

٢. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، ٤٦٤/١٠، شماره ٦٠٤٤.

٣. روایت صحیح مسلم، باب النهی عن السباب ١٠٩/١٦ شماره ٢٥٨٧.

٤. ظفر یابنده: کسی است که تحت ستم قرار گرفته اما اکنون بر اساس شرایط یا قانون بر ستمگر ظفریافته و حال می‌تواند تقاص بگیرد.

دشنام دادن ظفر یابنده هرچند گناه دارد؛ لیک این کار برای او مباح است و گناهش بر گردن آغاز کننده است؛ زیرا او، ظفریابنده را وادار کرد تا او را دشنام دهد؛ لذا گناه بر گردن او است.

نکته: تا وقتی که ظفریابنده، دشنام را متوجه دیگران نکند؛ گنهکار نیست، زیرا شریعت، گناه و مؤاخذه را از او برداشته است و آنچه برای ظفر یابنده، مباح است، تکرار همان کلمات یا ناسزاهای مترادف یا نزدیک به آن است که آغاز کننده آن را گفته است، زیرا (دشنام به) این (مقدار) قصاص است...[۱]

ولی آنچه از این هم بهتر است، صبر و عفو است، خداوند فرمود:

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِک لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (شوری: ۴۳)

«یقیناً کسی که صبر پیشه و عفو کند و ببخشاید، قطعاً این (کار) از تصمیمات بزرگ است.»

پیامبرﷺ فرمود: «خداوند، هیچ بنده‌ای را با عفو و گذشت، جز عزت نمی‌افزاید.»[۲]

ناسزاگویی و بدزبانی، بددهنی و فحاشی؛ صفت انسان مسلمان نیست، زیرا او از سر فرمانبرداری، همه‌ی امورش را به خداوند سپرده است و امکان ندارد او به حدود و قوانین خداوند تجاوز کند. انس بن مالک رضی الله عنه اخلاق رسول‌اللهﷺ را این‌گونه توصیف می‌کند و می‌گوید:

«رسول‌اللهﷺ دشنام دهنده، نفرین کننده و بددهن نبود و در هنگام عصبانیت به خداوند پناه می‌برد و سجده می‌کرد.»[۳]

---

۱. المفهم، قرطبی، ۵۶۶/۶ و ۵۶۷.

۲. روایت صحیح مسلم، ۱۰۹/۱۶، شماره ۱۵۸۸.

۳. یعنی رسول‌اللهﷺ سجده می‌برد و برای هدایت و آرامش فرد دعای خیر می‌کرد. حدیث متن فوق روایت صحیح بخاری است؛ کتاب الأدب، باب لم یکن النبیﷺ فاحشا و لامتفاحشاً ۴۵۲/۱۰، شماره ۶۰۳۱.

شایسته است، ما در اینجا برخی از نمونه‌های عملی را به نمایش گذاریم که در دوره‌ی رسول‌اللهﷺ اتفاق افتاده است و با استفاده از آن چگونگی ***ارزیابی و اصلاح خطاهای*** مربوط به دشنام و ناسزاگویی را بیاموزیم.

اصل سی و ششم: پارسایی و پرهیزگاری اساس برتری‌های انسانی است

اسلام آمد و اصل بزرگی را در میان مسلمانان پایه‌گذاری کرد. آن اصل "قانون برابری میان انسان‌ها" بود. از دیدگاه اسلام، انسان‌ها همچون دندانه‌های شانه برابراند و هیچ شخص عرب را بر عجم و سرخپوست را بر سیاهپوست برتری نیست، مگر با پرهیزگاری. برتری حقیقی، میان مردم در قیامت نه آنطور است که مردم تصور می‌کنند. یعنی در قیامت برتری‌ها براساس مال، نسب و مقام نیست! بلکه برتری به پارسایی و پرهیزگاری است؛ لذا اگر نجیب‌زاده‌ای در آن روز اهل تقوی نباشد؛ نسبش به دردش نمی‌خورد و چه بسا در آن روز یک انسان دارای نسب پایین با (گوهر) تقوی و پارسایی، برتری یابد و ارجمند گردد، همان‌طور که خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ أَكرَمَكمْ عِندَ اللَّـهِ أَتْقَاكمْ إِنَّ اللَّـهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ **(حجرات: ۱۳)**

«یقیناً گرامی‌ترین شما نزد خداوند متقی‌ترین و پارساترین شما است.»

معرور بن سوید گوید: ابوذر ﷺ را در ربذه[۱] ملاقات کردم، او جامه‌ای دو تکه و یکنواخت، به تن داشت و خادمش نیز چنان جامه‌ای به تن داشت و من در آن خصوص از او پرسیدم، او گفت: آری من مردی[۲] را دشنام دادم و او را به خاطر

---

۱. رَبَذة: از آبادی‌های اطراف مدینه منوره و سه روز از آن فاصله دارد و نزدیک "ذات عرق" در مسیر حجاز است وقتی که از "فید" رهسپار مکه مکرمه شوی، آرامگاه ابوذر ﷺ در آنجا است. معجم البلدان، ۲۷/۳؛ فتح الباری، ۸۶/۱؛ عون المعبود، ۴۵/۱۴.

۲. آن مرد، بلال بن رباح حبشی ﷺ مؤذن پیامبرﷺ و آزاد شده‌ی ابوبکر صدیق ﷺ است.

مادرش سرزنش کردم. رسول‌اللهﷺ به من فرمود: ای ابوذر رضی الله عنه[١]! آیا او را به خاطر مادرش سرزنش می‌کنی؟ قطعاً تو مردی هستی که در تو (آثاری از) جاهلیت[٢] است. پیش‌خدمتان و خادمانتان، اطرافیانتان هستند. خداوند آنان را زیردست شما گردانده است، لذا کسی که برادرش زیردستش هست، پس باید از آنچه خود می‌خورد به او غذا بدهد و از آنچه خود می‌پوشد، او را بپوشاند و کاری بیش از توان‌شان از آنان نخواهید و اگر آن‌ها را به کاری موظّف کردید، یاری‌شان کنید.»[٣]

١ـ ارزیابی خطا:

ناسزاگویی ابوذر رضی الله عنه به بلال‌بن رباح رضی الله عنه و سرزنش‌اش به خاطر مادرش با این لحن: ای سیاه سوخته!! کاربرد این نوع الفاظ از خصلت‌ها و اخلاقیات دوره‌ی جاهلی بود که اسلام آن را قدغن کرد. خداوند فرمود:

---

١. ابوذر رضی الله عنه: یکی از اصحاب جلیل‌القدر رسول‌اللهﷺ است. نامش جندب بن جناده غفاری و از سابقین است، پنجمین نفر مسلمان و اولین کسی است که با صدای بلند در جوار کعبه فریاد زد: أشهدأن لا اله الا الله و أشهد أن محمداً رسول‌الله. و بدین علت بسیار اذیت و آزار شد. به فرمان پیامبرﷺ به نزد قبیله‌اش؛ غِفار برگشت و طی چند سال افراد این قبیله و قبیله‌ی "اسلم" با تلاش او مسلمان شدند و در آغاز هجرت مدینه به مؤمنان پیوستند. پیامبرﷺ برای‌شان دعای خیر کرد و در مورد ابوذر فرمود: زمین، کسی را صریح گفتارتر و شفاف‌تر از او بر پشتش حمل نکرده و سایه، کسی را رک‌گوتر از او سایه نداده است.» خداوند او را بیامرزد که تنها زندگی می‌کند و تنها می‌میرد و تنها محشور می‌شود. او در سال سی و یکم یا سی و دوم هجری در ربذه وفات یافت و قافله‌ای از مسلمین به فرماندهی عبدالله‌بن مسعود که از آنجا می‌گذشت بر او نماز خواندند و دفنش کردند. اسدالغابه، ٦/٩٩ـ١٠١؛ الاصابة فی تمییز الصحابه، ٧/١٠٥- ١٠٩؛ رجال حول الرسول، خالد محمدخالد، ٥٩ـ٧٨.

٢. یعنی از خصلت جاهلی متأثر هستی و این در اثر جهلی بود که عرب‌ها پیش از اسلام به آن مبتلابودند و به نسب و جایگاه خانوادگی و فامیلی خویش فخر می‌کردند و اسلام آن را با آیه‌ی ذیل باطل اعلام کرد:«یقیناً گرامی‌ترین شما نزد خداوند، متقی‌ترین و پارساترین شما است.» (حجرات: ١٣). رسول‌اللهﷺ فرمود: «خداوند، دست و پاگیری جاهلیت و فخرفروشی، به پدران را از شما دور کرد. همه‌ی مردم فرزندان آدم‌اند و آدم (هم) از خاک است. روایت سنن أبی داود، شماره ٥١١٦؛ سنن ترمذی، شماره ٣٩٥٦؛ المفهم، ٤/ ٣٥١.

٣. روایت صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب المعاصی من أمر الجاهلیة، ١/ ٨٤، شماره ٣٠؛ صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب إطعام المملوک و کسوته، ١١/ ٢٩١، شماره ١٦٦١، ٣٨.

﴿إِنَّ أَكرَمَكمْ عِندَ اللَّـهِ أَتْقَاكمْ إِنَّ اللَّـهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات: ۱۳)
«یقیناً گرامی‌ترین شما نزد خداوند پارساترین‌تان هستید.»

هیچ شخص عرب را بر عجم و (هیچ) سیاهپوست را بر هیچ سرخپوستی، (هیچ) فضیلتی نیست؛ جز با پارسایی و خداترسی!

۲ـ اصلاح خطا:

تحقیق پیامبرﷺ و اطمینان یافتن‌اش از ناسزاگویی ابوذر رضی الله عنه که فرمود: ابوذر! آیا او را به خاطر مادرش سرزنش کردی؟ آنگاه برای تأکید بر زشتی این رفتار، روش توبیخ و نکوهش را پیشه کرد و سرزنش کردن را خصلتی از خصلت‌های جاهلی دانست که اسلام از آن بازداشته و فخرفروشی به حسب و نسب را قدغن نموده است. سپس او را تشویق نمود که به خادمان و پیشخدمتان خود، نیکی کند و با آنان به نرمی رفتار نماید؛ از آنچه خود می‌خورد به آنان بدهد و از آنچه خود می‌پوشد آنان را بپوشاند.

سپس رسول‌اللهﷺ مسلمانان را توصیه فرمود: به خادمان و زیردستان، کاری بیش از توان‌شان نسپارند که آنان بخاطر سختی و زیادی کار از انجامش عاجز شوند، و اگر به آنان کاری واگذار نمایند که دشوار باشد؛ باید آنان را در انجامش یاری رسانند!

این حدیث، دعوت و فراخوانی است به این که مسلمانان در احکام با یکدیگر مساوی هستند و برتری حقیقی میان آنان، فقط به تقوی و پرهیزکاری است؛ لذا شخص نجیب‌زاده، اگر اهل پرهیزگاری نباشد؛ نسبش به کارش نخواهد آمد و افراد طبقات پایین اجتماع (و دون‌پایه) با داشتن صفت تقوا، سود خواهند برد چنان‌که خداوند فرمود:

﴿إِنَّ أَكرَمَكمْ عِندَ اللَّـهِ أَتْقَاكمْ﴾ (حجرات: ۱۳)
«یقیناً گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پارساترین‌تان است.»

اسلام به این دلیل دشنام دادن و نفرین کردن را شدیداً نکوهش کرده است که، طی آن انسان مورد اهانت، تحقیر و تنقیص قرار می‌گیرد. اسلام مسلمانان را به تواضع، پرهیز از کبر و زورگویی به پیشخدمتان، خادمان و زیردستان تشویق نموده است. در منش پیامبرﷺ آمده است که اوﷺ با بردگان غذا می‌خورد و همراه آنان (گندم یا جو را) آسیاب می‌کرد و در کار با آنان مشارکت می‌کرد.[1]

پسندیده و به جا است اگر مربی، در ارتباطش با دیگران در رفتارشان، دشنام و سرزنش مشاهده کرد؛ برایشان مجازات‌های معنوی را تجویز و به آنان گوشزد کند که این رفتار از خصلت‌های جاهلی است و خدا و رسولش آن را نمی‌پسندند تا بدین ترتیب در آینده‌ی نزدیک از بازگشت‌شان به این عملکرد خطا، جلوگیری به عمل آید.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ اسلام، پیروانش (و عموم انسانیت) را از نکوهش و سرزنش و کم دانستن ارزش پدران و مادران بازداشته و گوشزد کرده است که این گونه رفتارها از اخلاق جاهلی است.[2]

۲ـ اسلام، به نیکی کردن به پیشخدمتان، خادمان و زیردستان و همراهان و نرمی کردن با آنان، تشویق نموده است.[3]

۳ـ نباید هیچ‌کس را تحقیر کرد یا خود را از کسی برتر دانست.[4]

٤ـ در اجرای امر به معروف و نهی از منکر باید استقامت و پایداری کرد.[5]

---

۱. المفهم، ٤/ ٣٥٣.
۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ٤/ ٢٩١.
۳. فتح الباری، ٥/ ١٧٥؛ المفهم، ٤/ ٣٥٢.
٤. فتح الباری، همان ص.
٥. همان منبع و ص.

٥ـ دشنام و نفرین، مؤکداً مورد نکوهش است؛ چون مقام و منزلت انسان را مورد اهانت، تحقیر و تنقیص قرار می‌دهد.[١]

٦ـ مسلمانان در احکام با یکدیگر مساوی هستند و برتری حقیقی، در بین‌شان فقط با پرهیزگاری است. اگر نجیب‌زاده اهل تقوا نباشد، اصالت نسبش به کارش نمی‌آید. افراد طبقات پایین جامعه اگر از تقوا برخوردار باشند، سود می‌برند (و به برتری می‌رسند) چون خداوند فرمود:

﴿إِنَّ أَكرَمَكمْ عِندَ اللَّـهِ أَتْقَاكمْ إِنَّ اللَّـهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات: ١٣)[٢]

«یقیناً گرامی‌ترین شما نزد خداوند، متقی‌ترین‌تان است.»

٧ـ تواضع و دوری از برتری‌جویی بر خادمان، خدمتکاران و زیردستان را باید آموزش داد. منش پیامبرﷺ این بود، که با بردگان غذا می‌خورد و همراه خادمان و غلامان (گندم و جو) آسیاب می‌کرد و در کارها با آنان مشارکت می‌ورزید.[٣]

اصل سی و هفتم: به خدا پناه بردن (و اعوذ بالله... گفتن) در هنگام خشم:

سلیمان بن صُرد گوید:

با رسول‌اللهﷺ نشسته بودم. دو مرد داشتند به یکدیگر دشنام می‌دادند. صورت یکی از آن دو قرمز شده و رگ‌های گردنش برآمده بود. رسول‌اللهﷺ فرمود: من جمله‌ای را بلدم، اگر آن را بگوید، خشمش از بین می‌رود؛ اگر او بگوید: (اعوذ بالله من‌الشیطان‌الرجیم یعنی) از گزند و وسوسه‌ی شیطان، به خدا پناه می‌برم؛

---

١. فتح الباری، ١٠/٤٦٨ با قدری تصرف.
٢. فتح الباری، ١٠/٤٦٨.
٣. المفهم، ٤/٣٥٣.

خشمش فروکش می‌کند، آنگاه (آنان که در محفل پیامبرﷺ بودند) به آن مرد گفتند: از شیطان به خدا پناه ببر! او گفت: مگر من دیوانه‌ام؟![۱و۲]

بخاری در کتاب "الأدب المفرد" در روایت دیگری آورده است:

«مرد گفت: مگر من اشکالی دارم! مگر من دیوانه‌ام؟ برو!»[۳]

روایت مسلم:

«من جمله‌ای را بلدم، که اگر آن را بگوید؛ (احساس) خشمش از میان می‌رود.» (آن جمله) أعوذ بالله من الشیطان الرجیم (است). یعنی: از گزند و وسوسه‌ی شیطان به خدا پناه می‌برم. مردی (از میان جمع) که این سخن را از پیامبرﷺ شنیده بود (برخواست و) سوی آن مرد رفت و (به او) گفت: میدانی رسول‌اللهﷺ لحظاتی پیش چه فرمود؟ فرمود: من جمله‌ای را بلدم؛ اگر (این آقا) آن را بگوید؛ (احساس) خشمش فروکش می‌کند (بگوید:) أعوذ بالله...؛ از گزند و وسوسه‌ی شیطان رانده شده، به خداوند پناه می‌برم. مرد به او گفت: مگر مرا دیوانه می‌پنداری؟[٤]

---

۱. مگر من دیوانه‌ام: این پاسخ کسی است که از دین خدا آگاهی ندارد و نور شریعت بر وجودش نتابیده است و می‌پندارد، که پناه بردن به خدا یا اعوذبالله گفتن، ویژه دیوانگان است و ندانسته است که خشم در اثر وسوسه‌های شیطان است. صحیح مسلم، نووی، ١٢٥/١٦؛ عمدة‌القاری، ١٧٥/١٥.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب بدء‌الخلق، باب صفة إبلیس و جنوده، ٣٣٧/٦، شماره ٣٢٨٢.

۳. برو: این جواب مرد خشمگین به نصیحتگر دلسوز بود، یعنی گفت: برو پی کارت» (و این اوج گستاخی بود!) فتح الباری، ٤٦٧/١٠.

٤. روایت صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الأدب، باب فضل من یملک نفسه عنه الغضب...١٢٤/١٦. شماره ١١٠/١٦١٠؛ مستدرک حاکم، کتاب التفسیر، باب عمل دفع الغضب عن الغضبان،٤٤١/٢، حاکم گفته سلسله‌ی راویان این حدیث صحیح است و ذهبی هم با او موافق است و البته این جمله را بر آن افزوده است: «آنگاه مرد گفت: مرا دیوانه فرض کردی؟! آنگاه؛ رسول‌اللهﷺ (این آیه را) تلاوت کرد: ﴿وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّـهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ «اگر از جانب شیطان، وسوسه، یا فتنه‌ای به تو رو کرد، از (گزند و وسوسه‌ی) شیطان رانده شده به خداوند، پناهنده شو.» (اعراف: ٢٠٠)

۱ـ ارزیابی خطا:

دراین حدیث، خطا در دو چیز خلاصه می‌شود:

۱ـ ناسزاگویی و دشنام دادن در محفل رسول‌اللهﷺ تا جایی که از شدت خشم، صورت یکی‌شان قرمز و رگ‌های گردنش متورّم می‌شود.

۲ـ سرزنش کردن مرد خشمگین؛ شخص دلسوزی را که می‌خواست راه غلبه بر آتش خشم را به او نشان دهد؛ او جواب زشتی به این شخص دلسوز داد و گفت: مگر من ایرادی دارم؟! آیا من دیوانه‌ام؟! برو!

۲ـ اصلاح خطا:

برخورد رسول‌اللهﷺ با رخدادی که در محفل‌اش بروز کرد و دو مرد به یکدیگر دشنام دادند و او با بخشندگی، بلندنظری و گشاده‌رویی با آن مواجه شد، بدون این‌که خشمگین شود، داد بکشد، نهیب بزند یا بدی را با بدی پاسخ دهد!... در ادامه رسول‌اللهﷺ با گفتن عبارت یا جمله‌ای به طور غیر مستقیم به راهنمایی‌شان پرداخت، تا بدین ترتیب توجه و نگاه‌ها را به سمت دیگری جلب کند و گوش‌ها را متوجه چگونگی اصلاح ماجرا سازد. او فرمود: «من جمله‌ای را بلدم، اگر آن را بگوید؛ (احساس) خشمش فروکش می‌کند.» سپس تأکید فرمود، اگر کسی آن را بگوید ضمن این‌که خشمش از میان می‌رود، آثارش از قبیل قرمز شدن صورت و متورم شدن رگ‌های گردن نیز از او دور می‌شود. سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَإِمَّا ینزَغَنَّک مِنَ الشَّیطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّـهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ﴾

(فصلت: ٣٦)

«اگر از جانب شیطان، وسوسه یا فتنه‌ای به تو روی کرد، به خداوند پناهنده شو که او بسیار شنوا و دانا است.»

آنگاه رسول‌اللهﷺ مرد دلسوز را از انتقال این سخن به مرد خشمگین منع نکرد؛ با این‌که مرد خشمگین برخورد بدی کرد و تذکر دهنده را به تندی سرزنش کرد و به او گفت: «مگر من ایرادی دارم؟ مگر من دیوانه‌ام؟ برو!»

همه‌ی این‌ها من‌باب آموزش صحابه بود، تا امر به معروف و نهی از منکر، مورد توجه قرار گیرد و تأثیر و نقش روشنگری اجتماعی، احیا شود و اهمیت راهنمایی و ارشاد و تأثیر آن بر روح و روان انسان، بیان شود و همگان بدانند که نصیحت و دلسوزی؛ تذکر و یادآوری، سخن جذاب و گوارایی نیست که هر کس آن را بپذیرد؛ بلکه سرانجام (یکی از) این دو واکنش در انتظارت هست: نکوهش و سرزنش یا سخن پسندیده و ستایش و تقدیر! و این مطلبی است که دعوتگران باید آن را بدانند؛ زیرا آنان مسؤول ارائه پند سنجیده و نیکواند. مصداق این مطلب، این آیه کریمه است:

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ **(نور: ٥٤)**

«جز تبلیغ آشکار و روشن وظیفه‌ی دیگری بر دوش پیامبر نیست.»

نکته‌ی جالب توجه دیگر این است که دعوتگر پس از انجام امر به معروف و نهی از منکر، باید منتظر واکنش باشد؛ پذیرش یا انکار و دشنام و روی برتافتن. خداوند فرمود:

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ **(شوری: ٤٨)**

«اگر آنان (از پذیرش دعوت تو) روی برتافتند، پس (بدان که) ما تو را برای مراقبت آنان نفرستادیم و مأموریتی جز ابلاغ بر (دوش) تو نیست!»

از جمله الطاف و محبت‌های خداوند، به ما گروه دعوتگران این بوده است که خداوند از ما نتایج و ثمرات دعوت را نخواسته است، بلکه وظیفه و مسئولیت ما

اخلاص در تبلیغ و حکمت در اصلاح است؛ اما پیمودن راه و به بار نشاندن دعوت، کار خدا است. خداوند فرمود:

﴿وَإِن مَّا نُرِيَنَّک بَعْضَ الَّـذِی نَعِـدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّـک فَإِنَّمَـا عَلَيـک الْـبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾ (رعد: ٤٠)

«وظیفه‌ی تو صرفاً ابلاغ است اما حسابرسی (و تحقق نتایج) بر ما است.»

شهید سیدقطب‌رحمه‌الله در تفسیر این آیه به ما یادآور می‌شود و می‌گوید: این سخن را به پیامبرﷺ گفتند (که وظیفه تو تبلیغ است و بس...)؛ در حالی که او از جانب پروردگارش وحی دریافت می‌کرد و موظف بود، این عقیده را به مردم برساند و در خصوص آن، مردم را مورد خطاب قرار دهد. خلاصه‌ی سخن این است که سرنوشت این دین در اختیار دعوتگر نیست و به او سپرده نشده است و سرانجام این دعوت، نیز در اختیار او نیست و به او محوّل نشده است؛ لذا وظیفه‌ی او صرفاً تبلیغ است اما هدایت کردن مردم، بر دوش او نیست و فقط خداوند، مالک هدایت دادن است. در هر صورت طبیعت رسالت و مسؤولیت دعوتگر، تغییر نمی‌کند؛ چه آن‌که خداوند، قسمتی از وعده خویش را محقق سازد و سرانجام (موفقیت‌هایش در میان) امت و پیروانش را به او نشان دهد؛ یا این‌که پیش از تحقق یافتن وعده‌ی خداوند، اجلش فرا رسد (و بمیرد و محصول تلاش‌هایش را در این دنیا نبیند). بنابراین حسابرسی و بازخواست آنان با خدا است. سرنوشت و طبیعت دعوتگر از این واضح‌تر و مسؤولیتش از این مشخص‌تر نیست، چون مسؤولیتش روشن و با چارچوب است و همه‌ی کار و بار این دعوت، با خدا و برای او است.

بدینسان، دعوتگران می‌آموزند که جانب ادب را با خداوند رعایت کنند و بدانند که حق ندارند برای تحقق و کسب نتایج؛ تعقیب و شناخت فرجام کار،

شتاب کنند!... همین طور حق ندارند برای هدایت مردم، عجله کنند و حق ندارند برای تحقق وعده یا وعید خداوند برای راه‌یافتگان و دروغ پنداران، پیشدستی کنند!... حق ندارند بگویند: ما خیلی‌ها را دعوت دادیم؛ اما جز تعداد اندکی نپذیرفتند. یا خیلی صبر کردیم؛ اما خداوند در حیات ما، ستمگران را مورد مؤاخذه قرار نداد!... در حقیقت، آنان وظیفه‌ای جز ابلاغ ندارند... لیکن محاسبه و بازخواست مردم در این دنیا یا در جهان دیگر از مسئولیت‌ها و اختیارات بندگان نیست... بلکه بخشی از فرمان و اختیارات خداوند سبحان است. می‌باید با خدا، چنین ادبی داشت و به عبودیت و بندگی او اعتراف کرد و اختیارات او را در مورد آنان به خودش سپرد، تا هر چه او خواهد همان کند![1]

چه زیبا است، مربی و دعوتگر دین خدا بداند برای کنترل خشم، غیر از اعوذبالله گفتن و به خدا پناه بردن، چاره و راهکار فراوان، وجود دارد، که خشم را فرو می‌نشاند و انسان را آرام می‌کند؛ از جمله:[2]

۱ـ نیایش کردن با خداوند در خشم و خشنودی و از او یاری خواستن؛ زیرا خداوند توفیق دهنده و آرامش‌بخش است و کلید خوبی‌ها (و موفقیت‌ها) در دست اوست. خداوند، انسان را بر تزکیه‌ی نفس‌اش یاری می‌رساند تا نفس خود را از آلودگی‌ها و زنگارهای رذالت و پستی پاک گرداند، قرآن می‌گوید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ (غافر: ۶۰)

«پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید (تا خواسته‌های) شما را اجابت کنم.»

---

۱. فی ظلال القرآن، شهید سید قطب، ۴/ ۲۰۱۷ ذیل آیه ۴۰ سوره‌ی رعد.

۲. جامع العلوم و الحکم، ابن رجب حنبلی، ۱/ ۳۶۶ـ۳۷۸؛ قواعد و فوائد من الأربعین النوویة، ناظم السلطان، ۱۴۸ـ۱۵۰؛ بهجةالناظرین، ۱/ ۶۸۹ـ ۶۹۰.

۲ـ پایبندی بر یاد خداوند از طریق تلاوت قرآن، تسبیح و تهلیل گفتن و استغفار کردن، زیرا خداوند متعال فرموده است که دل‌ها با نام و یاد او آرام می‌گیرند:

﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ﴾ (رعد: ۲۸)

«هان! (فقط) با یاد و نام خداوند، دل‌ها آرام می‌گیرند.»

۳ـ یادآوری و بازخوانی آن دسته از نصوص قرآن و سنت که حاوی مدح کسانی است که نفس خود را مهار کنند و خشم خویش را فرو خورند و از خداوند برحذر باشند و از خشم گرفتن بپرهیزند، از جمله حدیث انس رضی الله عنه به نقل از رسول‌اللهﷺ که فرمود: کسی‌که خشم (اش) را در حالی فرو خورد که بر عملی کردن آن قادر باشد؛ خداوند در روز قیامت در میان همه‌ی خلایق صدا می‌زند و به او اختیار می‌دهد، هر یک از حور عین را خواست (برای خودش) برگزیند.[۱]

٤ـ تغییر وضعیت فیزیکی؛ انسانی که مورد هجوم احساس خشم، قرار می‌گیرد: اگر ایستاده بود، بنشیند و اگر نشسته بود، دراز بکشد؛ زیرا در حدیث ابوذر آمده است، رسول‌اللهﷺ فرمود: وقتی یکی از شما خشمگین شد و ایستاده بود بنشیند تا خشم از او دور شود، ورنه دراز بکشد.[۲] (یعنی اگر خشمش با نشستن فروکش نکرد؛ دراز بکشد).

٦ـ توجه به حقوق (مادی) بدن و به اندازه‌ی کافی خوابیدن و استراحت کردن و به ستوه نیاوردن و از پا نینداختن جسم. از جمله نکات جالب، این‌که ملاحظه می‌شود علت خشم بسیاری از مردم، خستگی مفرط، کمبود خواب و خوراک و

---

۱. روایت مسند امام احمد ٤٤٠/۳؛ سنن ترمذی، ٣٢٦/٤ و ٣٢٧، شماره ٢٠٢١، سندش حسن است.
۲. روایت مسند امام احمد، ١٥٢/٥؛ سنن ابی داود، ١٤١/٥ شماره ٤٧٨٢. با راویان ثقه و مورد اعتماد.

استراحت است، همان مطلبی که پیامبرﷺ برای تأمین آن چنین فرمود: «جسم‌ات را بر تو حقی است.»[۱]

۷ـ وضو گرفتن: ابووائل العاص گوید، بر عروةبن محمد سعدی وارد شدیم، مردی با او سخن گفت و او را خشمگین کرد، او (برخاست و) وضو گرفت سپس بازگشت و در حالی که وضو گرفته بود گفت: پدرم از جدم عطیه نقل کرده است که رسول‌اللهﷺ فرمود: «خشم از (آثار وسوسه‌ی) شیطان است و شیطان از آتش، آفریده شده است و آتش هم فقط با آب خاموش می‌شود؛ لذا اگر کسی از شما خشمگین شد، پس وضو بگیرد.»[۲]

خلاصه‌ی سخن این‌که پسندیده است، هدف دعوتگران، آموزش دادن نیکی و خوبی به مردم باشد. نیز آنان باید از وسوسه، آشوبگری و مشکل‌تراشی‌های شیطان بپرهیزند و در این راستا به اخلاق و منش رسول‌اللهﷺ اقتدا کنند و او را در صبرش بر سبکسران و کم‌خردان و تحمّل اذیت و آزارشان، الگو قرار دهند؛ او که از بدی بدکنندگان، گذشت می‌کرد؛ لذا دعوتگران نیز باید با سبکسران و کم‌خردان، نرمی کنند و آنان را نکوهش و سرزنش نکنند، زیرا چه بسا نکوهش و سرزنش دعوتگران، که سبکسران و کم‌خردان را از کسب دانش و قبول آموزه‌ها، باز دارد.

۳- برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ خشمگین شدن برای امور غیر خدایی و برای غیر از خشنودی خدا، از وسوسه‌های شیطان است.[۳]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب حق الضیف، ۵۳۱/۱۰، شماره ۶۱۳۴؛ صحیح مسلم،کتاب الصیام، شماره ۱۱۵۹، ۱۸۲.

۲. روایت مسند امام احمد، ۲۲۶/۴؛ سنن ابی داود، کتاب الأدب، باب ما یقال عند الغضب ۱۴۱/۵، شماره ۴۷۸۴.

۳. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۲۵/۱۶.

۲ـ نیکو است انسان خشمگین و عصبانی به خداوند پناه ببرد و بگوید: أعوذبالله...؛ (یعنی) از گزند و وسوسه‌ی شیطان مردود، به رحمت خداوند پناه می‌برم. چون بدین ترتیب خشم را از خود دور می‌کند.[۱]

۳ـ اعوذبالله... گفتن، خشم را از بین می‌برد و قوی‌ترین سلاح طرد مکر و وسوسه‌ی شیطان است.[۲]

٤ـ نکوهش، ناسزاگویی و دشنام دادن در اثر وسوسه‌ی شیطان است.

٥- پسندیده است، با جاهلان و سبکسران، نرمی و مدارا و از نکوهش و سرزنش آنان، پرهیز کرد تا این باعث نشود که آنان از کسب دانش و پذیرش آموزه‌ها، کناره‌گیری کنند.

٦ـ بدی را با نیکی، پاسخ دادن، مستحب (و پسندیده) است. از پاسخ دادن بدی با بدی (نیز باید) پرهیز کرد.

۷ـ خوش‌خلق بودن رسول‌اللهﷺ و صبر بی‌مانندش بر بدی و کم‌خردی جاهلان و تحمل کردن اذیت و آزارشان و گذشت کردن‌اش از هر کسی که به او بدی می‌کرد.

۸- صحرانشینان و بعضی از مردم، در تعامل با دیگران خشن، درشت‌خو و بی‌ادب بودند، بعنوان مثال، این بادیه‌نشین عرب را ببین که با راهنمایی مرد دلسوز که می‌خواست نحوه‌ی فرونشاندن آتش خشم را به او بیاموزد، در محضر پیامبرﷺ چگونه با او رفتار کرد؟

۹ـ هدف دعوتگران دین خدا، این است، که خوبی‌ها را به مردم بیاموزند و آنان را از وسوسه‌ها، دام‌ها و ویرانگری‌های جنی و انسی، برحذر دارند و دور کنند.

---

۱. همان منبع و ص؛ شرح الکرمانی ۱۳/ ۲۳۰.
۲. عمدةالقاری، ۱٥/ ۱۷٥.

فصل چهارم

ارزیابی و اصلاح خطاهای اجتماعی

این فصل پنج مبحث دارد:

۱) ارزیابی و اصلاح خطاهای میان حاکمان و ملت
۲) ارزیابی و اصلاح خطاهای میان پدران و فرزندان
۳) ارزیابی و اصلاح خطاهای میان شوهران و همسران
٤) ارزیابی و اصلاح خطاهای میان خویشاوندان و همسایگان
٥) ارزیابی و اصلاح خطاهای میان برادران دینی

مبحث اول:
ارزیابی و اصلاح خطاهای میان حاکمان و ملت

شکی نیست که ارتباط میان حاکم و ملت (و شهروندان) از مهم‌ترین گونه‌های ارتباط (موفق) در جامعه است؛ چون بر اثر نوع این ارتباط است که همکاری، فرمانبرداری، خیرخواهی، ***ارزیابی و اصلاح خطاها*** پدید می‌آید. آنگاه پایداری، امنیت و پیشرفت جامعه بر آن بنا و سنجیده می‌شود.

هر خللی از یک یا دو طرف این ارتباط پدید آید، قطعاً به نتایج منفی و گرایش‌ها و شکاف‌های ناگواری خواهد انجامید که آرامش را از میان خواهد برد و اوضاع جامعه را آشفته خواهد کرد؛ لذا رسول‌اللهﷺ مسؤولیت سنگین و خطیر حاکمان را گوشزد می‌کند که بر دوش‌شان است و می‌فرماید:

«همه‌ی شما سرپرست و مراقب و همه‌تان مسؤول زیردستان (و ملت‌تان) هستید...»[1]

سپس وظیفه‌ی "سمع و طاعت"[2] ملت (و شهروندان) را بیان می‌کند و می‌فرماید: «بشنوید و فرمانبرداری کنید؛ حتی اگر برده‌ی سیاهپوست حبشی بر شما گماشته شد که سرش همچون یک دانه کشمش باشد.»[3]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الجمعه، ۲/۳۸۰، شماره ۸۹۳؛ صحیح مسلم، کتاب الأماره، باب فضیلة الأمر العادل وعقوبة الجائر ولحثّ علی الرفق بالرعیة، ۱۲/۵۲۹، شماره ۱۸۲۹، ۲۰، از حدیث عبدالله‌بن عمر ﷺ.

۲. سمع و طاعه: یعنی شنیدن و فرمانبرداری کردن؛ تا وقتی که فرمان فرمانده و فرمانروا در راستای فرمان خدا و رسولش باشد؛ مسلمان باید، فرمانش را بشنود و اجرا نماید. مترجم. صحیح بخاری، کتاب الأحکام، باب السمع و الطاعة للإمام مالم تکن معصیةً، ۱۳/۱۲۱، شماره ۷۱۴۲.

۳. صحیح بخاری، کتاب الأحکام، ۱۳/۱۲۱، شماره ۷۱۴۲، از حدیث انس بن مالک ﷺ.

حقیقت و ارزش ارتباط ویژه‌ی میان حاکم و ملت از نقطه‌ی آغاز، روشن می‌گردد. این ارتباط بر اساس محبت، احترام متقابل، نصیحت، دلسوزی، خیرخواهی و بسیاری ویژگی‌های اخلاقی دیگر پایه‌ریزی شده است.

از جایی که خطا و لغزش در سرشت آدمی است و انسان به طور ناخودآگاه در برخی کارها از درستی و شایستگی دور می‌شود، ناگزیر باید این سرشت را رعایت کرد و با آن رفتار واقع‌بینانه‌ای داشت و مرهم بر زخم نهاد و پس از تشخیص و تجویز دارو آن را درمان و خطاها را به گونه‌ی درستی *ارزیابی* و ***اصلاح*** کرد، تا حق هر مستحقی ادا گردد. (در این فرایند) ستمدیده (هم) باید با ستمگر انصاف داشته باشد، البته بدون این‌که از پیگیری و مطالبه‌ی حق خود بترسد یا به هر دلیلی (همچون ستمگر) دچار ستم شود؛ زیرا ***اصلاح خطا*** اصل است، نه انتقامگیری از خطاکار! خطا هر چه باشد و خطاکاران (و جانیان) هر که باشند؛ در مؤاخذه و مجازات یکسان‌اند حتی اگر خطاکار، یک فرماندار، حاکم یا فرمانروا باشد؛ زیرا در جامعه‌ی اسلامی، همگان بسان دندانه‌های شانه، یکسان و برابراند!

این چیزی است که رسول‌اللهﷺ آن را در سیره‌ی مبارکش انجام داد و براساس آن رفتار کرد. در نتیجه، آحاد جامعه برابری و عدالت را لمس کردند و همین روند بر ارتباطات میان مردم و پیامبرﷺ و میان آنان و خلفا، پس او انعکاس و امتداد یافت.

اصل سی و هشتم: فرصت دادن به (متهم و) محکوم تا نظرش را بیان کند و بدی را با بدی پاسخ ندادن:

اهتمام و توجه حاکم (و فرمانروا) به افراد تحت حکمش؛ (شناختن و) لمس کردن نیازهای‌شان، فراهم آوردن راه‌های آسایش، آرامش و تأمین زندگی‌شان از وظایف حاکم (و فرمانروا) است. گسترش عدالت و برابری میان شهروندان (و آحاد ملت)، اجازه دادن به متهم (یا مجرم) برای دفاع از خویش و ارائه مدارک و شواهدش از اصول ارتباط میان حاکم و شهروندان است.

از طرفی چون حاکم، خود نمی‌تواند اطلاعات کافی از همه‌ی امور داشته باشد؛ زیبنده است از دیگران هم بشنود (و بپرسد) و آنچه را که دیگران تقدیمش می‌کنند، پس از نقد و بررسی بپذیرد و آنچه بر او پنهان می‌ماند از آنان مطالبه کند و دریافت نماید.

ملت و شهروندان هم می‌باید به منافع جامعه‌ی خویش اهتمام بورزند، برای خدمت به آن بسیج شوند و از قلمرو آن دفاع کنند، تا ارتباط میان حاکم و شهروند بر پایه‌ای استوار و شالوده‌ای مستحکم، بنا شود و بوسیله‌ی چنین ارتباطی، کیان ملت و حقوق مسلمانان، حفاظت شود.

شاهد این مطلب، ماجرایی است که در آن اعرابی، از رسول‌اللهﷺ دین‌اش را همراه با خشونت و بدرفتاری مطالبه می‌کند. اما رسول‌اللهﷺ با او به نرمی و بزرگمنشی رفتار می‌کند:

ابوهریره رضی الله عنه گوید: «مردی از رسول‌اللهﷺ (دینش را) تقاضا[1] کرد؛ ولی با رسول‌اللهﷺ خشونت پیشه کرد. اصحابش قصد او کردند (تا با گفتار یا کردارشان او را ادب کنند). رسول‌اللهﷺ فرمود: آزادش بگذارید؛ زیرا طلبکار حرفی دارد. (و باید به او فرصت داد تا حرفش را بزند) برایش شتری بخرید و آن را به او دهید. (زیرا او از من یک بچه شتر طلب دارد) آنان گفتند: هر چه می‌گردیم، جز شتری بهتر از سن (شتر)اش نمی‌یابیم! فرمود: همان را خریداری کنید و به او بدهید، زیرا بهترین شما کسی است که در پرداخت، بهترین‌تان باشد.»[2]

---

۱. در این‌جا مراد از تقاضا کردن، مطالبه‌ی دین و طلب است که بر گردن پیامبرﷺ بوده است. فتح الباری، ٥/ ٥٦؛ البداية و النهاية، ٤/ ٧٨.

۲. روایت صحیح بخاری، کتاب الإستقراض، ٥/٦٥، شماره ۲۳۹۰؛ صحیح مسلم، کتاب المساقاة والمزارعة، ١١/٢١٥، شماره ١٦٠١، ١٢٠.

۱- ارزیابی خطا:

از این حدیث بر می‌آید که خطا در دو قسمت رخ داده و جنبه‌ی کنش و واکنش داشته است؛ خطای اعرابی کنش و خطای اصحاب واکنش بوده است. اعرابی طلبش را با نوعی خَشونت، تندی، بدرفتاری و تنش‌آفرینی مطالبه می‌کند و همین عمل اصحاب را بر می‌انگیزد و (آنان نیز) مرتکب ***خطایی*** می‌شوند و تصمیم می‌گیرند که با او برخورد کنند و با گفتار یا کردار او را بیازارند!

۲- اصلاح خطا:

در رهنمود پیامبرﷺ و روش ارزیابی و تعامل‌اش با خطا، تصویر تابناکی درخشیدن گرفت و اسلوب بی‌مانندی از تعامل ایدئال را برای ما به نمایش گذاشت. این حدیث، همان اسلوب بی‌مانند را توصیف می‌کند. صحنه‌ی رفتار نیک پیامبرﷺ با اعرابی بی‌ادب بدرفتار و جلوگیری از اصحابش رضی الله عنهم از این‌که نکنند با گفتار یا رفتارشان او را آزار دهند. آری انصاف و واقع‌بینی پیامبرﷺ با اعرابی تا آنجا بود که فرمود: آدم طلبکار، مجاز است طلبش را با قدرت و دلیل مطالبه کند. البته در مطالبه‌ی حقش جانب ادب را رعایت نماید.

در این ماجرا، برای آنکه نمونه‌ی بهتری را از رفتار نیکو با طلبکار به نمایش گذارد و نیکی‌اش را مورد توجه و تقدیر قرار دهد، به اصحابش فرمان می‌دهد، شتری بهتر از شترش را خریداری کنند و به او تحویل دهند. سپس با استفاده از یک آموزه‌ی پیشرفته و روش عالی، یک اصل بزرگ تربیتی را به اصحابش، آموزش می‌دهد که، ***بهترین شما در تعامل، بهترین‌تان در پرداختن است.***

مربیان و دعوتگران، از این حدیث می‌آموزند با دانش‌آموزان و مخاطبان‌شان چگونه رفتار کنند؟ آنان باید پیامبرﷺ را در رفتار و اخلاق نیک، حلم فراوان، تواضع و انصاف، الگوی خود قرار دهند و علیرغم فراهم بودن زمینه و قدرت انتقام، سختی، سنگدلی و گستاخی مخاطبان خود را تحمّل کنند.

همه‌ی این توصیه‌ها برای آن است که پیامبرﷺ دوست داشت، امتش بدانند، صحنه‌های مختلف را چگونه با درایت و پند سنجیده، چاره کنند و پشت سر گذارند.

در مطالبه طلب خویش و در پرداخت بدهی، بهترین باشند و در هر صحنه‌ای بهترین تعامل را داشته باشند.[١]

از این جا می‌دانیم، پسندیده است بدهکار، چیزی را بهتر از آنچه دریافته است، پس بدهد. و این کار از اخلاق نیک و سنت پیامبر است. شما را به خدا سوگند، کدام حاکم و فرمانروا از پیامبرﷺ ارجمندتر و والاتر رفتار می‌کند؟ این چه اخلاق بلندی است که او در تعامل با ملت (و زیردستان) خود دارد؟!!

صحنه‌های زیادی از کمال اخلاق پیامبرﷺ با مردم به یادگار مانده است، از جمله این‌که او جویای حال‌شان می‌شد، کار و بارشان را رعایت می‌کرد و بر درد و رنج‌های زندگی‌شان مرهم شفابخش می‌گذاشت.

٣ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

١ـ مطالبه‌ی وام (از بدهکار) در زمان سررسید آن جایز است.[٢]

٢ـ خوش‌خلقی رسول‌اللهﷺ و بردبای فراوانش. رسول‌اللهﷺ انسانی متواضع و باانصاف بود و در مقابل بی‌ادب‌ها و گستاخی‌ها، با این‌که زمینه و قدرت انتقامگیری وجود داشت؛ اما بسیار صبور بود.[٣]

٣ـ کسی که به حاکم، بی‌ادبی روا دارد، با توجه به شرایط و اثرش، به او هشدار دهند. یا او را تنبیه و تعزیر کنند، مگر این‌که حاکم از حق خویش گذشت نماید.[٤]

٤ـ قرض دادن و قرض گرفتن، بویژه در صورت نیاز جایز است.[٥]

---

١. روایت صحیح مسلم، کتاب المساقاة و المزارعة، ٢١٤/١١، شماره ١٦٠٠.

٢. فتح الباری، ٥٧/٥؛ شرح السنة، ١٩٨/٨.

٣. فتح الباری، ٥٧/٥؛ المفهم، ٥٠٩/٤.

٤. فتح الباری، ٥٧/٥.

٥. شرح صحیح مسلم، نووی ٢١٥/١١.

٥- معامله و داد و ستد مدت‌دار[١] چهارپایان، جایز است و حکم قرض دادن را دارد.[٢]

٦ـ مستحب است بدهکار (در بدهی کالا یا پول) در زمان باز پس دادن بدهی خود، بهتر (یا بیشتر) از آنچه دریافت کرده است، برگرداند و این کار سنت و از اخلاق پسندیده است و این از منافعی نیست که در اثر وام دادن یا وام گرفتن دریافت آن قدغن و حرام باشد؛ زیرا منافع ممنوع، مواردی است که در هنگام عقد قرارداد، یا پرداخت وام، مشروط گردد.[٣]

٧ـ وام‌دهی برای کارهای نیک و امور مباح، قابل نقد نیست. حاکم مسلمان، مجاز است برای تأمین نیاز نیازمندان از حساب بیت‌المال وام بگیرد تا از محل اموال صدقه، تأمین گردد.[٤]

٨- وکالت در دادرسی و قضاوت، جایز است.[٥]

٩ـ کسی‌که چیزی را (بعنوان وام) بگیرد، باید مثل آن را برگرداند، قابل قیمت‌گذاری باشد یا دارای مِثل، چون چهارپایان از اموالی است که قیمت‌گذاری می‌شود و پیامبرﷺ به پس دادن مِثل فرمان داده است. اما کسی‌که مال یا کالای دیگری را تلف یا غصب کند سپس تلف گردد، اگر قابل قیمت‌گذاری باشد؛ قیمتش را بپردازد ورنه مثل آن را ادا نماید.

---

١. دادوستد مدت‌دار: همان بیع سلم یا به اصطلاح بازاری‌ها سلف است: این‌که برای خرید یا فروش کالای معینی، مبلغ معینی پرداخت شود و کالا یا پول در تاریخ مورد توافق دریافت گردد. مترجم.
٢. شرح صحیح مسلم، نووی، ١١/٢١٥؛ فتح الباری، ٥/٥٧.
٣. شرح صحیح مسلم، نووی ١١/٢١٥؛ شرح السنة، ٨/١٩٢؛ فتح الباری، ٥/٥٧؛ الموسوعة الفقهية،٣٣/١٣٠- ١٣٢.
٤. فتح الباری، ٥/٥٧.
٥. المفهم، ٤/٥١٠.

تعریف مثل: عبارت است از هر کالایی که قابل پیمانه یا وزن باشد و با آن بیع سلم جایز و قابل خرید و فروش و معاوضه است اما اگر این صفات در کالایی جمع نباشد، قیمت‌گذاری می‌شود.[۱]

۱۰ـ فقها در مورد گرفتن چهارپایان بعنوان وام اختلاف نظر دارند:

الف: امام شافعی‌رحمه‌الله امام مالک‌رحمه‌الله و جمهور علمای سلف و خلف معتقداند؛ قرض دادن (و قرض گرفتن) همه‌ی چهارپایان جایز است.

ب: امام ابوحنیفه‌رحمه‌الله و کوفیان معتقداند؛ قرض دادن (و قرض گرفتن) هیچ حیوانی جایز نیست.

دیدگاه جمهور علما، دیدگاه راجح و مقبول است:

قرض دادن چهارپایان با استدلال به حدیث همین مبحث، جایز و ثابت است؛ زیرا «رسول‌الله‌ﷺ شتر جوانی را قرض گرفت و شتری هفت ساله را (که بهتر و مرغوب‌تر بود) پس داد.»[۲]

طحاوی مدعی است:

احادیث جواز با حدیث نهی از خرید و فروش نسیه‌ای چهارپایان، منسوخ گشته است.[۳]

در پی آن این نکته گفتنی است که نسیه با دلیل قطعی ثابت می‌شود نه با احتمال! و چون جمع میان دو حدیث ممکن است نسخ را نمی‌پذیریم. امام شافعی‌رحمه‌الله و گروهی دیگر از علما جمع میان دو حدیث را عملی دانسته‌اند.

آنان نهی از خرید و فروش چهارپایان را بر این حمل کرده‌اند که نسیه از دو طرف باشد (اما اگر نسیه یک‌طرفه باشد، جایز است) بدین ترتیب پذیرفتن دیدگاه

---

۱. شرح السنة، ۱۹۲/۸.
۲. روایت صحیح مسلم، شماره ۱۶۰۰.
۳. روایت صحیح ابن حبان (الإحسان)، کتاب البیوع، باب الربا، ۴۰۲/۱۱، شماره ۵۰۲۸؛ ابن حجر گوید: این حدیث صلاحیت آن را دارد که به آن استدلال کرد. فتح الباری، ۵۷/۵.

جواز، قطعیت دارد. چون اجماع علما بر امکان جمع میان دو حدیث (و عمل کردن به مفاد هر دو حدیث) است و این روش از الغای یکی از دو حدیث بهتر است. امام نووی گوید: ادعای‌شان مبنی بر منسوخ بودن احادیث جواز؛ جز با دلیل (قوی‌تر) پذیرفتنی نیست.[1]

اصل سی و نهم: همدردی، همراهی و مشارکت حاکم مسلمان در (محافل) غم و شادی (و ماتم و جشن) ملت و شهروندان:

مادامی که حاکم و فرمانروای مسلمین، مسؤول همه‌ی آحاد ملت است؛ باید جویای حال‌شان شود و نیازهای‌شان را بداند و لمس کند و در غم و شادی‌شان مشارکت ورزد. رسول‌اللهﷺ در این‌گونه روابط اجتماعی مهم، الگوی نیکو و برتر همه است، زیرا رسول‌اللهﷺ اهمیت چنین اموری را به نیکی، درک می‌کند و پیامدهای مثبت و مؤثر آن را در روح و روان ملت مد نظر دارد. این روند، اثر مثبتی بر محبت، احترام و صمیمیت مردم (و شهروندان) با حاکم دارد و تداوم چنین روابطی قید و بندهای میان ملت و حاکمیت را می‌شکند که معمولاً این قید و بندها مانع رسیدن ملت و حاکمیت به چنین روابط حسنه‌ای است.

شاهد این مطلب، ماجرایی است که میان رسول‌اللهﷺ و خانمی که بر مرگ بچه‌اش می‌گریست اتفاق افتاد:

انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول‌اللهﷺ بر خانمی گذر کرد که بر (مرگ) بچه‌اش می‌گریست.[2] رسول‌اللهﷺ به او فرمود: از خدا وایه کن و صبر داشته باش![1]

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ۲۱۵/۱۱؛ المفهم، ٥٠٦/٤؛ فتح الباری، ٥٧/٥؛ شرح السنة، ۱۹۲/۸؛ الموسوعة الفقهية، ۱۱۹/۳۳ و ۱۲۰.

۲. این گریه با موارد ناپسندی همراه بوده است از قبیل بلند کردن آواز و نالیدن و بی‌صبری؛ ورنه نفس گریه، مباح است. المفهم، ۵۷۹/۲.

باش![1] او گفت: تو در مورد مصیبت من چه (می‌دانی و چه) پروایی داری؟ سپس (به محض اینکه) رسول‌الله ﷺ (از آنجا) رفت به او گفتند: (میدانی؟) او رسول‌الله ﷺ بود! پس او دچار حالتی مثل مرگ شد.[2]

زن (فوراً) بر در (خانه‌ی) پیامبر ﷺ حاضر شد؛ در حالی که هیچ دربانی را بر درش ندید پس عرض کرد: یا رسول‌الله ﷺ! من شما را نشناختم (مرا ببخشید!) رسول‌الله ﷺ فرمود: ارزش صبر صرفا[3] در اولین لحظه‌ی آسیب است. یا فرمود: هنگام اولین لحظه‌ی آسیب است.[4]

١ - ارزیابی خطا:

در این صحنه، خطا در دو نکته نمود دارد:

یکم: گریه‌ی بسیار زیاد، نوحه‌گری و بی‌صبری زنی که فرزندش را از دست داده بود.

دوم: واکنش نادرست همان زن در قبال سخن رسول‌الله ﷺ، زیرا (طبق روایتی دیگر) او گفت: از من دور شو، زیرا تو به مصیبت من گرفتار نشدی و این واکنش خلاف رفتار مؤدبانه با رسول‌الله ﷺ بود. با این‌که او پیامبر ﷺ را نمی‌شناخت؛ اما این برخورد ناشایست، مناسب شأن تسلیت گوینده نیست.

---

١. یعنی اگر صبر پیشه نکنی باید از خشم خداوند، بیمناک باشی و اگر پاداش می‌خواهی، بی‌صبری مکن. فتح الباری، ١٤٩/٣.

٢. خیلی شرمنده و بیمناک شد که نکند نسبت به رسول‌الله ﷺ گستاخی کرده باشد! المفهم، ٥٧٩/٢.

٣. ارزش صبر: یعنی صبر جمیل که پاداش فراوان بر آن مترتب می‌شود در هنگام بروز ناگهانی مصیبت؛ سختی و ناگوار بودن و نخستین لحظات آن است. شرح صحیح مسلم، نووی ٥٢٦/٦؛ المفهم٥٧٩/٢.

٤. روایت صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب زیارة القبور، ١٤٨/٣؛ شماره ١٢٨٣؛ صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب الصبر عند الصدمة الأولی، ٥٢٥/٦؛ شماره ٩٢٦، ١٥.

۲- اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ خانم را به تقوای الهی و صبر بر مصیبت توصیه کرد، سپس از رفتار بدش چشم‌پوشی و گذشت نمود و او را مؤاخذه نفرمود. امام شافعی رحمه الله شعری با همین مضمون سروده است، او می‌گوید:

انسان سبکسر با زشتی تمام من را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ اما من نمی‌پسندم که به او پاسخ دهم. او هر لحظه بر گستاخی‌اش می‌افزاید و من بر بردباری‌ام. بردباری‌ام بسان چوب عود است که هر لحظه سوختن آن بوی خوشش را فزونی می‌بخشد.[1]

این ماجرا، بیانگر کمال اخلاق پیامبرﷺ؛ صبر بی‌پایان و تحمل او بر سنگدلی و تندی افراد ملتش بود. سپس آن خانم به محضر رسول‌اللهﷺ آمد، تا عذرخواهی کند او گفت: (مرا ببخشید) من شما را نشناختم! رسول‌اللهﷺ حقیقت صبر را برای او بیان کرد و فرمود: صبری که بر آدمی دشوار و پاداش آن دو چندان است صرفاً همان صبری است که بر مصیبت ناگهانی و سختی‌هایش لازم است.

در این عملکرد، گویا پیامبرﷺ امتش را تشویق می‌کند، تا در هنگام دلسوزی، خیرخواهی، ارایه پند نیکو و دعوت راستین، اگر با آزاری مواجه شدند، آن را تحمّل کنند و بر آن صبر نمایند و در غم و شادی مردم مشارکت ورزند و عذر مصیبت‌دیدگان و دردمندان را بپذیرند و از خطای‌شان چشم‌پوشی نمایند و بدی‌شان را با نکوهش، سرزنش و خشونت پاسخ ندهند. اخلاق مسلمان چنین است که اگر (نادانسته) نسبت به (انسان‌ها بویژه) اهل فضل، بی‌ادبی روا دارد از آنان عذرخواهی می‌کند.

---

۱. دیوان الشافعی، ص ۳۳.

٣ـ برداشت‌هایی از حدیث:

١ـ پیامبرﷺ با سبکسران و بی‌خردان صبور، متواضع و نرمخو بود.

٢ـ باید به امر به معروف و نهی از منکر پایبند بود و آن را از هیچ کس دریغ نداشت.[١]

٣ـ احتمال دارد، امر به معروف، نهی از منکر، خیرخواهی، دلسوزی و ارائه‌ی پند سنجیده، اذیت و آزاری را به پی داشته باشد که باید آن را تحمل کرد و دیگران را به صبر بر آن تشویق نمود.[٢]

٤ـ در هنگام پدید آمدن مصیبت، بی‌صبری کردن، قدغن است، زیرا رسول‌اللهﷺ زن مصیبت دیده را به خداترسی و صبر توصیه نمود.[٣]

٥- استخدام کسانی که قاضی یا حاکم را از توجه به نیازهای مردم باز دارند، شایسته نیست.[٤]

٦ـ باید از خطای مصیبت دیده گذشت کرد و عذرش را پذیرفت، چون پیامبرﷺ هم در واکنش به زن مصیبت‌دیده، چیزی نفرمود و از کنارش روانه شد.[٥]

٧ـ زیارت قبر برای مرد و زن جایز است؛ زیرا اگر چنین نبود، رسول‌اللهﷺ آن خانم را از آن باز می‌داشت، چنان که او را از نوحه‌گری و بی‌صبری باز داشت.[٦]

٨ـ اگر انسان نسبت به کسی نادانسته بی‌ادبی یا جسارتی را روا دارد باید از او عذرخواهی کند بویژه اگر او انسان وارسته‌ای باشد.[٧]

---

١. فتح الباری و شرح صحیح مسلم، نووی همان ص.
٢. فتح الباری، ٣/١٥٠.
٣. همان منبع و ص.
٤. فتح الباری و شرح صحیح مسلم، نووی همان ص.
٥. فتح الباری همان ص.
٦. فتح الباری، ٣/١٥٠ با قدری تصرف.
٧. شرح صحیح مسلم، نووی، ٦/٥٢٦.

اصل چهلم: تربیت با استفاده از تحریم و قطع رابطه:

یکی از اسلوب‌های تربیتی رسول‌اللهﷺ در ***ارزیابی و اصلاح خطاها***، استفاده از ابزار تحریم و قطع رابطه است یا آنچه امروزه "تحریم اجتماعی" نامیده می‌شود و این یکی از روش‌های تربیت و تنبیه معنوی است.

هدف از این نوع تربیت آن است که خطاکار با فشار جمعی هدفدار بیدارگر، به خطایش پی ببرد و بزرگی لغزش‌اش را حس کند، تا این روند، رفتارش را تعدیل و روانش را اصلاح سازد. این روش از رساترین و کارسازترین ابزارهای تربیتی انسان خطاکار است.[١]

مصداق این مطلب، ماجرایی است که در سیره‌ی نبوی آمده است. رسول‌اللهﷺ به صحابه فرمان داد، با سه نفری که از شرکت در غزوه‌ی تبوک طفره رفتند، قطع رابطه کنند. رسول‌اللهﷺ این فرمان را طی یک اخطار عمومی اعلام کرد.

عبدالرحمن بن عبدالله‌بن کعب بن مالک گوید: عبدالله فرزند کعب‌بن مالک که از میان فرزندانش در هنگام نابینا شدنِ کعب، راهبر او بوده گوید از (پدرم) کعب بن مالک شنیدم که داستان عقب ماندن خود را از غزوه‌ی تبوک باز می‌گفت. کعب گوید: من از (مشارکت و همراهی) رسول‌اللهﷺ در هیچ غزوه‌ای جز "تبوک" جا نماندم، مگر غزوه‌ی بدر که از آن (نیز) عقب مانده بودم. رسول‌اللهﷺ کسی را به خاطر آن ملامت نکرد. (در جریان بدر ابتدا جنگی در کار نبود). رسول‌اللهﷺ به دنبال کاروان قریش بیرون شد، اما خداوند بدون وعده‌ی قبلی مسلمانان و دشمنانشان را مقابل هم قرار داد. لیلة‌العقبه را با رسول‌اللهﷺ حضور یافتم و آن شب (همه) بر اسلام هم‌پیمان شدیم. و (حضورم در پیمان عقبه، آنقدر برایم

---

١. أصول التربية الإسلامية، نحلاوي، ١٧٨.

جالب بود که) دوست نداشتم به جای آن در غزوه‌ی بدر حاضر می‌بودم. هرچند در میان مردم، "بدر" از "لیلةالعقبه" (ارزشمندتر است و) بیشتر یاد می‌شود. ماجرای من از این قرار بود: من هرگز و هیچ‌گاه نیرومندتر و آماده‌تر از آن زمان نبودم که از غزوه (تبوک) طفره رفتم. خدا می‌داند، پیش از آن هیچ‌گاه من به طور همزمان، دو سوار نداشتم؛ ولی در آن غزوه دو تا را با هم داشتم. (پیش از آن) رسول‌اللهﷺ تصمیم جنگ نمی‌گرفت، مگر که (به لحاظ مسایل امنیتی) مسیر عکس آن را نشان می‌داد، تا که زمان آن غزوه (یعنی تبوک) فرارسید. رسول‌اللهﷺ در گرمای شدید به آن غزوه روانه شد. رسول‌اللهﷺ سفر طولانی بیابان (وسیع بی‌آب و علف) و دشمنان بسیار را (یکجا) پیش رو داشت؛ لذا کار (و مأموریتی را که) مسلمانان (باید انجام می‌دادند) برملا ساخت تا آمادگی لازم را برای پیکارشان داشته باشند. جهتی را که قصد آن داشت به آنان خبر داد و مسلمانان زیادی همراه رسول‌اللهﷺ بودند. هیچ لیست یا فهرستی آنان را در بر نداشت (و کنترل نمی کرد).

کعب گوید: کسی نبود که بخواهد غیبت کند، مگر این‌که (می‌شد و طرف) می‌پنداشت؛ اگر در آن خصوص وحی، نازل نشود؛ (چون جمع، بسیار است و کنترل دشوار؛ لذا) پنهان خواهد ماند! رسول‌اللهﷺ در موسمی به آن غزوه روانه شد که میوه‌ها و سایه‌ها نیکو (و دلنشین و گوارا) شده بودند. رسول‌اللهﷺ آماده و مهیا شد، مسلمانان (هم) آماده و همراه شدند. من هم شروع کردم.

صبح زود می‌رفتم تا با آنان مسلح و آماده شوم؛ ولی در حالی که هیچ کاری را انجام نداده بودم برمی‌گشتم. با خود می‌گفتم: من توان آن را دارم. زمان به درازا کشید، تا این‌که صبح (یکی از روزها) رسول‌اللهﷺ و مسلمانان (همرزمش) آماده بودند، در حالی که من هیچ یک از تجهیزاتم را برنگرفته بودم. (با خود) گفتم: (اشکالی ندارد) یکی دو روز پس از آن آماده می‌شوم و به آنان می‌پیوندم.

صبح (روز بعد) که آنان روانه شده بودند رفتم، تا آماده شوم، اما کاری از پیش نبردم و برگشتم. سپس صبح (روز بعد) رفتم (باز هم) کاری انجام ندادم و برگشتم. آنگاه (چند روز) پیوسته چنین کردم، تا آنکه سپاه پیشروی کرد و کار از دست رفت. بعداً تصمیم گرفتم که عازم شوم و آنان را دریابم و کاش چنان کرده بودم؛ ولی مقدّر نگشت. پس از عزیمت رسول‌اللهﷺ (و سپاه اسلام)، وقتی که به میان مردم بیرون می‌شدم و به اطراف می‌رفتم، (این امر) مرا (سخت) اندوهگین می کرد؛ زیرا جز مرد متهم به نفاق، یا مردی از ناتوانان که خداوند، آنان را معذور دانسته بود؛ (کسی را در میان‌شان) نمی‌دیدم.

رسول‌اللهﷺ (و مسلمانان رفتند) تا به تبوک رسیدند؛ مرا یاد نکردند. در تبوک در حالی که (رسول‌اللهﷺ) در میان لشکریان نشسته بود، پرسید: کعب چه کرد؟ مردی از "بنی سلمه" گفت: یا رسول‌اللهﷺ! لباس‌هایش او را سرگرم خود کرد و نگاهش (به املاک و سرمایه‌های) اطرافش او را (از پیوستن به ما) بازداشت. آنگاه معاذبن جبل گفت: حرف زشتی گفتی. یا رسول‌اللهﷺ! به خدا سوگند ما جز خوبی، چیزی از او نمی‌دانیم، سپس رسول‌اللهﷺ سکوت فرمود.

کعب بن مالک گوید: وقتی به من خبر رسید که رسول‌اللهﷺ در حال بازگشت (به مدینه) است (وقت) غمم فرا رسید. دروغ‌بافی را به خاطر آوردم و (با خود) گفتم: فردا چگونه از خشمش به در آیم (و نجات یابم). برای این امر از صاحبنظران خانواده‌ام کمک گرفتم. وقتی به من گفتند: رسول‌اللهﷺ همچنان به بازگشت ادامه می‌دهد (و عنقریب به مدینه می‌رسد؛ آنگاه) باطل از من رخت بربست و (به یقین) دانستم که هرگز از خشمش با هیچ دروغی در نخواهم رفت (و نجات نخواهم یافت)؛ لذا تصمیم جدی گرفتم که به اوﷺ راست بگویم.

رسول‌اللهﷺ صبح (روز بعد) برگشت و (طبق معمول) زمانی که از مسافرتی باز می‌گشت، ابتدا به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌گزارد. سپس برای (گفتگو با) مردم می‌نشست. (این دفعه هم) هنگامی که چنین کرد، طفره‌روندگان

(از جنگ) به نزدش آمدند و برایش عذر و بهانه آوردند و سوگند خوردند. آنان هشتاد و اندی مرد بودند. رسول‌اللهﷺ ظاهرشان را پذیرفت و با آنان بیعت و برای‌شان استغفار کرد و باطن‌شان را به خداوند سپرد.

آنگاه من به محضرش آمدم، هنگامی که بر او سلام کردم بسان آدم خشمگین لبخند (تلخی) زد سپس فرمود: بیا (اینجا) و من رفتم، تا در مقابلش نشستم. او به من فرمود: چه چیز تو را عقب انداخت؟ آیا سواری نخریده بودی؟ من عرض کردم: قطعاً بله به خدا سوگند اگر من نزد کسی از مردم دنیا غیر از تو بنشینم، با کلامم و عذری که می‌آورم می‌دانم، چگونه از خشمشان رهایی یابم، چون توان (خوبی برای) مجادله دارم؛ لیکن به خدا سوگند (به نیکی) دانستم اگر امروز با تو سخن دروغی را بازگویم، تا با آن تو از من راضی شوی، عنقریب قطعاً خداوند تو را بر من خشمگین خواهد کرد؛ اما اگر حرف راست و درست را به تو بگویم به خاطر آن تو بر من خشم خواهی گرفت (و از من خواهی رنجید) ولی من (راست می‌گویم و) در آن به عفو خداوند امیدوارم. حال می‌گویم: نه، به خدا سوگند مرا هیچ عذری نبود. به خدا سوگند هیچ‌گاه از این لحظه، نیرومندتر و آماده‌تر نبودم که از (همراهی) تو طفره رفتم و بازماندم. آنگاه رسول‌اللهﷺ فرمود: «این یکی راستش را گفت؛ برخیز تا خداوند در مورد تو قضاوت کند.» سپس من برخاستم. مردانی از بنی سلمه (بر من) شوریدند و تعقیبم کردند و به من گفتند: به خدا سوگند پیش از این ندانستیم تو گناهی را مرتکب شده باشی. در حقیقت تو از این عاجز ماندی که چنان به نزد رسول‌اللهﷺ عذر آوری؛ که جاماندگان، عذر آوردند.

استغفار رسول‌اللهﷺ برای گناهت کفایت می‌کرد. خدا شاهد است پیوسته آنقدر مرا سرزنش کردند، که تصمیم گرفتم برگردم و خویشتن را تکذیب (و اعترافم را اصلاح) کنم. سپس به آنان گفتم: آیا کسی مثل من با این حال، مواجه شده است؟ گفتند: بله دو مرد (دیگر هستند، آنان نیز همان) چیزی را گفتند که تو گفتی، آنان جوابی مثل جواب تو دریافت کردند.

گفتم: آن دو کیانند؟ گفتند: مرارةبن الربیع العَمُری و هلال بن امیة الواقفی. و گفتند: آنان مردان صالحی هستند، که در "غزوه‌ی بدر" حضور یافتند و (برای خیلی‌ها) الگو هستند. چون آنان از آن دو برایم سخن گفتند؛ (به نزدشان) رهسپار شدم.

رسول‌اللهﷺ از مَیان کسانی که (عقب مانده و) طفره رفته بودند، مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفر بازداشت. مردم هم از ما کناره‌گیری کردند. رفتارشان آنقدر با ما عوض شد، که زمین برایم ناآشنا گشت. زمین، آن زمین (و شرایط، آن شرایطی) نبود که من می‌شناختم. پنجاه شب (و روز) بر این حالت ماندیم. اما آن دو دوستم تسلیم (شرایط) شدند و در خانه‌های‌شان نشستند و همش گریه می کردند؛ اما من (چون) از آنان جوانتر و نیرومندتر بودم، بیرون می‌شدم و با مسلمانان در نماز حضور می‌یافتم و در بازارها می‌گشتم؛ ولی (در هیچ جا) کسی با من صحبت نمی‌کرد. به محضر رسول‌اللهﷺ می‌آمدم، در حالی که او پس از نماز در جای خود (نشسته) بود، بر او سلام می‌کردم. با خود می‌گفتم: آیا با جواب سلام من لب‌هایش را تکان داد؟ سپس نزدیک رسول‌اللهﷺ نماز می‌گزاردم و دزدانه به او می‌نگریستم. وقتی که به نمازم روی می‌آوردم، به من روی می‌آورد و مرا می‌نگریست و چون (پس از نماز) به سویش می‌نگریستم از من رخ بر می‌گرفت. تا بیزاری و دوری مردم از من، به درازا کشید.

(روزی) رفتم تا از دیوار منزل ابوقتاده گذشتم. او پسرعمو و محبوبترین کس‌ام بود. بر او سلام کردم. به خدا سوگند جواب سلامم را نداد. گفتم: ای ابوقتاده! تو را به خدا سوگند آیا می‌دانی (و قبول داری که) من خدا و رسولش را دوست دارم؟ او سکوت کرد. من (دوباره) برگشتم و او را (به خدا) سوگند دادم؛ اما او (باز هم) سکوت کرد و من (دوباره) برگشتم و او را سوگند دادم. او آنگاه گفت: خدا و رسولش بهتر می‌داند.

(در آن لحظه) چشمانم پراشک شد. آنگاه برگشتم و از دیوار عبور کردم. او گوید: (روزی) در حالی که در بازار مدینه داشتم قدم می‌زدم، ناگهان دهقانی از

دهقانان شام را (دیدم)؛ کسی که خوراکی آورده بود تا آن را در مدینه بفروشد؛ می‌گفت: چه کسی کعب بن مالک را نشانم می‌دهد؟ مردم به او اشاره کردند (و مرا نشانش دادند) او به نزدم آمد؛ نامه‌ای را از پادشاه غسّان به من داد. (من نامه را باز کردم، دیدم) در آن آمده است:

اما بعد، به من خبر رسیده است که اربابت با تو تندی و (از تو) دوری کرده است، خداوند تو را در دیار خواری و ویرانی جا نداده است؛ لذا به ما ملحق شو، ما با تو همدردی می‌کنیم (و مایحتاج‌ات را تأمین می‌کنیم). وقتی نامه را خواندم گفتم: این هم آزمایش (دیگری) است. به سمت تنور روانه شدم و آن را (در تنور افکندم و) سوزاندم. (روزها همچنان سپری می‌شد) تا چهل روز از (آن) پنجاه روز گذشت. ناگهان فرستاده‌ی رسول‌اللهﷺ به نزدم آمد و گفت: پیامبرﷺ به تو فرمان می‌دهد که از همسرت دوری کنی؛ گفتم: طلاقش دهم؟ یا چه کار کنم؟ گفت: خیر، بلکه از او دوری گزین و به او نزدیک مشو. (رسول‌اللهﷺ) همین پیام را به (آن) دو دوستم (نیز) فرستاده بود. به همسرم گفتم: به خانواده‌ات ملحق شو و نزد آنان بمان، تا خداوند در این قضیه داوری کند.

کعب گوید: زن هلال بن امیه به نزد رسول‌اللهﷺ آمد و گفت: یا رسول‌اللهﷺ! هلال بن امیه، مرد مسن و بینوایی است. خدمتکاری ندارد. آیا ناپسند می‌شماری که به او خدمت کنم؟ فرمود: خیر ولی به تو نزدیک نشود! او گفت: خدا می‌داند که او را هیچ جنب و جوشی نیست و به چیزی علاقه ندارد و خدایی، از زمانی که این قضیه رخ داده است، تا همین امروز، همش گریه می‌کند.

(کعب گوید: در این خصوص هم) بعضی از (افراد) خانواده‌ام به من (نیز) گفتند: چنان‌که رسول‌اللهﷺ به زن هلال بن امیه، اجازه داده است تا به او خدمت کند؛ چه می‌شود اگر تو هم از رسول‌اللهﷺ در مورد (حضور) همسرت (در خانه) اجازه بخواهی!؟ من گفتم: به خدا سوگند من در این مورد از رسول‌اللهﷺ اجازه

نخواهم خواست. چون من مردی جوان (و نیرومند) هستم؛ اگر از رسول‌اللهﷺ در مورد همسرم اجازه بخواهم، به من چه خواهد فرمود؟!

سپس ده شب (دیگر) درنگ کردم، تا که از زمان منع پیامبرﷺ از صحبت کردن (مسلمانان) با ما، پنجاه شب (و روز تمام) گذشت. وقت نماز صبح پنجاهمین شب بود که بر پشت (بام) یکی از خانه‌های‌مان، نماز خوانده و به حالتی نشسته بودم که خداوند (آن را در قرآن) توصیف کرده است. از خود به ستوه آمده بودم و زمین با تمام گستردگی‌اش بر من تنگ و محدود گشته بود. ناگهان بانگ زننده‌ای را شنیدم که با صدای بلند بر کوه سلع[1] بانگ می‌داد: ای کعب بن مالک! مژده بده! گوید: پس به سجده افتادم و دانستم که گشایشی فرا رسیده است. (آری) رسول‌اللهﷺ هنگامی که نماز صبح را گزارده؛ پذیرش توبه‌ی ما را در پیشگاه خدا اعلام کرده بود. مردم (یکایک) سوی ما رهسپار گشتند تا به ما مژده دهند. مژده دهندگانی (هم) سوی دو دوستم روانه گشتند مردی هم با اسب سوی من تاخت. دونده‌ای هم از قبیله‌ی "اسلم" بر کوه بالا رفت (و بانگ برآورد). صدای بانگ، از (تاختن) اسب سریع‌تر بود. همان‌کس که صدایش را شنیدم؛ وقتی به نزدم آمد تا مژده‌ام دهد، هر دو لباس را در آوردم و در قبال مژده‌اش به تنش کردم. خدا می‌داند که در آن روز، جز آن دو جامه (لباس دیگری) نداشتم. دو جامه(ی دیگر) قرض گرفتم و پوشیدم و به سوی رسول‌اللهﷺ رهسپار شدم. (در مسیر که می‌رفتم) مردم، دسته دسته از من استقبال می‌کردند و (پذیرش) توبه(ام) را به من تبریک می‌گفتند و می‌گفتند: پذیرش توبه‌ی خدا بر تو مبارک باد! کعب گوید: (این حالت

---

۱. سلع: کوه معروفی است در مدینه منوره. در غزوه‌ی خندق (احزاب) فاصله‌ی میان سلع تا مدینه‌ی آن زمان در عرض چند روز حفر شد. امروزه، این کوه قسمتی از شهر مدینه است و تعدادی مسجد به نام شخصیت‌های برجسته‌ی عصر نبوت بر فراز آن ساخته شده است که در سفرهای زیارتی حج وعمره مورد بازدید قرار می‌گیرد. مترجم

استقبال، ادامه یافت) تا وارد مسجد شدم. دیدم رسول‌اللهﷺ نشسته بود و مردم هم به دورش حلقه زده‌اند، طلحةبن عبیدالله ﷛ برخاست و سوی من شتافت و با من مصافحه کرد و به من تبریک گفت. خدا می‌داند، از مهاجرین کسی جز او برایم برنخاست و من این (صحنه و عملکرد) طلحه را فراموش نمی‌کنم.

کعب گوید: هنگامی که به رسول‌اللهﷺ سلام کردم، چهره‌اش از خوشحالی می‌درخشید. فرمود: مژده باد تو را بهترین روزی که از زمان تولدت بر تو سپری شده است. گوید: عرض کردم: یا رسول‌اللهﷺ! آیا (این مژده) از جانب تو است یا از جانب خداوند؟ فرمود: خیر بلکه از جانب خداوند است. (گوید:) هنگامی که رسول‌اللهﷺ خوشحال می‌شد؛ چهره‌اش همچون قطعه‌ی ماه می‌تابید و ما از این حالت او آگاهی داشتیم. وقتی که در مقابلش (قرار گرفتم) نشستم، گفتم: یا رسول‌اللهﷺ! بخشی از توبه‌ام این است که از سرمایه‌ام صرفنظر کنم تا صدقه‌ای باشد در راه خدا. رسول‌اللهﷺ فرمود: قدری از سرمایه‌ات را برای خودت نگهدار، زیرا این برایت بهتر است. من عرض کردم، من فقط همان سهمی را (برای خودم) نگه می‌دارم که در خیبر است. سپس گفتم: یا رسول‌اللهﷺ! (نکته‌ی دیگر این‌که) خداوند مرا فقط با راستی نجات داد و یقیناً بخشی از توبه‌ام (این) است که تا زنده‌ام جز راست نگویم.

به خدا سوگند از زمانی که این امر را به پیامبرﷺ باز گفتم (و این تعهد را به او داده‌ام) کسی از مسلمانان را سراغ ندارم که در آزمون راست گفتن؛ خداوند او را بهتر و بیشتر از من توفیق داده باشد. از آن زمان تا به امروز، قصد نکردم دروغی را بر زبان آورم و خیلی امیدوارم تا زنده‌ام خداوند مرا (از دروغ گفتن) حفاظت کند.

(آری) خداوند، این آیات را بر رسولشﷺ نازل کرد:

﴿لَّقَد تَّابَ اللَّـهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ * وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ

بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّـهِ إِلَّا إِلَيهِ ثُـمَّ تَابَ عَلَيهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّـهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ • يا أَيهَا الَّـذِينَ آمَنُـوا اتَّقُـوا اللَّـهَ وَكونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (توبه: ۱۱۷-۱۱۹)

«خداوند توبه‌ی پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت، همانان که در زمان سختی و دشواری؛ پس ازاین‌که نزدیک بود دل عده‌ای از آنان جهت عوض کند، از پیامبرﷺ پیروی کردند. سپس خداوند آنان را بخشید. یقیناً او نسبت به ایشان مهرورز و بخشنده است. (و نیز خداوند توبه‌ی) آن سه نفر را (پذیرفت) که (در جنگ تبوک شرکت نکردند و از آن) طفره رفتند. (پس از این‌که از هر نوع ارتباطی محروم شدند و شرایط) چنان (بر آنان دشوار گشت) که زمین با(تمام) پهناوری‌اش بر آنان تنگ گشت و از خود به ستوه آمدند و یقین کردند که هیچ راه گریزی از خداجز به سوی خود او نیست، آنگاه خداوند آنان را بخشید تا آنان (برای همیشه) بازگردند و توبه کنند.خداوند یقیناً هموست که توبه‌پذیر و بخشنده است. ای مؤمنان از خداوند، وایه کنید و (و از نافرمانی‌اش) برحذر باشید و صادقان را همراهی کنید.»

به خدا سوگند (من یقین دارم) بعد از این‌که خداوند مرا به دین اسلام هدایت داد، هرگز هیچ نعمتی را به من نداده است که در روح و روانم (گواراتر و) بزرگتر از صداقتم با رسول‌اللهﷺ باشد. (من توفیق یافتم و) به او دروغ نگفتم، چون در آن صورت همچون دیگران که دروغ گفتند و هلاک شدند، من هم هلاک می‌شدم، لذا هنگامی که خداوند، وحی را نازل کرد؛ بدترین سخن ممکن را در مورد کسانی فرمود، که دروغ گفته‌اند. (آری) خداوند متعال (در مورد آنان) فرمود:

﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّـهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يكسِبُونَ * يحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّـهَ لَا يرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾

(توبه ٩٥-٩٦)

«وقتی شما (از جنگ تبوک) سوی منافقان (مدینه) بازگردید آنان برایتان سوگند خواهند خورد تا ازآنان چشم‌پوشی کنید. یقیناً آنان (طینت و باطن‌شان) پلید و زشت است. از آنان رخ برگیرید (که نکوهش و سرزنش، آنان را اصلاح نمی‌کند. بعنوان) مجازات کارهای (زشتی) که انجام می‌دادند اقامتگاهشان جهنم است. برایتان سوگند می‌خورند تا از آنان راضی شوید. اگر شما از آنان راضی شوید، قطعاً خداوند از گروه فسق‌پیشه (ی منافق) راضی نخواهد شد.»

کعب گوید:

هنگامی که (طفره‌روندگان از تبوک) برای رسول‌الله ﷺ سوگند خوردند؛ رسول‌الله ﷺ هم عذرشان را پذیرفت و با آنان (تجدید) بیعت کرد و برای‌شان استغفار نمود؛ ولی ما سه نفر که عقب مانده بودیم (چون دروغ نگفتیم و سوگند نخوردیم) رسول‌الله ﷺ (تصمیم‌گیری در مورد) ما را به تأخیر انداخت، تا این‌که خداوند در این باب (با نزول آیه‌ی زیر) قضاوت فرمود:

﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّـهِ إِلَّا إِلَيهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيهِمْ لِيتُوبُوا إِنَّ اللَّـهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ **(توبه: ١١٨)**

«(و نیز خداوند توبه‌ی) آن سه نفری را پذیرفت که (از شرکت در جنگ تبوک) طفره رفتند (پس از این‌که از هر نوع ارتباطی محروم شدند و شرایط) چنان (بر آنان دشوار گشت) که زمین با پهناوری‌اش بر آنانتنگ گشت و از خود به ستوه آمدند و یقین کردند که هیچ راه

گریزی از خدا جز به سوی او نیست. آنگاه خداوند آنان را بخشید تا آنان (برای همیشه) بازگردند و توبه کنند. خداوند، یقیناً هموست که توبه‌پذیرو بخشنده است.»

آنچه را که خداوند در مورد طفره رفتن‌مان (از تبوک) بیان فرمود؛ صرفاً برای آن بود که او (با محبت خویش، سرنوشت و) وضع ما را از کسانی جدا ساخت که برای پیامبرش به دروغ سوگند خوردند و عذر و بهانه تراشیدند و رسول‌اللهﷺ هم از آنان پذیرفت.[1]

۱ـ ارزیابی خطا:

می‌شود بگوییم، خطاها در داستان کعب بن مالک رضی الله عنه در ابعاد زیر خلاصه می‌شود:

اول: مسئله امروز و فردا کردن کعب بن مالک رضی الله عنه که خودش از آن برای ما سخن می‌گوید (آری) او گوید:

«... من هم شروع کردم، صبح زود رفتم تا با آنان مسلح و آماده شوم، اما برگشتم در حالی که هیچ کاری را انجام نداده بودم. با خود گفتم: «من توان آن را دارم...» (در همین وضع) زمان برایم به درازا کشید، تا که صبح (یکی از روزها) رسول‌اللهﷺ و مسلمانان (همرزمش) آماده شدند، در حالی که من هیچ یک از تجهیزاتم را برنگرفته و آماده نکرده بودم (با خود) گفتم: اشکالی ندارد یکی دو روز پس از آن آماده و به آنان ملحق می‌شوم.

صبح (روز بعد) که آنان روانه شده بودند، رفتم تا آماده شوم، ولی کاری را از پیش نبردم و برگشتم. سپس صبح (روز بعد) رفتم (باز هم) کاری انجام ندادم و برگشتم. آنگاه (چند روز) پیوسته چنین کردم، تا آنکه سپاه پیشروی کرد و کار از

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب حدیث کعب بن مالک، ۱۱۳/۸، شماره ٤٤١٨؛ صحیح مسلم، کتاب التوبه باب رحمةالله علی المؤمنین، ۲۳۹/۷، ۲۷٦۹.

دست رفت. بعداً تصمیم گرفتم که عازم شوم و آنان را دریابم و کاش چنان کرده بودم؛ ولی مقدّر نشد!»

در اینجا ملاحظه می‌کنیم، کعب هر روز با *«امروز و فردا کردن»*، زندگی می‌کرد تا این‌که تلخی آن را به مدت پنجاه روز چشید و از خود به ستوه آمد و دنیا با تمام پهناوری‌اش بر او تنگ گشت و او را در خود جای نمی‌داد. *«امروز و فردا کردن»*، فقط مسئله‌ی کعب تنها نبود و نیست، بلکه بیماری بزرگ عصر ما است که خیلی از مردم به آن مبتلااند، بویژه مربیان و دعوتگران این عصر.

بسا گنهکار که گفته است: توبه خواهم کرد و توبه نکرده است. بسا فاسق که یک عمر شرابخواری کرده یا به دخانیات و مواد مخدر معتاد بوده و گفته است: از فلان روز، صفحه‌ی جدیدی را از عمرم آغاز خواهم کرد و شروع نکرده است؛ لذا *(امروز و فردا کردن)*، بیماری و) روحیه‌ای است، تخدیر کننده که بر خیلی از فعّالان عرصه‌های تربیتی، اجتماعی و دینی و... سایه افکنده است.

درمان این بیماری بزرگ، عبارت است از به تأخیر نینداختن کار امروز به فردا، بدون تأخیر به کارها پرداختن، همراهی و همنشینی با آدم‌های جدی، قاطع و پیگیر که همتی بلند و اراده‌ای پولادین دارند.

دوم: سوءظن بردن مردان بنی‌سلمه به کعب، هنگامی که رسول‌الله ﷺ (در تبوک) پرسید: کعب چه کرد؟ کسی گفت: لباسش و نگاهش به اطرافش او را سرگرم و مشغول خود کرد.

اسلام (پیروان خود را) از سوءظن بردن به دیگران بازداشته (و توصیه کرده) است، تا تردیدها و گمان‌های بد، اصل و اساس (ارتباطات اجتماعی و داوری‌ها) قرار نگیرد. بویژه اگر شخص مدّعی، قرینه (مدرک یا شاهد و) دلیلی بر ادعای خویش نداشته باشد. خداوند فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾

(حجرات: ١٢)

«ای مؤمنان! از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید که قطعاً برخی گمان‌ها گناه هستند.»

سوم: دروغ گفتن طفره‌روندگان (از تبوک) به رسول‌اللهﷺ که (در بازگو کردن علت عقب‌ماندن‌شان. آنان) عذرها آوردند و بهانه‌ها تراشیدند. به جز آن سه نفر که راستی پیشه کردند و راست گفتند. کعب هم در گشت و گذار (و دید و بازدید) اجتماع مدینه با چند گروه از مردم مواجه می‌شد، او گوید:

«پس از رهسپار شدن رسول‌اللهﷺ؛ چون به میان مردم می‌رفتم، این مرا اندوهگین می‌کرد که جز مرد متهم به نفاق یا آنکه خداوند او را معذور دانسته است کسی را نمی‌دیدم.»

او سپس گوید:

زمان بازگشت رسول‌اللهﷺ فرا رسید. چون از سفر باز می‌گشت ابتدا به مسجد تشریف می‌برد. دو رکعت نماز می‌گزارد سپس برای (گفتگو و دیدار) مردم می‌نشست. آن‌جا بود که طفره‌روندگان (منافق بهانه‌تراش) آمدند و برایش عذرها آوردند و سوگند خوردند. آنان هشتاد و چند مرد بودند، رسول‌اللهﷺ (ظاهرِ) آنان را پذیرفت و با آنان (تجدید) بیعت کرد و برای‌شان آمرزش طلبید و باطن‌شان را به خدا سپرد.

پس از آن خداوند رازشان را برملا کرد و آنان را در کتاب مقدسش رسوا نمود.

شرح حال آنان (طی آیاتی از سوره‌ی توبه آمده و) بخشی از قرآن شده است که تا قیامت خوانده خواهد شد. بنابراین شایسته است دعوتگر، با خدا صادق باشد، حتی اگر صداقتش باعث شود جام تلخ و ناگوار را بنوشد یا درد و حسرت را به دنبال داشته باشد؛ زیرا کسی که با خدا، صادق باشد، خداوند او را حفاظت می کند. و کسی که بر خداوند توکل کند، خداوند او را بسنده باشد...

چهارم: کناره‌گیری و عقب‌نشینی بدون عذر و بدون اجازه‌ی کعب و دوستانش مراره و هلال از غزوه‌ی تبوک و عدم مشارکت‌شان در آن و پامدهایی که در اثر این تخطی دچارش گشتند.

کعب گوید:

وقتی به من خبر رسید که رسول‌اللهﷺ در حال بازگشت (به مدینه) است (وقت) غم و اندوهم فرا رسید. دروغ‌بافی را به خاطر آوردم و (با خود) گفتم: فردا چگونه از خشمش رهایی یابم؟ من برای این امر از صاحب‌نظران خانواده‌ام کمک گرفتم. وقتی که به من گفتند: رسول‌اللهﷺ همچنان در مسیر است (و عنقریب به مدینه می‌رسد). آنگاه باطل از من رخت بربست و (به یقین) دانستم که هرگز از خشمش، با هیچ دروغی رهایی نخواهم یافت؛ لذا تصمیم جدی گرفتم، به اوﷺ راست بگویم... تا (این قسمت از ماجرا که پیامبرﷺ) فرمود: «این یکی راستش را گفت؛ برخیز تا خداوند در مورد تو قضاوت کند.»

کعب بن مالک ﷺ می‌دانست، نجاتش در دنیا و آخرت، صرفاً در گرو صداقت است. خداوند هم دل کعب را برای حق و درستی گشایش بخشیده (و مهیا کرده) بود.

پنجم: سرزنش کردن مردان "بنی سلمه" کعب بن مالک را به خاطر صداقتش با خدا و رسول خدا (که چرا راست گفته و خود را چنین ضایع کرده است!؟)؛ در حالی که با دعای مغفرت پیامبرﷺ و مهارت و توانایی و نفوذ و جذابیت سخن‌اش، به سادگی می‌شد از این مخمصه نجات یابد! او خود به این قضیه اشاره می‌کند و می‌گوید: (به رسول‌اللهﷺ گفتم:) «به خدا سوگند اگر نزد کسی از مردم دنیا غیر از تو بنشینم، با کلامم و عذری که می‌آورم، می‌دانم، چگونه از خشمش رهایی یابم، (چون) توان (خوبی برای) مجادله (و سخن گفتن) دارم؛ لیکن به خدا سوگند (به نیکی) دانستم اگر امروز به تو دروغ بگویم تا تو از من راضی شوی؛ یقیناً خداوند تو را به زودی بر من عصبانی خواهد کرد؛ ولی اگر حرف راست و درستی را به تو بگویم، بخاطر آن تو بر من خشم خواهی گرفت (و از من خواهی

رنجید) ولی من (راست می‌گویم و) به عفو خداوند امیدوارم؛ خیر، به خدا سوگند مرا هیچ عذری نبود. به خدا سوگند هیچ‌گاه از این لحظه نیرومندتر و آماده‌تر نبودم که از (همراهی) تو طفره رفتم و بازماندم...»

او از سر صدقَ این سخنان را با رسول‌اللهﷺ در میان گذاشت؛ ولی لحظاتی پس از آن همراهان و دوستانش به او چنین گفتند:

«به خدا سوگند پیش از این ندانستیم تو گناهی را مرتکب شده باشی (و در تو خطایی سراغ نداشتیم). در حقیقت تو از این عاجز ماندی که چنان، به نزد رسول‌اللهﷺ عذر آوری که طفره‌روندگان عذر آوردند، (از طرفی) استغفار رسول‌اللهﷺ برای گناهت کافی بود... خدا شاهد است، آنان پیوسته آنقدر مرا سرزنش کردند که من تصمیم گرفتم به محضر رسول‌اللهﷺ بازگردم و حرفم را پس بگیرم و خودم را تکذیب کنم...»

چقدر دوستان بد خطرناک‌اند، آنان (خویشاوندان و) عموزادگان بودند که در لباس نصیحت‌گر و دلسوز، ظاهر شدند و نزدیک بود کعب را نابود کنند و او را در وادی ژرف هلاکت بیفکنند، که جمع زیادی از منافقان در آن (گرفتار آمدند و) نابود شدند.

این روش (و پدیده‌ای) است که امروزه به طور (عملی و) واقعی، در زندگی‌مان (وجود دارد و ما) خیلی با آن سر و کار داریم. گاهی دوستان بد را می‌بینی که گناه را بر گنهکار (و خطا را بر خطاکار) کم‌ارزش و کوچک جلوه می‌دهند و آن را لباسی جذاب می‌پوشانند و به انواع خوبی‌ها می‌آرایند و رحمت گسترده‌ی خداوند را در آن نوید می‌دهند و به گنهکار (و خطاکار) می‌گویند: خداوند غفور و رحیم است و این گناه (و خطا) اشکالی ندارد و این اولین گناهی است که مرتکب شده است و به زودی استغفار و توبه خواهد کرد. (در حالی که چنین نیست و او با این توجیه سست و باطل، رفته‌رفته به گناه عادت کرده و با چنین سخنان و مژده‌هایی، قبح گناه از چشم‌اش افتاده و بلکه از گناه کردن لذت می‌برد!!)

همه‌ی این‌ها ابزار آراستن باطل است و دوستان بد، آن را ماهرانه آراسته می‌کنند طوری‌که شاید خود او نفهمد (اما به این روند تن دهد!) بنابراین شایسته است مربیان و دعوتگران در هنگام مواجهه با شاگردان و متربیان‌شان این نکته را دریابند و مورد توجه قرار دهند! (و زشتی گناه را همیشه برای‌شان مجسم کنند!)

۲ـ اصلاح خطا:

هنگامی که برای دعوتگر فرصت تقرب و طاعت فراهم آید؛ مستحب است، دم غنیمت شمرده و به انجام آن مبادرت ورزد و از تعلل ورزیدن و *امروز و فردا کردن* بپرهیزد؛ زیرا اراده‌ها و همت‌ها سستی‌پذیراند. رسول‌اللهﷺ هم هشدار داده است که روان انسان مسلمان فراز و نشیب دارد؛ لذا در حالت فراز، زیبنده است فرصت، غنیمت شمارد و از همت و نشاطش بهره گیرد و به عبادت خداوند بپردازد و با ادای نوافل و طاعت فراوان به پیشگاه خداوند تقرّب جوید. و در حالت نشیب، واماندگی، بی‌میلی و ناتوانی‌اش، به عبادت‌های اساسی از قبیل ادای فرایض، ادای سنت‌های روزانه، تلاوت روزانه‌ی قرآن بسنده کند. در این حالت نباید جسم و جان را به کاری بیش از توانش وا دارد، تا به خستگی، بی‌حوصلگی و تنفّر و پیامدهای آن از قبیل سستی، واماندگی، زدگی و... گرفتار نشود.

ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: «دین (و دینداری) آسان است و هیچ کس در دین (و دینداری) سخت‌گیری و تندی نکرد مگر این‌که مغلوب گشت. لذا مقاومت، پایبندی و میانه‌روی کنید. مژده دهید و (برای پیشبرد کارهایتان) از سپیده‌دم، سرشب و قدری از شبانگاه کمک بگیرید.»[۱]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب الدین یسر... ۱/۹۳، شماره ۳۹.

مراد از حدیث:

پایبند میانه‌روی، مقاومت و پشتکار و درستی باشید و از افراط و تفریط دوری کنید، یعنی در فعالیت‌ها، میانه‌رو و معتدل باشید و اگر نتوانستید کاری را به نحو احسن انجام دهید، پس هرقدر به درستی نزدیک باشید (بهتر است همان را) انجام دهید. مژده دهید که کار پیوسته و دایم، هرچند اندک باشد پاداش دارد. برای مداومت در امر عبادت از وقت‌هایی که تن و روان سرحال است و نشاط دارد، بهره گیرید؛ اول روز یا پس از زوال، یا آخر شب (یا هر وقت ممکن!)[۱]

یکی از روش‌های پیامبرﷺ برای اصلاح خطاها، پرسش بود؛ لذا هنگامی که به "تبوک" رسید، پرسید: کعب چه کرد؟ مردی از بنی سلمه گفت: یا رسول‌اللهﷺ! لباسش و نگاهش در (املاک و سرمایه‌های) پیرامونش او را (از پیوستن به ما) بازداشت. معاذبن جبل رضی الله عنه (در واکنش به گفتار او) گفت: حرف زشتی گفتی! یا رسول‌اللهﷺ! به خدا سوگند چیزی جز خوبی در او ندیدیم. رسول‌اللهﷺ (هم) سکوت فرمود:

سکوت پیامبرﷺ در قبال مردی که به کعب سوءظن داشت و اجازه دادن به صحابی جلیل‌القدر؛ معاذبن جبل برای پاسخ دادن و دفاع از حیثیت برادرش، برای آن بود تا به مدینه برگردد و از چند و چون قضیه و علت عقب ماندن کعب اطلاع یابد. این رفتار پیامبرﷺ بیانگر آن است؛ اگر کسی با احساس غیرتمندی نسبت به خدا و رسول؛ با اجتهاد شخصی و با وجود ادله و براهین مقبول ولو غیر قطعی، به دیگری سوءظن بَرَد، تا تکمیل اسناد و مدارک، بدگویی کردن از او جایز است؛ همان‌طور که اگر ظن غالب این مدّعی را کسی دیگر خدشه‌دار کرد می‌تواند او را محکوم کند و ادعایش را توهم و اشتباه بداند.[۲]

---

۱. فتح الباری، ۱/ ۹۵.

۲. زادالمعاد، ۳/ ٥٦٧؛ فتح الباری، ۸/ ۱۲۳.

نکته‌ی دیگر این‌که رسول‌اللهﷺ باطن تخلف‌کنندگان را به خدا سپرد و به ظاهرشان قضاوت و برای‌شان استغفار کرد. با این‌که آنان به خدا و رسولش دروغ گفتند. این عملکرد پیامبرﷺ برای دعوتگران و مربیان، قاعده‌ای بنیان نهاد؛ ***مسلمان باید به ظاهر امور بسنده کند و از تفتیش و تفحص در باطن کارها و اشخاص بپرهیزد و براساس ظاهر امر تصمیم‌گیری کند و بر آنچه بر او پنهان است کسی را مؤاخذه نکند.***

تخلف‌کنندگان طفره‌رونده که دروغ گفته و بهانه‌جویی کردند، سرانجام خداوند آنان را پس از سوگند (ناحق) شان رسوا کرد و آیاتی را (در وصف دروغ و باطن کثیف‌شان) نازل کرد که تا قیامت به عنوان بخشی از قرآن کریم تلاوت می‌شود. از آن سو صادقان راستین را مورد ستایش قرار داد که با خدا راست بودند.

از جمله درس‌های دیگر این رخداد، تحقیق و پرس و جو در مورد حقیقت ماجرا است تا چند و چون قضیه‌ی عقب ماندن سه نفر برملا گردد. آری رسول‌اللهﷺ در مورد علت عقب‌نشینی و عدم مشارکت آنان در تبوک پرس‌وجو کرد. آری در بطن ماجرا آمد، که رسول‌اللهﷺ به کعب فرمود: بیا جلو و او گوید: آمدم در مقابلش قرار گرفتم و نشستم. «او به من فرمود: چه چیز تو را (از پیوستن به ما بازداشت و) عقب انداخت، مگر تو سوار نخریده بودی؟» عرض کردم: بله... تا این قسمت که فرمود: «اما این یکی راستش را گفت، پس بلند شو تا خداوند در موردت قضاوت کند.»

پس از آن پرس و جو (و کسب اطمینان از چند و چون ماجرا) ***ارزیابی و اصلاح*** حکیمانه، صورت پذیرفت که عبارت بود از منع صحابه از هر گونه ارتباط کلامی و همنشینی یا ابراز محبت با آنان (و حتی) ترک جواب سلام‌شان، تا زمانی که خداوند در مورد آنان قضاوت کند. چنان که رسول‌اللهﷺ پس از گذشت چهل شب از (آغاز) تحریم اجتماعی به آنان فرمان داد از همسرانشان دوری کنند و فقط به زن هلال بن امیه اجازه داد با او بماند و سرپرستی‌اش را عهده‌دار و خدمات منزل

را به او تقدیم کند، چون او مسن بود و خادمی نداشت؛ ولی در عین حال تأکید فرمود: از ارتباط زناشویی بپرهیزند!

از میان تخلف‌کنندگان، رسول‌اللهﷺ مسلمانان را از ارتباط با ما سه نفر بازداشت؛ در نتیجه مردم از ما فاصله گرفتند و ارتباط‌شان با ما تغییر کرد تا جایی که زمین برای مان بیگانه شد و دیگر آن زمینی نبود که من می‌شناختم و ما پنجاه شب را به این منوال طی کردیم.

در این روش حکیمانه‌ی رسول‌اللهﷺ چند نکته تربیتی نهفته است:

۱ـ با این‌که قرآن کریم، رسول‌اللهﷺ را «بسیار مهربان و بخشنده»،[۱] آسانگیر و نرم‌دل توصیف کرده و فرموده است:

> ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّـهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ **(آل‌عمران: ۱۵۹)**
>
> «اگر تو درشتخو و سنگدل بودی حتماً (مردم و یارانت) از پیرامونت پراکنده می‌شدند، لذا از (خطا و لغزش) آنان در گذر فرما و برای‌شان آمرزش بطلب.»

اما با این همه در اینجا می‌بینیم این انسان خیرخواه، دلسوز و بسیار مهربان؛ مجازات تربیتی- معنوی را برای سه نفر از بهترین یارانش تعیین می‌کند که معمولاً بر روح و روان آدمی دشوار و سنگین است و البته در دعوت اسلامی این روش برای تربیت آدمیان و آموزش‌شان بر سمع و طاعت و فرمانبرداری از فرمان‌های خدا، حکیمانه است.

بنابراین گاهی پیامبرﷺ با نرمی و ملایمت، رفتار می‌کند و با توجه به حجم ماجرا و شخصیت فرد خطاکار گاهی هم با شدّت و تندی برخورد می‌کند.

---

۱. توبه: ۱۲۸.

۲ـ این مجازات دلیل واضحی است بر صداقت کعب ﷺ و دو یارش و کذب دیگران و این‌که رسول‌اللهﷺ برای تربیت و دوستی آن مردان راستین، فرمان داد تا با آنان قطع رابطه کنند و این دلیل محبت پیامبرﷺ نسبت به آنان بود، نه خشم‌اش بر آنان، چون رسول‌اللهﷺ دوست داشت آنان به راه راست و درست بازگردند. سرانجام آن صداقت و دوستی دو جانبه، پذیرش توبه‌ی آنان به پیشگاه خداوند بود و تمجید این صداقت و توبه، بخشی از قرآن گشت که تا قیامت تلاوت می‌شود. برای رفع آن رنج و نگرانی‌های روحی که کشیدند و دلواپسی که در آن مجازات تربیتی، تحمل کردند همین کافی است که قرآن، صداقت و مقبولیت آنان را مورد تأیید قرار داد.

۳ـ این مجازات در روح فرد خطاکار، اثر خوبی داشت چون او را متوجه گناهش کرد و او از کردار گذشته‌اش پشیمان گشت و به خطایش پی برد و این نشانگر زنده بودن قلب (و احساسات قلبی) کعب ﷺ و دوستانش بود، لیک اگر او به خطایش پی نبرده و متأثر نشده بود؛ این حالت دال بر مرده و غافل بودن (دل) او بود. «هیچ زخمی، مرده را به درد نمی‌آورد!»

٤ـ یکپارچگی و همراهی همه‌ی اقشار جامعه در اجرای فرمانی که نسبت به آنان صادر شده بود، لذا هیچ‌کس از آنان با آن سه نفر صحبت نکرد! یقیناً این جامعه، فرمانبردار و مطیع اوامر فرماندهانش بود و در پنهان و عیان فرمان‌های آنان را اجرا می‌کرد تا ثمره و هدف فرمان‌های تربیتی، برآورده شود.

٥- گاهی قطع ارتباط با گنهکاران و روی برتافتن از خطاکاران برای ریشه‌کن شدن خطا؛ یک روش تربیتی بی‌مانند است، چون اگر در آنان خیری باشد، صد البته (متأثر خواهند شد و) دنیا با تمام پهنایش آنان را به ستوه خواهد آورد و قطعاً (قطع

هدفمند ارتباط) به نتیجه‌ی مطلوبی می‌انجامد، ولی اگر در آنان خیری نباشد پس آنان، دلمردگانی توخالی هستند که نه اهتمام می‌ورزند و نه متأثر می‌شوند.[۱]

امام نووی گوید:

کناره‌گیری از بدعت‌گزاران و گنه‌کاران که مرتکب گناه آشکار می‌شوند، سلام نکردن به آنان و قطع رابطه کردن با آنان به قصد تحقیر و نکوهش (کردار)شان، مستحب است.[۲]

روشن است، مجازات "تحریم اجتماعی" در صورتی قابل اجرا، مفید و مؤثر خواهد بود که شخصیت کناره‌گیری کننده و روی برتابنده، نزد فرد تحریم شونده، عزیز و ارزشمند باشد، ورنه این تحریم (هرچند به قصد اصلاح باشد) اثر مثبتی نخواهد داشت، بلکه چه‌بسا از این تحریم احساس رضایت و راحتی کند که در آنصورت اثر عکس خواهد داشت.

خداوند متعال برخی از نتایج روانی مثبت آن را در قرآن بیان فرموده است:

«خداوند توبه‌ی پیامبرﷺ مهاجرین و انصار را پذیرفت همانان که در زمان سختی و دشواری پس از آنکه نزدیک بود دل عده‌ای از آنان جهت عوض کند؛ از پیامبرﷺ پیروی کردند. سپس خداوند، آنان را بخشید. یقیناً او نسبت به ایشان مهرورز و بخشنده است. (و نیز خداوند توبه‌ی) آن سه نفر را (پذیرفت) که (در جنگ تبوک شرکت نکردند و از آن) طفره رفتند (پس از این‌که از هر نوع ارتباطی محروم شدند و شرایط) چنان (بر آنان دشوار گشت) که زمین با تمام پهنایش بر آنان تنگ گشت و از خود به ستوه آمدند و یقین کردند که هیچ راه گریزی از خدا جز به سوی خودش نیست آنگاه خداوند آنان را بخشید تا آنان (برای همیشه) بازگردند و توبه کنند. یقیناً خداوند است که توبه‌پذیر و بخشنده است.

---

۱. تأملات فی قصة الثلاثة الذین خلفوا، دکتر زیدالزید ٤١ـ٤٦.

۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ٢٤٩/١٧.

بدینسان می‌بینیم معلم بشریت برای اصلاح جان‌ها و خطاها "روش تحریم و کناره‌گیری" را بنیان نهاد، تا خطاکار به راه درست و راست برگردد.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ وقتی که حاکم مسلمان به سپاه و ارتش، فراخوان عمومی دهد اجابت فرمان او و بسیج شدن بر همگان لازم است و ملامت و سرزنش، متوجه کسانی خواهد شد که بدون عذر، تخلّف کنند و جز با اجازه‌ی او کسی مجاز به عقب‌نشینی نیست.[1]

۲ـ مطلع کردن شخص از خطا و تقصیر و کوتاهی‌اش و نیز گوشزد کردن علت و نتیجه‌ی آن به او جایز است، تا (این امر) برای دیگران هشدار و نصیحتی باشد.[2]

۳ـ پشتیبانی از شرافت و حیثیت شخص غایب، در قبال سرزنش و نکوهش گویندگانی که او را به عیب یا صفت زشتی متهم می‌کنند و مورد بدگویی قرار می‌دهند، جایز (و بلکه وظیفه) است.[3]

٤ـ تمجید و تعریف کردن از خوبی‌های یک شخص، اگر از فتنه (ی عجب و غرور و...) در امان باشد، جایز است. انسان باید با نگریستن به درد و رنج دیگران، (عبرت گیرد و) خود را دلداری دهد. فضیلت و برتری اصحاب "بدر" و "بیعت عقبه" بر سایر اصحاب ﷺ پیامبر ﷺ.[4]

٥ـ دست برداشتن از قتل منافق و ملحد، در صورتی که اظهار (پشیمانی و) توبه کند.[5]

---

۱. فتح الباری، ۸/۱۲۳؛ زادالمعاد، ۳/٥٥۸؛ عمدةالقاری، ۱۸/٥٥.
۲. فتح الباری، ۸/۱۲۳؛ زادالمعاد، ۳/٥۷۳.
۳. المفهم، ۷/٩٦؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۷/۲٤٩؛ فتح الباری، ۸/۱۲٤؛ شرح الکرمانی، ۱٦/۲۲٩.
٤. فتح الباری، ۸/۱۲۳؛ زادالمعاد، ۳/٥۷۳؛ شرح الکرمانی، ۱٦/۲۲۸؛ عمدةالقاری، ۱۸/٥٥.
٥. زادالمعاد، ۳/٥٦۷؛ فتح الباری، ۸/۱۲۳.

٦ـ اگر کسی با احساس غیرتمندی نسبت به خدا و رسول، با گمان و اجتهاد خویش و با وجود ادله و براهین مقبول ولو غیر قطعی، به دیگری سوءظن برد و از همین رهگذر از او ایراد بگیرد، این ایراد گرفتن از او تا تکمیل اسناد و مدارک علیه او جایز است. همان‌طور که اگر ظن غالب این مدّعی را کسی دیگر خدشه‌دار کند، می‌تواند او را محکوم نماید و ادعایش را توهّم و اشتباه بداند.[١]

٧ـ حاکم مسلمان، متخلفانی را که در برخی امور از قوانین (خداوند) سرپیچی کنند، مورد بی‌توجهی قرار نمی‌دهد، بلکه به آنان تذکر می‌دهد، تا توبه کنند.[٢]

٨ـ مشروع است که حاکم، به صلاح دید، برخی امور مهم (امنیتی- استراتژی) را از ملت کتمان کند تا دشمن به آن دسترسی نیابد و مصالح محفوظ بماند.[٣]

٩ـ هرگاه برای انسان، فرصت تقرب، طاعت (و بندگی) فراهم گشت باید با جدّیت کامل آن را مغتنم شمارد و به انجامش مبادرت ورزد و از تعلّل ورزیدن دوری کند؛ زیرا اراده‌ها و همت‌ها (ثبات ندارند و) دستخوش تغییراند.[٤]

١٠ـ کسی‌که از مسافرت بر می‌گردد و وارد شهر (یا منطقه‌ی محل سکونتش) می‌شود؛ سنت است با وضو وارد شود و ابتدا به مسجد رود. دو رکعت نماز بگزارد. دقایقی (جهت دیدار یا کارهای عمومی) مکث کند سپس به منزلش روانه شود.[٥]

---

١. همان منبع و ص.
٢. فتح الباری، ٨/١٢٤. زادالمعاد، ٣/٥٧٥.
٣. زادالمعاد، ٣/٥٧٤؛ فتح الباری، ٨/١٢٣.
٤. زادالمعاد، ٣/٥٧٤.
٥. زادالمعاد، ٣/٥٧٤؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ١٧/٢٤٩؛ فتح الباری، ٨/١٢٤؛ المفهم، ٧/٩٧؛ شرح الکرمانی، ١٦/٢٢٩. البته این امر زمانی قابل اجرا بوده که مسجد، نمادی از پارلمان، پادگان، مدرسه، دانشگاه، دادگستری، شوراهای مختلف و مظهری از همه‌ی ادارات بوده و امور فراوانی در آن، رتق و فقت می‌یافته و همیشه باز بوده است.

۱۱ـ پذیرش عذر و عذرخواهی (خطاکاران یا غفلت‌کنندگان). گریستن خطاکار و گنهکار از سر تأسف بر از دست رفتن (فرصت) انجام کارهای خیر.[1]

۱۲ـ کناره‌گیری از بدعت‌گزاران و گنهکاران و سلام نکردن به آنان و تحریم‌شان به‌منظور بی‌اعتنایی به آنان (و بدعتگزاری و گناهشان)، تا دیگران سرزنش (و متنبّه) شوند (و گِرد بدعت و معصیت نگردند).[2]

۱۳ـ چنان‌که لبخند از سر (رضایت و) تعجب است، گاهی هم خنده از سر خشم است. خنده، مختص حالت شادمانی نیست.[3]

١٤ـ رسول‌اللهﷺ ظاهر کسانی را از قبیل منافقین که به اسلام، تظاهر می کردند، می‌پذیرفت و باطن‌شان را به خدا وا می‌گذاشت. با چنین کسانی براساس ظاهرشان عمل می‌شد و در رابطه با باطن‌شان که او از آن بی‌خبر بود؛ آنان را مؤاخذه نمی‌فرمود.[4]

١٥ـ هرچند صداقت، سختی و مشقت دارد، لیک دارای فضیلت (و پاداش) است؛ زیرا پایان صداقت، خوبی و سعادت است و صدق به نیکی و بهشت می‌انجامد؛ پس باید در هر شرایطی پایبند آن بود.[5]

١٦ـ دروغ، پستی و رذالت است و پایانش در دنیا و آخرت، تلخ و فاجعه‌آمیز است.

---

۱. فتح الباری، ۱۲٤/۸؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۲٤۹/۱۷؛ شرح الکرمانی، ۲۲۹/۱٦؛ عمدة‌القاری، ۵۵/۱۸.

۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ۲٤۹/۱۷؛ المفهم، ۹۸/۷؛ زادالمعاد، ۵۷۵/۳؛ فتح الباری، ۱۲٤/۸.

۳. زادالمعاد، ۵۷۵/۳؛ فتح الباری، ۱۲٤/۸.

٤. زادالمعاد، ۵۷۵/۳؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۲٤/۸؛ زادالمعاد، ۵۷٦/۳؛ شرح الکرمانی، ۲۲۹/۱٦. عمدة‌القاری، ۵۵/۱۸.

۵. شرح صحیح مسلم، نووی، ۲٤۹/۱۷؛ فتح الباری، ۱۲٤/۸؛ زادالمعاد، ۵۷٦/۳؛ شرح الکرمانی، ۲۲۹/۱٦؛ عمدة‌القاری، ۵۵/۱۸.

۱۷ـ حاکم (مسؤول)، عالم و انسان متنفّذ و محبوب از کسی که گناهی را مرتکب شده (و مستوجب سرزنش) است؛ دوری و کناره‌گیری کند، چون دوری و کناره‌گیری اینان از او درمانِ اثربخشی را برایش به دنبال خواهد داشت. این دوری و تحریم، جنبه‌ی درمان و اصلاح دارد، لذا نابودش نمی‌کند؛ زیرا هدف، تنبیه و تربیت است نه نابود کردن![1]

۱۸ـ زیرچشمی و دزدانه نگریستن در نماز (بدون این‌که سر برگردد)، نماز را باطل نمی‌کند.[2]

۱۹ـ سلام کردن و جواب سلام را دادن، یک ارتباط کلامی است و اگر کسی سوگند خورد که با فلانی صحبت نخواهم کرد؛ سپس بر او سلام کرد یا جواب سلامش را داد، سوگندش را شکسته (و بر او کفاره لازم) است.[3]

۲۰ـ ترجیح دادن اجرای فرمان خدا و رسولش بر محبت دوست، خویشاوند و دیگران، همان کاری که ابوقتاده (خویشاوند کعب) با کعب انجام داد؛ یعنی جواب سلامش را نداد؛ زیرا از صحبت کردن با او منع شده بود.[4]

۲۱ـ کناره‌گیری و دوری جستن افراد جامعه از مجرم و بزهکار (به منظور اصلاح او) خود نوعی اصلاح و گام بلندی است در جهت مبارزه با خطا و تقبیح آن.

۲۲ـ محکوم به تحریم اجتماعی، در عدم حضورش به نماز جماعت معذور است، زیرا "مراره" و "هلال" در آن مدت از خانه‌های‌شان بیرون نشدند.[1]

---

۱. زادالمعاد، ۳/۵۷۸؛ شرح الکرمانی، ۱۶/۲۲۹؛ عمدةالقاری، ۱۸/۵۵.
۲. فتح الباری، ۸/۱۲٤؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۷/۲٤۹؛ شرح الکرمانی، ۱۶/۲۲۹؛ عمدةالقاری، ۱۸/۵۵.
۳. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۷/۲٤۹.
٤. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۷/۲٤۹؛ فتح الباری، ۸/۱۲٤؛ شرح الکرمانی، ۱۶/۲۲۹؛ عمدةالقاری، ۱۸/۵۵.

۲۳ـ جواب سلام کسی‌که مورد تحریم قرار گرفته واجب نیست؛ چون اگر واجب بود، کعب (کنکاش‌کنان) نمی‌گفت: آیا پیامبرﷺ لب‌هایش را تکان داد؟[۲]

۲٤ـ سوزاندن برگه‌ای که در آن نام خدا است بخاطر مصلحت (حفظ حرمت آن) جایز است؛ زیرا کعب نامه‌ی شاه غسان را که حاوی نام خدا بود، (خداوند، تو را در دیار خواری و ویرانی جا نداده است) سوزانْد. سیدنا عثمان ﷺ و اصحاب پیامبرﷺ بر همین اساس چون نیاز بود (برای جلوگیری از اختلاف و یکپارچه کردن قرائت و تلاوت قرآن) نسخه‌های غیر از "قرآن امام" را سوزاندند.[۳]

۲٥ـ ورود شخص به منزل همسایه یا دوستش، بدون اجازه و حتی از جایی غیر از در ورودی، در صورتی جایز است که صاحب منزل راضی باشد؛ ولی بشرط این‌که واردشونده بداند. خانمی برهنه یا مواردی مانند آن وجود ندارد.[٤]

۲٦ـ این گفته ***خداوند و رسولش بهتر می‌دانند*** در صورتی ارتباط کلامی نیست که گوینده‌اش با گفتن آن، قصد صحبت نداشته باشد؛ لذا اگر کسی سوگند خورده باشد که با فلانی صحبت نخواهد کرد، با گفتن این جمله، سوگند و پیمانش را نشکسته است.[٥]

۲۷ـ ادای سجده‌ی شکر در هنگام فراهم آمدن نعمت یا دور شدن مصیبت، مشروع است.[٦]

---

۱. فتح الباری، ۸/۱۱٤؛ زادالمعاد، ۳/٥۸۰.
۲. فتح الباری، ۸/۱۲٤. زادالمعاد، ۳/٥۳۰.
۳. شرح صحیح مسلم، نووی، ۷/۲٤۹ و ۲٥۰؛ زادالمعاد، ۳/٥۸۱؛ فتح الباری، ۸/۱۲٤؛ شرح الکرمانی، ۱٦/۲۲۹؛ عمدةالقاری، ۱۸/٥٥.
٤. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۷/۲٤۳؛ فتح الباری، ۸/۱۲٤.
٥. المفهم، ۷/۹۹؛ فتح الباری، ۸/۱۲٤؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۷/۲٤۹؛ عمدةالقاری، ۱۸/٥٥.
٦. فتح الباری، ۸/۱۲٤؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۷/۲٥۰؛ المفهم، ۷/۱۰۱؛ زادالمعاد، ۳/٥۸٤؛ شرح الکرمانی، ۱٦/۲۲۹. عمدةالقاری، ۱۸/٥٥.

۲۸ـ (رقابت و) مسابقه دادن برای رساندن خبر خوش (و نیک) و مژدگانی دادن با ارزش‌ترین چیز برای مژده دهنده مستحب و از اخلاق پسندیده و عادت نجیب‌زادگان است.[۱]

۲۹ـ تبریک گفتن به کسی که از نعمتی از جمله نعمت‌های ایمانی برخوردار گشته و استقبال از او و دست دادن با او سنتی است پسندیده.[۲]

۳۰ـ خوشحالی و شادمانی زایدالوصف پیامبرﷺ و درخشش چهره‌ی مبارکش بر عفو خداوند از گناه کعب و یارانش بیانگر کمال محبت و شفقت پیامبرﷺ نسبت به یکایک افراد امتش است، تا جایی که شاید شادمانی رسول‌اللهﷺ از خود کعب و یارانش هم بیشتر بود.[۳]

۳۱ـ زمانی که توفیق توبه، میسر می‌شود برای تشکر از این احسان و لطف خدا، صدقه دادن، مستحب و نیکو است.[٤]

۳۲ـ کسی‌که نذر کند همه‌ی مالش را صدقه بدهد، لازم نیست همه‌ی آن را صدقه بدهد، بلکه جایز است؛ بخشی از آن را برای خود نگه دارد.[٥]

۳۳ـ برخاستن برای تازه وارد به قصد احترام گذاشتن به او، بویژه اگر او انسانی فاضل و فرهیخته باشد، مستحب است.[٦]

---

۱. فتح الباری، ۸/۱۲٤؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۷/۲٥۰؛ المفهم، ۷/۱۰۱؛ زادالمعاد، ۳/٥۸٥.
۲. زادالمعاد، ۳/٥۸٥؛ فتح الباری، ۸/۱۲٤؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۷/۲٥۰؛ المفهم، ۷/۱۰۱؛ شرح الکرمانی، ۱٦/۲۲۹؛ عمدةالقاری، ۱۸/٥٥.
۳. زادالمعاد، ۳/٥۸٥. فتح الباری، ۸/۱۲٤. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۷/۲٥۰.
٤. زادالمعاد، ۳/٥۸٥ و ٥۸٦. فتح الباری، ۸/۱۲٤؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۷/۲٥۰. شرح الکرمانی،۱٦/۲۲۹. عمدةالقاری، ۱۸/٥٥.
٥. زادالمعاد، ۳/٥۸٦؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۷/۲٥۰؛ فتح الباری، ۸/۱۲٤ و ۱۲٥.
٦. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۷/۲٥۰؛ فتح الباری، ۸/۱۲٤؛ المفهم، ۷/۱۰۱ و ۱۰۲؛ شرح الکرمانی، ۱٦/۲۲۹.

٣٤ـ تبیین عظمت والای صدق در گفتار و کردار و مشروط کردن سعادت دنیا و آخرت و رهایی از گزندها و مصیبت‌های هر دو (جهان) به آن، نشانگر ارزش بالای صدق است. خداوند، هیچکس را نجات نداد، جز با صدق و هلاک نگرداند، جز با کذب.[١]

٣٥ـ (از میان روزهای زندگی) بهترین و برترین روز زندگی انسان، روز توبه کردن و پذیرش توبه‌اش در نزد خداوند است، زیرا پیامبرﷺ به کعب ﷺ فرمود: از زمانی که مادرت تو را به دنیا آورده است تا کنون، این بهترین روزی است که بر تو گذشته است (اکنون) بر تو مژده (و مبارک) باد.[٢]

٣٦ـ برای آرامش یافتن از سوز و گدازی که در اثر ابتلا به مصیبت‌ها برای انسان پدید می‌آید، باید مصیبت‌دیدگان را الگو قرار داد.[٣]

٣٧ـ پایداری بر عمل خیری که باعث توبه‌ی کسی شود، نیکو است. مثل صدق و راستی (در داستان کعب ﷺ) که او نذر کرد تا زنده است، صادق بماند. پایداری بر چنین خصلت‌های بلند و ارزشمندی، بزرگداشت مقدسات است.[٤]

---

١. زادالمعاد، ٣/٥٩٠؛ فتح الباری، ٨/١٢٤.
٢. زادالمعاد، ٣/٥٨٥.
٣. فتح الباری، ٨/١٢٤؛ عمدةالقاری، ١٨/٥٥.
٤. شرح صحیح مسلم، نووی، ١٧//٢٥١؛ فتح الباری، ٨/١٢٤.

مبحث دوم:
ارزیابی و اصلاح خطاهای میان پدران و فرزندان

نیروی سحرآمیز ارتباط صمیمانه‌ی میان پدران و فرزندان بر هیچ مربی و معلمی پوشیده نیست؛ زیرا این ارتباط از هر دو سو براساس ***کسب خشنودی خدا و نیک‌رفتاری*** برپا است. بنابراین پدران، ابتدا باید زمینه‌ی مناسب پرورش و تربیت فرزندان دختر و پسر را فراهم آورند و این قضیه را برای تحقق دو موضوع مهم پی‌گیرند:

۱ـ پرورش و تربیت سنجیده و شایسته‌ی فرزندان.

۲ـ آماده‌سازی فرزندان برای نیکی کردن به والدین.

در این راستا باید رهنمودهای اسلام را الگو قرار داد و براساس فرموده‌های پیامبرﷺ عمل کرد و اصول پیوندها و تعهدات خانوادگی از قبیل انتخاب همسر شایسته و صالح، نامگذاری فرزندان، نفقه (و هزینه‌های زندگی) مسکن مناسب، عدالت و برابری میان فرزندان، توجه به پرورش و آموزش فرزندان و موارد دیگر را مورد توجه قرار داد.

خداوند به همه‌ی بشریت لطف کرده و دل والدین را با محبت فرزندان سرشته ساخته است. آری محبت فرزند، با احساسات و عواطف روحی پدرانه (و مادرانه) عجین گشته است تا به این ترتیب فرزند مورد حمایت، شفقت، دلسوزی، توجه و پرورش قرار گیرد. و اگر چنین نبود نسل بشر از روی زمین محو و منقرض

می‌گشت و هیچ پدر و مادری، سرپرستی و مواظبت از فرزند را نمی‌پذیرفت و کفالت، تربیت و توجه به مصالح او را برعهده نمی‌گرفت. خداوند فرمود:

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ...﴾ (کهف: ٤٦)

«مال و فرزندان پیرایش زندگانی دنیا است...»

قرآن کریم، در صورتی پیامبرﷺ را مایه‌ی شادمانی و روشنی چشمان (اهل ایمان) می‌داند که آنان راه متقین را سالک شوند. خداوند فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ (فرقان: ٧٤)

«(بندگان خدای رحمان) کسانی هستند که گویند: پروردگارا! همسران و فرزندان‌مان را مایه‌ی شادمانی و روشنی چشم (مان) قرار ده و ما را پیشوای متقیان گردان.»

از احساسات عالی و اصیل که خداوند آن را در دل والدین به ودیعه گذاشته است حس دلسوزی نسبت به فرزندان و عشق و محبت ورزیدن به آنان است.

پیدا است چنان که فرزندان (بر گردن والدین) حق دارند، یقیناً والدین هم (بر گردن فرزندان) حقوقی دارند که هیچ انسانی نمی‌تواند آن را جبران کند یا ارزش لطف؛ محبت و خوبی‌های آنان و قدر سرپرستی و مواظبت‌شان را بداند یا جبران کند؛ به‌ویژه مادر که رنج دوران حاملگی و ولادت، زحمت شیرخوارگی، بیداری‌ها و خستگی‌های مکرر در راه سرپرستی و مراقبت درست و مؤثر را به دوش (و دل) کشیده است، واقعاً قابل جبران نیست. همین طور پدر که محنت کار و فلاکت را تحمل می‌کند و در راه کسب لقمه‌ی نان حلال و تهیه‌ی مسکن فرزندان، خسته می‌شود و مشقت می‌کشد، نمی‌شود از زحماتش تقدیر کرد.

با توجه به همه‌ی این موارد، شریعت دلربا و جذاب اسلام ارزش نیکی به والدین را (برجسته و) مهم دانسته و مقام والای‌شان را هویدا و فرزندان را به حفظ آن، تشویق کرده است. خداوند فرمود:

﴿وَاعْبُدُوا اللَّـهَ وَلَا تُشْرِكوا بِهِ شَيئًا وَبِالْوَالِدَينِ إِحْسَانًا﴾ (نساء: ٣٦)

«خداوند را پرستش کنید و کسی را با او شریک نسازید و نسبت به والدین به نیکی رفتار کنید...»

نیکی به والدین، از دیدگاه خداوند متعال، آنقدر مهم است که پس از توحید و خداپرستی آن را مهمترین و اولین کار انسان قرار داده است. رسول‌اللهﷺ همین فرمان خداوند را این‌گونه تفسیر کرده که نیک‌رفتاری با پدر و مادر، مثل جهاد فی سبیل‌الله است. عبدالله‌بن عمرو‌رضی الله عنه گوید: مردی نزد رسول‌اللهﷺ آمد و از او در مورد (شرکت در) جهاد اجازه خواست. رسول‌اللهﷺ فرمود: آیا پدر و مادرت زنده‌اند؟ او گفت: بله. فرمود: در راه (خدمت به) آن دو جهاد کن.[١]

به این شکل، ارتباط میان پدران و فرزندان شکل و نظم می‌گیرد و هدف عالی ***یکپارچگی تکامل یافته‌ی خانوادگی*** تحقق می‌یابد و آن این‌که هر یک، حقوق و وظایف خود را بشناسد و هر یک حق دیگری را ادا نماید و این همان میزان عدالتی است که خداوند در همه چیز به آن فرمان داده است.

ما در این مبحث برخی از نمونه‌های عملی در (زمینه‌ی) سازماندهی و بهسازی ارتباط پدر و فرزند را بر می‌گیریم که در آن شناخت روش ***ارزیابی و اصلاح خطاها*** و راه برخورد با آن را مورد توجه قرار داده است.

---

١. روایت صحیح مسلم، کتاب البرّ و الصلة و الآداب، باب برّ الوالدین و أنهما أحق به، ٨١/١٦ شماره ٢٥٤٩، ٥.

اصل چهل و یکم: احکام تشکیل خانواده براساس عدالت، محبت، عشق و برابری

از جمله اصول اساسی که اسلام آن را ترتیب داد و پایدار گردانید، اصولی است همچون عدالت و برابری میان فرزندان، عشق ورزیدن و محبت کردن به فرزند و همسر. برپایه‌ی این اصول، قابلیت و لیاقت والدین در پرورش و تربیت فرزند و قابلیت شوهر در تفاهم و سازگاری با همسر، نمود می‌یابد. قطعاً تربیت فرزند، مسؤولیتی است بر دوش والدین، چنان‌که تفاهم با همسر یکی از مسؤولیت‌های شوهر است و نیز اطاعت از شوهر یکی از وظایف همسر است. چنانچه تقصیری در هریک از این موارد رخ دهد، در آینده چه‌بسا فرزندان و همسر به گناه گرفتار و از راه راست و درست منحرف شوند و در اثر آن انحراف در قیامت عذاب خواهند شد؛ لذا باید پدر اهمیت و ارزش شعایر الهی را در دل فرزندانش بارور کند تا آنان به سعادت حقیقی و آسایش خانوادگی دست یابند. از طرفی پدر می‌باید با فرزندان ارتباط و رفتار دلسوزانه‌ای داشته باشد و در خردسالی با آنان به نرمی برخورد کند و در دادن هدیه و بخشش به آنان، مساوات را رعایت نماید و همسر نیز به اجرای وظایف خویش واقف باشد و اهتمام بورزد.[1]

رسول‌اللهﷺ به روابط خانوادگی توجه کرده و استحکام رابطه‌ی پدر و فرزند را مورد تشویق قرار داده است و از ترجیح دادن یکی از فرزندان بر فرزند دیگر و اختصاص دادن هدایایی به او و محروم کردن دیگران از آن، برحذر داشته است.

نعمان بن بشیر ﷺ گوید: پدرم مرا نزد رسول‌اللهﷺ آورد و گفت:

بردە‌ای داشتم و او را به این فرزندم دادم. رسول‌اللهﷺ فرمود:

---

۱. تربیة‌الأولاد فی الإسلام، عبدالله ناصح علوان، ۱/ ٤٥ـ٣٩.

«آیا به همه‌ی فرزندانت مانند این را داده‌ای؟ او گفت: خیر. سپس رسول‌اللهﷺ فرمود: پس آن را پس بگیر.»[1]

روایت دیگر:

رسول‌اللهﷺ فرمود: به بقیه‌ی فرزندانت مانند این را داده‌ای؟ او گفت: خیر فرمود: از خداوند بترسید و میان فرزندانتان عدالت کنید! راوی گوید: سپس او برگشت و هدیه‌اش را برگرداند.[2]

روایت‌های مسلم:

۱ـ نعمان بن بشیر رضی الله عنه گوید: پدرم به من برده‌ای داده بود، پیامبرﷺ به من فرمود: این برده چیست؟ من (در جواب) گفتم: پدرم آن را به من داده است. رسول‌اللهﷺ به پدرم فرمود: آیا به همه‌ی برادرانش مانند این را داده‌ای؟ او گفت: خیر و گوید: سپس آن را پس گرفت.»[3]

۲ـ نعمان بن بشیر رضی الله عنه گوید: پدرم بخشی از سرمایه‌اش را به من داد. آنگاه مادرم ***عمَرة بنت رواحة*** گفت: (قبول نیست) و راضی نمی‌شوم تا رسول‌اللهﷺ را (بر این بخشش) گواه بگیری؛ لذا پدرم به نزد رسول‌اللهﷺ روانه شد تا او را بر این بخشش گواه گرداند. سپس رسول‌اللهﷺ به او فرمود: آیا (شبیه) این کار را برای همه‌ی فرزندانت کرده‌ای؟ (پدرم) گفت: خیر! فرمود: از الله بترسید و در میان فرزندانتان عدالت کنید. آنگاه پدرم برگشت و آن بخشش را (از من) پس گرفت.[4]

---

١. روایت صحیح بخاری، کتاب الهبة، باب الهبة للولد، ٢١١/٢، شماره ٢٥٨٦؛ صحیح مسلم کتاب الهبات، باب كراهة تفضيل بعض الأولاد فی الهبة ١٢٧/١١، شماره ١٦٢٣، ٩.

٢. روایت صحیح بخاری، کتاب الهبة، باب الإشهاد فی الهبة، ٢١١/٥، شماره ٢٥٨٧.

٣. روایت صحیح مسلم، کتاب الهبات، باب كراهة تفضيل بعض الأولاد فی الهبة ٢٣٨/١١، شماره ١٦٢٣، ١٢.

٤. روایت صحیح مسلم، همان کتاب و باب، شماره ١٣، ١٦٢٣.

۳ـ نعمان بن بشیر ﷺ گوید: مادرش بنت رواحه از پدر او خواست قدری از مال خود را به پسرش ببخشد. (پدرم) یکسال او را معطل کرد سپس به نظرش رسید که چنین کند. آنگاه (مادرم به پدرم) گفت: بر آنچه به پسرم می‌بخشی، تا رسول‌اللهﷺ شاهد نباشد راضی نمی‌شوم. آنگاه (پدرم) دستم را گرفت و به نزد رسول‌اللهﷺ آمد. (من در آن زمان بچه‌ای خردسال بودم. پدرم) گفت: یا رسول‌اللهﷺ! (همسرم) بنت رواحه، مادر این آقا (پسرا)، دوست دارد بر آنچه به پسرش می‌بخشم، شما شاهد باشید. رسول‌اللهﷺ فرمود: ای بشیر ﷺ! آیا غیر از این (پسر)، فرزندان دیگری هم داری؟ (پدرم) گفت: بله. فرمود: آیا به هر یک از آنان مثل این (سرمایه) را بخشیده‌ای؟ (پدرم) گفت: خیر فرمود: پس مرا شاهد مگردان؛ زیرا من بر ستم شهادت نمی‌دهم![۱]

٤ـ در روایت دیگر آمده است:

رسول‌اللهﷺ فرمود: آیا به همه‌ی پسرانت مانند آنچه به نعمان می‌بخشی؛ بخشیده‌ای؟ (پدرم) گفت: خیر! فرمود: پس کسی جز مرا بر آن گواه گردان. سپس فرمود: آیا دوست داری، فرزندانت در نیکی کردن (ات به آنان) یکسان باشند؟! (پدرم) گفت: بله فرمود: پس چنین نکن![۲]

۱ـ ارزیابی خطا:

عدم رعایت عدالت و برابری میان فرزندان در (اختصاص دادن) بخشش، زیرا دیدیم بشیر ﷺ فرزندش نعمان ﷺ را بر سایر فرزندانش ترجیح داد. ابن حبان، همه ی روایات را در بیان نام بخشش، گرد آورده و (می‌گوید:)

ـ یکی از دو بخشش هنگام تولد نعمان و آن بوستانی بوده است.

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب الهبات، باب کراهة تفضیل بعضی الأولاد فی الهبة، ۲۳۸/۱۱، شماره ۱٦۲۳، ۱٤.

۲. همان منبع همان ص شماره ۱۷، ۱٦۲۳.

ـ و دیگری پس از آن بوده که نعمان، قدری بزرگ شده و آن بخشش برده‌ای بوده است.

ابن حجر گوید:

جمع میان احادیث به این صورت، بی‌اشکال است، ولی این خلل را بر آن وارد می‌کند، که رسول‌اللهﷺ در نخستین مرتبه (به بشیر) فرمود: «من بر ستم گواهی نخواهم داد.» چگونه بشیر در مرتبه‌ی دوم حضور می‌یابد و از رسول‌اللهﷺ درخواست می‌کند که در بخشش دوم شاهد باشد!؟

سپس *ابن حجر* گوید:

درست‌تر از این جمع آن است که بگوییم:

هنگامی که **عَمره** (خانم) از پرورش فرزندش، ابا کرد، مگر این‌که (شوهرش) چیزی را به طور اختصاصی به او ببخشد، او هم برای جلب رضایت همسرش، بوستان مذکور را به فرزندش بخشید. سپس به نظرش رسید که آن را پس بگیرد، زیرا هنوز کسی آن را از او تحویل نگرفته است، پس از آن دوباره **عَمرَة** (خانم) در این خصوص با او صحبت کرد و او حدود یک یا دو سال، خانم را معطل کرد. آنگاه راضی شد که به جای بوستان، برده‌ای را به فرزندش دهد و **عَمرَة** (خانم) هم موافقت کرد، ولی چون ترسید که دوباره آن را هم پس بگیرد به شوهرش گفت: رسول‌اللهﷺ را بر این جریان شاهد گردان و درواقع خواست هدیه را (برای پسرش) تثبیت کند و از پشیمان شدن شوهرش در امان بماند. بدین ترتیب آمدن بشیر به نزد رسول‌اللهﷺ برای شاهد گرداندن ایشان، یک مرتبه بوده‌است.

خلاصه این‌که برخی راویان مواردی را ثبت کردند که دیگران ثبت نکرده‌اند، یا این‌که نعمان گاهی قسمت‌هایی از ماجرا را بازمی‌گفت و گاهی هم قسمت‌های

دیگر آن را و هر یک از راویان قسمتی را شنیده و همان را نقل و به آن بسنده کرده است. والله اعلم.[1]

۲ـ اصلاح خطا:

هنگامی که "بشیر" به پیامبرﷺ گفت: من برده‌ای داشتم و خواستم آن را به این فرزندم ببخشم! پیامبرﷺ از او در مورد بخشش جویا شد و فرمود: آیا به همه‌ی فرزندانت، چنین هدیه‌ای را داده‌ای؟ تا از رعایت مساوات در اعطای هدیه به همگان اطمینان یابد! چون عدم رعایت برابری در اعطای هدایا به فرزندان، دشمنی میان آنان را به پی دارد. پیامبرﷺ سپس او را به تقوای الهی یادآوری کرد و از او خواست تا در اعطای هدایا و بخشش‌ها، میان فرزندانش عدالت کند و کسی از آنان را بر دیگری ترجیح ندهد و فرمود: «از خداوند بترسید و میان فرزندانتان عدالت کنید.»

هنگامی که بشیر از ایشان خواست تا شاهد تعلق گرفتن آن بخشش به پسرش باشد؛ پیامبرﷺ موافقت نفرمود و شهادت بر آن ماجرا را رد کرد و آن را ستم و نابرابری در عدالت میان فرزندان برشمرد و فرمود: پس مرا بر آن شاهد مگردان، زیرا من بر ستم، گواهی نمی‌دهم.»

پس از آن رسول‌اللهﷺ اهمیت برابری میان فرزندان را در هدایا و بخشش‌ها گوشزد کرد، چون این امر باعث دلجویی و جلب رضایت فرزندان می‌گردد و آنان را به هنگام کهنسالی والدین به نیک رفتاری و خوبی کردن به آنان وامی‌دارد. سپس پیامبرﷺ بشیر را فرمان داد که بخشش فرزندش نعمان را پس بگیرد تا بنیان خانواده از پراکندگی و نابودی مصون بماند.

---

۱. فتح الباری، ۵/ ۲۱۲ و ۲۱۳.

این حدیث، دعوت آشکاری است به این‌که همدلی میان برادران، پسندیده و بلکه ضروری است و می‌باید برادران آنچه را موجب نفرت، دشمنی و حسادت آنان می‌گردد، رها کنند و از نافرمانی والدین بپرهیزند. این حدیث، بیانگر علاقه‌ی شدید اجابت اصحاب به فرمان خدا و رسولش ﷺ و پذیرش حق است. بر این مبنا هرگاه پیامبر ﷺ آنان را به چیزی فرا می‌خواند که مایه‌ی زندگی بود؛ یاران، فرمانش را اطاعت می‌کردند و به انجام آن مبادرت می‌ورزیدند.

از آنچه گذشت، روشن می‌شود، رسول‌الله ﷺ به پدران و مربیان هشدار داده است، به دلیل اینکه (در آینده) هر پدر، به نیکی همه‌ی فرزندانش، نیاز دارد و عدم برابری میان فرزندان، نوعی ستم و گرایشی است که موجب نفرت میان فرزندان می‌شود، همچنان که به قطع صله‌ی رحم (و فروپاشی ارتباط خویشاوندی) می‌انجامد و اگر ترجیح دادن یکی از فرزندان بر فرزند دیگر منجر به قطع صله‌ی رحم یا نافرمانی او گردد، قطعاً چنین کاری ظلمی دیگر و حرام است.

بر هیچ مربی پوشیده نیست که گاه بعلت ***خطای*** پدر و مادر یا خطای یکی از آنان در ترجیح دادن یک فرزند بر فرزندان دیگر یا تبعیض میان آنان، چه گسست‌ها، فاصله‌ها، دشمنی‌ها و درگیری‌هایی به وجود می‌آید و چه فاجعه‌هایی در خانواده‌ها رخ می‌دهد!!

یادم هست، یکی از این فرزندان با من صحبت می‌کرد و در مورد حکم قطع ارتباط با پدرش جویا می‌شد، چون برادرش را در امتیازات مالی بر او ترجیح داده بود. اطلاع دارم هنوز در اثر این قضیه روابط‌شان تیره و دل‌ها پر از نفرت است.

داستان رفتار برادران یوسف با او و پدرشان روشن است. خداوند فرمود:

﴿إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ **(یوسف: ٨)**

«به یاد آور آنگاه که (فرزندان یعقوبؑ) گفتند: قطعاً یوسف و برادرش نزد پدرمان محبوب‌تراند، در حالی که ما یک گروه (نیرومند و زیبنده‌ی محبت) هستیم (نه این دو بچه‌ی کوچک بی‌کفایت!) یقیناً پدرمان در گمراهی آشکار است.»

اما اگر ترجیح دادن یکی از فرزندان، با اطلاع فرزندان دیگر و برای سرمایه‌ی اندک و کم‌اثر باشد و توجیه شرعی و منطقی مثل بیماری یا بدهکاری (و ورشکستگی) داشته باشد یا یکی از فرزندان شایسته و دیگری مجرم و بزهکار یا ساده‌لوح باشد، یا تفاوت‌های سنی و نیازهای حاد وجود داشته باشد طوری که این امر بر روان‌ها، اثر منفی نگذارد و موجب حقد و کینه نگردد؛ در چنین مواردی باید گفت: ترجیح دادن یک فرزند؛ مکروه یا مباح است.[1]

---

۱. دانشمندان در مورد جواز ترجیح دادن یکی از فرزندان بر دیگری در اعطای بخشش‌ها و هدایا اختلاف نظر دارند: الف: دیدگاه اول (دیدگاه جمهور): امام شافعیؒ، امام مالکؒ و امام بوحنیفهؒ معتقدند که آن مکروه است و حرام نیست و بخشش صحیح است و برابری میان فرزندان مستحب است. آنان در این دیدگاه به موارد زیر استناد کرده‌اند: ۱ـ این فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «کسی جز مرا بر این (قضیه) شاهد قرار ده»؛ استناد کرده‌اند و گفته‌اند: اگر این بخشش حرام یا باطل می‌بود، پیامبرﷺ چنین سخنی نمی‌فرمود! ۲ـ این فرموده‌ی پیامبرﷺ: «آیا خوشحال نمی‌شوی که در نیکی به آنان مساوات را رعایت کنی!؟» رسول‌اللهﷺ با این کلام، بشیر را به رعایت کار بهتر هشدار داد. ۳ـ سیدنا ابوبکر ؓ نخلستانی را به عایشه (ام المؤمنین) داد که به فرزندان دیگرش چیزی از آن نداده بود. این نخلستان در جنگل قرار داشت و سالانه بیست پیمانه خرما از آن چیده می‌شد. ٤ـ هر انسانی حق تصرف در مال خود را دارد و این یک حق و اصل است. ب: دیدگاه دوم: طاووس، عروه، مجاهد، ثوری، احمد، اسحاق و داود معتقداند که آن حرام است و اگر انجام گرفت باید فسخ شود. آنان برای اثبات دیدگاه خود به موارد زیر استناد کرده‌اند: ۱ـ این فرموده‌ی پیامبرﷺ: «این شایسته نیست و من بر ستم شهادت نمی‌دهم.» ۲ـ این فرموده‌ی پیامبرﷺ: «از خداوند برحذر باشید و میان فرزندانتان عدالت کنید.» ۳ـ این‌که پیامبرﷺ به بشیر ؓ فرمان داد که آن بخشش (یعنی برده) را پس بگیرد. امام قرطبی هم در کتابش «المفهم» همین دیدگاه را برگزیده و از آن طرفداری کرده است. دیدگاه ترجیحی: آنچه جمهور علما به آن معتقداند بر دیدگاه گروه دوم ترجیح دارد، امام نووی هم، همین دیدگاه را ترجیح داده، چون دلایل این گروه، قویتر است. این دلایل حاکی است که ترجیح دادن یکی از فرزندان بر فرزندان دیگر مکروه تنزیهی است، و بخشیدن هدایا به بعضی از فرزندان و دریغ داشتن آن از فرزندان دیگر صحیح است؛ در عین حال، اگر به ←

۳ـ برداشت‌هایی از حدیث:

۱ـ همدلی کردن و محبت ورزیدن برادران به یکدیگر کار پسندیده‌ای است؛ آنان باید هر آنچه را که موجب دشمنی و حسادت است، رها کنند و از نافرمانی پدر و مادر بپرهیزند.[1]

۲ـ وجود کشش و گرایش درونی به یکی از فرزندان بیش از دیگران جایز و طبیعی است، زیرا کشش‌های قلبی اختیاری نیست. (البته والدین نباید این کشش درونی را اصل و ملاک قرار دهند و به موجب آن، امتیازات مالی را به یکی اختصاص داده و با او رابطه‌ی ویژه برقرار و دیگران را محروم کنند و با این روش مرتکب تبعیض شوند.)[2]

۳ـ شهادت دادن در امور غیر مباح، مکروه است و شاهد گرداندن کسی در هدیه دادن (و بخشیدن) مشروع است؛ نه واجب![3]

٤ـ هدیه دادن پدر به فرزند کوچک که هنوز تحت سرپرستی او است مشروط به دریافت نیست و شاهد کردن کسی بر این امر عوض دریافت کردن، کافی است.[4]

٥ـ پرسش‌های حاکم، مسؤول و مفتی برای شناخت احتمالات موجود (در یک قضیه) مشروع است، زیرا پیامبرﷺ از بشیر ﷺ پرسید: «آیا فرزندانی جز او

بقیه‌ی فرزندان چیزی نداده باشد؛ نیکو است که از اولی هم هدیه را پس بگیرد، اما واجب نیست. (فقط باید از نظر تربیتی آثار منفی این تبعیض را متحمّل شود، یعنی این چنین پدری، با دست خویش فرزندان خود را به جان هم انداخته و آنان را با یکدیگر دشمن کرده است!!!) معالم السنن، شرح سنن ابی داود، ۱٤٦/۳؛ المفهم، ٥۸٥/٤؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ۲۳۹/۱۱؛ فتح الباری، ۲۱٤/٥ و ۲۱٥؛ عمدة‌القاری، ٦٤٦/۱۳ و ۱٤۷.

۱. عمدة‌القاری، ۱٤۷/۱۳؛ فتح الباری، ۲۱٥/٥ و ۲۱٦.

۲. همان منابع و صفحات، معالم السنن، ۱٤۷/۳.

۳. همان منابع و صفحات، جز معالم السنن.

٤. همان منابع و صفحات + المفهم، ٥۸۸/٤.

داری؟» هنگامی که گفت: بلی پیامبرﷺ فرمود: آیا به همه‌ی آن‌ها این (هدیه) را داده‌ای؟» هنگامی که گفت: خیر! فرمود: «من شهادت نمی‌دهم!»[۱]

٦ـ اشاره به سرانجامِ بدِ آزمندی و زیاده‌خواهی، چون اگر «عمره» (خانم) از بخشش شوهرش به فرزندش راضی شده بود، دوباره آن را از او تقاضا نمی‌کرد. آری او که می‌خواست این بخشش، قطعی شود، از رسول‌اللهﷺ خواست تا بر ماجرا شاهد باشد که همین امر، منجر به بطلان آن گشت.[۲]

۷ـ زیبنده است والدین در هدیه دادن و بخشش به فرزندان، مساوات را رعایت کنند و به هر یک، کالایی مثل دیگری ببخشند و یکی را بر دیگری ترجیح ندهند! و میان دختر و پسر برابری را رعایت کنند.[۳]

۹ـ پدر مجاز است هدیه یا بخشش خویش را از فرزندش پس بگیرد.[٤]

۱۰ـ جایز است حاکم، خود شاهد قرار گیرد ولی باید تبعات شهادتش را متحمل شود و شهادت دهد![٥]

۱۱ـ اگر حاکم، قاضی یا مفتی، متوجه شد شخص بخشنده یا وصیت کننده با بخشش یا وصیتش قصد گریز از حق یا تضییع آن را دارد، می‌تواند آن را متوقف کند و از اجرای آن جلوگیری به عمل آورد.[٦]

۱۲ـ سرپرستی فرزند کوچک بر عهده‌ی پدر است و پدر می‌تواند، عوض فرزندش چیزی را بفروشد، بخرد یا دریافت کند و حتی می‌تواند به خواست خود، مال (یا کالای) فرزندش را بفروشد.[۷]

---

۱. فتح الباری، ٥/٢١٦؛ عمدةالقاری، ١٣/١٤٧ و ١٤٨.
۲. همان منابع و صفحات.
۳. شرح صحیح مسلم، نووی، ١١/٢٣٩؛ شرح الکرمانی، ١١/١٢٣؛ المفهم، ٤/٥٨٤.
٤. شرح صحیح مسلم، نووی، ١١/٢٣٩؛ شرح الکرمانی، ١١/١٢٣؛ المفهم، ٤/٥٧٦؛ معالم السنن، ٣/١٤٦.
٥. فتح الباری، ٥/٢١٦؛ معالم السنن، ٣/١٤٧.
٦. فتح الباری، ٥/٢١٦.
۷. مراجعه شود به آخرین پاورقی قبل از «برداشت‌هایی از این حدیث.»

۱۳ـ برپایه‌ی همین رخداد، دانشمندان در مورد جواز ترجیح دادن برخی فرزندان بر فرزندان دیگر در اعطای بخشش‌ها و اختصاص دادن امتیازات، اختلاف نظر دارند (مشروح این دیدگاهها را در پاورقی چند صفحه‌ی قبل مطالعه فرمایید!)

شاهدی دیگر در عرصه‌ی شکل‌گیری ارتباط میان پدران و فرزندان براساس محبت و عشق:

ابوهریره گوید: اقرع بن حابس، پیامبرﷺ را دید که (سیدنا) حسن را می‌بوسد. او گفت: من ده فرزند دارم و (تاکنون) هیچ‌یک از آنان را نبوسیده‌ام. رسول‌اللهﷺ فرمود: «یقیناً کسی که (دل نسوزاند و) محبت نکند و عشق نورزد، مورد (دلسوزی)، عشق و محبت قرار نمی‌گیرد.»[۱]

در روایت مسلم به نقل از ام‌المؤمنین عایشه آمده است:

عایشه گوید: گروهی از مردمان صحرانشین به نزد رسول‌اللهﷺ آمدند و گفتند: آیا شما بچه‌هایتان را می‌بوسید؟ گفتند: بله، آنگاه آنان گفتند: ولی به خدا سوگند ما (فرزندان‌مان را) نمی‌بوسیم! سپس رسول‌اللهﷺ فرمود: «آیا من چیزی را در اختیار دارم (یا کاری می‌توانم بکنم)؛ اگر خداوند از (دل) شما عشق و محبت را در آورده باشد!؟»

ابن نمیر گوید:

«از دلت عشق و محبت را (در آورده باشد).»[۲]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب رحمةالولد و تقبیله و معانقته، ۴۲۶/۱۰ شماره ۵۹۹۶؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمتهﷺ و الصبیان و العیال و تواضعه و فضل ذلک، ۴۷۱/۱۵، شماره ۲۳۱۸، ۶۵.

۲. روایت صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمتهﷺ و الصبیان و تواضعه و فضل ذلک ۴۷۰/۱۵ و ۴۷۱، شماره ۲۳۱۷، ۶۴.

روایت بخاری:

«آیا من چیزی را برایت در اختیار دارم (یا کاری می‌توانم برایت بکنم)؛ اگر خداوند عشق و محبت[1] را از دلت در آورده باشد؟»[2]

۱ـ ارزیابی خطا:

سنگدلی و تندخویی برخی از پدران نسبت به فرزندان‌شان تا جایی است که سرشت دلسوزی و مهرورزیدن به فرزندان‌شان را از بین برده است، تا حدی که یکی از این قبیل پدران، مثل اقرع بن حابس گوید: «من ده تا فرزند دارم و هیچ‌یک از آنان را (تاکنون) نبوسیده‌ام!»

شکی نیست که این رفتار با فرزندان، شکاف بزرگ و عقده‌ی (روحی- عاطفی) عمیقی را در آنان ایجاد خواهد کرد که مانع بازگویی دغدغه‌ها و مشکلات‌شان به پدرانشان خواهد شد و این روند آنان را از یک ارتباط درست، محروم خواهد کرد؛ ارتباطی که باید در داخل خانه و خانواده پایه‌ریزی شود.

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبرﷺ نوه‌اش سیدنا حسن ﷺ را در مقابل دیدگان صحرانشینان می‌بوسد و از آن به عنوان یک ابزار تربیتی زنده استفاده می‌کند تا احساسات و عواطف را در روح و جانشان بکارد و در دلشان عمق بخشد و اهمیت محبت و عشق را بیان فرماید و بگوید که محبت در آماده‌سازی و شکل‌گیری شخصیت کودکان، اثرگذار است و احساسات سرشار میان پدر و فرزند را تقویت می‌کند و پیامدهای عمیقی دارد؛ لذا او از این طریق آنان را تشویق می‌نماید تا به این خصلت و سرشت والا مزین شوند؛ زیرا لیاقت و قابلیت خانه، خانواده و فرزندان در سایه‌ی عشق ورزیدن و محبت کردن است.

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب رحمةالولد و تقبیله و معانقته، ۱۰/ /٤٢٦، شماره ٥٩٩٨.

۲. دلسوزی و مهرورزی: یک احساس قلبی است که در هنگام مشاهده کردن مصیبت‌دیده، ناتوان، درمانده و خردسال، انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و او را نسبت به آنان به نیکی و خیرخواهی وا می‌دارد. المفهم، ٦/١٠٨.

سپس رسول‌اللهﷺ خطر سنگدلی، تندخویی و خشونت با فرزندان را هم گوشزد می‌کند و در این راستا از روش توبیخ و سرزنش صحرانشین بهره می‌گیرد و می‌فرماید: «آیا من چیزی را در اختیار دارم، اگر خداوند عشق و محبت (دلسوزی و مهرورزی) را از دلت در آورده باشد؟!» و فرمود: «کسی که (دل نسوزاند و) محبت نکند و مهر نورزد، مورد (دلسوزی)، محبت و مهر (دیگران) قرار نمی‌گیرد.» یعنی کسی‌که خشن باشد از محبت دیگران، محروم است!!

حال می‌توانیم از این احادیث دو ایده‌ی اساسی را برگیریم:

ایده‌ی یکم: توجه اسلام به خردسالان و راهنمایی (اطرافیان) به ادای نیازهای فطری‌شان از قبیل دلسوزی و غمخواری و چیزی که والدین (و اطرافیان) را به ادای این نیازها وامی‌دارد صفت دلسوزی و غمخواری است.

لذا بوسیدن خردسالان و در آغوش گرفتن‌شان و مهر ورزیدن به آنان، آنان را از نظر روحی، تغذیه و نیازهای عاطفی‌شان را تأمین می‌کند. این نکته روشن است، یعنی به همان میزان که کودک به غذای مادی، خوراک و نوشیدنی نیاز دارد؛ همان مقدار به غذای روحی- عاطفی نیاز دارد، که باید از طریق محبت کردن و عشق ورزیدن تأمین گردد و کودکی که خوراک‌های روحی‌ـعاطفی ضروری خود را دریافت کند، رشد یافته‌تر است از کودکی که از دریافت این نیاز، محروم بماند؛ در این صورت حتی اگر غذای مادی جسم‌اش را به اندازه کافی و بایسته دریافت نموده باشد باز هم دچار نقص است؛ زیرا از نظر عاطفی دچار کمبود گشته است.

به همین دلیل رسول‌اللهﷺ با رهنمودهای گفتاری و عملی‌اش به ما آموزش داده که چه چیزهایی زیبنده‌ی کودکان ما است تا آن را به آنان بدهیم و نیز به ما آموزش داده که چگونه نسبت به آنان مهر بورزیم؛ دلسوزی کنیم و آنان را ببوسیم و اساساً چگونه نسبت به آنان ابراز عشق و علاقه کنیم؟

نکته‌ی دوم:

بیان یکی از قوانین الهی ثابت (در این جهان) که پیامبرﷺ از این قانون پرده برداشته و فرموده است: «کسی که (دل نسوزاند و) محبت نکند و عشق نورزد، مورد (دلسوزی)، عشق و محبت (دیگران) قرار نمی‌گیرد.» و نیز این فرموده‌اش: «کسی که به مردم عشق نورزد و محبت نکند، خداوند به او عشق نمی‌ورزد و او را دوست نمی‌دارد»!

این قانون، یکی از اجزای قاعده‌ی «پاداش از جنس کردار است»؛ می‌باشد!

لذا هر کس (درخت) عشق و محبت (و مهرورزی) را در دلش بخشکاند و با مردم به خشونت رفتار کند؛ خداوند با او برابر عمل خودش رفتار خواهد کرد و پاداشی از جنس کردار خودش به او خواهد داد!!

کسی هم که با مردم از سر مهر، نیکوکاری، خیرخواهی و دلسوزی رفتار کند، یقیناً خداوند بخشنده و مهرورز به او عوض خواهد داد و پاداشش را دو چندان خواهد کرد و بلکه از فضل خویش پاداشش را فزونی خواهد بخشید.[١]

٣ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

١ـ بوسیدن خردسال از سر محبت و دلسوزی، مهرورزی و غمخواری مشروع و مورد تشویق است، اما از سر کبر امتناع کردن از آن، مکروه است.[٢]

٢ـ مهر و عشق ورزیدن به کودک و خردسال، نشانه‌ی دلسوزی، خیرخواهی و غمخواری نسبت به او است.[٣]

٣ـ دلسوزی و خیرخواهی مردم نسبت به یکدیگر از اسباب جلب رحمت خداوند است.[٤]

---

١. الأخلاق الإسلامية، عبدالرحمن حبنكه، ٢/ ١٥.
٢. المفهم، قرطبی، ٦/ ١١٠.
٣. بهجةالناظرین، ١/ ٣١٨ و ٣١٩؛ نزهة المتقین، ١/ ٢٦٤ و ٢٤٧.
٤. همان منبع.

٤ـ پاداش از جنس کردار است؛ لذا کسی که رحم نکند مورد رحم و دلسوزی، قرار نمی‌گیرد.[١]

٥ـ شریعت را نمی‌شود با عقل، بنیان نهاد، بلکه باید آن را از طریق "وحی" و "نقل" دریافت نمود.[٢]

٦ـ دلسوزی و خیرخواهی، یک غریزه‌ی انسانی است که خداوند آن را در دل بندگان دلسوز و مهربانش قرار داده است.[٣]

٧ـ محیط، در تشکیل طبیعت و شخصیت انسان، نقش بسزائی دارد، لذا شما این صحرانشینان را دیدی که فرزندان‌شان را به خاطر تندخویی و درشتخویی‌شان نمی‌بوسند!![٤]

٨ـ بوسیدن خردسالان و بقیه‌ی خویشان و وابستگان و آشنایان، فقط به خاطر عواطف و مهرورزی است نه به خاطر لذت و هوس.[٥]

---

١. همان منبع.
٢. بهجةالناظرین، ١٠/٣١٨ و ٣١٩؛ نزهةالمتقین، ١/٢٤٦ و ٢٤٧.
٣. همان منبع.
٤. همان منبع.
٥. فتح الباری، ١٠/٤٣٠.

مبحث سوم:
ارزیابی و اصلاح خطاهای میان زوجین

خانواده، هسته‌ی کوچکی است متشکل از همسر، شوهر و فرزندان. اساس خانواده، همسر و شوهراند. در واقع یک زن و مرد از آغاز تا پایان شکل‌گیری، ساماندهی و سرپرستی خانواده، نقش اساسی و فعال را بر عهده دارند.

اسلام، به خانواده، توجه بسیار کرده و برای شکل‌گیری و استحکام آن قوانین و تدابیری را اندیشیده است که متضمن دوام و استقرار خانواده گردد.

قرآن کریم و سنت نبوی هم آمدند، تا بر انسجام و استحکام این هسته‌ی ارزشمند تأکید کنند، لذا می‌بینیم هیچ ریز و درشتی را فرو نگذاشتند که در تأمین سعادت، خوشبختی، آسایش و آرامش خانواده، نقش داشته باشد؛ مگر این‌که به طور مفصل و دقیق آن را بیان کردند.

قانونگذاری اسلامی برای زندگی زناشویی و زوجین همچون شالوده‌ای می‌ماند که ساختمان خانواده بر آن بنا شده است. لذا قانونگذاری اسلامی، به بیان حقوق و وظایف متقابل شوهر و همسر پرداخته و هر یک را برای دیگری پوشش و مایه‌ی آرامش می‌داند.

خداوند فرمود:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم
مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾(روم: ۲۱)

«از نشانه‌های (قدرت)اش این (است) که برای‌تان همسرانی از (جنس) خودتان آفرید، تا در کنارش بیارامید و میان‌تان محبت و عشق بی‌پایان قرار داد. قطعاً این امر برای اندیشمندان، نشانه‌ی روشنی است.»

عشق بی‌پایان و محبت قلبی، به تفاهم روحی و اجتماعی و همسویی در دغدغه‌ها و خواسته‌ها می‌انجامد و قضایای تربیتی، اخلاقی، مزاج‌ها، کشش‌ها، گرایش‌ها و... را همسو و سازگار می‌گرداند.

تحقق موارد مذکور برای آن است که خانواده بماند و به راهش ادامه دهد، آسایش و آرامش میان زوجین برقرار و استمرار یابد و پس از آن به بار بنشیند و محصولی درست، آراسته و شایسته بدهد و در چارچوبی باشد که اسلام آن را برای زوجین طراحی کرده است.

اختلاف میان زوجین هرقدر باشد یک امر طبیعی است؛ ولی نباید از این دایره بیرون باشد و این حالت مصداق این فرموده‌ی خداوند است:

﴿... وَجَعَلَ بَيۡنَكُم مَّوَدَّةٗ وَرَحۡمَةً ...﴾ (روم: ٢١)

«... و او در میان‌تان محبت قلبی و عشق بی‌پایان قرار داد...»

با این روند، هر یک از زوجین، حقوق و وظایف خود را می‌شناسد؛ لذا هیچ یک بر دیگری تعدی نمی‌کند.

با این وصف، اگر اختلاف یا سوءتفاهمی میان زوجین رخ دهد، زیبنده است برابر فرمان خدا و رسول *ارزیابی* و حل و فسخ شود، نه آنگونه که هوی و هوس حکم کند یا شیطان فرمان دهد. ما برآنیم تا در این مبحث نمونه‌هایی را از احادیث نبوی به نمایش گذاریم و از لابلای آن چگونگی تعامل پیامبرﷺ را با همسرانش مورد توجه قرار دهیم تا زوج‌های گرامی با قوانین ارتباط خانوادگی او بیش از پیش

آشنا شوند و در سایه‌ی آن انسجام زندگی، آرامش و خوشبختی زناشویی را بیشتر بچشند و تجربه کنند.

از جمله مواردی که در اسلام کنترل شده و مورد تأکید قرار گرفته است و در استحکام خانواده نقش بسزایی دارد، عدالت شوهر در صورت داشتن چند همسر است. او باید اوقات خود را میان آنان تقسیم کند و در خوابیدن، نفقه و مسکن، مساوات را رعایت کند.

عبیدبن عمیر گوید: از عایشه (ام المؤمنین)ﻯ شنیدم (گفت:) پیامبرﷺ نزد (همسرش) زینب بنت جحش مکث می‌کرد و عسل می‌نوشید. من و حفصه با یکدیگر هماهنگ شدیم (زین پس) هرگاه رسول‌اللهﷺ بر هر یک از ما وارد شد، به پیامبرﷺ بگوید از تو بوی ***مغافیر***[1] (به مشام) می‌رسد! (و تو) مغافیر خوردی. سپس رسول‌اللهﷺ بر یکی از آنان وارد شد و آن یکی همین را به او گفت و ایشان فرمود: اشکالی ندارد من نزد زینب بنت جحش عسل خوردم و دیگر (خوردن آن را) تکرار نخواهم کرد؛ آنگاه این آیات نازل گشت:

﴿يا أَيهَا النَّبِى لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّـهُ لَک...﴾ «ای پیامبرﷺ! چرا بر خود چیزی را حرام می‌کنی که خداوند (آن را) بر تو حلال کرده است؟...» تا ﴿إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّـهِ﴾ «... اگر شما دو نفر توبه کنید و سوی خدا بازآیید...» **(تحریم ١-٤)**

(که مراد از دو نفر) یعنی عایشه و حفصه.

﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِى إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا ﴾ **(تحریم: ٣)**

---

١. مغافیر ج مغفور، شیره‌ی چسبناک درختی است به نام عُرفُط، (اقاقیای شیره‌دار، که شیره‌اش) شیرین ولی بدبو است و این نوع درخت در سرزمین حجاز عربستان می‌روید. شرح صحیح مسلم، نووی، ٦٠/١٠؛ فتح الباری، ٣٧٧/٩؛ المفهم ٢٤٦/٤؛ شرح الکرمانی، ١٨٩/١٩؛ عمدةالقاری، ٢٤٩/١٩؛ النهایه فی غریب الحدیث، واژه "غفر" ٣٧٤/٣؛ شرح سنن نسائی، سیوطی، ١٥١/٦؛ معالم السنن، ٢٥٢/٤؛ لسان العرب، واژه‌ی "عرفط" ١٥٩/٩.

«خاطرنشان ساز! زمانی را که پیامبرﷺ سخن (و رازی) را به برخی همسرانش بازگفت...»

که مراد از آن راز این فرموده‌ی پیامبرﷺ بود «بلکه من عسل نوشیدم» و در روایت دیگر آمده است که فرمود: «در حقیقت من سوگند خوردم، لذا کسی را از آن باخبر مساز!»[1]

در روایت بخاری و مسلم (این ماجرا، به این ترتیب) آمده است:

عایشهؓ گوید: رسول‌اللهﷺ شیرینی و عسل را دوست داشت. چون نماز عصر می‌گزارد، نزد همسرانش می‌رفت و کنار آنان می‌نشست و (آنان را مورد محبت و نوازش قرار می‌داد. روزی به همین منوال) بر حفصه وارد شد و بیشتر از گذشته نزدش مکث کرد. من در این مورد جویا شدم، به من گفته شد: زنی از بستگان حفصه، خیک عسلی را به او هدیه داده او هم جرعه‌ای از آن را به رسول‌اللهﷺ داده است. (با خود) گفتم: به خدا سوگند تا برایش چاره‌ای نیندیشیم. من این مطلب را با سوده در میان گذاشتم و (به او) گفتم: چون رسول‌اللهﷺ بر تو وارد شود، حتماً در کنارت خواهد نشست، پس تو به او بگو: یا رسول‌اللهﷺ! (آیا) مغافیر خوردی؟ سپس قطعاً او به تو خواهد گفت: خیر! آنگاه تو به ایشان بگو: پس این بوی چیست؟ خیلی بر رسول‌اللهﷺ دشوار بود که از او بویی (بد به مشام) رسد. سپس حتماً خواهد گفت: حفصه، جرعه‌ای عسل به او داده است. آن وقت تو به ایشان بگو: پس زنبورهایش از درخت "عرفط" تغذیه کردند! من هم همین مطلب را به او خواهم گفت، صفیه! تو هم همین را بگویی! سپس هنگامی که بر سوده وارد شد؛ عایشهؓ گوید: سوده گفت: سوگند به خدایی که معبودی لایق

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الطلاق، باب لم تحرّم ما أحل الله لک، ۳۷٤/۹، شماره ٥۲٦۷؛ صحیح مسلم، کتاب الطلاق، باب وجوب الکفارة علی من حرّم امرأته و لم ینو الطلاق، ۵۹/۱۰، شماره ۲۰،۱٤۷٤.

پرستش جز او نیست؛ در حقیقت نزدیک بود همان مطالبی را به او بازگویم که تو آن را به من گفتی که ناگهان دیدم او سر رسید و (هم‌اکنون) بر در است. (او گوید:) وقتی که رسول‌اللهﷺ نزدیک شد، عرض کردم: یا رسول‌اللهﷺ! (آیا) مغافیر خورده‌ای؟ ایشان فرمود: خیر، (آنگاه) او گفت: پس این بوی چیست؟ فرمود: حفصه، جرعه‌ای عسل به من داده است. او گفت: (پس) زنبورهایش از درخت "عرفط" تغذیه کرده‌اند! و هنگامی که بر من وارد شد، من هم همین چیزها را به او گفتم سپس بر صفیه در آمد، او هم همین حرف‌ها را زده بود. سپس چون بر حفصه در آمد، حفصه هم به او گفت: یا رسول‌اللهﷺ! آیا از آن به شما بدهم؟ فرمود: به آن نیاز (و میلی) ندارم. عایشه گوید: سوده می‌گفت: سبحان الله! به خدا سوگند ما او را محروم کردیم گوید: من به او گفتم: سکوت کن![1]

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الطلاق، باب لم تحرم ما أحل الله لک، ۳۷٤/۹، حدیث شماره ۵۲٦۸؛ صحیح مسلم، کتاب الطلاق، باب وجوب الکفارة علی من حرم امرأته و لم ینو الطلاق ٦۲/۱۰، حدیث شماره ۱٤۷٤، ۲۱.روش جمع میان دو حدیث: ابن حجر در مورد کیفیت جمع میان دو روایت گوید: روش جمع میان این دو حدیث مختلف، تعدد سبب (نزول) است و ایرادی ندارد که برای یک موضوع تعدد نزول را بپذیریم؛ اما اگر به ترجیح یک روایت بر دیگری روی آوریم در آن صورت روایت عبیدبن عمیر استوارتر و قوی‌تر است، چون ابن عباس با آن موافق است، زیرا او معتقد است دو زنیکه (در آن ماجرا) از یکدیگر پشتیبانی کردند حفصهؓ و عایشهؓ بودند چون سیدناعمربن خطاب ؓ هم در این خصوص نظر قاطع داده است و قضیه از این قرار است که چون"عبدالله‌بن عباس" ؓ در موسم حج از او پرسیدند: یا امیرالمؤمنین! (آن) دو زن از زنان پیامبرﷺ کیانند که خداوند در موردشان فرمود:«اگر شما دو نفر توبه کنید و سوی خدا بازآیید، چون در حقیقت دل‌تان جهت عوض کرده...» او گفت: ابن عباس! از تو درشگفتم! آن دو عایشه و حفصه‌اند.» این مطلب در صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب موعظة الرجل ابنته لحال زوجها، آمده است. فتح الباری، ۲۷۸/۹، حدیث شماره ۵۱۹۱.چون اگر عسل‌ها از حفصه می‌بود چطور می‌شد در این ماجرا جانب عایشه را بگیرد؟! ولی از طرفی می‌شود مطلب را به این ترتیب پذیرفت که ماجرای نوشیدن عسل و تحریم آن چند مرتبه اتفاق افتاده است؛ ولی این آیات در خصوص جریان عایشه و حفصه نازل شده باشد.سند دیگری هم که همین نکته را مورد تأکید و ترجیح قرار می‌دهد مطلبی است که در کتاب الهبة، باب من أهدی إلی صاحبه و تحری بعض نسائه دون بعض، از صحیح بخاری آمده است که عایشه گوید: زنان رسول‌اللهﷺ دو گروه بودند؛ گروهی که عایشه، حفصه، صفیه و سوده در آن بودند و گروه دیگر که امسلمه و بقیه‌ی زنان پیامبرﷺ در آن بودند.
←

۱ـ ارزیابی خطا:

غیرت ورزیدن عایشهؓ و حفصهؓ به زینب بنت جحشؓ و هماهنگی‌شان با یکدیگر علیه پیامبرﷺ به خاطر مکث بیشتر پیامبرﷺ در نزد زینب برای نوشیدن عسل بود. آنان خیلی دقیق، برنامه‌ریزی کردند، زیرا عایشه به حفصه، سوده و صفیه گفت: هنگامی که پیامبرﷺ به نزدتان آمد، به او بگویید: این عسل بوی بدی دارد چون زنبورش از درخت "عرفط" تغذیه کرده است. این ماجرا باعث شد که رسول‌اللهﷺ عسل را بر خود حرام کند.

حسادت و غیرت زنانه، خویی است که زنان با آن سرشته شده‌اند و زن غیرتمند در قبال چاره‌اندیشی‌هایش معذور است. این رفتار از او بدان جهت سر می‌زند تا بوسیله‌ی آن برتری‌جویی هوویش را از خود دور کند.

غیرت و حمیت زیاد هم به کارهای نادرست و نامطلوبی، منتهی و باعث از هم گسستن روابط خانوادگی می‌شود و میان زوجین شکاف، دشمنی و تنفر ایجاد و رفته رفته آن را عمیق‌تر می‌کند.

بنابراین باید گفت: مرد به طور طبیعی نسبت به همسرش غیرت دارد و دوست ندارد کسی در نگاه کردن به زیبایی و بدنش با او سهیم باشد. همچنین زن، نسبت به شوهرش غیرت دارد و راضی نیست، زن دیگری در قضایای ویژه‌ی زن و شوهر

فتح الباری، ۵/ ۲۰۵، حدیث شماره ۲۵۸۱. لذا این حدیث ترجیح می‌دهد که صاحب عسل‌ها زینب بوده و به همین دلیل عایشه نسبت به او دچار غیرت زنانه می‌شود چون او از گروه خودش نبود. والله و اعلم.
فتح الباری، ۹/ ۳۷۶؛ شرح الکرمانی، ۹/ ۱۹۱؛ عمدة‌القاری، ۲۰/ ۲۴۴. قاضی عیاض هم گوید: مسلم در حدیث حجاج از ابن جریج آورده است، کسی که رسول‌اللهﷺ نزدش عسل نوشید زینب بوده است و دو زنی که از یکدیگر علیه او پشتیبانی کردند عایشه و حفصه بودند. نسائی گوید سلسله سند حدیث حجاج، صحیح است. الاصیلی گوید: حدیث حجاج، صحیح‌ترین روایت است و با ظاهر آیه «و إن تظاهرا فإن...» همخوان‌تر و مفیدتر است، زیرا آنان دو نفر بودند، نه سه نفر! و آن دو عایشه و حفصه بودند. شرح الکرمانی، ۹/ ۱۹۱.

با او شریک باشد. همین ماجرا برای عایشه‌ﷺ و حفصه‌ﷺ نسبت به هووی‌شان زینب بنت جحش‌ﷺ به وقوع پیوست.

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبرﷺ وقت مشترکی را برای همسرانش قرار داد تا به همگان محبت کند و رضایت قلبی‌شان را به دست آورد تا در آن روز از هر یک همراه رضایت جدا شود و شب را نزد کسی بماند که نوبت او است. چون اساس در عدالت، تقسیم متعادل شب است، و در روز مجاز است با همه‌ی همسران بنشیند، به شرط این‌که امور زناشویی را فقط به کسی اختصاص دهد، که نوبت او است.[1]

لذا برای رعایت عدالت میان همسران، هر شب را به یکی از آنان اختصاص داد. سپس از آنان خواست تا در غیرت و حمیت زنانه علیه شوهر، هماهنگ و متحد نشوند چون اگر از غیرت، درست بهره‌برداری نشود و غیرت در جای مناسبش قرار نگیرد؛ روابط زناشویی را برهم می‌زند. چنان که از آنان خواست، هیچ همسری رازهای زناشویی را برملا نکند؛ زیرا این کار، خیانت و رسوایی محسوب و باعث نابودی زندگی زناشویی است. سپس رسول‌اللهﷺ همسرش حفصه را که راز تحریم عسل را برملا کرده بود مجازات کرد.[2]

نکته‌ی گفتنی این‌که رسول‌اللهﷺ با اخلاق پسندیده و معاشرت نیکو از زیاده‌روی در مجازات پرهیز کرد و به فرموده‌ی خداوند؛

﴿عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ﴾ (تحریم: ۳)

«قسمتی از آن را بیان کرد و از قسمتی دیگر خودداری ورزید...»

---

۱. فتح الباری، ۳۸۰/۹؛ المفهم، ٢٥٣/٤ و ٢٥٤.

۲. سنن نسائی، کتاب عشرة‌النساء، باب الغیرة، حدیث شماره ۳۹۵۹؛ فتح الباری، ٦٥٧/٨.

ماجرا با (تهدید و) تنبیه خداوند برای زنان پیامبرﷺ (عایشه و حفصه) به پایان رسید. تا دیگر آنان در غیرت ورزیدن و افشای رازش، علیه او همدست نشوند و در این راستا از یکدیگر حمایت و پشتیبانی نکنند!

﴿عَسَىٰ رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا﴾ (تحریم: ۵)

«اگر او شما را طلاق دهد، چه‌بسا پروردگارش به او همسرانی بهتر از شما بدهد، همسرانی که مسلمان و فرمانبردار، مؤمن و مخلص، پایبند، توبه‌کننده، عابد، روزه‌دار بیوه و دوشیزه باشند.»

از این حدیث برداشت می‌شود که جایز است همسر در قبال برملا کردن رازهای زندگی زناشویی مورد نکوهش قرار گیرد، زیرا به گسست روابط زناشویی و خانوادگی می‌انجامد. اما از زیاده‌روی در نکوهش بپرهیزد. در این راستا شوهر می‌باید نسبت به همسر یا همسرانش صبر بسیار و حلم پیوسته داشته باشد.

همسر هم می‌باید در بروز دادن غیرت و حمیت زنانه‌اش اعتدال و توازن داشته باشد و از سختگیری، لجبازی و تجسس در امور پنهان بپرهیزد؛ زیرا غیرت پسندیده همان است که علتش روشن باشد، لذا اگر دلایلی وجود داشته باشد که شک را تقویت کند؛ در آن صورت کنکاش و جستجو لازم است تا اطمینان حاصل شود؛ اما اگر برملا شود که فلان قضیه مربوط به حریم خصوصی شوهر با همسرش می‌باشد اعمال غیرت و حمیت زنانه در آن خصوص، از نظر خداوند، منفور است و بالاخره مردم نیز چنین زنی را ملامت می‌کنند؛ زیرا این قبیل غیرت ورزیدن‌ها، صفای زندگی را مکدّر و پیوندهای محبت و صمیمیت را قطع و زندگی را به جهنم تبدیل می‌کند.

٣ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

١ـ در سرشت زنان، غیرت به هوو، وجود دارد؛ لذا چاره‌اندیشی‌ها و حساسیت‌های زن، از این سرشت، سرچشمه می‌گیرد و (مادامی که حقی را ضایع نکند) معذور است.[١]

٢ـ باید به امور قطعی و یقینی توجه کرد و از پرداختن به موارد شبهه‌ناک دوری کرد، تا نکند به موارد قدغن گرفتار شویم.[٢]

٣ـ بیان جایگاه بلند ام‌المؤمنین عایشه نزدرسول‌اللهﷺ، تا جایی که هووهایش از او حساب می‌بردند و خواسته‌اش را اجرا می‌کردند و از او حرف‌شنوی داشتند، حتی در قضیه‌ای مانند آنچه در این ماجرا آمد که مربوط به ارزشمندترین انسان، یعنی رسول‌اللهﷺ بود.[٣]

٤ـ وقت شوهر باید براساس نوبت شب، میان همسرانش تقسیم شود. هرچند ایرادی ندارد، او در روز نزد همسر دیگر خویش برود، به شرط آنکه قضایای زناشویی به زنی اختصاص یابد که شوهر باید شب را نزد او بماند.[٤]

٥ـ در جایی که نمی‌شود کلمات صریح را به کار برد، ادب ایجاب می‌کند کنایه را ترجیح داد، آنچنان که در حدیث آمد «کنار آنان می‌نشست» کنایه از نوازش و بوسیدن است.[٥]

٦ـ خوردن غذاهای لذیذ و پاکیزه جایز است و با زهد و مدنظر داشتن خدا و مراقبت و کنترل او بر آدم، منافاتی ندارد هرچند افراطیون و تندروان این را نپسندند.[٦]

---

١. فتح الباری، ٩/٣٨٠؛ عمدةالقاری، ٢٠/٢٤٥ با قدری تصرف.
٢. فتح الباری، ٩/٣٨٠.
٣. همان منابع و صفحات.
٤. فتح الباری، ٩/٣٨٠؛ عمدةالقاری، ٢٠/٢٤٥.
٥. همان منابع و صفحات؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ١٠/٦٢؛ المفهم، ٤/٢٥٣ و ٢٥٤؛ شرح الکرمانی، ١٩/١٩٠.
٦. فتح الباری، ٩/٣٨٠؛ عمدةالقاری، ٢٠/٢٤٥.

۷ـ اگر همسر رازهای زندگی زناشویی را برملا کند نکوهشش جایز است بشرط آنکه شوهر در نکوهش زیاده‌روی نکند و به اخلاق پسندیده و معاشرت نیکو پایبند بماند.[۱]

۸ـ مرد و زن مسلمان بکوشند تا لباس و بدن‌شان خوشبو باشد، چون بر رسول‌اللهﷺ دشوار بود که از او بوی بدی به مشام برسد، و همیشه می‌پسندید از او بوی خوش به مشام برسد.[۲]

۹ـ صبر قابل تقدیر پیامبرﷺ، حلم بی‌پایان و کرم کافی‌اش در قبال عملکرد همسرانش. مثال زدنی است.[۳]

۱۰ـ این حدیث بیانگر آن است که سوگند تحریم پیامبرﷺ برای خوردن عسل بوده است نه برای تحریم همسرش ماریه قبطی، مطلبی که برخی از صاحبنظران مدعی آن‌اند.[٤]

صحنه‌ی دیگری که در مجال ارتباط میان همسران و هووها و ناسزاگویی‌شان، و درمان خطاها وجود دارد، ماجرایی است که در میان همسران پیامبرﷺ و در مقابل دیدگان‌اش به وقوع پیوست:

عایشه (ام‌المؤمنین)ل گوید:

زنان رسول‌اللهﷺ دو گروه بودند، گروهی که عایشه، حفصه، صفیه و سوده در آن بودند و گروه دیگر که ام‌سلمه و بقیه‌ی زنان رسول‌اللهﷺ در آن بودند. مسلمانان، متوجه محبت رسول‌اللهﷺ نسبت به عایشه شده بودند؛ لذا اگر یکی از آنان می‌خواست هدیه‌ای به رسول‌اللهﷺ بدهد، آن را به تأخیر می‌انداخت تا وقتی

---

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ۱۰/۶۲؛ المفهم، ٤/۲٤۷؛ شرح الکرمانی، ۱۹/۱۹۰.
۲. فتح الباری، ۹/۳۷۹.
۳. عمدة‌القاری، ۲۰/۲٤٥.
٤. معالم السنن، ٤/۲٥۲.

که رسول‌اللهﷺ در خانه‌ی عایشه بود (آنگاه) هدیه‌ی خود را در خانه‌ی عایشه برای رسول‌اللهﷺ می‌فرستاد.

گروه ام‌سلمه (در این خصوص با یکدیگر) سخن گفتند و به او (یعنی ام سلمه) گفتند: با رسول‌اللهﷺ صحبت کن تا با مردم صحبت کند و بگوید: هر کس خواست به رسول‌اللهﷺ هدیه‌ای بدهد رسول‌اللهﷺ در خانه‌ی هر یک از زنانش بود هدیه را به او تقدیم کنند. (و منتظر نمانند تا رسول‌اللهﷺ در خانه‌ی عایشه باشد و هدیه‌ای را به او تقدیم کنند!!) لذا ام‌سلمه گفته‌ی آنان را به ایشان بازگفت؛ ولی رسول‌اللهﷺ به او چیزی نفرمود. آنگاه آنان (نتیجه را) از ام‌سلمه پرسیدند. او (در جواب به آنان) گفت: ایشان به من چیزی نفرمود، لذا آنان به او گفتند: (دوباره) با ایشان صحبت کن. گوید: وقتی که رسول‌اللهﷺ (طبق نوبت) به نزد او تشریف آورد باز هم او با ایشان صحبت کرد؛ ولی ایشان هیچ نفرمود. آنگاه آنان (دوباره نتیجه را) از او پرسیدند و او گفت: ایشان به من چیزی نفرمود. آنان به او (پیشنهاد دادند و) گفتند: (آنقدر) با ایشان صحبت کن تا (در این خصوص جوابت را بدهد و) با تو صحبت کند. سپس (رسول‌اللهﷺ برای نوبت بعدی) به نزد او آمد و او (مجدداً) با ایشان صحبت کرد آنگاه ایشان به او فرمود: در مورد عایشه مرا میازار، زیرا وحی برایم نیامد که من در لباس زن دیگری جز عایشه باشم گوید: آنگاه (ام سلمه) گفت: یا رسول‌اللهﷺ! من از آزار دادن تو به خدا پناه می‌برم. (آنان از پیگیری قضیه منصرف نشدند و) پس از آن فاطمه دختر رسول‌الله ﷺ را صدا زدند و او را به نزد رسول‌اللهﷺ فرستادند که بگوید: زنانت به خاطر خدا از تو در مورد دختر ابوبکر خواهان عدالت‌اند! او (هم به نزد رسول‌اللهﷺ رهسپار گشت و) با ایشان صحبت کرد. ایشان (به او) فرمود: دختر عزیزم! آیا آنچه را من دوست دارم تو دوست نداری؟ او گفت: بله (دوست دارم) سپس او به نزد آنان بازگشت و آنان را (از ماجرا) آگاه کرد. سپس آنان (به او) گفتند: (تو که کاری نکردی پس دوباره) به نزدش بازگرد (و با او صحبت کن). ولی او سر باز زد که برگردد. (و گفت: به خدا

سوگند در این خصوص هرگز به نزدش نخواهم رفت). آنگاه آنان زینب بنت جحشؓ را (انتخاب کردند و) فرستادند و او (به نزد رسول‌اللهﷺ) آمد و (با او) به درشتی صحبت کرد و گفت: زنانت برای خدا از تو در مورد دختر فرزند ابوقحافه خواهان عدالت‌اند او (در حالی) صدایش را بلند کرد که عایشه (هم در آنجا) نشسته بود. او (در همین حال) متعرض عایشه شد و به او ناسزا گفت و رسول‌اللهﷺ هم داشت به عایشه نگاه می‌کرد (که) آیا عایشه سخن می‌گوید؟ گوید: سپس (چون عایشه اطمینان یافت که رسول‌اللهﷺ با حرف زدن او موافق است) صحبت کرد و جواب زینب را (تا آنجا) داد که او را ساکت کرد. گوید: سپس پیامبرﷺ به عایشه نگریست و فرمود: یقیناً این (خانم) دختر ابوبکرؓ است.[1]

(همین مطلب) در روایت امام مسلم (چنین آمده) است:

عایشه، همسر پیامبرﷺ گوید: همسران پیامبرﷺ فاطمه دختر رسول‌اللهﷺ را به نزد رسول‌اللهﷺ فرستادند و او (برای ورود برایشان) اجازه خواست، در حالی که ایشان در جامه‌ی من با من دراز کشیده بود. ایشان به او اجازه(ی ورود) داد و او گفت: یا رسول‌اللهﷺ! همسرانت مرا سوی تو فرستادند و از تو در مورد دختر ابوقحافه خواهان عدالت‌اند. و من (در آن لحظه) ساکت بودم. گوید: رسول‌اللهﷺ به او فرمود: دختر عزیزم! آیا آنچه را من دوست دارم تو دوست نداری؟ او گفت: بله. فرمود: پس این را دوست بدار! گوید: پس (چون) فاطمهؓ این (سخن) را از رسول‌اللهﷺ شنید، برخاست و به نزد همسران پیامبرﷺ بازگشت و آنان را از گفته‌ی خود (به پیامبرﷺ) و آنچه رسول‌اللهﷺ به او فرموده بود؛ مطلع کرد. پس آنان به او گفتند: به نظرمان نمی‌آید که تو برای ما کاری کرده باشی، لذا (دوباره) به نزد

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الهبة، باب من اهدی الی صاحبه و تحری بعض نسائه دون بعض، ۵/۲۰۵، حدیث ۲۵۸۱.

رسول‌اللهﷺ بازگرد و به او بگو: همسرانت (به طور جدی) از تو در مورد دختر ابوقحافه عدالت می‌خواهند. فاطمه گفت: به خدا سوگند، هرگز در این مورد با او صحبت نخواهم کرد.

عایشه گوید: سپس همسران پیامبرﷺ زینب بنت جحش همسر پیامبرﷺ را فرستادند و او (تنها) کسی بود که از میان آنان در مورد جایگاه (اش) نزد رسول‌اللهﷺ با من رقابت می‌کرد و من هرگز زنی را دیندارتر، خداترس‌تر، راست گفتارتر، "صله رحم" کننده‌تر و صدقه‌دهنده‌تر از او ندیدم و کسی را ندیدم بیش از او از خویشتن کار بکشد و محصول دسترنج خویش را صدقه بدهد و با آن به نزد خداوند متعال تقرّب بجوید. (و درواقع او جامع همه‌ی صفات خوب و نیک بود). به جز این‌که (گاهی) تندی و برافروختگی داشت و خیلی زود از آن برمی‌گشت (و پشیمان می‌شد و اصلاً آن را کش نمی‌داد!) گوید: او از رسول‌اللهﷺ اجازه خواست، در حالی که رسول‌اللهﷺ با عایشه در جامه‌اش، در همان حالتی بود که فاطمه بر آنان وارد شد(ه بود). رسول‌اللهﷺ به او اجازه(ی ورود) داد. آنگاه او گفت: یا رسول‌اللهﷺ! همسرانت مرا سوی تو فرستادند و از تو در مورد دختر ابوقحافه عدالت می‌خواهند! گوید: سپس با گفتارش متعرض من شد و با تندی و درشتی با من سخن گفت و من در این حال رسول‌اللهﷺ را می‌پاییدم و نگاهش را دنبال می‌کردم که آیا در مورد (پاسخ دادن به) او به من اجازه می‌دهد؟ گوید: زینب همچنان ادامه داد تا فهمیدم که رسول‌اللهﷺ بدش نمی‌آید من (بر او) ظفر یابم. گوید: وقتی (با سخنم) بر او یورش بردم و با او به ستیز برخاستم به او مهلت ندادم. گوید: آنگاه رسول‌اللهﷺ لبخند زد و فرمود: خیر! یقیناً او دختر ابوبکر است.[1]

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب فضایل الصحابة، باب من فضایل عایشةؓ ٥٧٤/١٥، حدیث شماره ٢٤٤٢،٨٣.

۱ـ ارزیابی خطا:

زینب بنت جحش، به علت غیرت و حمیت زنانه‌اش، در مقابل رسول‌اللهﷺ متعرض عایشه شد و با او به تندی و درشتی سخن گفت و صدایش را بر او بلند کرد و از او بدگویی کرد و به او ناسزا گفت.

او علاقمند بود، جایگاهی همچون عایشه داشته باشد و هنگامی که رسول‌اللهﷺ در خانه‌ی او حضور می‌یابد، بسان خانه‌ی عایشه، مردم هدایای‌شان را به پیامبرﷺ تقدیم کنند (و بدین ترتیب عملی صورت پذیرد که بیانگر محبت بسیار پیامبرﷺ نسبت به او است).

۲ـ اصلاح خطا:

پیامبرﷺ روان همسران پاکش را رعایت می‌کرد و نسبت به آنان سعه‌ی صدر (و صبر و تحمل فراوان) داشت و البته غیرت زنانه سرچشمه گرفته از سرشت هووها است که آنان نسبت به یکدیگر حسادت می‌ورزند. سپس سکوت کردن پیامبرﷺ هنگامی که میان زینب و عایشه، بگو و مگویی به وقوع پیوست، تا هیچ یک از آنان نگوید: پیامبرﷺ به او توجه کرده و او را از دیگری بیشتر دوست داشته است. سپس هنگامی که زینب در تعرض و تندی به عایشه زیاده‌روی کرد، به عایشه اجازه داد، پاسخ زینب را بدهد و حق خود را از او بگیرد. او (هم) چنین کرد تا آنجا که زینب را به سکوت واداشت و خاموش‌اش کرد.. البته کسی‌که مظلوم واقع شود، مجاز است تلافی کند؛ هرچند بهتر آن است که بدی، با نیکی کردن پاسخ داده شود. چون خداوند فرمود:

﴿وَجَزَاءُ سَيِئَةٍ سَيِئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (شوری: ٤٠)

«سزای هر بدی، یک بدی به اندازه‌ی خودش است، اما اگر کسی عفو کند و (بدی را با نیکی کردن جواب دهد و) اصلاح نماید پس (قطعاً) پاداشش با خداوند متعال است.یقیناً خداوند، ستمگران را دوست نمی‌دارد.»

ارزیابی و اصلاح حکیمانه‌ی پیامبرﷺ با ستایش نامحسوس و غیر آشکار عایشه پایان یافت. آری او فرمود: «او دختر ابوبکر است.» او خواست موضعگیری همسرانش را علیه عایشه تأیید نکند و امتیازات او را نادیده نگیرد. آری عایشهؓ حکیم بود و سنجیده سخن می‌گفت. او نجیب و دارای سعه‌ی صدر بود و مهم‌تر از همه این بود که پیامبرﷺ در زمان حضورش در خانه‌ی عایشه وحی الهی را دریافت می‌کرد.

از این روش اصلاحی پیامبرﷺ برمی‌گیریم، اشکالی ندارد انسان مسلمان یکی از زنانش را برگزیند و نزد او خوراک، نوشیدنی یا چیز دیگری را بخورد یا بنوشد؛ ولی رعایت عدالت در خوابیدن، نفقه و پوشاک[1] بر او لازم است.

نکته‌ی دیگر این‌که انسان را بر کشش‌های قلبی‌اش، سیطره‌ای نیست؛ لذا رعایت برابری در کشش‌های قلبی بر او لازم نیست، چون او را یارای آن نیست؛ اما در رفتارها[2] موظف به اجرای عدالت و برابری است. رقابت، حسادت و غیرت ورزیدن بر مرد از طبیعت هووها است لذا مرد می‌تواند در بگو و مگوها و مشاجرات‌شان، سکوت کند و به هیچ یک نگراید. (و از هیچ یک طرفداری نکند!) همان‌طور که رسول‌اللهﷺ در هنگام بگو و مگوی زینب و عایشه، سکوت کرد و جز یک جمله، هیچ نفرمود[3].

---

۱. شرح الکرمانی، ۱۱/۱۲۰؛ فتح الباری، ۵/۲۰۷.
۲. شرح الکرمانی، ۱۱/۱۲۰.
۳. فتح الباری، ۵/۲۰۷.

اگر انسان مسلمان مورد ستم واقع شد، جایز است که از خود جانبداری کند و پیروز شود، آن چنان که عایشهؓ در پس ملامت و نکوهش زینبؓ از خود طرفداری و حق خود را تلافی کرد[1]؛ زیرا خداوند فرمود:

﴿وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَـئِكَ مَا عَلَيهِم مِّن سَبِيلٍ﴾ (شوری: ٤١)

«قطعاً کسانی که (از خود) طرفداری کنند و (دیگران را) به یاری بطلبند، بعد از این‌که مورد ستم واقع شده‌اند، ایرادی بر آنان نیست.»

نکته‌ی دیگر این‌که غیرت و حمیت زنان و هووها، مانع آن نیست که آنان خوبی‌ها و صفات نیک یکدیگر را بازگو کنند، آنچنان که عایشهؓ به ذکر نیکی‌های زینب بنت جحشؓ؛ دیگر همسر پیامبرﷺ پرداخت و صدقه دادن، پارسایی، راست‌گفتاری، توجه به خویشاوندان و صله‌ی ارحام و فعالیت فراوان خیریه‌ی او را مورد ستایش قرار داد و تندی و برافروختگی او را (با نهایت امانتداری) یادآور شد (و از آن سخن راند) و گفت: او بلافاصله از آن باز می‌گشت (و پشیمان می‌شد).[2]

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ این حدیث بیانگر برجستگی و اثرگذار بودن ام‌المؤمنین عایشه ؓ است.[3]

۲ـ ایرادی نیست که شخص یکی از همسرانش را برگزیند و از او هدیه دریافت کند یا نزد او خوراکی یا... بخورد. اما رعایت عدالت در خوابیدن، نفقه و پوشاک بر او لازم است.[4]

۳ـ تلاش شود، تقدیم هدایا به مردم در اوقات شادی باشد و چنین اوقاتی به تقدیم هدایا اختصاص یابد تا شادی دریافت کننده‌ی هدیه، دو چندان گردد.

---

۱. المفهم، ٦/٣٢٦.
۲. فتح الباری، ٥/٢٠٧.
۳. فتح الباری، ٥/٢٠٧؛ عمدةالقاری، ١٣/١٣٨.
٤. شرح الکرمانی، ١١/١٢٠؛ فتح الباری، ٥/٢٠٧؛ عمدةالقاری، ١٣/١٣٨؛ المفهم، ٦/٣٢٤ و ٣٢٥.

٤ـ رقابت هووها و غیرت‌ورزی‌شان بر شوهر (طبیعی است!) و یکی از چاره‌ها این است که شوهر در بگو و مگوها و مشاجرات‌شان سکوت کند و از هیچ یک جانبداری نکند؛ چنان که رسول‌اللهﷺ در مشاجره‌ی زینبل و عایشهل سکوت کرد و چیزی جز این نفرمود: «یقیناً این دختر ابوبکر است.»[1]

٥ـ شکایت کردن و متوسل شدن (به دیگران) جایز است. زنان پیامبرﷺ از حرمت و هیبت او متأثر بودند حتی هنگامی که از دیدگاه او عزیزترین انسان یعنی فاطمهل را به نزدش فرستادند؛ از او می‌شرمیدند.[2]

٦ـ زنان پیامبرﷺ خیلی زود حق را در می‌یافتند و به آن باز می‌گشتند و از آن نمی‌گذشتند.[3]

٧ـ آزادانه و بی‌محابا عمل کردن زینب بنت جحش نزد پیامبرﷺ خبر از جایگاه او دارد. چون او دختر عمه پیامبرﷺ و مادرش أمیمه دختر عبدالمطلب بود.[4]

٨ـ کشش‌ها و علاقه‌های قلبی، در کنترل انسان نیست و درین خصوص رعایت مساوات و برابری، بر او لازم نیست، چون او را بر آن توانی نیست؛ ولی او موظف است در ارتباطات و رفتارهایش عدالت را رعایت کند.[5]

٩ـ اگر انسان مسلمان مورد ستم واقع شد، جایز است که از خود دفاع و جانبداری کند و در جانبداری از خود پیروز شود، چنان که عایشهل در پس ملامت و نکوهش زینبل از خود جانبداری کرد و حق خود را تلافی نمود. خداوند فرمود:

﴿وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَـٰئِكَ مَا عَلَيۡهِم مِّن سَبِيلٍ﴾(شوری: ٤١)[6]

---

١. فتح الباری، ٥/٢٠٧؛ عمدة‌القاری، ١٣٩/١٣؛ شرح الکرمانی، ١٢٠/١١.
٢. فتح الباری ٥/٢٠٨؛ عمدة‌القاری ١٣٩/١٣؛ شرح الکرمانی ١٢٠/١١.
٣. فتح الباری و عمدة‌القاری، همان صفحات.
٤. فتح الباری، ٥/٢٠٨.
٥. شرح الکرمانی، ١٢٠/١١؛ المفهم، ٣٢٥/٦؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ٥٧٥/١٥.
٦. المفهم، ٣٢٦/٦. شرح صحیح مسلم، نووی، ٥٧٦/١٥.

«قطعاً کسانی که (از خود) جانبداری کنند و (دیگران را) به یاری بطلبند، بعد از این‌که مورد ستم واقع شده‌اند، ایرادی بر آنان نیست.»

۱۰ـ ستایش و ذکر خیر عایشه از زینب‌ـ در امور صدقه دادن، پارسایی، راست‌گفتاری، توجه به خویشاوندان و صله‌ی ارحام و فعالیت دستی فراوان او در امور خیریه‌ی و یادآوری (امانتدارانه‌ی) تندی و برافروختگی زینب و این‌که خیلی زود از آن بر می‌گشت (و آن را کش نمی‌داد!)[1]

---

۱. المفهم، ٦/٣٢٧؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ١٥/٥٧٦؛ شرح الکرمانی، ١١/١٢٠.

مبحث چهارم:
ارزیابی و اصلاح خطاهای میان خویشاوندان و همسایگان

انسان موجودی است اجتماعی. او ناگزیر باید با همنوعان خود معاشرت و همزیستی داشته باشد، زیرا چاره‌ای جز معاشرت اجتماعی نیست. پس باید آداب معاشرت را فرا گیرد یا بداند و رعایتش کند تا این روابط براساس دوستی، صمیمیت و احترام متقابل شکل گیرد و همین جوّ، همیشه بر آن حکمفرما باشد.

خویشاوندان و همسایگان از دیگران به انسان نزدیکترند و با او رابطه‌ای بیشتر دارند؛ لذا اسلام این ارتباط را سامان بخشیده و به آن توجه و آن را بر پایه‌های بزرگ و اخلاقیات والا پایه‌ریزی کرده است.

خویشان و نزدیکان کسانی هستند که با انسان نسبت قومی و فامیلی دارند، چه از او ارث ببرند یا نبرند. ارتباط و آمد و شد با آنان واجب و ترک آن گناه کبیره است.

قاضی عیاض گوید: به طور کلی در این‌که ارتباط و آمد و شد با خویشاوند واجب و ترک آن گناه کبیره است، هیچ اختلافی نیست و احادیث این مبحث هم بیانگر وجوب این ارتباط‌اند و حتی تارک آن را از (ورود به) بهشت محروم می‌شمارد، ولی این نکته روشن است که ارتباط، درجات مختلفی دارد که کمترین آن (سلام و علیک نکردن یا همان قهر کردن است که مصداق) قطع صله‌ی ارحام

است، لذا (حداقل) برقراری این ارتباط، آن چنان‌که رسول‌اللهﷺ فرموده با سلام کردن هم امکانپذیر است.[۱]

قرآن کریم و سنت مطهر پیامبرﷺ بر ارتباط خویشاوندی تشویق و تأکید کرده و از ترک آن برحذر داشته است خداوند فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ (رعد: ۲۱)

«(خردمندان مؤمن) کسانی هستند که فرمان خداوند را (در خصوص ارتباط با خویشاوندان و انجام انواع طاعات) برقرار می‌دارند و از (تهدیدها و وعیدهای) پروردگارشان می‌ترسند(؛ لذا فرمان‌هایش را اطاعت می‌کنند و از نافرمانی‌اش می‌پرهیزند) و از (سختی و) گزند حسابرسی (قیامت هم) حذر دارند (؛ لذا همیشه به محاسبه‌ی نفس و تصحیح رفتار خود می‌پردازند!)»

رسول‌اللهﷺ فرمود: (نماد) رحِم، به عرش چسبیده است. عایشهؓ گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: «(نماد) رحِم به عرش (خدا) چسبیده است و می‌گوید: هرکسی مرا برقرار دارد، خداوند او را برقرار و پایدار گرداند و هرکسی مرا قطع کند، خداوند او را قطع کند.»[۲]

قاضی عیاض گوید:

صله به معنای وابستگی، خیرخواهی، دلسوزی، مهرورزی و بخشودن است و *صله‌ی خداوند* با بندگان، یعنی رحمت و مهرش و نیکی کردن و دادن نعمت‌ها به آنان می‌باشد و *صله‌ی خداوند با ملکوتیان و کروبیان*، یعنی مقرب بودن آنان در

---

۱. إكمال المعلم، ۸/۲۰.
۲. روایت صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب صلة الرحم و تحریم قطیعتها، ۱۶/۸۷. حدیث شماره ۲۵۵۵، ۷۱.

محضر او، چون آنان همیشه آمادگی کامل را برای معرفت او دارند (و جز به اجرای فرمان او نیندیشند!)[۱]

بنابراین *صله*، یعنی شخص با تکیه بر توان خود، هر خیر ممکن را به خویشاوندان برساند و هر گزند ممکن را از آنان دور گرداند و این فقط در صورتی ممکن است که خویشاوندان، مؤمن باشند، اما اگر آنان کافر و بدکار باشند، پس ترک آنان به مثابه‌ی برقراری ارتباط با آنان خواهد بود، به شرط آنکه شخص مؤمن، تلاش لازم را در پند و اندرز دادن سپس آگاه گرداندن‌شان انجام داده باشد. آنگاه اگر آنان بر کفر و بدکاری خویش اصرار ورزیدند، به آنان بگوید: چون آنان از حق، روی گردان‌اند؛ او منبعد با آنان قطع رابطه خواهد کرد. (این در قسمت ظاهری صله‌ی رحم خواهد بود). اما ارتباط با آنان از طریق دعای خیر و طلب هدایت برای آنان از گردنش ساقط نیست، لذا او باید در دل غیب از خداوند بخواهد که آنان را به راه راست هدایت کند و برگرداند.[۲]

اما همسایگان:

اسلام به آنان خیلی توجه داشته و توصیه کرده است. قرآن، حقوق همسایه را همپای حق خداوند و حق والدین و خویشاوندان دانسته است. سنت، از وصیت جبرئیل ﷺ در مورد حقوق همسایه پرده برداشته است تا جایی که رسول‌الله ﷺ گمان می‌برد؛ جبرئیل ﷺ همسایه را به عنوان وارث قرار خواهد داد.

عایشه گوید: رسول‌الله ﷺ فرمود: «جبرئیل ﷺ پیوسته مرا (آنقدر) نسبت به همسایه سفارش کرد که پنداشتم او را (به عنوان) وارث قرار خواهد داد.»[۳]

---

۱. إکمال المعلم، ۸/۲۰.
۲. فتح الباری، ۱۰/۴۱۸.
۳. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب الوصاة بالجار، ۱۰/۴۴۱، شماره ۶۰۱۴.

از طرفی سنت، کوتاهی در حق همسایه و آزار او را گناه کبیره می‌داند. آری سنت پیامبرﷺ رعایت حقوق همسایه را یکی از واجبات مهم شرعی دانسته است. خداوند فرمود:

﴿وَاعْبُدُوا اللَّـهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّـهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا﴾ (نساء: ٣٦)

«خداوند را پرستش کنید و چیزی (یا کسی) را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر؛ خویشاوندان، یتیمان، مستمندان، همسایه‌ی خویشاوند، همسایه‌ی بیگانه و دور (از تو، کسی‌که خانه‌اش در فاصله‌ی دورتر از خانه‌ی تو است)، همکار؛ همسفر و دوست، مسافر و خادم، نیکی کنید.»

رسول‌اللهﷺ به (فرهنگ‌سازی) هدیه دادن میان همسایگان تشویق کرده است. ابوذر رضی الله عنه گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: ای ابوذر! هنگامی که آبگوشت، یا شوربایی را تهیه دیدی، آبش را زیاد کن و همسایگانت را مورد توجه قرار ده.[١]

این همه توجه به حقوق خویشان و همسایگان به علت پیامدهایی است که به دنبال دارد. از قبیل گسترش دایره‌ی محبت، معاشرت نیکو، و عمومیت یافتن صمیمیت (و اعتماد اجتماعی)، منافع و پیامدها (ی عمومی)، برطرف شدن نیازها و مفاسد اجتماعی.

---

١. روایت صحیح مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، باب الوصیة بالجار و الإحسان الیه ١٣٥/١٦، شماره حدیث ٢٦٢٥، ١٤٢.

به دلایل مذکور، اسلام به این دو مجموعه حقوق تأکید فراوان کرده است. حقوقی که در پرتو آن امنیت (، رفاه) اجتماعی، آرامش، آسایش جامعه، محبت و نوعدوستی میان آحاد آن را به دنبال دارد.

در این مبحث، دو نمونه را در مجال خویشاوندان و همسایگان مورد توجه قرار می‌دهیم تا از روش آموزنده‌ی *اصلاح خطاها* از منظر رسول حکیمﷺ آگاه شویم.

اصل چهل و دوم: کاربرد توصیف هنرمندانه‌ی گویا (ضرب‌المثل):

۱ـ هدف از کاربرد ضرب‌المثل‌ها و تصویرگری‌های فنی (و ادبی)، صرفاً خلق یکسری آرایه‌های بدیع نیست، بلکه اهداف روانی و تربیتی دارد که مهمترین آن این است:

۱ـ نزدیک‌سازی معنی برای فهم بهتر و دقیق‌تر. در حقیقت مردم عادت کرده‌اند امور انتزاعی را به اشیاء حسی تشبیه کنند تا با آن بتوانند امور متافیزیکی و غیبی را بفهمند، چنان که (روزی) پیامبرﷺ از بازار می‌گذشت و این امر برایش روی داد. او دید مردم بر غنایم و منافع دنیا گرد آمدند. او خواست بی‌ارزشی دنیا را برای‌شان بیان دارد.

آری جابربن عبدالله ﷺ گوید:

«رسول‌اللهﷺ از برخی ورودی‌های بالا(ی شهر مدینه) وارد بازار شد، در حالی که مردم در دو طرف بازار (مشغول کسب و کار) بودند. او از کنار بزغاله‌ی کر مرده‌ای گذشت آنگاه گوش‌هایش را گرفت و فرمود: چه کسی دوست دارد این (بزغاله‌ی مرده) به یک درهم از او باشد؟ آنان گفتند: به مفت و رایگان هم دوست نداریم از ما باشد! با آن می‌خواهیم چه کنیم؟ فرمود: آیا دوست دارید از شما باشد؟ آنان گفتند: به خدا سوگند اگر زنده هم می‌بود معیوب بود، چون کر است!

چه رسد به این‌که مرده هم باشد! آنگاه فرمود: به خدا سوگند یقیناً دنیا نزد خدا از این (بزغاله‌ی مردار) هم که نزد شما بی‌ارزش است؛ بی‌ارزش‌تر است!»[١]

خواننده گرامی! دیدید که رسول‌اللهﷺ ارزش این دنیا را نزد خداوند به بی‌ارزشی بزغاله‌ی مردار در نزد صحابه، تشبیه کرد و با توجه به سوگند رسول‌اللهﷺ در خصوص ارزش دنیا، واقعاً دنیا نزد خداوند چنان بی‌ارزش است که بزغاله‌ی مردار نزد انسان!

٢ـ پرورش احساسات و عواطف خدایی و برانگیختن واکنش‌های مناسب برای مفاهیم مختلف.

٣ـ پرورش عقل و اندیشه به درست اندیشیدن و مقایسه‌ی منطقی سالم.

٤ـ تصویرگری فنی و هنرمندانه‌ی پیامبرﷺ یکی از انگیزه‌های مهم تحریک احساسات و وجدان است. تحریک وجدان، اراده را تحریک می‌کند و آن را به انجام کارهای خیر و پرهیز از کارهای شر و منکر وا می‌دارد؛ به همین دلیل، مثال‌ها و تشبیهات در تربیت و پرورش انسان بر رفتار نیک و زدودن کشش‌های پلید، اثرگذار است و (برپایه‌ی تربیت انسان) زندگی افراد و جوامع درست و برقرار می‌شود. امت اسلامی در مسیر فرهنگی ایده‌آل خود، حرکت می‌کند و سعادت، عدالت و آزادگی را برای بشریت دنبال می‌کند و او را از هر خرافه‌پرستی یا ستمی رها می‌سازد؛ لذا مربی باید برای تحقق این بُعد از تربیت رفتار و اراده‌ی پاک و گرایش به (انجام کارهای) خیر، تلاش کند.

برای موفقیت در این راستا، مثال‌های قرآنی و نبوی را مد نظر داشته باشد و ثمرات رفتاری و اجتماعی خوب آن را پیگیر شود و روشی را درپیش گیرد که اراده ی پاک و گرایش به خیر را در دانشجویان تقویت کند و عزم و اراده‌شان را به سمتی

---

١. روایت صحیح مسلم، کتاب الزهد، باب لم یذکر اسم ترجمة، ٣٩٥/١٨، شماره حدیث ٢٩٥٧.

جهت دهد که با مقتضیات مثال‌های قرآن و سنت و آموزه‌های هر یک مطابقت داشته باشد.[۱]

از جمله شواهد بر این مطلب، ماجرای مردی است که با خویشاوندانش ارتباط و رفت و آمد داشت؛ ولی آنان با او قطع رابطه می‌کردند:

ابوهریره ﷺ گوید: مردی (در محضر رسول‌اللهﷺ) گفت: یا رسول‌اللهﷺ! من خویشاوندانی دارم که با آنان ارتباط (و رفت و آمد) دارم؛ ولی آنان با من قطع رابطه می‌کنند! من به آنان نیکی می‌کنم (اما) آنان به من بدی می‌کنند و من بر آنان بردباری می‌کنم (اما) آنان (آن را نادیده می‌گیرند و) مرا ساده‌لوح و نادان فرض می کنند!

آنگاه (رسول‌اللهﷺ) فرمود: اگر چنین باشی که می‌گویی پس گویا آنان را خاکستر داغ[۲] می‌خورانی و مادامی که بر این اخلاق باشی؛ پیوسته از جانب خداوند، یک مدافع و پشتیبان[۳]، همراه داری.[٤]

۱ـ ارزیابی خطا:

قطع رابطه‌ی خویشاوندان با مرد خویشاوندشان. بدی کردن و نادیده گرفتن او، نثار کردن حرف زشت و ناسزا به او. و این کردار و رفتاری است که اسلام آن را

---

۱. أصول التربية الإسلامية، نحلاوی، ٢٤٩ـ٢٥٤.

۲. این یک تشبیه است، دردی که آنان متحمل‌اش می‌شوند به درد و بی‌بیتابی کسی تشبیه شده است که خاکستر داغ را می‌خورد و از طرفی این خوراک هیچ سودی به دنبال ندارد و فرد نیکوکار هم دچار هیچ عارضه‌ای نمی‌شود، بلکه آنان با قطع رابطه‌شان دچار گناه بزرگ می‌شوند، چون فرد نیکوکار، بسیار کار نیک، انجام می‌دهد و اینان با واکنش نادرست‌شان، مرتکب کار زشت، رسوایی و حقارت می‌شوند. المفهم، ٦/٥٢٩؛ شرح صحيح مسلم، نووی، ١٦/٨٩؛ شرح السنة، ١٣/٢٥٩.

۳. مراد آن است که خداوند، تو را با صبر بر جفا و سنگدلی‌شان، تأیید و تقویت می‌کند و تا وقتی چنین هستی؛ تو را با نیکی‌ات به آنان ارجمند می‌گرداند و در دنیا و آخرت بر آنان برتری می‌بخشد. المفهم، ٦/٥٢٩؛ شرح صحيح مسلم، ١٦/٨٩.

٤. روایت صحيح مسلم، كتاب البرّ و الصلة و الآداب، باب صلة الرحم و تحريم قطيعتها، ١٦/٩٠. شماره حدیث، ٢٥٥٨.

قدغن کرده و از آن برحذر داشته است. در حدیث جبیربن معطم ﷺ آمده است که رسول‌اللهﷺ فرمود: «قطع کننده‌ی رابطه با خویشان، وارد بهشت نمی‌شود.»[۱]

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ برای اصلاح کسی‌که با خویشاوندان قطع رابطه می‌کند و از نزدیکان خود می‌برد و با ناسزاگویی به آنان بدی می‌کند؛ اسلوب نکوهش و تهدید را به کار برد. سپس گناه این قطع ارتباط را به یک تصویر هنرمندانه‌ی گویا، ربط داد که از عاقبت قطع ارتباط (با خویشاوندان) و ناسزاگویی (به آنان) برحذر می‌دارد و می‌فرماید: «گویا به آنان خاکستر می‌خورانی؟» یعنی گویا چنین کسی بر صورت خویشاوندانش خاکستر داغ می‌پاشد. مراد پیامبرﷺ از این تعبیر این است که تو با نیک‌رفتاری‌ات با آنان، آنان را در مقابل وجدان خودشان خوار و رسوا می‌سازی و آنان با دیدن نیکی‌ات، در دل فرو می‌شکنند و ضایع می‌شوند؛ لذا آنان در دادگاه وجدان خویش، خوار و ذلیل‌اند. بسان کسی که خود بر صورتش خاک یا خاکستر داغ می‌پاشد و صدمه‌ای که دل در این حالت می‌بیند، بسان نوشیدن اخگر آتش یا خاکستر داغ است. یا آنچه در اثر نیکی کردن و هدیه دادن تو می‌خورند، بسان کسی است که با خوردن آن روده‌هایش می‌سوزد.[۲]

پس از این‌که رسول‌اللهﷺ رفتار زشت خویشاوندان را به آن صورت تشبیه کرد، مرد نیکوکار را تشویق نمود تا نیکی به خویشاوندان و تحمل آزارشان را دنبال کند، تا با "همراهی" و "یاری" خداوند بر جفا، سنگدلی و بد کردن‌شان فائق آید و به معیت و نصرت او دست یابد و حسنات فراوان و مقام بلند را حایز شود.

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب البرّ و الصلة، باب صلة الرحم و تحریم قطیعتها، ۸۸/۱۶، شماره حدیث ۲۵۵۶، ۱۹.

۲. إکمال المعلم، قاضی عیاض، ۲۲/۸.

از این اصلاح پیامبرﷺ می‌شود فهمید در تعامل خویشاوندان با یکدیگر اصل بر نیکوکاری، آمد و شد، ابراز علاقه و مهر ورزیدن است؛ لذا آنان باید بر سنگدلی همدیگر بردبار باشند! در قبال خطاها، عذر یکدیگر را بپذیرند و بدی را با خوبی، نادانی را با بردباری، قطع رابطه را با برقراری رابطه پاسخ دهند! چنان که خداوند فرمود:

﴿ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴾

(فصلت: ٣٤)

«به نیکوترین روش بستیز (و در قبال خطا و بدی به نیکی رفتار کن). آنگاه کسی (را) که میان تو و او دشمنی است (می‌بینی چنان با تو مهربان شده است که) گویا او دوست صمیمی تو است.»

زیبنده است انسان مسلمان، عمل صالح خویش را به خداوند تقدیم کند و آزار و نادانی مردم او را از عادت نیک و رفتار شایسته‌اش باز ندارد.[1]

به همانگونه که اسلام (پیروانش را) به صله‌ی ارحام و ارتباط خویشاوندی و نیکی به آنان (توصیه و) تشویق می‌کند، از حقوق همسایه هم سخن می‌گوید و مسلمانان را به نیکرفتاری با همسایه توصیه می‌کند و از آزار و اذیت و دشنام و ناسزاگویی‌اش برحذر می‌دارد. اسلام، پیروانش را به برقراری ارتباط، تعامل و تکافل اجتماعی میان همسایگان فرا می‌خواند و آنان را به کنار گذاشتن تفرقه و اختلاف فرمان می‌دهد.

---

۱. بهجةالناظرین، ۱/ ۳۹۵؛ نزهة المتقین ۱/ ۳۰۹.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ در تعامل خویشاوندان با یکدیگر، اصل بر نیکوکاری، ارتباط، مهرورزی و صبر است. آنان باید در خطاها عذر یکدیگر را بپذیرند و اذیت و آزار (ناآگاهانه یا غافلانه‌ی) یکدیگر را تحمل کنند.[۱]

۲ـ باید بدی را به نیکی، نادانی را با بردباری و قطع رابطه را با برقراری رابطه، تلافی کنند چنان که خداوند فرمود:

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾(فصلت: ۳۴)[۲]

«به نیکوترین روش بستیز (و در قبال خطای دیگران، به نیکی رفتار کن) آنگاه کسی (را) که میان تو و او دشمنی است (می‌بینی، چنان با تو صمیمی شده است که) گویا او دوست صمیمی (تو) است.»

۳ـ انسان مؤمن، با فرمانبرداری از اوامر خداوند، "همراهی" و "یاری" خداوند را به دست می‌آورد.[۳]

۴ـ رابطه با خویشاوندان، واجب و ترک آن گناه کبیره است.[۴]

۵ـ زیبنده است انسان مسلمان، عمل صالح خویش را به خداوند تقدیم کند و آزار و نادانی مردم او را از عادت نیک و رفتار شایسته‌اش باز ندارد.[۵]

---

۱. همان منابع و صفحات.
۲. همان منابع و صفحات.
۳. همان منابع.
۴. همان منابع.
۵. همان منابع.

اصل چهل و چهارم: نقد اجتماعی گزنده

نقد اجتماعی گزنده یکی از روش‌های تربیت اجتماعی در اسلام است که جز به هنگام ضرورت حاد، کاربرد ندارد. ***نقد اجتماعی گزنده***، خود یک تربیت معنوی است.

رسول‌اللهﷺ از خشم و خشونت مردم به عنوان یک ابزار تربیتی برای شخص بدرفتار بهره گرفت. رسول‌اللهﷺ از این ابزار برای مردی استفاده کرد که همسایه‌اش از او شکوه داشت.

ابوهریره ؓ گوید: مردی به محضر پیامبرﷺ آمد. او از همسایه‌اش شکوه داشت. رسول‌اللهﷺ به او فرمود: برو و صبر کن! پس از آن دو یا سه مرتبه‌ی دیگر به نزدش آمد. آنگاه رسول‌اللهﷺ به او فرمود: «برو و وسایل‌ات را در (مسیر) راه بگذار.» او هم چنین کرد و وسایل‌اش را در (مسیر) راه قرار داد. مردم از او می‌پرسیدند، او هم به آنان گزارش می‌داد. مردم هم او را نفرین می‌کردند و می‌گفتند: خدا او را چنین و چنان کند. سپس همسایه‌اش به نزدش آمد و به او گفت: (لطفاً) برگرد! (دیگر) از من رفتاری نخواهی دید که آن را نپسندی.[1]

در روایت ابن حبان آمده است:

وسایل‌ات را برگردان!... نه، به خدا سوگند هرگز تو را آزار نمی‌دهم.[2]

---

۱. روایت سنن ابی داود، کتاب الادب، باب فی حق الجوار، ۳۵۷/۵، شماره ۵۱۵۳.

۲. روایت صحیح ابن حبان، کتاب البرّ و الإحسان، باب ما یجب علی المرء من التصبر عند أذی الجیران إیاه، ۲۷۸/۲، شماره حدیث ۵۲۰؛ روایت مستدرک حاکم، کتاب البرّ و الصلة، ۱۶۵/٤. حاکم گوید: همانند این حدیث را بخاری در الأدب، باب شکایة الجار شماره ۱۲۵ آورده است، او گوید: ابوعمر ابوجحیفه گفت: مردی به نزد رسول‌الله ﷺ از همسایه‌اش شکوه کرد. او فرمود: کالایت را بردار و آن را در راه بگذار. آنگاه هر کس از (کنار) آن بگذرد او را نفرین کند (و چنین شد). پس هر کس ازآن (جا) می‌گذشت (و صحنه را می‌دید) او را نفرین می‌کرد. آنگاه او به نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: از مردم (واکنش و نفرین‌ها) دریافتم. سپس (رسول‌الله ﷺ) به او فرمود: یقیناً لعنت خداوند، فوق لعنت آنان است! سپس مرد شاکی را (صدا زد و به او) فرمود: کفایت می‌کند، یا (جمله‌ای) مانند آن. مستدرک حاکم، ←

۱ـ ارزیابی خطا:

آزار و اذیت شخص از سوی همسایه‌اش. بدگویی و بدرفتاری‌اش با او در حالی‌که این عمل از گناهان کبیره محسوب می‌شود و اسلام از آن برحذر داشته و مرتکب آن را هشدار داده است. آری ابوهریره ؓ گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود:

به خدا سوگند ایمان ندارد! به خدا سوگند ایمان ندارد! به خدا سوگند ایمان ندارد!

گفتند: یا رسول‌اللهﷺ! چه کسی (ایمان ندارد)؟ فرمود: کسی‌که همسایه‌اش از گزند و آزارش در امان نباشد.[۱]

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ سه مرتبه همسایه (ی آزاردیده) را فرمان داد که برود و بر آزارها و گزندهای همسایه‌اش صبر کند و رنج‌اش را تحمل نماید؛ اما هنگامی که دید همسایه‌ی بدطینت بدکردار، به آزارش ادامه می‌دهد و از رفتار خشن‌اش دست بردار نیست؛ از طرفی همسایه‌ی بینوایش هم چاره‌ای ندارد و دیگر نمی‌تواند بدرفتاری او را تحمل کند، (رسول‌اللهﷺ) او را راهنمایی کرد تا وسایل‌اش را در مسیر خیابان که محل رفت و آمد عموم است، بگذارد تا عابران او را ببینند و عامه ی مردم علیه او بشورند و از رفتار او ابراز انزجار کنند. آنگاه او از آزار همسایه‌اش دست بردارد.. جالب این‌که این روش اصلاحی، مفید و مؤثر واقع شد؛ زیرا هرکس از آنجا عبور می‌کرد می‌پرسید: تو را چه شده است؟ و او آنان را از وضع خود (و رفتار بد همسایه‌اش) مطلع می‌کرد. مردم هم او را نفرین می‌کردند و به او ناسزا می‌گفتند. (و این روند ادامه یافت) تا این‌که او از آزار همسایه‌اش دست

کتاب البر والصلة، ٤/١٦٦؛ مجمع الزوائد، الهیثمی، کتاب البرّ والصلة. باب ماجاء فی أذی الجار، ٨/٣١٠، شماره حدیث ١٣٥٦٨؛ طبرانی و بزار هم این حدیث را روایت کرده‌اند و راویانش ثقه هستند.

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب أثم من لایأمن جاره بوائقه، ١٠/٤٤٣، شماره ٦٠٦١.

برداشت. (و به نزد همسایه‌اش آمد) و به او گفت: (خواهشاً!) وسایل‌ات را برگردان! نه، به خدا سوگند (دیگر) هرگز تو را آزار نخواهم داد!

این روش اصلاحی، یکی از روش‌های تربیت نبوی است که برای تربیت گستاخان پرهیاهو و پر شرارت، کاربرد دارد!

از این روش اصلاحی پیامبرﷺ بر می‌آید، زیبنده است انسان مسلمان بر آزار همسایگان صبر و مشکلات‌شان را تحمل کند. حقوق‌شان را بپاید و برای حفاظت همسایه و نیکی کردن به او بکوشد و او را از معاشرت و دلسوزی‌اش برخوردار سازد و برای هدایت‌اش دعا کند و احساسات او را مراعات کند و از هر گونه آزار او با گفتار یا رفتارش بپرهیزد. البته امکان دارد، یک مسلمان دچار غفلت شود (و حقوق همسایه را از یاد ببرد که در آن‌صورت بهترین راه عملی توبه است) و بهترین خطاکاران توبه‌کنندگان‌اند. مصداق این مطلب، تقاضای همسایه‌ی بدرفتار است که گفت: بازگرد زین پس از من رفتاری نخواهی دید که آزاردهنده باشد! لذا قرار دادن وسایل در مسیر خیابان یا محل آمدوشد عموم جایز است؛ البته به قصد تربیت همسایه‌ی بدرفتار، تا چنین همسایه‌ای نکوهش شود و دست از آزارش بردارد.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ شکوه بردن به نزد حاکم، قاضی یا دانشمند و انسان متنفذ و متشخص جایز است تا از راهنمایی، مشورت یا پند او برای حل و فسخ امور مورد نیاز، استفاده شود.

۲ـ باید بر اذیت و آزار همسایگان صبر کرد. مشکلات‌شان را تحمل نمود و حقوقشان را مراعات کرد.

۳ـ باید با همسایه، خوشرفتار و نیکوکردار بود. رابطه را با او حفظ کرد. منافع حیثیتی و مالی‌اش را پاس داشت. برایش دلسوز بود. او را پند داد و برایش دعای خیر کرد.

٤ـ برای (تربیت و) نکوهش همسایه‌ی بدخلقِ بدکردار، قرار دادن برخی وسایل زندگی در راه یا خیابان و کوچه جایز است، تا او پند گیرد و پی ببرد که اذیت و آزار همسایه بد است و از آن، دست بردارد.

٥ـ باید احساسات و عواطف همسایه را رعایت کرد و از آزار او با گفتار یا رفتار، دوری کرد.

٦ـ شکی نیست و عجیب نخواهد بود اگر مسلمان در مراعات حقوق همسایه، غفلت ورزد یا از آن شانه خالی کند؛ اما به محض این‌که متوجه شود، می‌باید توبه کند، زیرا بهترین خطاکاران، توبه‌کنندگان‌اند. عذرخواهی همسایه‌ی بدرفتار از همسایه‌اش و یا از گفته‌اش، مصداق این نکته در این نقل است؛ که همسایه آزاردهنده گفت: (لطفاً) برگرد (چون) زین پس از من رفتار بدی نخواهی دید.

مبحث پنجم:
ارزیابی و اصلاح خطاهای میان برادران و دوستان ایمانی

برادری ایمانی و اخوت اسلامی، نشانگر رشد و توسعه‌ی انسجام جامعه‌ی متعهد و به هم پیوسته است، چون هر یک به شدت با دیگری پیوند دارد، بسان یک پیکر که اگر یک اندام آن به درد آید؛ اندام‌های دیگر از دردش، بیتاب و بیدارند.

بنی‌آدم اعضای یک پیکراند   که در آفرینش ز یک گوهراند
چو عضوی به درد آورد روزگار   دگر عضوها را نمانند قرار

اخوت، ابزاری است برای یکپارچه کردن صف، متحد ساختن تفرقه، و آشتی و پیوند دادن دل‌ها. باید گفت: انسان، هرقدر نیرو، توان، لیاقت، مهارت، شایستگی و هوش داشته باشد؛ دست تنها صدا ندارد هرگز نمی‌تواند تأثیر چشم‌گیری داشته باشد، مگر این‌که در جمع قرار گیرد یا عضوی از پیکره‌ی امت باشد.

ابوموسی اشعری ﷺ گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: (انسان) مؤمن برای مؤمن (دیگر) همچون ساختمان است که اجزای آن یکدیگر را تقویت می‌کند و نگه می‌دارد سپس (برای تقویت ذهنی) انگشتانش را درهم کرد.[1]

اسلام به این اخوت ایمانی و مقتضیات و تعهدات آن تشویق کرده و در بسیاری از آیات قرآنی و احادیث نبوی به آن توصیه نموده است. خداوند می‌فرماید:

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب تعاون المؤمن بعضهم بعضاً، ۴۴۹/۱۰ شماره ۶۰۲۶.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّـهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾

(حجرات: ١٠)

«مؤمنان (با یکدیگر) برادرند و بس! پس (رابطه‌ی) میان برادرانتان (را) اصلاح کنید. از خداوند بترسید تا مورد رحمت و شفقت قرار گیرید.»

در جای دیگر فرمود:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ **(توبه: ٧١)**

«مردان و زنان مؤمن، دوست و یاور یکدیگرند.»

پیامبرﷺ فرمود: «هیچ یک از شما مؤمن نیست مگر آنکه برای برادرش همان چیزی را دوست بدارد که برای خودش می‌پسندد.»[١]

از لابلای این رهنمودهای ارزشمند، حقیقت اخوت ایمانی برای‌مان نمودار می‌گردد. اخوت اسلامی، تنها رابطه‌ای است که مسلمانان را به یکدیگر پیوند می‌دهد و با وجود تفاوت‌های گوناگون ملیتی، رنگی، زبانی و قومی آنان را با یکدیگر متحد می‌سازد.

اخوت ایمانی، یکی از نشانه‌های ایمان، بلکه راه ورود به ایمان و بهشت است. ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود:

«وارد بهشت نخواهید شد تا مؤمن شوید! و مؤمن نمی‌شوید تا یکدیگر را دوست بدارید! آیا شما را به چیزی راهنمایی کنم، که اگر آن را انجام دهید، با یکدیگر صمیمی خواهید شد!؟ سلام را در میان خود (فرهنگ‌سازی و) رایج کنید.»[٢]

---

١. روایت صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب من الإیمان أن یحب لأخیه ما یحب لنفسه، ١/٥٦ و ٥٧، شماره ١٣.

٢. روایت صحیح مسلم، کتاب الإیمان، باب الجنة لا یدخلها إلا المؤمنون، ٢/٢٢٧٠، شماره ٩٣،٥٤٩.

ما در این مبحث برآنیم تا نمونه‌های تطبیقی را در تعامل پیامبرﷺ با یارانش به نمایش گذاریم و روش عملی ***اصلاح خطاهای*** میان دوستان و برادران ایمانی را بررسی کنیم.

اصل چهل و چهارم: تحکیم و تعمیق مفهوم اخوت و مقتضیات آن:

اخوت اسلامی و ایمانی، رابطه‌ی مقدسی است که دوستان ایمانی را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد، بلکه آن روح تپنده‌ی ایمان است. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ (حجرات: ۱۰)

«مؤمنان (با یکدیگر) صرفاً برادرند و بس!»

بنابراین مربی باید در جهت تحکیم مفاهیم اخوت و تحقق لازمه‌های آن از قبیل محبت: ایثار، برآورده کردن نیازها، همدردی، غم‌گساری و... بکوشد و برادری متوازن و آگاهانه را میان دانش‌آموزانش پیاده کند و اگر از وظایف‌شان نسبت به خود سخن گفت، از وظیفه‌ی خویش نیز نسبت به آنان و حقوق‌شان بگوید. اگر از مصالح خود نزد آنان حرف زد؛ از مصالح آنان هم که او در اختیار دارد؛ حرف بزند. دانش‌آموزان باید بدانند که قوت و کثرت آنان با وجود دوستان‌شان است و گفته‌اند: «شخص، به تنهایی کم و با دوستانش بسیار است.» و «دستِ تنها، صدا ندارد.»

به همین دلیل، روشن است که اخوت خالصانه، نعمتی است والا و بی‌بدیل! نعمتی که در آن نه فقط هماهنگی و سازگاری روحی است بلکه همکاری‌های مادی (و معنوی) هم وجود دارد.

خداوند فرمود:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّـهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّـهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ

شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكم مِّنْهَا كذٰلِک يبَينُ اللَّـهُ لَكمْ آياتِهِ لَعَلَّكمْ تَهْتَدُونَ﴾ (آل‌عمران: ۱۰۳)

«همه‌تان به ریسمان خداوند چنگ بزنید و (از گرداگرد آن) پراکنده نشوید. نعمت خداوند را بر خود (و گذشته تیره‌تان را) به یاد آورید، آنگاه که (با یکدیگر) دشمن بودید و او میان دل‌های‌تان الفت و محبت ایجاد کرد. سپس شما، در اثر نعمت او (با یکدیگر) برادر شدید و شما (در آن شرایط) بر لبه‌ی پرتگاهی از آتش بودید، اما او شما را از آن رهایی بخشید. بدین‌سان خداوند نشانه‌هایش را برای‌تان بیان می‌دارد تا هدایت شوید!»

مصداق این مطلب، حدیث ابوذر است، هنگامی که برادرش بلال ﷺ را به خاطر مادرش سرزنش کرد و به او گفت: ای سیاهزاده! سیاه‌سوخته!؛ به محض این‌که خبر به پیامبرﷺ رسید، او را فراخواند تا از این گفته‌ی او اطمینان یابد. وقتی که مطمئن شد؛ او چنین گفته است، به او فرمود: (ابوذر!) تو شخصی هستی که قطعاً دچار جاهلیتی! خدمت‌کاران‌تان برادران‌تان هستند، خداوند آنان را زیردست‌تان قرار داده است، پس کسی‌که برادرش زیردستش بود، به او همان غذایی را بدهد که خود (از آن) می‌خورد.[۱]

این روش یکی از اسلوب‌های تربیتی محسوب می‌شود که مفهوم اخوت با آن تحکیم و تفاوت‌های ساختگی از آن دور و نابود می‌شود. همانندی در خون و برابری در حق، مورد تأکید قرار می‌گیرد. به عوام و خواص اعلام می‌شود که فخرفروشی به نسب، بی‌ارزش است؛ زیرا پدر بودن سیدنا آدم ﷺ یکایک نوادگان را به شعاری بی‌مانند برگردانده است؛ ***«برتری به خود و تلاش است»!!*** لذا

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب المعاصی من أمر الجاهلیة، ۸٤/۱، شماره ۳۰؛ صحیح مسلم، کتاب الإیمان باب إطعام المملوک و کسوته، ۲۹۱/۱۱، شماره ۱٦٦۱، ۳۸.

هیچکس، بر همنوع خود برتری ندارد؛ مگر با امتیازی که با کار و تلاش خویش آن را به دست آورد. بر این مبنا، کسی‌که با تلاش ارزشمند خویش به امتیازی دست نیافته است؛ امتیازات گذشتگانش به کارش نیاید، هرچند آنان شاهان دنیای دیگر باشند![1]

ابونضره گوید: کسی‌که خطبه‌ی رسول‌اللهﷺ را در نیمه‌ی "ایام تشریق" شنیده بود به من گفت: (رسول‌اللهﷺ) فرمود: ای مردم! بدانید که پروردگارتان یکی است! و پدرتان یکی است! (و) بدانید که هیچ عربی را بر عجم، و هیچ عجمی را بر عرب، و هیچ سرخپوستی را بر سیاهپوست و هیچ سیاهپوستی را بر سرخپوست؛ جز با تقوا و خداترسی، برتری و فضیلت نیست! آیا (این پیام را) رساندم؟ آنان گفتند: (بله) رسول‌اللهﷺ رساندند...[2]

این فرموده (ی رسول‌اللهﷺ) مصداق این آیه‌ی قرآن است:

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ • فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ • وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾ **(مؤمنون: ۱۰۱-۱۰۳)**

«آنگاه که در شیپور (قیامت) دمیده شود، در آن روز هیچ نسبتی میان‌شان نمی‌ماند و از یکدیگر (هیچ) نمی‌پرسند! لذا کسانی که میزان (اعمال) شان سنگین باشد پس (یقیناً) آنان رستگاراند و کسانی

---

۱. خلق المسلم، محمد غزالی، ۱۷۳.

۲. ادامه‌ی حدیث: سپس (رسول‌اللهﷺ) فرمود: امروز چه روزی است؟ گفتند: روز حرام است! سپس فرمود: این ماهچه ماهی است؟ گفتند: ماه حرام است. (سپس) فرمود: این (جا) چه سرزمینی است؟ گفتند: شهر (یا سرزمین) حرام است. (آنگاه) فرمود: یقیناً خداوند، خون‌ها و اموال‌تان را میان‌تان حرام کرده است. [(راوی) گوید: یادم نیست: پیامبر ﷺ) فرمود: آبرو و حیثیت‌تان یا نفرمود!:] مثل حرمت این روزتان؛ در این ماه‌تان، در این شهر (و سرزمین)تان!! آیا این را رساندم؟ گفتند: رسول‌اللهﷺ (پیام را) رساند. سپس فرمود: (این مطلب را) شاهد به غایب برساند! روایت مسند احمد با سند و روایت صحیح، ۵/۴۱۱.

که میزان (اعمال) شان سبک باشد، پس (یقیناً) خودشان زیان می‌بینند (و) در جهنم جاودانه می‌مانند.»

صحنه‌ای دیگر در عرصه‌ی اخوت ایمانی میان دوستانی که یکدیگر را برای خدا دوست دارند:

ابوطفیل عامربن واثله گوید: مردی بر جمعی گذشت و بر آنان سلام کرد. آنان جواب سلامش را دادند. وقتی که (قدری) از آنان دور شد، کسی از میان آنان گفت: به خدا سوگند من برای رضای خدا از این (مرد) متنقّرم. همنشینان (او) گفتند: به خدا حرف بدی زدی و قطعاً ما به او خبر خواهیم داد. (یکی از آنان گفت:) فلانی! تو بلند شو و به او اطلاع بده. گوید: پس فرستاده‌شان به او رسید و گفته‌ی آن مرد را به او بازگفت. او (هم) رهسپار گشت تا به (محفل) رسول‌اللهﷺ در آمد و گفت: یا رسول‌اللهﷺ! بر جمعی از مسلمانان گذر کردم که فلانی (هم) در میان‌شان بود. بر آنان سلام کردم. آنان جواب سلام (ام) را دادند. هنگامی که از آنان دور شدم، کسی از آنان مرا دریافت و به من گفت: فلانی گفته است: به خدا سوگند من برای خدا از این مرد متنفّرم. (حال درخواست دارم) او را صدا بزن و از او بپرس چرا از من متنفر است؟ سپس رسول‌اللهﷺ آن شخص را صدا زد. گوید: آنگاه (رسول‌اللهﷺ) در مورد اظهارات (آن) مرد، از او جویا شد. او (هم) به آن (مطلب) اعتراف کرد و گفت: یا رسول‌اللهﷺ! من آن حرف را در مورد او گفته‌ام. رسول‌اللهﷺ فرمود: چرا از او متنفّری؟ او گفت: من همسایه‌اش هستم و من از او باخبرم! به خدا سوگند من هرگز ندیدم او نمازی بخواند؛ مگر همین نمازهای فرض که هر نیکوکار و بدکار آن را می‌خواند! مرد (شاکی) گفت: یا رسول‌اللهﷺ! از او بپرس آیا هرگز مرا دیده است که آن را از وقتش دیرتر بخوانم؟ یا آیا بد وضو گرفتم و یا در وضوی نمازم سستی کردم؟ یا رکوع و سجده‌اش را بد انجام دادم؟ رسول‌اللهﷺ در این مورد از او پرسید و او گفت: خیر. سپس (مرد متنفّر) گفت: به خدا سوگند هرگز ندیدم او روزه‌ای بگیرد، جز (روزه‌ی) همین ماه را که هر نیکوکار

و بدکار آن را روزه می‌گیرد. او گفت: یا رسول‌الله ﷺ! آیا هرگز مرا دیده است که در این ماه روزه بخورم؟ یا از حق آن چیزی کاسته باشم؟ رسول‌الله ﷺ هم از او پرسید و او گفت خیر! سپس گفت: به خدا سوگند هرگز ندیدم به مستمندی چیزی بدهد و ندیدم که از مالش چیزی را در هیچ راهی از راه‌ها(ی انفاق برای) خدا انفاق کند، جز همین صدقه که هر نیکوکار و بدکار آن را ادا می‌کند. او گفت: یا رسول‌الله ﷺ! از او بپرس آیا هرگز چیزی از زکات را کتمان کرده‌ام؟ یا از جوینده‌اش چیزی از آن را کاسته (یا دریغ داشته)ام؟ راوی گوید: رسول‌الله ﷺ در آن مورد هم از او جویا شد و او گفت: خیر! آنگاه رسول‌الله ﷺ به او فرمود: «بلندشو! نمی‌دانم شاید او از تو بهتر باشد!»[۱]

---

۱. روایت مسند احمد، ۵/۴۵۵. راویان این حدیث، ثقه هستند و معنی حدیث هم صحیح است. بخاری و مسلم هم حدیثی را با همین مفهوم روایت کرده‌اند؛ یعنی کسی‌که به فرایض اسلام پایبند باشد و چیزی را بر آن نیفزاید؛ رستگار است. طلحةبن عبیدالله رضی الله عنه گوید:«مردی از اهل نجد خدمت رسول‌الله ﷺ آمد. او ژولیده موی و غبارآلود بود. طنین صدایش شنیده می‌شد. (راوی گوید:) : ولی متوجه گفته‌اش نشده تا (به او) نزدیک شده است، آنگاه دانسته است که او از اسلام می‌پرسد و رسول‌الله ﷺ (در جواب او) فرمود: در شبانه‌روز، پنج نماز است سپس او گفت:آیا جز آن (چیزی) بر گردنم هست؟ فرمود: خیر، مگر این‌که داوطلبانه و (به طور) نفل انجام دهی. (و نماز اضافه بگزاری) رسول‌الله ﷺ فرمود: (و دیگر) روزه‌ی رمضان است. او گفت: آیا جز آن (چیزی) بر گردنم هست؟ فرمود: خیر، مگر این‌که داوطلبانه و نفل باشد. راوی گوید: رسول‌الله ﷺ زکات را برایش متذکر شد.او گفت: آیا جز آن (چیزی) بر گردنم هست؟ فرمود: خیر، مگر این‌که داوطلبانه و نفل انجام دهی! گوید: آنگاه مرد برگشت در حالی که می‌گفت: به خدا سوگند، بر این (مقدار، هیچ) نمی‌افزایم و (از آن هیچ) نمی‌کاهم. رسول‌الله ﷺ فرمود: اگر راست بگوید: رستگار شده است!در روایت دیگر است، که آن مرد گفت: سوگند به ذاتی که تو را به حق گرامی داشته است، نه چیزی داوطلبانه به عنوان نفل انجام می‌دهم و نه چیزی از آنچه خداوند بر من فرض کرده است: می‌کاهم. سپس رسول‌الله ﷺ فرمود: اگر راست بگوید؛ رستگار شده است. یا (چنین فرمود:) اگر راست بگوید؛ وارد بهشت شده است. روایت صحیح بخاری، کتاب الإیمان، باب الزکاة من الإسلام، ۱/۱۰۶، شماره ۴۶؛ روایت صحیح مسلم،کتاب الإیمان، باب بیان الصلوات التی هی أحد أرکان الإسلام، ۱/۱۳۸، شماره ۱۱،۸.

۱ـ ارزیابی خطا:

در این موضعگیری می‌شود خطاها را در چند مورد، خلاصه کرد:

اول: اظهار نظر عجولانه‌ی شخص در مورد همسایه‌اش که گفت: من برای خدا از او متنفّرم... بدون این‌که به آگاهان مراجعه کند و در مورد کسی‌که چنین وضعی دارد؛ بپرسد؛ آیا جایز است، برای خدا از چنین کسی نفرت داشته باشم که فقط به فرایض اسلام پایبند است و بس؟

دوم: اعتقاد شخص به این‌که، بسنده کردن به عبادت‌های فرض، کوتاهی در حق خدا و موجب ابراز تنفّر است.

سوم: تجسس در حق برادرش که آیا عبادات و طاعات را انجام می‌دهد یا خیر؟ در حالی که محاسبه‌ی بندگان و نظارت بر اعمال‌شان، کار خدا است؛ زیرا الله تعالی، ثبت و ضبط کردار بندگانش را به فرشتگانش سپرده است؛ ولی آنچه زیبنده و لازم بود که آن مرد انجام دهد (و انجامش نداد) این بود که باید نسبت به همسایه‌اش دلسوزی می‌داشت. او را نصیحت یا راهنمایی می‌کرد، پند می‌داد و از فضایل اعمال برایش سخن می‌گفت در حالی که او چنین نکرد گفته‌اند: «کسی‌که مردم را بپاید از غم و اندوه بمیرد!» و «حسود هرگز نیاسود.»

چهارم: بدگمانی شخص، نسبت به برادر (ایمانی)اش، او گفت: فرایض را هر نیکوکار و بدکار انجام می‌دهد.. بدون این‌که از درستی این پیش‌داوری‌اش جویا شود یا بپرسد.

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ مردی را که به برادرش چنین گفته بود، دعوت کرد (و با او به گفتگو پرداخت) تا از صحت ماجرا اطمینان یابد و نادانسته پاسخی ندهد و قضاوتی نفرماید. رسول‌اللهﷺ علت تنفرش را از برادرش جویا و فرمود: چرا از او تنفّر داری؟

سپس مجال گفتگو را فراهم کرد تا دو شخص، سخن یکدیگر را بشنوند. نیازها و اسبابی که باعث شد پیامبرﷺ این مجال را فراهم آورد؛ به شرح زیر است:

۱ـ شنیدن همه‌ی ماجرا تا ابهامات برطرف شود و دریابد در موردآنان چه تصمیمی مناسب است؟

۲ـ تربیت و پرورش اصحاب ﭫ بر فرهنگ‌سازی گفتگو و مباحثه میان آنان (تا کسی در مورد دیگری شتابزده اظهار نظر نکند!)

۳ـ شناسایی حقیقت ماجرا و انگیزه‌های پشت پرده‌ی آن‌چه میان دو برادر ایمانی بود.

٤ـ تخلیه‌ی بار منفی هر یک از آن دو نسبت به دیگری و پاکسازی دل‌های‌شان از کینه‌ها و وسوسه‌ها و دغدغه‌های شیطانی و... پس از این‌که هر یک از آن دو نفر، اطلاعات خود را در این خصوص ارائه داد، رسول‌اللهﷺ چنین قضاوت فرمود که مرد به ظاهر مقصر همان که چیزی بر انجام فرایض نمی‌افزود، بهتر است از آنکه او را متهم کرده بود؛ زیرا او بدون هیچ دلیلی به برادرش بدبین شده و او را متهم و از او بدگویی کرده بود!

از این روش اصلاح پیامبرﷺ بر می‌آید که مسلمان، حق ندارد به برادر ایمانی‌اش که به فرایض اسلام پایبند است؛ بگوید: من برای خدا از تو متنفّرم! از طرفی محبت ورزیدن مؤمنان به یکدیگر واجب است؛ زیرا دوستانی که برای خداوند یکدیگر را دوست دارند، در قیامت در زیر سایه‌ی عرش والای خدا بر منبرهایی از نور قرار دارند.

ضمناً زیبنده است، انسان مسلمان از تحقیر اعمال مؤمنان هرچند کم باشد؛ بپرهیزد! زیرا چه‌بسا کارهای کوچک که نیت خالص، آن را بزرگ و ارزشمند می‌گرداند و بسا کارهای بزرگ که نیت ناخالص آن را بی‌ارزش و کوچک می‌گرداند.

انسان، باید از تهمت زدن و گمان بد بردن، نسبت به خانواده، خویشان و همسایگان‌اش دوری کند، زیرا چه‌بسا تهمت بی‌مدرک و گمان بد، که بی‌اساس باشد و این گناهِ محض است! لذا ضمن رعایت احتیاط باید خیلی از آن دوری کرد. بنابراین هر کس گمان بد کند، تحقیق نکرده است، چون بدترین دروغ‌ها، در سخنانی است که بر پایه‌ی گمان گفته شود.

دیگر آن که همنشینان یک محفل، می‌باید منکر را محکوم و با آن مخالفت کنند و نگذارند در محفل‌شان غیبت و سخن‌چینی شود.

به طور خلاصه از این ماجرا و حدیث می‌فهمیم که اخوت در اسلام، با تمسخر، ریشخند، عیب‌جویی و تحقیر، منافات دارد و اسلام آن را حرام می‌داند و به پاکی، خلوص، محبت، مهرورزی، دلسوزی و خیرخواهی تشویق می‌کند و به اعمالی فرا می‌خواند که مبانی اخوت ایمانی را تقویت کند و تحکیم بخشد و از آن محافظت نماید.

٣ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

١ـ کسی‌که پایبند فرایض باشد و آن‌ها را انجام دهد، حتی اگر یک نافله هم انجام ندهد، نجات می‌یابد.[١]

٢ـ نباید از کسی ابراز تنفّر کرد که به فرایض اسلام پایبند است؛ زیرا ابراز تنفّر از انسان مؤمن جایز نیست.

٣ـ پیش از اظهار نظر کردن در قضایا، باید در مورد آن تحقیق و جستجو کرد.

٤ـ محبت کردن مؤمنان به یکدیگر واجب است و می‌باید به آن تشویق کرد، چون دوستان ایمانی که یکدیگر را برای خدا دوست دارند، در قیامت در سایه‌ی عرش والای خدا، بر منبرهایی از نور قرار دارند.

---

١. فتح الباری، ١/١٠٧.

۵ـ از تحقیر و کوچک شمردن اعمال مؤمنان، هرچند اندک باشد؛ باید پرهیز نمود، زیرا چه‌بسا عمل کوچک و کم‌ارزش که نیت خالصانه آن را ارزشمندسازد و بسا کار بزرگ که نیت ناخالص، آن را کم‌ارزش گرداند.

٦ـ بدگمانی و تهمت زدن به خانواده، نزدیکان و همسایگان ممنوع است، زیرا چه‌بسا که تهمت بی‌مدرک و گمان بد، که بی‌اساس باشد و این گناهی محض و حرام است. لذا ضمن احتیاط، باید خیلی از آن دوری کرد. کسی‌که گمان بد بکند؛ دقت نکرده است و سخن‌اش بر پایه‌ی گمان بد، دروغ است و بدترین دروغ‌ها در سخنانی است که بر پایه‌ی گمان بد گفته شود!

۷ـ تجسس، دنبال کردن و پاییدن کار و بار دیگران قدغن است، زیرا خداوند هر عیان و پنهانی را می‌داند و کنترل، مراقبت و ثبت و ضبط کردار و رفتار بندگان نیک و بدشان را به فرشتگان پاسبانش سپرده است.

۸ـ جایز است پس از تحقیق و شناسایی، برخی دوستان را بر دوستان دیگر، ترجیح داد.

۹ـ اعضای یک محفل می‌باید با منکر، مخالفت و از آبرو و حیثیت مسلمانان، حمایت کنند و نگذارند در محفل‌شان غیبت و سخن‌چینی شود.

۱۰ـ حسن ظن به انسان‌های تقصیرکار و پرده‌پوشی‌شان، بهتر است از رسوا کردن یا گمان بد بردن به آنان.

اصل چهل و پنجم: اصلاح جان‌ها، تزکیه‌ی روان‌ها، تعالی بخشیدن به زندگی و عادت دادن انسان‌ها به کارهای برتر:

لازمه‌ی تحقق اهداف تربیتی و تربیت الگوهای والا؛ پرورش، آموزش و منقاد کردن روح و روان است. بنابراین مربی باید آگاهی فراوان و شناخت گسترده‌ای از مبانی ایمانی و اصول عقیدتی داشته باشد، تا مسؤولیت خطیر آموزش و پرورش را

به شکل مطلوبی انجام دهد. مشهور است که گفته‌اند: بی‌بهره و محروم، نمی‌تواند چیزی را تقدیم کند! و «هر ظرف، همان تراود که در اوست!»

مربی بشریت، پیامبرﷺ این نقش تربیتی- ارشادی را به بهترین شکل به انجام رسانید؛ چه‌بسا آدم‌ها که پرورش داد و بسا سرشت‌ها که آراسته و پیراسته‌اش کرد و بسا عواطف که تحریک و بیدارش کرد و آن را با آب پرهیزکاری، آبیاری و با عمل صالح، تغذیه نمود.

از این نمونه واکنش‌ها و برخوردهای پیامبرﷺ محافظت او از حیثیت و آبروی مسلمانان است. همچنین پرهیز کردن او از غیبت، سخن‌چینی و دوری از مجالس قیل و قال؛ عایشه ام‌المؤمنینؓ گوید: به پیامبرﷺ عرض کردم؛ از (عیوب) صفیه فلان و بهمان تو را کافی است. برخی راویان گویند: مراد عایشهؓ این بوده که او کوتاه قد است. (رسول‌اللهﷺ) فرمود: در حقیقت کلمه‌ای را گفتی که اگر با آب دریا (ها) آمیخته می‌شد؛ حتماً تغییر می‌کرد (و دگرگون می‌گشت). عایشه گوید: من در مورد کسی با او صحبت کردم. او فرمود: دوست ندارم در مورد کسی سخن بگویم هرچند که در عوض آن به فلان مقدار (از مال دنیا) دست یابم![1]

در روایت ترمذی آمده است:

عایشه ام‌المؤمنینؓ گوید: در مورد مردی با پیامبرﷺ سخن گفتم او فرمود: خوشحالم نمی‌کند، در مورد مردی سخن بگویم، حتی اگر در قبال آن فلان و بهمان مقدار (پول) برای من باشد! (عایشه) گوید: (به رسول‌اللهﷺ) گفتم: یا رسول‌اللهﷺ! صفیه زنی است این‌طوری! و با دستش اشاره کرد؛ گویا قصد داشت که او کوتاه‌قد است. (رسول‌اللهﷺ) فرمود: در حقیقت (اعمالت را) با کلمه‌ای

---

۱. روایت سنن ابی داود، کتاب الأدب، باب فی الغیبة، ٥/١٩٢، شماره حدیث ٤٨٧٥.

آمیختی که اگر آب دریا(ها) را با آن آمیخته بودی (با این‌که آب دریاها بسیار است) حتماً تغییر می‌کرد و دگرگون می‌شد.[1]

۱ـ ارزیابی خطا:

عایشهﷺ با دستش به رسول‌اللهﷺ اشاره کرد که صفیهﷺ کوتاه قد است. البته او این سخن را از سر طعنه و تحقیر بر زبان آورد و این همان غیبت حرام[2] است که اسلام از آن ابراز بیزاری و نفرت کرده و برحذر داشته است. خداوند فرمود:

---

۱. روایت سنن ترمذی، کتاب صفة القیامة و الرقائق و الورع، باب، (۵)- ٤/۵۷۰، شماره حدیث۲۵۰۲؛ حدیث، صحیح و راویان آن ثقه هستند.

۲. نووی گوید: لیکن غیبت با هدف شرعی و با وجود هر یک از اسباب ششگانه زیر مباح است: ۱ـ دادخواهی به نزد حاکم، قاضی یا کسانی دیگر؛ لذا جایز است شخص ستمدیده، نزد کسانی که قدرت بازخواست ستمگر را دارند، (وضعیت خود را باز) گوید که (مثلاً) فلانی به من ستم کرده است، یا وضعیت خود را تشریح کند. ۲ـ یاری طلبیدن از کسی برای تغییر منکر و بازگرداندن خطاکار به درستی؛ لذا شخص می‌تواند، به کسی که امیدوار است، کاری از او ساخته باشد؛ بگوید: فلانی نسبت به من چنین و چنان می‌کند، پس (برای دفاع از من) او را نکوهش کن یا هر طور که خود صلاح بیند!۳ـ فتوا خواستن: این‌که شخص به مفتی بگوید: فلانی یا پدرم، برادرم یا همسرم این‌گونه به من ستم کرده است، آیا او اجازه‌ی چنین رفتاری را دارد؟ راه رهایی از گزند و ستم او چیست؟٤ـ هشدار دادن به مسلمانان و برحذر داشتن‌شان از گزند و شر شرارتکار، و این قالب‌ها و گونه‌های مختلفی دارد از جمله جرح و تعدیل یا نقد و تأیید راویان، شاهدان و نویسندگان، و این به اجماع علما جایز است. بلکه برای حفظ شریعت واجب و ضروری است. همچنین خبر دادن از عیب کسی، درصورتی که برای همراهی یا همکاری با او مشورت شود. (در موضوع امانتداری) اگر کسی را دید که قصد خرید کالایی را داشت که عیب‌دار باشد، باید به مشتری تذکر داده شود. البته هدف از این کاردلسوزی و خیرخواهی باشد، نه آزاررسانی و تیره کردن روابط! یا کنار زدن یک مشتری به نفع خود. ۵ـ این‌که شخصی، فسق علنی یا بدعتی آشکار، مثل شرابخواری، اعتیاد، کلاهبرداری، اخاذی داشته باشد یا کارهای مخفی و نامشخصی انجام دهد؛ در آن‌صورت، فقط بازگو کردن کارهای خلاف و علنی او جایز و غیر از آن موارد ناجایز است. ٦ـ معرفی کردن؛ اگر لقب کسی، نابینا، لنگ، آبی‌رنگ، قدکوتاه (کوتوله)، دست بریده (چلاغ) یا موارد دیگر باشد و نام بردن از کسی با این لقب‌ها؛ به قصد معرفی او باشد، نه بدگویی یا تحقیرش؛ در آن‌صورت، جایز است. اما اگر توصیف یا معرفی آن شخص با وصف دیگری ممکن باشد، جایز نیست. شرح صحیح مسلم، نووی، ١٦/١١٠؛ احیاء علوم الدین، غزالی، ۳/۱۵۲ و ۱۵۳.

﴿يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنوا اجْتَنِبُوا كثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يغْتَب بَعْضُكم بَعْضًا أيحِبُّ أَحَدُكمْ أَن يأْكلَ لَحْمَ أخِيهِ ميتًا فَكرِهْتُمُوهُ﴾ **(حجرات: ۱۲)**

«برخی از شما غیبت دیگران نکنند! آیا یکی از شما دوست دارد، گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ که (قطعاً همه‌ی شما از آن متنفّرید)!»

استاد عبدالرحمان السعدی گوید: خداوند غیبت کردن اشخاص را به خوردن گوشت برادر مرده، تشبیه کرده است که بی‌نهایت برای انسان‌ها نفرت‌انگیز و مشمئزکننده است؛ لذا (خواسته است این‌گونه نتیجه بگیرد)، شما که از خوردن گوشت برادرتان نفرت دارید؛ می‌باید به همان ترتیب از غیبت کردنشان نیز نفرت داشته باشید که همسان است با خوردن گوشت آنان در حالت حیات.[۱]

غیبت، پایه‌های اخوت ایمانی را متلاشی می‌کند. غیبت، یکی از آفت‌های زبان است که بسیاری از مردم؛ بویژه در محافل اجتماعی و عمومی به آن مبتلا هستند.

هریک از انسان‌ها دارای احترام، آزادی و کرامت است که به هیچ شکلی جایز نیست، (این کرامت) مورد تعرض قرار گیرد یا خدشه‌دار گردد. اسلام آمد تا از نظر اخلاقی با این عمل پست، مبارزه کند تا دل‌ها را از امثال این بیماری کثیف پاکیزه گرداند. این بیماری، دلسردی می‌آورد و روابط دوستی و برادری را بر هم می‌زند. اسلام، برای همگام‌سازی اهدافش در جهت اصلاح اخلاق و قلوب، این گونه تربیت را دنبال می‌کند.

۱. تیسیرالکریم المنان، ۵/ ۸۲.

۲ـ ارزیابی خطا:

پیامبرﷺ برای نکوهش منکر، راه سرزنش را در پیش نگرفت، تا احساس ظریف زن مراعات شود؛ زیرا زنان، از عاطفه‌ای سرشار و واکنشی سریع برخورداراند. زیبنده است مردان در هنگام اصلاح کژی زنان، این نکته را در نظر داشته باشند و رعایت نمایند؛ تا بدین ترتیب نصیحت‌شان مؤثر و مقبول واقع گردد. رسول‌اللهﷺ برای نشان دادن زشتی گفته‌ی عایشه ؓ از یک توصیف فنی بلیغ بهره گرفت؛ زیرا کاربرد مثال‌ها و تشبیهات برای تقریب ذهنی و فهم بهتر مطلب رسا و گویا است؛ چه هدف از آن تشویق باشد یا ترهیب!

آری بدین سان، رسول‌اللهﷺ سخن عایشه ؓ را برایش به تصویر کشید که اگر آن را با آب دریاها در آمیزد؛ دریاها با تمام فراوانی و گستردگی‌اش ملوث و دگرگون می‌شدند. پیامبرﷺ این تعبیر را برای آن به کار برد تا عایشه ؓ و دیگران از فرو افتادن در حیثیت و شخصیت دیگران برحذر شوند.

از طرفی پیامبرﷺ غیبت را این‌گونه معرفی کرد؛ گونه‌ای از سخن است در مورد برادر (ایمانی)ات که او آن را نپسندد.

ابوهریره ؓ گوید: رسول‌اللهﷺ فرمود: آیا می‌دانید غیبت چیست؟ آنان گفتند: خدا و پیامبرشﷺ بهتر می‌دانند فرمود: سخن گفتن‌ات در مورد برادرت است، سخنانی که او آن را نپسندد. گفتند: اگر آنچه می‌گویم در برادرم باشد، (در آن صورت) نظر شما چیست؟ فرمود: اگر آنچه تو می‌گویی در او باشد، در حقیقت، غیبتش کرده‌ای و اگر (آن عیب) در او نباشد، به او افترا بسته و تهمت زده‌ای![۱]

---

۱. روایت صحیح مسلم، کتاب البر والصلة و الآداب، باب تحریم الغیبة، ۱۶/۱۱۰، شماره حدیث۲۵۸۹.

پیامبرﷺ در شب معراج، صحنه‌ی مشمئزکننده‌ای را دیده که لرزه بر اندام انسان می‌اندازد. آن صحنه به کسی مربوط است که بی‌باکانه، آبروی مردم را می‌برد و متعرض‌شان می‌شود.

انس بن مالک رضی الله عنه گوید، رسول‌اللهﷺ فرمود: هنگامی که مرا به ملکوت بردند، به گروهی گذر کردم که ناخن‌هایی از مس داشتند و با آن صورت‌ها و سینه‌های خویش را می‌خراشیدند، گفتم: جبرئیل علیه السلام! اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینان، کسانی هستند که گوشت مردم را می‌خورند و به آبرو و حیثیت مردم، اهانت می‌کنند.[1]

این تصویر تهدیدآمیز دیگری است که (مؤمنان را) از سخن گفتن در مورد حیثیت مردم و به ناحق غوطه‌ور شدن در شخصیت‌شان برحذر می‌دارد و این صحنه‌ای است که انسان آن را نمی‌پسندد و از آن نفرت دارد؛ ولی با این همه (گاه) به آن مبتلا و گرفتار می‌شود.

بنابراین زیبنده است، دعوتگران و مربیان، مخاطبان و شاگردان‌شان را نیکو، تربیت کنند و آنان را از غوطه‌ور شدن در حیثیت مسلمانان باز دارند و خطر سرشتِ زشتِ غیبت کردن را هشدار دهند: حکم شرعی و جزای دنیوی و اخروی آن را بازگو کنند.

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ توصیف عیوب دینی، بخشی از (ضرورت شناخت مضرّات) غیبت است که قانونگذار حکیم، خدای علیم و خبیر از آن بازداشته است.[2]

۲ـ بیان این سرشت فطری که هووها نسبت به یکدیگر حسادت و غیرت می‌ورزند.[3]

---

۱. روایت سنن ابی داود، کتاب الآداب، باب فی الغیبة، ۵/ ۱۹٤، شماره حدیث ٤٨٧٨.
۲. بهجة‌الناظرین، ۳/۲۵- ۲۷؛ نزهة المتقین، ۲/۱۰٤۲.
۳. همان منابع قبلی.

۳ـ قاطعیت و شدت تحریم غیبت و بیان میزان زشتی و آلودگی آن.[۱]

٤ـ کوچک شمردن و کم‌ارزش دانستن امر دنیا و آنچه در آن است؛ در مقایسه با خشنودی خداوند و دوری و رهایی از خشمش.[۲]

۵ـ این حدیث از رساترین، نصوص بازدارنده از غیبت است که با شدت و قاطعیت آن را تحریم می‌کند و از بزرگی و زشتی این گناه پرده برمی‌دارد. لذا اگر قرار باشد این یک کلمه (کوتاه قد بودن صفیه)، دریاها را که بزرگترین آفریده‌ها هستند؛ ملوّث کند، پس کلمه‌ای زشت‌تر و غیبتی بیشتر از اینْ چه پیامدی خواهد داشت؟ (و با ما چه خواهد کرد؟) از خداوند بزرگ، لطف و عافیتش را در دنیا و آخرت خواستاریم.[۳]

در اینجا با نمونه‌ای دیگر از مدرسه‌ی پیامبرﷺ روبرو هستیم و از آن یاد می‌گیریم، خطاهای میان برادران ایمانی را چگونه ***ارزیابی*** و ***اصلاح*** کنیم. ماجرا، عبارت است از آنچه میان رسول‌اللهﷺ و انصار رضی الله عنهم در مورد غنایم حُنین اتفاق افتاد، هنگامی که رسول‌اللهﷺ غنایم را میان "مؤلفةالقلوب" و تازه مسلمانان توزیع کرد (ولی به انصار چیزی نداد و همین باعث دلگیری انصار شد).

عبدالله‌بن زیدبن عاصم رضی الله عنه گوید: هنگامی که خداوند روز حنین[٤] (غنایمی را) به تمام و کمال به پیامبرشﷺ داد. او (آن را) میان مردم (و) میان "مؤلفةالقلوب"[۵] تقسیم کرد و چیزی (از آن) به انصار نداد. لذا گویا آنان از این‌که

---

۱. همان منابع قبلی.

۲. همان منابع قبلی.

۳. همان منابع قبلی.

٤. حُنین نام مکانی است در نزدیک مکه. گفته‌اند: یک وادی در سمت "طائف" است. واقدی گوید: میان آن و مکه، سه شب فاصله است، معجم البلدان، واژه حنین، ۲/۳۵۹.

۵. مؤلفةالقلوب: گروهی بودند که تازه به اسلام گرویده بودند و به چند هدف پیامبرﷺ آن‌ها را ازغنایم مالی برخوردار ساخت؛ پایدار و استوار ماندن‌شان بر دین اسلام؛ کم کردن یا بازداشتن گزندشان از مسلمین، جلب منافع‌شان به قصد حمایت از آنان یا همراهی‌شان با مسلمانان. به هر حال چون ایمان‌شان ←

همچون (سایر) مردم (چیزی را) دریافت نکردند؛ به دل گرفتند! لذا (رسول‌اللهﷺ) آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای گروه انصار! آیا شما (منحرف و) گمراه نبودید؛ خداوند شما را با (حضور) من هدایت کرد؟ (آیا) شما دچار تفرقه نبودید؛ خداوند با (حضور) من میان‌تان الفت و محبت ایجاد کرد؟ (آیا) شما فقیر نبودید؛ خداوند شما را با (حضور) من بی‌نیاز گردانید؟ هرگاه پیامبرﷺ چیزی می‌فرمود؛ آنان در جواب می‌گفتند: خدا و رسولش در حق ما نیکی و لطف کردند. (آن‌گاه) فرمود: اگر خواستید؛ بگویید: تو (هم وقتی) به نزد ما آمدی، چنین و چنان بودی! آیا دوست دارید، مردم گوسفند و شتر ببرند و شما (با خود) پیامبرﷺ را به استراحتگاه‌تان ببرید. اگر هجرت نبود، من مردی انصاری بودم. اگر مردم یک وادی و راه را در پیش گیرند؛ من حتماً وادی و راه انصار را در پیش می‌گیرم. انصار، (همچون) پوشش زیرین (به من نزدیک)اند و (بقیه‌ی) مردم، (همچون) لباس گرم رویین‌اند. یقیناً شما پس از من شاهد تبعیض خواهید بود؛ پس (بر آن) صبر کنید تا مرا بر حوض دریابید.[1]

در روایت دیگری، گفته‌ی انصار و علت دلگیری‌شان از رسول‌اللهﷺ بیان شده است:

انس بن مالک گوید: هنگامی که خداوند، اموال هوازن[2] را به تمام و کمال به پیامبرشﷺ داد. گروهی از انصار گفتند: (آری) رسول‌اللهﷺ به مردانی (از

ریشه‌دار و عمیق نبود؛ تلاش می‌شد تا بدین ترتیب ایمان‌شان تقویت شود. فتح الباری،۴۸/۸؛ فقه السنة، ۳۸۸/۱.

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الطائف، ۴۷/۸، شماره حدیث ۴۳۳۰؛ صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب إعطاء المؤلفة و من یخاف علی إیمانه، ۱۲۸/۷، شماره ۱۰۶۱، ۱۳۹.

۲. هوازن: هوزن، نام پرنده‌ای است و جمع آن هوازن است. ضمناً "هوزن" نام ایالتی است در یمن که به آن مخلاف هم گفته می‌شود. در این‌جا مراد قبیله‌ای است که در جنگ حنین با رسول‌اللهﷺ جنگید و از او شکست خورد. معجم البلدان، ۴۸۲/۵.

قریش که تازه مسلمان بودند) صد شتر داد؛ لذا (گروهی از جوانان انصار به دل گرفتند و) گفتند: خداوند، رسول‌اللهﷺ را بیامرزد که به قریش می‌دهد و ما را رها می‌کند: در حالی که خون‌های‌شان از شمشیرهای ما می‌چکد. انس گوید: از گفته‌ی‌شان به رسول‌اللهﷺ خبر دادند، او هم به دنبال انصار فرستاد و آنان را در قبه‌ای پوستین جمع کرد و همراه آنان به کسی اجازه(ی ورود) نداد، هنگامی که آنان گرد آمدند، پیامبرﷺ به پا خاست و فرمود: این چه سخنی است که از شما به من رسیده است؟

دانشمندان انصار گفتند: یا رسول‌اللهﷺ! اما بزرگان ما چیزی نگفتند و فقط گروهی کم سن و سال از (جمع) ما گفته‌اند: خداوند، رسول‌اللهﷺ را بیامرزد که به قریش می‌دهد و ما را رها می‌کند در حالی که خون‌شان از شمشیرهای ما می‌چکد. آنگاه پیامبرﷺ فرمود: یقیناً (اموالی را) به مردانی می‌دهم که با کفر، تازه آشنا هستند و می‌خواهم سازگاری، هماهنگی و دوستی‌شان را کسب کنم. آیا شما نمی‌خواهید و نمی‌پسندید که مردم (با خود) اموال را ببرند و شما پیامبرﷺ را (با خود) به استراحتگاه‌تان ببرید؟ به خدا سوگند آنچه را شما با خود می‌برید، بهتر است از آنچه آنان با خود می‌برند! آنان (در جواب) گفتند: یا رسول‌اللهﷺ! خواستیم و پسندیدیم. سپس پیامبرﷺ به آنان فرمود: عنقریب تبعیض سختی را شاهد خواهید بود. پس صبر پیشه کنید تا با خدا و رسولش ملاقات کنید؛ زیرا یقیناً من (در قیامت) بر حوض (کوثر) خواهم بود. (و شما با صبرتان با من ملاقات خواهید کرد و از نعمات و الطاف خداوند برخوردار می‌شوید).[۱]

ابن هشام این صحنه را قدری بیشتر توضیح داده است. او در سیره‌ی خود می‌نویسد:

---

۱. روایت صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الطائف، ۵۲/۸ و ۵۳، شماره ۴۳۳۱؛ صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب إعطاء المؤلفة و من یخاف علی إیمانه، ۱۲۳/۷، شماره ۱۰۵۹، ۱۳۲.

ابوسعید خدری گوید:

هنگامی که رسول‌اللهﷺ آنچه خواست از آن اموال به قریش و قبایل عرب داد و چیزی (از آن) به ما انصار نداد. این بخش از انصار به دل گرفتند تا که گفته‌شان فزونی گرفت تا گوینده‌ای از آنان گفت: به خدا، رسول‌اللهﷺ به قومش پرداخته است؛ لذا سعدبن عباده بر رسول‌اللهﷺ وارد شد و عرض کرد: یا رسول‌اللهﷺ! این بخش از انصار، از تو به دل گرفتند و از عملکردت در مورد (تقسیم) این غنایم که به دست آمده (رنجیده‌اند و گویند: تو آن را) بین خویشاوندانت تقسیم کرده و هدایای بزرگی را به قبایل عرب داده‌ای؛ در حالی که به این بخش از انصار هیچ ندادی. (پیامبر) فرمود: سعد! موضع تو در این خصوص چیست؟ او عرض کرد: یا رسول‌اللهﷺ! من (جز) یک نفر از قوم‌ام، بیش نیستم. فرمود: پس قومت را در این محوطه برایم گرد آور!

آنگاه سعد بیرون شد و انصار را در آن محوطه گرد آورد. سپس مردی از مهاجرین آمد و آنان را (به حال خودشان) رها کرد تا آنان وارد شوند. دیگران آمدند و او آنان را برگرداند (تا جلسه مختص انصار باشد). سپس چون آنان برایش گرد آمدند، سعد به محضرش آمد و گفت: این بخش از انصار برای (حضور) شما گرد آمدند (و منتظراند).

سپس رسول‌اللهﷺ به نزدشان آمد. (ابتدا) از خداوند، سپاسگزاری کرد و او را با آنچه زیبنده‌ی مقامش بود ستود. سپس فرمود: ای گروه انصار! این چه سخنی است که از شما به من رسیده است؟از من خشمی به دل گرفته‌اید؟ آیا شما گمراه نبودید و خداوند شما را هدایت کرد؟ فقیر نبودید و خداوند شما را بی‌نیاز گردانید؟ (با یکدیگر) دشمن نبودید، خداوند دل‌های‌تان را به هم پیوند داد؟ آنان گفتند: بله و خدا و رسولش (بر ما) منت‌دارند و از ما بهتراند.

سپس فرمود: ای گروه انصار! آیا به من جواب نمی‌دهید؟ آنان گفتند: یا رسول‌اللهﷺ! چه جوابی را به تو بدهیم؟ مهر بی‌پایان و فضل بی‌شمار از آن خدا و

رسولش هست. (آنگاه) فرمود: به خدا سوگند اگر اینک می‌خواستید، حتماً می‌گفتید و حتماً راست می‌گفتید که: تکذیب شده، سوی ما آمدی و ما تو را تصدیق کردیم. درمانده و بی‌پناه بودی و ما تو را یاری کردیم. رانده و گریخته بودی و ما تو را پناه دادیم. فقیر بودی و ما تو را برخوردار ساختیم.

ای گروه انصار! آیا به خاطر مقداری بی‌ارزش از دنیا از من دلگیر شدید؟ من با آن (مال، دل) گروهی را به دست آوردم که تازه اسلام آوردند؛ اما شما را به اسلام‌تان سپردم. ای گروه انصار! آیا نمی‌خواهید و نمی‌پسندید که مردم (برای خودشان) گوسفند و شتر ببرند و شما با رسول‌اللهﷺ به استراحتگاه‌تان برگردید؟ سوگند به ذاتی که جان محمد در دست او است، اگر هجرت نبود، من حتماً شخصی از انصار بودم و اگر مردم راهی را بپیمایند و انصار راه دیگری را پیش گیرند؛ یقیناً من مسیر انصار را پیش خواهم گرفت. بارخدایا! انصار، فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار را مورد رحمت (و عنایت) قرار ده.

گوید: آنگاه همگان گریستند، آنقدر که سیما و ریش‌شان خیس شد و گفتند: ما در تقسیم و سهم خویش رسول‌اللهﷺ را پسندیدیم و برگزیدیم. سپس رسول‌اللهﷺ روانه شد و آنان پراکنده شدند.[۱]

۱ـ ارزیابی خطا:

خطا، در دو مورد خلاصه می‌شود:

۱ـ گروهی از جوانان انصار، قدری در دل عصبانی و اندوهگین شدند، از این‌که چرا همچون دیگران در روز حنین از غنایم برخوردار نگشتند؟!

---

۱. السیرةالنبویة، ابن هشام، ۴۹۸/۲- ۵۰۰، چاپ الحلبی؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ۱۱۷/۲؛ فتح الباری، ۵۰/۸ و ۵۱.

۲ـ گفتار برخی جوانان کم سن و سال این بود: «خداوند، رسول‌اللهﷺ را بیامرزد که به قریش می‌دهد و از ما دریغ می‌دارد، در حالی که خون‌شان از شمشیرهای ما می‌چکد.»

آنان، بدون این‌که از رسول‌اللهﷺ حکمت این‌گونه تقسیم کردن را بپرسند، یا در مورد راز این عمل نبوی از کسی جویا شوند، چنین گفتند. (و با این ناپختگی و بی‌دقتی خود، هم بزرگان خود را شرمنده‌ی پیامبرﷺ کردند و هم به‌گونه‌ای دلگیری رسول‌اللهﷺ را فراهم کردند.)

۲ـ اصلاح خطا:

رسول‌اللهﷺ سعدبن عباده ؓ یکی از سران (انصار) را از ماجرا و مسئولیتش در قبال قومش مطلع ساخت و این‌که او لیاقت و توانایی به دوش گرفتن این مسئولیت را دارد. رسول‌اللهﷺ به او فرمود: موضع تو نسبت به این قضیه چیست؟ سپس یک مأموریت اداری را به او واگذار کرد که او انصار را در یک محوطه جمع‌آوری کند و کسی را نگذارد با آنان در آنجا حضور یابد.. این یکی از روش‌های تربیتی موفق برای اصلاح خطا است؛ زیرا در آن محل خلوت، فرصت خوبی پدید خواهد آمد که بدون وجود و حضور دیگران، باب گفتگو و مباحثه باز شود (و هر کس حرف دل خود را بگوید). چون شاید حضور دیگران در چنین شرایطی شاید قضیه را بحرانی می‌کرد. چه بسا (افراد) ستون پنجم هم دست به کار می‌شدند، کسانی که (معمولاً) سخنان و گفته‌ها را تغییر می‌دهند، کینه‌ها را تحریک و قضایای کوچک را بزرگ می‌کنند.

رسول‌اللهﷺ پس از حضورش در محفل انصار به پا خاست. در آغاز خدا را سپاس گفت و با وصفی که زیبنده‌اش بود، او را ستود.. این روند برای آرام کردن روان‌ها و فراهم آوردن جوّ ایمانی، شروع مناسبی بود، زیرا پس از آن دل‌ها نرم و آرام شدند و برای آنچه رسول‌اللهﷺ خواهد گفت، آماده گشتند. رسول‌اللهﷺ هم سخن‌اش را با گفتگو و پرسش آغاز کرد و چنین گفت: ای گروه انصار! این چه

سخنی است که از شما به من رسیده است؟ این پرسش برای آغاز گفتگو و مباحثه، پرسش مناسبی بود؛ زیرا فواید بسیاری در بر داشت. از جمله:

الف: آگاه گرداندن فرد مسوول از این نکته که گوینده بیطرفانه آغاز کرده است (و کسی را متهم نمی‌کند).. لازم است؛ هر قاضی، حاکم و مسؤول، در هر حال و پیش از صدور حکم، چنین باشد و رعایت این امر برای افراد مذکور واجب است.

ب: ابراز احساسات درونی معمولاً آتش خشم را فرو می‌نشاند و کینه‌ها را بویژه در چنین شرایطی از میان می‌برد.

ج: پرسش، معمولاً به مدعی فرصت بازبینی می‌دهد، تا از گفتن آنچه ناپسند است و مناسب شأن‌اش نیست؛ بشرمد؛ لذا می‌بینیم انصار رفتاری نیک و ادبی والا پیشه کردند. آنان از سر حیا، هر گونه جر و بحث را رها کردند. (و هیچ نگفتند).

د: پرسش، همیشه پرسشگر را از آفت کم و کاست خبرکشان، حفاظت می‌کند و نجات می‌دهد و او بر این مبنا، از چند و چون وقایع و رخدادها، بینش و برداشتی روشن و کامل می‌یابد. سپس رسول‌الله ﷺ از اسلوب «به عقب برگرداندن حافظه (ی تاریخ) و یادآوری امتیازات گذشته»، بهره گرفت تا آن همه فضایل و تلاش‌ها، فدای قضاوت عجولانه نسبت به موضع کنونی نشود. او بدینسان توانست میان دو امر، توازن برقرار کند. او فرمود: آیا شما گمراه نبودید و خدا شما را با حضور من هدایت کرد!؟ دچار تفرقه نبودید و خداوند شما را با (آمدن) من (یکپارچه، متحد و) صمیمی گردانید؟ مستمند نبودید و خداوند شما را با (حضور) من بی‌نیاز گردانید؟

آنگاه همه متذکر شدند و فضیلت و امتیاز پیامبر ﷺ را به یاد آوردند و یکصدا بانگ برآوردند: «بله، منت، مهر بی‌پایان و فضل بی‌شمار از آن خدا و رسولش است.»

در زمان ما هم، لازم است پدران، مربیان و دعوتگران از همین روش، بهره گیرند و در قبال خطای خطاکار، فوراً موضعی سخت و خشن در پیش نگیرند و با خطای ساده که توجه را جلب می‌کند؛ همه‌ی نکات مثبت و خوبی‌ها نادیده گرفته نشود! بلکه همیشه ما باید در قبال رفتارها به مقایسه و ترجیح (آن در گذشته) بپردازیم.

سپس رسول‌اللهﷺ فرصتی را فراهم آورد تا انصار دیدگاه‌شان را ابراز دارند و آنچه را در دل دارند، ابراز نمایند. لذا از آنان پرسید: ای گروه انصار! آیا جواب نمی‌دهید؟

این عالی‌ترین و مترقی‌ترین نوع آزادی بیان است. بدون این‌که نیروهای امنیتی، سانسور خبری، دوختن لب‌ها (و بریدن زبان‌ها) نمودی داشته باشد (اقدام به‌جا انجام می‌گیرد).

این، گونه‌ای از تبادل گفتگو، میان دو برادر است که در پی اصلاح مناسب‌اند تا مشکلی را که پدید آمده است، حل کنند. گفته‌ی انصار را بنگرید:

یا رسول‌اللهﷺ! ما چه جوابی بدهیم؟ منت مضاعف و لطف بی‌پایان و فضل بی‌شمار از آن خدا و رسولش است.

این لحن، به وضوح بیانگر ادبی والا و اخلاقی سترگ است که انصارy با رسول‌اللهﷺ داشتند. از طرفی این طبع تربیتی بی‌مانند، نشان افتخاری است برای رسول‌اللهﷺ که چگونه جان‌ها و روان‌ها را بر اخلاق نیکو و پسندیده پرورش داد و یاران او حتّا در دشوارترین مراحل و سخت‌ترین شرایط، خوش‌خلق‌ترین مردم بودند! صحنه‌هایی این چنین، حکایت از عمق تربیت پیامبرﷺ و موفقیت او در ساختن انسان‌ها دارد.

سپس رسول‌اللهﷺ در خطاب به آنان، اسلوب حکیمانه‌ای را پیشه کرد و به زبان آنان، حقایق و واقعیت‌هایی را بازگوکرد که از لطف و نیکی آنان نسبت به او حکایت داشت.

آری پیامبرﷺ فرمود: اگر می‌خواستید می‌گفتید و (اگر می‌گفتید) راست می‌گفتید و حتماً راست می‌گفتید؛ تو در حالی سوی ما آمدی که مورد تکذیب قرار گرفته بودی و ما تو را تصدیق کردیم. درمانده و بی‌پناه بودی و ما تو را یاری کردیم. رانده و گریخته بودی و ما تو را پناه دادیم. فقیر و بی‌بضاعت بودی و ما تو را برخوردار ساختیم.

این صحنه‌ای است از صحنه‌های تواضع و فروتنی در قبال مؤمنان؛ حفظ احترام‌شان، نرمخویی و خوشرفتاری با آنان، که چشم را شاد می‌گرداند و دل را می‌نوازد و قوت می‌بخشد؛ چه زیباست است که مربیان، پدران و دعوتگران، امتیازات و نقاط مثبت فرزندان، دانشجویان و دانش‌آموزان یا برادران (و هواداران) خود را یادآور شوند. این باعث خواهد شد که نصیحت، تذکر، راهنمایی و هشدارشان بهتر پذیرفته شود.

پس از آن رسول‌اللهﷺ برایشان علت روش تقسیم غنایم و اختصاص دادن‌اش را به اهل مکه و تازه مسلمانان توضیح داد و فرمود:

ای گروه انصار! آیا از این از من رنجیده‌اید، که من با مقداری بی‌ارزش از (متاع) دنیا، دل گروهی را به دست آوردم (که تازه مسلمان بودند) و شما را به (ایمان و) اسلام‌تان سپردم؟!

بنابراین در تقسیم غنایم، خویشاوندان و قبیله مورد توجه بیشتر واقع نشدند و ارتباطی تبعیض‌آمیز نسبت به آنان وجود نداشته است؛ بلکه در این عمل، اصل و اساس، رعایت مصالح دعوت و جلب قلوب تازه مسلمانان، مورد توجه بوده است تا بدین‌سان، دل‌شان به دین اسلام گرم شود و پیوندشان با خداوند تقویت و تحکیم گردد.

با این روش، رسول‌اللهﷺ توانست، پرده از جان‌ها و دل‌ها برگیرد و سوءتفاهمی را که عقل‌ها با آن در آمیخته بود، دور کند و کشش‌های شیطان را کنار بزند که تلاش داشت پیامبر و مؤمنان انصار را دچار تیرگی کند.

زیبنده است مربی یا دعوتگر نیز چنین باشد و هر کرداری را که فکر می‌کند بر دانشجویان و شاگردانش مبهم است، روشن سازد. آنان باید راه نفوذ را بر شیطان ببندند و نگذارند در میان جان‌ها و دل‌ها رخنه کند و قضایای کوچک را بزرگ جلوه دهد یا آتش دل‌ها و سینه‌ها را برافروزد.

هنگامی که پیامبرﷺ دید آنان به نحوه‌ی توزیع غنایم خیره شدند و در پی کشف علت آن برآمدند، چیزی بهتر را به آنان داد و جایگزین مناسبی را ارائه کرد. آری او نه این‌که در مقابل تأمین خواسته‌شان قد علم نکرد و آن را نادیده نگرفت؛ بلکه به دنبال چیزی برآمد که این اشتیاق و وارسی را اشباع کند. او چیزی را به آنان پیشکش کرد که نزد آنان از غنایم هم ارزشمندتر و والاتر بود و آن بیطرفی‌اش در این ماجرا و حتا پیوستن‌اش به محفل و جمع آنان بود. تا جایی که او دیار خود را رها کرد (همان جایی که از آن به سختی طرد شده بود و امروز می‌توانست با عزت و شکوه در آن ساکن گردد) و به دیار آنان پیوست و همجواری آنان را ترجیح داد.

این چه رستگاری و سهم گرانمایه‌ای بود که انصار در آن تقسیم، به آن دست یافتند. بله رسول‌اللهﷺ این جایگزینی را چنان زیبا به تصویر کشید که اشتیاق و انتظارشان را اشباع می‌کرد و آن را موازنه‌ای قرار داد که با چشم دنیابین، قابل مقایسه نبود. او فرمود: آیا نمی‌پسندید که مردم اموال را ببرند و شما رسول‌اللهﷺ را به استراحتگاه‌تان ببرید؟ (سپس فرمود:) به خدا سوگند آنچه را که شما با آن بر می‌گردید (به مراتب) بهتر است از آنچه آنان (با خود) می‌برند!

جایگزین اعلام شده با رغبت و انتظار انصار خیلی تناسب داشت، زیرا جوانانشان تصور کرده بودند مورد بی‌مهری و بی‌توجهی پیامبرﷺ قرار گرفتند، درحالی‌که چنین نبود؛ لذا اعلام آن جایگزین در آن لحظه، اثر عمیقی را در دل و جان انصار به جا گذاشت. آنقدر که اشک‌ها سرازیر و محاسن‌شان خیس شد؛ اشک و گریه‌ای که از سر عذرخواهی و چه‌بسا از شادمانی بود؛ زیرا جملگی همصدا بانگ برآوردند:

ما خدا و رسولش را در تقسیم و سهم خویش پسندیدیم و برگزیدیم.

لذا در فرایند اصلاح تربیتی خانه، مدرسه و آموزشگاه‌های تربیتی، طرح و کاربرد مفهوم "جایگزین مناسب"، امکانپذیر و مؤثر است. البته هدف از ***جایگزین مناسب، همان جایگزین مشروع*** است که علاقه و کشش را برآورده و نیازهای روحی را تأمین می‌کند. رسول‌اللهﷺ این جایگزین را در سطح معتدلی مطرح کرد تا آنان را به درجاتی از پختگی، کمال، لیاقت و پیشرفت ارتقا بخشد. او پس از آن: محبت و جایگاه والای خویش را برای آنان، اثبات کرد و فرمود:

سوگند به خدایی که جان محمد در دست اوست: اگر هجرت نبود، حتماً مردی از انصار بودم. اگر مردم وادی (و مسیری) را در پیش گیرند و انصار وادی (و مسیر) دیگری را طی کنند، حتماً من مسیر انصار را در پیش خواهم گرفت. انصار (همچون) پوشش زیرین (به من نزدیک) اند و مردم (دیگر، همچون) لباس گرمازای رویین‌اند.

این مقوله‌ی پیامبرﷺ جان، اندیشه و وجدان را به کشف حقیقت‌های راستین وا می‌دارد و حوزه‌ی محبت رسول‌اللهﷺ را نسبت به انصار به نمایش می‌گذارد. جریان تربیت و تعلیم، هیچ‌گاه به اهدافش نمی‌رسد و موفق نمی‌شود، مگر با وجود محبت دو جانبه میان مربی و شاگرد؛ (دعوتگر و متربی، پدر و فرزند).

دامنه‌ی محبت را ببین که پیامبرﷺ حتی جهان دیگر (و قیامت) آنان را نیز از یاد نبرد، بلکه فرمود: «یقیناً شما پس از من شاهد تبعیض‌هایی خواهید بود، پس صبر پیشه کنید تا مرا بر حوض (کوثر) دریابید.»

اگر مردم در دنیا به گوسفند و شتر دست یافتند؛ یقیناً انصار دنیا و هم آخرت را برنده شدند؛ زیرا در دنیا، آنان بازگشت رسول‌اللهﷺ (را به دیارشان) و (همچنین) محبت او را به دست آوردند و در آخرت هم با او در کنار حوض کوثر ملاقات خواهند کرد.

(امتیاز دیگری که آنان از آن برخوردار گشتند، این‌که) رسول‌اللهﷺ در پایان گردهمایی برای‌شان دعای خیر کرد و برای آنان، فرزندان و نوادگان‌شان از خداوند، رحمت مزید را خواستار شد.

در این تعامل، ارتباط برادری (میان انصار ﷺ و پیامبرﷺ) به تصویر کشیده شده است. پیامبرﷺ آنان را به دعای خیر اختصاص داد و از خداوند بزرگ برای‌شان خواستار رحمت (و عشق و عنایت بی‌پایان) شد و البته دعای خیر پیامبرﷺ برای‌شان از کالای بی‌ارزش دنیا بهتر، بیشتر و والاتر بود. دنیایی که به خاطر آن (از پیامبرﷺ) به دل گرفتند؛ بهتری آنچه آنان به دست آوردند از این جهت بود که در دعای پیامبرﷺ اطمینان خاطر بود برای فرزندان‌شان که دچار فقر و تنگدستی نخواهند شد.

آنان (این تعامل و واکنش پیامبرﷺ را تا آنجا ارزشمند دانستند و از آن متأثر گشتند که) به شدت گریستند، آنقدر که سیما و محاسن‌شان از فرط گریه خیس شد و همه یکصدا گفتند: ما در این تقسیم رسول‌اللهﷺ را بعنوان سهم (خویش) پذیرفتیم، پسندیدیم و خشنودیم.

بدین سان، غبار سوءتفاهم، رخت بربست. دل‌ها از کینه و حسادت، پاکیزه گشت. آنان در پایان بر پایه‌ی نیکی و شایستگی، صفا و صمیمیت از یکدیگر جدا شدند.[1]

۳ـ برداشت‌هایی از این حدیث:

۱ـ ارائه‌ی دلیل علیه مدعی یا طرف دوم خصومت در صورتی نیاز است که بخواهد مجاب شود. دلایل می‌باید از حق و حقیقت حکایت داشته باشد.[2]

۲ـ ادب نیکوی انصار ﷺ در رها کردن (هر گونه) مباحثه (با پیامبرﷺ) و پیشه کردن حیای فراوان (در تعامل با پیامبرﷺ).[3]

---

۱. من أساليب الرسولﷺ فی التربية، نجيب العامر، ١٦٤ـ١٦٨، با قدری تصرف.
۲. فتح الباری، ٨/ ٥٢.
۳. همان منبع قبلی.

٣ـ رنجشی که از انصار ﷺ نقل شده است، صرفاً از جانب جوانان کم سن و سال‌شان بوده است نه از جانب سران و بزرگان‌شان![١]

٤ـ زیبنده است بزرگترها، لغزش و غفلت کوچکترها را دریابند و به آنان تذکر دهند و موارد مبهم و شبهه‌ناک را برایشان روشن سازند تا آنان به حق برگردند. (البته ایرادی نیست که کوچکترها هم همین وظیفه را نسبت به بزرگترها انجام دهند؛ چون اصل بر تذکر و یادآوری است. ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾[٢])[٣]

٥ـ نکوهش کردن خطاکار جایز است. زیبنده است که نکوهشگر، اهل دلجویی باشد تا پس از این‌که بر پایه‌ی حجت و برهان، خطاکار به خطای خود پی برد و نکوهش شد، از او دلجویی کند تا نکوهش اثر عکس نگذارد![٤]

٦ـ حاکم (و مسؤول) می‌تواند، عده‌ای از مردم را براساس وضعیت مصارف (و مسئولیت‌های)شان در برخورداری از غنایم بر دیگران ترجیح دهد. او می‌تواند برای حفظ مصالح از آن به ثروتمند هم ببخشد و ایرادی ندارد که این بخشش از کل غنایم (پیش از تقسیم) باشد.[٥]

٧ـ بعضی مخاطبان و شنوندگان را در سخنرانی، بیشتر مورد خطاب قرار دادن، ایرادی ندارد و جایز است.[٦]

٨ـ کسی را که امتیاز دنیایی را از دست داده است، می‌باید به پاداش اخروی، مژده و دلداری داد.[٧]

---

١. همان منبع قبل.
٢. تذکر بده و یادآوری کن که تذکر و یادآوری برای مؤمنان سودمند است. (ذاریات٥٥:)
٣. همان منبع قبلی.
٤. فتح الباری، ٨/٥٢.
٥. فتح الباری، ٨/٥٢؛ شرح صحیح مسلم، نووی، ٧/١٢٣؛ فقه السیرة، رمضان بوطی، ٣٩٧؛ زادالمعاد٣/٤٨٤.
٦. فتح الباری ٨/٥٢.
٧. همان منبع قبلی.

۹ـ باید انسان‌ها را به جستجو و تعقیب هدایت (خداوندی)، محبت (همنوعان و کسب) ثروت حلال، تشویق کرد.[۱]

۱۰ـ منت و مهر بی‌پایان خداوند همیشه شامل حال همه‌ی بندگان است.[۲]

۱۱ـ باید جهان دیگر را بر این جهان فانی، مقدم داشت و بر آنچه از دست رفته است صبر پیشه کرد تا پاداش آن، در جهان دیگر برای انسان ذخیره شود. قرآن می‌گوید:

﴿وَالآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ **(اعلی: ۱۷)**[۳]

«جهان دیگر، (از این دنیا) بهتر و بادوام‌تر است.»

۱۲ـ پیامبرﷺ فضیلت و آثار برجسته‌ی انصار ﷺ را بیان کرده و آنان را بسیار مورد ستایش قرار داده است.[٤]

۱۳ـ این حدیث، حاوی نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت است، چون پیامبرﷺ با تکیه بر وحی خداوندی، قضیه‌ای را پیشگویی کرد که زان پس، همان شد که او فرموده بود و آن تحقق تبعیض بود![٥]

١٤ـ وقتی خطاکار از خطایش برگشت، زیبنده است، به او (توجه و) نیکی شود و از بهره‌ی دنیا آنقدر به او داده شود که استقامت و پایداری‌اش را به پی داشته باشد، تا به فرمانده خود و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند وفادار بماند. (دیدیم) رسول‌اللهﷺ قریش تازه مسلمان را (که تا دیروز از هیچ اقدامی علیه اسلام و

---

۱. همان منبع قبلی.
۲. همان منبع قبلی.
۳. فتح الباری، ۸/ ۵۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ۸/ ۱۲٥.
٤. فتح الباری، ۸/ ۵۲.
٥. همان منبع قبلی.

مسلمانان و شخص پیامبرﷺ فروگذار نکردند)؛ مؤاخذه و مجازات نفرمود و راست و درست گفت آنکه گفت:

به مردم نیکی کن و دل‌های‌شان را اسیر خویش گردان؛ زیرا چه‌بسا انسان‌ها که بنده‌ی نیکی‌اند.

این منشی است که اگر حاکمان فرمانداران و صاحبان پست و مقام آن را پیشه کنند؛ یقیناً، پدیده‌های کینه و درگیری‌های اجتماعی رخت برخواهد بست.

امید و آرزو

پس از بررسی نمونه‌هایی از اصول تربیتی در سنت پیامبرﷺ روشن شد، روش بی‌همتا و شیوه‌ی منحصر به فردی که اسلام در برنامه‌ی معقول و قانونگذاری حکیمانه‌اش در پیش گرفته است؛ در آماده‌سازی دانش‌آموزان نقش مؤثری دارد و می‌تواند او را از نظر ایمانی، اخلاقی، عقیدتی و اجتماعی چنان تربیت کند که در آینده، شهروندی شایسته، معتدل، نیکوکار و منظم گردد که از رفتار عالی، ادب فراوان و رسالت والا برخوردار باشد و بتواند بار امانت آسمانی و مسؤولیت تربیتی را بر دوش گیرد و به رضوان الهی و بهشت پر نعمت برین، نایل آید.

اقدامات و تجربیات تربیتی، نشان داده است که تلاش برای پیاده کردن اصول تربیت اسلامی و اجرای درست آن. دانش‌آموزانی را عرضه می‌کند و می‌پروراند که از توانایی‌های علمی بالا، جایگاه اخلاقی نیک و رفتار پسندیده‌ی انسانی برخوردارند.

موفقیت نظریه‌های تربیتی معاصر، نیازمند تحقیق و پژوهش در ماهیت مبانی تربیتی اسلام و کاربرد آن است. تعارض نظریات تربیتی معاصربا مبانی تربیتی اسلام مایه‌ی شکست، ناکامی و کژی فرایند تربیتی این نظریات است. خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كانَ لَكمْ فِي رسولِ‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كانَ يرْجُو اللَّهَ وَالْيوْمَ الآخِرَ وَذَكرَ اللَّهَ كثِيرًا﴾ **(احزاب: ۲۱)**

«در حقیقت (زندگی) رسول‌اللهﷺ برای شما الگوی شایسته‌ای است (بویژه) برای (آن دسته از) کسانی که به (پاداش) خداوند و (سزا و

جزای) روز آخرت (ایمان و) امید دارند و خداوند را بسیار یاد می کنند (و زبان به ذکر او تازه می‌دارند).»

آن‌چه امروزه در مورد مبانی تربیت اسلامی می‌گویند، صحیح نیست. می‌گویند: این اصول برای دوره‌ی گذشته بوده است و در عصر اتم و تکنولوژی نوین، کاربرد ندارد؛ لذا اگر بخواهیم این مبانی و اصول را پیاده کنیم، باید برای همسازی آن با تمدن معاصر، آن را تغییر دهیم یا آن را به گونه‌ای در آوریم که جوامع پیشرفته می‌خواهند!

در حالی که واقعیت (و وضعیت تربیت این جوامع)، این گفته را رد و تکذیب می‌کند، چون نظریه و مصوبه‌ی کارشناسان معاصر تربیت در مورد کاربرد مجازات و تنبیه این است که کاربرد مجازات در دانش‌آموزان؛ عقده‌های روانی را به پی دارد و نسلی بی‌احساس و کودن را به بار می‌آورد. آنان این نظریه را به قوانین و سیستم‌هایی تبدیل کرده‌اند تا خواسته‌ی‌شان تحقق یابد؛ اما نتیجه چه شد؟

نتیجه این شد که نسلی را پروراندند منحرف، بی‌پروا، بی‌خاصیت، گریزان از مسئولیت و تشنه‌ی فساد و بزهکاری.

این سهل‌انگاری و غفلت تحت عنوان "آزادی فرد" صورت پذیرفت. آری آنان مجازات را کنار گذاشتند و در تربیت، به نرمش و تسامح روی آوردند و در مورد مجرمان، تصمیم اصلاحی قاطع و مجازات بازدارنده و شدت نکوهش‌گر را کنار زدند. درحالی که خداوند برای بندگانش قانون مجازات را بنیان نهاد و او داناتر بود که برایشان چه چیزی را بنیان نهاده است! اگر او می‌دانست که مجازات؛ امنیت و آسایش فردی و اجتماعی را محقق نمی‌سازد؛ یقیناً این حدود شرعی و تعزیرات را بنیان نمی‌نهاد. در حقیقت، این مجازات‌ها برای پاکسازی جامعه از جنایت جانیان، جز درمانی مؤثر و مرهمی شفابخش نیست. بدین‌سان دانش‌آموزان،

تربیت می‌شوند و ستمگران مستبد، دست از ستمگری می‌کشند.[1] خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم: ٣-٤)

«محمدﷺ از هوس سخن نمی‌گوید. چیزی را که می‌گوید جز وحی نیست که بر او وحی می‌شود.»

بنابراین مسئولان تربیت، در همه‌ی جوامع عربی- اسلامی باید مبانی تربیت اسلامی را از منبع اصلی و خالص آن برگیرند، تا نتایج امیدوارکننده و محصول مطلوبی را تحقق بخشند؛ زیرا اگر مربیان براساس آن برنامه، حرکت کنند؛ قطعاً سرنوشت امت سامان می‌یابد. خانواده، در زندگی‌اش، خوشبخت می‌شود و جامعه، به سعادت و آسایش می‌رسد. خداوند فرمود:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (حشر: ٧)

«چیزی را که رسول‌اللهﷺ برای‌تان آورده است؛ برگیرید (و به آن عمل کنید) و از آنچه شما را بازداشته است، دوری کنید.»

آخرین خواسته و عالی‌ترین آرزوی‌مان آن است،
که هر گونه، ستایش زیبنده‌ی خداوند جهانیان است!

---

١. تربية الأولاد في الإسلام، ٥٦١/٢ و ٥٦٢.

سخن پایانی

ستایش، در آغاز و پایان (و در هر حال) زیبنده‌ی الله، پروردگار جهانیان است همان که اتمام این کتاب را به این ترتیب برایم میسر گردانید. در هر حال فضل بی‌شمار و منت بیکران او را سزد که می‌فرماید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّـهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِـی الْأَرْضِ وَلَـهُ الْحَمْـدُ فِـی الآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾ (سبأ: ۱)

«ستایش، زیبنده‌ی خداوند است که کائنات آسمان‌ها و موجودات زمین از آن اوست و در (جهان) آخرت (هم) ستایش، او را سزد. او داور سنجیده کردار و آگاه است.»

درود و سلام بر هدایتگر و مژده‌دهنده، پیامبرﷺ و اسوه‌ی ما، محمدﷺ باد.

اما بعد:

از لابلای تحقیق و پژوهشم در این موضوع، عظمت زوایای مختلف شخصیت پیشوای مربیان و سرور معلمان پیامبر عزیزمانﷺ بیش از پیش برایم روشن گشت. عظمتش در بُعد تربیت یاران بزرگوارش، نحوه‌ی تعاملش با ***خطاهای*** بشر، چگونگی ***ارزیابی***‌اش و تلاشش برای ***اصلاح خطاها***.

من در این کتاب، مفهوم خطا؛ انگیزه‌های ارتکاب خطا، حکم آن، موضع قانونگذار در مورد آن، چگونگی پرهیز از آن و انواع خطاها را بررسی کردم. سپس به بررسی چگونگی ارزیابی آن در بُعد عقیده؛ عبادت، اخلاق، رفتار و جامعه پرداختم.

من بر این باورم این نوشته در اثر لطف و توفیق خداوند؛ تلاش و کوششی که صرف آن گشت و به فراخور وقت و فهم محدود من پدید آمد. بنابراین اگر شایسته و درست باشد، از لطف خدا و فضل و منت او است و اگر نارسا و ناقص باشد، این سنت طبیعی خدا در آدمیزادگان است؛ زیرا کمال مطلق فقط خدای یکتا است؛ ولی نقص، ضعف، تقصیر و اختلاف نظر از صفات بشر است.

من مدعی کمال نیستم و همین بس که کوشیدم تا به هدف نزدیک شوم و به فرموده‌ی رسول‌اللهﷺ عمل نمایم که فرمود: «میانه‌روی کنید و از غلو بپرهیزید و به هدف نزدیک شوید.» به هر حال من تمام تلاشم و توانم را به کار بستم تا این تحقیق با این کیفیت به پایان رسد و جز بر خداوند تکیه نکردم و خود را به او سپردم و بسوی او باز می‌گردم و از خداوند خواستارم من و همه‌ی مسلمانان را از این کتاب بهره‌مند سازد و میزان (اعمالم) را در روزی سنگین گرداند که ثروت و فرزندان به کار نیاید و سودمند نباشد؛ جز کسی که با قلب (پاک و) سالم در پیشگاه خداوند حضور یابد.

اما مهمترین دست‌آوردها و نتایجی که مرا یاری کرد و دسترسی به این پژوهش برایم میسر گشت، موارد زیر بود:

۱ـ بهترین روش و شایسته‌ترین راه برای ***ارزیابی و اصلاح خطا***، آن است که از سنت و سیره‌ی محمدﷺ برگرفته شود؛ زیرا خداوند در مورد درستی روش ارزیابی و اصلاحی پیامبرﷺ می‌فرماید:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ **(نجم: ٤)**

«چیزی را که او می‌گوید وحی‌یی است که بر او وحی می‌شود.»

همچنین می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ **(قلم: ٤)**

«یقیناً تو (ای محمدﷺ) از اخلاق سترگی برخوردار هستی.»

۲ـ رسول‌اللهﷺ برای مربیان؛ معلمان و دعوتگران در تعامل با دیگران، شایسته‌ترین الگو است. بنابراین لازم است آنان، اخلاق پیامبرﷺ را در جان و دل دانش‌آموزان، مخاطبان و متربیان پرورش دهند. ویژگی‌ها، خصوصیت‌ها و سیره‌ی عطرآگین‌اش را بررسی کنند تا بر پایه‌ی آن نسل جدیدی پدید آید که در پایه‌ریزی جامعه و خدمت به وطنش سهیم باشد.

۳ـ مربی موفق و دعوتگر با حکمت، کسی است که وضعیت دانش‌آموزان، مخاطبان و متربیان را می‌داند و در زمینه‌ی مسایل اعتقادی، اجتماعی، روانی، علمی و اقتصادی آنان شناخت دارد، او از نقاط قوت و ضعف افرادی که با آنان در تماس است؛ آگاه است و از مشکلات مختلف‌شان باخبر است. سطوح علمی، گرایش‌های اخلاقی، عادت‌های خانوادگی و شبهه‌های ذهنی‌شان را می‌داند. او هم‌چنین از سر درایت، برای هر شخص جایگاهی درخور خودش قایل است و مخاطبانش را به میزان عقل و اندیشه‌شان مورد خطاب قرار می‌دهد. او با انگیزه‌ی قوی، حال آنان را مراعات می‌کند و درمان را برابر درد، تجویز می‌کند. دقیقاً به همان روشی که در صفحات گذشته نوع ***ارزیابی و اصلاح خطاها*** را از سوی پیامبرﷺ شاهد بودیم.

٤ـ مهارت تعامل با خطاهای دیگران و بررسی آن در سیره‌ی نبویﷺ، معلم، مربی و دعوتگر را دقتی می‌بخشد که کارها را نیک دریابد و بسنجد و آن را در جای خودش قرار دهد؛ لذا در جایی که نیاز به نرمی است او شدت و خشونت را به کار نخواهد گرفت و از نیازهای اساسی و روحی مخاطبانش غفلت نمی‌ورزد تا به ظواهر و تجملات بپردازد که ارزشی ندارد و نیازی را برآورده نمی‌کند.

آری کسی که با سیره‌ی پیامبرﷺ آشنایی دارد، هیچ‌گاه حقوق انسانی و غرایز بشری برادر، خویشاوند و دوست را به دلیل برادر بودن یا خویشاوند و دوست بودن، اهمال نمی‌کند. او به کسانی که اصول و کلیات را نمی‌دانند، هیچ‌گاه قضایای

فرعی و جزئیات را نمی‌آموزد. بنابراین او انسان کاردانی است که هر امری را برحسب مقتضای آن انجام می‌دهد و در هر محیطی، شرایط خاص آن را رعایت می‌کند.

٥ـ مهارت تعامل با خطاهای بشر و ارزیابی و اصلاح آن با استناد به منبع تربیت نبوی، دعوتگر، مربی و معلم را مورد توجه شاگردانش قرار می‌دهد، به‌گونه‌ای که- اگر این تعبیر درست باشد- پس از مدتی هر یک از دانش‌آموزان همچون یک مطب یا درمانگاه پزشکی یا کارگاه تربیتی و مشاوره‌ای خواهد بود. این شاگردان به دنبال مواجه شدن با سختی‌ها و قضایای بغرنج و پیچیده‌ی زندگی امروزی به مربی خویش پناه می‌برند. شاگردان در تماسشان با تکنولوژی پیشرفته‌ی معاصر که در لابلای خود مطالب ارزشمند و بی‌ارزش، خوب و بد، بی‌فایده و بافایده را دارد و زندگی آنان نیز سرشار از این‌ها است و به آن مبتلا و گرفتارند؛ باز برای مواجهه با این پدیده‌ها به او مراجعه می‌کنند و از او راه حل می‌خواهند!

٦ـ نرمی، در هیچ چیزی قرار نگرفت، مگر که آن را مزین ساخت و از هیچ چیز، دریغ نشد مگر این‌که زشت گشت. خداوند، آدم آرام و نرمخو را که آسانگیر و معمولی است، دوست دارد و از دشنام دهنده‌ی ناسزاگو (و کج‌خلق) متنفر است.

در هر حال، پیاده کردن این مفاهیم، تأثیر بسزایی در ***اصلاح خطاها*** و امر به معروف و نهی از منکر دارد.

٧ـ مهمترین و موفق‌ترین ابزار ***اصلاح خطای*** طیف‌های مختلف جامعه، اقدامات اصلاحی تدریجی و مرحله‌ای است. قطعاً رعایت سیاست ***گام‌به‌گام*** در ***اصلاح خطاها*** بهترین نتیجه را خواهد داشت.

٨ـ شتابزده و بدون تحقیق اقدام کردن در مورد صحت وقوع خطاها یا منکرات به ضررها و مفاسد بیشتری می‌انجامد. مربی و دعوتگر باید بیش از دیگران از شک و تردید بپرهیزد و از بدگمانی، تجسس و بدرفتاری دوری کند. او نباید پیش از تحقیق در مورد مسایل و حوادثی که در مسیر تربیتی‌اش اتفاق می‌افتد؛ اظهار نظر نماید، تا بدین‌سان بتواند موضعگیری مناسبی داشته باشد؛ زیرا هر قضیه‌ای،

وظایف و حقوقی را ایجاب می‌کند و هر رخدادی، پایان خاص خود را دارد که ناگزیر به آن می‌رسد و از آن تخطی نمی‌کند. چنان که هر رخدادی وقت خاص خود را دارد که پس و پیش نمی‌شود.

همه‌ی این‌ها برای آن است که کار و برنامه‌ی اصلاحی، به خواست خدای مهربان، همه وقت، محصولِ دلپذیرِ خاص خود را دارد.

۹ـ صبر و بردباری، آرامش و خونسردی، تفکر و برنامه‌ریزی درست به دعوتگر و معلم این فرصت را می‌دهد تا پیش از ***ارزیابی و اصلاح خطاها*** در مورد هر اقدامی، نیک بیندیشد. بنابراین او هیچ کاری را انجام نمی‌دهد مگر پس از اندیشیدن، سنجیدن و پیش‌بینی ثمره‌ای که عایدش می‌شود. او شتابزده قضاوت نمی‌کند و با مدیریت عقلایی از تصمیمات عجولانه دوری می‌کند و پیش از آشنایی با وضع جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند؛ نظر نمی‌دهد. رعایت این موارد به خواست خداوند، همیشه او را از خطا و لغزش مصون می‌دارد.

۱۰ـ میانه‌روی، استقامت و موفقیت در عرضه‌ی نوع ارزیابی و اصلاح مناسب برای دانش‌آموزان و متربیان، جز به توفیق خدا و توکل بر او میسّر نیست. در این راستا دعوتگر باید به نیرو و توان خود تکیه نکند، بلکه به حول و قوه‌ی الهی تکیه کند. سپس بر مبنای رهنمودهای پیامبرﷺ به عبادت و عبودیت الله پایبند باشد تا بدین سان به تصمیماتی مناسب و نتایجی مطلوب در ***ارزیابی و اصلاح خطاها*** دست یابد.

۱۱ـ اطلاعات و تجربیاتی که مربیان و دعوتگران از طریق همزیستی با عموم مردم به دست می‌آورند؛ تأثیر بسزایی در ***ارزیابی و اصلاح خطاها*** خواهد داشت؛ زیرا همزیستی و معاشرت با آنان، باعث می‌شود تا با طبایع، اخلاق، آداب و رسوم‌شان آشنا شود. بدین‌سان اگر او یک مرتبه در زمینه‌ای اشتباه کند؛ دگر بار در همان زمینه به خطا نخواهد رفت، چون از تجربیات تربیتی، اطلاعات و مهارت‌های دعوی‌اش بهره خواهد گرفت.

۱۲ـ هدیه دادن، گذشت، چشم‌پوشی (از خطاها)، نرمش و نرمخویی (با انسان‌ها)، نیکی کردن (به آنان) در گفتار و کردار، نادیده گرفتن گستاخی جاهلان و خوشرویی با آنان، از بزرگترین روش‌های تربیتی و اصلاحی نبویﷺ است و هریک از این موارد در جلب رضایت درونی دیگران خیلی مؤثر است.

باید گفت: موارد مذکور، بیشترین و بزرگترین اثر را در جذب عموم فراگیران، دانش‌آموزان، دانشجویان و متربیان دارد. با اجرای هریک از موارد مذکور، می‌شود برای بازگشت‌شان بسوی خیر و صلاح، حق و حقیقت، برنامه‌ریزی کرد.

۱۳ـ هنگامی که مصالح دچار تعارض شوند؛ یا کسب مصلحت و ترک مفسده‌ای چنان با هم درآمیزند که شناخت مصلحت از مفسده ممکن نباشد؛ در این صورت انسان مؤمن می‌باید با توجه به نظام اولویت‌ها، مهمتر را بر مهم مقدم دارد و یکی را رها کند یا خسارت کمتر را مرتکب شود. یا سودمندترین مصلحت ترجیح دهد و آن یکی را رها کند.

١٤- یکی از مؤثرترین و بزرگترین روش‌های اصلاحی- تربیتی، دوری کردن مربی یا دعوتگر از روبه‌رو شدن با شخص معینی است که قصد اصلاح خطای او را دارد یا او را فقط از حجم کار زشتی که انجام داده است، آگاه گرداند. این در صورتی است که پندها، وعظها و سخنرانی‌های عمومی رسا و گویا وجود داشته باشد.

همچنین زیبنده است دعوتگر و مربی از جریحه‌دار کردن احساسات و عواطف دیگران بپرهیزد تا بدین ترتیب رهنمودها، تذکرات و توصیه‌هایش مقبول افتد و ضمانت اجرایی یابد. مثلاً بگوید: چه شده است که بعضی‌ها یا گروهی از دانش‌آموزان چنین می‌کنند؟! یا بگوید: به من خبر رسیده است که عده‌ای ناراضی، بیزار یا ناسازگاراند... به همین منوال برای هر حالت و شرایطی، گفته‌ی سنجیده‌ای را برگزیند.

۱۵- *ارزیابی و اصلاح خطاها* را از طریق معرفی الگوهای تربیتی مناسب از میان خود مربیان، معلمان و دعوتگران دنبال کند و در تعدیل رفتار متربیان و آراستن اخلاق دانش‌آموزان و بالا بردن سطح (علمی و عملی) آنان بکوشد.

۱٦- از جایی که مخاطب قرار دادن هر گروه و طیفی، مقتضیات و شرایط خود را می‌طلبد؛ اگر مخاطب دعوتگران، شخص غیر مسلمانی باشد، مثلاً مشرک؛ کلیمی، مسیحی (زردشتی، لاییک، التقاطی، منکر یا...) باشد و دعوتگر بخواهد خطاهای بینشی و عقیدتی آنان را اصلاح نماید؛ می‌باید هر یک را با دلایل عقلی متناسب خودش اثبات کند. (مثلاً) برای مشرک از توحید الوهیت خداوند، سخن بگوید. برای کلیمی و مسیحی از منسوخ گشتن شریعت‌های آسمانی پیش از اسلام؛ وجود تحریف در تورات و انجیل، بطلان عقیده‌ی تثلیث، نادرستی قضیه‌ی به صلیب کشیده شدن سیدنا عیسی ؈ و کشتن‌اش، وحدانیت خداوند و بشر بودن عیسی ؈ و عزیز ؈ و همه‌ی انسان‌های دیگر سخن بگوید و این‌که جملگی آنان بنده‌ی خدا بودند... دعوتگر باید بتواند اندیشه‌ی نادرست هریک را با دلیل و منطق متناسب خودش تبیین و اثبات کند.

خلاصه این‌که هر مخاطب با توجه به دین و گرایش‌اش؛ خطاب و دلایل خاص خود را دارد و دعوتگر باید از آن آگاه باشد.

۱۷ـ گاهی سکوت، از مؤثرترین راه‌کارهای تربیتی و آموزشی است؛ چون در اثر آن فراگیران، دانش‌آموزان و مخاطبان، به خطای خویش پی می‌برند. روشن است؛ خشمگینانه و واکنشی برخورد کردن؛ ارزش معلم و مربی را پایین می‌آورد و جایگاه آموزشی‌اش را زیر سؤال می‌برد و راه او را نفوذ به دل‌ها می‌بندد و پس از آن او نمی‌تواند مسیر تربیتی- آموزشی‌اش را اصلاح نماید و در مؤسسات آموزشی یا پرورشگاه‌های خانوادگی یا مراکز دعوی حضور مؤثری داشته باشد.

۱۸ـ تذکر مناسب و مرحله‌ای خطاها، به فهماندن فراگیران، محصلین، دانشجویان و متربیان می‌انجامد. گاه ارایه‌ی راهکار عملی درست و عرضه‌ی

روش‌های اصلاحی در زمان وقوع ***خطا*** یا پس از آن، از ارتباط کلامی محض، بهتر و مؤثرتر است. در این فرایند، مربی خود، ***ارزیابی و اصلاح*** را اجرا می‌کند تا ثمرات روند اصلاحی و اهداف مشخص آن محقق گردد.

۱۹- ***ارزیابی و اصلاح خطای*** خطاکار متعمد با خطاکار ناآگاه و آگاه فرق دارد. خطا، در حق خداوند، متفاوت است از خطا در حق بندگان. بنابراین دعوتگر باید هریک را بسنجد و اقدام متناسب با آن را رعایت کند، چون شاید خطاکار متعمد با قدری سرزنش، نکوهش، ملامت، خشونت در گفتار اصلاح شود. در حالی که تعامل با خطاکار ناآگاه، نیازمند قدری صبر، حوصله و سعه‌ی صدر است. به نظر شما تعامل با خطاکار ناآگاه که ارکان و واجبات نماز را بلد نیست، چگونه است؟!

۲۰- ***ارزیابی و اصلاح خطا*** از مصادیق نصیحت و خیرخواهی است و نصیحت و خیرخواهی بر همه‌ی مسلمانان واجب است. نصیحت با "امر به معروف و نهی از منکر"، ارتباطی قوی و روشن دارد. این نکته هم مد نظر باشد که دایره‌ی خطا از دایره‌ی منکر وسیع‌تر و گسترده‌تر است؛ زیرا خطا، شاید گاهی منکر باشد و شاید هم نه!

۲۱- شریعت اسلامی، واسطه‌گری و میانجیگری را در جلوگیری از اجرای حدود شرعی نمی‌پذیرد، موضع پیامبرﷺ در برابر اسامه ؓ بهترین دلیل بر این مطلب و بیانگر عدالت پیامبرﷺ است. از نظر پیامبرﷺ ارزش شریعت اسلام از محبت اشخاص بالاتر است. هرچند انسان گاهی کسی را که در حقش خطایی را مرتکب شده است می‌بخشد؛ ولی هرگز نمی‌تواند خطای کسی را اهمال کند یا ببخشد که در حق شارع، کوتاهی کرده است.

۲۲- شریعت اسلامی، کارمندان مؤسسات دولتی یا خصوصی را از دریافت پول یا هدیه باز می‌دارد. بعضی از شرکت‌ها، در هنگام اعلام نرخ کالاهای مورد نیاز مؤسسات طرف قرارداد خود، کارهایی انجام می‌دهند تا با آن مناقصه‌های

شرکت خود را تثبیت نمایند، در این میان گاهی عده‌ای با توافق‌های پشت پرده، سودهایی را فراچنگ می‌آورند که حرام است. کارکنان حق ندارند از پست ارگانی خود در جهت کسب منافع شخصی بهره‌برداری کنند. چنان که این مطلب در حدیث "ابن اللتبیه" گذشت. این از خطاهای رایج و فاحشی است که دعوتگر در تماس با مردم باید آن را ***ارزیابی و اصلاح*** کند و همیشه آن را در اصلاحات خود مورد توجه قرار دهد.

۲۳- باید مربی؛ معلم و دعوتگر، در ***اصلاح خطاهای*** عمومی، اولویت را رعایت کند؛ لذا مهم‌تر را بر مهم و واجب را بر مستحب، مقدم گرداند. کسی‌که مسؤولیتی بیش از توان خود به دوش گیرد، دچار نقص و کمکاری می‌شود که ناپسند است.

۲٤- تربیت، صرفاً ***ارزیابی و اصلاح خطاها*** نیست، بلکه تربیت، مصادیق دیگری هم دارد؛ از جمله آموزش دادن، عرضه کردن مبادی اسلام و احکام شریعت، کاربرد ابزارهای گوناگون برای تقویت اعتقاد و ایمان به این مبادی و نیز تعمیق و تحکیم این بینش‌ها در جان و روان انسان‌ها از طریق (معرفی) الگو و نیز (ارایه‌ی) پند، (گفتن و نوشتن) داستان‌های آموزنده و وقایع عبرانگیزت و...

کوتاهی و کمکاری برخی از مربیان، معلمان و دعوتگران از همین‌جا برملا می‌شود که از سر توجیه فقط به ***اصلاح خطاها*** و پیگیری انحرافات و کجروی‌ها می‌پردازند. آنان از اولویت‌بندی آموزش مبادی، ارزش‌ها و بنیان‌های تربیتی غافل‌اند و از فراهم آوردن مصونیت‌های تربیتی پیشگیرانه‌ای طفره می‌روند که مانع وقوع انحرافات و خطاها می‌شود یا از تکرار وقوع خطا جلوگیری می‌کند.

۲۵ـ تنوع روش‌های تربیتی پیامبرﷺ در تعامل با خطاهالإ مربی، معلم و دعوتگر را دوراندیش می‌گرداند و راهکارهای مناسبی را در اختیار مؤسسات آموزشی قرار می‌دهد تا در برخورد با رخدادها و شرایط ناگهانی راه درست را در پیش گیرند. کسی‌که فهم دقیق و شناخت وسیعی (از سیره‌ی پیامبرﷺ) داشته باشد

و از شرایط، آگاه باشد و بخواهد پیامبرﷺ را الگو قرار دهد؛ می‌تواند رخدادها و وقایع همانند را بر یکدیگر مقایسه کند تا برای شرایط و قضایای معاصر پیش رو، راه حل بیابد.

۲۶ـ هدف از اقدام برای اصلاح خطاها، کسب خشنودی خدا است و بس؛ نه اثبات مقام استادی؛ برتری‌جویی، تلافی کردن، تحقیر یا تنقیص و یا تلاش برای نایل گشتن به تمجید و تقدیر دانش‌آموزان، متربیان و مخاطبان.

۲۷ـ تربیت موفق به دنبال ***اصلاح خطاها*** است. لذا اقدامات تربیتی واکنشی نیست، بلکه یک برنامه برای بهبود زندگی است، که در دل‌ها جا می‌گیرد تا از وقوع خطا جلوگیری کند.

این نکاتی بودند که دسته‌بندی و تدوین شدند. از خداوند بلندمرتبه و توانا خواستارم که ما را کلید هر کار خوب و نیک و قفل هر کار بد و زشت گرداند؛ دل‌های‌مان را بر دین (خودش) استوار و پایدار بدارد. راه هدایت و پیشرفت‌مان را به ما بنمایاند و ما را از شرّ نفس (و هوس‌های نفسانی) نگهدارد و به دنبال سخن گفتن، نیکو و خالص عمل کردن را نصیب‌مان گرداند و بهترین کردار، بهترین موفقیت و بهترین پاداش را روزی‌مان سازد. قطعاً او بر هر چیز توانا است و او بهترین دوست و یاور است.

خداوند، بر سرورمان محمدﷺ درود و سلام فرستد. (یقیناً) همه‌ی ستایش‌ها شایسته‌ی الله پروردگار جهانیان است.

توصیه و پیشنهاد

در این عرصه، اگر توصیه یا پیشنهادی قابل طرح باشد، بنده موارد زیر را تقدیم می‌دارم:

۱ـ مؤسسات آموزشی، مراکز دعوی، معلمان، مربیان و دعوتگران می‌باید افراد شایسته و قوی جا افتاده را برگزینند و آنان را به عنوان الگو به دانش‌آموزان و مخاطبان خود معرفی نمایند. چون وجود الگوی موفق و مقبول، یک نیاز تربیتی- پرورشی عمومی است که هر کس در زندگی عملی‌اش به او اقتدا می‌کند. به ویژه فرزندان‌مان که با سر مشق قرار دادن الگوهای مناسب و جذاب، اخلاق‌شان پیراسته و تربیت‌شان جهت می‌یابد و از نیکی و پرهیزکاری، متأثر خواهند شد و دنیا و آخرتشان آباد خواهد گشت.

۲ـ مربیان، دبیران، مسئولان و کارشناسان آموزش و پرورش و آموزش عالی (در کشورهای اسلامی) می‌باید بخشی از برنامه‌ی کاری- آموزشی روزانه‌ی خود را به *ارزیابی و اصلاح* پدیده‌های رفتاری اختصاص دهند که به جوامع ما راه یافته‌اند. با اجرای این روند ارزش‌ها و مبادی والای ملی- اسلامی‌مان مصون خواهند ماند.

از سوی دیگر مربیان می‌باید مفاهیم و موضوعات تربیتی را بعنوان راهکاری در جهت مصونیت و پیشگیری عمومی مطرح نمایند. طرح موضوعاتی مانند صداقت، ادب، مهارت تعامل با دیگران، عفت، عفیف زیستن، کنترل و مدیریت دیده و اندیشه، احترام به دیگران و... می‌تواند اثرگذار باشد. این موضوعات با عموم فراگیران و دانشجویان طرح شود و از آنان تقاضای همفکری و همکاری شود.

گفتگو حول این موضوعات، بیشتر جنبه‌ی پیشگیری خواهد داشت و البته همیشه پیشگیری از درمان بهتر است. دنبال کردن این روند، قطعاً در کنترل رفتارهای ناپسند و شکننده، اثرگذار خواهد بود و از بروز چشم و هم‌چشمی در این رفتارها تا حدی جلوگیری خواهد کرد و گسترش و افزایش تقلید کورکورانه را در این عرصه، متوقف می‌نماید.

اگر مربیان، این موضوعات را با جذابیت و به نیکی، طرح کنند و دانشجویان دانشکده‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی متوجه شوند که آینده‌ی کشور و فرهنگ‌شان در خطر است؛ یقیناً دنبال کردن این روند از وخیم‌تر شدن اوضاع فرهنگی جلوگیری خواهد کرد و از آشفتگی آن خواهد کاست.

۳ـ برای افزایش اطلاعات و مهارت‌های مربیان، معلمان و دعوتگران؛ می‌باید مؤسسات و مراکز آموزشی و ارشادی، برنامه‌های منظمی را طراحی و پیش‌بینی کنند و پیش از ورود افراد به عرصه‌ی کار، آنان را آموزش دهند. آموزش‌ها می‌باید در حین کار هم ادامه یابد، تا ***شیوه‌ی اصلاح خطا***، همیشه به روز باشد.

در لابلای این دوره‌های بازآموزی، روش پیامبرﷺ در ***ارزیابی و اصلاح خطاهای*** بشر و چگونگی تعامل او با خطاها عرضه و آموزش داده شود.

پیامبرﷺ از جانب پروردگار، مورد حمایت بود و کردار، گفتار و اصلاحات او را وحی همراهی و پشتیبانی می‌کرد، لذا روش‌های اصلاحی او، درست‌تر و مفیدتر است و کاربرد آن، بیشتر مورد قبول؛ زیرا این بخشی از عقیده‌ی ما است که منش و روش پیامبرﷺ برای ما الگویی شایسته و موفق است.

٤ـ مؤسسات تربیتی- آموزشی می‌باید از همه‌ی تخصص‌های تربیتی و تمام گرایش‌های آکادمیک و علمی همسو، دعوت به عمل آورند تا در کنگره‌ای شرکت جویند که در آن به بحث و بررسی پیرامون آن دسته از مشکلات اجتماعی پرداخته شود که با آموزه‌های دین راستین و ارزش‌های جامعه‌ی اسلامی ما در تضاد است. و نیز در آن کنگره پیرامون اسباب، پدیده‌ها و ***شیوه‌ی ارزیابی و اصلاح خطا*** در

تربیت اسلامی بحث شود. و البته این گردهمایی، مباحثه و گفتگو پیرامون این موضوعات، فرصت مناسبی است برای ثبت و ضبط تخصص‌ها، مهارت‌ها و موفقیت‌های واقعی و عملی تا بدین‌سان مربیان، معلمان و دعوتگران از این تجربیات، در برنامه‌های ارشادی- آموزشی عمومی (و خصوصی) شان بهره جویند.

٥ـ تشویق بر تحقیق و پژوهش پیرامون موضوعات تربیتی- آموزشی و حمایت از برنامه‌های سمعی- بصری که مربیان و معلمان در برنامه‌های آموزشی خویش به آن نیازمندند.

٦ـ وارد کردن آموزش علوم شرعی در برنامه‌های آماده‌سازی مربیان و معلمان در دو سطح دانشگاه و تحصیلات عالی تخصصی؛ تا کارشناسان و متخصصان این دو سطح آموزشی در زمینه‌ی شناخت احکام، فرامین و منهیات الهی اطلاعات لازم را کسب نمایند. بنابراین مربی و معلم مسلمان باید از علوم دینی، آگاه و از مسائل شرعی خویش مطلع باشد. او می‌باید در این عرصه و نیز در بُعد ایمانی، سهم بسزایی داشته باشد تا بتواند در تربیت مربیان، دانش‌آموزان و دعوتگران، توانا و موفق از آن استفاده نماید.

از خدا که صاحب نام‌های نیکو و صفات بلند است، خواستارم از ما بپذیرد، چون او شنوا و دانا است. لغزش‌ها و خطاهای‌مان را بیامرزد و میزان اعمال‌مان را سنگین گرداند و کار و بارمان را سامان ببخشد و کسی را نیرو و قدرتی نیست جز (در پناه) خدای بزرگ و دانا.

خداوند، بر سرورمان محمدﷺ و خاندان و همه‌ی یارانش درود و سلام فرستد!

ستایش زیبنده‌ی الله پروردگار جهانیان است.

٨٩/٤/١١

تهران

فهرست منابع و مآخذ

۱. أسد الغابة في معرفة الصحابة، عزالدين بن الأثير ابوالحسن علي ابن محمد جزري
۲. الآحاد والمثانی، ابن أبی عاصم
۳. أحكام القرآن، امام فقيه عمادالدين بن محمد طبری (معروف به کيا هرّاس)
٤. إحياء علوم الدين، امام ابوحامدبن محمد غزالي
٥. أخبار مكة في قديم الدهر وحديثه، امام ابوعبدالله محمدبن إسحاق فاكهي
٦. الأخلاق الإسلامية وأسسها- عبدالرحمن حسن حبنكة ميداني
۷. أخلاق النبيﷺ وآدابه، حافظ ابومحمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حيان اصفهانی
۸. الإخوان، حافظ ابوبكر عبدالله بن محمد بن عبيد بن أبي الدنيا
۹. الآداب، ابوبكر بن حسين بيهقی
۱۰. أدب الدنيا والدين، امام ابوالحسن علی بن محمد حبيب بصری ماوردی شافعی
۱۱. آداب الزفاف، محمد ناصرالدين ألباني
۱۲. الأدب المفرد، امام ابوعبدالله محمد بن إسماعيل بخاری
۱۳. الأساليب التربوية لمعلم البشرية، عبدالمحسن رجب توارجي
۱٤. أساليب الرسولﷺ فی الدعوة والتربية، يوسف خاطر
۱٥. الأساليب النبوية في التعامل مع أخطاء الناس، محمد صالح المنجد
۱٦. الأسماء والصفات، حافظ احمدبن الحسين بيهقي
۱۷. الإصابة في تمييز الصحابة، امام حافظ أحمد بن علي بن حجر عسقلاني

١٨. أصول التربية في الإسلام وأساليبها، عبدالرحمن تحلاوي
١٩. أصول الفقه، دکتر حسين حامد حسان
٢٠. أصول الفقه الإسلامي، دکتر زکي الدين شعبان
٢١. أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، محمد آمين بن محمد مختار جكني شنقيطي
٢٢. أضواء على حديث "إنما العمال بالنيات" دكتر سعد مرصفي
٢٣. أعلام المسلمين عدي بن حاتم الطائي، محي الدين مستو
٢٤. الأنوار في شمائل النبي المختار، محي السنة حسين بن مسعود بغوي
٢٥. الإيمان، حافظ محمد بن إسحاق بن يحيى بن منده
٢٦. البحر المحيط في أصول الفقه زركشي، بدرالدين محمد بن بهادر بن عبدالله شافعي
٢٧. البداية والنهاية، ابوالفداء حافظ ابن كثير
٢٨. بستان العارفين، امام نووي
٢٩. بصائر ذوي التمييز في لطائف الكتاب العزيز، مجدالدين محمد بن يعقوب الفيروزآبادي
٣٠. بغية الرائد في تحقيق مجمع الزوائد و منبع الفوائد، حافظ نور الدين علي بن أبى بكر الهيثمي
٣١. بهجة الناظرين شرح رياض الصالحين، سليم بن عيد الهلالي
٣٢. تاريحخ المدينة المنورة، أبوزيد عمر بن شبه نميري بصري
٣٣. التاريخ الكبير، حافظ محمد إسماعيل بخاري
٣٤. تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذي، امام حافظ ابوالعلي محمد عبدالرحمن بن عبدالرحيم مباركفوري
٣٥. تحفة الأشراف بمعرفة الأطراف، حافظ جمال الدين ابوالحجاج يوسف بن زكي عبدالرحمن بن يوسف مزي
٣٦. التربية الإسلامية والمشكلات المعاصرة، عبدالرحمن نحلاوي
٣٧. تربية الأولاد في الإسلام، عبدالله ناصح علوان

٣٨. ترتيب المدارک وتقريب المسالک، لمعرفة أعلام مذهب مالک، عياض يحصبي سبتي
٣٩. تسهيل الوصول إلى علم الأصول، محمد عبدالرحمن عيد محلاوی حنفی
٤٠. التعريفات، علي بن محمد بن علي جرجاني
٤١. تفسير البغوي المسمى (معالم التنزيل)، امام ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء بغوي شافعي
٤٢. تفسير القاسمي (محاسن التأويل)، علامه محمد جمال الدين قاسمی
٤٣. تفسير القرآن الكريم، حافظ عمادالدين ابوالفداء إسماعيل بن كثير دمشقي
٤٤. تقريب التذهيب، حافظ أحمد بن علي بن حجر عسقلاني
٤٥. التمهيد فی تخريج الفروع على الأصول، جمال الدين ابو محمد عبدالرحيم بن الحسن سنوي
٤٦. تنبيه المعلم بمهمات صحيح المسلم، ابوذر أحمد ابن امام حافظ برهان الدين سبط ابن العجمي
٤٧. تهذيب مدارج السالكين. امام ابن قيم الجوزية
٤٨. التوحيد وإثبات صفات الرب عزوجل، امام ابوبكر محمدبن إسحاق بن خزيمة
٤٩. تيسير التحرير، علامة الكامل محمد أمين معروف به اميرپادشاه
٥٠. الثقات، اما محافظ محمد بن حبان بن أحمد ابو حاتی تمیمی بستی
٥١. جامع البيان عن تأويل آي القرآن، ابو جعفر محمد بن جرير طبری
٥٢. جامع العلوم والحكم في شرح خمسين حديث في جوامع الكلم، حافظ زين الدين أبی الفرج عبدالرحمن بن شهاب الدين بغدادی، معروف به ابن رجب حنبلی
٥٣. الجامع الصحيح سنن ترمذی، ابوعیسی محمد بن عيسى بن سورة ترمذي
٥٤. الجامع في الحديث، امام حافظ عبدالله بن وهب بن مسلم قرشی
٥٥. الجامع لأحكام القرآن، ابوعبدالله محمد بن أحمد نصاري قرطبي

٥٦. الجرح والتعديل، امام ابو محمد عبدالرحمن بن أبی حاتم محمد بن ادريس ابن المنذر تميمی حنظلی رازی

٥٧. الجواب الكافی لمن سأل عن الدواء الشافي، ابن القيم جوزي

٥٨. جوامع السيرة، امام حافظ ابو محمد، على بن احمد بن سعيد ابن حزم

٥٩. الحكمة في الدعوة إلى الله تعالى، دكتر سعيد بن علي قحطاني

٦٠. حلية الأوليا و طبقات الأصفياء، حافظ ابو نعيم أحمد بن عبدالله اصفهانی

٦١. الخصائص العامة للإسلام، دكتر يوسف قرضاوی

٦٢. دلائل النبوة، امام حافظ موفق الدين ابو القاسم إسماعيل بن محمد بن الفضل تيميمی اصفهانی

٦٣. دلائل النبوة، الحافظ الكبير ابونعيم اصفهانی

٦٤. دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة، ابوبكر أحمدبن حسين بيقهی

٦٥. الذيل على النهاية في غريب الحديث والأثر، عبدالسلام علوش

٦٦. الرسول المبلغﷺ، دكتر صلاح عبدالفتاح خالدی

٦٧. الرسول المعلم وأساليبه فی التعليم، عبدالفتاح ابوغدّه

٦٨. روضة الطالبين، امام ابو زكريا يحيى بن شرف نووی دمشقی

٦٩. زادالمعاد فی هدی خير العباد، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن ابی بكر زرعی دمشقی، معروف به ابن قيم جوزی

٧٠. زكاة الحلي الذهب والفضة، دكتر محمد عثمان شبير

٧١. زكاة الحلي، نبيل بن منصور بن يعقوب بصاره

٧٢. الزهد الكبير، امام محدث أحمد بن حسين بيهقی

٧٣. سبل السلام شرح بلوغ المرام، محمد بن إسماعيل امير يمنی صنعانی

٧٤. سلسلة الأحاديث الصحيحة، محمد ناصرالدين ألبانی

٧٥. السلوک الإجتماعی فی الاسلام، حسن أيوب

٧٦. سنن ابن ماجه، حافظ ابو عبدالله محمد بن يزيد قزوينی معروف به ابن ماجه

٧٧. سنن ابی داوود، امام حافظ ابوسلیمان بن الأشعث سجستانی
٧٨. سنن دارقطنی، علی بن عمر دارقطنی
٧٩. سنن الدارمی، ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام دارمی
٨٠. السنن الکبری. امام عبدالرحمن بن شعیب نسائي
٨١. السنن الکبری، امام حافظ ابوبکر أحمد بن الحسین بن علی بیهقی
٨٢. سنن النسائی بشرح الحافظ جلال الدین السیوطي وحاشیة الأمام السندي، أحمد بن شعیب معروف به نسائی
٨٣. سیر أعلام النبلاء، امام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبي
٨٤. السیرة الحلبیة المسماة، إنسان العیون في سیرة الأمین المأمون، علامة علي بن برهان الدین حلبی شافعی
٨٥. السیرة النبویة، ابن هشام
٨٦. السیرة النبویة في ضوء القرآن والسنة، دکتر محمد بن محمد ابو شهبة
٨٧. شرح التلویح علی التوضیح، سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی شافعی
٨٨. شرح السنة، امام ابومحمد الحسین بن مسعود فراء بغوی
٨٩. شرح مشکل الآثار، امام ابوجعفر أحمد بن محمد سلامة طحاوی
٩٠. شرح معانی الآثار، ابوجعفر أحمد بن محمد بن سلامة طحاوی
٩١. الشرح الممتع علی زاد المستنقع، محمد بن صالح العثیمین
٩٢. الشریعة، امام ابوبکر محمدبن حسین آجری
٩٣. الشامل المحمدیة، امام محمدبن عیسی بن سورة ترمذی
٩٤. صحیح ابن حِبّان بترتیب ابن بلبان، امید علاءالدین علی بن بلبان فارسی
٩٥. صحیح ابن خزیمة، امام ابوبکر محمدبن اسحاق بن خزیمة سلمی نیشابوری
٩٦. صحیح الادب المفرد للامام بخاری، محمد ناصرالدین البانی
٩٧. صحیح الجامع الصغیر وزیادته (الفتح الکبیر)، محمد ناصر الدین البانی
٩٨. الصمت وحفظ اللسان، ابن ابی الدنیا

۹۹. صید الخاطر، امام ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی
۱۰۰. طبقات الکبری، محمدبن سعدبن منیع هاشمی بصری معروف به ابن سعد
۱۰۱. عارضة الأحوذی بشرح صحیح الترمذی، حافظ ابوبکر محمدبن عبدالله بن محمدبن عبدالله معروف به ابن عربی مالکی
۱۰۲. علل الحدیث، امام ابومحمد عبدالرحمن رازی حافظ ابن امام ابی حاتم محمدبن إدریس بن المنذربن داودبن مهران
۱۰۳. العبادة فی الاسلام، دکتر یوسف قرضاوی
۱۰۴. عمدة الحفاظ فی تفسیر أشرف الألفاظ، احمدبن یوسف بن عبدالدائم معروف به السمین الحلبی
۱۰۵. عمدة القاری شرح صحیح البخاری، علامة بدرالدین ابومحمد محمود احمد عینی
۱۰۶. عون المعبود شرح سنن ابی داوود، ابوالطیب محمد شمس الحق عظیم آبادی
۱۰۷. غریب الحدیث، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی بن جوزی
۱۰۸. غریب الحدیث، ابوالقاسم بن سلام هروی
۱۰۹. غنائم حنین، سلمان بن عمر سنیدی
۱۱۰. الفائق فی غریب الحدیث، علامة جارالله محمودبن عمر زمخشری
۱۱۱. فتح الباری بشری صحیح البخاری، امام حافظ احمد بن علی بن حجر عسقلانی
۱۱۲. فتح الباری شرح صحیح البخاری، حافظ زین الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن شهاب الدین بغدادی معروف به ابن رجب حنبلی
۱۱۳. فتح الغفار بشرح المنار (مشکاة النوار فی اصول المنار)، امام زین العابدین بن ابراهیم معروف به ابن نجیم حنفی
۱۱۴. الفقه الاسلامی وادلته، دکتر وهبة الزحیلی
۱۱۵. فقه السنة، دکتر سید سابق
۱۱۶. فقه الزکاة، دکتر یوسف قرضاوی
۱۱۷. فی ظلال القرآن، سید قطب

۱۱۸. القاموس المحیط، علامه غوی مجدالدین محمدبن یعقوب فیروز آبادی
۱۱۹. قواعد و فوائد من الاربعین النوویة، ناظم محمد سلطان
۱۲۰. کشف الاسرار شرح المصنف علی المنار، امام ابوالبرکات عبدالله ابن احمد معروف به حافظ الدین نسفی
۱۲۱. کشف الاسرار، امام علاءالدین عبدالعزیز بن احمد بخاری
۱۲۲. الکلیات (معجم فی المصطلحات والفروق اللغویة) ابوالبقاء ایوب بن موسی حسینی کفوی
۱۲۳. الکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری، حافظ شمس الدین محمد بن یوسف بن علی معروف به کرمانی
۱۲۴. الباب فی تهذیب الاسماء، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرم شیبانی، معروف به ابن اثیر جزری
۱۲۵. لسان العرب، امام علامة ابن منظور
۱۲۶. المراسیل، حافظ ابومحمد عبدالرحمن بن ابی حاتم محمدبن ادریس حنظلی رازی
۱۲۷. مسؤولیة الأب المسلم فی تربیة الولد فی مرحلة الطفولة، عدنان حسن صالح باحارث
۱۲۸. المستدرک علی الصحیحین امام حافظ ابی عبدالله حاکم نیشابوری
۱۲۹. مسند ابی داود طیالسی، حافظ سلیمان بن داود الجارود بصری معروف به داوود طیالسی
۱۳۰. مسند ابی یعلی موصلی، امام حافظ احمدبن علی بن مثنی تمیمی
۱۳۱. المسند حمیدی، حافظ ابی بکر عبدالله بن الزبیر الحمیدی
۱۳۲. مسند الشهاب، قاضی ابوعبدالله محمدبن سلامة قضاعی
۱۳۳. مسند الامام احمدبن حنبل، وهامشة: منتخب کنزالعمال فی سنن الاقوال والافعال
۱۳۴. المصباح ایمنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، علامه احمدبن محمدبن علی مقری فیومی

۱۳۵. المصنف، الحافظ الکبیر ابوبکر عبدالرزاق بن همام صنعانی

۱۳۶. المصنف فی الاحادیث والآثار، امام حافظ ابوبکر عبدالله بن محمدبن ابی شیبة

۱۳۷. المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة، حافظ شهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی محمد بن حجر عسقلانی

۱۳۸. معالم السنن شرح سنن ابی داود، امام ابی سلیمان حمد بن محمد خطابی بستی

۱۳۹. المعجم الاوسط، حافظ طبرانی

۱۴۰. معجم البلدان، امام شهاب الدین بوعبدالله یاقوت بن عبدالله حموی رومی بغدادی

۱۴۱. معجم الصحابة، ابوالحسن عبدالباقی بن قانع

۱۴۲. المعجم الکبیر، حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی

۱۴۳. معجم المقاییس فی اللغة، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا

۱۴۴. المعلم الاول، فؤاد الشهلوب

۱۴۵. مفردات الفاظ القرآن، علامه راغب اصفهانی

۱۴۶. المفهم لما اشکل من تلخیص کتاب مسلم، امام حافظ ابوالعباس احمدبن عمر ابراهیم قرطبی

۱۴۷. مکارم الاخلاق، ابن ابی الدنیا، تحقیق: جیمزا أ. بلمی

۱۴۸. المنتقی من السنن المسندة عن رسول‌اللهﷺ، الحافظ ابو محمد عبدالله بن علی ابن الجارود النیشابوری

۱۴۹. المنثور فی القواعد الزرکشی، بدرالدین محمدبن بهادر شافعی

۱۵۰. المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، امام محیی الدین زکریا یحیی بن شرف نووی

۱۵۱. منهج التربیة الاسلامیة، محمد قطب

۱۵۲. منهج التربیة النبویة للطفل، محمد نور سوید

۱۵۳. المنهل العذب المورود شرح سنن ابی داود، امام محمود محمد خطاب بسکی

۱۵۴. موافقة الخُبْر الخَبر فی تخریج احادیث المختصر، امام حافظ علی بن احمد ابن حجر عسقلانی

۱۵۵. الموسوعة الفقهیة، وزارة الاوقاف والشئون الاسلامیة، دولة الکویت.

۱۵۶. الموطا، امام مالک ابن انس، امام دارالهجره

۱۵۷. میزان الاعتدال فی نقد الرجال، حافظ شمس الدین محمد احمد ذهبی

۱۵۸. نزهة العین النواظر فی علم الوجوه والنظائر، جمال الدین أبی الفرج عبدالرحمن ابن الجوزی

۱۵۹. نزهة المتقین شرح ریاض الصالحین، امام حافظ ابی زکریا محیی الدین شرف بن زکریا، نووی

۱۶۰. نصب الرایة لأحادیث الهدایة، حافظ جمال الدین ابو محمد عبدالله بن یوسف حنفی زیلعی

۱۶۱. النهایة فی غریب الحدیث والأثر، ابوالسعادات مبارک بن محمد جزری (ابن اثیر)

۱۶۲. نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار، علامه امام محمد بنم علی بن محمد شوکانی

۱۶۳. هدایة الحیاری في اجوبة الیهود والنصاری، امام ابوعبدالله شمس الدین محمد بن ابی بکر معروف به ابن قیم جوزی

۱۶۴. الوجیز فی اصول الفقه

۱۶۵. الوقت فی حیاة المسلم

فهرست كسان

فهرست گروه‌ها و قبایل

فهرست غزوات و پیکارها

فهرست مکان‌ها

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾

پیامبر اسوه و الگوی بسیار والای اخلاق است و یکی از مهم‌ترین بخش‌های اخلاق اجتماعی ایشان، تعامل با مردم و اطرافیان بوده است. مخصوصا در مواردی که اشتباه و خطایی از سوی یاران سر زده باشد.

این کتاب به بررسی عکس‌العمل‌های پیامبر(ص) نسبت به اشتباهات و خطاهای اطرافیان و روش اصلاح و آموزش و پرورش آنان پرداخته است و هدف از این امر نیز، فراگیری یک رفتار شخصی و اجتماعی مهم از مدرسه اخلاقی رسول اکرم بوده است، رفتاری که پیش از هر کس، باید دعوتگران و ارشادکنندگان به دین، از آن برخوردار باشند.

این کتاب علاوه بر درس اخلاق، شیوه تدوین مجازات‌های حقوقی و قانونی را برای جرائم از منظر تربیتی بیان می‌کند.

این پژوهش بر اساس پایان نامه مقطع دکترای جناب دکتر محمد یوسف الشطی تنظیم و ترجمه شده است.

نشر احسان